

سرطا

شرح جامع

تفسیر عرفانی و منظوم قرآن

صفي علیساة

کتاب (۱۵۷) - بیس (۳۶)

به اهتمام، دکتر علی رضا امینی

# بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

گفت «حیدر» همشوی متقین	هیچ شمی را ندیدم من یقین
جز که بود او قبل شیء و بعد شیء	هر مع او را. اوست. یعنی ذات وی
یعنی آن شیء صودتی ز آیات بود	چون نعیّن رفت. باقی ذات بود



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

شرح جامع

تفسیر عرفانی و منظوم قرآن

مرکز تحقیقات کتب و اسناد  
صَفِي عَلِيَّشَاةٌ



نہک (۲۷) - لیس (۳۶)

بہ اہتمام: دکتر علی رضا منجھی

منجمی، علی‌رضا  
 شرح جامع تفسیر عرفانی و منظوم قرآن صفی‌عیشاه / به اهتمام علی‌رضا منجمی؛ -- تهران: اباصالح: حیطان، ۱۳۸۵.  
 شابک دوره: 964-6985-23-8 و ISBN: 964-6985-30-0 و شابک جلد هفتم: ISBN: 964-6985-30-0  
 فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.  
 کتاب حاضر شرحی بر کتاب تفسیر قرآن صفی‌عیشاه است. جلد هفتم: نعل - نیس  
 ۱. تفسیر شیمه -- قرن ۱۳ ق -- شعر ۲. تفسیر عرفانی -- قرن ۱۳ ق ۳. تفسیر منظوم ۴. شعر فارسی -- قرن ۱۳ ق. الف.  
 صفی‌عیشاه، میرزا حسن بن محمد باقر، ۱۳۱۶-۱۳۵۱ ق. -- تفسیر قرآن صفی‌عیشاه -- نقد و تفسیر، ب. منجمی، علی‌رضا،  
 ۱۳۳۷، شارح. ج. عنوان  
 ۸ ج ۷۰۸ ت / PIR ۷۱۸۷ / م  
 کتابخانه ملی ایران  
 ۸۵/۵  
 ۸۵-۲۱۹۶ م



مرکز تحقیقات کتب و اسناد اسلامی



نام کتاب:	شرح جامع تفسیر عرفانی و منظوم قرآن صفی‌عیشاه - جلد هفتم
به اهتمام:	دکتر علیرضا منجمی
ناشر:	مؤسسه فرهنگی انتشاراتی اباصالح - حیطان - سلیس
حروفچینی:	حیطان / معدنی‌پور، رمضانعلی، خان محمدی
طراحی جلد:	محبان / رقیه جلیل‌زاده
نوبت چاپ:	اول / ۱۳۸۵
تیراژ:	۳۰۰۰
چاپ و صحافی:	فرازاندیش سبز
لیتوگرافی:	فرازاندیش سبز
هدیه دوره ده جلدی:	۷۹۰۰۰ تومان

شابک: ۹۶۴-۶۹۸۵-۳۰-۰

کتابخانه  
 شماره ثبت:  
 تاریخ ثبت:

۳۸۴۹۳

فهرست مطالب

- ۲۰۱۷ ..... نکاتی دربارهٔ سورهٔ مبارکهٔ نمل
- ۲۰۱۸ ..... سورهٔ مبارکهٔ نمل
- ۲۰۶۷ ..... نکاتی دربارهٔ سورهٔ مبارکهٔ قصص
- ۲۰۶۹ ..... سورهٔ مبارکهٔ قصص
- ۲۱۲۵ ..... نکاتی دربارهٔ سورهٔ مبارکهٔ عنکبوت
- ۲۱۲۷ ..... سورهٔ مبارکهٔ عنکبوت
- ۲۱۷۷ ..... نکاتی دربارهٔ سورهٔ مبارکهٔ روم
- ۲۱۷۹ ..... سورهٔ مبارکهٔ روم
- ۲۲۱۹ ..... نکاتی دربارهٔ سورهٔ مبارکهٔ لقمان
- ۲۲۲۰ ..... سورهٔ مبارکهٔ لقمان
- ۲۲۴۵ ..... نکاتی دربارهٔ سورهٔ مبارکهٔ سجده
- ۲۲۴۷ ..... سورهٔ مبارکهٔ سجده
- ۲۲۶۳ ..... نکاتی دربارهٔ سورهٔ مبارکهٔ احزاب
- ۲۲۶۴ ..... سورهٔ مبارکهٔ احزاب
- ۲۳۵۲ ..... نکاتی دربارهٔ سورهٔ مبارکهٔ سبأ
- ۲۳۵۵ ..... سورهٔ مبارکهٔ سبأ
- ۲۳۹۱ ..... نکاتی دربارهٔ سورهٔ مبارکهٔ فاطر
- ۲۳۹۲ ..... سورهٔ مبارکهٔ فاطر
- ۲۴۱۹ ..... نکاتی دربارهٔ سورهٔ مبارکهٔ یس
- ۲۴۲۱ ..... سورهٔ مبارکهٔ یس



مرکز اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

طس یعنی که ذاتِ ذوالجلال «طاهر» است و «سالم» از نقص و زوال  
مر «طهارت» اصل هر وصفِ نکوست. نقص و عیب اعی به کُلّ مسلوب از اوست  
مر «سلامت» یعنی آن چیزی که نیست. در خود ذاتش به کُلّ زو منتفی است





مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

## ﴿ نکاتی دربارهٔ سورهٔ مبارکهٔ نَمْل ﴾



- سورهٔ نمل، ۹۳ آیه، ۱۱۴۰ کلمه و ۳۷۹۹ حرف دارد.
- این سوره، مکی است و تنها یک آیهٔ آن را منسوخ دانسته‌اند و آن آیهٔ «... فَمَنْ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدَىٰ...» (آیهٔ ۹۲) است. (از جلد هفتم کشف الاسرار و عدة الابرار).
- مقصود از این سوره، بشارت و انذار دادن به مردم است. از این رو مختصری از داستان موسی، داود، سلیمان، صالح و لوط علیهم‌السلام در آن ذکر شده و سپس به برخی از اصول معارف اشاره شده است.
- از پیامبر (ص) روایت شده که فرمود: «هر که این سوره را بخواند ده حسنه از ثواب، برای اوست، به عدد هر کس که تصدیق حضرت سلیمان (ع) کرده باشد و تکذیب او کرده باشد و هم چنین نسبت به هود، صالح، شعیب، و ابراهیم علیهم‌السلام، و از قبر بیرون می‌آید در حالی که ندا می‌کند «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» را. امام صادق (ع) فرمود: هر کس «طواسین ثلاث» (سوره شعر، نمل و قصص که همه با «طس» شروع شده‌اند) را در شب جمعه بخواند از اولیاء‌الله خواهد بود و در جوار او و سایه لطفش قرار می‌گیرد.
- در سورهٔ نمل، دو «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» وجود دارد، (در آیهٔ ۱ و آیهٔ ۳۰).
- اسامی دیگر سوره: «سلیمان»، «طس سلیمان».

- ✦ شماره سوره: ۲۷
- ✦ شماره ابیات: از ۲۲۴۹۰ تا آخر ۲۲۸۰۷
- ✦ تعداد آیات: ۹۳
- ✦ تعداد ابیات: ۳۱۸

سُورَةُ النَّامِكَ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

طَسَّ تِلْكَ آيَاتُ الْقُرْآنِ وَكِتَابٍ مُبِينٍ ﴿۱﴾ هُدًى وَبُشْرَى

طس شاید اشاره به سوره است یا نام خدا یا رسول است که به آن قسم یاد شده این آیات قرآن نورگد او کتاب روشن بخداست (۱) که هدایت و بشارت

لِلْمُؤْمِنِينَ ﴿۲﴾ الَّذِينَ يَتِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ

برای اهل ایمان است (۲) آنان که نماز به پا می دارند و زکات می دهند و

بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ ﴿۳﴾ إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ زَيْنَاهُمْ

کاملاً به عالم آخرت اطمینان دارند (۳) همانا آنان که ایمان به عالم آخرت نمی آورند پس از اتمام حاجت ما

أَعْمَالُهُمْ فَهُمْ يَعْمَهُونَ ﴿۴﴾ أُولَئِكَ الَّذِينَ لَهُمْ سُوءُ الْعَذَابِ

اعمالشانرا در نظرشان جلوه دهیم و آنها به کفر گمراه و سرگشته شوند (۴) آنها را هم (در دنیا) سخت‌ترین عذاب است

وَهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمُ الْآخِرُونَ ﴿۵﴾ وَإِنَّكَ لَتَلْقَى الْقُرْآنَ مِنْ

و هم در آخرت زیانکارترین خلقند (۵) و تو ای رسول ما آیات قرآن اعظمی از جانب

لَدُنَّ حَكِيمٍ عَلِيمٍ ﴿۶﴾

خدایی حکیم و دانای و وحی بر تو القا می شود (۶)

- ۲۲۴۹۰- «طس» یعنی که ذات ذوالجلال
- ۲۲۴۹۱- مر طهارت اصل هر وصف نکوست
- ۲۲۴۹۲- مر سلامت یعنی آن چیزی که نیست
- طاهر است و سالم از نقص و زوال
- نقص و عیب اعنی به کُلّ مسلوب ازوست
- در خسور ذاتش<sup>۱</sup> به کُلّ زو منتفی است

هم «کتاب» مُسْتَنِيرٌ <sup>۲</sup> مُسْتَبِينٌ <sup>۳</sup>	۲۲۴۹۳- این بسود «آیات» قرآن «مبین»
آن کسان باشند گر خواهی نشان <sup>۴</sup>	۲۲۴۹۴- هادی است و مرده ده بر مؤمنان <sup>۴</sup>
ساعی اندر وصف «يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ» <sup>۵</sup>	۲۲۴۹۵- در کمال خود «يُتَقِيمُونَ الصَّلَاةَ» <sup>۴</sup>
و آن کسی کو نگرود بر یوم دین <sup>۴</sup>	۲۲۴۹۶- هستشان بر آخرت از جان یقین
آن عمل هاشان که حیرت را سزاست	۲۲۴۹۷- داده ایم از بهرشان زینت به راست
وز زیانکاران به هنگام حساب	۲۲۴۹۸- آن گُره باشند در «سوء العذاب» <sup>۶</sup>
می کنی قرآن تَلَقَى <sup>۷</sup> بسالیقین	۲۲۴۹۹- ای محمّد تو ز جبریل امین <sup>۶</sup>
بر تو القا می کند آن ای سلیم	۲۲۵۰۰- کو ز نزدیک حکیمی بس «علیم»



۱- ذات: [ ← «ذاتِ حق» (#) ] .

۲- مُسْتَنِيرٌ: روشن شونده. روشنائی جوینده.

۳- مُسْتَبِينٌ: (نعت فاعلی از استبانه)؛ ظاهر و آشکار شونده.

۴- رجوع شود به معنی آیه ۳

۵- رجوع شود به معنی آیه ۳

۶- سُوءُ الْعَذَابِ: عذاب سخت.

۷- تَلَقَى: فرا گرفتن چیزی از کسی. القا شدن. در مرصادالعباد آمده است:

«... علم لدنی به معرفت ذات و صفات حضرت تعلق دارد که بی واسطه به تعلیم و تعریف، معرفت حق حاصل آید چنان که خواجه علیه السلام فرمود: «عَرَفْتُ رَبِّي بِرَبِّي» و یافتن این علم بدان حاصل شود که از وجود خویش برآید تا بدین برآمدن از لدن خویش به لدن حق رسد و آنجا تلقی این علم یابد...» .

إِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِأَهْلِيهِ إِنِّي آنَسْتُ نَارًا سَأْتُكُمْ

به یاد آر اعتگاسی که موسی اوقت بیچارگی و در دست زدن در آن بیابان سرد و طلعت نوری دیدم ای اهل پیشش گفت:

مِنْهَا يَخْبَرُ أَوْ أَتَيْكُمْ بِشِهَابٍ قَبَسٍ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ ﴿٧﴾ فَلَمَّا

مرا آنش به نظر آمد می رود تا از آن به زودی خبری بر ایشان بیارم یا شاید برای محرم شدن شما شعله‌ای برگیرم. (۷) چون موسی

جَاءَهَا نُورٌ أَنْ نُورًا مِنْ فِي النَّارِ وَمَنْ حَوْلَهَا وَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ

بدان آتش نزدیک شد او را ندا کردند که آن کس را که در اشتیاق این آتش است یا به گردش دور طلب است مقدمش به لطف حق اعیان کند. بومزه است خدا

الْعَالَمِينَ ﴿٨﴾ يَا مُوسَىٰ إِنَّهُ أَنَا اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٩﴾ وَأَلْقِ عَصَاكَ

که آفریننده عالمین حدو نهایت است. (۸) از آن آتش شجر طوبی پیدا آمد ای موسی همانم که خدای مقتدر دانای در ستکار (۹) و تو عصای خود بپاش

فَلَمَّا رَأَتْهَا نَأْتُهُنَّ وَتَكْفُرْنَ بِاللَّهِ وَتَوَكَّلْنَ عَلَيَّ هَاتِهَاتِزُ كَانَتْهَا جَانٌّ وَلِي مُدَبِّرًا وَلَمْ يَعْقِبْ يَا مُوسَىٰ لَأَخَفُ

چون موسی اعیان او را نگاه کرد آن نگرست که به جنس و هیجان در آمد چنانکه از عالمی مهیب گردید، رو به فرار نهاد و دیگر او را نگرید، در آن حال بد و

إِنِّي لَا يَخَافُ لَدَى الْمُرْسَلُونَ ﴿١٠﴾ إِلَّا مَنْ ظَلَمَ ثُمَّ بَدَّلَ حَسَنًا بَعْدَ

خطاب شد ای موسی مترس که بگفتند در حضور من هرگز نمی ترسند (۱۰) استمکاران عالم باید برستند مگر کسی که ستم و کار بد کند آنگاه به زودی (توبه کند و)

سَوْءٍ فَإِنِّي عَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿١١﴾ وَأَدْخِلْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجَ بَيْضًا

چیزی را جایگزین بدی کنی تا خدا پیش ببخشد که همانا خدا بسیار آمرزنده و مهربان است (۱۱) و دست در گویان خود نه از مرض ابرص

مِنْ غَيْرِ سَوْءٍ فِي تِسْعٍ آيَاتٍ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَقَوْمِهِ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ

بلکه از نظر لطف خدا سید و روشن (چون ماه تابان) گردد، آنگاه با آن معجز الهی به سوی فرعون و قومش که گروهی فاسق و نابکارند به حالت روانه شو. (۱۲)

﴿١٢﴾ فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ آيَاتُنَا مُبْصِرَةً قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ ﴿١٣﴾

تا چون آیات و معجزات آه به طور روشن به آنها ارائه شد گفتند که این سحر بودنش روشن و آشکار است (۱۳)

وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا فَانظُرْ كَيْفَ

و با آنکه پیش نفس خود به یقین دانستند که آنها معجزه است با آنکه باز از کبر و نخوت و ستمگری انکار آن کردند پس نگر تا

كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ ﴿١٤﴾

عاقبت آن مردم فاسد به کجا انجامید او چگونه هلاک شدند (۱۴)

## در بیان رفتن حضرت موسی علیه السلام به وادی مقدس از پی آتش

- ۲۲۵۰۱- گفت چون «موسی» به اهل خود که من  
 ۲۲۵۰۲- زود بشا شد کآورم از آن خیر  
 ۲۲۵۰۳- گرم تا گردید شاید ز آن شما  
 ۲۲۵۰۴- یعنی آرم یا که راهی من به دست  
 ۲۲۵۰۵- پس چو موسی آمد از نزدیک نار<sup>۸۵</sup>  
 ۲۲۵۰۶- گشته برکت داده و فایز به خیر  
 ۲۲۵۰۷- پاک باشد آن خداوند جهان  
 ۲۲۵۰۸- پاک یعنی ز آن که با چیزی شبیه  
 ۲۲۵۰۹- در تعجب شد کلیم از آن ندا  
 ۲۲۵۱۰- گفت باز، اِنِّی «اَنَا اللّٰه» «الْحَکِیْم»<sup>۸۶</sup>  
 ۲۲۵۱۱- می بیند از این عصا را، چون فکنند<sup>۸۷</sup>  
 ۲۲۵۱۲- خِیَهِ ای<sup>۳</sup> باریک و چست و تیز رو  
 ۲۲۵۱۳- یا به چالاکسی و چستی بود «جان»<sup>۴</sup>  
 ۲۲۵۱۴- بود یا «جان» چون فکندش در زمین  
 ۲۲۵۱۵- موسی از وی رو بگرداند ای عجب  
 ۲۲۵۱۶- نک مترس ای موسی از غیر، این زَمَن<sup>۸</sup>  
 ۲۲۵۱۷- لیک بر خود هر ستم کرد از زَلَل<sup>۹</sup>  
 ۲۲۵۱۸- شد پشیمان گشت تائب در زمان  
 ۲۲۵۱۹- غفلت اعنی گر که سر زد ز انبیا  
 ۲۲۵۲۰- پس به اطمینان کنم خوفش بَدَل  
 ۲۲۵۲۱- هم در آوردست خود را در بسفل<sup>۱۲</sup>  
 ۲۲۵۲۲- باشد اعنی عاری از نقص و برص  
 ۲۲۵۲۳- سوی فرعون و گروهش بر نشان
- آتشی از دور دیدم بی سخن  
 بر شما یا شعله ای ز آتش مگر  
 واره سید از رنج سرما ز اقتضا  
 یا کسه آرم آتشی ز آنجا که هست<sup>۱</sup>  
 شد ندا کرده مر او از هر کنار  
 آنکه در ناراست و گردش بی زغیر  
 تا به تشبیهش نیاری در گمان  
 سازدش کس هیچ از وجهی وجیه  
 از کجا گفت آید آیا این صدا<sup>۲</sup>  
 من عزیزم، من حکیمم، ای کلیم  
 جنب و جو کرد او چو ماری پر گزند  
 خسوفناک و پر نهیب از راه و رو  
 ازدهها در جسته و شکل و توان  
 اندک اندک گشت تُعبانی<sup>۵</sup> مُبین<sup>۶</sup>  
 وز توهم بر نگشت اندر عقب<sup>۷</sup>  
 می ترسند انبیا در پیش من  
 و آن بدی پس کرد بر نیکی بَدَل  
 پس منم آمرزگار و مهربان  
 باز نادم گشت و راجع سوی ما  
 جز نکویی نبودش تا در عمل  
 تا سفید آید برون دور از خلل  
 وین دو باشد از نه آیاتِ اَخَص<sup>۱۰</sup>  
 چون که ایشان اند قومی فاسقان

۲۲۵۲۴- پس به هنگامی که آیت‌های ما	آمد ایشسان را عیان و برقلا
۲۲۵۲۵- مُبِصِرَ اعْنَى بِنِ نَمَائِنْدَه ۱۱ و پدید	پس بگفتند ایمن بود «سحر»ی شدید
۲۲۵۲۶- پس به آن گشتند منکر از جُحود ۱۲	گرچه ثابت امر حق بر جمله بود
۲۲۵۲۷- بی‌گمان بُد نفسشان یعنی بدان	لیک می‌کردند انکار از زبان
۲۲۵۲۸- از ستمکاری و عُدوان ۱۳ و عُلو ۱۴	خویش عالی می‌شمرند از عُتُو ۱۵
۲۲۵۲۹- پس تو ای بیننده چون بوده است بین	آخِر و انسجام کارِ مفسدین



۱- هنگامی که موسی(ع) با خانواده خود از مدین به سوی مصر می‌رفت، در شبی بسیار سرد و تاریک و در حالی که راه را گم کرده بود، از دور آتشی می‌بیند(و این آتش را، آن طور که از سیاق آیه برمی‌آید، تنها موسی دیده بود و غیر از او کسی آن را ندید). موسی(ع) به خانواده‌اش(که در اینجا، منظور دختر شعیب، همسر موسی است) می‌گوید: اینجا بمانید که من احساس آتشی کردم و آن را دیدم، به زودی از کنار آن آتش خبری می‌آورم و به راهنمایی آن راه را پیدا می‌کنم و یا شعله‌ای از آن آتش می‌آورم تا هیزمی روشن نمایم و گرم شوید و گفته‌اند که در این زمان، همسر موسی که باردار بود، دچار درد زایمان شده بود و موسی سنگ و آتش زنه برداشت و هر چه آن دورا به هم می‌زد، آتشی از آنها برنخاست و از سر تیزی و تندگی، سنگ و آتش زنه را به زمین زد و آن‌گاه آتشی را که به فرمان خداوند و به منظور جلب او به سوی خود روشن شده بود، از دور ملاحظه نمود.

۲- وقتی موسی(ع) به نزدیک آتش آمد ندا داده شد که پر خیر و برکت است آن کس که در آتش است(خدایی که قدرت و جلالش در آتش تجلی نموده و یا فرشتگانی که در آن آتش حضور دارند و به تقدیس خدا مشغول‌اند) و آن که در کنار آن است (موسی) و منزّه است خداوند، پروردگار جهانیان(و این تنزیه خداست از اینکه جسم یا جسمانی بوده و مکان به او احاطه یابد و یا در دسترس حوادث قرار گیرد).

در مرصادالعباد است که: «... چون سالک، کاملاً وقایع شناس نبُود، در وقایع بند شود و راه نتواند رفت، یکی از ضرورات احتیاج به شیخ این است، مثلاً آتش را در چند مقام بیند و در

هر مقام آن را معنی دیگر باشد. گاه بود که نشان عبور بر صفت آتشی باشد و گاه بود که نشان گرمی طلب باشد و گاه باشد که نشان غلبه صفت غضب بود و گاه باشد که نشان غلبه صفت شیطانیت بود و گاه باشد که نور ذکر باشد و گاه بود که آتش قهر باشد و گاه بود که آتش هیبت باشد و گاه بود که آتش شوق بود و گاه بود که آتش هدایت بود، چنان که موسی (ع) را بود «أَنْسَ مِنْ جَانِبِ الطَّوْرِ نَارًا» (سوره قصص) و گاه بود که آتش مشاهده بود که «أَنْ بُورِكَ مَنْ فِي النَّارِ وَمَنْ حَوْلَهَا» (سوره نمل) و جز از این آتش‌ها بود که فرق میان این، هر یک جز شیخ صاحب تجربه نتواند کرد و باقی دیگر وقایع که در نوم و مراقبه برای سالک راهرو ظاهر شود، تفاوت آن بر این جمله قیاس کند... [و در همین کتاب آمده: ... چون شجره اخضر نفس انسانی، فدای آتش حقیقی گشت، آن گاه آتش بر زبان شجره ندا می‌کند که ای بی‌خبران من آتشم، نه شجره: نُودِيَ مَنْ شَاطِئِي الزَّوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ يَا مُوسَى إِنِّي أَنَا اللَّهُ» (سوره قصص)؛ مسکین حسین منصور را چون آتش همگی شجره وجود او را فرو گرفت، شجره هنوز تمام از شعله نسوخته بود که شعله‌های اناالحق از او برآمد، اغیار بر حوالی بودند، از شعله اناالحق می‌خواستند سوخت، لطف ربوبیت ایشان را دستگیری کرد، گفت خاصیت این آتش آن است که هر که در آن باشد و هر که بر حوالی آن باشد، بر هر دو مبارک بود که: «أَنْ بُورِكَ مَنْ فِي النَّارِ وَ مَنْ حَوْلَهَا» (سوره نمل)، ای حسین این آتش بر تو مبارک است، اما آنها که بر حوالی آیند، نخواهند سوخت، باید که بر ایشان هم مبارک باشد: بر دوست مبارکیم و بر دشمن هم...]. (به اختصار).

۳- حَيْه: مار.

۴- جان: مار کوچکی که به سرعت می‌دود.

۵- ثُعْبَان: مار بزرگ. اژدها.

۶- مُبِين: آشکار، به وضوح.

۷- موسی با دیدن آن مار تیزرو، رو به عقب برگشت و چنان رفت که به پشت سر خود نگاه نکرد.

۸- این زَمَن: در این زمان، در این لحظه.



- ۹- زَلَّل: لغزش، گناه، خطا.
- ۱۰- دست خود را در گریبان‌ت کن که سپید و روشن و بی‌عیب بیرون آید، این دو، از جمله نه معجزه‌های است که موسی به سوی فرعون و قوم او برد. (در باره این نه معجزه، در آیه ۱۰۱ سوره اسری توضیح داده شده است).
- ۱۱- مُبْصِر (در آیه ۱۳) به معنی روشن و روشنگر است.
- ۱۲- جَحُود: انکار کردن.
- ۱۳- عُدْوَان: ظلم، ستم.
- ۱۴- عُلُوٌّ: بزرگی قدر و مرتبه.
- ۱۵- عَتَوُا: ستم کردن، از حد گذشتن.

وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ عِلْمًا

و همانا ما به داود و سلیمان مقام دانش بزرگ عطا کردیم

وَقَالَا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلَنَا عَلَى كَثِيرٍ مِّنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ ﴿١٥﴾

و گفتند: ستایش و سپاس خدای را / ز که ما را بر بسیاری از بندگانش / فضیلت و برتری عطا فرمود. (۱۵)

وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عِلْمَنَا مَنطِقَ الطَّيْرِ

و سلیمان وارث (ملک) داود شد (و مقام سلطنت و خلافت یافت) / و گفت: ای مردم، ما را زبان مرغان آموختند

وَأُوتِينَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِنَّ هَذَا هُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ ﴿١٦﴾ وَحُشِرَ

و از هر گونه نعمت عطا کردند / این همان فضل و بخشش آشکار است. (۱۶) / و سپهیان

لِسُلَيْمَانَ جُنُودَهُ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ وَالطَّيْرِ فَهُمْ يُوزَعُونَ ﴿١٧﴾

سلیمان از گروه جن و انس و مرغان (هر سپاهی تحت فرمان رئیس خود) / در رکابش گرد آورده شدند. (۱۷)

حَتَّىٰ إِذَا تَوَّأَعَىٰ وَادِ النَّمْلِ قَالَتْ نَمْلَةٌ يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا

تا چون به وادی مورچگان رسید / موری (یعنی پیشوای موران) گفت: ای موران، همه

مَسَاكِنَكُمْ لَا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَجُنُودُهُ، وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ

به خانه‌های خود اندر / روید / پادشاه سلیمان و سپهانش ندانسته شما را پاهمال کنند. (۱۸)

﴿١٨﴾

## در بیان دانستن سلیمان علیه السلام نطق مرغان را

- ۲۲۵۳۰- وز یقین دادیم دانش<sup>۱</sup> زاخستیار<sup>۱۵</sup>
- ۲۲۵۳۱- و آن دو گفتند از خداوندی سپاس
- ۲۲۵۳۲- بر کثیری از عباد مؤمنین
- ۲۲۵۳۳- هم ز<sup>۱۶</sup> «داود» آن «سلیمان»، بی شگفت
- ۲۲۵۳۴- گفت ای مردم شدیم آموخته
- ۲۲۵۳۵- چند رمز از «مَنْطِقَ الطَّيْرِش»<sup>۲</sup> بیان
- ۲۲۵۳۶- گفت طاوس این سراید بر ملا
- ۲۲۵۳۷- هُدُود این گوید که آمرزش پگاه<sup>۳</sup>
- ۲۲۵۳۸- طوطی این گوید که هر زنده به تن
- ۲۲۵۳۹- گوید آن خَطَّاف<sup>۴</sup> در آواز خویش
- ۲۲۵۴۰- تا بیاید این به وقت احتیاج
- ۲۲۵۴۱- رَحْمَه<sup>۶</sup> گوید جز خدا هر چیز هست
- ۲۲۵۴۲- مر قَطَا<sup>۷</sup> گوید هر آن کو بست لب
- ۲۲۵۴۳- گوید این بَبْغَا<sup>۸</sup> که بر آن بادوئل<sup>۹</sup>
- ۲۲۵۴۴- این همی گوید خروس اندر فغان
- ۲۲۵۴۵- نَسْر<sup>۱۰</sup> گوید با بن آدم در جهان
- ۲۲۵۴۶- هم عقاب این گوید از دوری ناس
- ۲۲۵۴۷- سار<sup>۱۱</sup> گوید ای خدای جانفروز
- ۲۲۵۴۸- بلبل این گوید که بدهد جان و قوت
- ۲۲۵۴۹- فاخته<sup>۱۳</sup> گوید مَر این را، هم غُرَاب<sup>۱۴</sup>
- ۲۲۵۵۰- من شنیدم خود ز زنبوری که گفت
- ۲۲۵۵۱- من نخواهم بر تو زد نیش ای فقیر
- ۲۲۵۵۲- رحمت ار افزون بود بر خلق پس
- مسا بسه «داود و سلیمان» آشکار
- که فزونی دادمان بر کُلِّ ناس
- که فزونا نند از تمام عالمین
- در وراثت ملک و شاهی را گرفت
- نطقِ مرغان وز علوم آموخته
- سازم اندر نظم تفسیر از نشان
- هر جزا پدھی، همان یایی جزا
- ای گنه کاران بخواهید از اله
- مسی بیبرد هم شود هر نو کهن
- که فرستید از خود ار چیزی است، پیش
- هم چو صیحت، وقت علت<sup>۵</sup> بر مزاج
- مَرَوْرَا بی شک زوال اندر پی است
- از تکسالم، گشت سسالم از تسعب
- که نباشد جز که بر دنیا ش میل
- از خسدا آرید یادی غافلان
- هر چه مانی آخر خود مرگ دان
- جمع گردد دل، بیارامد حواس
- از تو خواهم قوت<sup>۱۲</sup> خود را روز روز
- بعر هر آن مسخلاق، حسی لایموت
- کسه بسدو اللموت و ابنوالخراب<sup>۱۵</sup>
- زخم هر کس کرد شد با زخم، جفت
- گر که بی رحمی نداری در ضمیر<sup>۱۶</sup>
- بر تو نشیند به بی رحمی، مگس

۲۲۵۵۳-	مابقی را فهم کن آر باهشی	که نه از دست و زبان صوفی کُشی
۲۲۵۵۴-	از سلیمان گوش کن گفتا که داد	«مَنْ نَطَقَ الطَّيْرَ» م خداوند از و داد
۲۲۵۵۵-	هم به ما داده است او از کلّ شیء	باشد این فضلی عیان بر ما، ز وی
۲۲۵۵۶-	بر «صفی» هم نظم تفسیری چنین	«إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ»

### در بیان رسیدن حضرت سلیمان علیه السلام به وادی نمل

۲۲۵۵۷-	بر سلیمان جمع شد بر وجه خیر <sup>۱۷</sup>	جیش‌ها <sup>۱۷</sup> از جنّ و انس و وحش و طیر
۲۲۵۵۸-	داشته باز آن همه بر جای خود	بر نسق بودند نی خارج ز حدّ
۲۲۵۵۹-	مُلک و شاهی بهر او زآن بود بیش	که توان آرد کس اندر ذهن خویش
۲۲۵۶۰-	تا که در «وادی نمل» <sup>۱۸</sup> او را عبور <sup>۱۸</sup>	شد به وقتی با سپاه از راه دور
۲۲۵۶۱-	گفت با موران یکی موری که بود	مهرتِ موران در آن وادی به زود
۲۲۵۶۲-	فِي الضَّائِكِينَ «أَيُّهَا النَّفْلُ ادْخُلُوا» <sup>۱۹</sup>	تا «سلیمان» بگذرد با جیش او
۲۲۵۶۳-	تا شما را نشکنند ایشان به هم	پایمال اعنی نسازند از سستم
۲۲۵۶۴-	و آن که ایشان نیستند آگه ز حال	که شما خواهید گشتن پایمال
۲۲۵۶۵-	نُطِقِ حَالِ است این اگر دانی کلام	حسق رسانند آن را به فهم او تمام
۲۲۵۶۶-	تا شود آگه ز حالِ مار و مور	عدل و رزّد در سکون و در عبور



۱- خداوند به داود(ع)، دانش شریعت و حکمت و علم داوری، و به سلیمان(ع) (که یکی از نوزده پسر داود بود)، حکمت و فهم سخن پرندگان عطا فرموده بود. از جمله مواهبی که خداوند به داود عطا فرمود، تسخیر کوه‌ها و مرغان و نرم شدن آهن برای او، و از جمله عطایایی که به سلیمان عنایت فرمود، تسخیر باد برای او، دانستن زبان حیوانات و سلطنت بود که این‌ها، همگی برتری داود و سلیمان بر دیگر مؤمنین بودند.

۲- مَنْ نَطِقَ الطَّيْرَ: منظور طریقی است که مرغ‌ها به آن طریق مقاصد خود را با هم مبادله

می‌کنند و خداوند علم آن را تنها به سلیمان(ع) داده بود.

۳- بِغَاةٍ: صبح زود، پگاه.

۴- حُطَّافٍ: در اینجا به معنی پرستو.

۵- عَلَّتْ: بیماری.

۶- رَحْمَةً: کرکس، لاشخور.

۷- قَطَا(قَطَاةٌ): اِسْفَرُود(سنگ خوارک)، پرنده‌ای سیاه به بزرگی گنجشک با چند پر مانند شاخ بر روی سر.

۸- بَبْغَاءٍ: طوطی.

۹- بر آن باد وِیْل: وای بر آن کسی که...

۱۰- نَسْرٌ: کرکس.

۱۱- سار: پرنده‌ای کوچک و حلال گوشت، بزرگ‌تر از گنجشک.

۱۲- قوت: طعام، روزی.

۱۳- فاخته: پرنده‌ای شبیه کبوتر و کمی کوچک‌تر از آن که به آن قمری و کوکو هم گفته‌اند.

۱۴- غُرَابٌ: کلاغ.

۱۵- کلبی گفت، از راوی دیگر، از کعب الاحبار که او گفت: روزی مرغی که او را وَرْشَان (نوعی کبوتر صحرایی تیره رنگ که روی دمش سفید است) گویند به نزدیک سلیمان(ع) آوازی کرد. او گفت: می‌دانید که او چه می‌گوید؟ گفتند: نه. گفت: می‌گوید: «لِیَدِوَاللِّمَوْتِ وَ اِبْنِوَاللِّخْرَابِ» (بزیاید برای مرگ و بنا کنید برای ویرانی).

۱۶- کتب مختلف، موارد متعددی را که سلیمان(ع) از آنچه پرنده‌گان و حشرات گفته‌اند، برای اصحاب و یاران خود بازگو نموده آورده‌اند که برخی از این موارد در ابیات ۲۲۵۲۶ تا آخر ۲۲۵۴۹ ذکر شده است. (به جلد هفتم کشف‌الاسرار و عذة‌الابرار، در توضیح آیه ۱۶ نیز مراجعه فرمایید).

۱۷- جیش‌ها: لشکرها. سپاهان(از آیه برمی‌آید که گویا سلیمان، لشکری از جنّ و طیر داشته که مانند لشکر انسی با او حرکت می‌کردند).

۱۸- وادی نمل: سرزمین مورچه. گفته‌اند سرزمین مورچگان در ناحیه‌ای مرتفع، در شام، یا طایف یا یمن قرار داشت.

۱۹- وقتی سلیمان با سپاه خود به راه افتاده و بر فراز وادی نمل رسیدند، مورچه‌ای که بزرگ‌تر سایر مورچگان بود خطاب به آنها گفت: ای مورچگان به داخل لانه‌های خود بروید و زنهار که سلیمان و لشکریانش ناآگاهانه شما را پایمال نکنند.

فَتَبَسَّ ضَاحِكًا مِّنْ قَوْلِهَا وَقَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ

سلیمان از گفتار مور بختندید و گفتند پروردگارا، مرا توفیق شکر

نِعْمَتِكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا

نعمت خود که به من و پدر و مادر من عطا فرمودی عبادت فرما و مرا به عمل صالح خالص



تَرْضَاهُ وَأَدْخِلْنِي بِرَحْمَتِكَ فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ

که تو پسندی موفقی بنده و مرا در لطف و رحمت خود در صف بندگان خاص شایسته‌ات داخل گردان (۱۹)

وَتَفَقَّدَ الطَّيْرَ فَقَالَ مَا لِيَ لَا أَرَى الْهَدْيَ أَمْ كَانَ مِنَ

و سلیمان از میان سپاه خود (جوابی حال مرغان شده‌اند همد را در مجمع مرغان نیافت، به رئیس مرغان گفت: همد کجا شد که به حضور نمی‌بینمش؟ بلکه

الْغَائِبِينَ ﴿٢٠﴾ لَا عَذِيبَ لَهُ، عَذَابًا شَدِيدًا أَوْ لَا أَذِيبَنَّ

بلکه ای اجاز من) غیب کرده است (۲۰) (چنانچه بدون عذاب بر خصم غایب‌شده‌ها همانا او را به عذابی سخت معذب گردانم یا آنکه سرش از تن جدا کنم

أَوْ لِيَأْتِيَنِّي بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ ﴿٢١﴾ فَمَكَثَ غَيْرَ بَعِيدٍ فَقَالَ

یا که برای غیبتش (دلیلی روشن) او عذری صحیح) بیاورد (۲۱) پس از اندک مکثی همد حاضر شد و گفت:

أَحْضَتُ بِمَا لَمْ تُحِطْ بِهِ وَجِئْتُكَ مِنْ سَبَإٍ بِنَبَأٍ يَقِينٍ ﴿٢٢﴾

من به چیزی که تو از آن (در جهان) آگاه نشده‌ای خبر بیاوم و از ملک سبا تو را خبری راست و مهم آوردم (۲۲)

- |   |                                       |
|---|---------------------------------------|
| «فَتَبَسَّ ضَاحِكًا مِّنْ قَوْلِهَا» <sup>۱</sup>         | ۲۲۵۶۷- خورد بر گوش سلیمان این صدا     |
| گشت از آن کش خدا این علم داد                              | ۲۲۵۶۸- خنده‌اش بود از تعجب، یا که شاد |
| «رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ» <sup>۲</sup> | ۲۲۵۶۹- گفت بشنید او چو حرفی با محک    |
| هم چنین بر والدینم زان نعم                                | ۲۲۵۷۰- آنچه بر من کردی انعام از کرم   |
| تا که باشم در عمل شایسته کار                              | ۲۲۵۷۱- ده مرا توفیق ای پسروردگار      |

۲۲۵۷۲- باش راضی، کن به رحمت داخلم	در عباد صالحینت، عاجلم
۲۲۵۷۳- گفت پس بامور: می‌کرد از کجا	لشکر من پایمالت در هوا؟
۲۲۵۷۴- گفت: قصد من نبود آنکه شوند	در زمین، پست و شکسته مور چند
۲۲۵۷۵- بلکه گفتم در مساکن در روند	تا مباد از یاد حق غافل شوند
۲۲۵۷۶- بنگرند این جاه و ملک مستقل	جای گیرد حبّ دنیاشان به دل
۲۲۵۷۷- تا تو دانی حبّ دنیا هر که راست	قدر موری گر بر او نهنی به جاست

### در بیان غایب دیدن سلیمان علیه السلام هُدهد را

۲۲۵۷۸- روزی از مرغان تفحص کرد بیش <sup>۴۰</sup>	دید هدهد نیست اندر جای خویش
۲۲۵۷۹- پس سلیمان گفت چبود مر مرا	که نسیم هیچ هدهد را به جا
۲۲۵۸۰- هست یا از غائبان او را عذاب <sup>۴۱</sup>	کرد خواهم من عذابی بی حساب
۲۲۵۸۱- سازم از جفتش جدا اندر قفس	حبس با ضدش نمایم باز پس
۲۲۵۸۲- بکشمش یا بهر عبرت در زمن <sup>۳</sup>	یا که آرد حجّتی روشن به من
۲۲۵۸۳- پس درنگ او کرد اندک نی «بعید» <sup>۴۲</sup>	چون که آمد و آن چنان تهدید دید
۲۲۵۸۴- با سلیمان گفت «أَخْطُتُ» «لَمْ تُحِطْ» <sup>۴</sup>	دیدم آنچه تو نسدیدی منضبط
۲۲۵۸۵- آدمم سویت ز شهری کآن سباست	بانبأ، یعنی که اخباری به راست



- ۱- «تَبَسَّمَ» کم‌ترین حد خنده و «ضَحِكَ»، خنده معمولی و استعمال هر دو کلمه با هم، مجازی است و می‌فهماند که تبسّم سلیمان(ع) نزدیک به خنده بود.
- ۲- هنگامی که سلیمان(ع) گفته سنجیده آن مورچه را شنید به شکرانه درک مفهوم کلام آن مورچه به پروردگار عرض کرد: خداوندا، مرا الهام کن که نعمتی را که بر من و پدر و مادرم ارزانی داشته‌ای شکر نمایم و عمل شایسته‌ای که مورد پسند تو باشد به جا آورم و مرا به رحمتت در گروه پندگانت شایسته‌ات در آور. گفته‌اند سلیمان به مهتر مورچگان گفت:

اچگونه مورچگان را از ظلم من بترسانیدی و من پیغامبری عادلیم. مورچه گفت: یا رسول‌الله من عذر تو بخواستم و گفتم ایشان بی‌خبر باشند از شما. ابوروق گفت: مورچه سلیمان را گفت: من حَطْمُ نفس (شکستن نفس) نخواستم، حَطْمُ دل خواستم، ترسیدم که دل‌های ایشان کوفته گردد و شکسته شود و به نظر در مُلک تو، از تسبیحی که ایشان را هست باز مانند... [از جلد سوّم تحقیق در تفسیر ابوالفتوح رازی].

۳- در زَمَن: در همین زمان، فوراً.

۴- وقتی همد به نزد سلیمان آمد (و این آمدن، پس از مدّتی مکث بود) و سلیمان سبب غیبت او را پرسید و عتابش کرد، همد به او پاسخ داد که من از علم، به چیزی احاطه یافته‌ام که تو به آن احاطه نداری و از شهر سبا (که از شهرهای یمن است و در آن زمان پایتخت آن بود) خبر مهمی آورده‌ام که هیچ شکی در آن نیست.

[... گفته‌اند که همد چون باز آمد ترسان و لرزان، فرا پیش سلیمان شد، سلیمان گفت: این کنت لاعذبک عذاباً شدیداً. همد گفت: یاد کن آن ساعت که در عرصات قیامت در آن انجمن کبری تو را به حضرت‌الله برند و از تو سؤال کنند. آن سخن بر سلیمان تأثیر کرد و سخن با لطف گردانید. گفته‌اند که با همد گفت: چه گویی که پر و بال بکنم و تو را به آفتاب گرم افکنم؟ همد گفت: دانم که نکنی، که این کار صیّادان است نه پیغامبران. سلیمان گفت: گلویت ببرم. گفت دانم که نکنی، که این کار قصابان است، نه پیغامبران. گفت: تو را با ناجنس در قفس کنم. گفت: این هم نکنی، که این کار ناجوانمردان است و پیغامبران ناجوانمرد نباشند. سلیمان گفت: اکنون تو بگویی که با تو چه کنم؟ گفت: عفو کنی و درگذاری و دانم که کنی، که عفو کار پیغامبران و کریمان است و این موافق آن خبر است که: فردای قیامت ربّ العزّه با قومی عاصیان و موخّدان گوید: چه عذاب کنم شما را با آن جفاها و معصیت‌ها که کردید در دنیا؟ ایشان گویند: بار خدایا عفو کنی و درگذاری که کرم تو سزای آن هست. اما در طریق جوانمردان و سالکان راه حقیقت، عذاب شدید آن است که حلاوت خدمت از بنده باز گیرد تا در خدمت، الم و مشقّت به وی رسد. هر آن کس که به معبود خود معرفت دارد، خدمت و عبادت از میان جان کند و از حلاوت خدمت الم و مشقّت نیابد. (کشف‌الاسرار و عده‌الابرار، جلد هفتم).

إِنِّي وَجَدْتُ امْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ وَأُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَهِيَ

معملاً در آن ملک ازنی را یافتیم که بر مردم آن کشور پادشاهی داشت و به آن زن هر گونه دولت و نعمت از زینت امور دنیوی اعطایده بود و علاوه بر اینها

عَرْشٌ عَظِيمٌ ﴿٢٣﴾ وَجَدْتُهُمْ وَقَوْمَهَا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ

تخت با عظمتی داشت (۲۳) آن زن را با تمام رعیتش یافتیم که به جای خدا بخروشید را

دُونِ اللَّهِ وَزَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ

می پرستیدند و شیطان اعمال زینت آنان را در نظرشان زیبا جلوه داده و آنها را به کلی از راه خدا بازداشت

فَهُمْ لَا يَهْتَدُونَ ﴿٢٤﴾ أَلَا يَسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي يُخْرِجُ الْخَبْءَ

و آنها راه به حق راه یافته نیستند (۲۴) تا خدای را که نور او را در آسمان و زمین هر پنهان کرد

فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَيَعْلَمُ مَا تُخْفُونَ وَمَا تُعْلِنُونَ ﴿٢٥﴾ اللَّهُ

را به عرصه ظهور آورد و پنهان آشکار شد آنچه که پنهان کنند (۲۵) در صورتی که خدای بگنا

لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ ﴿٢٦﴾ قَالَ سَنُنظِرُ

که هر او هیچ خدایی نیست پروردگار عرش با عظمت او منگمی نهایت است و آنها را در برش اوست (۲۶) سلیمان هدهده را گفت ای پادشاه تحقیق کنیم

أَصْدَقْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْكَاذِبِينَ ﴿٢٧﴾ أَذْهَبَ بِكِتَابِي هَذَا

تا صدق او کتاب سخنت را در بنام (۲۷) اینک نامه مرا ببر

فَالْقَهَّ إِلَيْهِمْ ثُمَّ تَوَلَّى عَنْهُمْ فَانظُرْ مَاذَا يَرْجِعُونَ ﴿٢٨﴾

و به سوی آنان بگردید و از آنکه سجده نآوردند ایشان به حق و از نزد آنها باز شد آن گاه بنگر تا ببیند چه می دهند (۲۸)

## در بیان عرضه داشتن هدهده تفصیل شهر سبا را خدمت حضرت سلیمان علیه السلام و بردن نامه

پادشاهی می کند یا احتشام  
«وَلَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ» فِي السَّمَاوَاتِ ۳  
سجده می کردند جز حق ز آفتاب  
داشته باز از ره و رفتارشان ۴  
رو ز راه راست می بر تافته  
کآورد بیرون نهانها بسر نسق ۵

۲۲۵۸۶- یافتیم آنجا زنی بلفیس ۱ نام  
۲۲۵۸۷- «أُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ» لَا أَقِلُّ ۲  
۲۲۵۸۸- یافتیم او را و قومش ناصواب  
۲۲۵۸۹- داده زینت دیوشان کردارشان  
۲۲۵۹۰- پس نکردند آن کسان ره یافته  
۲۲۵۹۱- ز آن که سجده نآوردند ایشان به حق



مخفی است و دانه‌ها در خاک و آب	۲۲۵۹۲- همچو قطراتِ مَطَرِ کاندَرِ سحاب
در سماوات و زمین هر سان پدید	۲۲۵۹۳- آورد پوشیده‌ها را کَافِرید
و آنچه را ظاهر نمایند از زبان	۲۲۵۹۴- داند آن چیزی که دارند آن نهان
عسرسرِ اعظمِ راست او پروردگار	۲۲۵۹۵- آن خدا که نیست جز او کردگار <sup>۲۶</sup>
صادقی ایسا تو با از کس‌ذبین؟	۲۲۵۹۶- گفت باشد زود تا بینیم این <sup>۲۷</sup>
در فکن، پس رو بگردان، شو نهان،	۲۲۵۹۷- سوی ایشان بر کتابم، این زمان <sup>۲۸</sup>
بُرد هدهد نامه را آن سو به ساز	۲۲۵۹۸- پس نگر تا بر چه می‌گردند باز <sup>۶</sup>
نامه را بر خواند چون بر شد زخواب	۲۲۵۹۹- هشت پیش تخت بلقیس آن کتاب



۱- «بلقیس»، ملکه شهر سبا (پایتخت یمن در زمان قدیم) بود که به زیبایی و شکوه و جلال شهرت داشت. گفته‌اند هدهد سلیمان که «یعفور» نام داشت، قادر بود از وجود آب در هر منطقه با خبر شود و از این‌رو سلیمان همواره او را نزدیک خود نگاه می‌داشت. سلیمان، چون از بنای بیت‌المقدس فارغ شد از شام بیرون آمد به قصد مکه و زیارت کعبه و پس از زیارت قصد یمن کرد، بامداد از مکه رفت و هنگامی که به صنعا (در یمن) رسید برای ادای نماز و استراحت خود و لشکریانش در آنجا توقف نمود. لشکر سلیمان به دنبال آب رفتند و پیدا نکردند و سلیمان خواست که هدهد بیاید و متقار بر زمین نهد و مشخص نماید که در کجا آب یافت می‌شود. اما هنگامی که سلیمان به سرزمین صنعا وارد شد، هدهد او به هوا پرید و پس از مدتی پرواز به سرزمین سبا که دارای مرغزار و درختان بسیار بود رسید و در آنجا هدهدی به نام «غنفیر» دید. غنفیر به او گفت از کجا می‌آیی و چه می‌خواهی؟ یعفور گفت: من از شام می‌آیم و صاحب من سلیمان بن داود است، پادشاه جن و انس و شیاطین و طیور و وحوش. غنفیر گفت: ملک سلیمان عظیم است اما نه به اندازه ملک بلقیس، که همه دیار و نواحی یمن تحت فرمان اوست، آیا می‌خواهی ملک او را ببینی؟ یعفور گفت: می‌ترسم که بازگشت من دیر شود و سلیمان بر من خشم گیرد. غنفیر گفت: اگر تو ملک بلقیس را ببینی و هنگام بازگشت، سلیمان را از آن باخبرسازی بر تو خشم نخواهد گرفت. یعفور

پرواز کرد و بلقیس و حشم او را دید و سپس به سوی سلیمان بازگشت. اما در مدتی که هدهد سلیمان نزد او نبود و در سرزمین سبا حضور داشت، سلیمان از غیاب او و اینکه آنها را به محل وجود آب آگاه نساخته بود، بر او خشم گرفت و خواست او را عذاب نماید. از عقاب خواست که به دنبال او رود و عقاب رو به سوی یمن پرواز کرد و هدهد را دید که می آید. هدهد دانست که سلیمان خشمگین است زیرا عقاب را در خشم دید. عقاب خواست تا با چنگال خود او را مجروح سازد. هدهد گفت: به خدایی که تو را این قوت داد و مرا اسیر و ضعیف تو کرد، بر من رحم کن. عقاب دست از او برداشت و گفت: وای بر تو، سلیمان(ع) سوگند خورده که تو را عذابی سخت کند یا بکشد.

هدهد گفت: سلیمان چیز دیگری نگفت؟ عقاب پاسخ داد: بلی، استثنا کرد گفت: «یا حجّتی روشن بیاورد». هدهد گفت: دانستم که سلیمان پادشاهی عادل است و روا ندارد که به ناحق مرا عذاب کند. من حجّتی روشن دارم...  
هدهد به سلیمان(ع) گفت من از سبا تو را خبری درست آورده‌ام که در آن شکی نیست. من در زمین سبا، زنی را دیدم که در ملک تو نیست و ملک تو آنجا فرسیده است. زنی را یاقم به نام بلقیس، که پادشاه ایشان است و او را از هر چیز نصیبی داده‌اند و او را عرشی است عظیم (تختی بزرگ و شکوهمند).

۲- از هر چیزی (از شئون سلطنت و لوازم اداره ملک از قبیل عزم و تصمیم راسخ، خزینه سرشار، شوکت و عظمت و ارتش بزرگ)، به او داده شده بود.  
۳- و او را تختی است بزرگ و باشکوه که بر آن سلطنت می‌کند.  
۴- منظور از «سبیل» (در آیه ۲۴)، سبیل‌الله (راه خدا) است که به جز آن راه دیگری وجود ندارد.

۵- مفهوم بیت ۲۲۵۹۱ ← و شیطان بر آنها زینت داده بود که خدایی را که موجودات را از کتم عدم به عالم وجود می‌آورد و نهان‌های نهفته در آسمان‌ها و زمین را بیرون می‌آورد سجده نمایند.

۶- سلیمان(ع) به هدهد گفت: به زودی درباره راست یا دروغ بودن سخنانت تحقیق می‌کنم.

و نامه‌ای نوشت و به هدهد داد و گفت این نامه را سوی ملکه سبا و مردمش ببر و نزد آنان بیداز و سپس خود را در محلی پنهان کن، طوری که آنها را ببینی. گفته‌اند هنگامی که هدهد به کاخ بلقیس رسید، هنگام خواب قیلوله بود و بلقیس درهای کوشک را بسته و کلید آنها را زیر سر نهاده و خوابیده بود. هدهد آن نامه را بر سینه بلقیس انداخت و هنگامی که بلقیس از خواب بیدار شد آن نامه را برداشت و شروع به خواندن آن نمود.

قَالَتْ يَا أَيُّهَا

بلقیس رو به رجال دربارش کرد و گفت ای

الْمَلُؤُاِ الَّتِي أَلْقَىٰ إِلَىٰ كِتَابِ كَرِيمٍ ﴿٢٩﴾ إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ

رجال کشور، نامه بزرگی به من رسیده است. (۲۹) که آن نامه از جانب سلیمان و عنقریب به نام

اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ﴿٣٠﴾ أَالَّا تَعْلَمُونَ عَلَىٰ وَآتُونِي مُسْلِمِينَ ﴿٣١﴾

خدای بخشنده مهربان است. (۳۰) تو بعد چنین نگذاشتی که بر من برتری مجربند و تسلیم امر من شوید. (۳۱)

قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلُؤُاِ أَفَتُونِي فِي أَمْرِي مَا كُنْتُ قَاطِعَةً أَمْرًا حَتَّىٰ

آنگاه گفت ای رجال کشور، شما به کار من رای دهید که من تاکنون بی حضور شما به هیچ کار

تَشْهَدُونَ ﴿٣٢﴾ قَالُوا نَحْنُ أَوْلُو الْقُوَّةِ وَأَوْلُوا بِأَسْسَادِكُمْ وَالْأَمْرُ إِلَيْكُمْ

تسلیم نکرده‌ام. (۳۲) رجال ملک به او اظهار داشتند که ما دارای نیروی کامل و مردان جنگجوی مقدری هستیم. لیکن اختیار با شما

فَأَنْظُرِي مَاذَا تَأْمُرِينَ ﴿٣٣﴾ قَالَتْ إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً

تا به فکر روشن چه دستور فرمایند. (۳۳) بلقیس گفت پادشاهان چون به دیاری حمله آورند

أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعْرَازَ أَهْلِهَا آذِلَّةً وَكَذَلِكَ يَفْعَلُونَ ﴿٣٤﴾

آن کشور را ویران سازند و عزیزترین اشخاص مملکت را ذلیلترین افراد گیرند و رسم و سیاستشان بر این کار خواهد بود. (۳۴)

وَإِنِّي مُرْسِلَةٌ إِلَيْهِمْ بِهَدِيَّةٍ فَنَاظِرَةٌ بِمَ يَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ ﴿٣٥﴾

و اصلاح این است که احوال من هدیه‌ای بر آنان بفرستم تا ببینم فرستادگانم از جانب سلیمان باسخ چگونه باز می‌آیند. (۳۵)

فَلَمَّا جَاءَ سُلَيْمَانَ قَالَ أَتُمِدُّونَنِ بِمَالٍ فَمَا آتَنِيَ اللَّهُ خَيْرًا مِّمَّا

چون فرستاده بلقیس حضور سلیمان رسید بعد با او گفت ای زکریا گفت شما عرض کردید که مرا به مال دنیا مدد کنید؟ آنچه خدا بهم از ملک و مال بی شمار اعطا فرموده

آتَاكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بَهْدِيَّتِكُمْ تَفْرَحُونَ ﴿٣٦﴾ أَرْجِعْ إِلَيْهِمْ فَلَنَأْتِيَنَّهُمْ

بسیار بهتر از این مختصر هدیه شماست که به شما داده‌ام بلکه شما مردم دنیا خود بدین خدا پادشاه می‌شوید. (۳۶) ای فرستاده بلقیس بدان (بعد از آن) باز شو که ما

بِجُنُودٍ لَّا قِبَلَ لَهُمْ بِهَا وَلَنُخْرِجَنَّهُمْ مِنْهَا آذِلَّةً وَهُمْ صَاغِرُونَ ﴿٣٧﴾

با لشکری بی شمار که هیچ‌یک با آن مقاومت ندارند کردیم آنها را از آنجا خواهیم آورد آنها را آذیل و خوار می‌سازیم و از آن ملک سر و دم نمی‌گیریم مگر آنکه بدین تو جسد خدایتی بگرداند.

## در بیان مشورت کردن بلقیس با امرای خود

- ۲۲۶۰۰- <sup>۲۹۹</sup>گشت ترسان گفت با اعیان خویش  
 ۲۲۶۰۱- <sup>۳۰۰</sup>باشد از نزد «سلیمان» این کتاب  
 ۲۲۶۰۲- هست بر نام خدا عنوان آن  
 ۲۲۶۰۳- <sup>۳۱۱</sup>که بزرگی نآوریدم در پیام  
 ۲۲۶۰۴- <sup>۳۲۲</sup>گفت بلقیس ای امیرانم دهید  
 ۲۲۶۰۵- من نکردم قطع امری بی سخن  
 ۲۲۶۰۶- <sup>۳۳۳</sup>می‌بگفتند اینکه ما مردان کار  
 ۲۲۶۰۷- اختیار این امر را با توست و بس  
 ۲۲۶۰۸- <sup>۳۴۴</sup>گفت چون در «قریه» ای داخل شوند،  
 ۲۲۶۰۹- می‌کنند آن قریه را ویران و پست  
 ۲۲۶۱۰- می‌کشند و می‌برند افزون اسیر  
 ۲۲۶۱۱- <sup>۳۵۵</sup>می‌فرستم سوی ایشان هدیه چند  
 ۲۲۶۱۲- یعنی افرستادگان آیند باز  
 ۲۲۶۱۳- پس رسولی با هدایا و تخف<sup>۴</sup>  
 ۲۲۶۱۴- <sup>۳۶۶</sup>چون که آمد بر سلیمان از زشد  
 ۲۲۶۱۵- آنچه حق فرمود پس بر من عطا  
 ۲۲۶۱۶- من نه محتاجم نه بر مال انقیاد  
 ۲۲۶۱۷- <sup>۳۷۷</sup>سوی ایشان بازگرد از راه خویش  
 ۲۲۶۱۸- قصد من زایشان نه مال است و منال  
 ۲۲۶۱۹- <sup>۳۸۸</sup>بِاللَّهِ اِنْ نَّيَّيْتُ اَرْمُ بِرِ سَبَا  
 ۲۲۶۲۰- لشکری کایشان بدان نآرند تاب  
 ۲۲۶۲۱- سازم از شهر و بلد بیرونشان  
 ۲۲۶۲۲- مُلْک و شاهیشان رود یکجا زدست
- سویم این نامه «کسریم» افتاد پیش<sup>۱</sup>  
 کو به انس و جن بود مالک رقاب<sup>۲</sup>  
 خالق بخشنده بس مهربان<sup>۳</sup>  
 سوی من آید مسلم بالتمام  
 فتوی اندر کار من گر آگهید  
 تا نسبی گشتید حاضر پیش من  
 صاحبان قسوتیم و کسارزار  
 تا چه فرمایی ز صلح و جنگ، پس  
 پادشاهان، گر که از راهی روند  
 و آن عزیزانش ذلیل و زیسر دست  
 می‌کنند این سان هم ایشان ناگزیر  
 پس ببینم چون به ما راجع شوند  
 کار بینم تا چه سان باشد به ساز  
 بر سلیمان او فرستاد آن طرف  
 گفت بر مالم کنید آیا مدد؟  
 بهتر است از آنچه داده بر شما  
 بل به هدیه خود شما گردید شاد<sup>۵</sup>  
 گو به من آیند از طاعت به پیش  
 بلکه باشد پیروی ذوالجلال  
 لشکری بیرون زحد و انستها  
 چون مقابل ایستند اندر شتاب  
 ذلت و خواری دهیم افزونشان  
 هم اسیر و بنده گردند از شکست

۲۲۶۲۳- شد رسول و باز گفت از تار و پود	آنچه دیده بود و هم بشنیده بود
۲۲۶۲۴- یافت بلقیس آنکه او پیغمبر است	جنگ و استیزه نه با وی در خور است
۲۲۶۲۵- گفت با اعیان خود نبود صلاح	با سلیمان جنگ کازد افتضاح
۲۲۶۲۶- غالب آید او به ما درگیر و دار	می‌شویم البته بی‌مقدار و خوار
۲۲۶۲۷- رای او کسردند اشرافش قبول	داد رجعت بر سلیمان پس رسول
۲۲۶۲۸- کسز طریق بندگی و انقیاد	خواهم آمد بر جنابت خوب و شاد
۲۲۶۲۹- تخت خود در حجره‌ای بنهاد باز	شد روان سوی سلیمان با نیاز



۱- به دو دلیل بلقیس این نامه را «کریم» نامید. دلیل اول آنکه دریافت که نامه از ناحیه سلیمان است و می‌دانست که او سلطنتی عظیم و شوکتی عجیب دارد و دلیل دوم، آغاز شدن نامه با «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» بود. درست است که بلقیس و مردم سرزمین او، آفتاب‌پرست بودند و آفتاب‌پرستان و بتی‌مسلک و از شعب صائبین می‌باشند اما همه بت‌پرستان به اینکه خدای سبحان هست، اعتقاد داشتند، اما خدا را رَبِّ الارباب می‌دانستند و خود را کوچک‌تر از آن می‌دانستند که خدا را بپرستند و صفات خداوند را به نفی نواقص و اعدام برگردانیده، مثلاً علم و قدرت و حیات و رحمت را به نبود جهل و عجز و مرگ و قساوت تفسیر کرده‌اند، پس قهراً وقتی در نامه، بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ باشد، نامه‌ای کریم می‌شود. (با برداشت از جلد ۱۵ ترجمه تفسیرالمیزان).

۲- مَالِكِ رِقَابٍ (صاحب گردن‌ها)، صفت مرکب به معنی دارندۀ رقبه‌ها (گردن‌ها) و منظور از آن، مهتر افراد است.

۳- در جلد هفتم کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار است که:

«إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»، این کلمات هم نظم آیتی است و هم بعضی از آیتی است و هم بعضی از او، آیتی: اما بعضی از آیتی این است که در قصه سلیمان گفت: «إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»، و كذلك قوله: «بِسْمِ اللَّهِ مجریها و مرسیها»، و بعضی از او آیت است و ذلك قوله في سورة الفاتحة: «الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» و بر سر سورت‌ها.

نظم آیتی است: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»، و این آیت برخلاف دیگر آیات است از آنکه آیات قرآن، هر آیتی یک بار وحی آمده است و این آیت صد و چهارده بار وحی آمده، هر حرفی از این آیت، ظرفی است شراب رحیق را، و هر کلمه صدفی است، دُر تحقیق را، هر نقطه‌ای از او، کوکبی است آسمان هدایت را...].

۴- تُخَفُّ (جمع تحفه): هدایا.

۵- هنگامی که فرستادگان بلقیس با هدایا به نزد سلیمان آمدند، سلیمان(ع) به آنها گفت: آیا مرا با مالی حقیر که در برابر آنچه خداوند به من داده (از ملک و نبوت و ثروت) نزره‌ای ارزش ندارد کمک می‌کنید؟ این شما هستید که از این نوع هدایا خوشحال می‌شود ولی ما هیچ اعتنایی به مال دنیا نداریم.



قَالَ

يَا أَيُّهَا الْمَلَأُوا أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بِعَرْشِي قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ ﴿٣٨﴾

(۳۸) آنگاه سلیمان گفت: ای بزرگان دربار، کدام یک از شما تحت بلقیس را پیش از آنکه تسلیم امر من شوند خواهد آورد؟ تا چون اعجاز امر مشاهده کنند از روی ایستادگی تسلیم شود. (۳۸) از آن میان (عزیز از جن) گفت: من پیش از آنکه تو از جایگاه اقتضات خود بر غیزی آن را به حضورت آورم و من

قَالَ عِزْرِيَّتٌ مِنَ الْجِنِّ أَنَا ءَأْتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ وَإِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ أَمِينٌ ﴿٣٩﴾

بر آوردن تحت او قادر و امینم. (۳۹) آن کس که به علی از کتاب الهی دانای بود (یعنی اصف بن برخیا یا عنصر که دارای اسم اعظم و علم غیب بود) گفت: من پیش از آنکه چشم به هم زنی تخت را بدین جا آورم همان دم حاضر نمودم. چون سلیمان سر بران نزد خود مشاهده کرد گفت: این توانایی

مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي ءَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ ﴿٤٠﴾

از فضل خدای من است تا مرا بیازماید که (نعمتش را) شکر می‌گویم یا کفران می‌کنم. و هر که شکر کند شکر به نفع خویش کرد و هر که کفران کند همانا خدا از شکر خلق این نیاز را بر کافر هم به اعطاف غنی است. (۴۰) آنگاه سلیمان گفت: تحت او را به تغییر شکل و هیأت

نَنْظُرُ أَتَهْتَدِي أَمْ تَكُونُ مِنَ الَّذِينَ لَا يَهْتَدُونَ ﴿٤١﴾

بر او ناشناس گردانید. تا ببینیم که وی سر بر خود را خواهد شناخت یا نه. (۴۱)

## در بیان آوردن تخت بلقیس، نزد حضرت سلیمان علیه‌السلام

- ۲۲۶۳۰- پس سلیمان گفت با اشراف خویش<sup>۳۸</sup>  
 ۲۲۶۳۱- قبل از آن یعنی که آیند از یقین  
 ۲۲۶۳۲- خواست آرد تخت او را پیش از آن  
 ۲۲۶۳۳- خواست تا آن تخت را حاضر کند  
 ۲۲۶۳۴- گفت عفریتی<sup>۳۹</sup> زجن آرم تو را  
 ۲۲۶۳۵- من بر این کارم قوی و هم «امین»  
 ۲۲۶۳۶- گفت زین هم زودتر ممکن بُود  
 ۲۲۶۳۷- گفت آن کس کاگه از اسرار بود<sup>۴۰</sup>  
 ۲۲۶۳۸- پیش از آنکه چشم را بر هم زنی  
 ۲۲۶۳۹- دید پس چون بود تخت اندر مقر  
 ۲۲۶۴۰- آزماید تا مرا خلاقِ ناسِ کویزِ علوم  
 ۲۲۶۴۱- هر سپاس آورد پس نبود جز این  
 ۲۲۶۴۲- شکر او نعمت کند بر وی زیاد  
 ۲۲۶۴۳- پس بود پروردگارم زاعتزاز<sup>۵</sup>  
 ۲۲۶۴۴- ثعلبی کو از رُواتِ<sup>۶</sup> عامه است  
 ۲۲۶۴۵- که بهرسید از رسول، ابنِ سلام  
 ۲۲۶۴۶- گفت گر داری ولایت از ولی  
 ۲۲۶۴۷- این بود زاسرار و دانند اهلِ هوش  
 ۲۲۶۴۸- گفت زآن بودی تو با هر مرسلِ  
 ۲۲۶۴۹- لیک با من در نهان و آشکار  
 ۲۲۶۵۰- پس سلیمان گفت با اعیان کنید<sup>۴۱</sup>  
 ۲۲۶۵۱- عقل او تا بستگریم از امتحان
- از شما آرد کدام آن تسخت پیش؟  
 سوی من باشند و آنکه «مسلمین»  
 تا نماید عقل بلقیس امتحان  
 تا که بر وی معجزی ظاهر کند<sup>۱</sup>  
 پیش از آنی که تو برخیزی زجا  
 بی زنقصی بنهم آن را بر زمین  
 و آن نه کارِ هر بشر یا جن بود  
 نسزد او از «علم» دین بسیار بود  
 آرم آن تسخت ار طلبکار از منی<sup>۳</sup>  
 نزد او گفت اینست «فضل» دادگر  
 که بکه فضلش شاکرم یا ناسپاس  
 شاکر است او بهر نفس خود یقین<sup>۴</sup>  
 و آن که شکر نعمت او از دست داد  
 از سپاس و ناسپاسی بی‌نیاز  
 نقل از وی این خبر در نامه است  
 بود که آرندۀ تخت از مقام؟  
 آورنده آن نبود الا علی<sup>۷</sup>  
 گر تو زآن بیگانه‌ای برگیر گوش  
 در نهان در کُلّ ادوار ای علی  
 بسوده‌ای پیوسته اندر روزگار<sup>۸</sup>  
 ناشناسا تخت را زو چون که دید  
 یافته ره یا که هست از گمراهان<sup>۹</sup>



۱- منظور سلیمان(ع) این بود که وقتی بلقیس تخت سلطنت خود را در هنگام حضور یافتن به نزد سلیمان در آنجا می‌بیند متوجه شود که قبل از اینکه خود او و یارانش از چندین فرسخ فاصله به بارگاه سلیمان برسند، تخت او به آن مکان رسیده و از این طریق به قدرتی که خداوند به او عطا فرموده و معجزه نبوتش آگاد و در نتیجه، تسلیم خداوند شود.

۲- عَفْرِیت: به معنی شریر و خبیث و متمرّد و سرکش. (یکی از جنیان سرکش و تیزهوش به سلیمان پاسخ داد که من تخت او را پیش از آنکه از مجلس حکم و قضا برخیزی به اینجا خواهم آورد). (سلیمان تا به نیمه روز در مجلس حکم و قضا می‌نشست و نیز گفته‌اند منظور، مجلس وعظ و تذکر بود که سلیمان تا بالا آمدن آفتاب در آن می‌نشست).

۳- گفته‌اند فردی که به سلیمان گفت تخت ملکه سبا را در کم‌تر از یک چشم بهم زدن و پیش از آنکه نگاهت بر چیزی تصویر آن را به مغزت بدهد، حاضر می‌سازم، آصف بن برخیا وزیر سلیمان و وصی و خواهرزاده او بوده است. برخی گفته‌اند او خضر بوده و بعضی وی را مردی که اسم اعظم داشته و بعضی دیگر او را جبرئیل دانسته‌اند و منظور از «کتاب» را در اینجا (آیه ۴۰)، لوح محفوظ یا کتاب‌های آسمانی و مقصود از آن «علم» را اسم اعظم (حی قیوم یا ذوالجلال والاکرام یا الله الرحمان و یا «آهیا شراهیا» به زبان عبرانی) دانسته‌اند و برخی گفته‌اند آن عالم این گونه دعا کرد که: «یا الهنا و اله الخلق اجمعین، الهأ و احدأ لاله الأانت، اتینی بعرشها» (ای معبود ما و معبود تمام خلق، که معبودی واحد هستی و جز تو معبودی نیست، تخت او را برایم بیاور) و از امام هادی(ع) نقل است که فرمود سلیمان از آنچه آصف بن برخیا می‌دانست عاجز نبود لیکن می‌خواست به مردم بفهماند که آصف بعد از او وصی و حجت است.

۴- مفهوم بیت ۲۲۶۴۱ ← هر کس شکر نماید، جز این نیست که در واقع برای خودش شکر نموده و نفع آن عاید خودش خواهد شد.

۵- اعتزاز: عزیز بودن، عزیز شدن.

۶- رُوات (جمع راوی)؛ روایت کنندگان.

۷- در جلد هفتم کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار است که: [...] بدان که این آیات دلایل روشن‌اند و



برهان صادق بر اثبات کرامات اولیا، که اگر نه از روی کرامت بودی و از خصایص قدرت الله، کجا به عقل صورت بندد یا در وسع بشر باشد عرشی بدان عظیمی و مسافتی بدان دوری به یک طرفه العین حاضر کردن، مگر که ولی دعا کند و رب العالمین اجابت دعای وی را، به قدرت خویش، آن را حاضر کند...]

در جلد ۱۵ تفسیر نمونه آمده: [در آیات مورد بحث درباره کسی که تخت ملکه سبا را در کمترین مدت نزد سلیمان آورد، به عنوان «من عنده علم من الكتاب» (کسی که بخشی از علم کتاب را دارا بود) تعبیر شده است، در حالی که در سوره رعد، آیه ۴۲ در مورد پیامبر (ص) و گواهان بر حقانیت او چنین آمده است: «قل كفى بالله شهيدا بيني و بينكم و من عنده علم الكتاب» (بگو کافی است برای گواهی میان و من و شما، خداوند و کسی که در نزد او علم کتاب است). در حدیثی از ابوسعید خدری از پیامبر (ص) چنین آمده است که ابوسعید می‌گوید: من از معنی «الذی عنده علم من الكتاب» (که در داستان سلیمان آمده) از محضرش سؤال کردم، فرمود: او وصی برادرم سلیمان بن داود بود. عرض کردم «و من عنده علم الكتاب» از چه کسی سخن می‌گوید، فرمود: «ذاک اخی علی بن ابی طالب»، او برادرم علی بن ابی طالب است. توجه به تفاوت «علم من الكتاب» که علم جزئی را می‌گوید و علم کتاب که علم کلی را بیان می‌کند، روشن می‌سازد که میان آصف و علی (ع) چه اندازه تفاوت بوده است؟! و در جلد اول تفسیر قمی آمده است که: از ابی‌عبدالله (ع) است که فرمود: کسی که علم کتاب نزد اوست، علی (ع) است.]

۸- در جلد دوم تحقیق در تفسیر ابوالفتوح رازی آمده است:

[عکرمه گفت از پدرش، از جدش از عبدالله که گفت من از پیامبر (ص) شنیدم که فرمود: «خدای تعالی، علقه‌ای بیافرید و در صلب آدم نهاد. آنگه از صلب آدم به شیث رسانید، آنگه او را می‌گردانید از اصلاب طاهرین به ارحام مطهرات، آنگه آن را ببخشید و دو نیمه کرد، یک نیمه در صلب عبدالله نهاد و یک نیمه در صلب ابوطالب. از نیمه اول و فاضل‌تر مرا آفرید که محمدم و مرا نبوت و رسالت و کتاب داد و از نیمه دیگر، علی را آفرید و او را طهارت و شجاعت و وصیت داد.» و جابر گفت شنیدم از رسول (ص) که فرمود: «چون خدای تعالی

خواست تا مرا بیافریند، از نور سفید و در صلب آدم نهاد آنگه می گردانید آن را از اصلاب  
 ظاهرین به ارحام طاهرات تا به صلب عبدالمطلب رسانید. آنگه آن را به دو فرقه کرد، یک  
 فرقه به عبدالله و یک فرقه به ابوطالب داد. از عبدالله من آمدم و از ابوطالب، علی. آن گاه نور  
 من به فاطمه انتقال کرد. از علی و فاطمه، حسن(ع) و حسین(ع) آمدند و ایشان طاهر مطهرند.  
 اما نطفه فاطمه به حسن انتقال کرد و نطفه علی به حسین افتاد، آن گاه از او انتقال می افتد به  
 ائمه، تا به دامن قیامت». (با کمی تغییر).

۹- وقتی بلقیس به دربار سلیمان (ع) رسید سلیمان به منظور آزمایش عقل او، دستور داد  
 تخت وی را به صورت ناشناس در آورند.



فَلَمَّا جَاءَتْ قِيلَ

هنگامی که بلقیس آمد از او پرسیدند

أَهْكَذَا عَرَّشُكَ قَالَتْ كَانَهُ هُوَ وَأَوْتَيْنَا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهَا وَكُنَّا مُسْلِمِينَ

که عرش تو چنین است؟ وی گفت: همگرا با همین است و ما از این پیش بدین امور دانا و تسلیم امر خدا بودیم. (۴۲)

وَصَدَّهَا مَا كَانَتْ تَعْبُدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنَّهَا كَانَتْ مِنْ قَوْمٍ كَافِرِينَ

و او را برنش غیر خدا مانند آفتاب و سایر اجراء علوی، از خدا پرستی باز داشت و از فرقه کافران مشرک به شمار بود. (۴۳)

قِيلَ لَهَا ادْخُلِي الصَّرْحَ فَلَمَّا رَأَتْهُ حَسِبَتْهُ لُجَّةً وَكَشَفَتْ عَنْ

آنگاه او را گفتند که در صرح این قصر داخل شو. وی چون گوشه کرد مشاهده کرد که دراز فرس و صفا و نخل ایستاده است که لجه ای است و جامه

سَاقِيهَا قَالَ إِنَّهُ صَرْحٌ مُمَرَّدٌ مِنْ قَوَارِيرَ قَالَتْ رَبِّ انِّي

ساقیهای با بر گرفتند سلیمان گفت: این قصری است از آبنگینه صاف؟ بلقیس گفت: بارالها، من

ظَلَمْتُ نَفْسِي وَأَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

سخت بر نفس خود بیستم کرده ام و اینک با (رسول تو) سلیمان تسلیم فرمان بگذاختم و در کنار عالمیان گردیدم. (۴۴)

### در بیان آمدن بلقیس خدمت حضرت سلیمان علیه السلام

- ۲۲۶۵۲- پس چو آمد گفته شد کایا چنین <sup>۴۲</sup> بوده تسخت؟ گفت بر او ماند این
- ۲۲۶۵۳- داده شد زین پیش ما را علم و فهم بر تو در پیغمبری نزلت و وهم<sup>۱</sup>

بسر سلیمانیم نزره گشتگان	۲۲۶۵۴- هم ز منقادان و گردن هشتگان <sup>۲</sup>
باز از آنچه می‌پرستید از خطا	۲۲۶۵۵- حق تعالی داشت مر بلیس را <sup>۳</sup>
بُد ز قوم کافران در جستجو	۲۲۶۵۶- جز خدا را می‌پرستید اعنی او
چون که دید آن «صُرْح» <sup>۴</sup> را، پنداشت آب	۲۲۶۵۷- گفته شد او را به قصر آ، تو ز باب <sup>۵</sup>
جامه را برداشت از ساق آن زمان <sup>۶</sup>	۲۲۶۵۸- بر گمانش دجله آب است آن
ساخته است از شیشه این قصر نکو <sup>۵</sup>	۲۲۶۵۹- گفت ای بلیس جامه هیل فرو
کردم از بی دانشی بر خویش هم	۲۲۶۶۰- گفت این پروردگار من، ستم
با سلیمان ز امر «رَبِّ الْعَالَمِينَ» <sup>۶</sup>	۲۲۶۶۱- باز آوردم من اسلام از یتین



۱- وقتی از طرف سلیمان از ملکه سبأ سؤال شد که آیا تخت تو این طور بود؟، او پاسخ داد: «گویا همان است» و از این طریق، ملکه سبأ خواست تصدیق بدون تحقیق نکرده باشد و چون از این سؤال این گونه استنباط نمود که آنان خواسته‌اند او را متوجه قدرت سلیمان (ع) نمایند گفت: ما قبلاً از چنین سلطنت و قدرت خارق‌العاده‌ای اطلاع داشتیم.

۲- گردن هشتگان: گردن نهادگان، مطیعان.

۳- صُرْح: قصر. بنای بلند و مشرف به سایر بناها.

۴- گفته‌اند وقتی بلیس به قصر سلیمان (که دستور داده بود شیاطین آن را از آبگینه بسازند و آب زیر آن برانند و ماهی و جانوران دریایی در آن قرار دهند) رسید و به او گفتند داخل قصر شو، پنداشت که همه آن قصر در آب است، با خود گفت: پسر داود به جز غرق، عذابی دیگر برای من نمی‌شناخت؟! پس جامه‌های خود را از ساق پا بالا زد.

۵- آن گاه سلیمان (ع) به او گفت: این که می‌بینی حیاط ساده‌ای است از شیشه و نه بحر و دریا!

۶- بلیس ابتدا می‌گوید: پروردگارا من به نفس خود ستم کرده‌ام که این نشانه ایمان اجمالی است و بعد می‌گوید اینک همراه با سلیمان در برابر پروردگار جهانیان تسلیم شدم و این حاکی از توحید صریح است که با جمله «رَبِّ الْعَالَمِينَ» تأکید شده که توحید در ربوبیت است.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ فِإِذَا

و ممانتا ما به قوم ثمود برادرشان صالح را به رسالت فرستادیم  
 هُمْ فَرِيقَانِ يَخْتَصِمُونَ ﴿٤٥﴾ قَالَ يَا قَوْمِ لِمَ تَسْتَعْجِلُونَ

قوم بر دو فرقه شدند: یک فرقه مؤمن و دیگر کافر. تو با هم به محاسنه و جدال می برداختد. (۴۵) صالح گفت: ای قوم، چرا  
 بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ لَوْلَا تَسْتَغْفِرُونَ اللَّهَ لَعَلَّكُمْ

پیش از نیکوکاری به بدکاری می شناید! چرا (از کردار زشت) استغفار به درگاه خدا نمی کنید تا شاید  
 تَرْحَمُونَ ﴿٤٦﴾ قَالُوا اطَّيَّرْنَا بِكَ وَبِمَنْ مَعَكَ قَالَ طَأْتَرِكُمْ

مورد عفو و رحمت واقع شو بد (۴۶) آن کافران گفتند ما به وجود تو و پیروانت فال بد می زنیم که ظهور تو اسباب رنج و خصومت و عذاب و شومی حال ما شده است.  
 عِنْدَ اللَّهِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تَفْتَنُونَ ﴿٤٧﴾ وَكَانَ فِي الْمَدِينَةِ تِسْعَةُ

این فال بد شما نزد خدا محققا معلوم است بلکه شما گرفتار امتحان و ابتلا شده اید (و خود سوچید) گرفتاریتان هستند. (۴۷) و در شهرستان قوم صالح نه نفر  
 رَهْطٍ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ ﴿٤٨﴾

از رؤسای قبیله بودند که دائم در زمین به فتنه و فساد می برداختند و هرگز فتنی به صلاح و اخلاق بر نمی داشتند. (۴۸)

### در بیان احوال قوم ثمود

- |   |   |
|---|---|
| ۲۲۶۶۲- هم فرستادیم ما سوی «ثمود» <sup>۴۵</sup>    | مر برادرشان که صالح بود زود             |
| ۲۲۶۶۳- اینکه بپرستید حق را در بسیر                | دو گزّه <sup>۲</sup> گشتند و خصم یکدیگر |
| ۲۲۶۶۴- هر یکی گفتند حق بر سوی ماست                | شرح آن گفتیم در اعراف، راست             |
| ۲۲۶۶۵- گفت دارید ای گروهم از چه باب <sup>۴۶</sup> | قبل نیکویی به زشتی ها شتاب؟             |
| ۲۲۶۶۶- از چه آمرزش نخواهید از خدا                 | رحم کرده مر شوید اندر جزا <sup>۳</sup>  |
| ۲۲۶۶۷- در جوابش قوم گفتند از زهد <sup>۴۷</sup>    | بر تو بگرفتیم ما خود فال بد             |
| ۲۲۶۶۸- و آن که باشد با تو از راه و رسوم           | جمله برمایید نامیون و شوم               |
| ۲۲۶۶۹- گفت صالح این زشومی شماست                   | بر شما فال بسد از نبرد خداست            |
| ۲۲۶۷۰- بل شما هستید قومی فتنه گر                  | آزموده می شوید از خیر و شر <sup>۵</sup> |
| ۲۲۶۷۱- یعنی آنچه می کنید از خوب و زشت             | نزد حق ثبت است یکجا در سرشت             |
| ۲۲۶۷۲- گر کسی گوید به راه توست چا                 | پیش پای خود بسین بیگانه و گاه           |

۲۲۶۷۳- فال بد گویی مزن بر من نخست	فال بد این فکرِ نامیمون توست
۲۲۶۷۴- بود در شهری که صالح بُد در آن	نُه نفر در فسته بیش از دیگران <sup>۶</sup>
۲۲۶۷۵- «رَهْط» <sup>۷</sup> از آن فرمود کاشرافِ بلد	هستشان حُکمِ جماعت در عدد
۲۲۶۷۶- تابعین <sup>۸</sup> بر حکمشان دارند چشم	بر کسان از خشمشان گیرند خشم
۲۲۶۷۷- در زمین بودند ساعی بر فساد	عاری از رسم صلاح و عدل و داد



- ۱- ثَمُود: قوم ثمود، در حجاز و شام مسکن داشتند و صالح (ع) پیغمبر آنها بود.
- ۲- کُرْه: مخفف گروه. در حقیقت در قوم صالح، سه گروه وجود داشت یک گروه به خدا ایمان نیاوردند، گروه دوم، دسته‌ای از مستضعفین بودند که پیرو مستکبرین شدند و گروه سوم، مستضعفینی که ایمان آوردند.
- ۳- وقتی قوم صالح، «ناقه» را کشتند و از او خواستند عذابی را که به آن تهدیدشان می‌کرد، بیاورند، صالح به آنها گفت: چرا شتاب دارید که حادثهٔ بد، پیش از حادثهٔ خوب فرارسد (یعنی درخواست عذاب می‌کنید و توبه و ایمان را به تأخیر می‌اندازید) و از این طریق می‌خواست آنها را به ایمان و توبه تشویق کند، شاید که خداوند به آنها رحم نماید و عذاب را از آنان بردارد.

۴- زَفَد: درد چشم، ورم ملتحمهٔ چشم. در اینجا کنایه از بدبینی و شومی است.

- ۵- قوم صالح (ع) به او گفتند ما به تو تطییر می‌زنیم یعنی تو و هم مسلکان تو را بد فال و شوم می‌دانیم چون از روزی که تو قیام به دعوت نمودی، گرفتار رنج و بلا شدیم و صالح پاسخ داد که سبب بدی و شرور شما گناهانتان است، و عذابی که اعمال شما مستوجب آن است نزد خداست و شما گروهی هستید که به وسیله خداوند امتحان می‌شوید.

- ۶- نُه نفر در آن شهر (دارالقرئی) بودند (که گفته‌اند اسامی آنها قُدار بن سالف، مصدع بن دهر، اسلم، رُهمی، رُهمی، دُعیمی، دُعیم، قُبال و صُداف بود و برخی گفته‌اند، منظور نُه گروهک از اشراف و گمراهان شهر است)، که در همهٔ امور فساد می‌نمودند و اصلاح‌پذیر نبودند. این عده، با یکدیگر هم‌قسم شدند که شبانه صالح (ع) و اهل او را بکشند و به اولیاء دم بگویند که

ما حاضر و ناظر در هلاکت او نبوده‌ایم و در این گفتار خود صادقیم. گفته‌اند نقشه این افراد آن بود که به معبد صالح که در شکافی در کنار شهر بود و شب‌ها در آنجا عبادت می‌کرد بروند و در آنجا کمین کنند و او را بکشند و سپس به خانه او حمله کنند و اهل خانواده او را نیز به قتل برسانند اما خداوند توطئه آنها را خنثی کرد و هنگامی که در گوشه‌ای از کوه به کمین نشسته بودند کوه ریزش نمود و آنها را به کشتن داد.

۷- رَهْط: در اصطلاح رجال و درایت، جماعتی از مردان را گویند که کمتر از ده و بیشتر از سه و یا هفت تا ده و یا بین ده و چهل باشد. (از لغت‌نامه دهخدا).

۸- تاعین: پیر و ان.

قَالُوا

آن روزی صدقه قوم صالح گفتند

تَقَاسَمُوا بِاللَّهِ لَنُبَيِّتَنَّهُ وَأَهْلَهُ ثُمَّ لَنَقُولَنَّ لِوَلِيِّهِ مَا شَهِدْنَا

که شما هم قسم شویید که با هم شبخون کنیم و شانه صالح را در آنجا چسبانیم آنگاه به او تهمت او خواهیم داد که ما

مَهْلِكِ أَهْلِهِ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ ﴿٤٩﴾ وَمَكْرُؤًا مَكَرًا

در مکان لوثکاب قتل او و اهلش حاضر نبودیم و البته ما راستگوییم (۴۹) و آن کافران ادر قتل صالح مکر و حيله به کار بردند

وَمَكْرًا مَكْرًا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿٥٠﴾ فَانظُرْ كَيْفَ

و ما مکر آنها را از جایی که هیچ نمی‌فهمیدند به کفر مکرشان رسانیدیم (۵۰) مکر که

كَانَ عَاقِبَةُ مَكْرِهِمْ أَنَّا دَمَّرْنَا هُمْ وَقَوْمَهُمْ أَجْمَعِينَ

پایان مکرشان چه شد؟ عاقبت ما همه آنان را با سنگانشان ملامت کردیم (۵۱)

﴿٥١﴾ فَتِلْكَ بَيُوتُهُمْ خَاوِيَةٌ بِمَا ظَلَمُوا إِنَّا فِي ذَلِكَ

این است خانه‌های بی‌صاحب ایشان که چون قلعه کردند همه ویران شد و در این کار

لَايَةً لِّقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ﴿٥٢﴾ وَانجَيْنَا الَّذِينَ ءَامَنُوا

برای داناان آیت عبرت است (۵۲) و از آن قوم اهل ایمان را

﴿٥٣﴾ وَكَانُوا يَتَّقُونَ

که برهنگان و جدان می‌بودند همه را از عذاب نجات دادیم (۵۳)

که به حق سوگند می‌باید خورید	۲۲۶۷۸- نه نفر گفتند با هم بس شدید <sup>۴۹۱</sup>
خورده بودند از تبه کاری به هم	۲۲۶۷۹- یا بگفتند این به حالی که قسم
بروی و بر اهل او در نیم‌شب	۲۲۶۸۰- که شیخون آوریم اندر طلب
این چنین گویم اندر ماتمش	۲۲۶۸۱- جمله را بکشیم و بر صاحب دَمَش
گشت صالح، هم نه بر خونس دخیل	۲۲۶۸۲- ما نبودیم ایچ حاضر که قتل
بی‌خبر بودیم و دور از قتلِ او <sup>۱</sup>	۲۲۶۸۳- راست گویانیم ما در گفتگو
ما و جای مکر او بردیم مکر	۲۲۶۸۴- مکرشان این بود و هم کردیم مکر <sup>۴۵۰</sup>
مکرِ ما آن مکر را پاداش بود <sup>۲</sup>	۲۲۶۸۵- مکر ایشان فتنه را کنکاش بود
تا چه آزد مکرشان آخر به سر	۲۲۶۸۶- می‌نمود آن بی‌شعوران را خبر
جمله را کردیم تا بود از نشان	۲۲۶۸۷- پس بین چون بد مآلِ مکرشان <sup>۴۵۱</sup>
خانه‌هاشان، نآید از بیتی جواب	۲۲۶۸۸- آنست پس افتاده خالی و خراب <sup>۴۵۲</sup>
آیستی بر اهلِ دانش بالیقین	۲۲۶۸۹- ز آن چه کردند از ستم باشد در این
بسودشان ایمان ز پرهیزی نکو	۲۲۶۹۰- هم رهاندیم آن کسان را که به او <sup>۴۵۳</sup>
مؤمنان بودند و هم پرهیزکار	۲۲۶۹۱- جمله با صالح بُدند آن جمع، یار



۱- در باره توضیح ابیات ۲۲۶۷۸ تا آخر ۲۲۶۸۳ به توضیح شماره ۶ مربوط به بیت ۲۲۶۷۴ مراجعه فرمایید.

۲- از آنجا که مکر آن‌ها (مکر قوم صالح که همان قصد سوء و کشتن صالح و اهل او بود) اقتضای مکر الهی را به عنوان مجازات و پاداش دارد، از این رو خداوند می‌فرماید به جهت مجازاتشان، آن قوم را هلاک کردیم. (به توضیح شماره ۶ مربوط به بیت ۲۲۶۷۴ مراجعه فرمایید).





جز که گفتند «آل لوطٍ» <sup>۵۶</sup> «أَخْرَجُوا» <sup>۲</sup>	پس نبود او را جواب از قوم او
وآن که ایشان‌اند پاک و ما پلید	۲۲۶۹۷- یعنی ایشان را برون از ره کنید
که مُقَدَّرُ بُد هلاک از ذوالمنش <sup>۳</sup>	۲۲۶۹۸- پس رهاندیم او و اهلش جز زنش <sup>۵۷</sup>
سنگ <sup>۵۸</sup> باران‌دیشان دیگر به سر	۲۲۶۹۹- چون که گشت آن قریه‌ها زیر و زیر
که نکسردند اعتنا بر مرسلین	۲۲۷۰۰- بسد بُود باران قوم مُنذَرین
بر عباد برگزیده‌اش بالتَّمام	۲۲۷۰۱- مر خدا را گو سپاس و هم «سلام» <sup>۵۹</sup>
آنکه یا انباز گیرید از مَجاز؟	۲۲۷۰۲- بهتر است آیا خدای بی نیاز
این سماوات و زمین را تو به تو	۲۲۷۰۳- آن کس آیا کافرید از قدرت او <sup>۶۰</sup>
آب و رویانندیم بنا آن باغ‌ها <sup>۵</sup>	۲۲۷۰۴- زآسمان کردیم نازل بر شما
تازه است و خرمی را عسَلت است	۲۲۷۰۵- بوستان‌هایی که صاحب بَهْجَت <sup>۶</sup> است
زآن بسرویانید دانه یا درخت	۲۲۷۰۶- می‌نباشد مر شما را تا که سخت
که سرویانید تَسْبِت <sup>۷</sup> از بوستان	۲۲۷۰۷- نیستید اعنی شما قادر بر آن
کش مُبَد باشد به خَلق ما سواي؟	۲۲۷۰۸- هست آیا خدا دیگر خدای
کرده‌اند از راه عدل از بی اصول	۲۲۷۰۹- بلکه ایشان‌اند قومی که عدول



۱- قَبیح: زشتی.

۲- قوم لوط جوابی نداشتند جز اینکه گفتند خاندان لوط را از شهر خود بیرون کنید زیرا مردمی هستند که می‌خواهند از عمل قبیح لوط منزّه باشند. (البته آنها این حرف را به عنوان تمسخر قوم لوط زدند زیرا عمل خود را زشت نمی‌دانستند).

۳- ذوالمن: صاحب منت. (از اسامی خداوند).

۴- اشاره به سنگریزه‌هایی از سجیل است که به امر خداوند بر سر قوم لوط بارید.

۵- گفته‌اند در اینجا (آیه ۶۰) آسمان کنایه از عقل شریف و رفیع، زمین، اشاره به نفس آدمی و آب، کنایه از علم مکتسب است که دل را مدد می‌دهد. (با برداشت از جلد هفتم کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار).

۶- بَهْجَت: خرمی، شادابی. بوستان‌های صاحب بهجت را کنایه از اعمال پسندیده و طاعات آراسته دانسته‌اند.

۷- نبت: گیاه.

أَمَّنْ جَعَلَ الْأَرْضَ قَرَارًا وَجَعَلَ خِلَالَهَا أَنْهَارًا وَجَعَلَ لَهَا

با آن کس که زمین را آرامگاه (شما) قرار داد و در آن نهرهای آب جاری کرد و در آن

رَوَاسِيَ وَجَعَلَ بَيْنَ الْبَحْرَيْنِ حَاجِزًا إِيَّاهُ اللَّهُ مَعَ اللَّهِ بَلْ

کوه‌ها را افراشت و میان دریا به قطعه‌ای از زمین (حاجل) گردانید یا دور برای شور و شیرین رسی فاصله. هیچ از اعتدال آب آنها کرد؟ آیا با وجود خدای یکتا خدایی

أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٦١﴾ أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ

است؟ اکثر مردم (بر این حقیقت) آنگاه نیستند (۶۱) یا آن کس که دعای بیچاره مضطر را به اجابت می‌رساند

وَيَكْشِفُ السُّوءَ وَيَجْعَلُ لَكُمْ خَلْفَاءَ الْأَرْضِ إِيَّاهُ

و درج و غم آنان را برطرف می‌سازد و شما (مسلمین) را (حاجی) اهل زمین قرار می‌دهد؟ آیا با وجود خدای یکتا

مَعَ اللَّهِ قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ ﴿٦٢﴾ أَمَّنْ يَهْدِيكُمْ فِي

خدایی است؟ اگر مگر نیت (یکبار) کند که (بندگوار این حقیقت) مستند (۶۲) یا آن کس که در

ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَنْ يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ

تاریکی‌های بر و بحر عالم شما را هدایت می‌کند و آن کس که بادها را به مزده باران رحمت خود

رَحْمَتِهِ إِيَّاهُ مَعَ اللَّهِ تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿٦٣﴾

می‌فرستد؟ آیا با وجود خدای یکتا خدایی است؟ اکثر مگر نیست، خداوند بی‌نیاز و بالاتر است از آنچه (مشرکان جاهل) شریک‌وی می‌شمرند (۶۳)

أَمَّنْ يَبْدُو الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ، وَمَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ

با آن کس که نیت آفرینش را آغاز می‌کند آنگاه همه را به سوی خود باز می‌گرداند. و آن کس که از آسمان و زمین به شماروزی می‌دهد؟

إِيَّاهُ مَعَ اللَّهِ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٦٤﴾

آیا با وجود خدای یکتا خدایی است؟ بگو، اگر راست می‌گویید (که غیر خدا هم کسی در آفرینش مؤثر است) بر دعوی خود برهانی بیاورید (۶۴)

قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ وَمَا يَشْعُرُونَ

بگو که در همه آسمانها و زمین جز خدا کسی از علم غیب آنگاه نیست و ایشان هیچ نمی‌دانند که

أَيَّانَ يَبْعَثُونَ ﴿٦٥﴾ بَلْ إِدْرَاكَ عِلْمِهِمْ فِي الْآخِرَةِ بَلْ هُمْ

چه هنگام زنده و برانگیخته خواهند شد (۶۵) بلکه به روز قیامت دانا شوند و (ایمان) بلکه ایمان

فِي شَيْءٍ مِنْهَا بَلْ هُمْ مِنْهَا عَمُونَ ﴿٦٦﴾

(آفرینش) هم در شک و در پیید بلکه به کفی از عالم آخرت این جز و از مشاهده آن جهان آفرینند (۶۶)

- ۲۲۷۱۰- آنکه گرداند این زمین آرامگاه<sup>۶۱۰</sup>
- ۲۲۷۱۱- کوه‌ها را ساخت مسمار<sup>۱</sup> زمین
- ۲۲۷۱۲- کاوست بحر شور و شیرین در رسوم
- ۲۲۷۱۳- هست هیچ آیا خدایی با خدا؟
- ۲۲۷۱۴- کیست آیا که نماید مستجاب<sup>۶۲۰</sup>
- ۲۲۷۱۵- چون بخواند مر ورا از اضطرار
- ۲۲۷۱۶- مضطر آن باشد که از خود ناامید
- ۲۲۷۱۷- همچو بیماری که باشد مُحْتَضِر<sup>۴</sup>
- ۲۲۷۱۸- شسته لوح دل ز نقیص ممکنات<sup>۵</sup>
- ۲۲۷۱۹- شیخ داود یمانی رفته بود
- ۲۲۷۲۰- گفت کن یا شیخ بهر من دعا
- ۲۲۷۲۱- گفت تو می‌کن دعا که مُضْطَرّی
- ۲۲۷۲۲- هم بگرداند شما را کَر و مَیْن
- ۲۲۷۲۳- مر خدایی باشد آیا با خدا
- ۲۲۷۲۴- از شما یا اندکی گیرید پند
- ۲۲۷۲۵- ره‌سنا آیا شما را هست کس<sup>۶۳۰</sup>
- ۲۲۷۲۶- و آن که بهر مزده بفرستد ریا<sup>۷</sup>
- ۲۲۷۲۷- با خدا دیگر خدایی هست نیک؟
- ۲۲۷۲۸- بهتر آیا نیست آن خلاقِ جود<sup>۶۴۰</sup>
- ۲۲۷۲۹- پس دهد او را اعاده باز هم
- ۲۲۷۳۰- و آن که بدهد از زمین و آسمان
- ۲۲۷۳۱- با خدا دیگر خدایی پس کجاست
- ۲۲۷۳۲- گو ندانند در زمین و آسمان<sup>۶۵۰</sup>
- ۲۲۷۳۲- خود نمی‌دانند ایشان تا کجا
- نهرها آورد ز اطرافش پگاه
- حاجزی بسین دو بحرِ مُسْتَبین<sup>۲</sup>
- یا خلیج فارس یا دریایِ روم<sup>۳</sup>
- بل ندانند اکثر این آثارها
- خواندن بیچاره را در هیچ باب
- زو کنند دفع آنچه باشد ناگوار
- گشته باشد در مهّماتِ شدید
- یا غریقی بر هلاکت منتظر
- نیست رویش جز که بر سلطانِ ذات<sup>۶</sup>
- بسر عیادت خسته‌ای را خود زجود
- تا دهد حاتم ز بیماری شفا
- نیست حاجت بر دعایِ دیگری
- از پی پسیشینان مر جانشین
- یاد او لیکسن کنید اندک شما
- نیستید از شکرِ مُنعم بهره‌مند
- هیچ در ظلماتِ برّ و بحر بس؟
- بیشتر ز انزالِ رحمت بر صلاح
- برتر است او ز آن چه گیرندش شریک
- کآفرینند وز عدم بدهند وجود
- در قیامت بعد از آنکه بُد عدم
- بر شما روزی به اوقات زمان
- گو دلیل آرید گر گوید راست
- غیب را کس جز خدای غیب دان
- می‌برانگیزانده گردند از خدا

۲۲۷۲۴- بل رسیده علم ایشان گر که نیک	بسر وقوعِ آخرت هر چند لیک
۲۲۷۲۵- در «شک» اند از آن همانا بلکه کور	نیستند آگه به تحقیق از نشور
۲۲۷۲۶- علم آن یعنی که بر تقلید نیست	حقیّ دانش جز عیان و دید نیست



۱- مِسْمَار: میخ.

۲- مُسْتَبِین: لغت فاعلی از استبانة، به معنی روشن و آشکارشونده.

۳- این دو دریا را خلیج فارس و دریای روم و یا جیحون و سیحون، و یا دجله و فرات دانسته‌اند و مانع بین آن دو را حاجزی تکوینی گفته‌اند که با یکدیگر در نیامیزند.

در جلد هفتم کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار است که:

[... بر لسان اهل معرفت، این دو دریا، صفت دل مؤمن است و آن دو آب، صفت آنچه در اوست، از دو معنی متضاد: خوف و رجا، شک و یقین، ضلالت و هدایت، حرص و قناعت، غفلت و یقظت. ربّ‌العزّة میان هر دو ضدّ حاجزی و مانعی پیدا کرده: میان خوف و رجا، از حسن الظنّ حاجزی است تا تلخی ترس، خوشی امید تباه نکند. میان شک و یقین از معرفت، حاجزی است تا ملوحت شک عذوبت یقین تباه نکند. میان ضلالت و هدایت از عصمت حاجزی است تا مَرارت ضلالت، حلاوت هدایت تباه نکند. میان حرص و قناعت، از تقویّ حاجزی است تا کدورت حرص، صفاوت قناعت تباه نکند. میان غفلت و یقظت از مطالعت نظر حاجزی است تا ظلمت غفلت، نور یقظت تباه نکند...]. (یقظت: بیداری؛ مُلوحت: شوری؛ عذوبت: شیرینی؛ مَرارت: تلخی؛ صفاوت: روشنی).

۴- مُحْتَضِر: بیماری که در حال احتضار و جان‌کندن است.

۵- ممکنات: موجودات.

۶- سلطانِ ذات: اشاره به خداوند است. در تفسیر قمی آمده است که: پدرم از حسن بن علی بن فضال، از صالح بن عقبه، از امام صادق (ع) روایت کرده که فرمود: این آیه درباره‌ی قائم آل محمد علیهم‌السّلام نازل شده، به خدا سوگوئید، مضطر اوست، که در مقام ابراهیم، دو رکعت نماز می‌خواند و خدای عزّوجلّ را می‌خواند، پس اجابتش می‌فرماید خلیفه در زمینش می‌سازد. (البته آیه عمومیت دارد و درباره‌ی تمام مضطربین است).

در مرصاد العباد است که: «... هر وقت نسیم نفحات الطاف حق از مهب عنایت به مشام روح می‌رسد، یعقوب‌وار با دل گرم و سرد می‌گوید: «انی لآ جُدُّ ریحَ یوسفَ لولا أنْ تُفَبِّدُونِ»... چندان غلبات شوق و قلق عشق روح را پدید آید که از خود ملول گردد و از وجود، سرآید و در هلاک خود کوشد؛ منصوروار فریاد می‌کند:

أَقْتُلُوْنِیْ یَا ثِقَاتِی  
و حیاتِی فی مماتِی  
إِنَّ فِی قَتْلِ حَیَاتِی  
و مَمَاتِی فِی حَیَاتِی...

در این مدت که روح را در آستانه عزت بار دادند و به شکنجه فراق درد اشتیاق مبتلا کنند دیوانگی بر او پدید آید و گوید:

هر چیز که در تصرف عقل آمد کردیم، کنون نوبت دیوانگی است

در این اضطرار و عجز و انکسار روح، از خود و از معامله خود مأیوس گردد و به حقیقت بداند که «الطَّلَبُ رَدُّ وَالسَّبِيلُ سَدُّ». خود را بیندازد و بدو بنالد و بگوید:

قَدْ تَحَيَّرْتُ فِیْكَ خُذْ بِنَدِیْ  
یا دلیلاً لِمَنْ تَحَيَّرَ فِیْكَ...

چون درد، و ناله آن سوخته در مقام اضطرار به حضرت رحیم باز رسد، بر قضیه «أَمَّنْ یُجِیْبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَا»...، تُتَّقَى عِزَّتْ از پیش جمال صمدیت براندازد و عاشق سوخته خود را به هزاران لطف بنوازد، خطاب می‌رسد:

برخیز و بیا که خانه پرداخته‌ام وز بهر تو این پرده برانداخته‌ام

جمال صمدیت در تجلی آید، روح، پروانه صفت پر و بال بگشاید، جذبات اشعه شمع هستی پروانه خویش بر باید، پرتو تجلی وجود پروانه را به تحلیه صفات شمعی بیاراید، زبانه شمع جلال احدیت چون شعله برآرد، یک گاه در خرمن پروانه روح نگذارد... (به اختصار).

در جلد یازدهم ترجمه تفسیر بیان السَّعَادَةِ آمده: «... اضطرار، عبارت است از قطع نظر از وسایل و اسباب و توجه به مسبب الاسباب و توسل به او. و به همین معنا اشاره کرده است امام صادق (ع) که فرموده: اضطرار، عین دین است... و چون فطرت انسانیت، تضرع و پناه بردن به خدا و سؤال و درخواست از اوست با فطرتش تضرع می‌کند و به خدا پناه می‌برد و از او درخواست می‌کند. و این، همان اضطرار تکوینی فطری است... این مضطر، اگر اضطرارش تکلیفی باشد، حتماً بر قوای سه گانه غالب می‌شود و در عالم صغیر مالک آنها می‌گردد، اگر در عالم صغیر مالک شد، مالکیت او منتهی به مالکیت در عالم کبیر می‌شود و این مالکیت و

اجابت جز از جانب خدا نیست و اگر اضطرار او تکوینی باشد و بر آن باقی بماند، بالاخره به اضطرار تکلیفی منتهی و اضطرار تکلیفی سبب مالکیت و جانشینی در دو عالم می‌شود... خداوند در جهت اجابت دعای او، سوء و بدی را کشف می‌کند و برمی‌دارد و سوء، اعم است از چیزهایی که بر انسان وارد می‌شود و با انسانیت انسان و حیوانیت او سازگاری ندارد و از تبعات و پی‌آمدهای گناهان و از نقایصی که لازمه انسان است از قبیل انانیت و حدود نجات می‌یابد. (به اختصار).

۷- ریح: (جمع ریح)؛ باده‌ها، نسیم‌ها.

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا

و کافران گفتند:

أَءِذَا كُنَّا تُرَابًا وَاَبَاؤُنَا اَعْنَابًا مُّخْرَجُونَ ﴿٦٧﴾ لَقَدْ وُعِدْنَا

این سر

باز از خاک بیرون آورده خواهیم شد

آیا ما و پدرمان چون (مردیم و یکسر) خاک شدیم

هَذَا نَحْنُ وَاَبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ اِنْ هَذَا اِلَّا اَسَاطِيرُ الْاَوَّلِينَ ﴿٦٨﴾

﴿٦٨﴾

لیکن این سخنان چیزی جز افسانه‌های پیشین نیست (۶۸)

به ما و پیش از ما به پدران ما وعده داده شد.

قُلْ سِيرُوا فِي الْاَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ ﴿٦٩﴾

﴿٦٩﴾

تا بنگرید عاقبت کار بدکاران به آنجا کشید (و چگونه همه هلاک شدند) (۶۹)

در زمین سیر کنید

وَلَا تَحْزَنَ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُنْ فِي ضَيْقٍ مِّمَّا يَمْكُرُونَ ﴿٧٠﴾

﴿٧٠﴾

و ای رسول! تو بر کافر و بدبختی (این کافران دونه‌هاک) متشو و ارمگن آنان نیز دلنگش مپاش (۷۰)

وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدِ اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٧١﴾ قُلْ عَسَىٰ

﴿٧١﴾

پس این وعده قیامت اگر راست می‌گویید کسی نخواهد بود (۷۱)

و کافران می‌گویند:

اِنَّ يَكُوْنُ رَدْفًا لِّكُمْ بَعْضُ الَّذِي تَسْتَعْجِلُوْنَ وَاِنَّ رَبَّكَ

﴿٧٢﴾

بعضی از آن وعده که به دفعه‌ها در پیش روی شما آید که هرگز الهی باشد شریک منم هلاک شود بدو به دور خود بد (۷۲) و همانا خداوند

لَذُو فَضْلٍ عَلٰی النَّاسِ وَلٰكِنَّ اَكْثَرَهُمْ لَا يَشْكُرُوْنَ ﴿٧٣﴾ وَاِنَّ

﴿٧٣﴾

تو درباره خلق دارای فضل و رحمت بسیار است ولیکن اکثر مردم شکر نم‌نشان بجای می‌آورند (۷۳)

و همانا

رَبَّكَ لَيَعْلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُوْرُهُمْ وَمَا يٰعْلِنُوْنَ ﴿٧٤﴾

﴿٧٤﴾

خداوند تو بر آنچه (خلق) در دلها پنهان کنند یا آشکار سازند به همه آگاه است (۷۴)

هم نُبُدشان علم و ادراکی بلند	و آن کسان گفتند که کافر شدند <sup>۶۷</sup>
ما و آبامان در آییم از مَفاک <sup>۱</sup> ؟	بعد از آن که می‌شویم آیا که خاک <sup>۶۸</sup>
گشته‌ایم از پیش و ژاژ <sup>۲</sup> است این بیان	و وعده داده ما بر این و آبامان <sup>۶۸</sup>
سابقین کاندر عدم نک خفته‌اند	نیست غیر از قصه‌ها که گفته‌اند <sup>۶۹</sup>
«فَأَنْظُرُوا كَيْفَ» مَالِ «الْمُجْرِمِينَ» <sup>۳</sup>	بسیر گو باید کنید اندر زمین <sup>۶۹</sup>
در مَضِیق <sup>۴</sup> از مکرشان پنهان و فاش	هم مشو غمگین بر ایشان هم مباش <sup>۷۰</sup>
راست گوید ار شما وین نیست غئی	کافران گویند این وعده <sup>۷۱</sup> است کی <sup>۷۱</sup>
با شما «بَفِضِّ الْأَذَى تَشْتَعِجِلُونَ» <sup>۶</sup>	گو بسا باشد ردیف اندر نمون <sup>۷۲</sup>
لیک اکثر می‌ندارندش سپاس	هست ذوفضل <sup>۷۳</sup> آن خداوندت به ناس <sup>۷۳</sup>
هستشان مَخْفِی و پیدا در ظهور	ربّ تو داند هر آنچه در صدور <sup>۷۴</sup>



۱- مَفاک: گودال، قبر.

۲- ژاژ: سخن یاوه و بیهوده.

۳- پس بنگرید که عاقبت گنه‌کاران چگونه شد.

۴- مَضِیق: تنگنا.

۵- منظور از وعده، در اینجا، وعده به عذاب مجازات است، اعم از عذاب در دنیا و آخرت.

۶- مفهوم بیت ۲۲۷۴۴ ← بگو: شاید بعضی از آنچه که به شتاب می‌طلبید (عذاب حاکم بین طرفین)، یعنی عذاب دنیا که شما را به عذاب آخرت نزدیک می‌کند و به آن می‌رساند، به زودی شما را دنبال کند.

۷- ذوفضل: صاحب فضل و کرم.

وَمَا مِنْ غَائِبَةٍ

فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ ﴿٧٥﴾ در آسمان و زمین پنهان نیست جز آنکه در کتاب اعلم الهی (اشکبار است) (۷۵) و هیچ امری معنا این قرآن انَّ هَذَا الْقُرْآنَ

يَقْصُ عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَكْثَرَ الَّذِي هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ﴿٧٦﴾ بر بنی اسرائیل اکثر معارف و احکامی را که در آن اختلاف می کنند کاملاً بیان می کند و حکم و الهی نورات را آشکار می سازد (۷۶)

وَإِنَّهُ لَهْدَىٰ وَرَحْمَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ ﴿٧٧﴾ و هم این کتاب خدا برای اهل ایمان هدایت و رحمت کامل است (۷۷) ای رسول ما! خدای تو (در قیامت) میان اختلافاتشان مردم

بِحُكْمِهِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ ﴿٧٨﴾ بِحکم خواجه کرد که او خدای مقدر و داناست (۷۸) تو خدا تو کل کن که تو البته بر فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّكَ عَلَىٰ

الْحَقِّ الْمُبِينِ ﴿٧٩﴾ حق و حقیقت بر همه آشکار است (۷۹) معاناتو نتوانی که بر او گنا و برود دلان حکم او سخن بشنوی و یا کبریا (باطن) آرا که از گفتار انَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَىٰ وَلَا تَسْمَعُ الصَّمَّ الدُّعَاءَ

إِذَا وَلَوْ أُمَّدَّ بَرِينٌ ﴿٨٠﴾ روی می گرداند به دعوت (به حقیقت) شنوا کنی (۸۰) و تو هرگز نتوانی که این (کجور (باطن) را از حکم اعیاشان هدایت کنی تنها وَمَا أَنْتَ بِهَادِي الْعَمَىٰ عَن ضَلَالَتِهِمْ إِنْ

تَسْمَعُ إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ مُسْلِمُونَ ﴿٨١﴾ آیات ما ایمان می آورند و تسلیم امر ما هستند تو آنها را می توانی سخن بشنوی او به راه حق هدایت کنی (۸۱) و هنگامی که انان که به وَإِذَا

وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ و عدو عذاب کافران به وقوع پیوندد او یا زمان انتقام به ظهور قائم فرا رسد، جنبتهای از زمین بیرون آید که با آنان تکلم کند، که

النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ ﴿٨٢﴾ مردم به آیات ما بعد از این از روی یقین نمی گروند (۸۲) و ای رسول ناست ربه یاد آر روزی که آنه مرتب قیامت بار جنت به و نیافر ظهور رانام عصر) از هر قوم و یَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ

فَوْجًا مِّمَّنْ يَكْذِبُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ ﴿٨٣﴾ یک دسته را که تکذیب آیات ما می کند برمی انگیزیم و آنها برای سوزاننده خواهد شد (۸۳) تا آنگاه که همه باز آیند حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُ

قَالَ أَكْذَبْتُمْ بَيِّنَاتِي وَلَمْ تُحِيطُوا بِهَا عِلْمًا أَمَا ذَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ خدا به آنها بفرماید که آیا آیات مرا که به آن احاطه علمی نداشتید تکذیب کردید. یا آنکه در مقام عمل (با آن آیات) چه می کردید؟ (۸۴)



- جز که در لوح «مُبین»<sup>۱</sup> در اقتضا  
 آنچه ایشان را خلاف است اندر آن  
 مُتَبِّین<sup>۲</sup> گردد زقرآن بی خلاف  
 بر همه اهل کتاب از مؤمنین  
 مر به حکمِ عدل خویش از برتری  
 غالب و دانسا به وجهِ مستقیم  
 ز آن که تو بر راستیِ روشنی<sup>۳</sup>  
 تُسْمِعُ الضُّمَّ الدَّعَا» ای مصطفی  
 می‌کنند اعراض از خود رو درشت<sup>۴</sup>  
 نشنوانی یعنی ایشان را مقال  
 بگرود پس مسلم‌اند ایشان به جا  
 بهرشان آریسم بیرون از زمین،  
 تا سخن گوید به حق گوینده‌ای  
 بی یسقین بودند اندر ماجرا  
 آن چنان جنبنده کامل نمود  
 هست شرحش اندر اخبار و سیر  
 دابّه کسو بود پنهان در قرون  
 و آن به وجهی مهدی موعود توست  
 بینی آن وقتش که روح عارج<sup>۸</sup> است  
 عمامیان گیرند راهم در کلام  
 مُسْتَبِیث<sup>۹</sup> فوجی کنیم از امتی  
 هم چنین تکذیب از آیات ما  
 اول و آخر به جای یک‌دگر  
 گوید ایشان را مگر رَبُّ الْأَنْام
- از نهانی نیست در ارض و سما<sup>۷۵</sup>  
 ۲۲۷۴۷- خواند این قرآن بر اسرائیلیان<sup>۷۶</sup>  
 ۲۲۷۴۸- «اکثر» آنها را که کردند اختلاف  
 ۲۲۷۴۹- رهنما و «رحمت» است آن بالیقین<sup>۷۷</sup>  
 ۲۲۷۵۰- بپیشان زَبَّت نماید داوری<sup>۷۸</sup>  
 ۲۲۷۵۱- او به هر حکمی عزیز است و علیم  
 ۲۲۷۵۲- پس توکل بر خدا کن زایمنی<sup>۷۹</sup>  
 ۲۲۷۵۳- «إِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَىٰ وَلَا»<sup>۸۰</sup>  
 ۲۲۷۵۴- چون که برگردند و برگردانند پشت  
 ۲۲۷۵۵- تو بی هادی کوران از ضلال<sup>۸۱</sup>  
 ۲۲۷۵۶- جز کسی را که به آیت‌های ما  
 ۲۲۷۵۷- چون شود گفتار واقع بالیقین<sup>۸۲</sup>  
 ۲۲۷۵۸- «دائمه»<sup>۶</sup> یعنی یکی جنبنده‌ای  
 ۲۲۷۵۹- مردمانی را که بر آیات ما  
 ۲۲۷۶۰- در زمانِ آخر از دور وجود  
 ۲۲۷۶۱- اندر آرد از زمین ناچار سر  
 ۲۲۷۶۲- آید از ارض بَدَن یعنی برون  
 ۲۲۷۶۳- نفیس کلی<sup>۷</sup> آن زمان مشهود توست  
 ۲۲۷۶۴- آن نپنداری که از تو خارج است  
 ۲۲۷۶۵- زین گذشتم شرحش ار گویم تمام  
 ۲۲۷۶۶- یاد کن روزی که بهر حکمتی<sup>۸۳</sup>  
 ۲۲۷۶۷- یعنی از اشرافشان که بُدِ اِبا  
 ۲۲۷۶۸- باز پس دارندشان اندر مَقَرِّ  
 ۲۲۷۶۹- تا که چون آیند در موقف تمام<sup>۸۴</sup>  
 ۲۲۷۷۰-

۲۲۷۷۱- خود شما آیا که آیت‌های ما	بسر دروغ انگاشتید از مرد و زن
۲۲۷۷۲- و آنگهی کز دانشی بر آن محیط	نآمدید از عقل و ادراکی بی‌بط
۲۲۷۷۳- خود چه بود آیا شما را زآن سبب	کآن چنان کردید تکذیب از عجب؟ <sup>۱۰</sup>



۱- لوح مُبین: کتاب روشن (لوح محفوظ). [ ← «لوح محفوظ» (۱۰۰) ]. (هیچ چیز پنهانی در آسمان و زمین وجود ندارد، مگر آنکه در کتاب روشن ثابت و نگاشته شده است).

۲- مُشْتَبِهین: نعت فاعلی از استبانة به معنی روشن و آشکارشونده.

۳- راستی روشن: «حَقَّ الْمُبِين» (در آیه ۷۹) به معنی حق آشکار و روشن است. خداوند به پیامبر (ص) می‌فرماید که پس بر خدا توکل کن که بی‌تردید از نظر دین و کتاب و معارف بر حق روشن هستی.

۴- مفهوم ابیات ۲۲۷۵۴ و ۲۲۷۵۵ ← ما تو را در مسأله ایمان و کفر مردم، امر به توکل بر خدا کردیم، زیرا که ایشان مرده‌اند و در طاقت تو نیست که دعوت را به مردگان بشنوانی، چون آنها ناشنوا و نابینایند و در حالی که پشت می‌کنند و می‌روند نمی‌توانی دعوت را به گوش آن کران برسانی. (این آیه در شأن کفار قریش است که علم خداوند در حق آنها سابق شده که هرگز ایمان نخواهند آورد و در کفر می‌میرند).

۵- ضلال: گمراهی.

۶- ذابّه: جنبنده. در مورد اینکه این جنبنده که خداوند وعده فرموده آن را در اواخر دنیا که مردم از آثار تکوینی جهان به دلالت عقل خدا را نمی‌پذیرند و وعده عذاب برایشان ثابت می‌شود، به نحو اعجاز و برای اجبار مردم به پذیرش بیرون می‌آورد تا با اهل زمین سخن گوید چیست و زمان خروج و چگونگی بیرون آمدن و حقیقت کلام و نتیجه پس از آن حلول به چه نحو است مشخص نشده و مفسرین در مورد آن حرف‌های عجیب و ضدّ و نقیضی زده‌اند.

در تفسیر قمی آمده است: [ پدرم از ابن ابی‌بصیر، از ابی‌بصیر، از امام صادق (ع) روایت کرد

که فرمود: رسول خدا (ص) به امیرالمؤمنین برخورد و او را در مسجد خوابیده دید، بدین حال که مقداری ریگ جمع کرده و سر روی آن گذاشته، حضرت با پای خود حرکتش داد و فرمود: برخیز ای «دابة الارض»! مردی از اصحاب عرضه داشت یا رسول‌الله (ص) آیا ما هم می‌توانیم رفقای خود را به این نام بنامیم؟ فرمود: نه، به خدا سوگند این نام جز برای او نیست... [خروج دابة الارض را از علامت‌های مهین قیامت دانسته‌اند. (از جلد ۱۵ ترجمه تفسیر المیزان، با کمی تغییر)].

در جلد یازدهم ترجمه تفسیر بیان السعادة آمده است: [این، از علامات ظهور قائم (عج) است و آن، وقتی است که طلوع آفتاب از مغرب صورت گیرد، و جنبنده تفسیر به امیرالمؤمنین (ع) شده و خداوند او را در بهترین صورت بیرون می‌آورد و با او علامت گذارنده‌ای (متوسم) هست که دشمنانش را علامت می‌گذارد. و از علی (ع) در حدیث دیگری آمده است: با آن جنبنده، انگشتر سلیمان (ع) و عصای موسی (ع) است که انگشتر را بر صورت هر مؤمن می‌زند نقش می‌بندد: او به حق مؤمن است، عصا را بر صورت هر کافر می‌گذارد و در صورت او نوشته می‌شود: او به حق کافر است.].

۷- نَفْسُ كَلْبِي: [«نفس» (\*).].

۸- عَارِج: عروج کننده. به بالا شونده.

۹- مُتَّبِعٌ: برانگیخته.

۱۰- مفهوم کلی ابیات ۲۲۷۶۷ تا آخر ۲۲۷۷۳ ← فوجی از تکذیب‌کنندگان آیات‌مان را در همه امت‌ها محشور می‌کنیم و هم چنان بازداشت می‌شوند تا در محضر خداوند حضور به هم رسانند و در آن هنگام خداوند از آن‌ها می‌پرسد آیا آیات مرا تکذیب کردید در حالی که هیچ احاطه علمی به آن نداشتید؟

وَوَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ بِمَا ظَلَمُوا فَهُمْ لَا يَنْطِقُونَ ﴿٨٥﴾<sup>۱</sup>

و فرمان عذاب شدید به کفر و کفر و ظلم بر آنها برسد و هیچ سخن دیگر نتواند گفت. (۸۵) با

يُرَوُّوْا اَنْتَا جَعَلْنَا الْيَلَّ لَيْسَ كُنُوْا فِيْهِ وَالنَّهَارُ مُبْصِرًا اَنْتَا فِيْ

کافران ندیدند که ما (به قدرت کامله خود) شب را تاریک (برای سکون و آرامش خلق) فرار دادیم و روز را روشن (برای گسب و کار) چنانچه در

ذٰلِكَ لَا اٰیٰتٍ لِّقَوْمٍ يُّؤْمِنُوْنَ ﴿٨٦﴾ وَيَوْمَ يَنْفَخُ فِي الصُّوْرِ فَفَزِعَ

این وضع شب و روز آیات و نشانه‌هایی از قدرت الهی برای اهل ایمان پدیدار است. (۸۶) و ایاز به امت یاد آور شو او روزی که در صور (بر اهل ایمان) دمیده شود.

مَنْ فِي السَّمٰوٰتِ وَمَنْ فِي الْاَرْضِ اِلَّا مَنْ شَاءَ اللّٰهُ وَكُلٌّ اَتُوْهُ

هر که در آسمانها و هر که در زمین است جز آن که خدا خواسته همه ترسان و فرمان‌باشند و همه متقاه و ذلیل

دٰخِرِيْنَ ﴿٨٧﴾ وَتَرٰى الْجِبَالَ تَحْسِبُهَا جٰمِدَةً وَهِيَ ثَمْرٌ مِّنَ السَّحٰبِ

(به چشمه) به نزد او آیند. (۸۷) و در آن هنگام کوهها را بگری و جامد و ساکن تصور کنی در صورتی که مانند امر (تند سیر) در حرکت کنند.

صَنَعَ اللّٰهُ الَّذِي اَتَقَنَ كُلَّ شَيْءٍ اِنَّهٗ خَيْرٌ بِمَا تَفْعَلُوْنَ ﴿٨٨﴾

صنیع خداست که هر چیزی را در کمال اتقان و استحکام ساختند که علم کامل او به افعال همه شما خلاقین محیط است. (۸۸)

مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَهُمْ مِّنْ فَرَعٍ يَوْمَئِذٍ اٰمِنُوْنَ ﴿٨٩﴾

کسانی که در قیامت کار نیک آورند پاداش بهتر از آن بینند و در آن روز از مومل و هراس این باشند. (۸۹)

وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَكُبَّتْ وُجُوْهُهُمْ فِي النَّارِ هَلْ يُجْزَوْنَ

و کسانی که بدکار و زشت کردار آیند به رو در آتش جهت افتند (و به آنها عذاب شود که آبا این عذاب آتش دوزخ)

اِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُوْنَ ﴿٩٠﴾

جز آن است که جزای اعمال شماست. (۹۰)

- ۲۲۷۷۴- قول پس واقع شود، یعنی عذاب <sup>۸۵</sup>
- ۲۲۷۷۵- پس نگویند هیچ بر عذری سخن
- ۲۲۷۷۶- می‌ندیدند هیچ آیا از غمی <sup>۸۶</sup>
- ۲۲۷۷۷- تا در آن گمیرند آرام و سکون
- ۲۲۷۷۸- اندرین باشد نشانی‌های چند
- ۲۲۷۷۹- یاد کن روزی که بر طئی رقام <sup>۸۷</sup>
- ۲۲۷۸۰- پس بترسد هر که در ارض و سماست
- سوی ایشان از ستم‌ها بر شتاب <sup>۱</sup>
- از تسحیر یا زانوده و سخن
- اینکه شب را آفریدستیم ما
- روز را کردیم روشن در نمون
- بهر قومی کز علامت <sup>۳</sup> بگردند
- مرد دمیده می‌شود در صور دم
- جز کسی کور را خدا بساقی بسخواست

۲۲۷۸۱- نفخه اولی است زاسرافیل این	می‌رسد بر کُلّ ایشان از یقین <sup>۴</sup>
۲۲۷۸۲- جمله پس میرند از خوف و فزع <sup>۵</sup>	قوّه‌های روح و جسم <sup>۶</sup> از مساوِقع <sup>۷</sup>
۲۲۷۸۳- غیر آنان را که می‌خواهد خدا	فسانیان فی‌اللّه <sup>۸</sup> اعنی از ولا
۲۲۷۸۴- باقی <sup>۹</sup> اندر ذات <sup>۱۰</sup> و از خود رسته‌اند	و آن شهیدان که به حق پیوسته‌اند
۲۲۷۸۵- مردمان آیند در موقف تمام	بعد نفخه ثالثة <sup>۱۱</sup> از خاص و عام
۲۲۷۸۶- اندر آن حالی که مُنقاد <sup>۱۲</sup> و ذلیل	جمله باشند از کثیر و از قلیل
۲۲۷۸۷- کوه‌ها را خود تو بینی در مکان <sup>۸۸۵</sup>	بر گمانت کسایستاده است آن چنان
۲۲۷۸۸- و آن کُهی‌کآن را مرور <sup>۱۳</sup> است و ذهاب <sup>۱۴</sup>	چون مروری که عیان است از سحاب <sup>۱۵</sup>
۲۲۷۸۹- نیست مُدّزک مر کسی را آن مرور	مستتشر تا چون شود اندر نشور
۲۲۷۹۰- صنعت حق آن کسی کو استوار	کرد هر شیئی به جایش باعیار
۲۲۷۹۱- صنعتِ او راست، یا حسنی مزید	نیک باشد هر چه یعنی آفرید
۲۲۷۹۲- باشد او دانا به افعال شما	هم به وفق فعلتان بدهد جزا
۲۲۷۹۳- آنکه می‌آید به نیکی بهر او <sup>۸۹۵</sup>	هست خیری بهتر از آن بس نکو
۲۲۷۹۴- و آن کسان‌اند ایمن آن روز از فزع	فارغ از اندوه و محصون <sup>۱۶</sup> از وِجَع <sup>۱۷</sup>
۲۲۷۹۵- و آن که آید بر بَدی پرداخته <sup>۹۰۵</sup>	رویشان گرده بسه نار انداخته
۲۲۷۹۶- می‌شوید آیا جزا داده شما	جز به افعال از صواب و از خطا؟



۱- در جلد ۱۵ ترجمه تفسیرالمیزان است که: [ ... مراد به آن قولی که علیه ایشان واقع می‌شود این قول است که «ان الله لا یهدی القوم الظالمین»، یعنی خدا مردم ستمکار را هدایت نمی‌کند (سوره انعام، آیه ۱۲۴) ... و اما اینکه وقوع قول را به حلول عذاب و داخل شدن در آتش تفسیر کرده‌اند، از سیاق بعید است... ] (به اختصار).

۲- عَمی: کوری. نداشتن چشم بصیرت.

۳- علامت: اشاره است به آیات و جهات دالّه آنها بر توحید و فروعی که متفرّع بر آن است (از جمله دلالت آنها بر این حقیقت که انسان به آرامش و سکونت و فعالیت و جنب و جوش نیاز

دارد که زمان این دو، شب و روز است).

۴- نَفْحَةُ أَوَّلٍ، نفحه‌ای است که با آن همه زندگان می‌میرد.

۵- فَرْعٌ: گرفتگی و نفرتی که از مشاهده منظره نفرت‌انگیز دست می‌دهد.

۶- قَوَاهِی رُوحٍ وَ جِسْمٍ: «[قوای طبع]»، «[روح حیوانی]» (\*).

۷- مَأْوَعٌ: آنچه رخ داده است.

۸- فَنَیَانِ فِی اللّٰهِ: آنان که به مقام فنا فی‌الله رسیده‌اند | «فنا» (\*) و «فنا فی‌الله» (\*).

۹- باقی: | «بقا» (\*) و «بقا بعد از فنا» (\*).

۱۰- ذات: | «ذات حق» (\*).

۱۱- نَفْحَةُ ثَالِثَةٌ: نفحه سوم. در نفحه اول صور اسرافیل، همه آنان که در آسمان‌ها و زمین‌اند

در وحشت افتاده و می‌میرند، جز آنان که خداوند خواسته که نمیرند (مانند ارواحی که مرگ

اول را چشیده‌اند) و در نفحه دوم، همه آنها که در آسمان‌ها و زمین‌اند، زنده می‌شوند و به

وحشت می‌افتند، به جز آنها که خدا خواسته از فزع محشر مصون باشند و در نفحه سوم،

همه زنده شدگان به خضوع و زبونی به پای حساب خداوند خواهند آمد.

۱۲- مُنْقَادٌ: مطیع، فرمانبردار.

۱۳- مَرُورٌ: گذر کردن، رفتن.

۱۴- ذَهَابٌ: رفتن، گذشتن.

۱۵- سَحَابٌ: ابر. (در آن روز کوه‌ها را می‌بینی که در ظاهر ساکن و جامدند، در حالی که مانند

ابر حرکت می‌کنند). در مورد جمله «و هِیَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ» (در آیه ۸۸)، در جلد یازدهم کتاب

بیان السَّعَادَةِ آمده است: [... ممکن است اشاره به سیر نفوس کامل باشد که سیر آنها در هر

آن به سوی عرش پروردگارشان می‌باشد و مولوی به همین معنا اشاره کرده است:

سیر زاهد هر مهی تا پیشگاه      سیر عارف هر رمی تا تخت شاه

و ممکن است اشاره به قیامت و به هنگامی باشد که کوه‌ها مانند پشم و پنبه زده شده باشند

که کوه‌ها در این هنگام در حرکت سریع طوری می‌شوند که حرکت آنها با چشم دیده

نمی‌شود، زیرا اطراف آنها دور بوده و نظر نمی‌تواند به اطراف آنها احاطه نماید.]

۱۶- مَحْصُون: محفوظ و استوار. در امان.

۱۷- وَجَع: رنجوری، درد و بیماری.

إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ رَبَّ هَذِهِ  
 الْبَلَدَةِ الَّذِي حَرَّمَهَا وَلَهُ كُلُّ شَيْءٍ وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ  
 الْمُسْلِمِينَ ﴿٩١﴾ وَأَنْ أَتْلُوا الْقُرْآنَ أَنْ فَمَنْ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي  
 لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَقُلْ إِنَّمَا أَنَا مِنَ الْمُنذِرِينَ ﴿٩٢﴾ وَقُلِ الْحَمْدُ  
 لِلَّهِ سَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ فَتَعْرِفُونَهَا وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴿٩٣﴾

دای رسول بگووا من مأمورم که متحصراً خدای این  
 ایلامکه محفوفه‌ای که بیست الحرامش قرار داده و آن خدا مالک هر چیز عالم است. پرستش کنم  
 و باز مأمورم که از  
 تسلیم شدگان فرمان او باشم (۹۱) و نیز مأمورم که قرآن را آیه حکم و طیفه رسالت بر امت تلاوت کنم.  
 هر کس هدایت یافت  
 به خود هدایت یافته و هر کس گمراه شد بگو که من هر آنکه از پیغمبر نمی‌بینم که مرا ای از شاه و هدایت و از سائیدن خلق آمده‌ام وظیفه دیگر ندارم (۹۲) و بگو:  
 بخورم خداست. به زودی آیات قدرتش بخورد راه شما آياته خواهد داد پس آن را شناسید، و خدای تو هر گز غافل از کردار شما نیست. (۹۳)

- |  |   |
|--|---|
| ۲۲۷۹۷- غیر از این نبود که فرموده شدم <sup>۹۱</sup>   | که پرستم «رَبِّ» این شهر و حَرَم <sup>۱</sup> |
| ۲۲۷۹۸- مکه یعنی کآن سرا و شهر ماست                   | این بیان بر مکیان از مصطفی است                |
| ۲۲۷۹۹- آن خدایی که نموده است او حرام                 | آنچه آن را هست هستک احترام                    |
| ۲۲۸۰۰- هست هر چیزی صر او را از پسند                  | جمله یعنی عید و مملوک وی‌اند                  |
| ۲۲۸۰۱- امر کرده هم شدم از رَبِّ دین                  | اینکه باشم مَرور را از مسلمین                 |
| ۲۲۸۰۲- یا که قرآن را بخوانم مُسْتَدَام <sup>۹۲</sup> | هم به امر و نهی آن سازم قیام                  |
| ۲۲۸۰۳- راه یابد پس هر آن نبود جز این                 | که ز بسهر خویش یابد ره یقین                   |
| ۲۲۸۰۴- و آن که گمراه شد پس ای احمد بگو               | نیستم جز بیم ده از امر او                     |
| ۲۲۸۰۵- گو ستایش مر خدا را بر سزاست <sup>۹۳</sup>     | وین نبوت بر من أنعام از خداست                 |
| ۲۲۸۰۶- زود آیت‌های خود را بر شما                     | او نسماید پس شناسیدش به جا <sup>۳</sup>       |
| ۲۲۸۰۷- نیست رَهت غافل از آنچه کنند                   | با تو ایشان از پسند و ناپسند                  |



- ۱- در آیه ۹۱، از دو جهت شهر مکه مورد تعظیم قرار گرفته یکی از این جهت که کلمه «رَبِّ» را به آن اضافه کرده و دوّم از این جهت که آن را به حرمت توصیف نموده است.
- ۲- مراد از خواندن قرآن به وسیله پیامبر (ص)، تلاوت آن بر مردم است.
- ۳- خداوند به پیامبر (ص) می‌فرماید: به زودی عاقبت بدی برای مشرکین قرار خواهد داد و میان بنی‌اسرائیل در آنچه اختلاف می‌کنند قضاوت می‌نماید و نشانه‌هایی از آیات خود را به آنان نشان خواهد داد تا مضطر به تصدیق او شوند، آن‌گاه بر طبق اعمالشان به آن‌ها جزا دهد.



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی





مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

هر کجا، بر نسبت خود بر کلام	«طا» اشارت بر طهارت دان تمام
غیر او را نسی پرستند آن مهان	طاهر آمد مرتضوس عابدان
جز خدایش نآید اندر پاد و سیر	قلب عارف، طاهر از عظیم غیر
چشمشان گردد به جز بر دلنواز	طاهر ارواح محبان ز آن که باز
از توجه جز به سلطان وجود	طاهر است اسرار ارباب شهود
زان که چیزی غیر حق بیند به جا	مرموحّد را بود طاهر خفیا
اهل حق دارند سرش مُسننر	«سین» اشارت باشد ازدانی به سِر
داند آن سلطان جان بخشد نجات	عاصیان را یافت آن گو سِرّ ذات
داند آن کوبا «صفی» هر دیشه است	سِرّ صوفی را گرت اندیشه است
داند آن کوزا زتن کنندند سِر	سِرّ دیگر هست و سودای دیگر
سِرّ مخفی گو بمانند مخفی	آن کجا گوید، کجا داند «صفی»
کش به خلفان درنوا و نعمت است	«میر» اگر دانی مراد از منت است
داند آن کوزا بدل بگیرفت دوست ...	منت دیگر به اهل عشق از اوست



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

## ﴿ نکاتی دربارهٔ سورهٔ مبارکهٔ قصص ﴾

- سورهٔ قصص ۸۸ آیه، ۱۴۴۱ کلمه و ۵۸۰۰ حرف دارد.
- این سوره مکی است، به جز یک آیهٔ آن که در جحفه و پیش از هجرت نازل شد و آن، آیهٔ «إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادِّكَ إِلَىٰ مَعَادٍ» (در آیهٔ ۸۵) است. و مقاتل معتقد است چهار آیهٔ آن منسوخ است که عبارت‌اند از آیهٔ «الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ...» (آیهٔ ۵۲) تا آخر آیهٔ ۵۵. (از جلد هفتم کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار).
- سوره «شعرا»، «نمل» و «قصص» در نیمهٔ دوم قرآن و سوره یونس، هود و یوسف در نیمهٔ اول به طور متوالی نازل شده‌اند. «حوامیم» یعنی هفت سوره‌ای که با «حَمِّمٌ» آغاز می‌شوند نیز به طور متوالی نازل شده‌اند. (این هفت سوره به ترتیب عبارت‌اند از: «غافر»، «فصلت»، «شوری»، «زخرف»، «دخان»، «جاثیه» و «احقاف»).
- در این سوره، قسمتی از داستان موسی و فرعون بیان شده و از این طریق، به مؤمنینی که قبل از هجرت به مدینه، در مکه به سر می‌بردند و عده داده می‌شود که به زودی آنان پیشوای مردم و وارث فراعنه خواهند شد. سپس آنچه که در حکمت خدا ضروری است در دعوت پیامبر (ص) و از طریق کتاب آسمانی نازل شود بیان می‌شود و آن گاه ضمن بیان داستان قارون تعلل مشرکین را از ایمان آوردن به محمد (ص) اظهار می‌نماید.

از ابی‌بن کعب است که گفت: رسول الله (ص) فرمود: «هر که طسم قصص را تلاوت کند برای او به عدد هر کس که تصدیق یا تکذیب نماید موسی (ع) را ده حسنه خواهد بود و هیچ فرشته‌ای در زمین و آسمان نماند الا آنکه همگی در روز قیامت به صداقت او گواهی خواهند داد».

و امام صادق (ع) فرمود: کسی که «طواسین ثلاث» (سور قصص، نمل و شعرا که با «طس» شروع می‌شوند) را در شب جمعه بخواند از دوستان خدا و در جوار او و در کنف حمایت او قرار خواهد گرفت و در دنیا هرگز فقر و ناامنی و ناراحتی شدید پیدا نخواهد کرد و در آخرت، خداوند آن قدر از مواهب خود به او می‌بخشد که راضی شود و برتر از راضی بودن.



شماره سوره: ۲۸  
 تعداد آیات: ۸۸  
 شماره ابیات: از ۲۲۸۰۸ تا آخر ۲۳۲۸۰  
 تعداد ابیات: ۴۷۳

سُورَةُ الْقَصَصِ  
 ترتیبها ۲۸  
 آیاتها ۸۸

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند، بخشنده مهربان

طسّم (۱) تَلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ (۲) نَتْلُو عَلَيْكَ

تسم (شاید اشاره اسماء الله باشد یا نام سوره است و قسبه آن باشد) (۱) و این است آیات کتابی که روشن کننده و هدایت از گمراهی است (۲) ابیات

مِنْ نَبِيٍّ مُوسَىٰ وَفِرْعَوْنَ بِالْحَقِّ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۳) اِنْ

از حکایت موسی و فرعون به حق بر تو بیان می کنیم تا اهل ایمان از دانستن آن منتفع شوند. (۳) معانا

فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضِعُّهُ

فرعون در زمین (مصر) تکبر و گردنکشی آغاز کرد و میان اهل آن سرزمین تفرقه و اختلاف افکند. طایفه ای از آنها (بنی اسرائیل) را سخت ضعیف و

طَائِفَةٌ مِنْهُمْ يَذِخُّهُمُ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ

دلیل می کرد. پسرانشان را می کشت (که) می دادند ظهور موسی قدرت یابنده و زناشان را زنده می گذاشت (که به خدمت بردارند). معانا فرعون مردی

مِنَ الْمُفْسِدِينَ (۴) وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا

سباز مفسد و بداندیش بود (۴) و ما اراده داریم که بر آن طایفه ضعیف و ذلیل کرده شده

فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلُ لَهُمُ الْوَارِثِينَ (۵)

در آن سرزمین مثل گذارده و آنها را پیشوایان (خلق) قرار دهیم و وارث (ملک و جاه) فرعونان (گردانیم) (۵)

ابستدا سازم ز طا و سین و ميم  
 رمزی از آن گویم ار داری وقوف  
 هر کجا بر نسبت خود در کلام  
 غیر او را نی پرستند آن مهان

۲۲۸۰۸- بعد بسم الله الرحمن الرحيم  
 ۲۲۸۰۹- رمزها مخفی است زیر این حروف  
 ۲۲۸۱۰- طا اشارت بر طهارت دان تمام  
 ۲۲۸۱۱- طاهر آمد مر نفوس عابدان

- ۲۲۸۱۲- «قلب» عارف طاهر از تعظیم غیر
- ۲۲۸۱۳- طاهر ارواحِ محبتان ز آن که باز
- ۲۲۸۱۴- طاهر است اسرار اربابِ شهود<sup>۱</sup>
- ۲۲۸۱۵- مَر موحد را بود طاهر، خفا
- ۲۲۸۱۶- سین اشارت باشد از دانی به سِر<sup>۲</sup>
- ۲۲۸۱۷- عاصیان را یافت آنکو سِر ذات<sup>۳</sup>
- ۲۲۸۱۸- سِر صوفی<sup>۴</sup> را گرت اندیشه است
- ۲۲۸۱۹- سِر دیگر هست و سودای دگر
- ۲۲۸۲۰- آن کجا گوید کجا داند «صفی»
- ۲۲۸۲۱- میم اگر دانی مراد از مَنّت است
- ۲۲۸۲۲- مَنّت دیگر به اهل عشق از اوست
- ۲۲۸۲۳- بر «صفی» مَنّت بدین تفسیر هشت
- ۲۲۸۲۴- تا به نظم آرد کتابش را تمام
- ۲۲۸۲۵- گسر زبان دانی و بشناسی سخن
- ۲۲۸۲۶- واگذار آن را که زاغراض و حسد
- ۲۲۸۲۷- نآرد این تفسیر را او در نظر
- ۲۲۸۲۸- پس بمان گو در جهالت تا ابد
- ۲۲۸۲۹- گفت این سوره است زآیت‌های دین<sup>۴۲</sup>
- ۲۲۸۳۰- بر تو خوانیم از خبر چیزی که هست<sup>۴۳</sup>
- ۲۲۸۳۱- مر گروهی را که بر حق مؤمن‌اند
- ۲۲۸۳۲- اینک<sup>۴۴</sup> «فرعون» از زه استمگری
- ۲۲۸۳۳- دو گروه از سبطیان<sup>۱۱</sup> و قبطیان<sup>۱۲</sup>
- ۲۲۸۳۴- یک گُره را کرده مغلوب و ضعیف
- ۲۲۸۳۵- کشتی ابناشان وی از حُمّی<sup>۱۴</sup> که داشت
- ۲۲۸۳۶- کاهنان گفتند زایشان یک نفر
- ۲۲۸۳۷- کشتی ابنا را نگیرد تا گهی
- جز خدایش نآید اندر یاد و سیر
- چشمشان گردد به جز بر دلنواز
- از توجّه جز به سلطان وجود
- ز آن که چیزی غیر حق بیند به جا
- اهل حق دارند سرش مستتر
- دانند آن سلطانِ جان بخشد نجات
- داند آن‌کو با «صفی» هم ریشه است
- دانند آن‌کو را ز تن کنند سِر<sup>۵</sup>
- سِر مخفی گو بماند مخفی
- کش به خَلقان در نوا و نعمت است<sup>۶</sup>
- داند آن‌کو را به دل بگرفت دوست
- بر زبانش این نطق و این تقریر، هشت
- بود خاص این نعمت از رَبِّ الْأَنْام<sup>۷</sup>
- خاص دانی مَنّتش بر جان من
- گشته فاسد دانش و دین و خرد
- غیر شعر و شاعری پا تا به سر
- هم چنین در بسخل و انکار و حسد
- از کس کتابِ مسطاب<sup>۸</sup> مُسْتَبین<sup>۹</sup>
- بالحق از موسی و از فرعون پست
- بر خبرها کز حق آید موقن‌اند<sup>۱۰</sup>
- جست اندر ارض مصر، او برتری
- ساخت اهل مصر را او در عیان
- ز آل یعقوب از وَضیع<sup>۱۳</sup> و از شریف
- و آن زانسان جمله باقی می‌گذاشت<sup>۱۵</sup>
- می‌کند مُلک تو را زیر و زبر
- پای از ایشان بر فَنای او شهی

۲۲۸۳۸- احمق از آن بُد که گر آن کاهنان	راست گفتند آنچه گفتند از نشان
۲۲۸۳۹- کشتنِ بسیار، دفعِ آن فساد	کی نمودی، هیچ نآورد این به یاد
۲۲۸۴۰- بود او از «مفسدین»، ما خواستیم <sup>۵۵</sup>	تا بر آن مستضعفین منت نهم
۲۲۸۴۱- که شدند اندر زمینِ مصر خوار	زیر دست قبطیانِ بد شُعار
۲۲۸۴۲- پیشوایانشان نمودیم آن چنان	وارثِ مال و مکانِ قبطیان <sup>۱۶</sup>



۱- اربابِ شهود: آنان که به مقام شهود و رویت حق رسیده و حجاب از مقابل آنان رفع شده است. | ← «شهود» (\*)|. همان‌طور که صفی علیشاه در بحرالحقایق سروده است، «طاهر السّر» کسی است که حتی یک لحظه از توجه به حضرت حق غافل نمی‌شود و حقوق خلق و خالق را به جا می‌آورد. او از غیریت دور شده و لحظه‌ای به جز خدا نمی‌بیند و هر چه می‌بیند، حق است.

بود آن «طاهر السّر»، کو به کونین  
 به سِرّ و جهر، طاهر، آن به دلق است  
 زحق غافل نشد یک طرفه‌العین  
 که وافی بر حقوق حق و خلق است  
 به هر معنی، طهارت راست لایق

قابل توجه است که در این ابیات، ضمن اشاره به رموزی از حروف «طا»، «سین» و «میم»، ذکری از مراتب وجود و عوالم درونی، یعنی «نفس»، «قلب»، «روح»، «خفا» و «سرّ» و طاهر بودن آنها به میان می‌آید، |← توضیح شماره ۴ مربوط به ابیات ۲۸۰ تا آخر ۳۸۵ و «مراتب وجود» (\*)|. «نفس» عابدان، «قلب» عارفان، «روح» محبتان، «سِرّ» ارباب شهود و «خفا»ی موحدان، همگی منزّه و طاهر است از آنکه چیزی به جز سلطانِ وجود و حضرت حق را رؤیت نماید.

همان‌طور که می‌دانیم عرفا، موانع راه حضرت حق را چهار مانع می‌دانند که عبارت‌اند از ۱- «احداث و انجاس»، ۲- «معصیت و شرّ و سواس شیطانی و نافرمانی حقّ و خواطر شیطانی»، ۳- «اخلاق ذمیمه که منشأ شرور و گناهان‌اند» (مانند شهوت، غضب، بخل، حرص، کبر، حُبّ دنیا و...) و ۴- هر چه غیر از حقّ. از این‌رو، راه رسیدن به کمال قرب و مواسلت، طهارت از



احداث و انجاس (که طهارت ظاهری است)، طهارت از معصیت و شرّ و سواس شیطانی، طهارت از اخلاق نکوهیده و ملکات ردّیه (و در نتیجه دستیابی به کمال انسانی) و در نهایت، طهارت «سِرّ» است که در اینجا به معنی «قلب» می‌باشد (یعنی بیرون نمودن غیر از حقّ از دل و محو نمودن خودی خود از لوح سِرّ). طهارت از احداث و انجاس (طهارت ظاهری) و طهارت از معصیت، متعلّق به «شریعت» و طهارت از ذمائم اخلاقی مخصوص ارباب «طریقت» و فعل انبیاء است و هر که پس از به دست آوردن سه طهارت اول به طهارت چهارم که طهارت «سِرّ و قلب» از غیر خداست رسید و ظاهراً و باطناً پاک شد، سزاوار و لایق نماز و مناجات است و به نهایت صلوة که کمال قرب و مواصلت حقیقی است می‌رسد و حقیقت «الصلوة معراج المؤمن» حاصل می‌آید. چون مادام که سالک از خودی خود به کلی فانی نشده و به مرتبه فنا فی الله نرسیده او را بقا به حق و وصال حقیقی حاصل نخواهد شد.

۲- سِرّ: آنچه مابین بنده و حقّ است و غیر از اصحاب و ارباب قلوب، ادراک آن نمی‌توان کرد و گاه مراد از آن قلب است و سِرّ، منزل انوار ذات است. در بیت ۲۲۸۱۶ می‌توان منظور از این سِرّ را، «سِرّ ربوبیت» دانست که گفته‌اند اگر این سِرّ، آشکار و ظاهر شود، ربوبیت باطل خواهد شد و در واقع، شرط سِرّ بودن آن، مستور و مستتر بودن آن است و چنان چه ظاهر شود، از اصل سِرّ نیست.

از آنجا که عالم به ترتیب، موجود است و وجود همه ممکنات، در «علم» مشهود است پس «سِرّ ربوبیت»، همان «علم» است که ظاهر نخواهد شد و در کمال، ثابت است.

۳- صفی‌علیشاه در بحرالحقایق می‌فرماید:

شنو از سِرّ و سِرّ حق نگه‌دار	که هر سِرّ‌دار گردد زود سِرّ‌دار
بود سِرّ آنکه در ایجاد از وی	به شینیت بود مخصوص، هر شیء
از آن شد نزد اهل حق محقّق	که حق را هیچ کس نشناخت، جز حق
نه او را غیر او کس گشت طالب	محبّ اوست هم او، بی شوائب
هر آن آگه زعین ما خلق شد	به «سِرّ ذات» خود، عارف به حق شد
چو او را طالب الا سِرّ او نیست	محبّ او جز آن وجه نکو نیست

نَبِي كُو رَا بِه حَقُّ بُد تَام حُبِّي      «عَرَفْتُ» گفـت زَان «رَبِّي بِه رَبِّي»  
 گر این سِر یافتی، اسرار دانی      به عرفان، مَحَرَم این آستانی

۴- صفی علیشاه در کتاب «عرفان الحق» می‌فرماید:

«... «سِر صوفی»، اَوَّل در یافتن اختصاص اشیاست از حَقِّ در وجود خود، دوّم استتار خودیّت است در خفای غیب الغیوب، سوّم ارتفاع (دفع) دوئیّت است معرفت حق را در ولایت عشق، کما قال النبی (ص): «عَرَفْتُ رَبِّي بِرَبِّي»!.

از مولا علی (ع) ذکر شده که فرمود: «عرفت الله بالله» و «عَرَفْتُ رَبِّي بِرَبِّي»، یعنی که از تجلیات صفات می‌توان به تجلیات ذات رسید و از حسن و جمال صفاتی، جلوه و تجلی ذاتی حاصل می‌آید. این همان است که جنید بغدادی گفت که: «صفات او، رهنمای ذات او بود و ذات او، منور صفات او بود. اگر نه صفات او، حاجب ذات بودی، هیچ کس را از ذات مقدّس خبر نبودی و اگر نه ذات، آینه صفات را جلا دادی، هیچ کس در جام جهان جمال او ندیدی.»

۵- اشاره است به «سِر ربوبیّت» (رجوع شود به توضیح شماره ۲) و افشای آن به وسیله حسین منصور حلّاج که در اعلی درجه سکر فنا و مقام «جمع صرف»، در اثر تجلی ذات خدای تعالی، جمیع ذوات موجودات و صفات و افعال آنها را در اشعه ذات و صفات و افعال حق تعالی متلاشی دید و نسبت نفس خویش را به موجودات چنان یافت که گویا او مدبّر موجودات است و ذات خود را ذات حق، و صفت خود را صفت او و فعل خود را فعل وی دید و از این رو «انا الحق» گفت و از آنجا که در مقام فنا، «عقل» او که فارق میان اشیا بود، مغلوب «عشق» گردید و عشق، به مقتضای «من عرف الله طال لسانه» (کسی که خدا را شناخت، زبانش دراز گشت و از او شطحیات سر زد)، زبان او را به بیان اسرار ربوبی گویا نمود و او را طاقـت ضبـط احوال و اسرار نماند و در عین استیلائی فنا و مستی ناشی از مشاهده و دیدار، به مقتضای «كُلُّ عاشق اذا سَكَتَ هَلَكَ» (هر عاشقی زمانی که ساکت شد، هلاک شد) اسرار ربوبیّت را ظاهر نمود و به موجب «من اظهر سرّ الربوبیة فوجب علیه القتل» (هر که راز پروردگار خویش آشکار نمود، کشتن او واجب است) او را بر سرِ دار نمودند، آن گاه زبانش بریدند و هنگام نماز شام بود که سرش را بریدند و در میان سر بریدن، تبسمی کرد و جان

داد و آن گاه از یکایک اندام او آواز می‌آمد که «انا الحق». (با برداشت از جلد اول کتاب شرح عرفانی غزل‌های حافظ).

۶- در جلد هفتم کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار است که:

[«طسم»: «طا»، اشارت است به «طهارت» دل عارفان، از غیر او، «سین» اشارت است به «سیر» او با دوستان در شهود جلال و جمال او، «میم» اشارت است به «منت» او بر مؤمنان در آلاء و نعماء او... در هر ده هزار عالم، کس نتواند که قدم بر بساط توفیق نهد، مگر به مدد لطف او، در کونین و عالمین، کس را زندگی مسلم نبود مگر به حمایت و رعایت او...] (به اختصار).

۷- رَبِّ الْاِنَام: پروردگار آفریدگان.

۸- مُسْتَطَاب: پاک و پاکیزه.

۹- مُسْتَبِين (لغت فاعلی از استبانة): روشن و آشکار شونده.

۱۰- موقِن: یقین دارنده.

۱۱- سِبْطِيَان: امت موسی. بنی اسرائیل، که فرزندان یعقوب (ع) بودند و از زمان یوسف (ع) که پدر و برادران خود را به مصر خواند و در آنجا منزل داد، در مصر ماندند و پس از چندین سال زاد و ولد، تعداد آنها به هزاران تن رسید و فرعون که در زمان موسی (ع) حکومت می‌کرد آنها را برده خود ساخته و بسیار تضعیف نموده بود.

۱۲- قِبْطِيَان: قوم فرعون.

۱۳- وَضِيع: پست، فرومایه.

۱۴- حُفْق: بی‌خردی، کم‌عقلی، حماقت.

۱۵- فرعون دستور داد تمامی فرزندان پسری را که در این قوم به دنیا می‌آیند سر ببرند و دخترانشان را باقی بگذارند تا مردان بنی اسرائیل به کلی نابود شوند و در نتیجه نسلشان انقراض یابد.

گفته‌اند از روزی که فرعون خواب دید و معبران و منجمان تعبیر کردند که کودکی از بنی اسرائیل به دنیا خواهد آمد که سلطنت او را نابود می‌سازد و فرعون دستور کشتن فرزندان پسر آنان داد، تا روزی که خداوند آنها را از این بلا نجات داد، صد سال گذشت و در

این مدت نود هزار طفل کشته شدند.

۱۶- خداوند می‌فرماید خواستیم بنی‌اسرائیل را پیشوای سایرین نمایم تا دیگران به آنها اقتدا کنند و آنها وارث دیگران در زمین شوند و قسمتی از زمین را ملک آنان کنیم تا در آن استقرار یابند و مالک آن شوند.

وَنُمَكِّنْ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِيَ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا  
و در زمین به آنها قدرت و تسکین بخشیم  
 مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ ﴿٦﴾ وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ  
آنچه را که از آن اندیشناک و ترسان بودند، از سوی آنان بنماییم (۶) و به چشمت فرعون و هامان و لشکرانشان  
 أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خِفْتِ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ وَلَا تخَافِي  
که شلقت را خیره و چون از آسیب فرعونیان بر او ترسان شوی به در این افکن و دیگر هرگز متوسس  
 وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكَ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ ﴿٧﴾  
و محزون مباش که ما او را به تو باز آوریم و هم او پسران مرسلین گردانیم (۷)  
 فَالْتَقَطَهُ آتُ الْفِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَحَزَنًا إِنَّ  
احلیت فرعون (آسیب) موسی را از دریا برگرفت تا در نتیجه دشمنی و مابا اله، آله فرعون شود (و به دشمنان خدا فرعون دشمن بزرگ خود موسی را به دامان پیر برد)  
 الْفِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا كَانُوا خَاطِئِينَ ﴿٨﴾  
که همانا فرعون و هامان و لشکرانشان بسیار نادان و خطاکار بودند (۸)  
 وَقَالَتِ امْرَأَتُ فِرْعَوْنَ قُرَّتْ عَيْنِي لِی وَلَکَ لَا تَقْتُلُوهُ عَسَىٰ  
و زن فرعون گفت: این کودک (ما به نجات دل) و نور دیده من و نوست، او را مکتبید، باشد که  
 أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا وَهُمْ لَا یَشْعُرُونَ ﴿٩﴾  
در خدمت ما سود مشاهده و یا او را به فرزندی خود برگزیم، و آنها از حقیقت حال موسی و تقدیر ازل حقایی خبر ندارند (۹)

- |   |   |
|---|---|
| ۲۲۸۴۳- جایشان بدهیم ما اندر زمین        | تا که بر «فرعون» بنمایم این               |
| ۲۲۸۴۴- هم به «هامان» و به لشکرهایشان    | آنچه زایشان بُد حذر در ایشان <sup>۱</sup> |
| ۲۲۸۴۵- و آن به وقتی بُد که می‌گشتند غرق | هیچشان سودی نداد آن مکر و زرق             |
| ۲۲۸۴۶- دید در خواب او که ناری بر فروخت  | قصر و باغش ز آن شرابِ تفته سوخت           |

۲۲۸۴۷- جُست از دانشوران تعبیر این	خواب او کردند تعبیر این چنین
۲۲۸۴۸- که ز اسرائیلیان در این بند	زاده خواهد گشت مانا یک ولد
۲۲۸۴۹- که شود مُلکِ تو زو زیر و زبیر	نک بود نزدیک کآید آن پسر
۲۲۸۵۰- پس امیری کرد تعیین آن عنود	تا کشد هر طفل کآید در وجود
۲۲۸۵۱- یعنی از ابناء اسرائیلیان	کودکی بر جا نماند آن زمان
۲۲۸۵۲- مادرِ موسی چو گشت او حامله	حملِ خود می‌کرد پنهان یک دله
۲۲۸۵۳- چون توآند یافت موسای وَفی <sup>۲</sup>	داشتند او را ز هر کس مُختفی
۲۲۸۵۴- تا که پی بردند از آن فرعونیان	آمدند اندر سرایش ناگهان

### در تفور افکندن موسی علیه‌السلام را مادرش

۲۲۸۵۵- در تنور افکندش از خوف او زدوش	وین نبود الا ز الهامِ سرورش
۲۲۸۵۶- هیچ طفلی را ندیدند آن زمه	بی‌بازگشتند از سرای او همه
۲۲۸۵۷- وحی پس کردیم سوی مادرش <sup>۲۷</sup>	کسه به خُفیه شیر ده، شو یاورش
۲۲۸۵۸- پس چو می‌ترسی بر او از مرد و زن	پس ورا از بحر نیل اندر فکن
۲۲۸۵۹- می‌ترس از آنکه او گردد هلاک	در فراقش هم مباش اندوهناک
۲۲۸۶۰- ز آن که بازش بر تو ما سازیم رد	کرده‌ایم از مرسلینش با رَشَد <sup>۳</sup>

### به دریا افکندن موسی علیه‌السلام را مادرش و گرفتن آل فرعون

۲۲۸۶۱- پس فکند او را به دریا آن زمان	آل فرعونش گرفتند از مکان <sup>۸۸</sup>
۲۲۸۶۲- بوده باشد تا مر آنها را عدو	بر فرزاید جزنشان پیوسته او
۲۲۸۶۳- ز آن که آن «فرعون و هامان و جنود»	از خطا کشتند هر طفلی که بود
۲۲۸۶۴- یا به هر چیزی بُدند از «خاطین» <sup>۴</sup>	چون نَبُدشان عقل و ایمانی متین
۲۲۸۶۵- زوجه <sup>۸۹</sup> فرعون گفت او را پبیر	بر من و تو نورِ چشم است این پسر
۲۲۸۶۶- مَرَو را نکشید شاید کانتفاع	باشد از وی بهر ما بی امتناع

۲۲۸۶۷- قتل او نآرید یعنی در نظر	کز چه از کشتن رها گشت این پسر
۲۲۸۶۸- ز آن که فرعون اوفتاد اندر گمان	تا مبادا آنکه دید او، باشد آن
۲۲۸۶۹- آسیه زآن گفت زین فکرت درآ	تا که باشد یار، یا فرزند ما
۲۲۸۷۰- ز آن که فرزندی نبودش هیچ او	گفت گیرمش به فرزندی نکو
۲۲۸۷۱- بی خبر بودند ایشان کآن ولد	آتش اندر خانمان او زسد <sup>۵</sup>



۱- مفهوم ابیات ۲۲۸۴۳ و ۲۲۸۴۴ ← خداوند می‌فرماید: خواستیم به فرعون و وزیر او هامن و لشکریان آنها نشان دهیم همان پیش‌آمدی را که از آن هراسناک بودند، و آن غلبه یافتن بنی‌اسرائیل بر آنان بود.

۲- وَفَى: بسیار با وفا.

۳- رَشَدٌ: هدایت به راه راست.

۴- خَاطِنٌ: جمع اسم فاعل از خط یخطاء به معنی کسانی که بخواهند کاری را انجام دهند که از عهده آن بر نمی‌آیند. منظور آن است که فرعون و هامن در آنچه که از ترس از دست رفتن سلطنتشان به دست موسی و بنی‌اسرائیل انجام می‌دهند تا به خیال خود اراده و مقدرات خداوند را تغییر دهند راه خطا می‌پیمایند. (از جلد شانزدهم ترجمه تفسیر المیزان).

۵- پس از آنکه مادر موسی، به امر خداوند، او را در تابوتی گذاشت و در آن را محکم بست و آن را به رود نیل انداخت، تابوت در جریان رودخانه به حرکت درآمد و آن قدر پیش رفت تا به قصر فرعون که در کنار رود نیل بود رسید. در این زمان فرعون که همراه با همسر خود، «آسیه بنت مزاحم» در کنار رود نیل مشغول تماشا و تفریح بودند آن تابوت را مشاهده نمودند و فرعون دستور داد آن را از آب گرفتند و به تزدش بردند. همین که در آن صندوق را باز نمودند فرعون گفت: این یکی از کودکان بنی‌اسرائیل است و تا خواست دستور دهد که او را بکشند محبتی بسیار نسبت به او، در دل خود احساس نمود و در همین زمان همسر فرعون نیز که مجذوب این کودک شده بود و او را در بغل گرفته بود، گفت: این کودک را نور چشم من و خودت کن، و رو به جلادان نمود و گفت: او را نکشید، شاید ما را سود بخشد و یا او را فرزند خود بگیریم. این را می‌گفتند و نمی‌دانستند که چرا می‌گویند و خدا بود که این

پیشنهاد را به دل آنها انداخت. فرعون به آسیه گفت: چون تو شفاعت می‌کنی او را به تو بخشیدم، او روشنایی چشم توست اما روشنایی چشم من نیست، و از پیامبر (ص) است که فرمود: به آن کس که به حرمتش سوگند می‌خورند قسم، اگر آن‌طور که آسیه، موسی را قره‌العین (روشنایی چشم) خود دانست، فرعون نیز می‌دانست، خدا او را هم مانند همسرش هدایت می‌کرد، و لکن او به خاطر تفاوتی که خدا برایش نوشته بود امتناع ورزید. و گفته‌اند آسیه، نام این کودک را «موسی» نهاد که در زبان سریانی، مرکب از «مو» و «سا» است که «مو» به معنی تابوت و «سا» به معنی آب است (چون او را در تابوتی در رود نیل از آب گرفتند و نیز او را «موشا» نامیدند که به زبان قبطی، «مو» به معنی آب و «شا» به معنی درخت (شجر) است چون او را در آب، نزدیک درختی یافته بودند.

وَأَصْبَحَ

فُوَادُ أُمِّ مُوسَى فَارِعًا إِنَّ كَادَتْ لِتُبَدِّي بِهِ لَوْلَا أَنَّ

مادر موسی دلش از هر چیز جز یاد طفلش فارغ نکند. او به سدی چشم و دلش را فرو گرفت که اگر نه ما

رَبُّنَا عَلَىٰ قَلْبِهَا لِتَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿١٠﴾ وَقَالَتْ

دلش را بر جای نگاه داشتیم تا ایمانش برقرار ماند نزدیک بود و از درونش را آشکار سازد. (۱۰) و (آنگاه مادر موسی)

لَاخْتِهِ قُصِيهٖ فَبَصَّرَتْ بِهِ عَنِ جَنْبِ وَهَمَّ لَا يَشْعُرُونَ

به خواهر او گفت که از بی مظلوم رو خواهر رفت و موسی را از دور دیداد شناخت. ولی آل فرعون بی خبر بودند. (۱۱)

﴿١١﴾ وَحَرَّمْنَا عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ مِن قَبْلُ فَقَالَتْ هَلْ أَدُلُّكُمْ

و ما پیش از آن شیر هر دایه ای را بر او حرام کردیم. و خواهر موسی گفت: آبا ما بایده که من شما را

عَلَىٰ أَهْلِ بَيْتٍ يَكْفُلُونَهُ لَكُمْ وَهُمْ لَهُ نَاصِحُونَ ﴿١٢﴾

بر خانواده‌ای که دایه و پرستار این طفل شوند. و در کمال محبت و مهربانی تربیت کنند. و همانا کسب (۱۲)

فَرَدَدْنَاهُ إِلَىٰ أُمِّهِ كِي تَقْرَ عَيْنَهَا وَلَا تَحْزَنَ وَلِتَعْلَمَ

و بدین وسیله ما موسی را به مادرش برگردانیدیم تا دیده اش روشن شود. و حزن و اندوهش به کانی بر طرف گردد و نیز بطور یقین بداند

أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿١٣﴾

لیکن اکثر آنان از این حقیقت آگاه نیستند. (۱۳) که وعده خدا حق است.

## رد نمودن موسی علیه السلام را به مادر او

گشت قلب مآدرش خالی ز صبر	۲۲۸۷۲- چون <sup>۱۰۰</sup> که در دریا فکند او را به جبر
در کف فرعون و قفلش بر گشاد،	۲۲۸۷۳- چون که بشنید او که صندوق افتاد
یا زشادی یا ز غم، بودی قریب	۲۲۸۷۴- شد دلش فارغ ز انده یا شکیب
گسرنه ما کردیم قلبش استوار،	۲۲۸۷۵- کو نماید راز خود را آشکار
و عهد ما را نماید او یقین <sup>۱</sup>	۲۲۸۷۶- تا که باشد از گروه مؤمنین
از برادر رو بگیر، از خیر و شر	۲۲۸۷۷- گفت پس با خواهر موسی: خبر <sup>۱۱۰</sup>
دید از دور او به گاه جستجو،	۲۲۸۷۸- پس چو بر درگاه فرعون آمد او
زین تفحص بی خبر بودند هم	۲۲۸۷۹- که در آوردند موسی را ز یم
هیچ پستانی نگرفت او به کام	۲۲۸۸۰- ما بر او کردیم هر شیری حرام <sup>۱۲۰</sup>
واقف از احوال گردد یکسرش	۲۲۸۸۱- پیش از آنکه آید آنجا خواهرش
سوی اهل خانه صاحب ولا	۲۲۸۸۲- گفت آیاره نمایم بر شما
تا بیکخواه او بُوند از هر قبیل	۲۲۸۸۳- تا بدین کودک شوند ایشان کفیل
رفت و گفت و برد آنجا مادرش <sup>۳</sup>	۲۲۸۸۴- پس بگفتند آور او را تک برش
بعده روزی «کئی تفرَّ عینها»	۲۲۸۸۵- رد به سوی مادرش کردیم ما <sup>۱۳۰</sup>
و عده اش «حق» است و دارد ماصدق	۲۲۸۸۶- نی خورد اندوه و داند آنکه حق
غرق چون بودند در وهم و گمان <sup>۴</sup>	۲۲۸۸۷- لیک بسیاری ندانستند آن



۱- مفهوم ابیات ۲۲۸۷۲ تا آخر ۲۲۸۷۶ ← هنگامی که مادر موسی، او را در داخل تابوت قرارداد و تابوت را به رود نیل انداخت، به سبب وحی الهی، قلبش از ترس و اندوهی که سبب می شد در اثر آن، جزع و فزع کند و سرگذشت فرزندش را اظهار و فاش نماید خالی شد و اگر ما قلبش را به وحی خود تقویت نکردد و اطمینان نمی بخشیدیم تا از مؤمنان باشد، سر او آشکار می شد.

۲- این تحریم، تحریم تکوینی است یعنی ما کاری کردیم که موسی از مکیدن پستان همه آن دایه ها امتناع ورزد.



۳- مفهوم ابیات ۲۲۸۸۲ تا آخر ۲۲۸۸۴ ← مریم، خواهر موسی(ع)، هنگامی که دید موسی از هیچ یک از زنانی که برای شیر دادن به او آمده بودند، شیر نمی‌خورد، گفت: آیا می‌خواهید شما را به خاندانی راهنمایی کنم که او را تکفل نمایند و خیرخواه او باشند و سرپرستی وی را به نفع شما به عهده بگیرند؟ فرعونیان پیشنهاد او را پذیرفتند و مریم، آنها را به مادر موسی راهنمایی نمود و او را به نزد موسی برد.

۴- مفهوم ابیات ۲۲۸۸۵ تا آخر ۲۲۸۸۷ ← ما، موسی را به سوی مادرش برگرداندیم تا از این طریق چشم مادر موسی روشن شود و غصه نخورد و به حقانیت و عدل ما (که قبل از این ماجرا این وعده را شنیده بود و می‌دانست که حق است) یقین پیدا کند و بداند که مطلق وعده‌های خدا حق است، اما بیشتر مردم در وعده‌های الهی دچار شک هستند و به آن یقین نمی‌یابند.

وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ، وَاسْتَوَىٰ، آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ نَجْزِي

و چون موسی به سن عقل و رشد رسید و حال کمال یافت، ما به او حکم بیوت و مقام علم عطا کردیم و چنین پاداش به

الْمُحْسِنِينَ ﴿١٤﴾ وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَىٰ حِينٍ غَفْلَةٍ مِّنْ أَهْلِهَا

مردم بیکو کار می‌دهیم (۱۴) و موسی (روزی ای غیر اهل مشر به شهر در آمد،

فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يُقْتَتِلَانِ هَذَا مِنْ شِيعَتِهِ وَهَذَا مِنْ عَدُوِّهِ

آنجا دید که دو مرد با هم به قتال مشغولند، این یک از شیعیان وی ای یعنی از اسرائیل بود و آن یک از دشمنان یعنی از فرعونیان بود.

فَاسْتَغَاثَهُ الَّذِي مِّنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِّنْ عَدُوِّهِ فَوَكَرَهُ مُوسَىٰ

در آن حال آن شخص شیعه از موسی دادخواستی و یاری بر علیه آن دشمن خواست، موسی مشتی سخت بر آن دشمن زد.

فَقَضَىٰ عَلَيْهِ قَالَ هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُّضِلٌّ مُّبِينٌ

نفس را بدان غم‌زن او را کشت، موسی گفت، این کار از فریب و وسوسه شیطان بود تا این کافر تقالم را بازموشی به فتال بر انگیخت و عظمت به هلاکت رسید.

﴿١٥﴾ قَالَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي فَغَفَرَ لَهُ إِنَّهُ هُوَ

که دشمنی شدیدی سلطان و کبر استاخت آدمیان به سختی آشکار است (۱۵) آن گاه موسی گفت: ای خدایا من بر خویش ستم کردم که با این عمل خود را به فتنه

الْغَفُورِ الرَّحِيمِ ﴿١٦﴾ قَالَ رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ

فرعونیان انداختم، تو از من در گذر! خدا هم از او در گذشت که اوست بسیار آمرزنده و مهربان (۱۶) موسی باز گفت: ای خدایا به شکرانه این نعمت‌انبار که

ظَهِيرًا لِلْمُجْرِمِينَ ﴿١٧﴾

مرا عطا کردی، من هم بدکاران را رهبر گزیناری نخواهم کرد (۱۷)

## در بیان کشتن حضرت موسی علیه السلام، قبطی را به حمایت سبطی

قَدَّ او شد راست، هم محکم خُزَد	۲۲۸۸۸- چون رسید او بر کمالِ رُشد و حد <sup>۱۴</sup>
مُحسِنین <sup>۱</sup> را می‌دهیم این سان جزا	۲۲۸۸۹- حکمت و دانش به او دادیم ما
زاهل آن یعنی بدون حاجتی <sup>۲</sup>	۲۲۸۹۰- شد به شهر اندر زمانِ غفلتی <sup>۱۵</sup>
که زوجهی بودشان با هم نبرد <sup>۳</sup>	۲۲۸۹۱- یافت در جنگ و نزاع آنجا دو مرد
بود قبطی جاهد و غالب بر او	۲۲۸۹۲- ز آن یکی از پیروان، دیگر عدو
ز آن که دشمن بود با وی کینه کش	۲۲۸۹۳- پس به وی کرد استغاثه پیژوش
کشت با مشتش قضا چون بُد بر او <sup>۴</sup>	۲۲۸۹۴- خشم پس بگرفت «موسی» بر عدو
کآن «عدو» گمره کننده است آشکار	۲۲۸۹۵- گفت از شیطان بُد این کردار و کار
ظلم کردم، تو بیخس از لطف بیش	۲۲۸۹۶- گفت ای پروردگار من به خویش <sup>۱۶</sup>
کو غفور است و رحیم از مسابق	۲۲۸۹۷- پس بیامرزم، پس آمرزید حق
داشت کسز فرعونیان او را نگاه	۲۲۸۹۸- بودش این آثارِ غفرانِ اله
بر هر آنچه انعام فرمودی به من <sup>۶</sup>	۲۲۸۹۹- گفت ای پروردگار ذوالمِنن <sup>۱۷</sup>
بود مجرم آنکه مُرد از زخمِ مشت	۲۲۹۰۰- پس نباشم مجرمان را یار و پشت



۱- محسنین (جمع محسن)؛ نیکوکاران.

۲- موسی (ع) پس از آنکه به حدّ رشد و بلوغ رسید و جرائی تمام عیار شد، روزی از قصر فرعون که در خارج از شهر مصر بود، در زمانی که مردم دکان و بازار را تعطیل کرده و به خانه‌هایشان رفته بودند، بدون اطلاع آنان وارد شهر مصر شد. (موسی، همواره از فرعون و قوم او متنفر بود و فرعونیان او را از تندی و خشم فرعون می‌ترساندند و موسی همیشه خود را از آنان پنهان می‌داشت تا اینکه روزی از قصر فرعون خارج شد و به مصر رفت).

۳- موسی (ع) در شهر دید که دو مرد مشغول نزاع با یکدیگر هستند که یکی از آنها، سبطی و از پیروان موسی (ع) و دیگری، قبطی بود که «فلیون» (یا «قایتون» یا «قائون») نام داشت و

- طباخ فرعون بود (و برخی نیز گفته‌اند نام او «قابور» و نانوای فرعون بوده است). مرد قبطی، سبطی را به بیگاری گرفته بود و هنگامی که قبطی، موسی را دید از او کمک خواست...
- ۴- موسی به آن قبطی گفت که مرد سبطی را رها سازد، اما قبطی توجهی به موسی نکرد. موسی خشمگین شد و به او مشت زد و او را کشت.
- ۵- ذوالمین: صاحب مینت‌ها.
- ۶- منظور، حفظ کردن موسی از شر فرعون، در کودکی و بازگرداندن او به مادرش و قبول توبه موسی از قتل قبطی است.

فَاصْبِحْ فِي الْمَدِينَةِ خَائِفًا يَتَرَقَّبُ فَإِذَا

موسی این آیه را گفته شد. قبطی و نجات سبطی از توفیق به شهر مصر می‌تواند باشد و مراقب دشمن

الَّذِي اسْتَنْصَرَهُ بِالْأَمْسِ يَسْتَصْرِخُهُ، قَالَ لَهُ، مُوسَى إِنَّكَ لَغَوِيٌّ

بود. تاگاه منکر که روز گذشته از او باری است بود باز او را به داد موالی. خواند. موسی به او گفت. پیداست تو سخط

مِينَ ﴿١٨﴾ فَلَمَّا أَنْ أَرَادَ أَنْ يَبْطِشَ بِالَّذِي هُوَ عَدُوٌّ لَهُمَا قَالَ

مهرامی (۱۸) و چون خواست دست به قبطی دشمن دراز کند (قبطی) فریاد کرد

يَا مُوسَى أَتُرِيدُ أَنْ تَقْتُلَنِي كَمَا قَتَلْتَ نَفْسًا بِالْأَمْسِ إِنْ تُرِيدُ إِلَّا

ای موسی مرا هم می‌خواهی؟ مانند شخص دیروز به قتل رساندی؟ معلوم است که تو

أَنْ تَكُونَ جَبَّارًا فِي الْأَرْضِ وَمَا تُرِيدُ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْمَصْلُحِينَ ﴿١٩﴾

در این سرزمین نصاری جز گردنکنی و جباری نداری و هیچ نخواهی مشفق و مصلح باشی. (۱۹)

وَجَاءَ رَجُلٌ مِنْ أَقْصَا الْمَدِينَةِ يَسْعَى قَالَ يَا مُوسَى إِنَّ الْمَلَأَ

و در این حال مردی (مؤمن) از دورترین نقاط شهر مصر شتابان آمد و گفت: ای موسی رجال فریاد فرعون

يَأْتِمُرُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ فَاخْرُجْ إني لَكِ مِنَ النَّاصِحِينَ ﴿٢٠﴾

در کار تو شورا می‌کنند که تو را به قتل رسانند. به زودی از شهر بیرون گردانند که من از برای تو ناصح و مهربانم. (۲۰)

## در بیان قضیه روز بعد از کشتن حضرت موسی علیه السلام قبطی را

- ۲۲۹۰۱- <sup>۱۸۵</sup> کرد پس در شهر آن شب بامداد
- ۲۲۹۰۲- منتظر بود او کش آیند از عقب
- ۲۲۹۰۳- پس به یاری خواندش آنکو خوانده بود
- ۲۲۹۰۴- داشت او با قبطی دیگر نزاع
- ۲۲۹۰۵- گفت «موسی» مَر ورا زآن گیر و دار
- ۲۲۹۰۶- دی به قتل یک نفر گشتی سبب
- ۲۲۹۰۷- فتنه‌انگیزی کنی از بد صفات
- ۲۲۹۰۸- <sup>۱۹۰</sup> پس اراده کرد موسی آن زمان
- ۲۲۹۰۹- تا ز سبطی دفع شرّ او کند
- ۲۲۹۱۰- که مرا بکشی میان رهگذر
- ۲۲۹۱۱- می‌نخواهی تو که باشی در زمین
- ۲۲۹۱۲- هم نخواهی باشی از شایستگان
- ۲۲۹۱۳- چون که او بشنید این گفتار ز رفت <sup>۵</sup>
- ۲۲۹۱۴- قتل آن خَبّاز چون بُد مشتبه
- ۲۲۹۱۵- گفته بُد فرعون که بی حجتی
- ۲۲۹۱۶- چون نکرد انکار موسی در مقال
- ۲۲۹۱۷- پس ببردندی به فرعون این خبر
- ۲۲۹۱۸- مشورت کرد او به اتباع و خواص
- ۲۲۹۱۹- <sup>۲۰۰</sup> مردی آمد ز آخر شهر آن زمان <sup>۶</sup>
- ۲۲۹۲۰- بود ساعی <sup>۷</sup> گفت ای «موسی» به تو
- ۲۲۹۲۱- که تو را بکشند از روی قصاص
- خائف <sup>۱</sup> و ترسنده ز امری کوفتاد
- خونِ قبطی را کنند از وی طلب
- روز بگذشته در آن جنگ و جُحود <sup>۲</sup>
- خواند موسی را به یاری زآن صداع <sup>۳</sup>
- خود تویی بر گمراهی آشکار
- یک به این مرد آوری جنگ و غضب
- نیست عزم ت هیچ بر صبر و ثبات
- تا بگیرد آنکه بود از دشمنان
- گفت ای «موسی» تو خواهی بی سند <sup>۴</sup>
- آن چنان که دی بکشتی یک نفر؟
- جز که چتاری که جوید جور و کین
- که کنند اصلاح بسین این و آن
- هر دو را بر یکدگر بنهاد و رفت
- تا که او را کشته ز اهل شهر و ده
- مسی شاید کشت کس را نبوتی
- قتلِ قبطی را به نزد آن رجال،
- که ورا کشته است موسی در گذر
- حکم شد بر قتلِ موسی در قصاص
- یعنی از درگاه فرعون از نهان
- مشورت کردند این قوم از عتوّ <sup>۸</sup>
- رو برون، گفتم زپندت و اختصاص



۱- خائف: هراسان.

۲- جُحود: در اینجا به معنی کینه و دشمنی.

۳- ضُءاع: در دسر.

۴- اکثر مفسرین گفته‌اند ضمیر «قَالَ» (در آیه ۱۹) به مرد اسرائیلی که از موسی (ع) طلب کمک می‌کرد برمی‌گردد زیرا وقتی موسی خطاب به او گفت تو گمراهی آشکار هستی که نمی‌خواهی راه رشد و صواب را در پیش بگیری، وی از خشم موسی ترسید و به او گفت آیا همان طور که دیروز یک نفر را کشتی می‌خواهی مرا هم بکشی؟ برخی از مفسرین گفته‌اند گوینده این سخن قبلی بوده نه اسرائیلی که این گفته صحیح به نظر نمی‌رسد.

۵- رُفت: در اینجا به معنی تلخ و خشونت‌آمیز.

۶- منظور، از دورترین نقطه شهر است که با توجه به قرار داشتن قصر فرعون در خارج از شهر، احتمالاً اشاره به این است که آن مرد از قصر فرعون آمده بود.

۷- ساعی: دوان دوان، در حال شتاب.

۸- عُتُو: سرکشی، عناد.

فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿٢١﴾

موسی از شهر مصر با حال ترس و نگرانی و مراقبت از دشمن بیرون رفت. گفت: بارالها، مرا از شر این اقوام سستکار جات ده. (۲۱)

وَلَمَّا تَوَجَّهَ تَلْقَاءَ مَدْيَنَ قَالَ عَسَى رَبِّي أَنْ يَهْدِيَنِي سَوَاءَ

و چون رو به جانب شهر مدین آورد، با خود گفت: امید است که خدا مرا به راه مستقیم

السَّبِيلِ ﴿٢٢﴾ وَلَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةً مِنَ

مندان (فرمانده ۲۲) و چون بر سر چاه آبی حوالی شهر مدین رسید، آنجا جماعتی را دید.

النَّاسِ يَسْقُونَ وَوَجَدَ مِنْ دُونِهِمُ امْرَأَتَيْنِ تَذُودَانِ ﴿٢٣﴾

که احشم و گوسفندانشان را اسیراب میکردند و دوزن را بافت که دور از مردان کناری به جمع آوری و منع اختلاط گوسفندان مشغول بودند.

قَالَ مَا خَطْبُكُمْ قَالَتَا لَا نَسْقِي حَتَّى يُصَدِرَ الرِّعَاءُ وَأَبُونَا

موسی گفت شما اینها چه می‌کنید و کار مهمتان چیست آن دو زن پاسخ دادند: ما نمی‌توانیم آب بزنیم تا گوسفندان را بدرجای خود رها نکنیم. مردان گوسفندانشان را اسیراب کرده

شَيْخٌ كَبِيرٌ ﴿۲۳﴾ فَسَقَى لَهُمَا ثُمَّ تَوَلَّى إِلَى الظِّلِّ فَقَالَ

باز برگردد و بعد ماشینی سائخورد و فریادش آمد و مردم بگری ندادیم، ناچار بار باره شدنی گو سفند از فرستاده است (۲۳) موسی گو سفند انسان را میراب کرد و

رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ ﴿۲۴﴾

ای خدای حسنه از تو به سایه درختی آوردم گفت: بار الهام من به خیری یعنی زندگی و قوت و غذایم که تو از خوان کرم است انزال فرمای محتاجم (۲۴)

## در بیان فرار کردن حضرت موسی علیه السلام از مصر و رسیدن بر سر آبِ مَدَیْن و دیدن دختران شعیب علیه السلام را بر سر آب

- ۲۲۹۲۲- پس برون از شهر شد بی راحله<sup>۱</sup> گرسنه، تنها، بدون غافله
- ۲۲۹۲۳- بود خائف داشت در ره انتظار کز پیش آیند، گفت: ای کردگار،
- ۲۲۹۲۴- ده نجاتم از گروه ظالمین در پناه خود نگه دارم چنین
- ۲۲۹۲۵- پس روان شد سوی "مَدَیْن" او ز راه<sup>۲</sup> ره نماند شاید شایدم گفتا اله
- ۲۲۹۲۶- از سه ره گامد به پیشش بی غلط او «سوا» کرد اختیار اعنی وسط<sup>۲</sup>
- ۲۲۹۲۷- ز آن دوره رفتند آنها کز عقب مَرَوْا را بودند ساعی در طلب
- ۲۲۹۲۸- داشت حق مستور ز ایشان راه راست کز وسط می رفت و حق این گونه خواست
- ۲۲۹۲۹- شد به مَدَیْن، هشت منزل بوده آن تا به مصر و خارج از فرعونیان
- ۲۲۹۳۰- آمد او بر آبِ "مدین" در ورود و آن چاهی اندر کنار شهر بود<sup>۳</sup>
- ۲۲۹۳۱- یافت قومی را ز مردم کز شتاب مَرَّ سَواشی<sup>۴</sup> را همی دادند آب
- ۲۲۹۳۲- بر کناری دید از مردم دو زن گوسفندان داشته دور آن دو تن
- ۲۲۹۳۳- تا نیابند آن رمه نزدیکی آب یافت ایشان را به عفت در حجاب
- ۲۲۹۳۴- رفت موسی کرد از ایشان سؤال چیست تا مطلوبتان زین اشتغال
- ۲۲۹۳۵- گوسفندان دور می دارید ز آب در رمه تا در نریزند از شتاب
- ۲۲۹۳۶- می بگفتند آب ندهیم این رمه تا که فارغ می نگردند این همه
- ۲۲۹۳۷- پس بماند هر چه فاضل<sup>۵</sup> ز ایشان بر سواشی ما دهیم از بعد آن

۲۲۹۳۸- هسستمان پیر کهنسالی پدر	نیست قادر تا خود آید در گذر
۲۲۹۳۹- بالضروره <sup>۶</sup> خواهران آییم ما	تا که بدهیم آب مر اغنام <sup>۷</sup> را
۲۲۹۴۰- با شبانان گفت موسی کز چه باب	این زنان را زودتر ندهید آب؟
۲۲۹۴۱- آب ما گفتند ندهیم ار بگناه <sup>۸</sup>	تو توانی دلو را برکش زچاه
۲۲۹۴۲- آب میده این دو زن را زودتر	این به استهزا یگفتند آن حشر <sup>۹</sup>
۲۲۹۴۳- ز آن که بود آن کار ده مرد قوی	غیرت آمد در نهاد موسوی
۲۲۹۴۴- برکشید آن دلو بر چستی زچاه	داد آب اغنام نسوان را بگناه <sup>۱۰</sup>
۲۲۹۴۵- کرد پس بر سایه نخلی رجوع	از حرارت یا که از طغیان جوع <sup>۱۱</sup>
۲۲۹۴۶- گفت پس یا رب زنیکی ناگزیر	آنچه بفرستی به محتاج «فقیر»
۲۲۹۴۷- از تو می‌خواهم که محتاجم بر آن	خوردنی را گرچه باشد نیم نان <sup>۱۱</sup>
۲۲۹۴۸- دختران را دید در خانه، پدر	آمدند امروز از ره زودتر
۲۲۹۴۹- ز آن سبب پرسید گفتند آنچه بود	گفت آریسدش کنون در خانه زود



۱- راجله: شتر یا چارپای دیگر که به منظور سواری دادن یا باربری از آن استفاده می‌شود.  
 ۲- گفته‌اند یاران فرعون به تعقیب موسی (ع) پرداختند و سه راه گریز برای موسی و رفتن او به مدین وجود داشت یکی راهی که در وسط قرار داشت و راه اصلی (شاهراه) بود و دو راه دیگر در دو طرف این راه واقع بود. یاران فرعون گفتند کسی که هراسان و در حال گریز است، از راه فرعی می‌رود و نه از شاهراه. از این رو دو گروه شدند و هر گروه در یکی از راه‌های فرعی به تعقیب موسی (ع) پرداختند.  
 موسی به فرمان خداوند از شاهراه به طرف مدین حرکت کرد و هشت شبانه‌روز پای برهنه و گرسنه در آن راه حرکت کرد و تنها از برگ درختان تغذیه می‌نمود، تا آنکه به مدین، در کنار دریای قُلْزُم و روبه‌روی تبوک رسید. مدین، شهری بود که شعیب پیامبر در آن می‌زیست و از قلمرو فرعون خارج بود.

در جلد هفتم کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار است که: [«عَسَى رَبِّي يَهْدِيَنِي سِوَاءَ السَّبِيلِ»؛ از

روی اشارت، به زبانِ کشف، «سَوَاءَ السَّبِيلِ» مواظبت نفس است بر خدمت، و آرام دل بر استقامت. و مرد راه روتا منازل این راه باز نَبُرَد، به سر کوی توحید نرسد... |

۳- موسی (ع) به چاهی در مدین رسید که گوسفندان شعیب را از آن چاه آب می‌دادند و به آن آبار (انبار) می‌گفتند.

۴- مَوَاشِی (جمع ماشیه): چهارپایان از قبیل گاو، گوسفند و شتر.

۵- فاضل: مازاد. زیاد آمده، زاید.

۶- بِالضَّرُورَةِ: به ناچار، از روی ضرورت.

۷- أَعْنَام (جمع غَنَم): گله‌ها، بزها و گوسفندان.

۸- بِغَاةٍ: زود. به موقع. باشتاب.

۹- حَشْر (جمع حَشْرَة): گروه، جماعت.

۱۰- جوع: گرسنگی.

۱۱- موسی به زیر سایه درختی و در آنجا نشست و گفت: خداوندا من به آنچه که به من از

خیر نازل کرده‌ای محتاجم و روایت شده که این را در آن هنگام گفت که حتی به نیم دانه خرما

هم محتاج بود.

فَجَاءَتْهُ إِحْدَاهُمَا

(موسی مورد)

تَمْشِي عَلَى اسْتِحْيَاءٍ قَالَتْ إِنَّ أَبِي يَدْعُوكَ لِيَجْزِيَكَ

لب از دعا نسته بود که دهد، یکی از آن دو دختر که با کمال اوقار و حیا راه می‌رفت، با آمد و گفت: پدرم از تو دعوت می‌کند تا در عوض

أَجْرًا مَأْسُومًا لَنَا فَلَمَّا جَاءَهُ، وَقَصَّ عَلَيْهِ الْقِصَصَ قَالَ

مقایبت و میراث کردن، گوسفندان ما به تو پاداشی دهد، چون موسی نزد او ایستاد و سرگذشت خود را بر او حکایت کرد (شعیب) گفت:

لَا تَخَفْ نَجَوْتَ مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿٢٥﴾ قَالَتْ إِحْدَاهُمَا

اینک هیچ نترس که از شر قوم ستمکار نجات یافتی (۲۵) بگو از آن دو دختر (مغفورا) گفت:

يَا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ

ای پدر این مرد را که به شجاعت و امانت آراسته است، به خدمت خود استعیر کن که بهتر کسی که بپذیرد خدمتگر گزینی کسی است که توانا و امین باشد. (۲۶)

﴿٢٦﴾ قَالَ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ نَنْكِحَكَ إِحْدَى ابْنَتَيَّ هَاتَيْنِ عَلَىٰ أَنْ

شعیب از موسی گفت: من اراده آن دارم که یکی از این دو دخترم را به نکاح تو در آورم

بر این مهر که



تَأْجِرْنِي ثَمَانِي حَجِيجٍ فَإِنْ أَتَمَمْتَ عَشْرًا فَمِنْ عِنْدِكَ

و اگر ده سال تمام کنی (آن دو سال) به میل و اختیار تو،

مشت سال خدمت من کنی

وَمَا أُرِيدُ أَنْ أَسُقَّ عَلَيْكَ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنْ

اشاء الله مرا شخص شایسته (این خدمت)

و من (در این نکاح) رنج بر تو نمی خواهم نهاد.

الصَّالِحِينَ ﴿٢٧﴾ قَالَ ذَلِكَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ أَيَّمَا الْأَجَلِينَ

موسی گفتند این عهد میان من و توست هر کدام از دو مدت را ادر خدمت

سزای یافت. (۲۷)

قَضَيْتُ فَلَا عُدْوَانَ عَلَيَّ وَاللَّهُ عَلَيَّ مَانِقُولٌ وَكَيْلٌ

به انجام رسانم بر من نفسی نه است و من بر تو عدوان ندارم و خداوند مرا وکیل است. (۲۸)



## در بیان آمدن موسی علیه السلام نزد حضرت شعیب علیه السلام

- |  |                                 |
|--|---------------------------------|
| ۲۲۹۵۰- پس یکی زان دختران آمد ز راه           | کزی حیا در پیش پا بودش نگاه     |
| ۲۲۹۵۱- گفت او را «إِنَّ» «يَدْعُوكَ» «أَبِي» | تا جزا بدهد ترا از موجبی ۲      |
| ۲۲۹۵۲- مزد آنچه آب دادی تو به ما             | پس چو آمد سوی او با صد رجا ۳    |
| ۲۲۹۵۳- خواند یکجا قصه خود بر شعیب            | از ولادت تا خروجش بی ز زیب ۴    |
| ۲۲۹۵۴- گفت او را می مترس ای مُجْتَبِي ۵      | کز گروه ظالمین گشتی رها         |
| ۲۲۹۵۵- پس ز وجه میهمانی در مقام              | نی به مزدی گفت آری دش طعام      |
| ۲۲۹۵۶- زان دو دختر مر پدر را گفت یک          | کن اجیر او را بسی اَغْنَام، نک  |
| ۲۲۹۵۷- ز آن که نیکوتر کسی باشد بدین          | بهر اجرت کو «قوی» است و «امین»  |
| ۲۲۹۵۸- گفت خواهم بر تو بنمایم نکاح           | زین دو دختر مر یکی را بر صلاح ۶ |
| ۲۲۹۵۹- هشت سالم تا مگر باشی اجیر             | گر شود ده از تو فضلی شد کثیر ۷  |
| ۲۲۹۶۰- می نخواهم بر تو گیرم هیچ شاق          | من به کاری کآن بود مالا یطاق ۸  |
| ۲۲۹۶۱- زود باشد گر خدا خواهد مرا             | یسابی از شایستگان انسدر وفا     |
| ۲۲۹۶۲- گفت این عهدهی است بین ما که گشت       | هر کدام از این دو مدت که گذشت   |

۲۲۹۶۳- پس تعدی یا فزون جویی به من	نآوری از هشت یسا ده، بسی سخن
۲۲۹۶۴- یعنی آن سان که چو ده سائم گذشت	حق دگر نبود، نباشد هم به هشت <sup>۹</sup>
۲۲۹۶۵- بر هر آن چیزی که گویم آن اله	کارساز ماست در امر و گواه
۲۲۹۶۶- بر شبانی چون روان شد از شعیب	خواست موسی یک عصا زالهام غیب
۲۲۹۶۷- داد بر موسی همانا آن عصا	که بسی زو شد عیان آثارها <sup>۱۰</sup>



۱- این دختر، «صفورا» نام داشت و دختر کوچکتر شعیب (ع) بود. (نام دختر بزرگتر را «رالیا» گفته‌اند).

۲- صفورا به نزد موسی (ع) آمد و گفت: پدرم تو را می‌خواند تا پاداش کمکی را که به ما نمودی بدهد.

۳- رَجَاء: امید.

۴- رَیْب: شک.

۵- مُجْتَبِی: برگزیده. پسندیده.

۶- این دختر، همان دختر کوچکتر شعیب (ع)، یعنی «صفورا» بود.

۷- شعیب (ع) به موسی (ع) پیشنهاد نمود که به مدت هشت سال برای اداره کارهایش و امور خانه یا چرانیدن دام‌ها اجیر او شود و در برابر این مهریه، یکی از دو دختر خود را به عقد او درآورد و سپس گفت اگر به اختیار خودت این مدت را به ده سال رساندی کاری است که به میل خودت انجام داده‌ای و مجبور به آن نیستی.

۸- مَالَا یَطَاقُ: آنچه اضافه بر طاقت و تحمل باشد. طاقت فرسا.

۹- مفهوم ابیات ۲۲۹۶۲ تا آخر ۲۲۹۶۴ ← موسی (ع) به شعیب (ع) گفت: این معاهده که پیشنهاد کردی بین من و تو ثابت باشد، نه من مخالفت آن کنم و نه تو. منظور آن است که من خودم اختیار انتخاب هر یک از این دو را دارم، اگر تنها هشت سال خدمت کردم تو حق نداری مرا مجبور به بیشتر از آن نمایی و اگر ده سال را انتخاب کردم باز هم نمی‌توانی مرا از آن منع کنی و خداوند در میان ما وکیل و حکم است.

۱۰- گفته‌اند موسی (ع) از شعیب عسائی خواست تا با آن شبانی کند. عکرمه گفت: هنگامی که آدم (ع) از دنیا رفت جبرئیل عسائی را که از بهشت آورده بود برگرفت و وقتی موسی (ع) از شعیب (ع) عصا خواست، جبرئیل آمد و آن را به شعیب (ع) داد و گفت به موسی بده. برخی دیگر از مفسران گفته‌اند این عصا در چندین نسل، از پدر به فرزند رسید تا به شعیب (ع) رسید و شعیب آن را به موسی (ع) داد. سدی گفته است پیش از آنکه موسی به نزد شعیب بیاید، فرشته‌ای آمد به صورت مردی و آن عصا را به شعیب داد و گفت این عصا نزد تو امانت است تا صاحب آن به سراغش بیاید. شعیب آن را میان عصاهای دیگر قرار داد. روزی که شعیب، موسی را به شبانی می‌فرستاد از دخترش خواست عسائی برای موسی بیاورد و دختر شعیب رفت و آن عصا را آورد. هنگامی که شعیب عصا را دید به دخترش گفت این عصا، نزد من امانت است. برو و عسای دیگری بیاور. دختر شعیب دو بار دیگر به سراغ عسای دیگری رفت اما هر بار همان عصا به دستش می‌آمد. پس شعیب آن عصا را به موسی داد. شعیب پشیمان شد و به موسی گفت که این عصا امانت است، آن را پس بده. موسی گفت: این عصای من است و از دادن آن به شعیب خودداری نمود. سرانجام قرار بر آن شد که از نخستین کسی که آنها را می‌بیند بخواهند که میان آنان داوری کند. و خداوند فرشته‌ای به صورت انسان نزد آنها فرستاد و او گفت: عصا را بر زمین بگذارید، هر کس که بتواند آن را بردارد، عصا از آن اوست. شعیب خواست آن را بردارد اما دستش به آن نرسید و موسی به آسانی آن را برداشت. و شعیب دانست که صاحب آن عصا، همان موسی است و این عصا، همان عسائی بود که معجزات زیادی از آن ظاهر آمد.

فَلَمَّا قَضَىٰ مُوسَى الْأَجَلَ وَسَارَ بِأَهْلِهِ آنسَ مِنْ جَانِبِ  
 آنگاه که موسی عهد خدمت به پایان رسانید و با اهل بیت خود (از حضور شعیب) رو به دیار خویش کرد اور را  
 الطُّورِ نَارًا قَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنسُ نَارًا أَلَيْسَ آتِيكُمْ  
 آتشی از جانب طور دید، به اهل بیت خود گفت: شما در اینجا مکث کنید، که از دور آتشی به نظرم رسید (میروم ۱۰) نایب  
 مِنْهَا بِخَبْرٍ أَوْ جَذْوَةٍ مِنَ النَّارِ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ  
 از آن خبری بیورم (برای گروه شدن شما شعله‌ها را بر گمراهی)

﴿۲۹﴾ فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ

چون موسی به آن آتش نزدیک شد به او از جانب راست آن وادی در آن بارگاه

الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ يَا مُوسَى إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ

مبارک از آن درخت مقدس) ندایی رسید که ای موسی منم خدای یکتا پروردگار

الْعَالَمِينَ ﴿۳۰﴾ وَأَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَلَمَّا رَأَاهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا

جهانان ۳۰) و تو ادراک مقلد عصای خود بینگی چون عصا الکند و بر آن تگرست و دید که گوی

جَانٌّ وَلِي مُدَبِّرًا وَلَمْ يَعْقِبْ يَا مُوسَى آقِبْ وَلَا تَخَفْ إِنَّكَ

از دهایی مهیب و سبک غیر است رو به فرار نهاد و و پس نگردد از آن حال بدو خطاب شد ای موسی پیش آی و غرس که تو

مِنَ الْأَمْنِيِّ ﴿۳۱﴾

از انسان امنی (۳۱)

## در بیان دیدن موسی علیه السلام، آتش طور را

- |                                      |      |
|--------------------------------------|------|
| ۲۲۹۶۸- پس چو «موسی» هشت مدت را تمام  | ﴿۲۹﴾ |
| ۲۲۹۶۹- تا زود در مصر، نزد مادرش      |      |
| ۲۲۹۷۰- یا که می شد سوی بیت المقدس آن |      |
| ۲۲۹۷۱- برد اهل و مال خویش آن نیکمرد  |      |
| ۲۲۹۷۲- راه گم شد، وضع حمل زن رسید    |      |
| ۲۲۹۷۳- می نجست از سنگ و آهن هیچ نار  |      |
| ۲۲۹۷۴- آتشی از جانب طور او بدید      |      |
| ۲۲۹۷۵- آتشی دیدم از آن شاید خبر      |      |
| ۲۲۹۷۶- ز آن کسان که نزد آتش واقفانند |      |
| ۲۲۹۷۷- بر شما یا ز آتش آرم پاره ای   |      |
| ۲۲۹۷۸- پس چو آمد شد ندا کرده خود او  | ﴿۳۰﴾ |
| ۲۲۹۷۹- در مکانی بس مبارک بود شاط     | ﴿۳۱﴾ |
| ۲۲۹۸۰- از درختی گآن به وادی رسته بود |      |
- بصافت رخصت از شعیب نیک نام  
هم برادر و اقربا با خواهرش<sup>۱</sup>  
از ابی عبداللّه است این در بیان  
همه خود پس شبی تاریک و سرد  
و آن زمسه از برف و سرما می رمید  
مانند حیران سخت بر وی گشت کسار  
گفت اهلس را درنگ اینجا کنید  
بر شما آرم ز ره یسایم اثر  
ره بسپرم گر که بر ره عارفانند  
گرم تا گردید اندر چاره ای<sup>۲</sup>  
از یسمین وادی اندر جستجو<sup>۳</sup>  
شد ندا کرده در آن خرم بساط  
بود عوسج<sup>۵</sup> یا که عتاب<sup>۶</sup> از نمود

- ۲۲۹۸۱- زو ندا آمد به «موسی» این چنین:
- ۲۲۹۸۲- شرح آن بگذشت پیش از چند و چون
- ۲۲۹۸۳- ور کسی گوید که تکرار از چه باب
- ۲۲۹۸۴- چند وجه آن راست از روی کلام
- ۲۲۹۸۵- زآن یک این باشد که دارد هر سخن
- ۲۲۹۸۶- هم چنان که گفته گردد در امور
- ۲۲۹۸۷- باز گویی بهر صاحب استماع
- ۲۲۹۸۸- بر سر مالی که برد از وی چنان
- ۲۲۹۸۹- چون که گویند این نزاع از بهر چیست
- ۲۲۹۹۰- باز در جایی دگر گویی که شاه
- ۲۲۹۹۱- همچو آن مظلوم کسو را رویسر
- ۲۲۹۹۲- باشد این تکرار ثالث در کلام
- ۲۲۹۹۳- همچو آن ظالم که آن مظلوم را
- ۲۲۹۹۴- مال او بُرد، آبروی او بریخت
- ۲۲۹۹۵- پس مکرر در مکرر شد کلام
- ۲۲۹۹۶- نی که خارج از فصاحت باشد آن
- ۲۲۹۹۷- وجه دیگر آنکه در انذار و پند
- ۲۲۹۹۸- چون کلامی را مکرر گفت شاه
- ۲۲۹۹۹- چند وجه دیگر است اندر کلام<sup>۷</sup>
- ۲۳۰۰۰- از خدا آن دم به موسی شد ندا
- ۲۳۰۰۱- پس چو موسی در فکند آن را زکف
- ۲۳۰۰۲- بود در سرعت به سان تیره مار
- ۲۳۰۰۳- مُنْهَزِم<sup>۱۰</sup> شد موسی از دیدار او
- ۲۳۰۰۴- موسیا پیش آ، مَرَس از حَیْه<sup>۱۱</sup>، هین
- مَنْ حَقَم، پروردگارِ عالمین
- نیست بر تکرار مان حاجت کتون
- کرده حق این داستان را در کتاب
- سرّ اصلی را خدا داند تمام
- ربط بر قسول دگر اندر علن
- مسأل مظلومی ببرد آن کس به زور
- داشت آن مظلوم با ظالم نزاع
- نیست زین تکرار چاره، در بیان
- گویی آن جز بهر مال بُرده نیست
- داد مظلومان دهد بی اشتباه
- خواست وز ظالم گرفت اموال او
- باز گویی نیست ظالم را دوام
- رنجه کرد افکنند ظلم او را زپا
- رشته کارش از آن از هم گسیخت
- جمله هم بر جا بُد ار فهمی مقام
- ایسن نیاید جز دقتی نکته‌دان
- هست تکرار از خسرمدندان پسند
- وقعش افزاید به دل بر اهل جاه
- مانم از تفسیر گر گویم تمام
- که بیفکن ای کلیم از کف عصا<sup>۱۲</sup>
- گشت ماری می‌دوید از هر طرف
- لیک در جَنّه چو تُعبان<sup>۹</sup>، بی‌قرار
- پشت کرد و باز ناگرداند رو
- چون که می‌باشی تو نیز از آمین<sup>۱۲</sup>



۱- موسی (ع) پس از اتمام ده سال، ده سال دیگر نیز نزد شعیب (ع) ماند و در پایان بیست سال از او اجازه خواست که به نزد مادر، برادر، خواهر و نزدیکانش برود و شعیب (ع) به او اجازه داد.

۲- به توضیحات شماره ۱ و ۲ مربوط به ابیات ۲۲۵۰۱ تا آخر ۲۲۵۰۹ مراجعه فرمایید.

۳- هنگامی که موسی به نزدیک آن آتش آمد، از جانب راست آن وادی (محل عبور سیل و یا شکاف میان دو کوه) ندای حضرت حق به موسی رسید...

۴- شاط: شاطیء (در آیه ۳۰) به معنی کرانه و کناره است و منظور از شاطیءالواد، کناره وادی است.

۵- عَوْسَج: گیاهی با شاخه‌های پر خار و گل‌هایی با رنگ‌های مختلف که در فارسی به آن «خفجه» هم گفته‌اند.

۶- عَنَاب: درختی خاردار با برگ‌های بیضی و دندان‌دار و گل‌های زرد خوشه‌ای و چوب سرخ رنگ و میوه‌ای کوچک و گرد شبیه سنجد، و خوش طعم که مصارف طبّی دارد و به آن سنجد جیلان، شیالان و سنجد گرگان و سیب کوهی هم می‌گویند.

۷- در جلد هفتم کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار است که:

[... و گفته‌اند تکرار قصه موسی و ذکر فراوان در قرآن دلیل است بر تفخیم و تعظیم کار او و بزرگداشت قدر او...].

و در جلد شانزدهم ترجمه تفسیرالمیزان آمده:

[نام آن جناب (موسی علیه‌السلام) از هر پیغمبر دیگری در قرآن کریم بیشتر آمده و به ضوری که شمرده‌اند نامش در صد و شصت و شش جای قرآن کریم ذکر شده، و در سی و شش سوره از سوره‌های قرآن به گوشه‌هایی از داستان‌هایش، به طور اجمال و یا تفصیل اشاره شده و در بین انبیاء علیهم‌السلام به کثرت معجزه اختصاص یافته است...]. (بر اساس شمارش رایانه‌ای، نام موسی (ع)، ۱۳۴ بار در قرآن کریم تکرار شده و این ۱۳۴ بار، مجموعاً در ۴۲ سوره و ۱۲۹ آیه آمده است).

و در جلد هفتم کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار می‌خوانیم که:

«... موسیٰ (ع) عاشقی تیزرو بود و رازداری مقرب، يقول الله تعالى «و قریناه نجیاً»، رقم خصوصیت بر او کشیده و داغ دوستی بر او نهاده که: «والقیة علیک محبة مینی»، در عالم هر کجا عاشقی سوخته بینی، دوست دارد قصه وی شنیدن و حدیث وی، روح روح خود دانستن. از اینجا است که ربّ العزّة در قرآن، ذکر وی بسیار کرد و قصه وی جای‌ها باز گفت، تا عارفان سوخته را و دوستان دل‌شده را سلوات (آرامش خاطر) و سکون افزایش و از دل‌ها، اندوه و غم زداید، و لهذا قیل: سماع قصة الحبيب من الحبيب، یوجب سلوة القلب و ذهاب الكرب و تهجة السرو و تلج الفؤاد...»

۸- |موسیٰ، سوخته عشق و غارتیده فقر، ساعتی زیر آن درخت بایستاد. درختی که در باغ وصلت بود. بیخش در زمین محبت بود و شاخش بر آسمان صفوت بود، برگش زلفت و قربت بود. شکوفه‌اش، نسیم روح و بهجت بود، میوه‌اش: «انّی انا الله» بود. موسیٰ، زیر آن درخت متلاشی صفات شده، فانی ذات گشته، همگی وی، سمع شده، تفرقت وی جمع گشته، ناگاه ندا آمد از خداوند ذوالجلال که یا موسیٰ، «انّی انا الله»؛ آن ساعت، شاخ عنایت، بر هدایت داد. بحر ولایت، در کفایت افکند

سقیاً لمعهدک الذی لولم یکن ما کان قلبی للصبابة معهدا

موسیٰ، خلعت قربت پوشید، شراب الفت نوشید، صدر وصلت دید، ریحان رحمت بویید... آن‌گاه ندا آمد که یا موسیٰ، در دست چه داری؟ گفت: عصای من. یا موسیٰ، چه کنی تو بدین عصا؟ گفت: چون مانده شوم، تکیه بر آن کنم. «یا موسیٰ القی عصاک» از دست بیفکن تا چه بینی؟ موی عصا بیفکند، ثعبان گشت و به موسیٰ نهیب برد، موسیٰ بترسید و برمید. فرمان آمد که یا موسیٰ، ندانستی که هر که تکیه بر غیر ما کند، از او همه ترس و غم بیند؟...

پس ندا آمد که یا موسیٰ، عصا برگیر و مترس و ایمن باش. یا موسیٰ، عصار میدار، و مهر عصا در دل مدار و آن‌را پناه خود بگیر. از روی اشارت به دنیا دار می‌گوید: دنیا میدار، و مهر دنیا در دل مدار و آن‌را پناه خود مساز... | (به اختصار از جلد هفتم کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار).

۹- ثعبان: اژدها.

۱۰- مَنهزم: فراری، متواری.

۱۱- خیه: مار.

۱۲- آمینین: (جمع آمین): ایمان.

أَسْأَلُكَ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجُ بِيضَاءَ مِنْ

دست خود را در گریبان بر تان هیچ نفسی از من و از مرضی سفید و روشن (چون ماه تابان)

غَيْرِ سَوْءٍ وَأَضْمَمُ إِلَيْكَ جَنَاحَكَ مِنَ الرَّهْبِ فَذَانِكَ

بیرون آید، و تا به ظهور این معجزه از وحشت و اضطراب باسایب باز دست به گریبان بر آید به حال اول بر گردد. این دو

بُرْهَانَانِ مِنْ رَبِّكَ إِلَى فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ أَنَّهُمْ كَانُوا

احصا و پد بیضا از جانب خدایت دو برهان (کامل و دو معجزه بزرگ الهی بر رسالت تو است) الیک برو به رسالت به سوی فرعون و فرعونیان که

قَوْمًا فَاسِقِينَ ﴿٣٢﴾ قَالَ رَبِّ إِنِّي قَتَلْتُ مِنْهُمْ نَفْسًا فَأَخَافُ

قوم فاسق و ناپاکانند. (۳۲) موسی گفت: پروردگارا، من بر فرعونیان یک نفر را کشته‌ام و من ترسم

أَنْ يَقْتُلُونِ ﴿٣٣﴾ وَأَخِي هَارُونَ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي لِسَانًا

که مرا به قتل رساند. (۳۳) و (با این حال) اگر تو رسالت را بگیرم، بر ابراهیم هارون و نیز که ناطق‌اش فصیحتر از من است

فَأَرْسَلَهُ مَعِيَ رِدْءًا يُصَدِّقُنِي إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ ﴿٣٤﴾

من بار و شریک در کار رسالت فرمانان مرا تصدیق و ترویج کند که من ترسم این فرعونیان سخت تکذیب رسالت کنند. (۳۴)

قَالَ سَنَنْسُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ وَنَجْعَلُ لَكُمَا سُلْطَانًا فَلَا

خداها و فرمود که ما به عضد سینه بر ابروت (هارون) بسیار بازویت را قوی می گردانیم و به شما در عالم قدرت و حکومتی می دهیم که هرگز

يَصِلُونَ إِلَيْكُمَا بِآيَاتِنَا إِنَّكُمْ وَمَنِ اتَّبَعَكُمْ الْغَالِبُونَ ﴿٣٥﴾

دشمنان به شما دست نیابند، با این آیات و معجزات که شما را عطا کردیم) شما و پیروان غالب خواهید بود. (۳۵)

فَلَمَّا جَاءَهُمْ مُوسَى بِآيَاتِنَا بَيِّنَاتٍ قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا سِحْرٌ

چون موسی با معجزات و آیات ما که احققتش بر همه روشن بود به سوی فرعونیان آمد باز آن قوم خود سر و توجع نادان گفتند این معجزات تو جز سحری

مُفْتَرَى وَمَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ ﴿٣٦﴾ وَقَالَ

که ساختگی نوست چیز دیگری نیست و ما این گفتار و دعوی که تو داری هیچ از پدران پیشمان (همه سابقه) نشنیده ایم. (۳۶) موسی

مُوسَى رَبِّي أَعْلَمُ بِمَنْ جَاءَ بِالْهُدَىٰ مِنْ عِنْدِهِ وَمَنْ تَكُونُ

گفت: خدای من با احوال رسولی که از جانب تو به هدایت خلق آمده دانتر است و بهتر می داند که از ما مؤمنان و شما کافران

لَهُ عَاقِبَةُ الدَّارِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ ﴿٣٧﴾

کدام یک عاقبت خوش در دار نفسی خواهد داشت، محمد شکر از طاعت هر که بخواهد و ستمگری خواهد رسد. (۳۷)



- ۲۳-۵- دست خود را بر گریبان بر فرو <sup>۳۲۲</sup>
- ۲۳-۶- دست‌ها کن جمع سوی خویش باز <sup>۲</sup>
- ۲۳-۷- جمع کن یعنی ز خشیت <sup>۳</sup> نفس را
- ۲۳-۸- ز آن که خوف موجب نقصان شود
- ۲۳-۹- این دو پس باشند دو حجت به کار
- ۲۳-۱۰- ز آن که ایشان‌اند قومی «فاسقین»
- ۲۳-۱۱- گسفت ای پروردگار از پیش‌تر <sup>۳۳۳</sup>
- ۲۳-۱۲- می‌ترسم که کُشندم در قصاص
- ۲۳-۱۳- هست «هارون» «أَفْصَح» <sup>۳۴۴</sup> از من در لسان
- ۲۳-۱۴- تا که باشد در مکاره <sup>۶</sup> پشت من
- ۲۳-۱۵- ز آن که می‌ترسم من از تکذیب قوم
- ۲۳-۱۶- گفت بازوی تو را بی خوف و بیم <sup>۳۴۵</sup>
- ۲۳-۱۷- هم بگردانیونان بر دشمنان
- ۲۳-۱۸- پس رسند ایشان نه هرگز بر شما
- ۲۳-۱۹- خود شما و آن کس که کرده پیروی
- ۲۳-۲۰- پس چو با آیاتِ بَیِّنِ <sup>۸</sup>، سویشان، <sup>۳۴۶</sup>
- ۲۳-۲۱- نیست این گفتند از نایافته
- ۲۳-۲۲- مثل این جادو نبشندیم پیش
- ۲۳-۲۳- گسفت داناتر بود پروردگار <sup>۳۴۷</sup>
- ۲۳-۲۴- یعنی از نزدیک حق بر متفق
- ۲۳-۲۵- هم کسی کو دارد انجامی نکو
- ۲۳-۲۶- می‌نگردند اهل اِسْتَم رستگار
- تا سفید آید برون «مِنْ غَيْرِ سُوء» <sup>۱</sup>
- ز آن چه ترسیدی زَحِيه زاهتراز
- نزدِ خصم آنگه که اندازی عصا
- چون عصا اندازی و تُعْبَان شود
- سوی «فرعون» و گروه از کردگار
- رفته بیرون زامر حق و ز راه دین <sup>۴</sup>
- کُشسته‌ام من زین جماعت یک نفر
- ز آن که بُد فرعون را او عبیدِ خاص
- با من او را پس فرست آنجا روان
- هم کنند تصدیقم اندر انسجمن
- تا رسد از قبطیانم خشم و لُوم <sup>۷</sup>
- بر برادر زود ما قوت دهسیم
- ما مَسْأَط از براهینی عیان
- مر زبانی را به آیت‌های ما
- مر شما را، غالبانید از نُوی
- شد کلیم، اندر، به شهر و کویشان
- غیر جادویی بسه هم بر یافته
- از پدرهامان کزین بودند بیش <sup>۹</sup>
- بر کسی کو رهنما آمد به کار
- داند او مانا <sup>۱۰</sup> که من باشم مُجِئ
- هست داناتر خدا بر حالِ او <sup>۱۱</sup>
- ظالم آن کو نیست او فرمان گذار



- ۱- در جلد شانزدهم ترجمه تفسیرالمیزان است که: «مراد به سلوک دست، در گریبان، فرو بردن دست در آن است و مراد به «سوء» به طوری که گفته شده، مرض پیسی است. و ظاهراً در اینکه بیرون آوردن دست از گریبان را مقید کرد به قید «مِن غیر سوء»، (بدون پیسی)، تعریض باشد به تورات، که در سفر خروج اصحاب چهارم، آیه ششم می‌گوید: «سپس، رَبِّ بدو این را هم گفت که دست خود به گریبان فروکش، موسی دست خود را در گریبان کرد و سپس بیرون آورد، دید که ناگهان دستش مانند برف، از برص (پیسی) سفید شده»].
- ۲- دست‌هایت را بر سینها قرار ده تا ترس و وحشت از تو دور شود و قلبت آرامش خود را بازیابد. (بعضی گفته‌اند منظور آن است که به لزوم قاطعیت در ادای مسئولیت رسالت و نترسیدن از هیچ مقام و قدرتی اشاره شود).
- ۳- خَشْيَت: خوف، ترس.
- ۴- این دو معجزه (ید بیضاء و عصا) دو حجت و برهان است از سوی پروردگارت به جانب فرعون و اشراف او، همانا آنها از پیش، قومی فاسق بودند.
- ۵- أَفْصَح: فصیح‌تر، دارای زبانی گویاتر.
- ۶- مَكَرَه: (جمع مَكْرَه و مَكْرَهه): رنج‌ها و سختی‌ها و چیزهایی که انسان از آن کراهت دارد.
- ۷- لَوْم: نکوهش، ملامت.
- ۸- بَيِّن: روشن، آشکار.
- ۹- فرعونیان گفتند آنچه موسی آورده، دینی است تو ظهور که پدران و پیشینیان ما از معتقد بودن به آن و وجود آن چیزی برای ما تعریف ننموده‌اند.
- ۱۰- مانا: همانا.
- ۱۱- موسی (ع) در جواب فرعونیان در رد دعوت او گفت: پروردگار من، به کسی که از سوی او هدایتی می‌آورد داناتر است و بهتر می‌داند که خانه آخرت (سرانجام نیک) و سرنوشت خوب در دنیا به چه کسی تعلق دارد.

وَقَالَ فِرْعَوْنُ

و فرعون (با بزرگان قوم خود چنین)

يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنَ اللَّهِ غَيْرِي فَأَوْقِدْ

گفت: ای مهران، من هیچ کس را غیر خودم خدای شما نمی‌دانم، او یا (وزیرش گفت):

لِي يَا هُمْنُ عَلَى الطِّينِ فَأَجْعَلْ لِي صَرْحًا لَعَلِّي أَطَّلِعُ إِلَى

ای هامان خستی در آتش بخته و از آن برای من قصری بلند پایه بنا کن تا من بر

إِلَهِ مُوسَى وَإِنِّي لَأَظُنُّهُ مِنَ الْكَاذِبِينَ ﴿٣٨﴾ وَاسْتَكَبَرَ

خدای موسی مطلع شوم هر چند او را ادر دعوی رسالت از دروغگویان می‌پندارم (۳۸) و خلاصه

هُوَ وَجُنُودُهُ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَظَنُّوا أَنَّهُم إِلَهُنَا

فرعون و سپاهانش به ناحق در زمین سرکشی و تکبر کردند و چنین پنداشتند که به سوی ما

لَا يَرْجِعُونَ ﴿٣٩﴾ فَأَخَذْنَا مِنْهُمُ اثْقَالَ سَنَةٍ

باز گردانده نخواهند شد (۳۹) تا هم بر آن ظلم و لشکر و انباشت سخت مواخذه کردیم و همه را به

الْيَمِّ فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ ﴿٤٠﴾

دریا افکندیم پس بنگر تا عاقبت کار ستمکاران به کجا کشد (۴۰)

وَجَعَلْنَا لَهُمْ آيَآتِي يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ

و ما آن قوم (ظالم را) پستوانان اضلالت و دعوت به دوزخ قرار دادیم و روز قیامت ز

لَا يَنْصُرُونَ ﴿٤١﴾ وَاتَّبَعْنَاهُمْ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً

باری نخواهند شد (۴۱) و آنها را در این دنیا در پی کردارشان لعن اند فرستادیم

وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ هُمْ مِنَ الْمَقْبُوحِينَ ﴿٤٢﴾ وَلَقَدْ آتَيْنَا

در آخرت هم از زشترویان او مردودان در گناه ما، نخواهد بود (۴۲) و همانا ما

مُوسَى الْكِتَابَ مِنْ بَعْدِ مَا أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ الْأُولَى

پس از آنکه اطوائی از اسم گذشته را به کتب کفر افکندیم به موسی

بَصَائِرَ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَرَحْمَةً لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ﴿٤٣﴾

برای بصیرت و هدایت و رحمت خلق کتاب (تورات) را عطا کردیم، باشد که مرده متذکر شوند او را و خنایر سنی پیش گیرند (۴۳)

(۳۸)

من ندانم بر شما، جز من خدای

۲۳-۲۷- گفت «فرعون» ای گروه من به جای

برگسل آن تا پخته گردد بی‌غشی

۲۳-۲۸- پس تو ای هامان، برافروز آتشی

۲۳-۲۹- پس به ساز از بهر من کاخی بلند	تسا روم بالا برآن از خود پسند
۲۳-۳۰- شاید آنکه باز یابم اطلاع	از خدای «موسی» اندر ارتفاع <sup>۱</sup>
۲۳-۳۱- من گمان دارم ورا از کاذبین <sup>۲</sup>	کرد کبر، او، هم جنودش بر زمین <sup>۳۹۰</sup>
۲۳-۳۲- این تکبر بُد به ناحق سوی ما	بر گمانشان باز نآیند از عمی <sup>۳</sup>
۲۳-۳۳- سوی ما راجع نگردند این گروه	یا که، ما آییم از ایشان بر ستوه
۲۳-۳۴- پس گرفتیم او و لشکرهای او <sup>۴۰۰</sup>	غرقشان کردیم در یم <sup>۴</sup> ز آن عُثُو <sup>۵</sup>
۲۳-۳۵- پس نگر انجامِ استمکارگان	ای محمد، تا چه بوده «کَیْفَ کَانَ» <sup>۶</sup>
۲۳-۳۶- ما در این عالم بگرداندمشان <sup>۴۱۰</sup>	پیشوایانِ ضلال <sup>۷</sup> اندر نشان
۲۳-۳۷- خَلْق را خوانند ایشان سوی نار	در قیامت نیستشان مر، عَوْن <sup>۸</sup> و یار
۲۳-۳۸- و اندر آوردیم از پی آفتی <sup>۴۲۰</sup>	اندر این دنیا بر ایشان لعنتی
۲۳-۳۹- هم چنین از زشت رویانند <sup>۹</sup> باز	در قیامت از نشانِ امتیاز
۲۳-۴۰- وز یقین دادیم «موسی» را کتاب	کاندر آن بُد دَرَج هم حکم از خطاب
۲۳-۴۱- بعد از اِهْلَاکِ <sup>۴۳۰</sup> ۱۰ قرونِ اولین <sup>۱۱</sup>	تکا بصیرت مردمان یابند زین
۲۳-۴۲- رهنما بود آن کتاب و رحمتی	پسند از آن گیرند شاید اَمْتی



۱- فرعون به هامان، وزیر خود دستور داد بنایی عظیم از گِل پخته (آجر)، چوب و آهن و گچ برایش به سازد تا بر آخرین طبقه آن برود و به آسمانها نظر افکنده و خدای موسی را ببیند. و یا از احوال ستارگان به وجود او پی ببرد! گفته‌اند هامان از پنجاه هزار استاد و هزاران کارگر استفاده نمود و کاخی عظیم و مرتفع ساخت. فرعون بر فراز آن کاخ رفت و به یک تیرانداز دستور داد تا تیری به هوا پرتاب کند. به امر خدا آن تیر خون‌آلود شد و به زمین بازگشت و فرعون گفت: پروردگار موسی کشته شد! خداوند به جبرئیل امر فرمود تا با زدن پر خود به آن قصر آن را نابود سازد. جبرئیل چنین کرد و آن قصر سه تکه شد. یک تکه از آن بر سر لشکریان فرعون افتاد و هزاران تن از آنان را کشت، تکه‌ای دیگر به دریا و تکه سوم به سوی مغرب افتاد.

۲- کاذبین: دروغگویان.

۳- مفهوم بیت ۲۳۰۳۲ ← خداوند می‌فرماید فرعون و سپاهیان‌ش به ناحق به ما تکبر ورزیدند و از کوری باطنی که داشتند (عمی) تصوّر نمودند که به سوی ما باز گردانده نمی‌شوند.

۴- یَم: دریا.

۵- عُنُو: سرکسی، نافرمانی.

۶- کَيْفَ كان: چگونه بود. (رجوع شود به معنی آیه ۴۰).

۷- ضَلال: گمراهی.

۸- عَوْن: یاور، مساعدت.

۹- مَقْبُوحِينَ (در آیه ۴۲) به معنی زشت‌رویان، رسواشدگان و منفوران است؛ چون در روز قیامت این گروه را هیچ ناصر و یآوری، نصرت نخواهد رساند، دل‌های اهل محشر از آنان متنفر و مردم از آنان گریزان خواهند بود.

۱۰- اِهْلای: هلاک شدن، نابود ساختن.

۱۱- قرون اولین: مجتمع‌های پیشین. نسل‌های گذشته. (مانند قوم نوح، هود، صالح و لوط).

وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الْغَرْبِيِّ إِذْ قَضَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ الْأَمْرَ وَمَا كُنْتَ

و تو آن هنگام که ما به موسی مقام نبوت و فرمان الهی عطا کردیم در جانب غربی کوه طور اصلاً نبود و حضور ندانستی

مِنَ الشَّاهِدِينَ ﴿٤٤﴾ وَلَكِنَّا أَنشَأْنَا قُرُونًا فَتَطَاوَلَ عَلَيْهِمُ

و حکایت او به وحی بر تو روشن گردید (۴۴) و لیکن ما اعم و قیامی را پدید آوردیم که عمر دراز یافتند و همه را به غفلت و جهالت به سر بردند

الْعُمُرُ وَمَا كُنْتَ ثَاوِيًّا فِي أَهْلِ مَدْيَنَ تَتْلُوا عَلَيْهِمْ

و این خبرها گفته شد و ما مجدداً به تو وحی کردیم و نیز تو میان اهل مدین نبود که اینک آیات ما را در پاره آنان، بر ایشان اهل مکه تلاوت می‌کنی

ءَايَاتِنَا وَلَكِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ ﴿٤٥﴾ وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ

و لیکن مایم که (تو را لایق پیغمبری دانسته) به رسالت فرستادیم او به وحی خود از هر جهت آگاه کردیم (۴۵) و تو وقتی که ما به موسی را

الطُّورِ إِذْ نَادَيْنَا وَلَكِنْ رَحْمَةً مِّن رَّبِّكَ لِتُنذِرَ قَوْمًا

ندا کردیم در جانب کوه طور نبود و لیکن (وحی) قصص موسی و سایر رسل به مقتضیات افعال پروردگار توست (به تو) تا قومی را

مَّا أَتَاهُمْ مِن نَّذِيرٍ مِّن قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ﴿٤٦﴾

که بر آنان پیغمر مبادی پیش از تو نیامده است مگر به رحمت از جانب پروردگار تو است تا آنکه آن‌ها از راه هدایت پیش گیرند (۴۶)

وَلَوْلَا أَنْ تُصِيبَهُمْ مُصِيبَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ فَيَقُولُوا

رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ وَنَكُونَ

تو را ببردی کتب و از اهل

تا آیات

چرا برای ما رسولی فرستادی

بروردگار

مِنَ الْمُؤْمِنِينَ



آیات شریفه (۴۷)

که به موسی بگذرانندیم آن امور<sup>۱</sup>  
چون که شد مأمور بر فرعونیان  
شد چو بر هفتاد تن امر از اله<sup>۳</sup>  
تجا شوی آگه ز غیب<sup>۴</sup> از ماضی<sup>۵</sup>  
تو نبودی خود که دانی بی زعیب  
از بیسی هم داشت آنچه اقتضا  
مدتی بگذشت ز آن یعنی که باز  
وضع شرع و نعت<sup>۶</sup> احمد در نشان  
ما بر این پیمان گرفتیم از امم  
آگه ایشان را نمودیم این چنین  
پس فرستاده تو گشتی زین قرار  
در میان «اهل مدین» تو مقیم  
کز شعیب و موسی آمد از سما  
یک ما بر تو فرستادیم و پس  
چون ندا کردیم او را در حضور  
آنچه بر وی شد خطاب معنوی  
ز اهل بیت و امت و اصحاب تو<sup>۷</sup>

<sup>۴۴</sup> ۲۳-۴۳- تو نبودی جانب غربی به طور  
۲۳-۴۴- هم نبودی از گواهان در عیان  
۲۳-۴۵- یا به میقاتش<sup>۲</sup> نبودی تو گواه  
۲۳-۴۶- یک ما کردیم وحی آن قصه را  
۲۳-۴۷- یعنی اینها باشد از اخبار غیب  
۲۳-۴۸- <sup>۴۵</sup> آنگه آوردیم بیرون قرن ها  
۲۳-۴۹- زندگانی پس بر ایشان شد دراز  
۲۳-۵۰- مندرس گردید از طول زمان  
۲۳-۵۱- آنچه اعلام از تو فرمودیم هم  
۲۳-۵۲- از ظهور احمد و شرع متین  
۲۳-۵۳- از میان رفت آن زطول روزگار  
۲۳-۵۴- می نبودی ای محمد، در قدیم  
۲۳-۵۵- تا برایشان خوانی آیت های ما  
۲۳-۵۶- یعنی اینها را نخواندی پیش کس  
۲۳-۵۷- هم نبودی از محمد تو به طور <sup>۴۶</sup>  
۲۳-۵۸- می نبودی خود که آنجا بشنوی  
۲۳-۵۹- تا چه گفتم با وی از آداب تو

بر تو کت دادم خبر ز آن حال و کار	۲۳۰۶۰- رحمتی لیکن بُد از پروردگار
بیم ده نامد مر ایشان را به کیش	۲۳۰۶۱- بیم تا بدهی به قومی کز تو پیش
بسر نجات آیند از حق بهره‌مند	۲۳۰۶۲- شاید ایشان آنکه بپذیرند پند
از عذاب و از عقوبت بر مزید <sup>۸</sup>	۲۳۰۶۳- گر نبود آنکه <sup>۴۷</sup> بر ایشان می‌رسید
پیش‌تر، وز بـهرشان آماده است	۲۳۰۶۴- دست‌هاشان ز آن چه بفرستاده است
نی فرستادی رسولی تو به ما؟	۲۳۰۶۵- پس بگفتندی خدایا از چه راه
هم تو را باشیم ما از مؤمنین؟	۲۳۰۶۶- تا کنیمت پیروی ز آیات دین
خود بر این دارند چون جهد و شتاب <sup>۹</sup>	۲۳۰۶۷- می‌فرستادیم بر ایشان عذاب



۱- خداوند به پیامبر (ص) می‌فرماید: تو حاضر و شاهد نبودی زمانی را که ما در سمت غربی وادی یا کوه طور، تورات را بر موسی نازل کردیم و امر رسالت را بر وی اعلام نموده و تحکیم بخشیدیم. (و نیز گفته‌اند منظور آن است که آن کوه، در سمت چپ آن وادی قرار داشت و نام آن کوه، «غربی الجبل» بود و یا آن وادی در سمت مغرب واقع بود و جانب غربی را قدمگاه موسی در «لیلة النار» یعنی شبی که آن آتش را دید و به مقام رسالت و نبوت رسید دانسته‌اند.

۲- میقات: مکان ملاقات.

۳- پس از آنکه خداوند، فرعون را غرق نمود، به موسی (ع) وعده داد کتابی به او دهد تا حجتی باشد برای رسالت او. قوم موسی هنگامی که کلام تورات را شنیدند گفتند: از کجا معلوم که این کلام خداست و یا کلام تو یا انسانی دیگر؟ ما را به محل میعاد و میقات و مناجات خودت ببر تا این کلام را از خدایت بشنویم. موسی (ع) گفت: خدایا تو عالم‌تری به آنچه اینان می‌گویند. خداوند فرمود: ایشان را بیار تا کلام مرا بشنوند موسی (ع) به بنی اسرائیل گفت: خداوند دستور داد که هر که از شما که می‌خواهد با من بیاید. شش صد هزار مرد حاضر شدند. موسی (ع) از میان آنها هفتاد هزار مرد را انتخاب نمود و از بین این هفتاد هزار مرد، هفت هزار و از بین آنها هفتصد نفر و از بین این هفتصد نفر، هفتاد مرد را

انتخاب کرد و با خود به کوه طور برد. و هب گفته است که موسی (ع) را در هفتاد حجاب بردند و این هفتاد مرد را ورای حجاب گذاشتند. خداوند به موسی به کلماتی وحی نمود. آن گاه موسی آن کلمات را به آن هفتاد مرد وحی نمود و سپس موسی از حجاب بیرون آمد و از آنان پرسید که کلام خدای را شنیدید؟ گفتند: کلامی شنیدیم و ندانیم که کلام خدای بود یا نه؟ و هنوز شک داریم و شک ما زایل نمی‌شود، مگر اینکه خدای را به چشم ببینیم. موسی (ع) گفت: بار خدایا می‌دانی که اینان چه می‌گویند. حق تعالی گفت: بگو آنچه می‌خواهند. موسی (ع) گفت: بار خدایا بنمای تا بتو نگرم. جواب آمد: تو هرگز مرا نبینی ولی در کوه نگر، و آن کوهی بود که از آن بزرگ‌تر در مدین نبود. خداوند بر کوه تجلی فرمود، کوه به زمین فرو رفت و موسی نگاه می‌کرد تا آنکه هیچ از آن کوه نماند و بیشتر مفسران معتقدند که آن را ریگ روان کرد تا در جهان می‌رود تا به قیامت و بر جای قرار نمی‌گیرد. موسی بی‌هوش بر زمین افتاد. صاعقه‌ای از آسمان آمد و آن هفتاد تن را بسوزاند و خداوند موسی را به لطف و رحمت دریافت. موسی به هوش آمد و گفت: بار خدایا، توبه کردم و ایمان از سر گرفتم و دانستم که کسی تو را نبیند و هر که نور تو بیند و فرشتگان، دلش در بر نمی‌ماند، چه بزرگواری تو و چه بزرگانند فرشتگان تو...

۴- غیب: [«غیب» (۴)].

۵- ماضی: آنچه گذشت.

۶- نعت: صفت، وصف، ستایش.

۷- [گفته‌اند موسی (ع) در کوه طور و میقات رَبِّ جَلِّوَعَلَا، عرض کرد: بار خدایا من در تورات می‌خوانم صفت و سیرت امتی آراسته و به خصال حمیده ستوده را، ایشان امت کدام پیغامبرند؟ خداوند پاسخ داد: امت احمد. موسی گفت: بار خدایا می‌خواهم ایشان را ببینم. خداوند فرمود: یا موسی، امروز، زمان ایشان نیست اما اگر بخواهی، صدای آنها را به تو می‌شنویم.

آن گاه خداوند به جلال عز خود و به کمال لطف خود امت محمد (ص) را بر خواند و ایشان، همه، از اصلاب پدران خود جواب دادند که: «لَبَّيْكَ، اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ، إِنَّ الْحَمْدَ وَالنَّعْمَةَ لَكَ وَالْمُلْكُ



لاشريك لك ليبيك...» و موسی آن را شنید و دلخوش گشت...

و گفته‌اند که چون خداوند به موسی الواح داد، موسی در آن الواح نگریست و گفت: بارخدا یا کرامتی دادی مرا که پیش از من به کسی ندادی. و خداوند فرمود: آنچه تو را دادم بستان و به جدّ نگاه دار و چنان ساز که بر دوستی محمد، به پیش من آیی. موسی گفت: بارخدا یا، محمد کیست؟ خداوند فرمود: «احمد» است آنکه من نام او بر عرش نقش کرده‌ام پیش از آنکه آسمان و زمین آفریدم، به دو هزار سال، و پیغمبر من است، وصی و حبیب من است و گزیده من از خلقان، من او را دوست‌تر دارم از جمله خلقان و جمله فرشتگان.

موسی گفت: بارخدا یا، چون محمد به نزد تو چنین منزلتی دارد هیچ امتی از امت او فاضل‌تر هستند؟ خداوند گفت: یا موسی، فضل امت او بر دیگر امتان چنان است که فضل من بر خلقانم. (با برداشت از جلد هفتم کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار، و جلد سوم تحقیق در تفسیر ابوالفتوح رازی).

۸- اشاره به مصیبت دنیا و آخرت است.

۹- مفهوم کلی ابیات ۲۳۰۶۳ تا آخر ۲۳۰۶۷ ← و اگر نه این بود که چون عذاب و مصیبتی به عنوان مجازات در برابر آنچه خودشان پیش فرستاده‌اند به آن‌ها برسد حجت بیاورند و بگویند: خدایا چرا به سوی ما پیامبری نفرستادی تا از آیات تو متابعت نماییم، ما بدون برانگیختن پیامبر آنها را به کیفر کفرشان گرفتار می‌کردیم، پس چون از سوی ما، بر مشرکان، پیامبر و کتاب آمد، گفتند چرا مانند آنچه به موسی داده شد (نزول تورات، عصا و ید بیضا) به او (محمد) داده نشده است؟

فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا

پس هنگامی که (رسول) حق از جانب ما به آنها آمد گفتند:

لَوْلَا أَوْتِيَ مِثْلَ مَا أَوْتِيَ مُوسَىٰ أَوْ لَمْ يَكْفُرُوا بِمَا أُوتِيَ

چرا به این رسول مانند موسی معجزاتی نظیر عصا و ید بیضا و الواح تورات داده نشد؟ آیا این مردم از این پیش به موسی هم‌بها همه این معجزات ا کافر

مُوسَىٰ مِنْ قَبْلُ قَالُوا سِحْرَانِ تَظَاهَرَا وَقَالُوا إِنَّا بِكُلِّ كَافِرُونَ

معتقد که گفتند: این دو قرآن و تورات، سحر و جادوگری است که پشیمان بکند بگردند و گفتند: ما به همه اینها سخت بی‌ایمان و بی‌عقیده ایم (۱۴۸:۲)

﴿۴۸﴾ قُلْ فَاتُوا بِكِتَابٍ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ هُوَ أَهْدَىٰ مِنْهُمَا اتَّبِعْهُ

بگو: پس شما اگر راست می‌گویید کتابی که از این دو کتاب استعجابی انور است و قرآن را بهتر هدایت کند از جانب خدا باورید تا من

اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿۴۹﴾ فَاِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَكَ فَاعْلَمْ

از آن پیروی کنه (۴۹) پس اگر به استعجابی تو جواب ندهند داد تو این صورت بدان

اِنَّمَا يَتَّبِعُونَ اَهْوَاءَهُمْ وَمَنْ اَضَلُّ مِمَّنْ اتَّبَعَ هَوَاهُ بَغَيْرِ

که این مردم تنها پیرو هوای نفسند و کیست دشمنگر و گمراه‌تر از آن کسی که راه هدایت خدا را رها کرده و از هوای نفس پیروی

هُدًى مِنَ اللَّهِ اِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿۵۰﴾

پیروی کند؛ این خدا قوم مشرک را پس از هدایت هدایت نخواهد داد ۵۰

- |  |   |
|--|---|
| آمد ایشان را، به معنی مصطفی            | ۲۳۰۶۸- پس به هنگامی که حق از نزد ما             |
| که به «موسی» داده شد بهر نشان؟         | ۲۳۰۶۹- از چه گفتند او نشد داده چنان             |
| آمد آن یک دفعه بر موسی فرود،           | ۲۳۰۷۰- یا چرا آن سان که تورات از نمود           |
| بر محمد این نباشد جز ستیز؟             | ۲۳۰۷۱- نازل این قرآن نشد یک دفعه نیز            |
| ز آن چه داده شد به «موسی» پیش از این؟  | ۲۳۰۷۲- کافر آیا می‌نگشتندی چنین                 |
| بر شما سحراست نی کآیت بود              | ۲۳۰۷۳- این دو را گفتند که ظاهر شود              |
| قول این گویندگان را نشنوم              | ۲۳۰۷۴- ما به این‌ها هیچ یک می‌نگرویم            |
| بسا کتابی کآن بود از نزد حق            | ۲۳۰۷۵- گو شما آید پس بهر نسق ﴿۴۹﴾               |
| یعنی ز تورات و قرآن در خطاب            | ۲۳۰۷۶- رهنماتر باشد او زین دو کتاب              |
| در کلام خود همانا صادقید               | ۲۳۰۷۷- پیروی تا زآن کنیم ار لایفید              |
| پس بدان که تابعانند از هوا             | ۲۳۰۷۸- پس بنمایند اجابت گر تو را ﴿۵۰﴾           |
| کز سوی خود نماید پیروی؟                | ۲۳۰۷۹- کیست گمراه‌تر از آن گیج غوی <sup>۲</sup> |
| کز خدا باید بود بی شک هدا <sup>۳</sup> | ۲۳۰۸۰- باشد از غیر هدایت از خدا                 |
| وفق بدهد با رسومی کاوست حق             | ۲۳۰۸۱- ز آن که هم شاید هوایی در نسق             |
| راه ننماید خدا بر ظالمین               | ۲۳۰۸۲- نیست آن جز گمراهی در راه دین             |



۱- مفهوم ابیات ۲۳۰۶۸ تا آخر ۲۳۰۷۱ - هنگامی که از جانب ما، «حق»، یعنی پیامبر اسلام، محمد مصطفی (ص) و کتاب قرآن بر مشرکان آمد، گفتند چرا نظیر آنچه به موسی داده شد (نزول دفعی تورات، عصا و ید بیضاء) به محمد داده نشده است؟

۲- غوی: گمراه. کسی که در بند هوئی و هوس باشد.

۳- هُدا: هدایت، راهنمایی.

وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ﴿٥١﴾ الَّذِينَ

و همانا ما برای هدایت این مردم (آیات قرآن را) سخن پیوسته (یعنی مرتب و مربوط به سعادت دنیا و آخرت خلق) آوردیم تا مگر متذکر (حقایق آن) نشوند. (۵۱) آنان که

ما به آنها پیش از این، کتاب (اسعانی تورات و انجیل و ما فرستادیم) پیش موسی و عیسی و پیروان حقیقی آنها (به این کتاب آسمانی قرآن) البته آنان ایمان می‌آوردند. (۵۲)

قَالُوا ءَأَمْنَابِهِ إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّنَا إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلِهِ مُسْلِمِينَ ﴿٥٣﴾

گویند: به آن ایمان آوردیم که این قرآن به حق از جانب پروردگار ما نازل شده. ما پیش از این نیز تسلیم فرمان خدا بودیم. (۵۳)

أُولَئِكَ يُؤْتُونَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا وَيَدْرَءُونَ بِالْحَسَنَةِ

اینان را دوبار پاداش نیکو دهند، زیرا صبر و نیک اندیشی خود و اسلام هر دو، آورده‌اند و بدی را به نیک

السَّيِّئَةِ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ ﴿٥٤﴾ وَإِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ

دفع می‌کنند. و از آنچه روزی آنها کردیم لغوا می‌کنند. (۵۴) و چون سخن لغوی از دشمنان دین بشنوند

أَعْرَضُوا عَنْهُ وَقَالُوا لَنَا أَعْمَالُنَا وَأَعْمَالُكُمْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ

از آن اعراض کنند و می‌گویند: اعمال ما از ما و اعمال شما از شما. بروید سلامت باشید.

لَا يَبْتَغِي الْجَاهِلِينَ ﴿٥٥﴾

که ما هرگز مردم (عزیزه گوی) نادان را نمی‌طلبیم. (۵۵)

- |  |  |
|--|--|
| بهر ایشان قول را از فرع و اصل <sup>۱</sup>             | ۲۳-۸۳- هم به تحقیق آنکه ما کردیم وصل <sup>۵۱</sup>   |
| ما فرستادیم پی در پی یقین                              | ۲۳-۸۴- بمنی آیت‌های قرآن مُبین                       |
| وز ضلالت‌های <sup>۲</sup> خود، ما نا <sup>۳</sup> رهند | ۲۳-۸۵- تا از آن گیرند شاید هیچ پند                   |
| ما به ایشان داده‌ایم از انتساب                         | ۲۳-۸۶- آن گسان که پیش از این قرآن کتاب <sup>۵۲</sup> |
| در حقایق می‌بینند اختلاف <sup>۴</sup>                  | ۲۳-۸۷- بگردند ایشان به قرآن بی‌خلاف                  |

گویند «آمَنَّا بِهِ» <sup>۵</sup> هر کس بُوَد	۲۳-۸۸- خوانده قرآن چون که بر ایشان شود
پیش از این هِشْتِیمِ گردنِ بی غَلَقِ <sup>۶</sup>	۲۳-۸۹- آمده از رَبِّ ما بر صدق و حق
اجر ایشان زآن شکیبِ بی شمار <sup>۸</sup>	۲۳-۹۰- آن گُزِه <sup>۷</sup> را داده خواهد شد دوبار
بی تکأفِ بر دو پیغمبر، دو دین	۲۳-۹۱- صبر یعنی آنچه کردند از یقین
نک بـ احمد بگرویدند از صریح	۲۳-۹۲- پیش از این بودند بر دینِ مسیح
بر خدا و بر رسولان اعتماد	۲۳-۹۳- واندر این هر دو نمودند اجتهاد
سیتات و زشتی خود در پسند	۲۳-۹۴- دفع ایشان بر نکویی می کنند
ما بر ایشان، می کنند انفاق، هم	۲۳-۹۵- و آنچه روزی داده ایم از بیش و کم
زآن بگردانند رو در ابستدا	۲۳-۹۶- چون شنیدند آن جماعت، لغو را
بیر شما راجع هم اعمالِ شماست	۲۳-۹۷- کار ما گفتند راجع سویی ماست
بر سزای لغوتان از روی سهو	۲۳-۹۸- بر شما باشد سلام از ما نه لغو
ره نه بر نفس و هوا پوییم ما <sup>۹</sup>	۲۳-۹۹- صحبت جاهل نمی جوییم ما



- ۱- مفهوم بیت ۲۳۰۸۳ ← ما قرآن را که از اجزایی متصل به هم (یعنی از آیات به دنبال هم که تشکیل سوره‌ها را می دهند و سوره‌ای به دنبال سوره دیگر و هم چنین احکام و قصص و حکمت و مواعظ و معارف) تشکیل شده در مدت چندین سال بر آن‌ها نازل نمودیم.
- ۲- ضاللت: گمراهی.
- ۳- مانا: همانا.
- ۴- در اینجا، مردم مؤمن یهود و نصاری که اهل کتاب بوده‌اند مورد مدح قرار گرفته‌اند.
- ۵- «آمَنَّا بِهِ» ایمان آوردیم به آن (رجوع شود به معنی آیه ۵۲).
- ۶- هِشْتِیمِ گردن، بی غَلَقِ: بدون خشم و تندی و مجادله، (به آنچه از سوی پروردگار بر ما نازل شده) گردن نهادیم و از آن اطاعت نمودیم.
- ۷- گُزِه: مخفف گروه.
- ۸- این، وعده‌ای است به آن گروه از اهل کتاب که هم به کتاب آسمانی خود ایمان داشتند و

هم به کتاب آسمانی قرآن ایمان آوردند و بعد از ایمان اول، بر ایمان دوم خود صبر نمودند.  
 ۹- در پاسخ به سخنان باطل آن نادانان می‌گویند: سلام بر شما (و یا پاسخی سالم به آنها می‌دهند)، ما خواهان معاشرت با جاهلان و پیروی نفس نیستیم.

إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ

(ای رسول ما! آنکه تو هادی خلقی! چنین نیست که هر کس را تو دوست نداری هدایت توانی کرد لیکن



اللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ

خدا هر که را خواهد هدایت فرماید و او است که حال آنکه قابل هدایت است (۵۶)

## در بیان ایمان ابی طالب و معنی «إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ»

- |   |    |  |
|---|----|--|
| ۲۳۱۰۰- ای محمّد ره تو نتوانی نمود               | ۵۶ | بر کسی کش دوست داری خود زجود                   |
| ۲۳۱۰۱- حق تعالی می‌نماید لیک راه                |    | هر که را خواهد سپید او یا سیاه                 |
| ۲۳۱۰۲- حق به حال مُهتدین داناترست               |    | اهل ره را زو نشانِ دیگر است                    |
| ۲۳۱۰۳- گفته‌اند این آیت از حق بر رسول           |    | یافتند در حق بوطالب نزول <sup>۱</sup>          |
| ۲۳۱۰۴- کسو بُدش بس میل بر ایمانِ غم             |    | داشت و از ایمانِ وحشی رنج و غم                 |
| ۲۳۱۰۵- آمد این آیت از آن بر مصطفی               |    | میل توست اعنی خلافِ علمِ ما                    |
| ۲۳۱۰۶- آنکه داری جهد بر ایمان او                |    | نآفرید ایمان در او حق یک تسو <sup>۲</sup>      |
| ۲۳۱۰۷- اندر این معنی بود چندین نظر              |    | مُجفلی زان گویم ار داری بصر                    |
| ۲۳۱۰۸- اول آنکه رأی مُربیل <sup>۳</sup> با رسول |    | گر مخالف شد بؤد دور از عقول                    |
| ۲۳۱۰۹- خواهد از او آنچه را که حق نخواست         |    | نسیست پیغمبر یقین، اهلِ هواست                  |
| ۲۳۱۱۰- پس پیمبر، خواستش با حق یکی است           |    | آنکه گوید غیر از این اندر شکی است              |
| ۲۳۱۱۱- یا که در دانایی‌اش باشد قصور             |    | یا بسود مُفرض در احکام و امور <sup>۴</sup>     |
| ۲۳۱۱۲- ذکر بوطالب مفضل شد بیان                  |    | اندر «انعام» ار که خواهی رو بخوان <sup>۵</sup> |

۲۳۱۱۳- هم چنین این آیت از فهمی قلیل	هست برسر ایمان بوطالب دلیل
۲۳۱۱۴- ز آن که کرد از حُبِّ کافر، نهی، حق	خاصه بر پیغمبر صاحب نسق
۲۳۱۱۵- پس ندارد دوست کافر را رسول	تا که بر ایمان او باشد عجول
۲۳۱۱۶- گر که دارد دوست کس را بین است	کو به هر عنوان که باشد مؤمن است <sup>۶</sup>
۲۳۱۱۷- زین گذشتیم آمدیم اندر کلام	از پیسی تحقیق آیت در مقام
۲۳۱۱۸- رهنمایی پیمر، بی عبوس <sup>۷</sup>	نیست جز تبلیغ و دعوت بر نفوس
۲۳۱۱۹- هادی مطلق نباشد غیر حق	کو نسمود از لطف، خَلْقِ ما خَلَقَ
۲۳۱۲۰- نیست واقف غیر ذات ذوالجلال	بر رموز خلقت از وجه کمال
۲۳۱۲۱- آنکه ذاتش رهنما شد بر عقول	باشد آگاه از قبول و ناقبول
۲۳۱۲۲- بخشد آگاهی رسولش را اله	آنچه باشد واجب از مقصود و راه
۲۳۱۲۳- بخشد او را علم و حکمت بر مزید	هم نماید کآن سیاه است این سفید
۲۳۱۲۴- لپی باشد بر خلقت مسخنی	کز چه شد ابلیس مُبْقَض <sup>۸</sup> با صفی <sup>۹</sup>
۲۳۱۲۵- گشت آن <sup>۱۰</sup> مردود و گمراه و مضل <sup>۱۱</sup>	رهنما وین <sup>۱۲</sup> باز بر ارباب دل
۲۳۱۲۶- یافتند آن جامه را از چه سیاه	وین دگر را رو سفید و دین پناه
۲۳۱۲۷- پس تو ای احمد بخواه آن را که حق	خواست بر خَلْقان، ز حُکمِ مَسْبُوقِ



۱- [عده‌ای از راویان، مانند ابن مردویه (که با سند خود از ابن عباس نقل کرده)، ابوسهل سری (که یکی از دروغ‌پردازان و جاعلین و سارقان احادیث بوده) و عبدالقدوس ابی سعید دمشقی (که او نیز از کذابین بوده است) گفته‌اند که آیه «إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ»، در حق ابوطالب، عموی پیامبر(ص) و در هنگام وفات او نازل شده است و علت نزول این آیه، آن است که ابوطالب به اسلام ایمان نیاورد و هنگام مرگش پیامبر(ص) به او گفت: ای عمو، بگو «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» تا من روز قیامت، نزد خداوند برای تو گواهی به توحید دهم، و ابوطالب پاسخ داد: اگر نه به خاطر این بود که قریش مرا سرزنش می‌کرد که او به هنگام مرگ، از روی ترس اظهار ایمان نمود، من شهادت به توحید می‌دادم و چشم تو را روشن می‌ساختم!

اما متن همین احادیث مجعول نشان می‌دهد که ابوطالب ایمان به حَقَانِیَّتِ پیامبر (ص) داشته هر چند بنا بر ملاحظاتی بر زبان جاری نمی‌کرده. از طرفی برخی از راویان، از جمله ابوهریره که گفته شخصاً شاهد درخواست پیامبر (ص) از ابوطالب بوده‌اند و او هفت سال پس از هجرت اظهار اسلام کرد، در حالی که وفات ابوطالب قبل از هجرت بوده است و یا ابن‌عباس که گفته بدون واسطه این حدیث را نقل کرده و خودش شاهد و ناظر بوده، سه سال قبل از هجرت متولد شده و در هنگام تولد، شیرخوار بوده است! و حتی اگر گفته شود که ابن‌عباس و ابوهریره خود شاهد این ماجرا نبوده و آن را از دیگری شنیده‌اند، باید پرسید از چه کسی شنیده‌اند؟ شخصی که این روایت را برای این دو بیان کرده، ناشناس و مجهول است و چنین حدیثی را «مُرْسَل» (حدیثی که راوی آن مجهول است) می‌نامند که همگان از بی‌اعتبار بودن احادیث مرسل آگاهند.

ضمناً اشعار بسیاری از ابوطالب موجود است که ایمان او به اسلام و رسالت پیامبر (ص) را به عنوان پیامبر اسلام با وضوح تمام بیان می‌کند و نیز تاریخ زندگی ابوطالب و فداکاری عظیم او نسبت به پیامبر (ص) و علاقه شدید پیامبر و مسلمانان نسبت به ابوطالب، تا آنجا که سال مرگش را «عام الحُزْن» (سال اندوه) نام نهادند، همگی نشان از عشق او به اسلام و ایمان او داشته است. (با برداشت از جلد شانزدهم تفسیر نمونه).

۲- تَسْو (تَسْوَج): ربع دانه پرهم، کنایه از مقدار ناچیز و کم.

۳- مُرْسَل: نعت فاعلی از ارسال، به معنی فرستند و ارسال کنندۀ پیغام. کنایه از خداوند که پیام خود را به پیامبران ارسال می‌نماید.

۴- از آنجا که اگر خواست رسول الهی با اراده خداوند یکی نباشد و پیامبر، چیزی به جز خواست خداوند را در نظر داشته باشد، آن پیغمبر اهل هوی و هوس است و هر که در یکی بودن خواست پیامبر با خواست خداوند شک داشته باشد یا نادان است و یا مغرض. پس از آنجا که خداوند، مؤمنین را از دوست داشتن کفار نهی فرموده، به خصوص بر پیامبر، پس پیامبر (ص) در صورتی که ابوطالب ایمان نداشت و کافر بود او را دوست نداشت و از این رو بر ایمان آوردن او، آن هم تا آخر عمر اصرار نمی‌ورزید حال آنکه پیامبر (ص) عموی خود ابوطالب را بسیار دوست داشت و از این امر ثابت می‌شود که ابوطالب مؤمن بوده است.

در مجموع باید گفت آیه ۵۶ سوره مبارکه قصص سخن از کسانی می‌گوید که در دل معترف

به حَقَانِیتِ اسلام بودند ولی به دلیل منافع شخصی حاضر به قبول ایمان نبودند و دربارهٔ ابوطالب و ایمان او نازل نشده بلکه رقباً و دشمنان علی (ع) که می‌خواستند هر فضیلتی را از او سلب کنند آن را به ابوطالب نسبت داده‌اند تا از این طریق حتی پدر گرامی حضرت را مشرک و ایمان معرفی نمایند و بنی‌امیه و طرفداران آنها بسیار در این زمینه تلاش نمودند. در آیهٔ ۵۶ خداوند به پیامبر (ص) می‌فرماید که امر هدایت به دست خداست، نه به دست تو، به دلیل اینکه اهل کتاب را با اینکه قوم تو نبودند هدایت فرمود و قوم تو را با اینکه خیلی دوست داری هدایت شوند، هدایت نکرد.

در مرصاد العباد است که: «... مفتون و مغرور این راه، کسی است که پندارد که بادیهٔ بی‌پایان کعبهٔ وصال، به قدم بشری، بی‌دلیل و بدرقه، قطع تواند کرد، هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ لِمَا تُوعَدُونَ (سورهٔ مؤمنون)، اگرچه در بدایت هدایت، نه به پیغمبر حاجت است و نه به شیخ و آن، تخمِ طلب و توفیق است که در زمین دل‌ها جز به تأثیرِ نظرِ عنایتِ نیفتد. خواجه علیه‌السلام چندان که توانست جهد نمود تا این تخم در زمین دل ابوجهل اندازد، بی‌خدای، نتوانست. به او گفتند: «إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ» (سورهٔ قصص)؛

به خدای از کسی تواند شد بی‌خدا، از خدای برخوردار

ولکن هر کجا آن تخم پدید آمد، در پرورش نهال، به پیغمبری و شیخی حاجت افتد «وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (سورهٔ شوری) ... با خواجه (ع) با کمال مرتبت نبوت و جلالت رسالت می‌گفتند «إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ»، توبه طبع خویش هیچ کس را از چاه طبع خلاص نتوانی داد «وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ»، نور هدایت ما که حقیقت جذب است باید تا به جاذبهٔ عنایت، اهل طبع را از اسفل طبیعت بر باید و به علؤ قربت رساند...!

۵- به ابیات مربوطه و توضیح آنها در سورهٔ مبارکهٔ انعام مراجعه فرمایید.

۶- در بارهٔ توضیح ابیات ۲۳۱۱۳ تا آخر ۲۳۱۱۶ به توضیح شمارهٔ ۴ مراجعه فرمایید.

۷- بی‌غبوس: بدون ترشروی و بدخلقی.

۸- مُبَغِّضٌ: مکروه و دشمن داشته شده.

۹- صَفِيٌّ: صفی‌الله. لقب آدم (ع).

۱۰- آن: اشاره به ابلیس.

۱۱- مُضَلٌّ: گمراه.



۱۲- این: اشاره به آدم (ع).

۱۳- فاستبق: آنچه گذشته است.

## وَقَالُوا لَنْ

و این سخن از اهل مکه گفتند اگر

نَتَّبِعَ الْهُدَىٰ مَعَكَ نَتَخَطَّفُ مِنْ أَرْضِنَا أَوْ لَمْ نَمُكِّنْ لَهُمْ

ما یا تو طریق هدایت را که اسلام است پیروی کنیم ما را از سر زمین خود بیرون می‌برند و به دست مخطف می‌دهند که منظور علیه اسلام است از زمین آواره شویم، آیات ما

حَرَمَاءَ آمِنًا يُجَبَىٰ إِلَيْهِ ثَمَرَاتُ كُلِّ شَيْءٍ رِزْقًا مِنْ لَدُنَّا وَلَكِنْ

آنکه را از ایشان حرمی امن قرار ندادیم که به این مکان این آب و گیاه انواع نعمتها و ثمرات که ما روزیشان کردیم از هر طرف بیایند و لکن

أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٥٧﴾ وَكَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ

خفیت این است که اکثر آنها نالانند (۵۷) و چه بسیار شده که ما اهل دیاری را که

بَطَرَتْ مَعِيشَتَهَا فِتْلِكَ مَسَاكِينَهُمْ لَمْ تَسْكُنْ مِنْ بَعْدِهِمْ

میسوزانی و خوشگذرانی برداختند هلاک کردند و این خانه‌های (ویران) آنهاست که بعد از آنها خبر عدله قلیل در آن دیار

إِلَّا قَلِيلًا وَكُنَّا نَحْنُ الْوَارِثِينَ ﴿٥٨﴾ وَمَا كَانَ رَبُّكَ مُهْلِكَ

سکونت یافت و تنها ما وارث ادیان آنها بودیم (۵۸) و پروردگارت تو بر آن نیست که

الْقُرَىٰ حَتَّىٰ يَبْعَثَ فِي أُمِّهَا رَسُولًا يَتْلُوا عَلَيْهِمْ ءَايَاتِنَا وَمَا

اهل هیچ شهر و دیاری را تا در مرکز آن رسولی نفرستد که آیات ما را در آنها تلاوت کند هلاک کند

كُنَّا مُهْلِكِي الْقُرَىٰ إِلَّا وَأَهْلُهَا ظَالِمُونَ ﴿٥٩﴾

ما هیچ دیاری را هلاک نکند مگر آنکه اهلش ظالم و پیدانگ باشند (۵۹)

وَمَا أَوْتِيْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَمَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَزِينَتِهَا وَمَا عِنْدَ

و آنچه از نعمتهای این عالم به شما داده شده متاع و زینت این قدر از دنیای دنیاست و آنچه نزد

اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿٦٠﴾ أَفَمَنْ وَعَدْنَاهُ وَعَدًّا حَسَنًا

خداست بسیار بهتر و باقیتر است آیا فهم و عقل کار نمی‌بندید (۶۰) آیا آن کسی که ما به او وعده نیکو از بهشت میدادیم

فَهُوَ لَا قِيَّةَ كَمَنْ مَتَعْنَاهُ مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ هُوَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ

مانند کسی است که او را از متاع دنیای فانی بهره مند ساختیم سپس در قیامت او را از برای حساب و معادلات

مِنَ الْمُحْضَرِينَ ﴿٦١﴾

حاضر آورده (۶۱)

ما تو را پیغمبر و هست این قبول  
 لیک اظهارش بود خوف از عرب  
 نیست ما را بعد از این تاب و سکون  
 گر شویم تابع دین و طریق  
 این گروه از ارضمان بیرون کنند  
 گر کنیم اظهار ایمان در عیان  
 مر شما را ما ندادیم از عطا؟<sup>۲</sup>  
 از هر آن چیزی که آید در نظر  
 این چنین با بت پرستی بی زحد  
 دزد چون بدهیم ما بر مشرکین  
 مشرکان با احترامات حرم،  
 از تَخَوُّف<sup>۴</sup> و تَخَطُّف<sup>۵</sup> در امان  
 که بود روزی ز نزد ما یقین  
 در عیان ترسند نز قهر عرب  
 کز معیشت بودشان بسیار پس  
 طاغی<sup>۶</sup> از نعمت شدند اندر قرون  
 خانه‌هاشان گشت بشکسته و خراب  
 خالی از جویی نشان از جایشان  
 سرنگون تا چون شد این سان آن بلاد  
 اندکی گر هیچ داری در نظر  
 بعد از اثبیا «نَحْنُ» و «كُنَّا» وارثین<sup>۷</sup>  
 سازد از اهل قُری<sup>۸</sup> بیگاه و گاه  
 اندر آن شهری که هست اعظم بلاد  
 هم کند اتمام حجّت‌های ما

۲۳۱۲۸- پاره‌ای گفتند دانیم ای رسول<sup>۵۷۲</sup>  
 ۲۳۱۲۹- و آنچه گویی هست بر خیر، آن سبب  
 ۲۳۱۳۰- از حرم ما را کنند ایشان برون  
 ۲۳۱۳۱- آمد این آیت که گفتند آن فریق  
 ۲۳۱۳۲- راستی را با تو آپیم از پسند  
 ۲۳۱۳۳- ما ربوده می‌شویم از خانمان  
 ۲۳۱۳۴- در حرم، با ایمنی آیا که جا  
 ۲۳۱۳۵- آورند از هر کجا در وی ثمر  
 ۲۳۱۳۶- رزقشان دادیم ما از نزد خود  
 ۲۳۱۳۷- در زمین غیر ذی زرع این چنین  
 ۲۳۱۳۸- پس کنند از حرمت توحید ضم<sup>۳</sup>  
 ۲۳۱۳۹- در نیاریم آن کسان را پس چه سان  
 ۲۳۱۴۰- لیک بسیاری نمی‌دانند این  
 ۲۳۱۴۱- پس سزاوار این بود کایشان ز رب  
 ۲۳۱۴۲- ما هلاک از قریه‌ها کردیم پس<sup>۵۸۱</sup>  
 ۲۳۱۴۳- شاد بودند از تعیش‌ها فزون  
 ۲۳۱۴۴- یافت گیتی پس بر ایشان انقلاب  
 ۲۳۱۴۵- پس بود آن مسکن و مأوا ایشان  
 ۲۳۱۴۶- بین دیار قوم لوط و قوم عاد  
 ۲۳۱۴۷- بعد از ایشان کس نشد ساکن مگر  
 ۲۳۱۴۸- وارثان، ما بیم زایشان در زمین  
 ۲۳۱۴۹- نیست رِبَّت آنکه قومی را تبا<sup>۵۹۲</sup>  
 ۲۳۱۵۰- تا برانگیزد رسولی ذی سداد<sup>۹</sup>  
 ۲۳۱۵۱- تا بر آنها خواند آیت‌های ما

جز که بودند اهل آن ظالم نهاد	۲۳۱۵۲- ما نبودیم ایچ مهلک ز آن بلاد
جز «متاع» دنیوی پس نیست وی	۲۳۱۵۳- آنچه را داده شدید از هیچ شیء
مر شما را یسا که زینت‌های آن	۲۳۱۵۴- نیست برخورداری الا زین جهان
کآن شما را بهتر و باقی‌تر است	۲۳۱۵۵- و آنچه باشد نزد حق پس اظہر <sup>۱۰</sup> است
گر به سر دارید عقل و دید هیچ	۲۳۱۵۶- پس شما آیا نیندیشید هیچ
و عده نیکو و را بی‌خوف و بیم	۲۳۱۵۷- پس کسی که وعده <sup>۱۱</sup> آیا داده‌ایم
یسابد از حق و عده محمود را،	۲۳۱۵۸- اوست پس یساینده آن موعود را
کرده‌ایم از مال دنیا روز چند؟	۲۳۱۵۹- چون کسی باشد که او را بهره‌مند
او ز حاضر گشتگان یادر حساب	۲۳۱۶۰- پس بود روز قیامت بر عذاب



۱- اشاره به تعدادی از مشرکین عرب از جمله حارث بن عامر بن نوفل و کفار قریش است که به پیامبر (ص) می‌گفتند ما می‌دانیم آنچه تو می‌گویی راست است اما اگر از تو پیروی کنیم مشرکین ما را از سرزمین‌مان بیرون می‌کنند یا ما را کشته و اسیر و اموالمان را غارت می‌نمایند و ما را از سرزمین‌مان می‌ربایند.

۲- خداوند سخنان آن مشرکین بهانه جو را رده نموده و می‌فرماید: آیا ما آنها را در حرم امنی جای ندادیم که هرگونه محصولی و میوه درختان مختلف را به آنجا حمل می‌کنند؟ این‌ها روزی از جانب ماست اما بیشتر آنها نمی‌دانند.

۳- ضَمَّ: نکویش، بدگویی.

۴- تَخَوَّفَ: ترسیدن.

۵- تَخَطَّفَ: ربودن.

۶- طَغیان‌گر.

۷- چون کسی از ایشان نماند تا آن مساکن را تملک نماید و همگی هلاک و نابود شدند و تنها ما باقی ماندیم، پس وارثان آنها ما بودیم. (رجوع شود به معنی آیه ۵۸).

۸- قُرَى (جمع قریه): روستاها، آبادی‌ها.

۹- ذی سندان: صاحب راستی و درستی در کردار و گفتار. صاحب استقامت.

۱۰- اَظْهَرَ: ظاهرتر، آشکارتر.

۱۱- این وعده نیکوی الهی، همانا وعده کامیابی در آخرت است.

وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَاءِى الَّذِينَ

و (باد آور) روزی که خدا آن مشرکان را ندا کند و گوید که کجا شدند آن خدایانی که شریکان من

كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ ﴿٦٢﴾ قَالَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ رَبَّنَا هَؤُلَاءِ

می بیند شنید (۶۲) در آن حال آنان که وعده عذابشان محقق و حتم شده (بسی) بیخوابان کفر گویند: پروردگارا، ما که این

الَّذِينَ اغْوَيْنَا أَغْوَيْنَاهُمْ كَمَا غَوَيْنَا تَبَرَّأْنَا إِلَيْكَ مَا كَانُوا آيَاتِنَا

مردم را گمراه کردیم سپس گمراهی ما بود که خلق را هم مانند خود گمراه می خواستیم و امروز از پیروان خود به سوی تو میزاری می جوئیم که آنها

يَعْبُدُونَ ﴿٦٣﴾ وَقِيلَ ادْعُوا شُرَكَاءَكُمْ فَدَعَوْهُمُ فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا

(از روی عقیده امارت می بر میشنند) بلکه به هر ای نفس خود در پی ما آمدند (۶۳) و ادعای آن روز به مردم شهر ستان گویند: ای کسانی که شریک خدا گرفتید بخوانید

لَهُمْ وَرَأَوْا الْعَذَابَ لَوْ أَنَّهُمْ كَانُوا يَهْتَدُونَ ﴿٦٤﴾ وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ

(نشان بده از عذاب بر خوانند) آنها را بخوانند ولی جواب به ایشان ندهند چون عذاب بر اید چشم ببندد آرزو کنند که ای کاش مانند من مانده (عذابت بافتند) (۶۴) و

فَيَقُولُ مَاذَا أَجَبْتُمُ الْمُرْسَلِينَ ﴿٦٥﴾ فَعِمِيَّتْ عَلَيْهِمُ الْآبَاءُ

روزی که خدا خلق را ندا کند که شما چگونه به رسولان (حق) پاسخ دادید (۶۵) پس راه هر گونه عذر و سخن آن روز بر آنها پوشیده و

يَوْمَئِذٍ فَهُمْ لَا يَتَسَاءَلُونَ ﴿٦٦﴾ فَأَمَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ

مسئود شده و هیچ (از) هول عذاب) سؤال و جواب نکند (۶۶) اما آن کس که توبه کرده و ایمان آورده و عمل

صَالِحًا فَعَسَىٰ أَنْ يَكُونَ مِنَ الْمُفْلِحِينَ ﴿٦٧﴾

سالم به حساب آورده امید است که از دستگاران باشد (۶۷)

مشرکان را پس بگوید در سندا

که گمان کردیدشان آنبار<sup>۲</sup> من؟

که بر ایشان گشته واجب قول حق<sup>۴</sup>

که به جد گمراهشان کردیم ما

همچو ما که گمراهیم اندر شعار

۶۲- ۲۳۱۶۱- اندر آن روزی که می خواند خدا

۲۳۱۶۲- در کجایند آن شریکان این زمن<sup>۱</sup>

۶۳- ۲۳۱۶۳- خود چنین گویند ایشان از غلق<sup>۳</sup>

۲۳۱۶۴- کاین کسان باشند آنان ای خدا

۲۳۱۶۵- گمراه ایشان پس شدند از اختیار

هم بَری بودیم زایشان از قدیم	۲۳۱۶۶- نِک تَبْرًا <sup>۵</sup> سویت از ایشان کنیم
می‌پرستیدند بَل نفس و هوا	۲۳۱۶۷- نی پرستنده شدند ایشان زما
که شما خوانید انبازانِ خود	۲۳۱۶۸- مُشْرکان را نیز هم گفته شود <sup>۶۴</sup>
از تَحْرِیرِ یا که از امیّد خویش	۲۳۱۶۹- پس همی خوانند ایشان را به پیش
پس چو بینند آن عذابِ پرگزند	۲۳۱۷۰- پس مر ایشان را اجابت ناآوردند
یافتندی ره، رَهْکند از رنج فاش	۲۳۱۷۱- می‌کنند ایشان تَمًا آنکه کاش
اهل تکذیب و حسد را در ندا	۲۳۱۷۲- یاد کن روزی که فرماید خدا <sup>۶۵</sup>
بر خدا خواندندتان در آزمون <sup>۶</sup> ؟	۲۳۱۷۳- چه جواب از مرسلین دادید چون
آن خبرها که بر آن شان بود ساز	۲۳۱۷۴- پس بر ایشان می‌شود پوشیده باز <sup>۶۶</sup>
گفته‌اند اندر جواب انبیا	۲۳۱۷۵- می‌کنند اعنی فراموش آنچه را
از هم ایشان هم نپرسند هیچ چیز	۲۳۱۷۶- اندر آن روز از نَهیبِ رستخیز
بگریوید است او بَدانِ خَلَاقِ فرد <sup>۷</sup>	۲۳۱۷۷- پس خود اما توبه آن کز شرک کرد <sup>۶۷</sup>
شاید آن کز رستگاران باشد او	۲۳۱۷۸- باشدش کردار شایسته و نکو



۱- این رَمَن: در این زمان، هم اکنون.

۲- انباز: شریک.

۳- غَلَق: خشم و تندى.

۴- کسانی که قولِ حق (وعدۀ عذاب) دربارهٔ آنها محقق شده، می‌گویند پروردگارا، اینها پرستندگان ما هستند که ما گمراهشان کردیم...

۵- تَبْرًا: تَبْرَى، بیزارى جستن.

۶- یاد کن روزی را که از اهل تکذیب و حسد و همهٔ اهل محشر پرسیده می‌شود چه پاسخی به دعوت پیامبرانی که از ناحیهٔ خدا به سوی آنها آمدند دادند؟

۷- خَلَاقِ فرد: خالقِ یگانه.

وَرَبِّكَ

ج و خدای تو

يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخَيْرَةُ سُبْحَانَ

هر چه خواهد بآورد و آنچه را که بخواهد برگزیند و برگزیده دیگران را (در نظم عالم) هیچ اختیار و برگزینی نیست. ذات پاک الهی منزّه

اللَّهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿٦٨﴾ وَرَبُّكَ يَعْلَمُ مَا تُكِنُّ

و برتر از آن است که به او شرک آورند. (۶۸) و خدای تو به آنچه خلق در دل پنهان کنند

صُدُورَهُمْ وَمَا يَعْلَنُونَ ﴿٦٩﴾ وَهُوَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ

و یا آشکار سازند به همه آگاه است. (۶۹) و است خدای یکتا که جز او هیچ خدایی نیست، هم

الْحَمْدُ فِي الْأُولَى وَالْآخِرَةِ وَلَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿٧٠﴾

ستایش در اول و آخر عالم در این جهان و آن جهان (مختص او) و هم حکم و سلطنت جهان، با او و هم رجوع شما به سوی اوست. (۷۰)



- ۳۳۱۷۹- می‌کند خلق آنچه خواهد کردگار<sup>۶۸</sup>  
 ۳۳۱۸۰- بر رسالت برگزیند یعنی او  
 ۳۳۱۸۱- تا نگوید هر خسیسی بوالفضول  
 ۳۳۱۸۲- از عرب باید نماید اختیار  
 ۳۳۱۸۳- هم چنین هستند هر دور، ای همام<sup>۳</sup>  
 ۳۳۱۸۴- هر دمی آرند انکاری ز نو  
 ۳۳۱۸۵- من از این نامردمان، بسیار چیز  
 ۳۳۱۸۶- شرحی ار گویم از آن گفتارها  
 ۳۳۱۸۷- هست ظاهر نزد ارباب خرد  
 ۳۳۱۸۸- در گذر ز آن قابلِ تقریر<sup>۸</sup> نیست  
 ۳۳۱۸۹- پاک از آن باشد خدایِ لم یزل  
 ۳۳۱۹۰- هم بلند و برتر از آن کآورد  
 ۳۳۱۹۱- داند آن پروردگارت در صدور<sup>۶۹</sup>
- هم نماید آنکه نیک است اختیار<sup>۱</sup>  
 آنکه باشد بهتر اندر وصف و خو  
 کز چه کرده حق، محمّد را رسول  
 دیگری را کاوست با نام و تبار<sup>۲</sup>  
 که کنند ابلیس رویی<sup>۴</sup> با کرام<sup>۵</sup>  
 چون سگی کز نور ماه آید به عو<sup>۶</sup>  
 دیده و بشنیده‌ام گاه ستیز  
 خیره از حیرت شود ابصارها  
 گفته‌ها که خیزد از جقد<sup>۷</sup> و حسد  
 این زمان جز نوبتِ تفسیر نیست  
 که کند بر اختیار کس عمل  
 شرک بر وی بوالفضولی بی خرد  
 آنچه می‌پوشند از جقد و شرور<sup>۱۰</sup>

طعنِ قرآن و نبی را زآن گذار	۲۳۱۹۲- هم بداند آنچه سازند آشکار ۱۱
در دو دنیا حمد باشد بَهرِ او	۲۳۱۹۳- وَ «هُوَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» غَيْرُهُ ۱۲
سوی او گردید راجع ۱۳ در جزا	۲۳۱۹۴- هم بود در حکم، او فرمانروا



۱- اشاره است به اختیار تکوینی خداوند، یعنی خداوند می‌فرماید: و پروردگار توست که هر چه را اراده کند، در جهان هستی می‌آفریند و در خلقت چیزی قاصر و ناتوان نیست و هیچ چیز از مشیت او سرباز نمی‌زند، نه به خودی خود و نه به خاطر مانعی، و هر چه را می‌خواهد اختیار می‌کند و این اشاره به اختیار تشریحی و اعتباری (در عالم تشریح) است که فرع تکوین و حقیقت است.

یعنی اگر خداوند از انسان عمل و ترک عملی را بخواهد، دیگر انسان‌ها در مورد خواست او اختیاری ندارند تا بتوانند از فعل و یا ترک آنچه مخالف خواست و اختیار خواست بخواهند. (با برداشت از جلد شانزدهم ترجمه تفسیر المیزان).

۲- اشاره است به گفتار «ولید مغیره» که می‌گفت چرا خداوند، نبوت و قرآن را به افراد سرشناس و بزرگ شهر، نظیر من و یا ابا مسعود ثقفی نداد و نیز گفتار افرادی نظیر او که برای خداوند تعیین تکلیف می‌نمودند و می‌گفتند چرا خداوند به جای محمد، فلان کس را به پیامبری برگزید و اگر محمد به جای آنکه یا فقرا و گدایان مصاحبت می‌کرد با اشرافی نظیر ما هم صحبت می‌شد به او ایمان می‌آوردیم.

۳- همام: مرد بلند همت و بخشنده.

۴- ابلیس رویی: شیطان صفتی.

۵- حرام (جمع کریم): بخشندگان، بزرگان.

۶- مفهوم ابیات ۲۳۱۸۲ و ۲۳۱۸۴ ← ای مرد بلند همت، در هر دوره و زمانی، پیدا می‌شوند افرادی که با بزرگان و کریمان یا شیطان صفتی برخورد می‌کنند و همواره به انواع و اقسام حیل، آنان را انکار می‌نمایند و از روی حسد و کینه، خود یا دیگری را برتر از آنها می‌دانند و مانند سگی بی‌ارزش، در برابر نورافشانی این کریمان که همچون قرص ماه تمامی اطراف

خود را از علم و دانش و کیاست و فراست خود روشنی می‌بخشند، تنها به پارس کردن و بر زبان آوردن تهمت‌ها و سخنان ناروا می‌پردازند و با این کار، در واقع طینت و باطن زشت و ناپاک خود را ظاهر می‌سازند، همان گونه که مولانا می‌فرماید:

گفت از بانگ و علا لای سگان  
 یا شب مهتاب از غوغای سگ  
 مه فشاند نور و سگ عوعو کند  
 هر کسی بر خلقت خود می‌تند  
 هیچ واگردد ز راهی کاروان؟  
 سُست گردد بدر را در سیر، تگ؟

\*\*\*

مه فشاند نور و سگ وع وع کند  
 شب روان و هم‌رهان مه به تگ  
 جزو، سوی کل دوان، مانند تیر  
 سگ ز نور ماه، کی مَرْتَع کند؟  
 ترک رفتن کی کنند از بانگ سگ؟  
 کی کند وقف از پی هر گنده پیر؟



مرکز تحقیقات قرآنی و پژوهش‌های اسلامی

۷- جِدِّ: کینه.

۸- تَقْرِیر: بیان کردن.

۹- صَدُور (جمع صدر): سینه‌ها.

۱۰- شُرُور (جمع شر): بدی‌ها.

۱۱- اشاره است به گناهان ظاهری.

۱۲- و اوست خدایی که تنها معبود مستحق عبادت و معبود یگانه است و به جز او مستحق

الهیّت در آسمان‌ها و زمین وجود ندارد و محمود دنیا و آخرت اوست.

۱۳- راجع: بازگردانده.

قُلْ اَرَايْتُمْ اِنْ جَعَلَ اللهُ عَلَيْكُمُ الَّيْلَ سَرْمَدًا اِلَى يَوْمِ الْقِيٰمَةِ

(به این مردم مشرک) بگو: چه تصور می‌کنید اگر خدا ظلمت



مَنْ اِلٰهٍ غَيْرُ اللهِ يٰٓاْتِيَكُمْ بِضِيَآٍۭ اَفَلَا تَسْمَعُونَ

هر خدا کیست خدایی که بتواند برای شما روشنایی روز بیاورد

قُلْ اَرَايْتُمْ اِنْ جَعَلَ اللهُ عَلَيْكُمُ النَّهَارَ سَرْمَدًا اِلَى

باز بگو: چه تصور می‌کند اگر خدا برای شما روز را تا قیامت

بیاورد و اندی



يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَنْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ بِلَيْلٍ تَسْكُنُونَ

قرار دهد جز خدا کیست خدایی که برای آرامش و استراحت شما شب را پدید گرداند؟

فِيهِ أَفْلا تَبْصُرُونَ ﴿٧٢﴾ وَمِنْ رَحْمَتِهِ جَعَلَ لَكُمْ اللَّيْلَ

آیا چشم بصیرت‌شایه حکمت گردش روز و شب الهی گشاید؟ ﴿٧٢﴾ یکی از اهل لطف و رحمت‌های خدا آن است که شب

وَالنَّهَارَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ

و روز را برای شما قرار داده تا در شب آرام بگیرید و در روز از فضل خدا یعنی روزی اطلب کنید، و باشد که شکر گزار (عبدهای خدا) شوید. ﴿٧٣﴾

﴿٧٣﴾ وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنْتُمْ

و ایاد آرا روزی که خدا مشرکان را ندا کرده و گوید که آن بان و معبودان ابطال! که شرک من می‌پنداشتید کجا

تَزْعُمُونَ ﴿٧٤﴾ وَنَزَعْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا فَقُلْنَا

و زنده! ﴿٧٤﴾ و آن روز ما از هر امتی شاهدی بر گرفته

هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ فَعَلِمُوا أَنَّ الْحَقَّ لِلَّهِ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا

اینکه برهانی بر آند دعوی‌های باطل که در دنیا داشتند، اعانه کند. آنگاه از آنها رسوا شده و امانت که حق و حقیقت باشد، اورسولان او را است و آنچه در روز بفرماید.

يَفْتُرُونَ ﴿٧٥﴾

مسه ناید گردوز دستشان برود. ﴿٧٥﴾

مرکز تحقیقات کتب و اسناد اسلامی

می‌بینید این شما آیا عیان  
سرمه‌دار اعنی مُستَدَام اندر نمای  
بر نیاید مانند اندر احتجاب  
روشنی آرد شما را پیش رو؟  
نشنوید آیا شما پس وعظ و پند؟  
بر شما دایم کند روز از خدا  
تسا که آرد بر شما شب را برو؟  
پس نمی‌بینید آیا این شئون<sup>۳</sup>؟  
بر شما داد این چنین لیل و نهار  
روز هم گردید تا روزی طلب

﴿٧١﴾ ای محمد بازگو بر منکران  
۲۳۱۹۵- بر شما گرداند از شب را خدای  
۲۳۱۹۶- تا به روز رستخیز<sup>۲</sup> این آفتاب  
۲۳۱۹۷- جز خدا کی بود خدایی تا که او  
۲۳۱۹۸- تا به تحصیل معاش آید چند  
۲۳۱۹۹- گو بر ایشان بنگرید آیا شما  
۲۳۲۰۰- تا قیامت کو خدایی غیر او  
۲۳۲۰۱- تا در آن یابید آرام و سکون  
۲۳۲۰۲- باشد از بخشایش او که قرار  
﴿٧٢﴾  
۲۳۲۰۳- تا به شب آرام گیرید از تعب  
۲۳۲۰۴-

تا کنبد از نعمتش شاید سپاس	۲۳۲۰۵- آنچه از فضلش مقرر شد به ناس
بت پرستان را بگوید پس خدا	۲۳۲۰۶- یاد کن روزی که آید در ندا <sup>۷۴</sup>
که گمان کردید انباز، آن ز من	۲۳۲۰۷- در کجا باشند انبازان من
ما گواهان <sup>۵</sup> از برای حجتی	۲۳۲۰۸- هم برون آریم از هر امتی <sup>۷۵</sup>
بر گراهی یعنی اندر محکمه	۲۳۲۰۹- حاضر آریم انبیا را آن همه
مشرکان را بر ضلال <sup>۶</sup> و بر ظلام <sup>۷</sup>	۲۳۲۱۰- تا دهند ایشان گواهی در مقام
آورید از حجتی ز آن داشتید	۲۳۲۱۱- پس بگویم آنچه می پنداشتید
که پرستید چیزی جز خدا؟	۲۳۲۱۲- چیست بر گوید برهان شما
در عبادت یا حُجَج <sup>۸</sup> یا قولِ راست	۲۳۲۱۳- پس بدانید اینکه حق بهر خداست
ز آن چه بر می یافتند از کذب و کین	۲۳۲۱۴- گم شود زاینان در آن دم از یقین



مرکز تحقیقات قرآنی و پژوهش‌های اسلامی

- ۱- سَرَمَد: دایمی، یکسره.
- ۲- تا روز رستخیز (قیامت) که دیگر پس از آن شبی نخواهد بود.
- ۳- آیا در این باره نمی اندیشید و تفکر نمی کنید تا بفهمید، معبودی به جز خداوند وجود ندارد؟
- ۴- انبازان (جمع انباز): شرکاء.
- ۵- منظور گواهان اعمال، در هر امتی است (مانند معصومین، علمای عادل) که در حضور آنان، در روز قیامت به امت آنها گفته می شود که دلیل و برهانتان را در باره دینتان بیاورید. امام باقر (ع) فرمود: شهید از این امت، امام این امت است.
- ۶- ضلال: گمراهی.
- ۷- ظلام: تاریکی.
- ۸- حُجَج (جمع حُجَّة): دلایل، براهین.

إِنَّ قَارُونَ كَانَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى فَبَغَىٰ

مسلما قارون یکی از اقربا و بستگان قوم موسی بود که بر آنها طریق ظلم و طغیان

عَلَيْهِمْ وَعَاتَبْنَاَهُ مِنَ الْكُنُوزِ مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءَ بِالْعُصْبَةِ

پیش گرفت و ما آنقدر گنج و مال به او دادیم که بر دوش بردن کلید آن گنجها صاحبان قوت را خسته کردی!

أُولَى الْقُوَّةِ إِذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ لَا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ

منگامی که قومش به او گفتند: آنقدر مغرور و شادمان آیه نروست خود آباش که خدا هرگز مردم پر مغرور و نشاط را دوست نمی‌دارد. (۷۶)

وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ

و به هر چیزی که خدا به تو عطا کرده بکوش تا انوار و سعادت دار آخرت تحصیل کنی و لیکن

نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَأَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ

بهرهات را هم از دنیا و نعم حلال دنیا فراموش مکن و انا توفیق به خلق نیکی کن چنانکه خدا به تو نیکی و احسان کرده

وَلَا تَبْغِ الْفُسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ

و هرگز در روی زمین فساد و فاساد راه مکن که خدا مفسدان را الهی دوست نمی‌دارد. (۷۷)

۷۷

مرکز تحقیقات کتب و اسناد اسلامی

## در بیان حکایت قارون

- |   |   |
|---|---|
| بود او بن غم «موسی» یا که خویش                          | ۲۳۲۱۵- قصه «قارون» <sup>۷۶</sup> اکنون آمد به پیش |
| در فساد او بود همچون سامری                              | ۲۳۲۱۶- پس برایشان خواست جوید برتری <sup>۲</sup>   |
| که بُد از حمل مسفاتیحش به رنج                           | ۲۳۲۱۷- ما عطا کردیم بر او بس ز گنج                |
| رنج می بردند بس بود آن مزید <sup>۳</sup>                | ۲۳۲۱۸- صاحبان قوت از حمل کلید                     |
| که مشو مغرور و شاد از مال چند                           | ۲۳۲۱۹- یاد کن گفتند چون قومش ز پند                |
| ز آن که غافل هر فرحناکی از دوست                         | ۲۳۲۲۰- حق فرحناکان <sup>۴</sup> ندارد هیچ دوست    |
| تو سرای آخرت را بی خطا                                  | ۲۳۲۲۱- می بجو در آنچه حق کردت عطا <sup>۷۷</sup>   |
| هم مکن از تسندستی و توان                                | ۲۳۲۲۲- بهره خود را فراموش از جهان                 |
| بر تو نیکی کرد بی خوف و غلق                             | ۲۳۲۲۳- کن تو نیکی بر عباد آن سان که حق            |
| «إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ» <sup>۵</sup> | ۲۳۲۲۴- هم تبه کاری مجوی اندر زمین                 |



۱- «قارون بن یصهر بن قاهث بن لاوی بن یعقوب» را اکثراً پسر عموی موسی (ع) (موسی بن عمران بن قاهث) دانسته‌اند و برخی او را عمو و بعضی خواهرزاده موسی (ع) گفته‌اند که قول اوّل صحیح به نظر می‌رسد. قارون را به دلیل زیبایی صورت «منور» می‌نامیدند. گفته شده است که قارون با دختر عموی خود (خواهر موسی) ازدواج نمود و از مسلمانان بنی اسرائیل بود و تورات را با آوازخوش می‌خواند اما مانند سامری منافق شد. قارون جزو هفتاد مردی بود که موسی (ع) با خود به میقات برد. قارون همواره در جستجوی علم به راه‌های جمع‌آوری ثروت بود و همچنان به کار خود ادامه می‌داد تا زمانی که بر موسی (ع) طغیان کرد و به او حسد ورزید و زکات مال خود را نداد و برای تبرئه خود گفت: موسی می‌خواهد مال مردم را بخورد و می‌خواهد اموالشان را بگیرد. مردم گفتند: ما نمی‌خواهیم به این کار تن در دهیم ولی چه چاره‌ای داریم؟ قارون گفت: نظر من این است که سراغ یکی از زنان فاحشه بنی اسرائیل بفرستیم و از او بخواهیم شهادت دهد موسی با او زنا کرده است. سپس قارون نزد موسی (ع) آمد و گفت: دستور بده بنی اسرائیل جمع شوند و آنان را به آنچه خدایت فرموده آگاه کن. موسی (ع) قبول کرد و در جمع مردم گفت: خداوند مرا دستور داده تا به شما بگویم تنها خدا را بپرستید، صله رحم کنید، زنا کار را سنگسار کنید... مردم گفتند: هر چند که خودت زنا کار باشی؟ فرمود: بله، گفتند: تو باید سنگسار شوی زیرا زنا کرده‌ای و اطرافیان قارون نزد آن زن فرستادند که بیاید و شهادت دهد. موسی (ع) از او پرسید: تو را به خدا سوگند، راست بگو. زن گفت: چون مرا به خدا سوگند می‌دهی، این مردم مرا خواستند و مزدی برایم مقرر کردند تا من تو را متهم به زنا با خود کنم و اینک شهادت می‌دهم که تو از این تهمت بری هستی و نیز شهادت می‌دهم بر اینکه تو رسول خدایی.

موسی (ع) با چشم گریان به سجده افتاد. خداوند به او وحی فرستاد که چرا می‌گریی؟ با اینکه من زمین را مسخر تو کرده‌ام. به زمین فرمان بده تا قارون را ببلعد. موسی چنین کرد و زمین، قارون و فرزندان او را در خود فرو برد. آنها شروع به التماس کردند و فریاد زدند، ای موسی، ای موسی! موسی (ع) مجدداً به زمین فرمان داد: بگیر ایشان را، و زمین آنها را تا

گردن‌هایشان فرو برد. مجدداً فریاد زدند: یا موسی، یا موسی باز هم موسی به زمین فرمان داد: بگیر ایشان را. پس زمین همه آنها را در خود فرو برد. خداوند به موسی وحی فرستاد که: بندگان من هر چه تو را خواندند اجابت نکردی. به عزتم سوگند اگر مرا می‌خواندند اجابتشان می‌کردم. (به اختصار و با کمی تغییر از جلد هفتم کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار و جلد شانزدهم ترجمه تفسیرالمیزان).

۲- گفته‌اند منظور از برتری‌جویی قارون، آن است که در زمانی که در مصر، عامل فرعون بر بنی‌اسرائیل بود بر آنان ظلم روا می‌داشت و بیش از حد از آنان طلب مال می‌کرد و بر آنان تکبر می‌کرد و فقرا را استخاف می‌نمود و به نبوت موسی و ریاست هارون حسادت می‌ورزید. گفته‌اند قارون جامه قرمز می‌پوشید و بر اسبانی با زین ارغوانی متمایل به زرد می‌نشست و به مردم فخر می‌فروخت.

۳- در انجیل آمده است که کلیدهای گنج قارون به وسیله شصت شتر حمل می‌شد. مجاهد گفت کلیدهای او از پوست شتر بود و عده‌ای گفته‌اند از آهن بود و هر جا می‌رفت آنها را با خود می‌برد. مسیب بن شریک گفت: مال و خزاین او به حدی رسید که چهارصد هزار کلید بود آن را در چهل انبان.

۴- فرحناک: شادمان، پرنشاط.

۵- همانا خداوند فسادانگیزان را دوست ندارد. (چرا که اساس خلقت، بر صلاح و اصلاح است).

قَالَ إِنَّمَا أُوتِيْتُهُ، عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي أَوَلَمْ يَعْلَم أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهْلَكَ

قارون گفت: این مال و ثروت فراوان به علم و تدبیر خودم به من داده شد! آیا ندانست که خدا پیش از او چه بسار  
مِنْ قَبْلِهِ مِنَ الْقُرُونِ مَنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَأَكْثَرُ جَمْعًا

آمده و خواصی را که از او قوت و ثروت و جمعیتان بیشتر بود هلاک کرد؟  
وَلَا يُسْئَلُ عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ

و هیچ از گناه بدکاران سوال نخواهد شد. بلکه بکسر به عروج روند. (۷۸)

آنگاه قارون از روی با



فِي زَيْنَتِهِ قَالَ الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا يَا لَيْتَ لَنَا

زینت و تجمل بسیار بر قومش در آمدند. مردم دنیا طلب آنکه او را دیدند گفتند. این کاش همان قدر که

مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ ﴿٧٩﴾ وَقَالَ

به قارون از مال دنیا دادند به ما هم عطا می‌شد. که او بهر بزرگ و حظ و نفی را داراست. (۷۹) و اما

الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَيَلِكُم ثَوَابُ اللَّهِ خَيْرٌ لِمَنْ ءَامَنَ

صاحبان مقام علم و معرفت (به آن دنیا پرستان) گفتند: برای بر شما و حسن است. ثواب خدا برای آن کس که به خدا ایمان آورد

وَعَمَلٍ صَالِحًا وَلَا يُلْقَاهَا إِلَّا الصَّابِرُونَ ﴿٨٠﴾

و نیکو کار گردیده پس بهتر او بالاتر از این دارایی دو روز قارون است. در آن آیه صبر است. در سوره صافات آیه ۱۸۰

- ۲۳۲۲۵- گفت من داده شدم نبود جز این <sup>۷۸</sup>
- ۲۳۲۲۶- خود ز علمی کآن بود نزدیک من
- ۲۳۲۲۷- من ز اسرانیلیان آگه ترم
- ۲۳۲۲۸- یا که از کسب و فلاح و ائجار <sup>۲</sup>
- ۲۳۲۲۹- گفته اند او داشت علم کیمیا <sup>۳</sup>
- ۲۳۲۳۰- عقل را باشد علامات و نشان
- ۲۳۲۳۱- پس پی تو بیخ او فرمود حق:
- ۲۳۲۳۲- که ز پیش از وی حق از اهل قرون
- ۲۳۲۳۳- قسوت و جمعیت از وی بیشتر
- ۲۳۲۳۴- تا چه سان فرمود ایشان را هلاک
- ۲۳۲۳۵- هم نه پرسیده شوند آن مجرمان
- ۲۳۲۳۶- یعنی از سیمیا شوند شناخته
- ۲۳۲۳۷- پس به روز شنبه قارون شد برون <sup>۷۹</sup>
- ۲۳۲۳۸- پس بگفتند آن کسانی که زیاد
- ۲۳۲۳۹- از طریق غبطه: «یا لیت لنا» <sup>۷</sup>
- ۲۳۲۴۰- کو ز دنیا باشدش بهره عظیم
- ۱- مال و اموالی که دارم این چنین
- ۲- و آن بود از عقل و رای نیک من
- ۳- بر کتاب، این مال را، ز آن در خورم
- ۴- یافتن این ملک و مال بی شمار
- ۵- کیمیا عقل است گر داری بها
- ۶- گر که گویم باز مانم از بیان
- ۷- او ندانست این خود آید در نسق
- ۸- کسه ز وی بودند از هر ره فزون،
- ۹- بودند آن هم ملک و مال و سیم و زر
- ۱۰- نیستان مر عظیم <sup>۴</sup> و لحم <sup>۵</sup> الا که خاک
- ۱۱- از گناده خود که باشندشان نشان <sup>۶</sup>
- ۱۲- هم به دوزخ بی سوال انداخته
- ۱۳- بر گروه خود به آیینی فزون
- ۱۴- بودندشان رغبت به دنیا و اعتماد،
- ۱۵- مثل آنچه یافت «قارون» از عطا
- ۱۶- هستند افزون ملک و مال و زر و سیم

آنکه به بودندی زدانش بهره‌مند <sup>۹</sup> :	۲۳۲۴۱- پس بر اربابِ تمنا <sup>۸</sup> گفت چند
بهرتر از این‌هاست پاداش خدا	۲۳۲۴۲- وایل <sup>۱۰</sup> باد از این تمنا بر شما
بگردد هم باشد او شایسته کار	۲۳۲۴۳- بر کسی کو بر رسول و کردگار
جز شکسپایان صابر در بلا	۲۳۲۴۴- می‌نیابند این چنین توفیق را
گشت طاغی، کرد با موسی جدال	۲۳۲۴۵- رفته رفته از غرور جاه و مال
در خور این دفتر و تفسیر نیست	۲۳۲۴۶- شرحش از تاریخ خوان گر مقتضی است <sup>۱۱</sup>



- ۱- قارون در پاسخ آنان گفت: آنچه من دارم، احسان خدا نیست، بلکه در اثر علم و استعداد خودم کسب نمودهام و آنچه به دست آورده‌ام استحقاق خودم و حاصل تلاش خودم بوده.
- ۲- اِتِّجَار: تجارت.
- ۳- گفته‌اند قارون به علم کیمیا، تجارت، کشاورزی و تورات آگاهی فراوان داشته است.
- ۴- عَظْم: استخوان.
- ۵- لَحْم: گوشت.
- ۶- چون خداوند به حقیقت حال همه افراد آگاه است، از مجرم نمی‌پرسد گناهت چیست؟ بلکه تنها بر علیه او حکم صادر می‌کند و او بدون هیچ درنگ عذاب می‌شود.
- ۷- يَا لَيْتَ لَنَا: ای کاش برای ما بود. (رجوع شود به معنی آیه ۷۹).
- ۸- اربابِ تمنا: منظور همان کسانی است که تمنای مال دنیا داشتند و با دیدن جلال و جبروت قارون آرزو کرده بودند که کاش آنها هم مانند او ثروتمند بودند.
- ۹- منظور، مؤمنین بنی‌اسرائیل است که به خدا علم داشتند.
- ۱۰- وایل به معنی هلاکت است و در اینجا نفرین به هلاکت و اعلام انزجار است.
- ۱۱- به توضیح شماره ۱ و ۲، مربوط به ابیات ۲۳۲۱۵ و ۲۳۲۱۶ مراجعه فرمایید.

## فَخَسَفْنَا

پس (از اندک

بِهٖ وَ بَدَّارِهِ الْاَرْضَ فَمَا كَانَ لَهُ مِنْ فِئَةٍ يَنْصُرُوْنَهُ مِنْ دُوْنِ  
 زمانی) ما هم او را با خانه (و گنج و دارایی) اش بزمین فرو بردیم و هیچ حزیب و جمعی نداشت  
 که او را در برابر خدا

اللّٰهُ وَمَا كَانَتْ مِنَ الْمُنْتَصِرِيْنَ ﴿٨١﴾ وَ اَصْبَحَ الَّذِيْنَ تَمَنَّوْا  
 باری کنند و خود هم نتوانست خویش را یاری دهد (۸۱) صبحگاه هم آنان که  
 روز گذشته (ثروت و) مقام او را

مَكَانَهُۥٓ بِاَلْاَمْسِ يَقُوْلُوْنَ وَيَكَاَتُ اللّٰهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ  
 آرزو می کردند یا خود می گفتند: ای وای! بر ما و آرزوهای ما! گویی خداست که هر که از بندگان خود را خواهد روزی فراوان  
 ز

يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَوْ لَا اَنْ مِنَ اللّٰهُ عَلَيْنَا لَخَسَفَ بِنَا  
 دهد (و هر که را خواهد) سنگ روزی کند! اگر نه این بود که خدا بر ما منت گذاشت تا در غرور و ثروت فاروق نهاد ما را هم (مثل او) در زمین فرو بردی!

وَيَكَاَنَّهُۥٓ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُوْنَ ﴿٨٢﴾ تِلْكَ الدَّارُ الْاٰخِرَةُ نَجَعَلُهَا  
 ای وای که گویا کافران را هرگز فلاح و رستگاری نیست (۸۲) تا این دار (بهشت ابدی) آخرت را

لِلَّذِيْنَ لَا يُرِيْدُوْنَ عُلُوًّا فِي الْاَرْضِ وَلَا فِسَادًا وَّ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِيْنَ  
 برای آنانکه<sup>۱</sup> در زمین زاده علو و فساد و سرکشی ندارند مخصوص می گردنیم و حسن عاقبت خاص پرهیزکاران است (۸۲)

﴿٨٣﴾ مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا  
 هر که عمل نیک آورد پاداش بهتر از آن باشد و هر کس که عمل بد کند

يُجْزَى الَّذِيْنَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ اِلَّا مَا كَانُوْا يَعْمَلُوْنَ ﴿٨٤﴾  
 بدکاران جز به فساد<sup>۲</sup> اعمال آن معجزات نشده است (۸۴)

- |   |  |
|---|--|
| ۱- با سرا و گنج و مالش در زمین <sup>۱</sup> | ﴿۸۱﴾ پس فرو بردیم او را از کمین                            |
| تا که بتوانند از او یاری نمود               | ۲۳۲۴۸- پس گروهی هیچش از یاران نبود                         |
| دوین آن قدرت نسیمی کار ساز                  | ۲۳۲۴۹- یا عذابی را از او دارند باز                         |
| ز آن چه با او کرد بکشد انتقام               | ۲۳۲۵۰- هم نبود او تا ز موسی در مقام                        |
| از خود او دفع عذابی در حدود <sup>۲</sup>    | ۲۳۲۵۱- یا نبد ز آنان که بتواند نمود                        |
| حسرت قارونشان می بود بیش                    | ﴿۸۲﴾ ۲۳۲۵۲- صبح کردند آن کسان که روز پیش                   |
| این کلام است از تعجب در عرب                 | ۲۳۲۵۳- «وَيَكَاَنَّهُۥ اللّٰهُ» <sup>۳</sup> بگفتند از عجب |



می‌نماید چون که خواهد بی‌درنگ	۲۳۲۵۴- می‌گشاید بر عبادش رزقِ تنگ
خود به ما که مالِ دنیامان بداد	۲۳۲۵۵- گر نبودی آنکه حقِ منت نهاد
منتی باشد خود این بر ما از او	۲۳۲۵۶- در زمین بردند هم ما را فرو
که نکردند اهل کفر آن رستگار	۲۳۲۵۷- می‌نماید بر صواب این حال و کار
رستگاری نیستش در دو سرای	۲۳۲۵۸- یا کسی کو نگروده بر خدای
ما بگردانیم بهر آن کسان	۲۳۲۵۹- اینست دارِ آخرت <sup>۸۳</sup> ۴ و اندر نشان
کبر و افساد و عُلوّی <sup>۵</sup> در زمین	۲۳۲۶۰- می‌نخواهند آن کسان اندر یقین
از برای اهل تقوی جمله زو	۲۳۲۶۱- هست انجام پسندیده و نکو
ببهر از آن در جزا باشد بر او	۲۳۲۶۲- هر که آید خصلتی را بر نکو <sup>۸۴</sup>
هم مر او را مثل آنچه کرده خویش	۲۳۲۶۳- و آن که کار بد کند آید به پیش



۱- به توضیح شماره ۱، مربوط به بیت ۲۳۲۱۵ مراجعه فرمایید.

۲- منظور آن است که خود قارون هم از کسانی نبود که زیر بار عذاب نرود و قوت و نیرو و ثروتی که داشت بتواند از عذاب خدا نجاتش دهد، برخلاف آنچه که همواره تصور می‌نمود و خیال می‌کرد که عاملی که ثروت و خیر را به سوی او جلب کرده، شر و عذاب را از او دفع می‌نماید.

۳- «وَيُكَانُ اللَّهُ: ای وای، گویی خداست که... (کلمه وئی، در هنگام اظهار ندامت و یا تعجب به کار می‌رود). (رجوع شود به معنی آیه ۸۲).

۴- «تِلْكَ» (در آیه ۸۳)، که مخصوص اشاره به دور است، شرافت و ارجمندی مکافات آخرت را می‌رساند و همین شاهد است بر اینکه مراد به دارِ آخرت، دارِ آخرت سعیده است، نه هر آخرتی و نیز به همین جهت مفسرین دارِ آخرت را در این آیه به بهشت تفسیر کرده‌اند. (به اختصار و با کمی تغییر از جلد شانزدهم ترجمه تفسیرالمیزان).

۵- عُلوّ: بلندپروازی، گردن‌فرازی، عُلوخواهی و برتری‌جویی بر بندگان خدا، از مصادیق فسادخواهی است.

إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَأْدُكَ إِلَىٰ مَعَادِ قُلُوبِ رَبِّي

ای رسول ما، یقین دان که آن خدایی که (احکام) قرآن را بر تو فرض گردانید، ابلاغ آن را وظیفه تو قرار داد، البته تو راه جایگاه خود (مکه یا بهشت) اند.

أَعْلَمُ مَنْ جَاءَ بِالْهُدَىٰ وَمَنْ هُوَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿٨٥﴾ وَمَا كُنْتَ

باز نخواهد گرداند. تو با مردم ایگو که خدای من به حال آنکه محقق در هدایت و آنکه در ضلالت آشکار است از هر کس (دانایتر) است. (۸۵) و تو خود

تَرَجُّوْا أَنْ يُلْقَىٰ إِلَيْكَ الْكِتَابُ إِلَّا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ

امید آنکه این کتاب بزرگ (قرآن) بر تو نازل شود ندانستی. بز آنکه لطف و رحمت خدا تو را به رسالت برنگزید.

فَلَا تَكُونَنَّ ظَهِيْرًا لِلْكَافِرِيْنَ ﴿٨٦﴾ وَلَا يَصُدُّكَ عَنْ آيَاتِ

پس ای شکرانه این (رحمت) هیچ گاه به کافران نصرت و تبری (مکن). (۸۶) و زنده! کافران تو را از (تسلیم) آیات

اللَّهِ بَعْدَ إِذْ أَنْزَلَتْ إِلَيْكَ وَادْعُ إِلَىٰ رَبِّكَ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ

خدا پس از آنکه بر تو نازل شد. منع نکند، و دعوت خلق را (مسئول) پرویز گارت دعوت کن. و از مشرکان

الْمُشْرِكِيْنَ ﴿٨٧﴾ وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ إِلَّا

او هم عقیدت و حوی (آن) میاش. (۸۷) و هرگز با خدایی (کنند) دیگری را به خدایی مخوا که جز او هیچ خدایی

هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿٨٨﴾

نیست. هر چیزی جز ذات پاک الهی مالک الذات و تابود است. فرمان به او و رجوع شما به سوی اوست. (۸۸)

شون مولى در دلش افزوده بود

بر تو قرآن تا کنی بر خلق، عرض

بر وطن گردانند باز او نکو

بدهدت بر مکه عود او بی خطرا

بعثت بسد در وعده زب العباد<sup>۲</sup>

که نباشد جز تو کس را آن نشان

بر کسی کو را هدایت در خور است

مشرکان کت باز راندند از دیار

کت شود القاکتاب این سان پدید

بر تو از پروردگار ذوالکرم<sup>۴</sup>

تا کنی بر میل ایشان خود توکار

۲۳۲۶۴- چون ز مکه مصطفی هجرت نمود

۲۳۲۶۵- آمد این ایت که آنکو کرده فرض<sup>۸۵</sup>

۲۳۲۶۶- کرد یعنی مر تو را پیغمبر او

۲۳۲۶۷- بخشدت بر کافران دین ظفر

۲۳۲۶۸- یا که قصد از بازگشت اندر معاد

۲۳۲۶۹- می برانگیزانمت یعنی چنان

۲۳۲۷۰- ای محمد، گو خدا دانایتر است

۲۳۲۷۱- و آن که هست او در ضلالی<sup>۳</sup> آشکار

۲۳۲۷۲- خود تو را هرگز نمی بود این امید<sup>۸۶</sup>

۲۳۲۷۳- لیک بود آن بخششی اندر رقم

۲۳۲۷۴- پس مشو با کافران هم پشت و یار

جمله زآیت‌های حق از اعتراض <sup>۵</sup>	۲۳۲۷۵- مر تو را باید ندارند ایچ باز <sup>«۸۷»</sup>
سوی ربت مردمان را می‌بخوان	۲۳۲۷۶- بعد از آنکه گشت نازل بر تو آن
بی‌مدارا شو مترس از طعن و نؤم <sup>۶</sup>	۲۳۲۷۷- هم مباش از مشرکین یعنی به قوم
نیست غیر از او خدایی ره‌نما	۲۳۲۷۸- هم بخوان با آن خدا دیگر خدا <sup>«۸۸»</sup>
هم بسود فرمانروایی بهر او	۲۳۲۷۹- «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» <sup>۷</sup>
بر حساب خویش سنجیده شوید	۲۳۲۸۰- سوی او هم باز گردیده شوید



۱- مقاتل گفته است سبب نزول این آیه (آیه ۸۵) آن بود که هنگامی که پیامبر (ص) به قصد هجرت به مدینه از غار بیرون آمد از راه اصلی نرفت، بلکه از راه برگشت و رفت تا به «جحفه» که در میان مکه و مدینه واقع است رسید و از آنجا به طرف مدینه حرکت نمود و چون در جحفه، راهی را که به طرف مکه می‌رفت مشاهده نمود، اشتیاق مکه بر او تازه شد. جبرئیل آمد و پرسید: یا رسول‌الله آیا به شهر و مولد خودت اشتیاق داری؟ فرمود: بله. جبرئیل گفت: خداوند عزوجل می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَأْدُكَ إِلَى مَغَادِ» [به یقین، کسی که این قرآن را بر تو واجب نموده، تو را به محل بازگشت، (یعنی به زادگاهت مکه که آرزوی بازگشت به آن را داری) باز می‌گرداند.] (این آیه نه مکی است و نه مدنی، و در جحفه نازل شده است).

۲- برخی گفته‌اند منظور از معاد (در آیه ۸۵)، «بهشت» است و خداوند در شب معراج و عده آن را به محمد (ص) داد و یا در هنگامی که پیامبر همراه با آدم، در صلب او بود. و عده‌ای گفته‌اند منظور از معاد، قیامت و معاد کلیه مخلوقات و یا موت و معاد خلق است.

بعضی منظور از معاد را «مقام محمود» دانسته‌اند که همان موقف شفاعت کبری است و بعضی آن را بیت‌المقدس دانسته‌اند و خداوند می‌فرماید بعد از آنکه تو را در معراج اول به بیت‌المقدس بردیم به زودی تو را به آنجا باز می‌گردانیم و بعضی منظور از آن را هر امر محبوبی دانسته‌اند که دلخواه پیامبر (ص) باشد که این معنی با همه اقوال قبلی و یا بیشتر آنها منطبق است.

در جلد یازدهم ترجمه تفسیر بیان السعادة آمده است:

«بدان که «قرآن»، نام مقام جمع است، چون مصدر کتاب محمد (ص)، مقام جمع است که عبارت از مقام مشیت است و آن مقام، جمع مطلق و برزخ بین وجوب و امکان و محل جمع دو دریای وجوب و امکان است و خدای تعالی آن را قرآن نامید.

و فرض قرآن بر محمد (ص) عبارت است از رساندن او به آن مقام که احدی از انبیاء (ع) به آن مقام نرسیده است. چون مبداء نزول محمد (ص) این مقام است بر این مقام صدق می‌کند که آن معاد محمد (ص) است، چون محمد (ص) محیط به همه است، او دارای مقامی در دنیا و مقامی در نفوس بندگان است، پس وقتی از دنیا خارج می‌شود، صحیح است آن گاه که به دنیا برمی‌گردد گفته شود دنیا، معاد محمد (ص) است و هم چنین نفوس بندگان، معاد او است. پس صحیح است آیه تفسیر شود بر این که کسی که عمل به قرآن را بر تو واجب کرده تو را به مگه باز می‌گرداند، و صحیح است تفسیر شود بر اینکه کسی که تعیین کرده و مقام جمع را بر تو اثبات نموده تو را به آن مقام یا به دنیا یا به نفوس بندگان هنگام احتضار یا هنگام حسابشان برمی‌گرداند.

در جلد هفتم کشف الاسرار و عدة الابرار ذیل آیه مزبور (آیه ۸۵) آمده است: «... مصطفی (ص) تا در تبلیغ رسالت و بسط شریعت و تمهید قواعد دین بود، و در مقام تفرقت بود، از بهر نجات خلق، و به این آیت، او را از مضیق «تفرقت» با صحرای «جمع» بردند که مشرب خاص وی بود، تا می‌گفت: «لایسعی فی وقتی غیر ربی»! ← «فرق» (تفرقه) (\*)، و «جمع» (\*).»

۳- ضلال: گمراهی.

۴- خداوند به پیامبر (ص) می‌فرماید نازل کردن کتاب بر تو، مانند سایر حوادث عادی نیست که قبلاً کسی امید و انتظار آن را داشته باشد، بلکه رحمت خاصه خداوند است.

۵- آیه ۸۷، پیامبر را از روی گرداندن از آیات خدا نهی می‌کند و این معنا را در زبان نهی کفار از جلوگیری از آیات و منحصر کردن پیامبر (ص) بیان می‌نماید و در واقع به کفار می‌گوید که نباید پیامبر ما را از تبلیغ آیات ممانعت و از مأموریت خود منحصر نماید.

۶- نؤم: سرزنش، ملامت.

۷- كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ: همه چیزها (ی ممکن الوجود) فنا پذیرند جز ذات او (که واجب

الوجود است). [حقیقتی که در واقع ثابت است و هرگز هلاک و باطل نمی‌شود، صفات کریمه خدا و آیات داله بر صفات او، که همه آنها با ثبوت ذات مقدسش ثابت‌اند. غیر از خداوند، هر موجودی که تصوّر شود، «ممکن» است و ممکن، هر چند که به ایجاد خداوند وجود یافته باشد، از نظر ذات خودش معدوم و هالک است و تنها موجودی که فی حدّ نفسه راهی برای بطلان و هلاکت در او نباشد، ذات واجب بالذات است.

صفات کریمه خدا منشأ فیض او بوده و بدون وقفه و تا بی‌نهایت، مشغول افاضه فیض هستند. و اگر منظور از «وجه»، ذات مقدس باشد، منظور آن است که هر موجودی فنا در پی دارد، مگر ذات حقه ثابتة خود او که بطلان و هلاک در او راه ندارد، بنابراین وجه، صفات، نهفته در ذات ملاحظه می‌شود و معبود هم باید کسی باشد که فنا در او راه نداشته باشد و غیر خدا، کسی به این صفت نیست، پس جز او هم معبودی نیست.

و در احتجاج، از علی (ع) روایت کرده که در ضمن حدیثی طولانی فرمود: و اما اینکه فرمود: «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ»، مراد این است که هر چیزی هالک است مگر او، چون محال است که از او همه چیزش هلاک شود، تنها وجهش باقی بماند، آری خدای تعالی اجل از این است، کسی هلاک می‌شود که از خدا نباشد. مگر نمی‌بینی خودش فرمود: «كُلٌّ مِنْ عَلَيْهَا فَنٍ وَ يَبْغِي وَجْهَ رَبِّكَ»، (هر چیزی فانی است، تنها وجه پروردگار تو می‌ماند) که در آن بین خلقش و وجهش جدایی انداخت؟. (به اختصار و با کمی تغییر از جلد ۱۶ ترجمه تفسیرالمیزان).

در مرصادالعباد است که: [...] چون اثری از فیض صفت فعل رحمانی به عالم اجسام خواهد رسید، اول جسمی که قابل آن فیض بود، عرش باشد، زیرا که اقرب الاجسام الی الملكوت، اوست، که یک روی در عالم ملکوت دارد، از آن روی قابل فیض حق شود و آن فیض را مُقَسَّم هم عرش بود، زیرا که از عرش به جملگی جسمانیات مجاری است پیوسته که مدد فیض از آن مجاری به هر جنس از اجناس و هر نوع از انواع و هر صنف از اصناف و هر قسم از اقسام و هر شخص از اشخاص و هر جوهر از جواهر و هر عَرَض از اعراض و هر جسم از جسمانیات می‌رسد، به قدر استعداد آن چیز، و آن فیضان بر دوام است که وجود کاینات بدان مدد، قایم و باقی می‌تواند بود. اگر یک طرفه‌العین، آن مدد، منقطع شود، همه چیز را وجود نماند. سِرِّ «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» این است... (با کمی تغییر).

<p> أَنْتَلُ مَا أَوْحَى إِلَيْكَ مِنْ كِتَابِ  كَانَ خُودًا زَفْحَشَاءَ وَمُنْكَرًا نَاهِيًا  هَر نَمَازِي. نَاهِيًا اسْتِ از مُنْكَرِي  دَر مَقَامِ جِسْمِ وَنَفْسِ وَ قَلْبِ وَ رُوحِ </p>	<p> دَار بَر پَا مَر نَمَازِ. اِي ذُو كِتَابِ  وَا ز هَر اَن چِه زَشْتِي وَ كَمْرَاهِي اسْتِ  هَر كَشَايِد بَر تَوَازِ مَعْنِي. دَرِي  مَر وَا خَفِي وَ خَفِي. اِنْدَر فَنُوحِ </p>
<p> هَر مَقَامِي دَا نَمَازِي دَر خُودِ اسْتِ  كَانْدَر اَنجَا. جَمَلَه از خُودِ فَا نِي اسْتِ </p>	<p> ذِكْرِ سَالِكِي اِنْدَر اَخْفِي. اَكْبَر اسْتِ  نِيَسْتِ خَلْقِي ذِكْرِ اَو. دِيَانِي اسْتِ </p>



مرکز تحقیقات و پژوهش‌های اسلامی  
مجلس شورای اسلامی ایران



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

## ﴿ نکاتی دربارهٔ سورهٔ مبارکهٔ عنکبوت ﴾

- سورهٔ عنکبوت، ۶۹ آیه، ۹۸۰ کلمه و ۴۱۹۵ حرف دارد.
- این سوره، «مکی» است و از علی (ع) روایت کرده‌اند که میان مکه و مدینه نازل شده و بعضی گفته‌اند همهٔ این سوره، مکی است مگر دو آیه: «وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ...» (آیه ۸) و «مِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ...» (آیه ۱۰).
- در جلد هفتم کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار، دو آیه این سوره منسوخ دانسته شده است: یکی «وَلَا تَجَادَلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ...» (آیه ۴۶) که در شأن اهل کتاب نازل و سپس به آیه «قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ...» (آیه ۲۹ سورهٔ توبه) منسوخ شد، و دیگری در آیه «وَقَالُوا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ آيَاتٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ» (آیه ۵۰ سورهٔ عنکبوت) که تا آخر کلمه «عِنْدَ اللَّهِ» محکم، و «إِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ» منسوخ ذکر شده است.
- غرض این سوره آن است که بفهماند مقصود خداوند از ایمان، تنها بیان به زبان نیست بلکه ایمان حقیقی مورد نظر است و در این راه، افراد مورد آزمایش الهی واقع می‌شوند.
- روایت است از ابو امامه، از ابی کعب که پیامبر (ص) فرمود:  
«هر که سورهٔ عنکبوت را بخواند، خداوند او را به عدد هر مؤمن و منافقی که بودند و باشند،



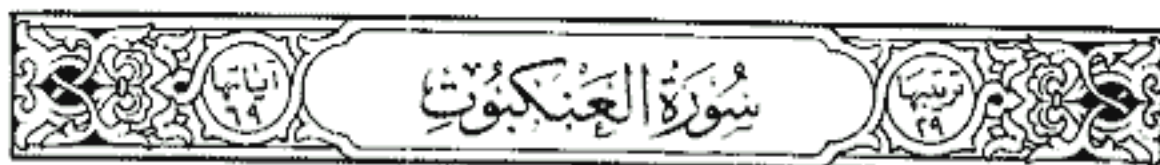
تا به قیامت ده حسنه می‌نویسد» و گفته‌اند هر که این سوره را در شب بیست و سوم ماه مبارک رمضان بخواند، از اهل بهشت است.

امام صادق (ع) فرمود: «هر کس سوره عنکبوت و روم را در ماه رمضان، شب بیست و سوم تلاوت کند به خدا سوگند اهل بهشت است و من هیچ کس را از این مسأله استثناء نمی‌کنم و نمی‌ترسم که خداوند در این سوگند قاطع من گناهی بر من بنویسد و مسلماً این دو سوره در پیشگاه خدا بسیار ارج دارد».



مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

- ✦ شماره سوره: ۲۹
- ✦ تعداد آیات: ۶۹
- ✦ شماره ابیات: از ۲۳۲۸۱ تا آخر ۲۳۵۲۸
- ✦ تعداد ابیات: ۲۴۸



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

۱ أَلَمْ أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يَتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا  
 یفتنون (این حرف اشاره به اسماء الهی بالسراری بین خدا و سول اوست) (۱) یا مردم چنین نداشتند که به صرف اینکه گفتند ما ایمان (به خدا) آوردیم، پرهیزشان کند  
 یفتنون (۲) و هیچ امتحان نکند؟ (۲) و محققاً ما امسی را که پیش از ایمان بودند به امتحان زائریمایش آوردیم، و همانا خدا  
 ۲ صدقوا و لیعلمن الکاذبین (۳) دروغگویان و راستگویان را کاملاً می شناسد. (۳)

- |   |   |
|---|---|
| از پی تفسیر سوره عنکبوت                             | ۲۳۲۸۱- خواهیم امداد از خدای لایموت                  |
| از اناللّٰه مالکِ مُلکِ عظیم <sup>۱</sup>           | ۲۳۲۸۲- هست اشارت آن الف و آن لام و میم <sup>۱</sup> |
| که فسرو هشته <sup>۲</sup> شوند از امتحان            | ۲۳۲۸۳- می کنند آیا گمان این مردمان <sup>۲</sup>     |
| قول «آمَنَّا وَ هُمْ لَا یُفْتَنُونَ»؟ <sup>۳</sup> | ۲۳۲۸۴- چون که گویند آن کسان بی آزمون                |
| که بُسَدند از پیش از ایشان در جهان                  | ۲۳۲۸۵- هم چنان که آزمودیم آن کسان <sup>۳</sup>      |
| بوده است و با زخواهد بود هم <sup>۴</sup>            | ۲۳۲۸۶- امتحان یعنی که در کُلِّ اُمَم                |
| هم زبعد از امتحانها، کاذب اوست                      | ۲۳۲۸۷- تا بداند حق، که در دین راستگوست؟             |
| در ظهور آید ز آثار و عمل                            | ۲۳۲۸۸- یعنی آنچه بود ثابت در ازل                    |
| مؤمن از کافر، حقیقت از مجاز <sup>۵</sup>            | ۲۳۲۸۹- تا که یابد اختصاص و امتیاز                   |



۱- در جلد هفتم کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار است که: [...] «الف» اشارت است فرا «اللّه»، «لام» اشارت است فرا «جبرائیل»، «میم» اشارت است فرا «محمد» (ص). ربّ العزّة سوگند یاد می‌کند به الهیت خویش و به امانت جبرئیل و به صدق نبوت محمد، که وحی‌کننده منم، و آرنده، جبرئیل و پذیرنده، محمد... (به توضیحات مربوط به «الم» در ابیات مربوط به ابتدای سوره بقره و هم چنین سوره مبارکه روم، لقمان و سجده مراجعه فرمایید). این کتاب از الف (اللّه) به وسیله لام (جبرئیل) میم (محمد) القا شده است.

۲- فروهشته: رها شده.

۳- برخی گفته‌اند آیه «احسب الناس ان يتركوا...» درباره تعدادی از مردم مکه نازل شد که به اسلام اقرار نموده بودند و بعد از آنکه اصحاب پیامبر (ص) از مدینه به آنها نامه نوشتند و اظهار داشتند که آیه‌ای در مورد هجرت نازل شده که به حکم آن تا وقتی هجرت نکنید اسلام شما پذیرفته نیست، به طرف مدینه هجرت کردند اما مشرکین آنها را تعقیب نمودند و به مکه برگرداندند. پس از نازل شدن این آیه این مسلمانان دوباره به طرف مدینه حرکت کردند و مشرکین نیز دوباره آنها را تعقیب نمودند و مسلمانان با آنها جنگیدند و تعدادی از آنها کشته شدند و تعدادی نجات یافتند و در این هنگام آیه «ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ هَاجَرُوا مِن بَعْدِ مَا فُتِنُوا...» (آیه ۱۱۰ سوره نحل) نازل شد.

در مجمع‌البیان آمده که بعضی گفته‌اند آیه «احسب الناس ان يتركوا» درباره عمّار بن یاسر نازل شد که در راه خدا شکنجه می‌دید (نقل از ابن‌جریر).

خداوند در این آیه می‌فرماید: آیا مردم گمان کرده‌اند که به صرف اینکه بگویند ایمان آوردیم به حال خود رها می‌شوند و (به وسیله اعمال) مورد آزمایش قرار نخواهند گرفت؟ (از جلد شانزدهم ترجمه تفسیر المیزان، با کمی تغییر).

۴- امتحان در امت‌های قبل از ایشان نیز بوده است و سنت جاری ماست و از این پس نیز خواهد بود.

۵- مفهوم ابیات ۲۳۲۸۸ و ۲۳۲۸۹ ← این امتحان‌ها برای آن است که آنچه از ازل در علم ذاتی خداوند بوده از طریق افعال و آثار بندگان او ظاهر شود، وگرنه علم ذاتی خداوند احتیاجی به

امتحان ندارد و منظور از دانستن خدا، ظاهر شدن نشانی‌های ایمان واقعی و ادعایی، و نیز علم فعلی خداست. امتحان، باطن انسان‌ها را ظاهر می‌کند و لازمه این ظهور این است که آنها که ایمان واقعی دارند ایمانشان پابرجاتر و آنها که ایمانشان، صرف ادعاست آن ادعا نیز باطل شود. امتحان الهی، صدق راستگویان و کذب دروغگویان را به آنها ثابت می‌نماید تا از این طریق دلایل اعطای پاداش به مؤمنین واقعی و توبیخ دروغگویان که ایمان ادعایی داشته‌اند بر آنان ظاهر و مشخص شود و مؤمن از کافر و منافق، از مجاز تمیز یابد. (از جلد شانزدهم ترجمه تفسیر المیزان، با کمی تغییر).

## أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ

آیا آن‌ها که کار می‌کنند

السَّيِّئَاتِ أَنْ يَسْبِقُونَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ ﴿٤﴾ مَنْ كَانَ يَرْجُوا

و اعمال ناپایسته مرا نیکب می‌شوند پنداشتنده که هر مسیقت گیر به دو از عقاب ما خلاصی باشد) چهار بد حکم می‌کنند (۴) هر کس که به لقاء خدا و مشاهده

لِقَاءِ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿٥﴾ وَمَنْ

جمال و وصول به رحمت و جنت او امیدوار و مشتاق است بدانند که هنگام اجل و وعده معین خدا البته فرستد او به گفتار و کردار خلق) شمه او دانست (۵)

جَاهِدَ فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ إِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ ﴿٦﴾

و هر که ادراک ایمان) جهد و کوشش کند به سود خود کند که خدا از (مطاعت و عبادت) العالمیان الهی بی نیاز است (۶)

وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ

و آنان که ایمان آورده و نیکو کار شدند

وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَحْسَنَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٧﴾ وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ

و بهتر از آن اعمال نیکشان به آنها پاداش دهیم (۷) و ما به آدمی سفارش کردیم

بِوَالِدَيْهِ حَسَنًا وَإِنْ جَاهَدَاكَ لِتُشْرَكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ

در حق پدر و مادر خود نیکو، چ کن، و اگر آنها انهد مشرک باشند و یا کفر کنند تا تو به مرا آنچه خدای بگنایم) از روی جهل و نادانی شرک آوری

فَلَا تَطِعُهُمَا إِلَىٰ مَرْجِعِكُمْ فَاثْبُتْكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٨﴾

هر کس مطاعت امر آنها ممکن، که رجوع شما به سوی من است و من شما را به یادش مرا عمل که به جای آورده‌اند آنگاه می‌گردانم (۸)

وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُدْخِلَنَّهُمْ فِي الصَّالِحِينَ

و آنان که ایمان آورده و کار نیکو کردند آنان را البته (به بهشت) در صف صالحان و رتبه نیکان آوریم (۹)

آن بدی‌ها که بود پس ناپسند	بلکه پندارند آن‌سانکه کنند <sup>۴۳</sup>
وز عذابی کاوست واجب در جزا	آنکه برگیرند خود پیشی زما
از قیاسی، نی ز عقل ارجمند <sup>۱</sup>	بد بود حکمی که ایشان می‌کنند
پس رسد وقتِ حق ار آگه بود <sup>۲</sup>	هر امید او را «لقاءالله» بود <sup>۴۵</sup>
مطلع هم بر فعال <sup>۵</sup> و اعتقاد	اوست شنوا مر به اقوال <sup>۳</sup> عباد <sup>۴</sup>
بهر نفس خود کند کم یا زیاد	پس جز این نبود کند هر کس جهاد <sup>۶</sup>
خلق محتاج‌اند او را بسالیقین	حق بود چون بی‌نیاز از عالمین
کارهای نیک کردند آن فرقی <sup>۶</sup>	و آن کسان کآورده‌اند ایمان به حق <sup>۷</sup>
بر جزای فعل نیکو از جهات	محو ما سازیم از آنها سیئات <sup>۷</sup>
کرده‌اند از نیکویی‌ها از امر <sup>۸</sup>	نیک‌تر بدهیم پاداش آنچه را
نیکی اندر حق مادر، هم پدر	امر ما کردیم بر کُل بشر <sup>۸</sup>
تا که شرک آری به ذات ذوالجلال	گر که بنمایند کوشش یا جدال
پس تسو ایشان را مباح از تابعان	در هر آنچه نیستت علمی به آن
پس خبرتان بدهم اندر سرگذشت	سوی ما باشد شما را بازگشت
از نکویی یا بدی کآید پدید	آنچه باشید اندر آنکه می‌کنید
می‌کنید و هست نیکی فرض عین <sup>۹</sup>	یعنی آنچه در مقام والدین
هست بر نیکی به خشنودی ما	و آن که با ایمانشان کردارها <sup>۹</sup>
بباز اندر جمله شایستگان	اندر آریم آن کسان را بی‌گمان



۱- کسانی که مرتکب گناهان اعتقادی و عملی می‌شوند گمان کرده‌اند که از ما پیشی می‌گیرند و می‌توانند ما را عاجز کنند؟ آنچه داوری می‌کنند، بد است و از روی عقل نیست بلکه تصویری غلط است.

۲- هر که به خدا ایمان آورد، به این امید که به دیدار خدا (در برزخ، قیامت و بهشت) خواهد رسید باید بداند مدت تعیین شده از سوی خداوند فرا می‌رسد.

در جلد هفتم کشف الاسرار و عدة الابرار است که: «مشتاقان در آرزوی این مقام، تن وقف کردند، عاشقان از بهر این منزل، حلقه در گوش کردند. عارفان را در دیدار، سه دیده است: دیده سر بیند و آن، لذت راست؛ دیده دل بیند و آن، معرفت راست؛ دیده جان بیند و آن مشاهده است. دیده سر، از نور فضل پُر کند، دیده دل، از نور قرب پُر کند، دیده جان از نور وجود پُر کند، بنده به این سه دیده، در حق می‌نگرد. این است که در خیر آید: «تملاء الابصار من النظر فی وجهه و یحدثهم کما یحدث الرجل جلیسه» فردا در دیدار هم چنان تفاوت است که امروز. در شناخت. هر کس او را به قدر شناخت خود بیند و بر بهره خویش دیدار بود که زهول آرد. و بود که شکوه آرد و بود که در دیده ور برسد. پیر طریقت گفت: الهی تو را آن کس بیند که تو را در ازل دید، و وی تو را دید که دو گیتی او را نابدید، و تو را او دید که نادیده پسندید.»



مرکز تحقیقات قرآنی و علوم اسلامی

۳- اقوال (جمع قول): گفته‌ها.

۴- عباد (جمع عبد): بندگان.

۵- فعال (جمع فعل): کارها.

۶- فرق (جمع فرقه): گروه‌ها.

۷- تکفیر سنّیات، به معنی عفو نمودن گناهان است.

۸- منظور آن است که نواقص هر عملی را که کرده‌اند آن قدر دفع نموده و آن قدر آن را بالا می‌برد تا به صورت بهترین عمل در آید و یا در هنگام حساب، جهات نقص و عیب موجود در آنها را به حساب نمی‌آورد و در نتیجه، در همه آنها معامله بهترین عمل را بکنند. (با برداشت از جلد شانزدهم ترجمه تفسیر المیزان).

۹- فرض عین: واجب عینی.

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ فَإِذَا أُوذِيَ فِي اللَّهِ جَعَلَ

و بعضی مردم (از راه تلقی) می‌گویند ما به خدا ایمان آوردیم، و چون رنج و آزاری در راه خدا ببینند عذاب خلق را

فِتْنَةً النَّاسِ كَعَذَابِ اللَّهِ وَلَئِنْ جَاءَ نَصْرٌ مِنْ رَبِّكَ لَيَقُولُنَّ

با عذاب خدا برابر شعرند یعنی همانقدر که ترس عذاب خدا آنها را از کفر به ایمان می‌خواند ترس عذاب کرده هم از ایمان به کفر می‌کنند، و هر گاه

إِنَّا كُنَّا مَعَكُمْ أَوْ لَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِمَا فِي صُدُورِ الْعَالَمِينَ

و هر گاه نظر و بصرتی از جانب خدایت اند (مؤمنان پرسید آن منافقان) گویند ما هم با شما هستیم این شما بودید آیا خدا بر آنچه در دل‌های خلایق است داناست

وَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْمُنَافِقِينَ ﴿١٠﴾

و الله خدا همه به احوال اهل ایمان داناست نیست (۱۰-۱۱)

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا اتَّبِعُوا سَبِيلَنَا

و کافران به اهل ایمان گفتند شما طریق ما را پیروی کنید (اگر به خطا رفتید)

وَلَنَحْمِلَ خَطَايَاكُمْ وَمَا هُمْ بِحَامِلِينَ مِنْ خَطَايَاهُمْ مِنْ

بار خطاهای شما را ما به دوش می‌گیریم، در صورتی که هیچ از بار گناهانشان را به دوش

شَيْءٍ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ﴿١٢﴾ وَلَيَحْمِلُنَّ أَثْقَالَهُمْ وَأَثْقَالًا

نگیرند، آنها دروغ می‌گویند (۱۲) و آنها علاوه بر بار سنگین گناهان خود بار گناهان هر آن که را همراه کرده‌اند

مَعَ أَثْقَالِهِمْ وَلَيُسْئَلُنَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَمَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ

و روز قیامت از آنچه دروغ می‌بستند سخت مواخذه می‌شوند (۱۳)

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ

و همانا نوح را (به رسالت) به سوی قومش فرستادیم و او هزار سال

إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَهُمْ ظَالِمُونَ ﴿١٤﴾

پنجاه سال که همان قوم درنگ کرد، و چون همه سنگ بر سرشان بود، همه (اطغیان) هلاک فرمود (۱۴)

«بِاللَّهِ» «آمَنَّا» ، ولی باشد دور و

جور خلقش چون عذاب حق بُود

بگذرد از دین و ایمان سر به سر

پس بگوید بسا شما بودیم یار

تا که گردد در غنیمت‌ها شریک

۲۳۳-۸- باشد از مردم کسی که گوید او

۲۳۳-۹- پس اذیت کرده چون در دین شود

۲۳۳-۱۰- سخت آید یعنی او را در نظر

۲۳۳-۱۱- چون که آید نصرت از پروردگار

۲۳۳-۱۲- چون شما باشیم مؤمن ما به نیک

بر همه مافی «صُدورِ الْعَالَمِينَ» <sup>۲</sup>	۲۳۳۱۳- نیست داناتر حق آیا پالیتین
داند آن هم که منافق پیشه است	۲۳۳۱۴- حق بدانند آنکه مؤمن ریشه است <sup>۱۱</sup>
در جهنم از ابتلا و امتحان	۲۳۳۱۵- پس گذارد فرق فیما بینشان
باشد اندر نزد حق و خلق نیز	۲۳۳۱۶- بین مؤمن با منافق تا تمیز
که به جان کردند تصدیق رسول	۲۳۳۱۷- کافران گفتند با اهل قبول <sup>۱۲</sup>
یعنی اندر مسلک و آیین پیش	۲۳۳۱۸- پیروی ما کنید از روی کیش
اینکه می گویند لغو است و سقیم <sup>۴</sup>	۲۳۳۱۹- تا که ما حمل خطایاتان کنیم
هیچ چیز و، خود به کذب آکنده اند	۲۳۳۲۰- جرم آنان را نه بر دارنده اند
باز بردارند پیدا و نهان	۲۳۳۲۱- بلکه وزر <sup>۱۳</sup> خویش و وزر دیگران
ز آن چه می یافتند بر هم ناپسند	۲۳۳۲۲- در قیامت باز پرسیده شوند
سوی قوم او فرستادیم ما	۲۳۳۲۳- نوح را که بود شیخ الانبیا <sup>۱۴</sup>
در میان قوم و بر حَقشان بخواند	۲۳۳۲۴- در هزار، الا که پنجه سال، ماند
ز آن که استمکاره بودند آن زمه <sup>۷</sup>	۲۳۳۲۵- پس گرفت آن قوم را طوفان همه



- ۱- بِاللَّهِ آمِنًا: به خدا ایمان آوردیم (رجوع شود به معنی آیه ۱۰).
- ۲- مفهوم بیت ۲۳۳۱۳ ← آیا خداوند به یقین بر هر آنچه در سینه های عالمیان است داناتر نیست؟
- ۳- اهل قبول: مؤمنینی که برای اولین بار به دعوت حَقِّ اسلام ایمان آوردند.
- ۴- سَقِيم: در اینجا به معنی نادرست.
- ۵- وَزْر: بزه، بار گناه.
- ۶- شیخ الانبیا: «پیر انبیاء»، لقب نوح (ع) که نهصد و پنجاه سال (هزار، الا که پنجه سال) زندگی نمود.
- ۷- زمه: گروه، قوم.



فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَصْحَابَ السَّفِينَةِ وَجَعَلْنَاهَا آيَةً لِلْعَالَمِينَ

و تنها خود نوح را یا اصحاب کشتی او (از غرق) نجات دادیم و آن کشتی را برای خلق عالم آیتی از قدرت و رحمت خویش قرار دادیم. (۱۵)

﴿١٥﴾ وَإِبْرَاهِيمَ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاتَّقُوهُ ذَلِكُمْ

و ابراهیم را آن‌وقت که به قوم خود گفت: خدا را پرستید و از او بترسید. که پرستش و ترس خدا

خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿١٦﴾ إِنَّمَا تَعْبُدُونَ مِنْ

اگر بدانید از هر چیز برای شما بهتر است. (۱۶) و بدانید که شما به جای خدا

دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا وَتَخْلُقُونَ إِفْكًا إِنَّ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِنْ

دوایان (جمله) بی اثر را می پرستید و دروغ می سازید که با خدا بر آنها می نهید، اینک بدانید که آنچه را

دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ لَكُمْ رِزْقًا فَابْتَغُوا عِنْدَ اللَّهِ الرِّزْقَ

جز خدا می پرستید، قادر بر رزق شما نیستند، پس روزی را از نزد خدا طلبید

وَاعْبُدُوهُ وَاشْكُرُوا لَهُ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿١٧﴾ وَإِنْ تُكَذِّبُوا

و او را پرستید و شکر انعام او را به جای آید او بدانید که باز و جوع شما به سوی اوست. (۱۷) و اگر شما مردم مکه، سالن این پیامبر را تکذیب می کنید

فَقَدْ كَذَّبَ أُمَمٌ مِّنْ قَبْلِكُمْ وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ

(عجمی) نیست زیرا پیش از شما هم بسیاری از امم (پیامبران خود را) تکذیب کردند، و بر رسول جز آنکه به اشکار تبلیغ رسالت کند

الْمَبِينِ ﴿١٨﴾

نکلیبی نیست. (۱۸)

- ۲۳۳۲۶- پس رها کردیم او و یارانش تمام <sup>۱۵</sup>
- ۲۳۳۲۷- می برگردانیم آن را در زمین
- ۲۳۳۲۸- هم براهیم آن زمان که گفت او <sup>۱۶</sup>
- ۲۳۳۲۹- این شما را بهتر است از آگهید
- ۲۳۳۳۰- غیر از این نبود که پرستید باز <sup>۱۷</sup>
- ۲۳۳۳۱- مر دروغی را بپاوند آن کسان
- ۲۳۳۳۲- بر شما در رزق قادر نیستند
- ۲۳۳۳۳- «وَاعْبُدُوهُ وَاشْكُرُوا» <sup>۵</sup> یعنی کنید
- که بُدند اهلِ سفینه <sup>۱</sup> آن کرام <sup>۲</sup>
- عبرتی و آیتی بر عالمین
- قومِ خود را که «اعْبُدُوا اللَّهَ وَ اتَّقُوا» <sup>۳</sup>
- بر سپهر <sup>۴</sup> عقل و سینایی، شهید
- آنچه را جز حق بُتاندند از مجاز
- که به جز حق را پرستند از گمان
- پس زحق جوید رزق بی گزند
- زو پرستش زو سپاس از عقل و دید

نک به شکر نعمتش گیرید ساز	۲۳۳۳۴- سوی او خواهید گشتن جمله باز
می‌کنید این بوده اندر هر زَمَن <sup>۶</sup>	۲۳۳۳۵- در رسالت و شما تکذیب من <sup>۸</sup>
پیش از این هم در تمام جزء و کُلّ	۲۳۳۳۶- از اُمم کردند تکذیبِ رسل
جز قلیلی هر زمان بودی مُصِرّ	۲۳۳۳۷- قوم در تکذیبشان در جَهر <sup>۷</sup> و سِرّ <sup>۸</sup>
می‌نباشد جز بلاغی <sup>۹</sup> آشکار	۲۳۳۳۸- بر فرستاده و رسول کردگار



۱- سفینه: کشتی.

۲- کرام (جمع کریم): افراد سخی و بخشنده.

۳- رجوع شود به معنی آیه ۱۶

۴- سپهر: آسمان.

۵- رجوع شود به معنی آیه ۱۷

۶- اندر هر زَمَن: در هر دوره و زمانه.

۷- جَهر: آشکار.

۸- سِرّ: نهان.

۹- بلاغ: ابلاغ کردن، رساندن.



مرکز تحقیقات قرآنی و علوم اسلامی

أَوَلَمْ يَرَوْا كَيْفَ يُبْدِئُ اللَّهُ الْخَلْقَ ثُمَّ

آیا مردم بازها به چشم خود ندیدند که خدا چگونه ابتدا خلق را ایجاد می‌کند و باز

يُعِيدُهُ ۚ إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ ﴿١٩﴾ قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ

به اعلی خود برسی گرداند؟ این کار بر خدا بسیار آسان است. (۱۹) بگو که در زمین سیر کنید

فَانظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ ثُمَّ اللَّهُ يُنشِئُ النَّشْأَةَ الْآخِرَةَ

و ببینید که خدا چگونه خلق را ایجاد کرده تا از مشاهده امر او خلقت نخست بر شما به خوبی روشن شود که سپس خدا نشأه آخرت را ایجاد خواهد کرد.

إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٢٠﴾ يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَيَرْحَمُ

مداناً خدا بر هر چیز تواناست. (۲۰) هر کس را از اهل گناه بخواند (به عدل) عذاب می‌کند و هر کس را بخواند (به لطف و رحمت)

مَنْ يَشَاءُ وَإِلَيْهِ تُقْلَبُونَ ﴿٢١﴾ وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ فِي

من بخشد و شما را به سوی او بازمی‌گردانند. (۲۱) و شما (مخلوق عاجز) آنه هرگز (خدای) قادر مطلق را در

الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ

(زمین و آسمان عاجز) نوانند کرد و نه جز خدا نگهدار

وَلَا نَصِيرٍ ﴿٢٢﴾ وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَلِقَائِهِ

(و باوری دارند) (۲۲) و آنان که به آیات خدا و شهود لقای او کافر شدند

أُولَئِكَ يَسْأُوا مِنْ رَحْمَتِي وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٢٣﴾

آنها از رحمت او نعمت بخواستن نامند و سخت به عذاب دردناک گرفتار خواهند شد. (۲۳)

فَمَا كَانَتْ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا اقْتُلُوهُ أَوْ حَرِّقُوهُ

بعد از این همه نصایح و تکرار ابراهیم باز قوم هر آنکه گفتند او را بکشند و در آتش بسوزانند پاسخ ندادند.

فَأَنْجَاهُ اللَّهُ مِنَ النَّارِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ

و خدا او را از آتش (سرودن) نجات داد در این حکایت برای قومی که به خدا ایمان آرند آیت‌هایی از قدر مسمی (پدیدار است). (۲۴)

مرکز تحقیقات کتب و علوم اسلامی



ابتدا حق کرد در خلق جهان  
وین بس آسان است بر رب البشر  
حق تعالی: بگو <sup>۴۰۰</sup> به خلق از مرد و زن:  
پس نکسو بسینید از چشم یقین  
آورد پس نشسته دیگر پدید  
قابل شی نیست نکند آنچه وی <sup>۲</sup>  
هم کند رحم از که خواهد بی حساب <sup>۳</sup>  
بر فعال خود جزا دیده شوید  
نیستید اندر زمین و آسمان  
باقضا نتوان نمودن گیر و دار  
دوستی و یاوری در دو سرای

۲۳۳۳۹- می‌ندیدید ایچ آیا که چه سان  
۲۳۳۴۰- پس مر او را باز گرداند دگر  
۲۳۳۴۱- گفت ابراهیم، که گفته به من  
۲۳۳۴۲- سیر از فکرت کنید اندر زمین  
۲۳۳۴۳- خلق را تا او چگونه آفرید  
۲۳۳۴۴- چون توانا باشد او بر «کُلّ شیء»  
۲۳۳۴۵- می‌کند آن را که می‌خواهد عذاب <sup>۴۱۰</sup>  
۲۳۳۴۶- هم به حکمش باز گردیده شوید  
۲۳۳۴۷- هم شما عاجز کنندۀ رستگان <sup>۴۲۰</sup>  
۲۳۳۴۸- از عذابش تا کنید اعنی فرار  
۲۳۳۴۹- هم شما را نیست از غیر خدای

نگروند و بر تقایش در جزا	۲۳۳۵۰- وان کسان کایشان به آیات خدا
نامسید از بخشش و از رحمت	۲۳۳۵۱- آن گروه اند از نشان حکمت
آن «عذاب» دردناک بس «الیم» <sup>۴</sup>	۲۳۳۵۲- هست ایشان را «عذاب» اندر جحیم
جز که گفتند «اقْتُلُوهُ أَوْ حَرِّقُوهُ» <sup>۵</sup>	۲۳۳۵۳- پس نبود او را جواب از آن گروه
آیستی بُد بَهر قومِ مؤمنین	۲۳۳۵۴- پس نجاتش حق ز آتش داد و این



۱- منظور، خلقِ نشأهٔ آخرت (عالم دیگر)، نظیر نشأهٔ اول (دنیا) است.

در جلد هفتم کشف الاسرار و عدة الابرار است که: ... ابداء و اعادت خلق از روی ظاهر نشأهٔ اولی و نشأهٔ اخری است و از روی باطن، اشارت است فرا تغیر اوقات و تکرر احوال ارباب القلوب، گهی در قبض باشند و گهی در بسط، گهی در هیبت، گهی در انس، ساعتی غیبت بر ایشان غالب، ساعتی حضور، ساعتی سُکر، ساعتی صحو، ساعتی بقا، ساعتی فنا، بنده، آن ساعت که در قبض باشد و در هیبت حدّ وی در اظهار بندگی تا طمع مغفرت بود و خوف عقوبت، چنان که ربّ العزّه گفت: «یدعوننا رغباً و رهباً»، باز چون قدم در عالم بسط نهد و شواهد انس بیند، از حول و قوّت خویش محرر شود، از ارات و قصد خویش مجرّد گردد، به فتوح تجرید زندگانی کند، «تریدون وجهه» مقصد و قبلهٔ همت وی گردد.

۲- خداوند بر همه چیز قادر و تواناست و آنچه به موجودی نمی‌دهد، به این دلیل است که در مرتبه‌ای از استعداد قرار ندارد که خداوند آن را به او عطا فرماید.

۳- خدا هر که را بخواهد در آخرت عذاب می‌کند و این‌ها گناهکاران و مجرمین هستند که شایستهٔ عذاب‌اند و هر که را بخواهد مورد رحم خود قرار می‌دهد و آنان غیر مجرمین هستند که سزاوار رحم می‌باشند.

۴- کفار منکر آیات خداوند و از رحمت خداوند و بهشت او ناامید شدند و عذابی دردناک برای آنها خواهد بود. [در جلد هفتم کشف الاسرار و عدة الابرار آمده است که: «والذین کفروا بآیات الله و لقائه اولئک یتسوا من رحمتی»؛ کافران را در دنیا این عقوبت تمام است که از رحمت الله نومیداند، و مؤمنان را می‌گوید هر چند گزاف‌کاران بودید و گناه کردید از

رحمت‌الله نومیید مباحثید: «لاتقنطوا من رحمة الله». بدان که تأثیر رحمت‌الله در حق بندگان بیش از تأثیر غضب است و در قرآن ذکر صفات رحمت بیش از ذکر صفات غضب است. و در خبر است که: «سبقت رحمتی غضبی»، این رحمت و غضب هر دو صفت حق است جل جلاله، و روا نباشد که گویی یکی پیش است و یکی پس، یا یکی بیش است و یکی کم، زیرا که اگر یکی بیش گویی، دیگر را نقصان لازم آید و اگر یکی پیش گویی، دیگر را حدوث لازم آید. پس، مراد از این، تأثیر رحمت است یعنی پیشی کرد تأثیر رحمت من بر تأثیر غضب من. تأثیر غضب اوست، نومییدی کافران از رحمت او، تا می‌گوید جل جلاله: «اولئک یئسوا من رحمتی» و تأثیر رحمت اوست امید مؤمنان به مغفرت او، و دل نهادن بر رحمت او، تا می‌گوید: «اولئک یرجون رحمت الله».

۵- جواب قوم ابراهیم (ع) جز این نبود که «او را بکشید یا بسوزانید».

وَقَالَ إِنَّمَا اتَّخَذْتُم مِّن دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا مَّوَدَّةَ بَيْنِكُمْ

بار ابراهیم گفتند: ای مردم شما چیزی جز دایم که آسمانی را که به جن جنان گنا به خدا بر گرفتند. آنها برای حفظ دوستی

فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُم

در زندگانی در روزها دنیای خود افتاد کرده اند و چون روز قیامت شود هر آن روز شما از یکدیگر بی‌وفایی

بِبَعْضٍ وَيَلْعَنُ بَعْضُكُم بَعْضًا وَمَأْوَاكُم النَّارُ

بعضی و بعضی دیگر لعن و نفرین کنند. و جایگاه اندی تمام شما آتش دوزخ است

وَمَا لَكُمْ مِّن نَّاصِرِينَ ﴿٢٥﴾ فَمَنْ لَهُ لُوطٌ وَقَالَ

و هیچ یاری ایضا ندارید. (۲۵) پس (خواهرزاده‌اش) لوط به او ایمن آورد، و ابراهیم به او گفت

إِنِّي مُهَاجِرٌ إِلَىٰ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٢٦﴾ وَوَهَبْنَا

آن من از این دیار شرک اوجرت به سوی خدای خود خواهم کرد که او ابر حفظ من از دشمن مقتدر و اینه صلاح آورده دانست. (۲۶) و ما

لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِ النَّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ

اسحاق و یعقوب دادیم. یعقوب را به او عطا کردیم و در خاندان او مقام نبوت و کتاب آسمانی برقرار نمودیم

وَأٰتَيْنَاهُ اٰجْرَهُ فِي الدُّنْيَا وَاِنَّهُ فِي الْاٰخِرَةِ لَمِنَ الصّٰلِحِيْنَ

و در دنیا هم به نعمت فرزندان صالح و نام نیکو و سایر نعم الهی اجر او دادیم و در آخرت نیز وی در صف صالحان (و هدیه به قربان) خواهد بود. (۲۷)

﴿٢٧﴾ وَلُوطًا اِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ اِنَّكُمْ لَتَاْتُونَ الْفٰحِشَةَ

و لوط را به رسالت فرستادیم که: ای قوم خود کنید تا به عمل زشتی اقدام می‌کنید

مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ ﴿٢٨﴾  
 که هیچ کس در عالم پیش از شما مرتکب نشده است (۲۸)  
 أَئِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ وَتَقْطَعُونَ السَّكَبِيلَ وَتَأْتُونَ  
 آنها شما به شهر ترائی با مردان خلوت کرده و راه العفرت زناشویی را قطع می کنید و در محامع خود  
 فِي نَادِيكُمْ الْمُنْكَرَ فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا  
 ای هیچ خلعت آنها کار قبیح می بردارید قوم لوط جز آنکه  
 أَنْ قَالُوا أَئِتِنَا بِعَذَابِ اللَّهِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ  
 ای طعنه گفتند اگر راست می گویی عذاب خدا را بر ما نازل کن به او اعدا جوابی ندادند (۲۹)  
 ﴿٢٩﴾ قَالَ رَبِّ انصُرْنِي عَلَى الْقَوْمِ الْمُفْسِدِينَ ﴿٣٠﴾  
 لوط گفت ای پروردگارا بر این قوم فاسد شاری کن (۳۰)

- ۲۳۳۵۵- گفت قومش را جز این نبود شما <sup>۲۵</sup> بر گرفتید آن بتان غیر از خدا<sup>۱</sup>
- ۲۳۳۵۶- مر شما را این «مودت» در میان هست انبدر زندگی این جهان
- ۲۳۳۵۷- پس شود کافر به روز رستخیز از شما بعضی «ببعض» و کینه خیز
- ۲۳۳۵۸- پاره‌ای لعنت کند بر پاره‌ای جایگه‌تان آتش است از چاره‌ای
- ۲۳۳۵۹- نیست هم یاری کننده در بلا تا شما را سازد از آتش رها
- ۲۳۳۶۰- پس به وی آورد ایمان «لوط»<sup>۲</sup> کو بود خواهرزاده آن نیکو
- ۲۳۳۶۱- گفت من باشم «مهاجر»، نی مفیم سوی ربم کو عزیز است و حکیم
- ۲۳۳۶۲- می‌روم یعنی بدان سو کافر اوست حافظم چون او ز اضرارِ عدوست<sup>۳</sup>
- ۲۳۳۶۳- پس بخشیدیم او را<sup>۴</sup> دو پسر بود آن «اسحق و یعقوب» آن دگر
- ۲۳۳۶۴- هم بگردانیدیم در ذریتش ما نبوت هم کتاب از رتیش<sup>۵</sup>
- ۲۳۳۶۵- در جهان نامد رسولی در سبیل جز که آن می بود از نسل خلیل
- ۲۳۳۶۶- هم به او دادیم اجرش در جهان باشد اندر آخرت از صالحان
- ۲۳۳۶۷- لوط هنگامی که او بر قوم خود گفت بر کاری شما آید بد <sup>۲۸</sup>
- ۲۳۳۶۸- که بنگرفته است پیشی بر شما هیچ کس ز اهل جهان آن فعل را

۲۳۳۶۹- خود شما آید آیا بر رجال <sup>۲۹۰</sup>	راه مردم را ببرید از وِبال <sup>۶</sup>
۲۳۳۷۰- می‌نشینید از مُواجه <sup>۷</sup> پیش هم	بر لواط <sup>۸</sup> می‌بخوانید از ستم
۲۳۳۷۱- وز تَضارُظ <sup>۹</sup> هیچتان نبود حیا	هم زکشف عورت اندر هر کجا <sup>۱۰</sup>
۲۳۳۷۲- پس نبود او را «جواب» از آن زبانه <sup>۱۱</sup>	جز که گفتندش زاسته‌ها همه
۲۳۳۷۳- گر که باشی راستگو از کردگار	آن عذاب‌بی را که می‌گویی بیار
۲۳۳۷۴- گفت ده نصرت مرا ای «رَبِّ» دین <sup>۳۰۰</sup>	در عذابت بر گرود مفسدین



- ۱- ابراهیم (ع) به قوم خود گفت: جز این نیست که شما غیر از خداوند بت‌هایی را به دوستی خود برگرفته اید.
- ۲- لوط بن هاران بن تارخ را برادرزاده ابراهیم گفته‌اند (و نه خواهرزاده او)، برخی نیز معتقدند وی پسر عموی ابراهیم (ع) بوده است.
- ۳- مفهوم ابیات ۲۳۳۶۱ و ۲۳۳۶۲ از ابراهیم (ع) گفت من به سوی پروردگارم خواهم رفت و از وطن خود مهاجرت می‌نمایم و او مرا هدایت می‌کند یعنی به هر سویی که خداوند امر کند می‌روم چرا که او مرا از آسیب و گزند دشمن محافظت می‌کند. (بعضی هم گفته‌اند منظور آن است که لوط گفت من به سوی پروردگارم مهاجرت می‌کنم).
- ۴- او را: اشاره به ابراهیم (ع) است.
- ۵- مفهوم بیت ۲۳۳۶۴ از ما نبوت ز کتاب آسمانی را در میان اولاد ابراهیم قرار دادیم.
- ۶- وِبال: سختی، عذاب، سوء عاقبت. (منظور از بریدن راه را قطع راه توالد و تناسل به دلیل آمیزش با هم جنس دانسته‌اند. هم چنین گفته‌اند منظور از بریدن راه، آن است که قوم لوط، به بیرون شهر می‌رفتند و سر راه مسافرینی را که می‌خواستند به شهر وارد شوند می‌گرفتند و هر یک سنگی به طرف آنها پرت می‌کردند و سنگ هر کس به هر یک از آن مسافران می‌خورد، او را می‌گرفت، اموالش را غارت و با او لواط می‌کرد و صد درهم غرامت هم می‌گرفت و قاضی شهر هم حق را به اهل شهر می‌داد و آنها را محکوم نمی‌ساخت.
- ۷- مُواجه: روبه‌رو و مقابل.

۸- لواطه (لواطه): کار قوم لوط را کردن، لواط.

۹- تضارط: رها کردن باد از نشیمن.

۱۰- از اعمال زشت قوم لوط آن بود که در مجالسی که مردم در آن حضور داشتند به تضارط می پرداختند (رجوع شود به توضیح شماره ۹)، به روی یکدیگر تُف می کردند، با انگشت به مردم سنگ می انداختند، فحش های رکیک و کلمات زشت رد و بدل می کردند، با کف دست بر پشت یکدیگر می زدند، بازی های بچه گانه و کبوتربازی می نمودند، قمار می کردند، در حضور جمع بدن خود را برهنه و کشف عورت می نمودند و...

۱۱- زمه: گروه.

۱۲- استهزاء: مسخره کردن.

وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَى قَالُوا إِنَّا مُهْلِكُوا

و چون رسولان ما فرشتگان عالم قدس را خبر ابراهیم دادند (فرزند آورده) گفتند ما ایه امر خدا

أَهْلٍ هَذِهِ الْقَرْيَةِ إِنْ أَهْلُهَا كَانُوا ظَالِمِينَ ﴿۳۱﴾

اهل این دیار را که قومی ستم خاکن و بدکارند، هلاک می کنیم (۳۱)

قَالَ إِن فِيهَا لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَالْحِجَابِ أَعْلَامٌ ۚ إِنَّهَا بِأَعْيُنِنَا وَسَبِّحُوا بِحَمْدِ رَبِّكَ فِي سَمَوَاتٍ مُّتَعَدِّاتٍ وَأَرْضٍ مُّتَبَعَاتٍ لَّيْلًا نَّجْمًا بُرُجًا ۚ وَأَنْتَ أَعْلَمُ الْغُيُوبِ ﴿۳۲﴾

ایرانبه فرشتگان گفت: لوط هم که پندیده صالح موجود با کفر است، در این دیار است، پاسخ دادند که ما به احوال آن که در این دیار است بهتر آگاهیم.

وَأَهْلُهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ ۚ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ ﴿۳۲﴾

و آنرا و ایه امر خدا لوط و اهلش را که در میان اهل هلاکت باقی ماند البته حیات خوارشده داد (۳۲)

إِن جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سَتًّا قَالَ إِنَّه لَمِنَ الظَّالِمِينَ ﴿۳۳﴾

و رسولان ما نزد لوط آمدند، لوط از آمدن آنها که آلتیاس و با صورت زنی بودند اندوهگین و دلشک گرفته بود.

وَقَالُوا لَا تَخَفْ ۗ إِنَّا مُنَجِّوْكَ وَأَهْلَكَ إِلَّا امْرَأَتَكَ ۚ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ ﴿۳۴﴾

و فرشتگان گفتند: هیچ بیمناک و غمگین مباش که ما تو را و اهل تو را نجات می دهیم (۳۴)

كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ ﴿۳۴﴾

که در میان اهل هلاک و نماند نجات می دهیم (۳۴)

هَذِهِ الْقَرْيَةُ رَجْزًا مِّنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ ﴿۳۵﴾

این دیار که طاق و بدکاران از آسمان عذاب سخت باری کتب (۳۵)



وَلَقَدْ تَرَكْنَا مِنْهَا آيَةً بَيِّنَةً لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ﴿٣٤﴾

و همانا از آن دیار لوط آثار خرابی را وا گذاشتیم

تا آینه روشن برای اصیوت (حاملان باشد) ۳۴

﴿٣٥﴾

- ۲۳۳۷۵- چون رسولان آمدند از نزد ما <sup>۳۱</sup>
- ۲۳۳۷۶- یعنی آن جبریل با جمعی ملک
- ۲۳۳۷۷- پس ورا گفتند «إِنَّا مُهْلِكُوا
- ۲۳۳۷۸- اهل آنجا ز آن که استمکاره‌اند
- ۲۳۳۷۹- گفت لوط است اندر آن، گفتند: هان <sup>۳۲</sup>
- ۲۳۳۸۰- او و اهلس را رهانیم از <sup>۳۱</sup> بلا
- ۲۳۳۸۱- چون که بر لوط آن رسولان آمدند <sup>۳۳</sup>
- ۲۳۳۸۲- تنگدل گردید و بی طاقت به کار <sup>۳۳</sup>
- ۲۳۳۸۳- چون بدیدندش چنان در اضطراب
- ۲۳۳۸۴- که زما در دل مدار اندوه و بیم
- ۲۳۳۸۵- با کسانت هر که هست الا زنت
- ۲۳۳۸۶- ما فرو دارنده‌ایم از آسمان <sup>۳۴</sup>
- ۲۳۳۸۷- ز آن که نافرمان بُدند ایشان همه
- ۲۳۳۸۸- پس هلاک ایشان شدند از هر چه بود
- ۲۳۳۸۹- آیتی هشتیم ما ز آن پس عیان <sup>۳۵</sup>
- بر بشارت باز ابراهیم را
- از پی فرزند او، را یک به یک
- أَهْلِ «هَذِهِ الْقَرْيَةِ» قومی زشت خو
- از دیار مردمی آواره‌اند
- خویش دانیم اینکه لوط است اندر آن
- جز زنش کسو مانند اندر ابتلا <sup>۱</sup>
- لوط بسد دل گشت و غمگین از گزند <sup>۲</sup>
- از پی تدبیر ایشان در قرار
- این چنین کردند سوی او خطاب
- که تو را زین قوم برهانده‌ایم
- باز برهانیم و سازیم ایمنت
- اهل این ده را عذابی ناگهان
- کارشان بُد کفر و فسق <sup>۳</sup> و مَظْلَمَةٌ <sup>۴</sup>
- شرح آن بگذشت در تفسیر هود
- بهر ارباب تعقل در جهان <sup>۵</sup>



۱- خداوند می‌فرماید: هنگامی که فرشتگان ما به شکل مردانی جوان و زیبا به نزد ابراهیم آمدند و او و همسرش را به تولد اسحق و یعقوب مژده دادند، و سپس به او گفتند که ما مأموریم تا برویم و قوم لوط را هلاک کنیم، چرا که قومی بدکار و ظالم‌اند، ابراهیم (ع) به آنها

گفت: اگر در شهر لوط پنجاه مرد مؤمن باشند آنها را نیز هلاک می‌کنید؟ جبرئیل گفت: نه، ابراهیم گفت: اگر چهل مرد مؤمن باشند چه؟ گفت: نه. و ابراهیم همین‌طور می‌گفت تا به یک مرد مؤمن رسید. جبرئیل گفت: نه. در این هنگام ابراهیم (ع) گفت: مگر نه آنکه لوط در میان آنان است؟ ملائکه پاسخ دادند: ما از هر کس بهتر می‌دانیم که چه کسانی در آنجا هستند. لوط و اهلش را نجات خواهیم داد، مگر همسرش را که از باقی‌ماندگان در عذاب است. (گفته‌اند منظور ابراهیم از این گونه سخن گفتن با ملائکه، دفاع از قوم لوط و امکان رها شدن آنها از عذاب الهی بوده، نه دفاع از خود لوط).

۲- چون ملائکه، به صورت مردانی جوان و زیبا مجسم شده بودند. لوط ترسید مردم قومش دربارهٔ آنها سوء قصد نمایند و او نتواند از آنان دفاع کند و به این سبب نزد آنها شرمنده شود.

۳- فسق: خارج شدن از فرمان خداوند. ارتکاب اعمال زشت و ناروا.

۴- مَظْلَمٌ: ظلم و ستم.

۵- خداوند می‌فرماید: ما از این قریه (قریهٔ سدوم، محل زندگی قوم لوط) تنها علامتی روشن باقی می‌گذاریم (از سنگ‌های باریده، چشمه‌های خشک شده و خرابه‌ها و سرزمین‌های بدون صاحب) برای آنان که تعقل می‌نمایند.

وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا

و شعیب را که برادر مهربانی برای قومش بود (به رسالت) به سوی اهل مدین (فرستادیم)؛ او قوم گفت که ای قوم، همیشه خدا را

اللَّهِ وَارْجُوا الْيَوْمَ الْآخِرَ وَلَا تَعْتَوْا فِي الْأَرْضِ مَفْسِدِينَ

پرستید و به روز قیامت (و سعادت آخرت) امیدوار باشید و هرگز در روی زمین فساد و تهاکری نکنید (که آسایش دو گیتی در این تصایح است).

﴿۳۶﴾ فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي

(۳۶) قوم شعیب او را تکذیب کردند و (به کفر آن) شی (زلزله‌ای سخت آنان را در گرفت و سبکانه همه را در

دَارِهِمْ جَاثِمِينَ ﴿۳۷﴾ وَعَادًا وَثَمُودًا وَقَدْ تَبَيَّنَ

خانهٔ ایشان سرگ زانو در آورد (۳۷) و قوم عاد و ثمود را که منزل (خراب و ویران)شان را به چشم می‌بینید

لَكُمْ مِنْ مَسَاكِينِهِمْ وَزَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ

آنها نیز را آنکه بی‌و هوشیار بودند چون شیطان اعمال رشتشان را در نظرشان لیک جلوه داد

أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَكَانُوا مُسْتَبْصِرِينَ ﴿٢٨﴾

و از راه حق آنها را بازداشت، معصرا<sup>۱</sup> و مایه بود گردانیدیم (۲۸)

وَقُرُونٌ وَفِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَهَمْنٌ وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مُوسَىٰ

و قارون و فرعون و هامان را هم که موسی علیه‌السلام با معجزات روشن به هدایت آنها آمد

بِالْبَيِّنَاتِ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ وَمَا كَانُوا سَابِقِينَ

او به از نگر و بداند و باز در زمین تکبر و ظلم و تمغیان کردند تا همه را هلاک کردیم و از راه حق سبقت نگرند (او راه اجابت نیافتند) (۲۹)

﴿٣٩﴾ فَكَلَّا أَخَذْنَا بِذَنبِهِ فَمِنْهُمْ مَنْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِ حَاصِبًا

ما هر طایفه‌ای را به کفر گرفتیم مواجعه کردیم بعضی را بر سرشان سنگ بلا فرو باریدیم

وَمِنْهُمْ مَنْ أَخَذَتْهُ الصَّيْحَةُ وَمِنْهُمْ مَنْ خَسَفْنَا بِهِ

و برخی را صیحه عذاب آسمانی در گرفت و برخی را به زلزله

الْأَرْضَ وَمِنْهُمْ مَنْ أَغْرَقْنَا وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُظْلِمَهُمْ

زمین و گروهی دیگر را به غرق دریا به هلاک رساندیم و خدا به آنان هیچ ستم نکند

وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ﴿٤٠﴾

بلکن آنها خود در حق خویش ستم می‌کردند (۴۰)

مر برادرشان شعیب ره‌نما  
بر امید اجر روز واپسین  
در زمین رسم تباهی و فساد<sup>۳</sup>  
صاعقه بگرفت پس بر آن گروه<sup>۴</sup>  
بین کنون بنیادشان را منهدم  
بر شما عاوایشان، روشن نمود<sup>۷</sup>  
«زَيْن» «الشَّيْطَان» «لَهُمْ» «أَعْمَالُهُمْ»<sup>۸</sup>  
گرچه مُسْتَبْصِر<sup>۹</sup> بُدند از راه و ساز  
باز آن «هامان»<sup>۱۱</sup> پُر مکر و دورو  
سوی ایشان آمد از پروردگار  
می‌نمودند آن گروه از «سابقین»

۲۳۳۹۰- سوی «مَدَّيْن»<sup>۱</sup> هم فرستادیم ما  
۲۳۳۹۱- گفت «رَبِّ قَوْمِ اغْبُدُوا لِلَّهِ»<sup>۲</sup> بالیقین  
۲۳۳۹۲- هم مجوبید از خلافِ عدل و داد  
۲۳۳۹۳- پس ورا کردند تکذیب از وجود<sup>۳۷</sup>  
۲۳۳۹۴- «جَائِمِينَ»<sup>۵</sup> «فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ»<sup>۶</sup>  
۲۳۳۹۵- هم چنین آن فرقه عاد و ثمود<sup>۳۸</sup>  
۲۳۳۹۶- «قَدْ تَبَيَّنَ» «مِنْ مَسَاكِينِهِمْ» «لَكُمْ»  
۲۳۳۹۷- دیو ایشان را پس از ره داشت باز  
۲۳۳۹۸- هم دگر «قارون»<sup>۳۹</sup> و فرعون» عدو  
۲۳۳۹۹- «موسی» او یا بَیِّنَات<sup>۱۲</sup> آشکار  
۲۳۴۰۰- سرکشی کردند پس اندر زمین

۲۳۴۰۱- پیشی اعنی تا که بر حکم خدا	باز گیرند از پی دفع قضا
۲۳۴۰۲- پس گرفتیم آن کسان را باثمام <sup>۴۰۳</sup>	که بیان شد بر گنادر و انتقام
۲۳۴۰۳- پس از ایشان بود بعضی غالباً	خود «مَنْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِ خَاصِبًا» <sup>۱۳</sup>
۲۳۴۰۴- بر فرستادیم یعنی بی درنگ	سوی او بادی که در وی بود سنگ
۲۳۴۰۵- هم بُد از ایشان که بر وجهی شگفت	مر عذاب صَيْحَه <sup>۱۴</sup> او را برگرفت
۲۳۴۰۶- بعض دیگر را از ایشان هم چنین	مُنْخِيف <sup>۱۵</sup> کردیم ما اندر زمین
۲۳۴۰۷- بَرخ دیگر را از ایشان باز هم	غرق فرمودیم در طوفان و يَم <sup>۱۶</sup>
۲۳۴۰۸- حق نکرد استم بر ایشان، لیک خود	ظالمان بودند بر خود بی ز حد



۱- مدین: شهری خرم در عربستان، در ساحل دریای مغرب و در مقابل تبوک که شهر شعیب پیغمبر بوده است.

۲- شعیب: شعیب بن نوبه بن مدین بن ابراهیم که پیامبر (ص) او را «خطیب الانبیاء» نامید. شعیب از شام به پیامبری مردم مدین فرستاده شد. او به زبان عربی بسیار فصیح و نیکو سخن می‌گفت و مردم را به توحید و تعبد خداوند و اعتقاد به معاد دعوت می‌نمود و گفته‌اند یکصد و چهل سال عمر نمود.

۲- رجوع شود به معنی آیه ۳۶

۳- فساد انگیزی قوم مدین، کم‌فروشی و خیانت در کیل و پیمان و توزین بوده است.

۴- «رَجْفَةً» (در آیه ۳۷)، به اضطراب و لرزش خیلی شدید و زلزله سخت گفته می‌شود.

اما خداوند در آیه ۹۴ سوره هود می‌فرماید که «چون فرمان ما، در رسید، شعیب و کسانی را که به او ایمان آورده بودند به رحمتی از سوی خود نجات دادیم و کسانی را که ستم کردند صیحه‌ای آنان را فرا گرفت، پس در خانه‌های خود به زانو در آمدند و مردند و به رو درافتادند» و در آیه ۱۳ سوره سجده می‌فرماید: «پس اگر روی برتافتند بگو: شما را از صاعقه‌ای بیم می‌دهم، نظیر صاعقه قوم عاد و ثمود». پس از این آیات مشخص می‌شود که اهل مدین هم دچار صاعقه شدند و هم زلزله‌ای سخت.

۵- جاثمین: جاثم از ماده «ج، ث، میم» است و جثتم و جثوم، در مکان، به معنی نشستن در آن و یا زانو نهادن بر آن و کنایه از بی‌حرکت شدن و مرگ است.

۶- رجوع شود به معنی آیه ۲۷

۷- منازل ویران شده قوم عاد و ثمود سرنوشت بد آنها را برای شما روشن کرد.

۸- رجوع شود به معنی آیه ۲۸

۹- مُسْتَبْصِر: اهل بصیرت (به توحید و دین). دارای فکر و نظر. (قوم عاد و ثمود قبلاً بر فطرت سادۀ خود و پیرو دین فطرت و اهل بصیرت بودند و خدا را می‌پرستیدند اما شیطان آنها را فریب داد و از راه خدا باز داشت و سادگی فطرت را از آنها گرفت).

۱۰- قارون: رجوع شود به توضیح شماره ۱، مربوط به بیت ۲۳۲۱۵

۱۱- هامان: نام وزیر فرعون در زمان موسی (ع).

۱۲- بَیِّنَات (جمع بَیِّنَة): دلایل روشن و آشکار.

۱۳- بر بعضی از آنها، در سزای گناهشان، «حاصِب» فرستادیم. «حاصِب» را هم به معنای «سنگ» دانسته‌اند (که در این صورت، منظور باران سنگ است که بر سر قوم لوط بارید) و هم به معنی بادی که سنگریزه ببارد (و در این صورت، منظور بادی همراه با شن و سنگ است که بر قوم عاد وزید).

۱۴- صَيْحَة: بانگ، فریاد، غریو. (قوم ثمود و قوم شعیب دچار صیحه مرگ‌آور آسمانی شدند).

۱۵- مُنْخَسِف: پوشیده و ناپدید شده. گرفته و تاریک شده. (قارون به دعای موسی و به امر خداوند در زمین فرو رفت).

۱۶- یَم: دریا. (قوم نوح و نیز فرعون و فرعونیان به فرمان خداوند در آب غرق شدند).

## مَثَلُ الَّذِينَ

مثل حال آنان که

اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ

خدا را فراموش کرده و غیر خدا را به دوستی و سرپرستی برگزیدند (در حسنی و بی نیادی) حکایت خنکبوتی است که عنکبوت

اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ

بیت کند و اگر بدانند سست ترین بنا

لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ﴿٤١﴾ إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُدْعُونَ مِنْ

خانه عنکبوت است. (۴۱) خدا بر آنچه که به غیر او بخوانند او پرستش کنند

دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٤٢﴾ وَتِلْكَ

آنگاه است (او بر انتقام اهل شرک و ربا) مقدر و (به دقیق امور عالم) داناست. (۴۲) و ما این همه

الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ

مثله را برای مردم می‌زنیم تا حقایق برای آنها روشن شود و دیگر به چیز مردم دانستند کسی تعقل در آنها نخواهد کرد. (۴۳)

﴿٤٣﴾ خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ إِنَّ فِي ذَلِكَ

خدا آسمانها و زمین را به حق (و در کمال حکمت) آفریده (به بر مطلق و لغو و عت) و در این خلقت آسمان و زمین

لَايَةً لِلْمُؤْمِنِينَ ﴿٤٤﴾

آیت و نشانه‌ای (از ربوبیت) برای اهل ایمان کاملاً پدیدار است. (۴۴)

- |   |   |
|---|---|
| جز خدا بگیرفته‌اند از این و آن                          | ۲۳۴۰۹- داستان آن کسان که دوستان <sup>۴۱</sup>                 |
| که فراگیرد ز بهر خود بیوت                               | ۲۳۴۱۰- در مثل باشند همچون عنکبوت                              |
| می‌باشد خود زیبت عنکبوت                                 | ۲۳۴۱۱- سست تر بیت <sup>۱</sup> آنچه بینی از بیوت <sup>۲</sup> |
| نه پناه از حر <sup>۳</sup> و برد <sup>۴</sup> اندر سکون | ۲۳۴۱۲- نه و را سقف است و دیوار و ستون                         |
| تار تارش جمله را از هم دزد                              | ۲۳۴۱۳- نسیم بادی گر و زد او را برد                            |
| هست با دینشان موافق این مثل <sup>۵</sup>                | ۲۳۴۱۴- هیچ اگر باشند دانا در عمل                              |
| همچو بیت عنکبوت آن حُب <sup>۶</sup> اوست                | ۲۳۴۱۵- هرچه را جز حق توگیری یار و دوست                        |
| از هر آن چیزی جز او بی‌امتیاز                           | ۲۳۴۱۶- حق بداند آنچه را خوانند باز <sup>۴۲</sup>              |

غالب و استوده کردار از قدیم	۲۳۴۱۷- او به مُلکِ خود عزیز است و حکیم
غیر دانسایان نفهمند از شناس	۲۳۴۱۸- این مثل‌ها می‌زنیم از بهرِ ناس <sup>۴۳</sup>
مؤمنین را آیت <sup>۸</sup> است این در نسق	۲۳۴۱۹- آفرید ارض و سما را او به حق <sup>۴۴</sup> ۷



- ۱- بیت: خانه.
- ۲- بیوت: جمع خانه.
- ۳- خَز: حرارت، گرما.
- ۴- بُرد: سرما.
- ۵- اولیایی را که مشرکین برای خود گرفته‌اند تنها اسمی از ولایت دارند چون نه نفعی دارند و نه ضرری، نه مالک مرگی هستند و نه حیات و نه نشوری، پس دین و ولایت آنها نیز مانند خانه عنکبوت است که آنها را از مکروه و شَرّی مصون نمی‌دارد و هوی و هوس‌ها همچون بادی دین و ایمان سست آنها را خراب می‌کنند و از بین می‌برند.
- ۶- حَبّ: دوست داشتن.
- ۷- منظور از به حق بودن خلقت آسمان‌ها و زمین، آن است که در خلقت آنها هدفی والا و عقلایی وجود داشته است.
- ۸- آیت: نشانه. (منظور آن است که در آفرینش، نشانه‌ای از توحید و جلال و جمال الهی برای مؤمنین وجود دارد که از آن نشانه سود می‌برند).

أَتْلُ مَا أُوْحِيَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ

(ای رسول ما) آنچه را که از کتاب آسمانی قرآن بر تو وحی شده (بر خلق) تلاوت کن.

وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ

که همانا نماز است که (عمل نماز را) از هر کار<sup>۴۵</sup> زشت

نماز را (که بزرگ عبادت خداست) به جای آن.

وَالْمُنْكَرِ وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ

و منکر باز می‌دارد و همانا ذکر خدا بزرگتر (و برتر از حد ندشه خلق) است، و خدا به هر چه‌ای برای خشنودی او و به یاد او، کبیر آگاه است. (۴۵)

﴿ وَلَا تَجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِلَّا

الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ وَقُولُوا آمَنَّا بِالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْنَا وَأَنْزَلَ

إِلَيْكُمْ وَاللَّهُنَّ وَاللَّهُمُّ وَوَاحِدٌ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ ﴿٤٦﴾

وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ فَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ

يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمِنْ هَؤُلَاءِ مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا

إِلَّا الْكَافِرُونَ ﴿٤٧﴾

- ۲۳۴۲۰- ﴿أَنْزَلْنَا مَا أَوْحَى إِلَيْكَ مِنْ﴾ کتاب ۱ دار بر پا مر نماز ای ذولباب ۲
- ۲۳۴۲۱- کآن خود از فحشاء و مُتکر ناهی است ۳ و از هر آنچه زشتی و گمراهی است
- ۲۳۴۲۲- هر نمازی ناهی است از مُتکری هم گشاید بر تو از معنی، ذری ۴
- ۲۳۴۲۳- در مقام جسم و نفس و قلب و روح سرّ و اخفی و خفی اندر فتوح ۵
- ۲۳۴۲۴- هر مقامی را نمازی در خور است ذکر ۶ سألک اندر اخفی اکبر است
- ۲۳۴۲۵- کاندر آنجا جمله از خود فانی است نیست خلقی، ذکر او رتانی است ۷
- ۲۳۴۲۶- شرح این معنی به تفصیل تمام گفته‌ایم از پیش هر جا در کلام
- ۲۳۴۲۷- کن مجدد سیر در شرح سُور ۸ حاجت ار داری به تجدید نظر
- ۲۳۴۲۸- تا چه باشد فعلِ هر عالی و دون ۹ گفت «وَاللّٰهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ» ۱۰
- ۲۳۴۲۹- مر جدل نکنید با اهل کتاب ۴۶ جز به نیکوتر بیانی در خطاب ۱۱
- ۲۳۴۳۰- هست یا بر اهلِ تَجْران این مقال یا بـود منسوخ از حکم قتال
- ۲۳۴۳۱- لیک بر زعم «صفی» منسوخ نیست چسور قتال آخر دوا در ایمنی است
- ۲۳۴۳۲- در مقام گفتگو باید سخن هر زمان باشد به وجهی بس حَسَن



۲۳۴۳۳- غیر استمکارگان زَاهِلٍ ضَالٍ	که ابتدا کردند ایشان بر قتال ۱۲
۲۳۴۳۴- مَا بِهٖ اِيْمَانِيْمٌ كُوِيْدُ اَز وَا	بر هر آن چیزی که شد نازل به ما
۲۳۴۳۵- وَاٰنِجِهٖ نَاذِلٌ بِرِ شَمَا شُدْ بِسِي قَصُوْر	یعنی آن تورات و انجیل و زبور ۱۳
۲۳۴۳۶- هِمْتٌ وَاٰحَدٌ خَالِقٌ مَّا وِ شَمَا	گردن اندر حکم او هشتیم ما ۱۴
۲۳۴۳۷- هِمٌّ چنان که انبیا را ما کتاب <sup>۴۷۵</sup>	سابقاً نازل نمودیم از صواب
۲۳۴۳۸- هِمٌّ فَرَسْتَا دِيْمٌ قُرْآنِ بِرِ تُو نِيْزِ	پس خود ارباب خرد و اهل تمیز
۲۳۴۳۹- بَگروند ایشان به قرآن بی سخن	پیش از این یا بگرویدند اهل فن
۲۳۴۴۰- اَز صِفَاتٍ وِ نَعْتٍ ۱۵ پِيْغَمْبِرِ بِهٖ اُو	بگرویدند اهل دین بی گفتگو
۲۳۴۴۱- زِيْنٌ كُرْءِ ۱۶ كَاٰهَلِ كِتَابِيْنِ اَنْدِ بَاَزِ	یا که اهل مکه و اغراب حجاز
۲۳۴۴۲- كَسِ بُوْدَ كِهٖ اُو بِهٖ قُرْآنِ بَگروُد ۱۷	غیر کافر که بر او مُنْکِرِ شُوْد
۲۳۴۴۳- كَسِ نَشُدَ مُنْکِرِ بِهٖ آيْتِ هَايِ مَّا	غیر کافر کاوست دور از رای ما



- ۱- خداوند به پیامبر (ص) می‌فرماید: آنچه را از این کتاب به سوی تو وحی شده است تلاوت کن...
  - ۲- ذولباب: خداوند خالص، یعنی خداوند عقل و فهم (از فرهنگ لغات مثنوی). در اینجا اشاره به پیامبر (ص) است.
  - ۳- ناهی: نهی کننده.
  - ۴- از آنجا که نماز، ذکر خدا و تلقین‌کننده ایمان به وحدانیت خداوند و رسالت و روز قیامت و عبادت خداوند و درخواست استعانت و هدایت اوست، و در نماز، انسان متوجه عظمت خداوند می‌شود و با حمد و ثنا و تسبیح و تکبیر، او را به یاد می‌آورد و در پایان آن بر خود و همه بندگان صالح سلام می‌فرستد و نمازگزار خود را از آلودگی ظاهری و باطنی پاک می‌سازد، در مدتی کوتاه در صورت صادق بودن نیت نمازگزار، او را تربیت می‌نماید، به نحوی که از گناهان بزرگ و آنچه در شرع و عقل ناپسند است دوری می‌کند.
- در مجمع‌البیان است که: انس بن مالک از رسول خدا(ص) روایت کرده که فرمود: کسی که

نمازش او را از فحشاء و منکر باز ندارد، جز دورتر شدن از خدا، اثری برایش ندارد. و نیز در همین کتاب است که: نماز نیست نماز کسی که نماز خود را اطاعت نمی‌کند، و اطاعت نماز این است که از فحشاء و منکر دست بردارد.].

۵- در مورد جسم (طبع)، نفس، قلب، روح، سرّ و اخفی و خفی رجوع شود به توضیح شماره ۴ مربوط به ابیات ۳۸۰ تا آخر ۳۸۵ و «مراتب وجود» (\*).

۶- ذکر: [ ← «ذکر» (\*)، «مراتب وجود» (\*). ] در آیه ۴۵ خداوند می‌فرماید که ذکرالله (به یاد خدا بودن) از نهی از فحشاء و منکر و همه اذکار دیگر بزرگتر است.

۷- در باره توضیح ابیات ۲۳۴۲۴ و ۲۳۴۲۵ به «ذکر» (\*). و «مراتب وجود» (\*). مراجعه فرمایید. در جلد یازدهم ترجمه تفسیر بیان السعادة آمده است: [چون نماز قالبی بنا بر قرار و وضع الهی از اشتغال به غیر نماز مانع می‌شود اگرچه مباح باشد، لذا به سبب وضع و قرارداد از فحشا و منکر قالبی نهی می‌کند و نماز قلبی که از صاحب اجازه‌ای الهی اخذ شود، مانع از فحشا و منکر در مرتبه قلب می‌شود. و هم چنین است نماز صدر و سینه‌ای، که عبارت از آرامش قلبی است (و) نزد صوفیه، «فکر» و «حضور» نامیده می‌شود و آن، ملکوت ولی امر و نخستین مقام معرفت علی (ع) به نورانیت است (که) با زبان حال و زبان قال از همه فحشا و منکر نهی می‌کند. نماز کسی که در شهود جمال و وحدت مستغرق است از التفات به غیر خدا نهی می‌کند و همین التفات به غیر خدا در آن مقام منکر او حساب می‌شود...].

۸- سُور: جمع سوره.

۹- دُونَ: پست، پایین.

۱۰- خداوند آنچه را از خیر و شر انجام می‌دهند، می‌داند. (رجوع شود به معنی آیه ۴۵).

۱۱- خداوند می‌فرماید با اهل کتاب (یعنی یهود، نصاری و مجوس و صابئین) مجادله مکن مگر به طریقی نیکو (یعنی بدون اهانت و درشت‌خویی).

۱۲- ابیات ۲۳۴۳۰ تا آخر ۲۳۴۳۳ به این نکته اشاره دارند که بنا به گفته برخی، آیه ۴۶ سوره عنکبوت، در باره دستور به محاربه نکردن مسلمین با اهل نجران یمن است که از مسیحیان بودند و دعوت پیامبر را در مورد اسلام نپذیرفتند و پیشنهاد مباحله پیامبر (ص) را نیز رد نمودند و معاهده‌ای با مسلمین بستند که در آن متعهد شدند به مسلمانان جزیه بدهند و در امان باشند و بر طبق گفته گروهی دیگر، (مانند قتاده)، آیه مزبور منسوخ است به آیه «قاتلوا

الذین لایؤمنون بالله...».

در بیت ۲۳۴۳۱ صفی‌علیشاه (ره) خود را موافق عده‌ای که این آیه را منسوخ ندانسته و آن را محکم می‌دانند (مانند ابن زید) معرفی نموده و می‌گوید قتال، همواره آخرین راه چاره است و آن گاه در بیت ۲۳۴۳۲ به کلام خداوند در ادامه آیه ۴۶ استناد می‌کند و می‌گوید در گفتگو با آنان که به اسلام ایمان نیاوردند باید با لطف و محبت رفتار کرد نه به جدال تا اسلام در نظر آنها زیبا و شیرین جلوه نماید و در بیت ۲۳۴۳۳، ادامه آیه ۴۶ را بیان می‌دارد که در آن خداوند کفار ستمگر و منافق (از جمله کفار یهود) را که بر کفر خود اصرار می‌ورزند و گمراهند و آیات الهی را انکار می‌نمایند مستثنی نموده و می‌فرماید با آنها مجادله کنید زیرا رفتار به نرمی و ملامفت شما را حمل بر ذلت و بیچارگی شما می‌پندارند و یا تصور می‌کنند که شما می‌خواهید با خلق خوش آنها را به دام اندازید و از راه حق به باطل ببرید.



مرکز تحقیقات کتب و تفسیر اسلامی

۱۳- زبور: کتاب آسمانی داود پیغمبر.

۱۴- گردن هشتیم: گردن نهادیم، قبول کردیم.

۱۵- نعت: وصف، ستایش.

۱۶- گزه: مخفف گروه.

۱۷- منظور برخی مشرکین و بت‌پرستانی است که به این کتاب (قرآن) ایمان می‌آوردند و برخی اعراب اهل مکه از آن گروه بودند.

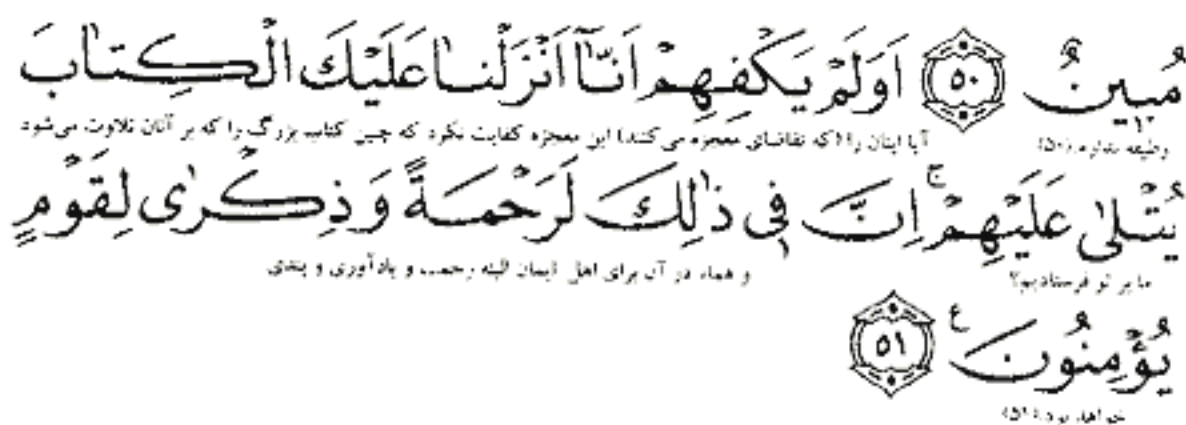
وَمَا كُنْتُمْ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ  
و تو از این پیش نه نواستی کتابی خوانده و نه حفصی نگاهت که در آن صورت

وَلَا تَخْطُطُهُ بِيَمِينِكَ إِذَا الْأَرْتَابُ الْمُبْطِلُونَ ﴿٤٨﴾ بَلْ هُوَ  
مطلوب است که در آن صورت شکوهی می‌کردند و می‌گفتند این کتاب به وحی خدا نیست و خود از روی کتب سابقین جمع و تکلیف کرده‌اند (۴۸)، بلکه

ءَايَاتُ بَيِّنَاتٍ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَمَا يَجْحَدُ  
این قرآن آیات روشن الهی است در لوح سینه آنان که از خدا نور علم و دانش یافتند و آیات ما را

بِأَيَاتِنَا إِلَّا الظَّالِمُونَ ﴿٤٩﴾ وَقَالُوا لَوْلَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ  
جز مردم ستمکار انکار نکنند (۴۹) و کافران گفتند: این مرد اگر رسول خداست چرا بر او

ءَايَاتٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ  
باید و معجزاتی از جانب خدا باشد قرآن شد: بگو: آیات نزد خداست و من از خدا نیستم که رسولم) جز آنکه (خلق را از انتقام خدا) ترسانم



۱- مر کتابی یا نویسی یا یمین	۲۳۴۴۴- تو نبودی آنکه خوانی پیش ازین
کج روان آن گاه در شک می‌شدی	۲۳۴۴۵- گر که خواننده و نویسنده بُدی
کج کسجا این باشد از وحی ملک	۲۳۴۴۶- می‌فتادندی تبه‌کاران به شک
در صدورِ اهل دانش بسی گمان	۲۳۴۴۷- بل نشانی‌های روشن باشد آن
غیر استمکاره از جهل و عَمَّا؟	۲۳۴۴۸- کی کند انکار آیت‌های ما
ایستی نازل نشد از رَبِّ او	۲۳۴۴۹- کافران گفتند بر وی از چه رو
باشد اندر نزد حق از هر مقام	۲۳۴۵۰- گو جز این نبود که آیت‌ها تمام
من به خَلْقان تا نباشد مشتبه	۲۳۴۵۱- هم جز این نبود که باشم بیم ده
که نرستادیم قرآن بر تو ما	۲۳۴۵۲- نیست ایشان را پسند آیا کجا
کاندر اعراب اعلم‌اند و افصح‌اند	۲۳۴۵۳- خوانده تا گردد بر ایشان بهر پند
رحمت و پسندی است بهر مؤمنان	۲۳۴۵۴- گر نکو بینند در وی پس خود آن



۱- یمین: دست. [خداوند به پیامبر می‌فرماید که تو قبل از نزول قرآن (به دلیل اُمّی بودن)، مسلط بر خواندن نبودی و نیز نمی‌توانستی با دست خود بنویسی].

۲- اگر تو ای پیامبر می‌توانستی بخوانی و بنویسی مبطلان در حَقّانیت دعوتت به شک می‌افتادند اما چون قادر نبودی خوب بخوانی و بنویسی دیگر جای شک برای آنها باقی نمی‌ماند که این کتاب، وحی الهی است که به وسیله فرشته بر تو نازل شده است.

۳- قرآن آیاتی روشن است در سینه‌های افرادی که به آنها بهره‌ای از علم الهی داده شده است.

۴- عفا(غمی): کوری، نداشتن چشم بصیرت.

۵- افصح: فصیح‌تر، خوش بیان‌تر.

۶- گفته‌اند عده‌ای از اصحاب پیامبر (ص)، در مدینه، سخن‌ها و مسأله‌هایی را که از یهودیان، از تورات شنیده بودند می‌نوشتند. هنگامی که پیامبر از این امر باخبر شد فرمود: احمق‌ترین احمقان و گمراشته‌ترین گمراهان مردمی هستند که از کتابی که خدا بر پیغمبرشان نازل کرده روی گردان و علاقه‌مند به کتابی شوند که خدا بر غیر پیغمبر آنان نازل نموده و برای امتی غیر آنان فرستاده است. در همین میان آیه ۵۱ سوره مبارکه عنکبوت نازل شد.

قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ شَهِيدًا  
 يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالَّذِينَ آمَنُوا  
 بِالْبَاطِلِ وَكَفَرُوا بِاللَّهِ أُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ ﴿٥٢﴾  
 وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَلَوْلَا أَجَلٌ مُّسَمًّى لَّجَاءَهُمُ الْعَذَابُ  
 وَلَيَأْتِيَنَّهُمْ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿٥٣﴾  
 وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ ﴿٥٤﴾ يَوْمَ يَغْشَاهُمْ الْعَذَابُ  
 مِنْ فَوْقِهِمْ وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ وَيَقُولُ ذوقوا ما كنتم تعملون

عفا: محاسن کافر است. عفا: میان من و شما. آنگاه است. و آنان که به باطل. هم آنان به حقیقت. هم آنان که کافر شدند. زیانکاران عالمند. (۵۲) سکران به تسخیر از تو نظامی تعجیل در نزول عذاب می‌کنند، و اگر وقت معین آن (در علم لای، قیامت) نبود عذاب حق بر آنها می‌رسید. و البته ناگهانی در حالی که عاقل و بی‌خبر باشند بر آنان خواهد آمد. (۵۳) (او این کافران) از توبه تعجیل عذاب می‌طلبند. (اینان را) متذکر ساز به آن (روزی که عذاب خدا در صورتی که شراره عذاب جهنم به کافران احاطه نموده است). (۵۴) از بالا و زیر پا آنها را فرو گیرد، و (خدا یا منادی حق) گوید: (هر روز) بچشید کین را آنچه در دنیا عمل می‌کردید. (۵۵)

تسا یسود بین شما و من گواه <sup>۱</sup>	۲۳۴۵۵- گو بود کافی به هر وجهی <sup>۵۲</sup> إله
صدق گفتار مرا هم او گواست	۲۳۴۵۶- نیک داند آنچه در ارض و سماست
بر خدا کافر شدند از بد پسند	۲۳۴۵۷- و آن کسان کایشان به باطل بگروند
هستشان جرمان <sup>۲</sup> و حسرت یوم دین	۲۳۴۵۸- آن گروهند از زیانکاران یقین
از ره انکار و تکذیب و عتاب	۲۳۴۵۹- می کنند اشتاب ایشان بر عذاب <sup>۵۳</sup>
آمد ایشان را عذاب انتقام	۲۳۴۶۰- گر نبودى آن زمان بُرده نام <sup>۳</sup>
آن زمان و ایشان نسفمیدند آن	۲۳۴۶۱- خواهد آمد بازشان بر ناگهان
هم جهنم شد محیط <sup>۴</sup> کافران	۲۳۴۶۲- بر عذاب اشتاب دارند آن کسان <sup>۵۴</sup>
از زیر و ز زیر پاشان بر شتاب	۲۳۴۶۳- اندر آن روزی که پوشدشان عذاب <sup>۵۵</sup>
بر جزای آنچه کردید از خطا <sup>۶</sup>	۲۳۴۶۴- گوید آن گوینده «ذوقوا» <sup>۵</sup> در ندا



۱- منظور گواه بودن خداوند میان پیامبر و کافران در مورد نزاع یعنی رسالت پیامبر(ص) است.

۲- جرمان: ناامیدی، بی بهرگی.

۳- زمان بُرده نام: اجلِ مُسمّی، همان اجلی است که خدا برای همه بنی آدم مقدر فرموده و مدت معینی است که در لوح محفوظ برای آنها ثبت کرده است.

۴- منظور، احاطه داشتن جهنم بر کافران، از هر سو است. در جلد یازدهم ترجمه تفسیر بیان السعادة می خوانیم: [...] بدان که نفس انسانی به علت مقتضیات حیوانی اش نمونه جهنم. شعله ها و انواع عذاب آن است، پس اگر انسان که در مقام نفس واقع شده و در حالت غیب از خدا و آخرت است از ولایت منقطع و وجهه ولوی از او پوشیده شده باشد، در جهنم واقع می شود، (و) در آن نگه داشته می شود در حالی که به واسطه آن احاطه شده است؛ و اگر منقطع از ولایت نبوده باشد در اثر ایمان بر آن، جهنم بر او سرد و سلامت می گردد، به طوری که هیچ چیز از دردها و ناملایماتش را حس نمی کند و از شایبه های غریب پاک می گردد....]

۵- ذوقُوا؛ بچشید (رجوع شود به معنی آیه ۵۵). منظور آن است که در آن روز گوینده‌ای می‌گوید: بچشید کیفر آنچه را که می‌کردید، یعنی تجسم عینی آن عقیده و عمل را مشاهده نمایید.

يٰۤاَعْبَادِىَ الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا اِنَّ اَرْضِىْ وَاَسِيعَةَ فَاِيْتَاىَ فَاَعْبُدُوْنِ  
 ای بندگان با ایمان من! زمین من بسیار وسیع است در این صورت! اگر از جور کفر در سر زمین به تنگ آمده و به کفر مجبور شوید از آنچه یاد دارید بگریزید و  
 ۵۶ ﴿ ۵۶ ﴾ كُلُّ نَفْسٍ ذٰئِقَةُ الْمَوْتِ ثُمَّ اِلَيْنَا تُرْجَعُوْنَ ﴿ ۵۷ ﴾ وَالَّذِيْنَ  
 هر کجا باشید! مراد منحصراً به اخلاص بر منش کنید. (۵۶) هر نفسی (اعلم تا اگر ارا) مرگ را خواهد چشید، و پس از مرگ شما را به سوی ما بازگرداند. (۵۷)  
 ءَامَنُوْا وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ لِنُبَوِّئَنَّهُمْ مِنَ الْجَنَّةِ غُرَفًا تَجْرٰى  
 و آنان که ایمان آوردند و به اعمال نیکو پرداختند  
 مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ خَالِدِيْنَ فِيْهَا نِعْمَ اَجْرُ الْعٰمِلِيْنَ ﴿ ۵۸ ﴾ وَالَّذِيْنَ  
 زیر درختانش نهرها جاری است منزل دهم که در آن زندگانی ابدی کنند، آنجا پادشاه نیکویی برای نیکوکاران عالم است. (۵۸) آنان که  
 صَبَرُوْا وَعَلٰى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُوْنَ ﴿ ۵۹ ﴾ وَكَآئِنٌ مِنْ دَاۤءِبَةٍ لَا تَحْمِلُ  
 (در راه دین خدا) صبر و شکیبایی پیشه کردند و بر پروردگار خود توکل می‌نمودند. (۵۹) و ادر کار روزی به خدا توکل کنید نه بر سعی خود که  
 رِزْقَهَا اللّٰهُ يَرْزُقْهَا وَاِيَّاكُمْ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيْمُ ﴿ ۶۰ ﴾  
 چه بسیار حیوانات که خود بار روزی خود نگهشاند، خدا بیدون هیچ کوشش آیه آنها هم به شمار روزی می‌رساند، و او شنوای دعای محتاجان) و دانای به احوال

- |  |    |
|--|----|
| ۲۳۴۶۵- فرقه‌ای هجرت نکردند از حَرَم  | ۵۶ |
| ۲۳۴۶۶- بُد سبب یا فقر، یا حُبِّ وِطْن                                      |    |
| ۲۳۴۶۷- «يٰۤاَعْبَادِىَ الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا» <sup>۲</sup>                 |    |
| ۲۳۴۶۸- ایمنی جوید در هجرت همه  |    |
| ۲۳۴۶۹- هست هر نفسی چشنده مرگ چون   | ۵۷ |
| ۲۳۴۷۰- آن کسان که بگریزند از یقین  | ۵۸ |
| ۲۳۴۷۱- از جنان پدیمشان جا در عُزْف <sup>۲</sup>                            |    |
| ۲۳۴۷۲- گفته‌ایم آن را گرت معلوم نیست                                       |    |
| ۲۳۴۷۳- اندر آن باشند ایشان جاودان  |    |
| می‌کشیدند از بد اندیشان ستم  |    |
| کرد این آیت نزول از ذوالمِنَن: ۱   |    |
| ارض من واسع <sup>۳</sup> بُسُود، آرید رو                                   |    |
| پس پرستیدم <sup>۴</sup> بدون واهمه <sup>۵</sup>                            |    |
| هر کجا «ثُمَّ اِلَيْنَا تُرْجَعُوْنَ» <sup>۶</sup>                         |    |
| کارها کردند شایسته و متین  |    |
| جویها جاری ز زیرش هر طرف   |    |
| که مراد از «تَحْتِهَا الْاَنْهَار» چیست                                    |    |
| «رِغْمَ اَجْرِ الْعٰمِلِيْنَ» <sup>۸</sup> ، رِغْمِ الْاِمَان <sup>۹</sup> |    |

صبر کردند و توکل بر خدا	۲۳۴۷۴- آن کسان کاندرا اطاعت و ابتلا
در امور خویش بر پروردگار	۲۳۴۷۵- بر توکل باشد ایشان را مدار
بر ندارد روزی خود در توان <sup>۱۰</sup>	۲۳۴۷۶- باشد از جنبندگان بسیار، گآن <sup>۱۰۰</sup>
رزق خود را تا رسد هنگامِ خور	۲۳۴۷۷- می کند یعنی ذخیره جانور
حمل نتوانند کرد آن را به تن	۲۳۴۷۸- می خورند از آن به اندازه دهن
کو سمیع است و علیم اندر عطا	۲۳۴۷۹- حق دهد روزی بر آنها و شما
می رسد در هجرت آن روزی ما	۲۳۴۸۰- بشنود یعنی که گوید از کجا
وز چه راهی فتح و فیروزی دهد	۲۳۴۸۱- هم بداند کز کجا روزی دهد
در مُجَاعَت <sup>۱۲</sup> هم بداند سر کار <sup>۱۳</sup>	۲۳۴۸۲- بشنود یا استغاثه <sup>۱۱</sup> مور و مار



۱- ذوالمَنَن: صاحب مَنَت‌ها. (از اسامی خداوند).

۲- رجوع شود به معنی آیه ۵۶

۳- واسع: گسترده، وسیع.

۴- پرستیدم: مرا بپرستید.

۵- گروهی از مسلمانان که به دلیل فقر و یا حُبّ وطن از مکه به مدینه هجرت نکرده بودند، از سوی مشرکین مکه تحت ستم قرار می‌گرفتند و تهدید به اذیت و آزار می‌شدند تا آنکه آیه ۵۶ سوره عنکبوت نازل شد و آنها را به مهاجرت از وطن و نگرانی نداشتن دربارهٔ معیشت تشویق نمود و خداوند در این آیه فرمود که زمین من پهناور است و اگر در محیطی نمی‌تواند اصول دین خود را حفظ، یا فروع دین را پیاده نمایید به سرزمین دیگری هجرت کنید تا بتوانید در آنجا، تنها مرا بپرستید.

[در جلد هفتم کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار است که: ... به زبان اشارت بر ذوق اهل معرفت، «هجرت» می‌فرماید، قومی را، که بر جاه و قبول خلق آرام دارند و بر معلوم تکیه کنند...].

۶- چشیدن طعم مرگ، استعاره است و کنایه از آن است که هر کس به طور قطع و به زودی می‌میرد و به دنبال آن به برزخ، صحنهٔ قیامت و بهشت یا دوزخ بازگردانده خواهد شد و از این طریق خداوند یادآوری می‌کند که مرگ را فراموش نکنید و از آن غافل مباشید.



- ۷- عُزْفُ: (جمع غرفه): خانه بسیار زیبایی که در مکانی بلند واقع باشد.
- ۸- چه خوب است پادشاه عمل کنندگان. (رجوع شود به معنی آیه ۵۸).
- ۹- نِعْمَ الْأَمَانُ: آرامشی نیکو، پناهی نیکو.
- ۱۰- اشاره به جنبندگان است که روزی خود را ذخیره نمی‌کنند، مانند اغلب حیوانات خشکی و دریایی و خداوند روز به روز رزق آنها را می‌رساند.
- ۱۱- استغاثه: دادخواهی کردن.
- ۱۲- مُجَاعَتٌ: گرسنگی.
- ۱۳- در آیه ۶۰ خداوند به مؤمنین دلگرمی می‌دهد که اگر خواستند در راه خدا مهاجرت کنند و نگران رزق و روزی نباشند و بدانند که خداوند است که رزاق و روزی‌رسان است نه موطن و آب و خاک آنها. حافظ می‌فرماید:

حافظ قلم شاه جهان مُقسَمِ رِزْقِ اسْتِ از بهر معیشت مکن اندیشه باطل

مرکز تحقیقات کتب و اسناد اسلامی

وَلَئِنْ

سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ

بنندگان است. (۶۰) او اگر از این کافران مشرک سؤال کنی که آسمانها و زمین را که آفریده و خورشید و ماه مسخر فرمان کیست؟ به یقین جواب دهند

لَيَقُولُنَّ اللَّهُ فَإِنِّي يَوْفَكُونَ ﴿٦١﴾ اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ مِنْ

که خدا (آفریده) سپس چگونه (با این اقرار) از تو حید و معرفت خدا (رو بگردان می‌شوند؟) (۶۱) خداست که هر کس از بندگان را خواهد وسیع روزی

عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَهُ دَرَاهِمَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿٦٢﴾ وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ

و با ننگ روزی می‌گرداند، که همانا او به هر چیزی (از مصالح خلائق) داناست. (۶۲) و اگر از این کافران مشرک سؤال کنی

مَنْ نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهَا

که آن کیست که از آسمان باران نازل سازد تا زمین را به آن پس از فصل خزان و مرگ (گیاهان) باز به نسیم جانبخش بهار زنده گردد؟

لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ ﴿٦٣﴾

به یقین جواب دهند که آن خداست. بگو استایش مخصوص خدای یکتاست. آری ولیک اکثر این مردم عقل خود را به کار نگیرند (تا این حقیقت را دریابند) (۶۳)

- ۲۳۴۸۳- ور که از آنها<sup>۱</sup> بپرسی که چنین  
 ۲۳۴۸۴- رام کرد این مهر و مه را در فلک؟  
 ۲۳۴۸۵- بر کجا پس باز گردانده شوند  
 ۲۳۴۸۶- حق<sup>۲</sup> گشاید رزق هر کس را که خواست  
 ۲۳۴۸۷- ز آن که حق دانا بود بر کُلِّ «شیء»  
 ۲۳۴۸۸- ور که از ایشان بپرسی کآب را<sup>۳</sup>  
 ۲۳۴۸۹- کرد احیا مر زمین را پس به آن  
 ۲۳۴۹۰- می بگویند آن خدا، بی گفتگو  
 ۲۳۴۹۱- جمله بر این معترف باشند لیک  
 ۲۳۴۹۲- گو سپاس و حمد حق راکت نگاه  
 ۲۳۴۹۳- بلکه اکثر در نیابند از گمان  
 ۲۳۴۹۴- نکته ها هست ار چه گفتش جایز است  
 ۲۳۴۹۵- گرچه حَقَم داده تقریری<sup>۲</sup> عجب  
 ۲۳۴۹۶- ور کمی ز آن بحر جان آید به جوش  
 ۲۳۴۹۷- ز آن که معقولات خود فهمیدنی است  
 ۲۳۴۹۸- اندکی در بحر قرآن شو فرو  
 ۲۳۴۹۹- آن هم ار توفیق حق باشد رفیق  
 ۲۳۵۰۰- سمع و گفت آسان بود در هر مقام
- آفریده است این سماوات و زمین؟  
 می بگویند آن خدا بی زیب و شک  
 خود ز توحید خدای ارجمند؟  
 از عبادش، هم کُتَد تَنگ ار بجاست  
 هم بود قادر به قبض و بسط وی  
 بر زمین نازل که بنمود از سما؟  
 بعد از آن که مرده بود اندر خزان  
 می کند این کسارها نی غیر او  
 با وی آرند از پی طاعت شریک  
 داشت او از شرک و طغیان در پناه  
 نکته<sup>۱</sup> معقول را ایسن مردمان  
 لیک ز اظهارش «صفی» بس عاجز است  
 لیک تأیید نکته ها بر نطق و لب  
 کمتری فسه مند از ارباب هوش  
 نی بیانی<sup>۳</sup> یا سماعی<sup>۴</sup> تا که چیست  
 رمسز معقولات تا یسای نکو  
 هم کند تأیید بر عقل دقیق  
 لیک بس مشکل بود فهم، ای غلام



۱- آنها: منظور، مشرکین است که اعتراف دارند که آفریننده آسمانها و زمین و فرستنده آب از آسمان و روزی رسان و مسخرکننده خورشید و ماه، خداوند یکتاست اما از آنجا که بتها را شافع در نزد رب و اربابی تحت نظر رب می دانند و نه مدبر عالم و خالق آن، متوجه غیر خدا، و از حق بازگردانده می شوند و بتها را می پرستند و هنگامی که به مشکلی عظیم برمی خورند (مانند هنگام غرق شدن در دریا و یا هنگامی که در کشتی گرفتار طوفان و

امواج دریا می‌شوند) تنها خدا را چاره‌ساز می‌دانند اما وقتی خداوند مشکل آنها را حل نمود دوباره به سوی بت‌های خود باز می‌گردند.

۲- تقریر: بیان کردن.

۳- بیانی: قابل درک از طریق گفتن و بیان نمودن.

۴- سماعی: قابل درک از طریق شنیدن.

وَمَا هَذِهِ الْحَيَوةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهُوَ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ

این زندگانی چند روزه دنیا (تاگر نه در پریش حق و سعادت آخرت صرف شود) افسوس و بازیجهای پیش نیست، و زندگانی اگر مردم بدانند

لِهَا الْحَيَوةُ الدُّنْيَا لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ﴿٦٤﴾ فَإِذَا رَكِبُوا فِي

به حقیقت دلو آخرت است (که حیانتش جاوید و معشیش می‌زیند و زوال است) (۶۴) این مردم مشرک چون به گشتی نشینند

الْفَلَكِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّيْنَاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا

(او به دست امواج خطر افتند در آن حال آنها خدا را تسلیم کامل در دین می‌خوانند، چون از خطر دریا به ساحل نجاتشالا رساند، ایثار به خدای بگفت)

هُمْ يَشْرِكُونَ ﴿٦٥﴾ لِيَكْفُرُوا بِمَا ءَاتَيْنَاهُمْ وَلِيَسْتَمْتَعُوا فَسَوْفَ

مشرک می‌شوند (۶۵) تا هر نفسی را که ما به آنها عطا کرده ایم کفران کنند و (تا مدتی بهره مند باشند، اما به زودی

يَعْلَمُونَ ﴿٦٦﴾ أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا حَرَمًا مِّنَّا وَيَتَخَفُونَ

خواهند دانست (۶۶) آیا کاروان (اهل مکه) ندیدند که آن شهر را حرم امن و امان قرار دادیم در صورتی که از اطرافشان

النَّاسُ مِنْ حَوْلِهِمْ أَفَبِالْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ وَبِنِعْمَةِ اللَّهِ يَكْفُرُونَ

مردم (اصیفا) را به قتل و غارت می‌دانند؟ (آیا باز به باطل می‌گروند و به نعمت خدا کافر می‌شوند؟) (۶۷)

﴿٦٧﴾ وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِالْحَقِّ

آیا هیچ کس از آن که بر خدا دروغ بست و (رسول) حق را که برای هدایت او آمد تکذیب کرد

لَمَّا جَاءَهُ دَلِيلٌ ۚ أَفَبِالْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ وَبِنِعْمَةِ اللَّهِ يَكْفُرُونَ ﴿٦٨﴾ وَالَّذِينَ

(در عالم) ستمکارتر هست؟ (آیا جایگاه کافران استمکاران در آتش دروغ نیست؟) (۶۸) و آنان که در (راه) ما

جَاهِدُوا فِيْنَا لِنَهْدِيَنَّهُمْ سَبِيلَنَا وَإِنَّا لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ ﴿٦٩﴾

(به بیان و حال) جهد و کوشش کردند محققاً آنها را به راه‌های (معرفت و لطف) خویش هدایت می‌کنیم، و همیشه خدا یار نیکو کاران است. (۶۹)

- ۲۳۵۰۱- این حیاتِ دنیوی بی خبط<sup>۶۴۲</sup> و سهو<sup>۲</sup>
- ۲۳۵۰۲- دارِ دیگر زندگانی را سزاست
- ۲۳۵۰۳- پس چو در کشتی شوند ایشان<sup>۶۴۵</sup> سوار<sup>۵</sup>
- ۲۳۵۰۴- کشتی از موج افتد اندر پیچ و تاب
- ۲۳۵۰۵- در نظر آن دم نه بت، نه بتگر است
- ۲۳۵۰۶- ز آن که پرهانده را دانند، حق
- ۲۳۵۰۷- پس چو پرهاند خدایشان ز آن خطر
- ۲۳۵۰۸- آن زمان آرند شرک از خوبی خویش
- ۲۳۵۰۹- تا بداده<sup>۶۴۶</sup> ما از آن کافر شوند
- ۲۳۵۱۰- برخوردارند اعنی به اجماع آن کسان
- ۲۳۵۱۱- جای شکر آرند شرک و کفاری
- ۲۳۵۱۲- می‌ندیدند ایچ آیا مگبان<sup>۶۴۷</sup>
- ۲۳۵۱۳- مگه را یعنی به امنیت، حرم
- ۲۳۵۱۴- و آن گه از دورش ربوده می‌شوند
- ۲۳۵۱۵- قتل و غارت اندر اطرافِ حرم
- ۲۳۵۱۶- و اهل آن باشند در مهدِ امان
- ۲۳۵۱۷- پس به باطل هیچ آیا بگروند
- ۲۳۵۱۸- کیست ظالم‌تر از آن کو بر خدا<sup>۶۴۸</sup>
- ۲۳۵۱۹- یا کند تکذیبِ حق، یعنی رسول
- ۲۳۵۲۰- نیست آیا در جهنم جایگاه
- ۲۳۵۲۱- و آن کسان که کوشش اندر دینِ ما<sup>۶۴۹</sup>
- ۲۳۵۲۲- روز و شب بیدار و پنهان در جهاد
- ۲۳۵۲۳- در مَصَافِ دشمنان باشند مرد
- ۲۳۵۲۴- ما هدایتشان کنیم اندر سُجُل<sup>۱۱</sup>
- نیست نیک از بنگری جز «لُعَب»<sup>۳</sup> و «لَهُو»<sup>۴</sup>
- مُنْكَ بَقَیْ گِر بدانند، آن سراسر است
- می‌بخوانند آن خدا را زاضطرار
- مخلص‌اند او را به دین از اضطراب<sup>۶</sup>
- دست‌ها بر درگه<sup>۵</sup> حق یکسر است
- نی دگر کس را ز کُلِّ مَا خَلَقَ
- یعنی از بسحر آوَزْدُشَان سَوِی بَرَوُ<sup>۷</sup>
- آن چنان که بودشان عادت زپیش
- مجمع کردند چون هم بهره‌مند
- از پیرشش خود بر اصنام و بتان
- زود پس آگه شوند از بَد سَری<sup>۸</sup>
- اینکه گردانیدیم ما خود بپهرشان
- تا در آن باشند ایمن از ستم
- مردمان یعنی که ایشان را کُشند<sup>۹</sup>
- هست بیش از آنکه آید در قلم
- نسیبشان بیمی زآفات جهان
- هم به نعمت‌های حق کافر شوند؟
- مَر دروغی بست از واقع جدا
- یا که قرآن کآمد او را در نزول
- کفران را که غلط کردند راه؟
- می‌نمایند از خلوصی، نَز رِیا
- با عدو باشند از صدق و سَدَاد<sup>۱۰</sup>
- هم چنین با نفس سرکش در نبرد
- بر جهات خیر خویش از جزء و کُلِّ

۲۳۵۲۵- راه‌های معرفتشان یا عیان	می‌کنیم آن سان که ره بر کاروان
۲۳۵۲۶- یا هر آن کوشش کند بر راه راست	ما رسانیمش به مقصودی که خواست
۲۳۵۲۷- حق بود با مُحسنین در کُلِّ حال	عارفانِ رهرو نیکو خصال
۲۳۵۲۸- محسن است آن کس که حقش رهنماست	حق بود با آنکه هم او با خداست ۱۲



۱- خَبَط: بی‌راه رفتن. بدون بصیرت در امری تصرف کردن. اشتباه کردن.

۲- سَهْو: فراموش کردن، غفلت.

۳- لَعِب: کاری تکراری و منظم و در عین حال بی‌فایده و بیهوده. (در اینجا، لَعِب خواننده می‌شود).

۴- لَهْو: هر چیز و کار بیهوده که انسان را به خود مشغول کند. (زندگی دنیا هم لهو است زیرا انسان را به خود مشغول و از امر مهم آخرت باز می‌دارد و هم لعب است زیرا برای خود قواعد و قوانینی دارد).

۵- ایشمان: اشاره به مشرکین است.

۶- به توضیح شماره ۱ مربوط به بیت ۲۲۴۸۳ مراجعه فرمایید.

۷- بَرّ: زمین خشک، بیابان، صحرا.

۸- بَدَسْرِي: سوء رفتار. ناسازگاری. سوء معاشرت.

۹- در آن زمان، اعراب یکدیگر را غارت می‌نمودند و از طریق چپاول‌گری و حمله به قبایل و کشتن و اسیر نمودن یکدیگر روزگار می‌گذراندند، اما با این حال، شهر مکه را محترم می‌شمردند و به ساکنین آن کاری نداشتند و... خداوند مکه را حرم امنی قرار داد که ساکنین آن مورد قتل و اسارت قرار نمی‌گیرند و اموالشان چپاول نمی‌شود.

۱۰- سَدَاد: راستی، درستی.

۱۱- سَبِيل (جمع سَبیل): راه‌ها. راه‌های خدا، آنهایی است که انسان را به خداوند نزدیک می‌کند و خداوند می‌فرماید کسانی را که با نفس خود و دشمنان ما جهاد کردند، یقیناً به راه‌های خود (وصول به مقام قرب) راهنمایی می‌کنیم. (این آیه که سوره مبارکه عنکبوت با آن خاتمه

می‌یابد با آیات اول این سوره که خداوند می‌فرماید جهادکنندگان در راه خدا به نفع خود جهاد می‌کنند و خدا از همه عالمیان بی‌نیاز است، مناسب دارد).

[در جلد هفتم کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار است که: ... «جاهدوا» در این موضع، بیان سه منزل است: یکی جهد اندر باطن، با هوی و نفس، دیگر جهاد به ظاهر با اعداء دین و کفار زمین، و سوم اجتهاد به اقامت حجت در بیان حق و حقیقت. هرچه بر تن ظاهر شود، در دفع کفار، آن را «جهاد» گویند، و هر چه در اقامت حجت و طلب حق و کشف شبهت باشد، آن را «اجتهاد» گویند و هرچه اندر باطن بود، اندر رعایت عهد الهی، آن را «جهد» گویند. این «جاهدوا فینا» بیان هر سه حال است. او که به ظاهر جهاد کند، رحمت نصیب وی، او که با اجتهاد بود، عصمت بهره وی، او که اندر نعت جهد بود، کرامت و صل نصیب وی، و شرط هر سه کس آن است که آن جهد، فی‌الله بود تا هدایت، خلعت وی بود. آن گه گفت: «و ان الله لَمَعَ المحسنین»، چون هدایت دادم، من با وی باشم و وی با من بود...] (با کمی تغییر).

۱۲- [رحمت و عنایت خداوند و نصرت و یاری او با بندگان محسن و نیکوکار وی است چون خداوند کمال عنایت را به آنان دارد و رحمتش شامل حال آنها می‌شود و این معیت و همراهی، اخص از معیت و جودی است که در جمله «و هو معکم اینما کنتم»، (او با شماست هر جا که باشید)، (آیه ۴ سوره حدید) آمده، برای اینکه خدا از نظر وجود با همه موجودات و انسان‌ها هست، چه نیکان و چه بدان، ولی با محسنین بودنش معیت مخصوصی است که معیت نصرت و معاونت و رحمت و عنایت است... و در تفسیر قمی آمده که در روایت ابی‌الجارود از ابی‌جعفر (ع) آمده که فرمود: این آیه (آیه ۶۹)، درباره آل محمد (ص) و شیعیان ایشان است.] (به اختصار و با کمی تغییر از جلد شانزدهم ترجمه تفسیرالمیزان).



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

«دور» باشد نیست گز فہر تو ہست      آن قوی گاندر بدن روحانی است  
 باشد آن مغلوب در اقرب زمین      از زمین نفس و صدراست آن یقین  
 بعد مغلوبی شود غالب همی      بر قوای نفس ہست اعجمی  
 در ظہور قلب ہنگام رجوع      سوی حق وین بی شکی باید وقوع  
 چیست آن «بضیع سنن»؟ اطوار و حال      گاندر آن باشد ترقی بر کمال ...



مرکز تحقیقات و اطلاع رسانی  
 کتابخانه ملی و اسناد ملی ایران





مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

## نکاتی دربارهٔ سورهٔ مبارکهٔ روم



- سوره روم، ۶۰ آیه، ۸۱۴ کلمه و ۳۵۳۴ حرف دارد.
- این سوره، مکی است و تنها آیهٔ «فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ...» (آیهٔ ۱۷) را مدنی دانسته‌اند.
- برخی آیهٔ «فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ...» (آیهٔ ۶۰) را منسوخ و گروهی، کلمهٔ «فَاصْبِرْ» را منسوخ و جملهٔ «إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ» را محکم و بقیهٔ آیهٔ ۶۰ «وَلَا يَسْتَخْفِنُكَ الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ» را منسوخ دانسته‌اند. (از جلد هفتم کشف الاسرار و عدة الابرار).
- این سوره با وعدهٔ خداوند در مورد پیروزی امپراطوری روم بر امپراطوری ایران در آینده‌ای نزدیک، آغاز می‌شود. در ایام نزول این سوره، امپراطوری روم از ایران شکست خورده بود و خداوند وعده می‌دهد که بعد از چند سال روم که مردم آن اهل کتاب و موحد بودند بر فارس که در آن هنگام مشرک بودند غلبه خواهد نمود. پس از ذکر این وعده، کلام الهی بر وعده‌گاه اکبر که قیامت و یوم‌الوعده است منعطف می‌شود و به استدلال در بارهٔ معاد می‌پردازد و سپس صفات خاصهٔ پروردگار بیان می‌شود و سوره با وعدهٔ نصرت پیامبر(ص) به پایان می‌رسد. عملی شدن وعدهٔ خداوند به پیروزی روم سبب یقین مسلمانان به دیگر وعده‌های خداوند و عملی شدن وعدهٔ فرا رسیدن روز قیامت شد.

«ابوامامه روایت کرد از ابی کعب که پیامبر(ص) فرمود: «هر که سوره روم را بخواند، خداوند به عدد هر فرشته که خدا را در میان آسمان و زمین تسبیح می‌کنند ده حسنه به او می‌دهد و هر طاعت که آن روز و آن شب کند، قبول خواهد شد».

امام صادق(ع) فرمود: «هر کس سوره عنکبوت و روم را در ماه رمضان، در شب بیست و سوم بخواند، به خدا سوگند اهل بهشت است و هیچ در این سخن استثنا نمی‌کنم و نمی‌ترسم که خداوند در این سوگند قاطع من گناهی بر من بنویسد و مسلماً این دو سوره در پیشگاه خدا بسیار ارج دارند».



مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

- ✦ شماره سوره: ۳۰
- ✦ تعداد آیات: ۶۰
- ✦ شماره ابیات: از ۲۳۵۲۹ تا آخر ۲۳۸۰۶
- ✦ تعداد ابیات: ۲۷۸

سُورَةُ الرَّؤْمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

الم (۱) غَلِبَتِ الرُّومُ (۲) فِي آدْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِنْ بَعْدِ  
 اَلْمِ الشَّارِهُ بِاسْمَاءِ بِلْسَرَاتٍ كِتَابِ اللَّهِ (۱) رومیان، مغلوب (۲) فارسیان شدند (۳) در جنگی که به نزدیکترین زمین (به دیار) عرب واقع شد که حوالی شام با  
 غَلِبَهُمْ سَيَغْلِبُونَ (۳) فِي بَضْعِ سِنِينَ لِلَّهِ الْأَمْرُ  
 انزاف جزیر میباشد، و آنها پس از مغلوب شدن قفلی بزودی ابرافارسیان غلبه خواهند کرد (۴)  
 مِنْ قَبْلُ وَمِنْ بَعْدِ وَيَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ (۴)  
 حادثه واکتبه امروز عالم از قبل از این و بعد از این همه به دست خداست، و آن روز که رومیان فاتح شوند چون بعد از آن خدا وعده باری به اهل

اسلام داده و مؤمنان شاد می شوند (۴)

- |   |  |
|---|--|
| باز گویم از الف و ز لام و میم                   | ۲۳۵۲۹- بعد بسم الله الرحمن الرحيم                          |
| نیست او را اول و آخر به حد                      | ۲۳۵۳۰- مر «الف» باشد اشارت بر آحد <sup>۱</sup>             |
| در مرایای <sup>۳</sup> وجود ما خلق <sup>۴</sup> | ۲۳۵۳۱- «لام» یعنی گشت لایح <sup>۲</sup> شمیں حق            |
| بر ملوک و ملک اندر جهر <sup>۷</sup> و ستر       | ۲۳۵۳۲- میم یعنی مالک است <sup>۵</sup> و مقتدر <sup>۶</sup> |
| همچو روم از فارس، هنگام شکست                    | ۲۳۵۳۳- هر که را خواهد، کند مغلوب و پست                     |
| در زمینی بر عرب نزدیک تر <sup>۹</sup>           | ۲۳۵۳۴- رومیان مغلوب گشتند از بتر <sup>۸</sup>              |
| زود در «بضع سنین» بی چون و چند                  | ۲۳۵۳۵- بعد مغلوبی، دگر غالب شوند                           |
| منتقل گردد بر ایشان حالها <sup>۱۰</sup>         | ۲۳۵۳۶- یعنی از سه تا به نه از سالها                        |

## در بیان محاربهٔ عجم با رومیان

۲۳۵۳۷- از عجم گشتند مغلوب از خبر	باز هم یسایند بر ایشان ظفر
۲۳۵۳۸- هست از تفسیر و تاریخ این یقین	شرح و تفسیر این حکایت را چنین: ۱۱
۲۳۵۳۹- گشت از پرویز، شهریران ۱۲ روان	سوی روم از بهر جنگ رومیان
۲۳۵۴۰- بود شهریران شجاعی از عجم	شد به سرداری به سوی روم هم
۲۳۵۴۱- رومیان را کرد مغلوب او به جنگ	بُد نهم سال این ز مبعث بی‌درنگ
۲۳۵۴۲- چون شکست رومیان را بر رسول	باز گفتند او شد از این رو ملول
۲۳۵۴۳- رومیان بودند چون ز اهل کتاب	فارسی مردم مجوس از شیخ ۱۳ و شاپ ۱۴
۲۳۵۴۴- مشرکان گشتند شاد از این خبر	مژده می‌دادند زین بر یک‌دگر
۲۳۵۴۵- مر شماتت بودشان بر اهل دین	که شما اهل کتابید از یقین
۲۳۵۴۶- و این چنین گشتید مغلوب و نژند ۱۵	بر عُلو ۱۶ خود تفأل می‌زدند ۱۷



۱- أخذ: | ← «أخذ» (\*) و «أحدیت» (\*).

۲- لایح: درخشان، آشکار.

۳- مرایا: (جمع مرآة): آینه‌ها، (و جمع مرثی به معنی جاهایی که در آنها چیزی دیده شود؛ مناظر).

۴- مفهوم بیت ۲۳۵۳۱ ← «لام» (در الَم) را می‌توان کنایه از درخشش و آشکار شدن و تجلی ذات حق در مقام اسماء و صفات و نمایاندن آن در مرایا (آینه‌ها)ی ذات دانست که همانا موجودات و ممکنات هستند.

۵- «مالک»: به معنی کسی که دارای چیزی باشد و بتواند در آن تصرف نماید و از اسامی خداوند است.

۶- مقتدر: قادر و توانا، از اسامی خداوند است که بر هر چیز قادر و تواناست. (در مورد «الَم» به توضیحات مربوطه، در سوره‌های «بقره»، «عنکبوت»، «لقمان» و «سجده» نیز مراجعه

فرمایید).

۷- جَهْر: آشکار.

۸- از بَقَر: در اینجا به معنی «به سختی» است.

۹- منظور، در نزدیک‌ترین سرزمین به حجاز (یعنی سوریه، اردن و فلسطین) است.

۱۰- در زمان حضور پیامبر (ص) در مکه، در حدود سال ۶۱۶ میلادی (مطابق با سال هفتم بعثت) دو سردار معروف ایرانی، یعنی «شهربراز» (شیربراز یا شهریران) و «شاهین» به دستور خسرو پرویز امپراتور ایران به قلمرو روم شرقی حمله کردند و دو سال بعد (حدود سال نهم بعثت) آنها را به سختی شکست دادند و منطقه شامات، مصر و آسیای صغیر را مورد تاخت و تاز قرار دادند و در نتیجه، دولت روم شرقی تا حد انقراض پیش رفت و ایران تمام متصرفات آسیایی روم را با مصر تسخیر کرد. مشرکان مکه این امر را به فال نیک گرفتند و گفتند ایرانیان، مجوسی (آتش پرست و قائل به دو مبداء نور و ظلمت، و یزدان و اهریمن) و مشرک، و رومیان، مسیحی و اهل کتاباند و همان گونه که ایرانیان بر رومیان غلبه کردند، پیروزی نهایی، متعلق به مشرکین است و به زودی بساط اسلام برچیده خواهد شد. این امر بر مسلمین گران آمد و مایل بودند که رومیان بر فارسیان غلبه کنند. گفته‌اند ابوبکر خیر پیروزی ایران را به پیامبر (ص) رساند و آن گاه آیات ابتدایی سوره روم نازل گشت و پیامبر (ص) فرمود: آگاه باشید که رومیان به زودی (بِضَعِ سنین = از سه تا نه سال بعد) پیروز خواهند شد. ابوبکر این خبر را به اطلاع مردم رساند و مشرکین گفتند مدتی برای این پیشگویی مقرر کن، تا اگر در این مدت فارسیان پیروز شدند چیزهایی را که تعیین می‌شود به ما بدهید و اگر رومیان غلبه کردند ما چیزهایی را به شما بدهیم. مدت ۵ (یا ۳) سال از سوی ابوبکر تعیین شد و در این مدت امپراتوری روم پیروز نشد. ابوبکر جریان را به پیامبر (ص) عرض کرد. پیامبر فرمود چرا کمتر از ده سال معین نکردی؟ پس از مدتی روم بر فارس پیروز شد و این برابر بود با سال پنجم تا ششم هجرت و سال ۶۲۸ میلادی و شکست سخت خسرو پرویز از هرقل، پادشاه روم که باعث خوشحالی مسلمین (به دلیل پیروزی اهل کتاب بر مجوسیان و محقق شدن پیشگویی قرآن) شد. هم چنین در سال پنجم

هجرت فتح خندق و در سال ششم هجرت صلح حدیبیه اتفاق افتاد که این موارد نیز از عوامل شادی مسلمین در این سال‌ها محسوب می‌شدند. برخی گفته‌اند پس از نزول آیه مزبور بر پیامبر(ص)، ابوبکر که این پیشگویی را از حضرت شنید در جمع کفار گفت: شاد نباشید چرا که به زودی خواهید دید که رومیان بر فارسیان غلبه خواهند کرد و پیامبر این را از وحی الهی به ما فرموده است. ابی بن خلف الجمحی گفت: دروغ می‌گویی. و ابوبکر پاسخ داد: ای دشمن خدا، تو دروغ می‌گویی و از هر کس دروغ‌گوتر، تویی. آن گاه قرار شد عقد مراهنت به مدت سه (یا بنا بر گفته‌ای، پنج سال و بر بیست شتر) ببندند و در آن زمان، عقد مراهنت و قمار حرام نشده، و آیه تحریم قمار نازل نگشته بود و ابوبکر ماجرا را به پیامبر گفت و پیامبر(ص) فرمود وحی الهی آن است که تا «بِضْعِ سَنِينَ» و بضع، از سه تا نه سال است، برو، و بر مدت قرار و تعداد شترها اضافه کن. ابوبکر رفت و بر صد شتر و تا به مدت نه سال شرط بست. سپس غزوه اُحُد پیش آمد و ابی‌خلف به دست پیامبر(ص) کشته شد و بعد از آن در روز حدیبیه سال هفتم از وقت مراهنت خبر رسید که اهل روم بر اهل پارس پیروز شدند و ابوبکر، صد شتری را که شرط بسته بود از ورثه ابی بن خلف گرفت. گفته‌اند ابوبکر شترها را نزد پیامبر(ص) آورد و ایشان گفتند بهتر است اگر آنها را صدقه بدهی و ابوبکر همین کار را کرد. (البته این حرف صحیح به نظر نمی‌رسد، زیرا از نظر فقه اسلامی نمی‌توان از مال مردم و حرام، صدقه داد). برخی گفته‌اند سپاه روم در روز بدر بود که بر سپاه فارس پیروز شد و بعضی دیگر آن را در روز حدیبیه دانسته‌اند. (از جلد شانزدهم ترجمه تفسیر المیزان، با کمی تغییر).

۱۱- رجوع شود به توضیح شماره ۱۰

۱۲- رجوع شود به توضیح شماره ۱۰

۱۳- شیخ: پیر.

۱۴- شاب: جوان.

۱۵- نژند: اندوهگین.

۱۶- عُلُو: بزرگی قدر و مرتبه.

۱۷- مشرکین وقتی خیر پیروزی ایرانیان بر رومیان را شنیدند چون ایرانیان مجوسی و آتشپرست بودند شاد شدند و این امر را به فال نیک گرفتند و مسلمانان را شماتت می‌کردند و این پیروزی را نشانه بزرگی و علو مرتبه خود می‌دانستند و به مسلمانان می‌گفتند مجوسیان بر رومیان اهل کتاب پیروز شدند و این حاکی از آن است که به زودی دین اسلام بر چیده و مشرکین پیروز می‌شوند. (رجوع شود به توضیح شماره ۱۰)

### در بیان گرو بستن ابی‌ابن‌خلف با ابوبکر صدیق در باب غلبه روم با عجم

- ۲۳۵۴۷- گفت از غیرت ابوبکر صدیق شاد زین معنی نباشید ای فریق<sup>۱</sup>
- ۲۳۵۴۸- چشمتان روشن مباد از این خبر رومیان گردند هم غالب دگر
- ۲۳۵۴۹- از کجا گفتند گویی این سخن؟ گفت از قبول رسول مؤتمن
- ۲۳۵۵۰- بنِ خَلَف<sup>۲</sup> کو را نبود از دین فروغ گفت باشد یا ابوبکر این دروغ
- ۲۳۵۵۱- با اُبی فرمود صدیق<sup>۳</sup> امین کای عدوالله دروغ از توست هین
- ۲۳۵۵۲- گفت اُبی: گر راست باشد حرف تو کن معین وقتی از بهر گرو
- ۲۳۵۵۳- گفت صدیق نکوفر تا سه سال رومیان گردند غالب بی‌سؤال
- ۲۳۵۵۴- پس گرو برده شتر بستند تام گفت این صدیق، با خیر الانام<sup>۴</sup>
- ۲۳۵۵۵- گفت پیغمبر: خطا کردی تو این بین سه تا نه بود «بضع یسین»
- ۲۳۵۵۶- رو به مال و مدت افزا در گرو پس یسین صدق است وعده و قول تو
- ۲۳۵۵۷- رفت و کرد او سال را نه، بدنه،<sup>۵</sup> صد پس گرو بُرد او ز صدقِ گفت خود<sup>۶</sup>
- ۲۳۵۵۸- روز بدر آمد خبر بر مؤمنان: بر عجم گشتند غالب رومیان
- ۲۳۵۵۹- شرح آن را اهل تاریخ این چنین خود زقم کردند از کِلک<sup>۷</sup> متین
- ۲۳۵۶۰- چون که غالب گشت شهریران به روم کرد ویران سر به سر آن مرز و بوم
- ۲۳۵۶۱- با برادرش آنکه فرخان<sup>۸</sup> داشت نام داشت انسدر بزم شُربی او مقام
- ۲۳۵۶۲- گفت فرخان خواب دیدم من چنان کسه بُد اندر تختِ پرویزم مکان
- ۲۳۵۶۳- شد خیر خسرو به شهریران نوشت که بکش او را که دید این خواب زشت



عذر بر قتلِ برادر گفت او	۲۳۵۶۴- شد مکرر بینشان این گفتگو
نامه بر فرخان نوشت او کینه خواه	۲۳۵۶۵- این ز شهریران به دل بگرفت شاه
جای او بر فارس والی سازمت	۲۳۵۶۶- گر برادر را کُشی بنوازمت
هر دو را دل بد شد از شه زین خطا	۲۳۵۶۷- او به شهریران بگفت این ماجرا
که ز ما ویران تو را شد مرز و بوم	۲۳۵۶۸- نامه بنوشتند بر سلطان روم
گر که خواهی هم دهیم او را سزا	۲۳۵۶۹- نک به ما پرویز داد این سان جزا
مُلک را از دست او بیرون کنیم	۲۳۵۷۰- لشکری بفرست و بین تا چون کنیم
لشکری آراسته کرد او روان	۲۳۵۷۱- گشت شاد او زین خبر و اندر زمان
بر شکست و کرد مُلکش را خراب <sup>۹</sup>	۲۳۵۷۲- تاخت شهریران به پرویز از شتاب
در زمینی کآن بُد اقرب <sup>۱۰</sup> بر عرب	۲۳۵۷۳- رومیان گشتند غالب زآن سبب
وین بود ز اعجاز قرآن در نظر	۲۳۵۷۴- حق تعالی داد زین قصه خبر

### در تأویل آیه مبارکه مذکوره

نک شنو تأویل آیت بر صواب	۲۳۵۷۵- چون که از تفسیر گشتی بهره یاب
آن قوئی کساندر بدن روحانی است	۲۳۵۷۶- روم باشد نیست گر فهم تو پست،
از زمین نفس و صدر است آن یقین	۲۳۵۷۷- باشد آن مغلوب در اقرب زمین
بر قوای نفسِ پستِ اعجمی	۲۳۵۷۸- بعد مغلوبی شود غالب همی
سوی حق، وین بی‌شکی یابد وقوع	۲۳۵۷۹- در ظهورِ قلب هنگام رجوع
کساندر آن باشد ترقی بر کمال <sup>۱۱</sup>	۲۳۵۸۰- چیست آن «بضع سینین»؟، اطوار و حال
کاوست مبدی <sup>۱۳</sup> هم مُعید <sup>۱۴</sup> ما خَلق <sup>۱۵</sup>	۲۳۵۸۱- امر و اذن از قبل و بعد آمد ز حق <sup>۱۲</sup>
کارها او راست انقدر اختیار	۲۳۵۸۲- حکم باشد جمله از پروردگار
رومسیان بر فارسینان، بعد چند،	۲۳۵۸۳- واندر آن روزی که غالب می‌شوند
که کند یاری خدا بر اهل دین	۲۳۵۸۴- شاد آن روزند بی‌شک مؤمنین



- ۱- فریق: گروه، دسته‌ای از مردم. (در باره ابیات ۲۳۵۴۷ تا آخر ۲۳۵۵۸ به توضیح شماره ۱۰ مربوط به ابیات ۲۳۵۲۴ تا آخر ۲۳۵۲۶ مراجعه فرمایید).
- ۲- بن خَلَف: اشاره به ابی بن خَلَف الجمحی. (به توضیح شماره ۱۰ مربوط به ابیات ۲۳۵۲۴ تا آخر ۲۳۵۲۶ مراجعه فرمایید).
- ۳- صِدِّیق: لقب ابوبکر.
- ۴- خَيْرُالانام: بهترین مردم. بهترین آفریده شدگان. منظور پیامبر(ص) است.
- ۵- بَدَنَه: شتر یا گاو قربانی که به مکه می‌فرستند.
- ۶- ابوبکر، از صدق گفتار خود که همان پیشگویی قرآن کریم بود که از طریق وحی به پیامبر(ص) در مورد زمان پیروزی رومیان نازل شده بود و پیامبر(ص) آن را به اطلاع ابوبکر رساند، در شرط‌بندی با ابی بن خلف بَرَنده شد. (رجوع شود به توضیح شماره ۱۰ مربوط به ابیات ۲۳۵۲۴ تا آخر ۲۳۵۲۶).
- ۷- بَلَك: قلم.
- ۸- فَرَّخَان: فَرَّخَان نام برادر شهریران(شهر بزاز) بوده است. (در باره «شهریران» به توضیح شماره ۱۰ مربوط به ابیات ۲۳۵۲۴ تا آخر ۲۳۵۲۶ مراجعه فرمایید).
- ۹- گفته‌اند فَرَّخَان برادر شهریران روزی در مجلس شراب به اطرافیان خود گفت: در خواب دیدم که بر تخت خسرو پرویز نشسته بودم. خسرو پرویز از این حرف با خبر شد و خشمگین گردید و به شهریران نامه نوشت که فَرَّخَان را بکش و سرش را برای من بفرست. شهریران به خسرو پرویز پاسخ داد که فَرَّخَان مردی مبارز، و همواره یار و یاور تو است، و روا نیست او را بکشی. خسرو پرویز مجدداً نامه داد که در لشکر من امثال او بسیار است، فوراً سر او را نزد من بفرست. بار دیگر شهریران در نامه‌ای پاسخ منفی به خسرو پرویز داد. خسرو پرویز خشمگین شد و نامه‌ای بر اهل فارس نوشت و به آنها دستور داد فَرَّخَان را جاننشین او بر اهل فارس خوانند و نامه‌ای به پیک خود داد و به او گفت وقتی بر تخت سلطنت نشست و شهریران مطیع او شد، نامه را به او بده. فَرَّخَان آن نامه را خواند و خسرو پرویز در آن نوشته بود که وقتی نامه را خواندی شهریران را بکش. فَرَّخَان شهریران را حاضر

کرد تا امر به کشتن او دهد. شهریران گفت: یک ساعت مرا مهلت بده تا وصیت‌نامه بنویسم و در این مدت سه نامه را که از سوی خسرو پرویز برایش فرستاده بود و در هر سه نامه خسرو پرویز از وی خواسته بود که فرخان را بکشد به فرخان داد و گفت خسرو پرویز سه بار از من خواست تو را بکشم و من هر بار به او جواب ردّ دادم و تو به یک دستور او می‌خواهی مرا بکشی؟ فرخان با خواندن نامه از تخت سلطنت برخاست و ملک را به شهریران تسلیم کرد. شهریران به قیصر روم نامه نوشت و از او خواست که یکدیگر را ملاقات کنند. شهریران در حضور قیصر روم به او گفت که خسرو پرویز به ما دو برادر حسد برده و خواست که ما را به دست یکدیگر هلاک سازد. اکنون ما می‌خواهیم با تو متحد شویم و به جنگ وی برویم و او را عزل نماییم. قیصر روم پذیرفت و با آنها متحد شد و آنها به قتال اهل فارس رفتند و در نتیجه رومیان بر فارسیان پیروز شدند.

۱۰- اقرب: نزدیکتر. (منظور از سرزمین نزدیکتر به عرب، سرزمین سوریه، اردن و فلسطین است).

۱۱- صفی‌علیشاه در تأویل آیه، «قَوای روح» را به «روم» تشبیه می‌کند. می‌دانیم که «نفس» را در مرحله کمال، «نفس انسانی» یا «نفس ناطقه» یا «عقل» می‌نامند و «نفس ناطقه» را به دلیل آنکه از مرتبه «نفس» به مقام «روح» منقلب می‌شود، «قلب» می‌گویند. نفس ناطقه، از جوهر ملکوت است، اما قوه‌های بدنی، و نفس (= صدر = روح حیوانی)، و مشاغل، آن را از عالم خود باز داشته‌اند و در واقع، روح انسانی، هنگامی که از قرب و جوار پروردگار به عالم قالب و وحشت سرای دنیا تعلق می‌یافت، از چندین هزار عوالم مختلف روحانی و جسمانی عبور داده شد و آن گاه که به قالب پیوست، هفتاد هزار حجاب نورانی و ظلمانی در آن پدید آمد و به واسطه این حُجُب از مطالعه کلیه عوالم ملکوت و مشاهده جمال احدیت و ذوق مخاطبه حقّ و شرف قربت محروم ماند و از اعلیٰ علیین قربت به اسفل السافلین طبیعت افتاد. هرگاه که نفس ناطقه، به وسیله فضایل روحانی قوی شود، از سلطه و غلبه قوای بدنی و روح حیوانی (= نفس = صدر)، که واسطه میان بدن و نفس ناطقه است خارج می‌شد و از آن خلاصی می‌یابد و بر آن پیروز می‌شود و به دنبال این پیروزی بر قوای نفس دون (که در این ابیات، با

پیروزی «قوای روم» بر «قوای اعجمی» که همان پیروزی روم بر ایران، پس از گذشت چند سال است مطابقت داده شده)، به سوی عالم اصلی خود، یعنی عالم ملکوت و جوار قرب حضرت حق باز می‌شد و این، امکان‌پذیر نیست مگر پس از گذشت «بِضَعِ سِنِينَ» که در اینجا، منظور از آن «اطوار» و «حال» دانسته شده است. «اطوار» = مراتب؛ که می‌توان آن را مراتب هفت‌گانه طبع، نفس، قلب، روح، سرّ، خفی و اخفی معنی نمود و یا مراتب چهارگانه نَفْس که عبارت است از تکامل از «نفس اماره» به سوی «نفس لوامه» و سپس «نفس ملهمه» و آن گاه «نفس مطمئنه»؛ و «حال»، معنایی است که به عنایت الهی و بدون تعمد سالک و بدون آنکه در کسب آن سعی کند بر قلبش وارد می‌شود و او را به سوی حضرت حق عروج می‌دهد و به کمال می‌رساند).

﴿نفس﴾ (\*)، ﴿روح حیوانی﴾ (\*)، ﴿مراتب وجود﴾ (\*).

۱۲- فرمان، و امر به دست خداوند است، چه قبل از مغلوب شدن روم و چه بعد از آنکه پیروز شود.

مرکز تخصصی پژوهش‌های علمی

۱۳- مبدی: آغازکننده از ابتدا. (از اسامی خداوند).

۱۴- مُعید: بازگرداننده.

۱۵- ماخلاق: آنچه خلق شده است.

بِنَصْرِ اللَّهِ يَنْصُرُ مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ﴿٥﴾

به یاری خدا، که خواهد نصرت و پیروزی من بخشد و دوست که مقتدر و مهربان است. (۵)

وَعَدَ اللَّهُ لَا يَخْلِفُ اللَّهُ وَعَدَهُ، وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ

این وعده خداست که خدا هرگز خلاف وعده نکند، ولیکن اکثر مردم از این حقیقت آگاه نیستند. (۶)

يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ ﴿٦﴾

(اکثر) آنان به امور ظاهری از دنیا آگاهند و از عالم آخرت، دو وعده نواب و عقاب حق، به کلی بی‌خبرند. (۷)

أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنفُسِهِمْ مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ

آیا در پیش نفوس خود تفکر نکردند (تا بدین حکمت پی برند) که آسمانها و زمین و هر چه در بین آنهاست

وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ

هست را جز به حق و مصلحت او و به وقت او حدی معین نیافریده است؟ و بسیاری از مردم به شهود و نقای خدا در عالم غیب

يَلْقَائِ رَبِّهِمْ لَكَافِرُونَ ﴿٨﴾ اَوْلَمَ يَسِيرُوا فِي الْاَرْضِ فَيَنْظُرُوا

و وعده نواب و عقاب بهشت و آذوخ و قیامت به کفر کافر و بی عقیده اند. (۸) آیا در زمین سیر نکردند تا ببینند

كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَانُوا اَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً

که عاقبت کار پیشینانشان (چون قوم عاد و ثمود) چه شد؟ در صورتی که از اینها بسیار توانمندتر بودند

وَ اَثَارُوا فِي الْاَرْضِ وَعَمَرُوها اَكْثَرَ مِمَّا عَمَرُوها وَ جَاءَتْهُمْ

و بیش از اینها در زمین کشتزار ساختند و کاخ و عمارت برافراشتند و پیامبرانشان

رَسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانِ اللهُ لِيُظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا

با آیات و معجزات برای هدایت آنان آمدند (لیکن چون نپذیرفتند همه به کیفر کفر حلاک شدند) و خدا در باره آنها هیچ ستم نکرد بلکه آنها خود

اَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ﴿٩﴾ ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ اَسَاءُوا السَّوْاىَ

در حق خویش ستم می کردند. (۹) آخر سر انجام کار آنان که بسیار به اعمال زشتانه و کردار بد پرداخته بودند این شد

اَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللهِ وَ كَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِءُونَ ﴿١٠﴾

که آیات خدا را تکذیب و تمسخر کردند (بر امعصیت، دل را تازیک کند و چون بسیار شود به ظلمت کفر انجامد) (۱۰)

### مرکز تحقیقات کوی پیر صدری

غالب است و مهربان بر ماسوا	۲۳۵۸۵- هر که را خواهد کند یاری خدا
و عده خود را بدون اختلاف	۲۳۵۸۶- وعده حق فرمود، ننماید خلاف
کسه ندارند از بهار جان، ببری <sup>۱</sup>	۲۳۵۸۷- لیک مردم این ندانند اکثری
از حسنیوی دنیوی در روزگار	۲۳۵۸۸- کسی بدانند آنچه باشد آشکار
نی ز معقولات و حُسنِ بسندگی	۲۳۵۸۹- یعنی از امر معاش و زندگی
آگه از ظاهر، ز معنی بی نشان	۲۳۵۹۰- غافلاند از آخرت و ز کار آن
نیستشان آیا که بر وجهی حُسن؟	۲۳۵۹۱- فکر اندر نفس‌های خویشان
و آنچه باشد بین این هر دو پسید،	۲۳۵۹۲- حق سماوات و زمین را نافرید
هسم بسه مقصود صحیح آن کرد راست	۲۳۵۹۳- جز به حق یعنی به حکمت ز آن چه خواست
کسه ز حکمت نام برده گشته آن	۲۳۵۹۴- از پی وقتی معین از زمان
کسافران باشند و دور و ناشناس	۲۳۵۹۵- بر لقای رب <sup>۲</sup> خویش اکثر ز ناس
پس بسجینند از مال <sup>۳</sup> سابقین	۲۳۵۹۶- سیر ننمودند آیا در زمین

پیش از ایشان از نشان و نسامشان	۲۳۵۹۷- تا چگونه بوده است انجامشان
در توانایی و قوت سر به سر	۲۳۵۹۸- بوده‌اند آنها از ایشان سخت‌تر
ساختند آن را فزون از مایجب <sup>۵</sup>	۲۳۵۹۹- «وَأَثَارُوا الْأَرْضَ» <sup>۴</sup> یعنی منقلب
پیش از آنکه کرده‌اند آن مکیان	۲۳۶۰۰- هم چنین کردند تعمیر اندر آن
غرس <sup>۶</sup> اشجار و قنات و جو به حصر	۲۳۶۰۱- از بساتین، وز بیوت و کاخ و قصر
با بیان و بیانات از جزء و کل	۲۳۶۰۲- آمد ایشان را ز نزد حق رُسل
کرده باشد هیچ بر ایشان ستم	۲۳۶۰۳- پس نبود آنکه خدا از بیش و کم
بود فعل زشتشان ز اندازه بیش	۲۳۶۰۴- لیک بودند آن کسان ظالم به خویش
بهر خود کردند آن خسواری طلب	۲۳۶۰۵- ظامشان گردید بر خُسران <sup>۷</sup> سبب
لیک خار آن کو خورد گیرد به حق	۲۳۶۰۶- حق نخواهد جز نکویی بهر خلق
بسر نماند آید عذاب ایزدی	۲۳۶۰۷- پس بود انجام بدکاران، بدی <sup>۸</sup>
کذب و می‌کردند استهزاء و دق <sup>۸</sup>	۲۳۶۰۸- آنکه بشمردند آیت‌های حق



- ۱- بَرِي: میوه‌ای، ثمری.
- ۲- منظور از لقای ربّ، بازگشت به پروردگار، در معاد است.
- ۳- مَال: نتیجه، سرانجام و عاقبت کار.
- ۴- وَأَثَارُوا الْأَرْضَ: و زیر و زبر کردند (شخم زدند) زمین را. (برای زراعت، تعمیر، و استخراج معادن و امثال آن).
- ۵- مَا يَجِبُ: آنچه واجب است.
- ۶- غَرَسَ: کاشتن نهال.
- ۷- خُسْرَان: ضرر.
- ۸- دَق: اعتراض و مؤاخذه بر سخن کسی.

اللَّهُ

خداست که

يَبْدُوُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿١١﴾ وَيَوْمَ تَقُومُ

خلق را نخست (از عدم) بیدار آورد و باز (پس از مرگ و فنا) باز گرداند و همه به حضرت او باز گردانیده می‌شوند. (۱۱) و روزی که

السَّاعَةِ يَبْلِسُ الْمُجْرِمُونَ ﴿١٢﴾ وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ مِنْ شُرَكَائِهِمْ

ساعت قیامت برپا شود بدکاران نومید و اندوهگین شوند. (۱۲) و هیچ شفیق و مددکاری بر خود از آنان که شریک حق نگرفتند

شُفَعَاءُ وَكَانُوا بِشُرَكَائِهِمْ كَافِرِينَ ﴿١٣﴾ وَيَوْمَ

نس بایدند بلکه به آن شریکان و خدایان باطل کافر می‌شوند. (۱۳) و روزی که

تَقُومُ السَّاعَةُ يَوْمَئِذٍ يَتَفَرَّقُونَ ﴿١٤﴾ فَأَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا

ساعت قیامت برپا شود در آن روز خلافتی بر حسب مراتب طاعت و معرفت و کفر و عصیان فرقه فرقه شوند. (۱۴) اما آن فرقه که ایمان آوردند

وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَهُمْ فِي رَوْضَةٍ يُحْبَرُونَ ﴿١٥﴾

و به نیکی‌کاری پرداختند سرور او محترم) به باغ بهشت منزل گیرند. (۱۵)

وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ فَأُولَٰئِكَ

و اما آن فرقه که کافر شدند و آیات ما و دیدار آخرت را تکذیب کردند آنان را برای کفر

فِي الْعَذَابِ مُحَضَّرُونَ ﴿١٦﴾ فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ

در عذاب دوزخ حاضر گشته. (۱۶) پس خدا را هنگام شام و صبحگاه

وَحِينَ تَصْبِحُونَ ﴿١٧﴾ وَلَهُ الْحَمْدُ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ

در نماز مغرب و صبح و ستایش گویند. (۱۷) و ستایش (اعمال عالم) در آسمانها و زمین مخصوص اوست و شما نیز در تاریکی شب و نیمه روز

وَعَشِيًّا وَحِينَ تُظْهِرُونَ ﴿١٨﴾ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ

در نماز عشاء و ظهر و عصر) به ستایش او مشغول شوید. (۱۸) آن خدایی را ستایش گویند که از زنده را از مرده و مرده را از زنده بیرون آورد

الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَيُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَكَذَٰلِكَ تُخْرَجُونَ

ایضاً آدمی را از لطفه و لطفه را از آدمی برانگیزد او زمین را پس از فصل جزان و امر گدگیاها را از بنسیم جانپوشهاش از زنده گرداند و همین گونه شما را هم

﴿١٩﴾

پس از مرگ زنده گشته و از خاک بیرون آید. (۱۹)

عود بَدْعُدِ سَعْدِ مَرِغِ أَنْ جَمَلَهُ رَا  
بِسَرِ حَقِيقَتِ رَجَعَتِ أَرْنَدِ از مَجَازِ  
مَرِ قِيَامَتِ مَسْجَرْمَانِ اَنْدَرِ مَسْجَمِ

۲۳۶۰۹- افسرید او خلق را از ابتدا  
۲۳۶۱۰- پس به سویش جمله می‌گردند باز  
۲۳۶۱۱- آنقدر آن روزی کسه بنماید قیام

۲۳۶۱۲- جمله می‌گردند از حیرت خموش	ناامید از حال خود <sup>۱</sup> بی‌عقل و هوش
۲۳۶۱۳- شافی نسبود مر ایشان را به راست، <sup>۱۳</sup>	هم ز انباز ایشان در بازخواست
۲۳۶۱۴- کافر ایشان خود به انبازان بُوند <sup>۲</sup>	یا شریکانشان ببری ز ایشان شوند
۲۳۶۱۵- گردد آن روزی قیامت که به پا <sup>۱۴</sup>	مردمان از هم شوند آن دم جدا <sup>۳</sup>
۲۳۶۱۶- پس خود اما بگرویدند آنکه هم <sup>۱۵</sup>	کارها شایسته کردند از امام
۲۳۶۱۷- پس بُوند ایشان به روضه <sup>۴</sup> شاد و خویش	فارغ و آسوده از رنج و طپش
۲۳۶۱۸- پس خود اما بگرویدند آنکه باز <sup>۱۶</sup>	بودشان تکذیب آیات از مجاز
۲۳۶۱۹- هم لقای آخرت پس آن گروه	«فِی الْعَذَابِ مُخَضَّرُونَ» <sup>۵</sup> از وجود
۲۳۶۲۰- پس ورا تسبیح گوید از فزون <sup>۱۷</sup>	«جِئِنَّا تُفُونَ وَ جِئِنَّا تُضِحُونَ» <sup>۶</sup>
۲۳۶۲۱- یعنی اندر بامداد و وقتِ شام	بسیار نماز آورد می‌باید قیام
۲۳۶۲۲- حمد مرا او راست در ارض و سما <sup>۱۸</sup>	می‌بُوند اندر سپاس ماسوی
۲۳۶۲۳- وقت عصر و وقتِ ظهر آرید رو	از بی‌تسبیح و حمد ذات <sup>۷</sup> او
۲۳۶۲۴- یا به هر حالی نهان و آشکار	حمد و تسبیح کسند از احتیاط
۲۳۶۲۵- زنده را آرد برون از میت او <sup>۱۹</sup>	همچو انسان را ز نطفه تو به تو
۲۳۶۲۶- یا که عالم را ز جاهل در نژاد	یا مسوحد را خود از مُشرک نهاد
۲۳۶۲۷- هم چنین میت ز حی <sup>۸</sup> آرد برون	بر خلاف آنچه شد ذکر از شئون
۲۳۶۲۸- مر زمین را زنده سازد بعد موت	هم چنین آرد برونشان بعد فوت



۱- یُبَلِّسُ (در آیه ۱۲)، از مصدر «ابلاس» به معنی ناامیدی از رحمت خداست.

۲- منظور آن است که این مجرمان، در آن روز پرستشی را که نسبت به بت‌ها و شرکاء خود داشتند پنهان می‌کنند. (کافرین در اینجا به معنی ساترین است).

۳- منظور، متمایز شدن صالحان از مجرمان و بهشتیان از جهنمی‌هاست.

۴- روضه: باغ و بستانی که به نهایت زیبا و خوشبو باشد.

۵- در عذاب دوزخ حاضرند. (رجوع شود به معنی آیه ۱۶).



۶- منظور آیه ۱۷، آن است که خلقت و تدبیر موجود در آسمان‌ها و زمین، مخصوص خداست که با حسنش، اقتضای حمد و ثنای خدای سبحان را دارد و منزّه است خداوند، هم در آخر روز، و هم در حینی که صبح می‌کنید. (با برداشت از جلد شانزدهم ترجمه تفسیر المیزان). گروهی هم این آیه را بدین گونه معنی نموده‌اند که: پس خداوند را تسبیح بگویید. (در همه حال، به خصوص) آن گاه که وارد شامگاه می‌شوید (با خواندن نماز مغرب و عشا)، در وقت عصر (با خواندن نماز عصر) و هنگامی که ظهر می‌کنید (با خواندن نماز ظهر).

۷- ذَاتِ اَوْ: [ ← «ذات حق» (\*) ].

۸- حَى: زنده.

وَمِنْ ءَايَاتِهِ اَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ اِذَا اَنْتُمْ بَشَرٌ

و یکی از نشانه‌های قدرت (و این است که) خدا آدمیان را از خاکه خلق کرد سپس (به توالد)

تَنْشُرُوْنَ ﴿۲۰﴾ وَمِنْ ءَايَاتِهِ اَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ اَنْفُسِكُمْ

بشری (منشعب و نژادهایی مختلف) باشد بد که (در همه روی زمین) منتشر گشتند. (۲۰) و باز یکی از آیات (الطاف) او آن است که برای شما از جنس خودتان

اَزْ وَاَجَالِ التَّسْكُنُوْا اِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً

جغتی بیافرید که در کنار او آرامش یافته و با هم انس گیرید. و میان شما رافت و مهریانی برقرار فرمود.

اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ لٰآيٰتٍ لِّقَوْمٍ يَّتَفَكَّرُوْنَ ﴿۲۱﴾ وَمِنْ ءَايَاتِهِ خَلْقُ

در این امر نیز برای مردم با ذکرت ادله‌ای (از علم و حکمت حق) آشکار است. (۲۱) و یکی از آیات (قدرت) او خلقت

السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ وَالاخْتِلَافُ السِّنِّيَّةِ كُمْ وَالْوٰنِكُمْ اِنَّ

آسمانها و زمین است و یکی دیگر اختلاف زمانها و رنگهای شما آدمیان.

فِيْ ذٰلِكَ لٰآيٰتٍ لِّلْعٰلَمِيْنَ ﴿۲۲﴾ وَمِنْ ءَايَاتِهِ مَنَامُكُمْ بِاللَّيْلِ

در این امور نیز ادله‌ای (از صنع و حکمت حق) برای دانشمندان عالم آشکار است. (۲۲) و یکی از آیات او همین است که شما در شب

وَالنَّهَارِ وَابْتِغَاؤُكُمْ مِنْ فَضْلِهِ اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ لٰآيٰتٍ

و روز به خواب رفته او بیدار می‌شوید او از فضل خدا (یعنی روزی) طلب می‌کنید. در این امر هم ادله‌ای (از قدرت حق)

لِّقَوْمٍ يَسْمَعُوْنَ ﴿۲۳﴾

برای قومی که (سنت حق) بشنوند بدیدار است. (۲۳)

- ۲۳۶۲۹- این بود ز آیات<sup>۴۰</sup> آن خَلَقِ پاک  
 ۲۳۶۳۰- اصلتان از خاک باشد کادم است  
 ۲۳۶۳۱- یا ز نطفه اصلتان و آن از خداست،  
 ۲۳۶۳۲- منتشر گشتید پس اندر زمین  
 ۲۳۶۳۳- وز علامت‌هاش اینکه آفرید<sup>۴۱</sup>  
 ۲۳۶۳۴- سويشان گردید تا ساکن ز وُد<sup>۴</sup>  
 ۲۳۶۳۵- هم پدید آورد مابین شما  
 ۲۳۶۳۶- «إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ»<sup>۸</sup>  
 ۲۳۶۳۷- هم بود ز آیات او اندر یقین<sup>۴۲</sup>  
 ۲۳۶۳۸- و اختلاف آلت<sup>۱۰</sup> و الوان<sup>۱۱</sup>  
 ۲۳۶۳۹- بود یکسان گر که صوت و شکل ناس  
 ۲۳۶۴۰- مصلحت را وین بسی بُد بر خلاف

- کسه شما را آفریده است او ز خاک  
 آفرید از خاکش، این نی مبهم است  
 و آن غذا روید ز خاک، این بر قلاست<sup>۲</sup>  
 چون بشر بودید خلق از ماء<sup>۳</sup> و طین<sup>۴</sup>  
 مسر زنان از نفس هاتان<sup>۵</sup> بر پدید  
 از ره جنسیت و شکلی که بُد<sup>۷</sup>  
 دوستی و مهربانی ز اقتضا  
 که بُوند اهل تفکر بی ز لوم<sup>۹</sup>  
 در عیان، خَلَقِ سماوات و زمین  
 هم نشانی‌هاست بر خَلَقِ جهان  
 موجب آمد بر جاهل و التباس<sup>۱۲</sup>  
 پس به وفق حکمت است این اختلاف

## در بیان اختلاف صوت و صورت

- ۲۳۶۴۱- نیست دو صوت و دو صورت مثل هم  
 ۲۳۶۴۲- نیک گردی گر در این معنی دقیق  
 ۲۳۶۴۳- این نه کارِ طبع<sup>۱۳</sup> باشد یا مزاج<sup>۱۴</sup>  
 ۲۳۶۴۴- بل طبیعت فعلی او بر ضد این  
 ۲۳۶۴۵- از عناصر و مزاج مؤتلف  
 ۲۳۶۴۶- اختلاف از هم پدید آید یکی  
 ۲۳۶۴۷- نی بدین سان اختلاف بی ز حد  
 ۲۳۶۴۸- این نیابد در وقوع از ناظری  
 ۲۳۶۴۹- هم دگر ز آیات او خواب<sup>۴۳</sup> شماست  
 ۲۳۶۵۰- هم شما را در مقام جستجو
- وین کمال صُنع باشد زان قلم  
 قدرت صانع بیایی ای رفیق  
 گر در ادراکت نباشد اعوجاج<sup>۱۵</sup>  
 باشد اندر نزد عقل خرده بین  
 کسی پدید آید شئون مختلف؟<sup>۱۶</sup>  
 در مقامی، نیست غیر از اندکی  
 که در آن افتد به حیرانی خرد  
 جسز ز خَلَقِ حکیم قادری  
 در شب و روز و در این قوی است  
 جُسُسِتنِ روزی ز بخشش‌های او

۲۳۶۵۱- در شب اعنی استراحت شد قوا      روزتان تحصیلِ رزق است از خدا

۲۳۶۵۲- واندر این باشد دلالت‌ها عیان      بسهر قومی کاشتوند از گوش جان



۱- آیات (جمع آیت): نشانه‌ها.

۲- برملا: واضح، آشکار.

۳- ماء: آب.

۴- طین: خاک، گل.

۵- از نفس هاتان: از جنس خودتان.

۶- وُد(وَد): دوستی، عشق و محبت.

۷- مفهوم ابیات ۲۳۶۲۲ و ۲۳۶۲۴ ← یکی از نشانه‌های خداوند این است که برای شما از جنس خودتان، همسران را درست کرد تا به سوی آنان میل کنید و آرامش گیرید و بین شما و همسرانتان از طریق جمع شدن دو نوع آلت جنسی متفاوت که هر یک به تنهایی ناقص است، (پس از برقراری تماس جنسی)، آرامش و سکونت خاطر برقرار می‌شود زیرا هر ناقصی مشتاق به کمال است و از مجموع شما و همسرانتان واحدی تام و تمام درست شده و نقص مزبور از میان می‌رود.

۸- رجوع شود به معنی آیه ۲۱

۹- نُوم: سرزنش، ملامت.

۱۰- اَلْسِنَتُ: زبان‌ها(منظور اختلاف واژه‌ها و لهجه‌هاست).

۱۱- الوان: رنگ‌ها(منظور اختلاف نژادهای مختلف، از نظر رنگ پوست است).

۱۲- مفهوم بیت ۲۳۶۳۹ ← از آنجا که برخی، اختلاف لسان‌ها را شامل اختلاف لهجه‌ها و اختلاف آهنگ و تون صدا نیز می‌دانند از این‌رو در این بیت به این نکته اشاره شده که اگر آهنگ صدا، نحوه تکلم افراد و هم چنین رنگ پوست آنها و شکل ظاهریشان به یکدیگر شبیه بود، باعث تجاهل عده‌ای(خود را به نادانی زدن) و التباس(اشتباک و اختلاط در شناسایی افراد) می‌شد و شیرازة زندگی به هم می‌ریخت، پدر و فرزند و همسر و دوست و دشمن از

یکدیگر شناخته نمی‌شدند و مشکلات بسیاری به وجود می‌آمد. پس به منظور سازمان یافتن اجتماعات بشری، خداوند صداها و رنگ پوست و شکل افراد را متفاوت با یکدیگر قرار داده است.

۱۳- طبع: طبیعت، مزاج، خاصیت. معمولاً به سودا، صفرا، خون و بلغم، «چهار طبع» می‌گویند اما به معنی «چهار مزاج» یعنی رطوبت، یبوست، حرارت و برودت و «چهار عنصر» یعنی آب، خاک، آتش و باد نیز به کار رفته است.

۱۴- مزاج: آمیختن، آمیزش. کیفیتی است که از تفاعل (مشارکت) کیفیات متضاد موجود در عناصر به وجود می‌آید. سرشت و طبیعت انسان را نیز به همین سبب مزاج می‌گویند که از امتزاج اربع به وجود می‌آید. قدما معتقد بودند که مزاج، نه گونه است: «معتدل»، «حاد»، «بارد»، «رطب»، «یابس»، «حار و رطب»، «حار و یابس»، «بارد و رطب»، «بارد و یابس». هم چنین معتقد بودند که چهار مزاج اصلی وجود دارد: «مزاج صفراوی»، «مزاج خونی یا دموی»، «مزاج مالیحولیایی» (سوداوی)، «مزاج بلغمی».

۱۵- اعوجاج: کجی، انحراف.

۱۶- خاصیت طبیعت آن است که در آن، از اجتماع عناصر و مزاج سازگار با یکدیگر، شؤون متفاوت و ناسازگار پدید نمی‌آید اما تنها خداوند قادر و داناست که از امتزاج دو انسان با یکدیگر، انسان‌هایی با شکل‌های مختلف که هیچ کدام از نظر صوت و صورت دقیقاً مثل همدیگر نیستند می‌آفریند و هم چنین از امتزاج حیوانات و گیاهان، موجوداتی خلق می‌کند که گرچه همه از جنس والدین خود هستند اما صورت ظاهری و خصوصیات آنها شبیه هم نیست.

وَمِنْ آيَاتِهِ يُرِيكُمْ الْبَرْقَ

و یکی از آیات او آن است که از بعد و برق را به شما می‌نمایاند.

خَوْفًا وَطَمَعًا وَيُنَزِّلُ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَيُحْيِي بِهِ الْأَرْضَ

که هم شما را (از صافه عذاب) می‌ترساند و هم به باران رحمت خود، اهدوار می‌گرداند، برز از آسمان باران می‌فرستد تا زمین را پس از مرگش

بَعْدَ مَوْتِهَا آتٍ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ﴿٢٤﴾  
 باز زنده گرداند. در این امر نیز آلهای از قدرت ایزد برای اهل خرد آشکار است. (۲۴)

وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ تَقُومَ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ بِأَمْرِهِ ثُمَّ إِذَا دَعَاكُمْ  
 و یکی از آیات (قدرت) او آنکه آسمان و زمین به فرمان او برآید. سپس که شمار از خاک

دَعَاةً مِنَ الْأَرْضِ إِذَا أَنْتُمْ تَخْرُجُونَ ﴿٢٥﴾  
 برخواستند او زنده گرداند (خاک) سر از خاک بیرون می آید. (۲۵)

۲۳۶۵۳-وز علامت‌های صنّش هر کجا	برق باشد که نماید بر شما
۲۳۶۵۴-هر مسافر ز اوست خوفِ صاعقه	طَمعِ باران، بر مقیم، از بارقه <sup>۱</sup>
۲۳۶۵۵-مسی فرستد آب را از آسمان	ارض مرده زنده پس سازد بدان
۲۳۶۵۶-اندر این باشد نشان‌ها بی قصور	بهر ارباب تعقل در ظهور
۲۳۶۵۷-وز نشانی‌ها توانایی او	بر فِعالِ ممکنه در جستجو،
۲۳۶۵۸-این بود کاستاده است ارض و سما	ز امر او بی اُسْتُن <sup>۲</sup> و آلت، به یا <sup>۳</sup>
۲۳۶۵۹-وین ز قدرت‌های او یک قدرت است	حافظِ هر ممکنی در نسبت است <sup>۴</sup>
۲۳۶۶۰-پس بخواند چون شما را خواندنی	از زمین آید بیرون هر تنی
۲۳۶۶۱-اخرِجُوا يَا أَيُّهَا الْمَوْتِيُّ ۵. تمام	از قبور آید بیرون لا کلام



۱- مفهوم ابیات ۲۳۶۵۳ و ۲۳۶۵۴ ← و یکی از نشانه‌های صنّ پروردگار آن است که رعد و برق را به شما نشان می‌دهد، [رعد را برای ترسیدن افراد، (از جمله مسافران)، از صاعقه، و ویرانی، و به دنبال آن، باران را به منظور امیدوار شدن افراد، (از جمله افرادی که در دیار و منزل خود مقیم‌اند)، به منافع حاصل از آن، از جمله خرمی و سرسبزی]؛  
 ۲- اُسْتُن: ستون، پایه.

۳- و از نشانه‌های قدرت خداوند، آن است که به امر او، آسمان و زمین ثابت و مستقر در جای خود، بدون آنکه ستون یا وسیله‌ای آنها را نگاه دارد ایستاده‌اند.

۴- [شیخ اشراق، شهاب الدین سهروردی، در جلد سوّم مجموعه مصنّفات خود می‌گوید: ... لِإِلَهِ الْأَهْوَى، (سوره آل عمران آیه ۱۸) یعنی که هیچ معاون ندارد و جزویّت ندارد، و ایجاد

موجودات، قائماً بالقسط، یعنی وجود او دائم است از بهر کمالِ قیومیت او. و آیتی دیگر «وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا» (سوره احزاب، آیه ۶۲)، از بهر آنکه او در ذات خود متغیر نشود، پس نظام و ترتیب او متغیر نشود. «وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَحْوِيلًا» (سوره فاطر، آیه ۴۳) یعنی که قیومیت او را مبطلی نیست و فعل او را کسی باطل و متغیر نگرداند. و آیتی که بر دوام قیومیت گواهی می‌دهد: «خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ» (سوره هود، آیه ۱۰۷). و دیگر آیت گفت: «وَمَنْ آيَاتِهِ أَنْ تَقُومَ السَّمَاءُ وَ الْأَرْضُ...» (سوره روم، آیه ۲۵) و امر او دائم است و امر دائم، متغیر نشود...]

۵- خارج شوید، ای مردگان.

وَلَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ

و هر کس در آسمانها و زمین است

وَالْأَرْضِ كُلُّ لَهُ قَانِتُونَ ﴿۴۶﴾ وَهُوَ الَّذِي يَبْدَأُ الْخَلْقَ

و او خدایی است که نخست خلایق را بافریند

می‌بندد و منلوک او و با کمال خضوع و خشوع مطیع فرمان اوست. (۴۶)

ثُمَّ يَعِيدُهُ وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ وَلَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ فِي السَّمَاوَاتِ

آسمانها و زمین

و آن ذات بگشا را در

و آن گاه (به حالت معاد) باز گرداند و این احاطه (مثل ایجاد) بر او بسیار سهل و آسان است

وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿۴۷﴾ ضَرَبَ لَكُمْ مَثَلًا مِنْ

مظهر و مثالی عالی تر از حدوصف و تغل است (و مفسر کامل و دالایه حقایق امور آنها اوست) (۴۷) خدا برای هدایت) شما هم از عالم

أَنْفُسِكُمْ هَلْ لَكُمْ مِنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ شُرَكَاءَ فِي

خود شما مثالی زد: آیا هیچ یک از عظام و کتیر آن ملکی شما در آنچه (از مال و حقوق و مفاد) که ما روزی شما محرم دادیم باشما شریک هستند شما و آنها

مَا رَزَقْنَاكُمْ فَأَنْتُمْ فِيهِ سَوَاءٌ تَخَافُونَهُمْ كَخِيفَتِكُمْ

در آن چیز هر هیچ مزیت مساوی باشد و همانقدر بیسی که شما از یکدیگر دار بد هم از آنان دار بد؟ هر گردن دار بدو هیچ آنها را شریک و مساوی با خود نمی دانید پس

أَنْفُسِكُمْ كَذَلِكَ تَفْصِلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ﴿۴۸﴾

چگونه مخلوقات منلوک خدا را شریک خدا گرفته و معبود خود می گردانید؟ ما چنین مفصل و روشنا آیات خود را برای مردم با عقل و هوش بیان می کنیم. (۴۸)

بَلِ اتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَهْوَاءَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ فَمَنْ يَهْدِي

بلکه مردم مستکار (مشترک اهوائ نفس خود و از جهل و نادانی پیروی کردند) پس آن را که خدا پس از انعام حجت) به گمراهی و اگدارد

مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ ﴿۴۹﴾

که می تواند هدایت کند؟ و آن گمراهان مستکار را (در قیامت) هیچ یار و یآوری نخواهد بود. (۴۹)

- جمله فرمانبر به هر حالی که خواست<sup>۱</sup>  
 پس نماید زنده یاز از اقتضا  
 در دوم بهار از نخستین سهل‌تر  
 وحدت ذاتی و فردانیت است<sup>۲</sup>  
 وصف او گوید به یکتایی یقین  
 جمله افعالش به حکمت از جهات  
 یسما مفل خود لا اله الا الله است  
 وجه ثانی از قتاده در کلام  
 چسبزی الا او به ثانی چیست؟ گو  
 ز آن که در توحید باری، اثنین است  
 نیست مثل ذات پاک بی نشان<sup>۳</sup>  
 هست آیسایا ایستنان هرگز روا  
 که به ملک و مالتان آید شریک  
 بر هر آنچه داده روزیتان خدا؟  
 یا شما در داده‌های ذوالمئن<sup>۴</sup>  
 هم چنان که خواجگان را یک‌دگر  
 آورید او را شریک از ماخلق  
 بهر قومی که بفهمند از یقین  
 که ستم کردند بر خود بالعیان  
 ز آرزوهایشان به وجهی ناپسند  
 در ضلالت<sup>۵</sup> هشت<sup>۶</sup> و در عین غمی<sup>۷</sup>  
 تا نگه‌شان دارد از رنج و عذاب
- ۲۳۶۶۲- هست او را آنچه در ارض و سماست<sup>۲۶</sup>  
 ۲۳۶۶۳- اوست آن کس کافریند ز ابتدا<sup>۲۷</sup>  
 ۲۳۶۶۴- زنده کردن هست بر ربّ البشر  
 ۲۳۶۶۵- وصف اعلیٰ بهر ذات حضرت است  
 ۲۳۶۶۶- هر چه باشد در سماوات و زمین  
 ۲۳۶۶۷- اوست غالب بر تمام ممکنات  
 ۲۳۶۶۸- گویی ار لیس کومثله شیء هست  
 ۲۳۶۶۹- وجه اول ز ابن عباس است و تام  
 ۲۳۶۷۰- اول اعنی نیست چیزی مثل او،  
 ۲۳۶۷۱- نزد ما قول قتاده احسن است  
 ۲۳۶۷۲- چیست یعنی غیر او تا گویی آن  
 ۲۳۶۷۳- زد مثل از نفس هاتان بر شما<sup>۲۸</sup>  
 ۲۳۶۷۴- عید مملوک ار شما دارید نیک  
 ۲۳۶۷۵- یا کسی خواند شریک آن بنده را  
 ۲۳۶۷۶- تا بوند ایشان مساوی بی سخن  
 ۲۳۶۷۷- خوفتان ز ایشان بود زین رهگذر  
 ۲۳۶۷۸- پس چراشایسته دانید این به حق  
 ۲۳۶۷۹- شرح آیت‌ها نمایم این چنین  
 ۲۳۶۸۰- پیروی بل می‌نمایند آن کسان<sup>۲۹</sup>  
 ۲۳۶۸۱- پیروی از غیر ذاتش می‌کنند  
 ۲۳۶۸۲- رهنما پس کیست آن را که خدا  
 ۲۳۶۸۳- نیستشان خود یاوری اندر حساب



۱- هر که (و هر چه) در آسمان‌ها و زمین است، ملک حقیقی اوست و همگی در برابر او اطاعت تکوینی می‌نمایند و خاضعانه مطیع فرامین او هستند، یعنی از نظر قوانین آفرینش زمام امور همه در دست خداوند است و همه، در جهان تکوین، خواه ناخواه تسلیم قوانین اویند.

۲- تعبیر به آسان یا سخت بودن، از دریچهٔ فکر بشر است، وگرنه برای ذات بسی‌نهایت، سخت و آسان بی‌معنی است و تفاوتی با یکدیگر ندارد چرا که سخت و آسان در جایی معنی پیدا می‌کند که قدرت محدودی در میان باشد، اما وقتی صحبت از قدرتی نامحدود باشد، سخت و آسان بی‌معنی خواهد بود و به همین دلیل بلافاصله در همین آیه (آیهٔ ۲۷) می‌فرماید: «و له المثل الاعلیٰ فی السموات و الارض»، چرا که مصداق اتم و اکمل تمامی اوصاف کمال در آسمان‌ها و زمین دربارهٔ هر موجودی، نزد خداوند است زیرا اوصاف خداوند نامحدود و ذاتی و اوصاف بقیّه، محدود و عارضی است.

در جلد شانزدهم ترجمهٔ تفسیر المیزان آمده است: [هر صفتی از صفات کمال که در موجودی از موجودات زمین و آسمان ببینیم، باید بلادرنگ منتقل به صفتی در مقابل آن شویم، چون صفت کمال او از خداست، و مقابل آن از خود اوست، مثلاً وقتی موجودی زنده می‌بینیم می‌فهمیم که او در ذاتش عاجز است، پس صفت کمالی که دارد محدود و مقید به حالی و وصفی است که در غیر آن، حال و وضع آن صفت را ندارد. مثلاً علم در موجودات، مطلق و غیر محدود نیست، بلکه محدود و آمیخته با جهل است. جهل به غیر مسائل معلوم، و هم چنین حیات و قدرت و ملک و عظمت و غیر آن، همه مقید و محدودند. ولی خدای سبحان که افاضه‌کنندهٔ آن صفت کمال است، و به فضل خود آن را افاضه فرموده، صفت نامبرده در او محدود نیست، بلکه مطلق است، و آمیخته با ضدش نیست، بلکه صیرف، و خالص است، پس با علمش، جهلی، و با حیاتش، مماتی نیست. پس خدای سبحان از آنچه غیر او بدان متّصف می‌شود از صفات کمال، یعنی آن مقدار آمیخته و محدود، خزینه و نامحدود و خالصش را دارد... حال که این به آسانی است، وقتی قیاس شود با انشایی که نزد خلق است، همان اعاده، نزد خدا، «أهْوَن» است، یعنی آسان محض است، برای این که گفتیم هر چه نزد



خداست، محض و خالص است، پس آسانِ او، خالص از صعوبت و مشقت است، به خلاف آسانی نزد خلق، که در عین آسانی‌اش، خالی از دشواری نیست. پس دیگر لازم نیست که انشاء برای خدا سخت‌تر از اعاده باشد، برای اینکه مشقت و صعوبت، مربوط به مرحله فعل است، که فعل هم تابع قدرت فاعل است، هر چه قدرت کمتر باشد، مشقت فعل بیشتر، و هر چه قدرت بیشتر باشد، مشقت فعل کمتر خواهد بود، تا آنجا که قدرت غیرمتناهی شود، که در آن صورت دیگر مشقتی تصور ندارد، مانند قدرت خدای تعالی که غیرمتناهی است، پس هیچ عملی برای او مشقت ندارد، هم چنان که متضاد از جمله «إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» همین است، چون وقتی خدا بر هر چیز قادر بود و قدرتش به هر چیز تعلق گرفت، دیگر متناهی نخواهد بود... پس اعاده خدا، آسان‌ترین اعاده، و انشاء آن، آسان‌ترین انشاء و هر کمال دیگرش، کامل‌ترین حد کمال است...

هر صفت کمال که در موجودی از موجودات زمین و آسمان سراغ کنید، چه صفت جمال باشد، و چه جلال، اعلا مرتبه آن، یعنی مطلق و غیرمقید و خالص و بدون خلط و شائبه آن، و صرف و چکیده آن در خداست، پس آسانِ دیگران، برای او آسان‌تر است. [به اختصار].

۳- مفهوم کلی ابیات ۲۳۶۶۶ تا آخر ۲۳۶۷۲ ← هر چه در آسمان‌ها و زمین است خداوند را به یگانگی وصف می‌کند و اوست که بر همه موجودات محیط و غالب است و تمامی افعالش از روی حکمت و دانایی است. صفت وحدانیت و فردانیت، یکتایی و بی‌همتایی، صفات ذات او، و برترین همه صفات است و کسی در آن با خداوند شراکت ندارد و هیچ کس و هیچ چیز مانند او نیست. و ابن عباس از اینجا، در تفسیر «لَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَى» گفته است: این مانند آن است که خداوند می‌فرماید: «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» (همانند او چیزی نیست) (سوره شوری، آیه ۱۱) (و این جمله، پایه اصلی شناخت تمام صفات خداست که بدون توجه به آن نمی‌توان به هیچ یک از اوصاف خدا پی برد زیرا خطرناک‌ترین پرتگاه بر سر راه پویندگان طریق شناخت خداوند، همان پرتگاه تشبیه است که خدا را در وصفی از اوصاف شبیه مخلوقاتش بدانند و این امر سبب سقوط به درّه شرک می‌شود و خداوند از هر نظر نامحدود و نامتناهی است و به همین دلیل بسیاری از مفاهیم که در مورد غیرخدا ثابت است در مورد ذات پاک او اصلاً معنی

ندارد، مثلاً آسان بودن یا سخت بودن کارها نسبت به یکدیگر و یا دور بودن و نزدیک بودن (اشیاء) و این سخن ابن عباس، سخنی کلی و تام است، اما گفته قتاده (که او هم از مفسرین است) در این باره آن است که بی‌همتایی و یگانگی خدا که صفات ذات اوست، آن است که خداوند می‌فرماید: «... لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ...» (... خدایی جز او نیست) (سوره بقره آیه ۱۶۳، سوره آل عمران آیه ۱۸، سوره انعام آیه ۱۰۲ و ۱۰۶، سوره اعراف آیه ۱۵۸ و سوره نساء آیه ۸۷) یعنی اصولاً چیزی نیست به جز او، و این کلام، آشکارتر است و حکایت از آن دارد که تکثری که در صفات خدا هست، تنها تکثر مفهومی است و گر نه علم و قدرت و حیات او یکی است، آن هم ذات اوست و خداوند احدی الذات است، الوهیت مختص و منحصر به اوست و «لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» نفی الوهیت غیر خداست و این معنا را می‌رساند که اصلاً چیزی غیر او وجود ندارد تا اینکه گفته شود: مثل ذات پاک او نیست.



مرکز تحقیقات کویپور علوم اسلامی

۴- ذُو الْمِئَنِّ: صاحب مئنه‌ها. (از اسامی خداوند).

۵- ضَلَّالَتٍ: گمراهی.

۶- هِشْتٍ: فرو نهاد، رها نمود.

۷- عَمَى: کوری، عدم بصیرت.

فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ

پس تو مستقیم روی به جانب آیین پاک اسلام آور در حالی که

حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ

از همه کهنس ها روی به خدا آری، و چوسته از طریق او پس خدا که فطرت خلق را بر آن آید و او را بر روی کبر که هیچ تغییری در خلقت خدا نیاید.

اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ

دادند. این است آیین استوار حق، ولیکن اکثر مردم از خلقت آن!

لَا يَعْلَمُونَ ﴿٣٠﴾ مُنِيبِينَ إِلَيْهِ وَاتَّقُوهُ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ

آنکه، پسندارند. (شما اهل ایمان با بر روی همین دین فطرت، به برگزیده، باز آید، خدا را بر سر پا کنید و نماز به یاد دارید)

وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿٣١﴾ مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا

و هرگز از فرقه مشرکان نشابید. (آن که، از میان اصحاب آموختن و مشرکان، بر آید)

دِينَهُمْ وَكَانُوا شِعَاعًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ ﴿٣٢﴾

ساختند و فرقه فرقه شدند و هر گروهی به آنچه دارند (از اوهام باطل و عقیده و حالات فاسد خود) دلشادند. (۳۲)

وَإِذَا مَسَّ النَّاسَ ضُرٌّ دَعَوْا رَبَّهُمْ مُنِيبِينَ إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَا آذَقَهُمْ

و مرده اعدایشان این است که هر گاه رنج و المی سخت به آنها رسد در آن حال خدای خود را به دعا می خوانند و به درگاه او با تصوع و اعتلا می

مِنْهُ رَحْمَةً إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ ﴿٣٣﴾

روزی می کنند و پس از آنکه خدای آنها رحمت خود را احسان دهد و از آن سستی نجاتشان دهد آن گاه باز گروهی از آنها به خدای خود مشرک می شوند. (۳۳)

- ۳۰۰
- ۲۳۶۸۴- روی خود پس راست گردان بهر دین
- ۲۳۶۸۵- و آن به وفق «فطرت» است از کردگار
- ۲۳۶۸۶- خلاق مفظورند بر دینِ الست
- ۲۳۶۸۷- بسازشان بر فطرت از بنهی تمام
- ۲۳۶۸۸- هم چنان که عقل در آدم نهاد
- ۲۳۶۸۹- عقل و دین با هم همانا توأم‌اند
- ۲۳۶۹۰- یک مثل گوید در این معنی «صفی»
- ۲۳۶۹۱- آب کآید ز آسمان صاف است و خوش
- ۲۳۶۹۲- هم چنین با عقل و دین آمد بشر
- ۲۳۶۹۳- پس شدند از کیش اصلی منحرف
- ۲۳۶۹۴- دینِ حق مُبدل نگردد بی خلاف
- ۲۳۶۹۵- اختلافات از ره نفس و هواست
- ۲۳۶۹۶- نیست در دینِ خدا «تبدیل» هیچ<sup>۴</sup>
- ۲۳۶۹۷- دینِ فطری دین اسلام است و بس
- ۲۳۶۹۸- دینِ قَیِّم<sup>۵</sup> آن بود لکن ز ناس
- ۲۳۶۹۹- رو به سوی او نمایید از وجوه
- ۲۳۷۰۰- «وَ اتَّقُوا الصَّلَاةَ»<sup>۷</sup> ای مردمان
- ۲۳۷۰۱- چون نماز آمد به توحیدت دلیل
- یک جهت از کلی ادیان بالیقین<sup>۱</sup>
- خلقتان کسرد او بسه دین استوار<sup>۲</sup>
- کسه بُدند از روی فطرت حق پرست<sup>۳</sup>
- هست بر توحیدشان میل و مسقام
- دین عقلی اندر ایشان هم نهاد
- خَسَلِقُ از حق، در نهادِ آدم‌اند
- تا نماند بر ضمیرت مخفی
- چون کنی در سرکه می‌گردد تَرُش
- از خدا در فطرت از روی نظر
- عقل‌ها و کیش‌ها شد مختلف
- مصر مصون است از تغیر و اختلاف
- تا نپنداری که این دینِ خداست
- دینِ فطری گسیر و بر بساقی مَسِیج
- طفره از توحید نبود بهر کس
- مسی ندانستند اکثری از ناشناس
- ۳۱۰
- بسا «مُنِيبِينَ إِلَيْهِ» وَ اتَّقُوا<sup>۶</sup>
- همم مسباشید از گروه مشرکان
- ترک آن نبود پسند اندر سبیل

مر جدا زو فرقه فرقه هم شدند	۲۳۷۰۲- زان کسان که دین خود کردند چند <sup>۳۲</sup>
ز امر دین باشند بر آن شادمان	۲۳۷۰۳- هر گروهی آنچه باشد نزدشان
رب خود را باز خوانند از اثر	۲۳۷۰۴- «مَشَّ» <sup>۳۳</sup> نماید مردمان را چون ضرر
هم بر اخلاص و نیاز آزند رو	۲۳۷۰۵- سوی او گردند باز از غیر او
رحمتی از نزد خود اندر بلا	۲۳۷۰۶- پس رساند چون که ایشان را خدا
حق کند ز ایشان فزاید بر کرم	۲۳۷۰۷- دفع بیماری و فقر و رنج و غم
جای شکر نعمت از دفع گزند	۲۳۷۰۸- فرقه‌ای ز ایشان به حق مشرک شوند
ز آن چه سادادیشمان در هر زَمَن <sup>۱۰</sup>	۲۳۷۰۹- تا بود انجامشان کافر شدن <sup>۹</sup>
بهردمند، از فقید <sup>۱۱</sup> عقل و منع دید	۲۳۷۱۰- پس به نعمت‌های این دنیا شوید
باز دانید از عقوبت در شهود <sup>۱۳</sup>	۲۳۷۱۱- مر سرانجام تمتع <sup>۱۲</sup> را به زود



۱- پس روی خودت را به سوی دین حنیف (اسلام) کن یعنی بدون غفلت، به آن توجه بنما. «حنیف» (در آیه ۳۰) از ماده حنفاست که به معنی تمایل دو پا به سوی وسط می‌باشد و در اینجا، منظور از آن، رعایت اعتدال و انجام کاری به صورت حق‌گرایانه است.

۲- دین، که عبارت است از اصول عملی و سنن و قوانین عملی که سعادت انسان را تضمین می‌کند، از احتیاجات خلقت انسان منشاء گرفته و تشریح آن مطابق فطرت و تکوین است و خداوند بشر را بر آن فطرت آفریده و اسلام، دین فطرت است چون فطرت انسان اقتضای آن را دارد و به سوی آن راهنمایی می‌کند.

۳- [در کتاب محاسن، به سند خود از زراره روایت کرده که گفت: من از امام ابی جعفر (ع)، از آیه «فطرت اللّٰه الّتی فطر الناس علیها» پرسیدم، فرمود: خداوند مردم را بر این معرفت که او پروردگارشان است مفسور کرده، و اگر غیر این بود از هر کس می‌پرسیدی پروردگار تو کیست و کیست که تو را روزی می‌دهد، نمی‌توانست پاسخی بدهد.

و در کافی به سند از زراره از ابی جعفر (ع) در ضمن حدیثی نقل کرده که فرمود: رسول خدا (ص) فرمود: هر مولودی بر فطرت متولد می‌شود، یعنی بر این معرفت که آفریدگارش

خداست. (از جلد شانزدهم ترجمه تفسیر المیزان).

۴- هرگز در آفرینش تکوینی خدا تبدیلی نیست (و در آیین تشریحی او هم نباید باشد).

خداوند در آیه ۲۹ سوره «ق» می‌فرماید: «مَا يَبْدُلُ الْقَوْلُ لَدَيْ وَمَا أَنَا بِظَلَامٍ لِلْعَبِيدِ» (در نزد من،

سخن تغییرناپذیر است و من هرگز به بندگان ستم نخواهم کرد)، منظور آن است که

قضاهای حتمی که خداوند رانده تغییر نکرده و دگرگون نمی‌شود و «لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ» (در

آیه ۳۰) نیز اشاره به این دارد که فعل اقتضای خداوند ثابت و غیرقابل تبدیل و تغییر است.

۵- دینِ قَیْم: دین ثابت و استوار و مستقیم که انحرافی در آن نیست.

۶- در حال توبه و بازگشت به سوی او، و از او پروا نمایید. (رجوع شود به معنی آیه ۳۱).

۷- و نماز را برپا دارید (رجوع شود به آیه ۳۱).

۸- مَعْنَى نمودن: تماس یافتن (منظور رسیدن مختصری ضرر و زیان مانند بیماری و فقر به

انسان‌هاست).

۹- منظور کفران نمودن نعمت‌هایی است که خداوند به آنها داده است.

۱۰- در هر زَمَن: در هر زمان.

۱۱- فَقَد: گم کردن، از دست دادن.

۱۲- تَمَتَّع: برخورداری (از نعمت‌های خداوند).

۱۳- شهود: منظور رؤیت حق است در روز حساب.

أَمْ أَنْزَلْنَا عَلَيْهِمْ

سُلْطَانًا فَهُوَ يَتَكَلَّمُ بِمَا كَانُوا بِهِ يُشْرِكُونَ ﴿٣٥﴾ وَإِذَا أَدْقْنَا

دلایل و حجتی فرستادیم که در برابر مشرک و دعوت به استغاثه بر مبنای ایشان سخن که بدو بر همان مرتبه شکر آورده (۳۵) و مردم در این عادتند که

النَّاسَ رَحْمَةً فَرِحُوا بِهَا وَإِنْ تُصِيبُهُمْ سَيِّئَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ

هر گاه ما رحمتی به آنها چنانچه شاد شده و اگر رنج و بلائی از کرده خود بران بپوشد از آن حال آیه جاری نوبت به او گاه خدا را رحمتش به کلش

إِذَا هُمْ يَقْنَطُونَ ﴿٣٦﴾ أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ

نوبت می‌شوند (۳۶) آیا ندیدند که خداوند رزق را بر هر که خواهد تنگ و رزق

وَيَقْدِرُ إِن فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿٣٧﴾ فَآتَاكَ ذَا الْقُرْبَىٰ

حَقَّهُ. وَالْمَسْكِينُ وَابْنُ السَّبِيلِ ذَلِكَ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يُرِيدُونَ  
مگر دادند. همانا در این امر اولیٰ روشنی از حکمت شعی برای اهل ایمان پدیدار است. (۳۷) پس حقوق ارحام و خویشان

وَجْهَ اللَّهِ وَأَوْلِيَّكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿٣٨﴾ وَمَا آتَيْتُم مِّن رِّبَا

لِيَرْبُوا فِي أَمْوَالِ النَّاسِ فَلَا يَرْبُوا عِنْدَ اللَّهِ وَمَا آتَيْتُم مِّن زَكَاةٍ  
چنین کار است. وجه آنان که نیکی کنند. رستگاران مفلحان. (۳۸) و آن سودی که شما به ربا سود داده

تُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُضْعِفُونَ ﴿٣٩﴾

بخواهید آن لشکران را که با شما پیش خدا می بر سرشود و همین را گناه دهند گناه هستند که از دین و آسودگی آنان دور می خیزد و در آنند. (۳۹)

- ۲۳۷۱۲- ما فرستادیم آیا حجّتی<sup>۱</sup> بسیار کتابی کافران را نوبتی
- ۲۳۷۱۳- پس تکلم او کند بر نطق و لب ز آن که شرک آزند ایشان ز آن سبب؟
- ۲۳۷۱۴- یعنی اندر صحّت اطوارشان<sup>۲</sup> بسیار حقّیت کوی بر سرشود
- ۲۳۷۱۵- حاصل آنکه آمد آیا نوبتی بسیار حقّیت کوی بر سرشود
- ۲۳۷۱۶- مردمان را چون چشائیم<sup>۳</sup> از نشان در فسّال<sup>۳</sup> بت پرستان حجّتی؟
- ۲۳۷۱۷- و رسدشان محنتی کم یا که بیش رحمتی، گردند بر آن شادمان
- ۲۳۷۱۸- یعنی از آن سیئات<sup>۴</sup> بی حساب دست همانان ز آن چه بفرستاده پیش<sup>۵</sup>
- ۲۳۷۱۹- می شوند ایشان همانا ناامید کسه بود پاداش آن رنج و عذاب
- ۲۳۷۲۰- این ندانستند آیا که خداست ز آن چه ایشان را ز رنج و غم رسید
- ۲۳۷۲۱- تنگ سازد هم چو خواهد و اندر این رزق بگشاینده بر هر کس که خواست؟
- ۲۳۷۲۲- پس به «ذَا الْقُرْبَىٰ»<sup>۷</sup> بده تو حقّ او هست آیت هـ از بهر مؤمنین

در بیان بخشیدن فدک به حضرت صدیقه طاهره سلام الله علیها

- ۲۳۷۲۳- گفته اند آمد چو این امر از خدا داد بر زهرا فدک را مصطفی<sup>۹</sup>
- ۲۳۷۲۴- هم به مسکین آنکه او بر قوت سال نیست قسار، ده مر او را توز مال

شرح اینها گفته‌ایم از پیش‌تر	۲۳۷۲۵- هم چنین «إِنَّ السَّبِيلَ» <sup>۱۰</sup> ره‌گذر
نزد آن پسروردگار بسی شسریک	۲۳۷۲۶- هست این ایته <sup>۱۱</sup> خود از اعمال نیک
ذاتِ حق یعنی رضای ذوالجلال <sup>۱۲</sup>	۲۳۷۲۷- آن کسانی را که خواهند از خصال
بساشد انسفاق اندر آیین امتحان	۲۳۷۲۸- رستگاران‌اند خود این مُنْفِقان <sup>۱۳</sup>
تا فزایدشان در امسال آن به جا	۲۳۷۲۹- و آن چه از ربوا <sup>۱۴</sup> دهند اندر عطا
خیر و برکت خیزد از وی در نسق	۲۳۷۳۰- پس زیاد آن می‌نگردد نزد حق
هم چنین از صدقه‌ها بی‌شایه	۲۳۷۳۱- و آن چه بدهید از زکوة واجب
نیست ز اغراض و ریا یا از هوس	۲۳۷۳۲- ز آن ثواب حق شما خواهید و بس
که یکی را اَلْف <sup>۱۶</sup> و صد یابند چند	۲۳۷۳۳- آن گُرد <sup>۱۵</sup> پس صاحب افزونی‌اند



۱- حجت: برهان، دلیل.

۲- اطوار (جمع طور): حالت‌ها، رسم‌ها و عادت‌ها. (در اینجا منظور رسوم و عقاید شرک‌آمیز مشرکان است).

۳- فِعال: کارها.

۴- چشاندن رحمت، کنایه از کوچک‌ترین نعمت نازل شده از سوی خداوند است.

۵- منظور، گناهانی است که مرتکب شده‌اند و دستاورد آنهاست.

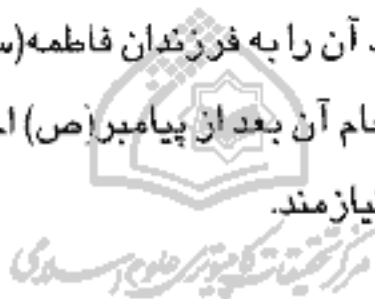
۶- سَیِّئَات (جمع سَیِّئَة): گناهان.

۷- ذَا الْقُرْبَى: صاحب قرابت از ارحام، خویشاوند.

۸- برای ذی القربى (خویشاوند) حق ثابتی است (نفقه) و نیز برای خویشاوند معصوم پیامبر (انفال و خمس) و برای فقیر نیز حق ثابتی است (زکات) و هم چنین است برای وامانده در راه (زکات و خمس). ظاهر آیه با قرآنی که هست، حاکی از آن است که مراد به این حق، خمس، و وظیفه دادن آن متوجه به پیامبر (ص) است و پس از پیامبر، هر مسلمانی که مأمور به دادن آن است.

۹- [در مجمع، در ذیل آیه «وَأَت ذَى الْقُرْبَى حَقَّهُ» می‌گوید: ابوسعید خدری، و غیر او روایت

کرده‌اند که وقتی این آیه به رسول خدا(ص) نازل گردید، فدک را به فاطمه داد و تسلیمش هم کرد و این معنا از امام ابی جعفر و امام صادق علیهما السلام روایت شده. (جلد شانزدهم ترجمه تفسیر المیزان). فدک، قریه‌ای در حجاز، دارای چشمه‌ها و نخلستان‌های متعدّد بود که هنگامی که پیامبر خیبر و قلاع آن را فتح کرد، اهل آن ناصدی نزد ایشان فرستادند که اموال و میوه‌های خود را به نصف تقسیم و مصالحه نمایند و پیامبر این غنیمت جنگی را پذیرفت. سپس عمر بر آن دست انداخت و هنگامی که فتوح مسلمین وسعت یافت آن را به ورثه پیامبر باز داد. بر سر این ده، بین علی(ع) و عباس بن عبدالمطلب اختلاف بود. علی(ع) می‌گفت آن را رسول اکرم در زمان خود به فاطمه(س) بخشیده و عباس آن را ملک رسول دانسته و خود را وارث آن می‌شمرد. گفته‌اند ابوبکر این ده را از فاطمه(س) گرفت و سرانجام عمر بن عبدالعزیز در زمان خلافت خود آن را به فرزندان فاطمه(س) باز پس داد. درباره این ده سخن بسیار است و در مورد سرانجام آن بعد از پیامبر(ص) اختلاف روایت وجود دارد.



۱۰- اِبْنُ السَّبِيلِ: مسافر در راه مانده و نیازمند.

۱۱- اِيْتَاء: دادن، پاداش دادن.

۱۲- وَجْهَ اللَّهِ (ذات حق) (در آیه ۲۸ و ۳۹) عبارت است از رضای خداوند.

۱۳- مُنْفِقَان: انفاق‌کنندگان.

۱۴- رِبَا: ربا، سودخوری. نمو مال و زیاد شدن آن.

۱۵- كُرْه: مخفف گروه.

۱۶- أَلْف: هزار.

اللَّهُ الَّذِي

خداست آن کس که

خَلَقَكُمْ ثُمَّ رَزَقَكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ هَلْ مِنْ

سازا را خلق کرده و روزی بخشیده سپس بپیراند و باز زنده می‌گرداند آیا آتان را که

شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَفْعَلُ مِنْ ذَلِكَ مِنْ شَيْءٍ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى

شریک خدا داند هیچ از این کارها نواند کرد خدا از آنچه به او شریک می‌زنند پاک و بزرگتر



عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿٤٠﴾ ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ

وَبِالْأَنْهَارِ اسْتَسَاءَ ۚ ﴿٤٠﴾ و بر بالار استسآء ۴۰ فساد و برشتانی پدید آورده شد. غلوه برده در همه بر و بحر زمین

أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا أَلْعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴿٤١﴾

پسید آمد تا خدا هم کفر بعضی اعمالشانرا پدید آید چنانکه باشد که (از گناه بیگانه کند و به در گام خدا) بازگرداند (۴۱)

قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلُ

بگو که در زمین سیر کنید پس بنگرید تا عاقبت سواران پیش از خود

كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُشْرِكِينَ ﴿٤٢﴾ فَأَقِمَّ وَجْهَكَ لِلدِّينِ الْقَيِّمِ مَنْ

كَلَّمَ الْكَلِمَاتِ الْأَكْبَرُ ۖ وَأَشْرَكَ كَفَرًا ۚ إِنَّ كَفْرًا كَبِيرٌ كَبَرٌ ﴿٤٣﴾

که کلامش بزرگترین کلامها را و مشرک بود که خدا ۴۲ پس هر روزی که دین استوار السلام و خداوندش آفرید پس از آنکه روزی بیاید که

قَبْلُ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا مَرَدَّ لَهُ ۚ مِنْ اللَّهِ يَوْمَئِذٍ يَصَّدَّعُونَ ﴿٤٣﴾

پس کس نتواند در امر خدا انزوا بر نگردد اولی روزی که در آن روز بزرگ قیامت عذاب فرود آید و آن روز هر که در آن روز کفر و گناهش بپوشد بگرداند (۴۳) هر که

كُفِرَ فَعَلِيهِ كُفْرَهُ ۚ وَمَنْ عَمِلْ صَالِحًا فَلَا نَفْسَهُ يَمْهَدُونَ ﴿٤٤﴾

لِيَجْزِيَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْ فَضْلِهِ ۗ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ

کافر را که او را کفر او کرد و عمل صالحان را که به از خود و در کار شکر بپوشد که او کافر از او

الْكَافِرِينَ ﴿٤٥﴾

دوست ندارد (۴۵)

رزقشان پس داد هم تا زنده‌ایند  
پس نماند زنده اندر رستخیز  
که کند از هیچ چیز اینها عیان؟  
خلق و احیاء و اماتة در شهود؟  
آنکه شرک آرند از وجهی به وی  
دست‌هاشان کسب کرد آنچه ز شسّر  
در بُحور<sup>۶</sup> از آفت طوفان و غسرق  
وز فساد نفس استکارشان<sup>۷</sup>  
پساره‌ای از آنچه کسردند از دغل

۲۳۷۳۴- حَقُّ بُؤَدِ أَنْ كُؤِ شِمَا رَا أَفْرِيد  
۲۳۷۳۵- پَسِ بِسْمِرَانِدِ شِمَا رَا جَمَلَه نَبِز  
۲۳۷۳۶- هَسْتِ آيَا كَسْ زَانِبَا زَانَتَانِ<sup>۱</sup>  
۲۳۷۳۷- هَسْتِ يَعْنِي أَنَكُه بَتَوَانِدِ نَسْمُود  
۲۳۷۳۸- پَاك وَ بَرْتَرِ بَاشَدِ أَنْ خَلَاقِ حَسِي  
۲۳۷۳۹- شَدِ تَبَاهِي<sup>۲</sup> ظَاهَرِ اَنْدَرِ بَحْرٍ وَ بَرِّ<sup>۳</sup>  
۲۳۷۴۰- دَرِ زَمِينِ اَزِ قَتْلِ وَ اَنْسَرِ<sup>۳</sup> وَ هَذْمِ<sup>۴</sup> وَ حَزَقِ<sup>۵</sup>  
۲۳۷۴۱- بَاشَدِ اَيْنِ اَزِ شُؤْمِي كَرْدَارِشَانِ  
۲۳۷۴۲- تَا چَشَانْدَشَانِ بَه پَادَاشِ عَمَلِ

۴۰

۴۱

سوی عجز و بسندگی از کبر و ناز	۲۳۷۴۳- تا که شاید آن کسان آیند باز
پس چگونگی بوده بینید از یقین	۲۳۷۴۴- گو رویمد ای مشرکان اندر زمین <sup>۴۲</sup>
زین گروه از «مشرکین» بودند بیش	۲۳۷۴۵- آخسر آنان که می بودند پیش
گشته بی عین و اثر یک جا قیور	۲۳۷۴۶- آن بناها و عمارات و قصور
بسهر دین استوار با شکوه	۲۳۷۴۷- روی خود پس راست گردان از وجوه <sup>۴۳</sup>
یباش نایت در وی اندر کُل حال	۲۳۷۴۸- که رسیده ز استقامت بر کمال
بر تو آید از خداوند احد	۲۳۷۴۹- پیش تر از آنکه «یَوْمٌ لَّا مَرَدٌ» <sup>۸</sup>
بباز گردانید او را در بسیج	۲۳۷۵۰- آید آن روزی که نتوانید هیچ
کآن بسود نایت به علمش ز اقتضا	۲۳۷۵۱- باز آن را یسا نگرداند خدا
اهل جنت و اهل نثار از امتیاز	۲۳۷۵۲- روی آن کز هم جدا گردند باز
مگر جزای کفر او و اعمال بسد	۲۳۷۵۳- هر که کافر گشت پس بر وی رسد <sup>۴۴</sup>
گسترانید آن کسان مأوای خویش	۲۳۷۵۴- و آن که نیکی کرد بهر خود ز پیش
در بهشت جاودان، بی اغتشاش <sup>۱۰</sup>	۲۳۷۵۵- می کنند اعنی که تمهید فراش <sup>۹</sup>
ز آن چه کردند از نکویی در جهان	۲۳۷۵۶- تا که بدهد حق جزای مؤمنان <sup>۴۵</sup>
حق ز بخشش های خود بر اقتضا	۲۳۷۵۷- قدر استحقاقشان بدهد جزا
هم به مؤمن این ز بخشش های اوست	۲۳۷۵۸- کافران را حق ندارد هیچ دوست



۱- انبازان (جمع انباز)؛ شریکان.

۲- منظور از فساد در زمین (که بَرّ و بحر عبارت از خشکی و دریا، و در مجموع، تمامی زمین است)، بلاهای عمومی (مانند طوفان، قحطی، زلزله، خشکسالی، بیماری، جنگ...) است.

۳- اسیر کردن.

۴- هدم: خراب و ویران کردن.

۵- حَرَق: سوزاندن.

۶- بُحور (جمع بحر): دریاها.

۷- در جلد هفتم کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار است که: «الاشارة مِنَ الْبَرِّ إِلَى النَّفْسِ وَ مِنَ الْبَحْرِ، إِلَى الْقَلْبِ»... تباهی نفس در حرام خوردن است و به حرام رفتن و تباهی دل، در اندیشه معصیت و دوام غفلت. مصطفی(ص) گفت: خبر دهم شما را که درد شما چیست و داروی شما چیست؟ گفتند: بلی یا رسول‌الله. گفت: درد شما گناه است و دارو، استغفار...!

۸- **يَوْمٌ لَا مَرَدٌ لَهُ مِنْ اللَّهِ** (در آیه ۴۳) به معنی روزی است که برگرداننده‌ای نیست که آن را از خدا برگرداند و یا روزی که خدا آن را باز نخواهد گرداند و مراد از آن، روز قیامت است.

۹- تمهید فراش: گستردن بستر و استفاده از آن. (منظور آن است که آنها که ایمان آوردند و عمل صالح نمودند، بستری را که همان وسایل زندگی ابدی در عالم آخرت است برای خود گسترده‌اند).

۱۰- اغتشاش: آشفتگی، پیدا شدن غل و غش و آلودگی.

وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ يُرْسِلَ الرِّيَّاحَ مُبَشِّرَاتٍ وَلِيُذِيقَكُمْ

و از جمله آیات قدرت او آن است که بادهای بشارت آورد و تا شما را به چیزی

مِنْ رَحْمَتِهِ وَ لِيُجَرِّبَ الْفَلَاحَ بِأَمْرِهِ وَ لِيَتَّبِعُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّكُمْ

رحمت (بی انتهای) خود بهره مند گردانند و تا کشتی به فرمان او روان گردد و تا از فضل و کرمش (تواضع نعمتها) تحصیل کنید. و باشد که

تَشْكُرُونَ ﴿٤٦﴾ وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ رُسُلًا إِلَى قَوْمِهِمْ فَجَاءَهُمْ

از شکر (نعمتش) به‌جای‌آورد. (۴۶) و ما پیش از تو بفرستادیم سوی قومشان فرستادیم و آنها معجزات

بِالْبَيِّنَاتِ فَانْتَقَمْنَا مِنَ الَّذِينَ أَجْرَمُوا وَ كَانَتْ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ

و ادله روشن بر آنان آوردند. پس از کافران بدکار انتقام کشیدیم. و بر ما نصرت و یاری اعلی ایمان

الْمُؤْمِنِينَ ﴿٤٧﴾ اللَّهُ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ فَتُبْرِسُ سَحَابًا فَأَبْسُطُهُ

حتم است. (۴۷) خدا آن کسی است که بادهای او را می‌فرستد که ابر را در فضا برانگیزد پس به هر گونه که مشتقش نعلق گیرد

فِي السَّمَاءِ كَيْفَ يَشَاءُ وَ يَجْعَلُهُ كِسْفًا فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ

در اطراف آسمان متصل و منبسط کند و باز متفرق گردد. آن گاه باران را بشکری که قطره قطره از درونش

خِلَالِهِ فَإِذَا أَصَابَ بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ

بیرون ریزد. و چون آن را به (کشتزار و صحرای) هر قومی از بندگانش که بخواهد فرو بارد به یک لحظه آن قوم مسرور و شادمان گردند. (۴۸)

﴿٤٨﴾ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ يُنْزَلَ عَلَيْهِمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمُبْلِسِينَ

و همان پیش از آنکه باران (رحمت حق) بر آنان بیارد به حال باس و نومیدی می‌زیستند. (۴۹)

۲۳۷۵۹- هم ز آیت‌هایش این کز داده‌ها <sup>۴۶</sup>	می‌فرستد در مواقع بادهای
۲۳۷۶۰- مر مُبَشِّرًا <sup>۱</sup> به باران نوبتش	تا چشاند بر شما از رحمتش <sup>۲</sup>
۲۳۷۶۱- هم شود جاری به دریا، فُلک‌ها <sup>۳</sup>	ز امر او که شد به پا ز آن مُلک‌ها
۲۳۷۶۲- در تجارت تا شما جوید از او	بخشش اعنی روزی اندر جستجو
۲۳۷۶۳- تا شما شاید که شکر او کنید	از سرپِ وَهْم <sup>۴</sup> بِسْرِ یَسْم <sup>۵</sup> رو کنید
۲۳۷۶۴- ما فرستادیم پیش از تو رُسل <sup>۴۷</sup>	هم به سوی قومشان اندر سُل <sup>۶</sup>
۲۳۷۶۵- آمدندی آن رُسل با بَیِّنَات <sup>۷</sup>	سوی قوم خود به تأکید و ثبات
۲۳۷۶۶- بعضی از آنها به ایمان آمدند	بعض دیگر ز آن گروه <sup>۸</sup> سرکش شدند
۲۳۷۶۷- پس کشیدیم انتقام از مجرمان	باز دادیم اهل ایمان را امان
۲۳۷۶۸- یاری مؤمن بود بر ما سزا	تصرت ایشان را دهیم اندر ولا
۲۳۷۶۹- حق بُود آن کو فرستد بادهای <sup>۴۸</sup>	پس برانگیزد سحاب <sup>۹</sup> اندر هوا
۲۳۷۷۰- پس نماید در سمایش منبسط	بر هر آن طوری که خواهد، منبسط
۲۳۷۷۱- قطعه قطعه سازد او را صف به صف	بِأَعْلَیْظِ و منجمد از هر طرف
۲۳۷۷۲- پس تو بینی کز میان آن مَطَر <sup>۱۰</sup>	می برون آید به هر سو سر به سر
۲۳۷۷۳- پس رساند چون که باران را زیاد	بر پِلَاد <sup>۱۱</sup> هر که خواهد از عِبَاد <sup>۱۲</sup>
۲۳۷۷۴- می‌شوند آن گاه ایشان شادمان	ز آن بشارت‌ها که آمد در بیان
۲۳۷۷۵- پیش از آن بودند ایشان ناامید <sup>۴۹</sup>	که شود نازل مَطَر یا آن نوید



- ۱- به این دلیل، «بادهای»، «مبشّر» خوانده شده‌اند که مؤدّه باران می‌دهند، چون پیش از آمدن باران، باد می‌وزد.
- ۲- منظور از چشاندن رحمت، رساندن انواع نعمت‌هاست که بر وزیدن باد مترتب می‌شود.
- ۳- فُلک: کشتی.
- ۴- وَهْم: گمان.
- ۵- یَم: دریا.

۶- سُبُل (جمع سَبِيل)؛ راه‌ها.

۷- بَيِّنَات (جمع بَيِّنَةٌ)؛ دلایل.

۸- كَرْه: مخفف گروه.

۹- سَحَاب: ابر.

۱۰- مَطَر: باران.

۱۱- بِلَاد (جمع بَلَد)؛ شهرها.

۱۲- عِبَاد (جمع عَبْد)؛ بندگان.

فَانظُرْ إِلَىٰ آثَارِ رَحْمَتِ اللَّهِ كَيْفَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ

پس ای بشر دیده باز کن و آثار رحمت انعامهای الهی را مشاهده کن که چگونه زمین را پس از مرگ او دستبرد جوان بار به نفس باد چارها

مَوْتِهَا إِنَّ ذَٰلِكَ لَمُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٥٠﴾

زنده می‌گرداند! محققا همان خداست که مردگان را زنده می‌کند و او بر همه امور عالم تواناست (۵۰)

وَلَئِنْ أَرْسَلْنَا رِيحًا فَرَأَوْهُ مُصْفَرًّا لَّظَلُّوا مِنْ بَعْدِهِ يَكْفُرُونَ

و اگر بادی فرستیم که آن کشت سبزه را زرد و پژمرده بنگرداند همه آن معنهای گلشنه را فراموش کنند و آیه کفر او کفر آن نعمت حق بر سر نگرند (۵۱)

﴿٥١﴾ فَإِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَىٰ وَلَا تَسْمَعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ إِذَا وَلُوا

پس تو (این مردم امروده اول بر ایشان) را سماعی از حق ایشان و دعوت خود را به گوش اینان که با معصومان از توبه کبر و نخوت

مَدْبِرِينَ ﴿٥٢﴾ وَمَا أَنْتَ بِهَادٍ الْعَمَىٰ عَنْ ضَلَالَتِهِمْ إِنْ تَسْمَعُ إِلَّا

رومی گردانند برسانی (۵۲) و تو مردی را که کور اول و کافر هستند توانی از ضلالتشان به راه هدایت آری، تنها توانی را

مَنْ يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ مُسْلِمُونَ ﴿٥٣﴾ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ

به آیات ما ایمان می‌آورند و در پس آن ایمان تسلیم نما شوند توانی هدایت کنی و سخن خدا را به گوش موششال برسانی (۵۳) خدا آن کسی است که

مِنْ ضَعْفٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ ضَعْفٍ قُوَّةً ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ

شما را در ابتدا از جسم ضعیف انفعه یا قریب آن گاه پس از ضعف و ناتوانی آلودگی، توانا کرد و باز از توانایی او توانی جوانی

قُوَّةٍ ضَعْفًا وَشَيْبَةً يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَهُوَ الْعَلِيمُ الْقَدِيرُ ﴿٥٤﴾

به ضعف و سستی و پیری برگردانید که او هر چه بخواهد و مشیئت خلق گرد می‌آورد، و او دانای تواناست (۵۴)

در نگسّر از چشم فکرت بس اَدَقّ <sup>۱</sup>	۲۳۷۷۶- پس تو بر «آثار رحمت» های حق <sup>۵۰</sup>
بعد از آنکه مرده بود اندر خزان	۲۳۷۷۷- تا چه سان سازد زمین را زنده آن
آورد اشجار <sup>۲</sup> و اثمار <sup>۳</sup> از نواة <sup>۴</sup>	۲۳۷۷۸- آنکه خاک مرده را بخشد حیات
بسعد مسوت، از زندگی زیبنده کرد	۲۳۷۷۹- مردگان را هم تواند زنده کرد
هم نه اندر قدرتش باشد گزاف	۲۳۷۸۰- او به هر چیزی است قادر بی خلاف
که به کشت و زرع ایشان بر و زرد	۲۳۷۸۱- و رگه بفرستیم بادی سخت و بد <sup>۵۱</sup>
بعد از آن کافر شوند اندر اله	۲۳۷۸۲- کشت هایشان پس شود زرد و تپاه
هم کمرن <sup>۶</sup> را خواندن از صوت بلند	۲۳۷۸۳- مردگان <sup>۵</sup> را نشنوانی پس تو پند <sup>۵۲</sup>
پشت بسر ایشان کنند اندر زمان	۲۳۷۸۴- چون که برگردند از خوانندگان
از ضلالت هایشان اندر لقا	۲۳۷۸۵- تو، به کوران <sup>۷</sup> می نباشی رهنما <sup>۵۳</sup>
مسیر تو را منقاد امر و موقن اند	۲۳۷۸۶- جز کسی کآیات ما را مؤمن اند
خود شما را آفرید از چیز ست <sup>۸</sup>	۲۳۷۸۷- هر خدای بر حق است آن که ز نخست <sup>۵۴</sup>
قوّتی از روح، تن را هر نفس	۲۳۷۸۸- کاوست نطفه <sup>۹</sup> داد بعد از «ضعف» بس
پیری بعد از جوانی در اثر	۲۳۷۸۹- داد بعد از قوّتش، ضعفی دگر
کاوست دانا و توانا بر امور	۲۳۷۹۰- آفریند هر چه خواهد بی قصور



- ۱- اَدَقّ: دقیق تر.
- ۲- اشجار (جمع شَجَر): درختان.
- ۳- اثمار (جمع ثَمَر): میوه ها.
- ۴- نواة: دانه (هسته) خرما، دانه میوه ها.
- ۵- مردگان: منظور دل مردگان از کفر و عناد است.
- ۶- کمران: منظور افراد بی ایمان است که سخن حق را نمی شنوند و قابل هدایت نیستند و از پیام الهی رو گردانند و به آورندگان آن پشت می کنند.
- ۷- کوران: منظور، کور دلانی است که هدایت نمی شوند.

۸- موقن: ایمان آورنده.

۹- «ضعف» را در آیه ۵۴، هم ضعف و ناتوانی دوران نوزادی و طفولیت معنی نموده‌اند و هم موجودی ضعیف، همچون نطفه.

وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُقْسِمُ الْمُجْرِمُونَ مَا لَبِثُوا غَيْرَ سَاعَةٍ  
و روزی که ساعت قیامت برپا شود بدکاران قسم یاد کنند که (در دنیا و غیر و برزخ) ساعتی بیش درنگ نکردند. همین گونه (عادتشان از پیرین بود که)

كَذَلِكَ كَانُوا يُؤْفَكُونَ ﴿٥٥﴾ وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ  
از راستی و حقیقت به ناراستی و دروغ می پرداختند. (۵۵) و آنان که مقام علم و ایمان داده شده اند (به آن) فرقه بدکار) گویند:

لَقَدْ لَبِثْنَا فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْبَعْثِ فَهَذَا يَوْمَ الْبَعْثِ  
شما تا روز قیامت که هم امروز است در کتاب خدا (یعنی) عالم علم خدا) مهلت یافتید

وَلَكِنَّكُمْ كُنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿٥٦﴾ فَيَوْمَئِذٍ لَا يُنْفَعُ الَّذِينَ  
ولکن بر آن آگاه نبودید. (۵۶) پس در آن روز آنان که در دنیا به خود و به خلق خدا)

ظَلَمُوا مَعذِرَتَهُمْ وَلَا هُمْ يَسْتَعْتَبُونَ ﴿٥٧﴾ وَلَقَدْ ضَرَبْنَا  
ستم کردند. عذرشان مفید نیفتد و از آنان آنچه است که توبه و عذرخواهی کنند. (۵۷) البته ما در این قرآن (عظیم)

لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ وَلِنَرَّجُنَّهُمْ بَيِّنَاتٍ  
برای (هنایات) مردم هر گونه مثل زدیم و اگر تو بر این مردم هر گونه معجزه و آیه بیادری

لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا مَبْطُلُونَ ﴿٥٨﴾ كَذَلِكَ  
باز کافران محققاً (از روی خدا) خواهند گفت: شما (مسلمین و رسولان خلق را) نه باطل و اوهام می خوانید. (۵۸) این چنین

يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٥٩﴾ فَاصْبِرْ إِنَّ  
خدا بر دلهای اهل جهل (پس از اتمام حجت) مهر اشقارت) نهاد (که هیچ سخن حق را نپذیرند). (۵۹) پس تو صبر پیشه کن، که

وَعَدَ اللَّهُ حَقًّا وَلَا يَسْتَخِفُّكَ الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ ﴿٦٠﴾  
و عده خدا البته حق و حتمی است و مرادب باش که مردم بی علم و بین و ایمان اسقام علم و وقار) تو را به خفت و سبکی نکشاند. (۶۰)

## در بیان حال قیامت

می خورد سوگند مجرم بی تمیز	۲۳۷۹۱- گردد آن روزی که بر پا رسنخیز <sup>۵۵</sup>
می نبود اندر جهان پُر شَرَنگ <sup>۱</sup>	۲۳۷۹۲- اینکه ما را غیر یک ساعت درنگ
از طریقِ صدقِ بر کذبِ مُبین	۲۳۷۹۳- باز گردانیده باشند این چنین
علم و ایمان را ز حق داده شدند	۲۳۷۹۴- <sup>۵۶</sup> و آن کسان گویند کآزاده شدند
آنسجه بود اندر «کتابِ الله» آن	۲۳۷۹۵- که شما را بُد درنگ اندر جهان
ثبت اندر لوح محفوظ <sup>۳</sup> خدا	۲۳۷۹۶- هست یعنی مَدَّتْ لَبِثَ <sup>۲</sup> شما
می ندانستید لیک آن را چنین	۲۳۷۹۷- تا به روز بَعَثَ <sup>۴</sup> و آن روز است این
آن ستمکاران «و لا» «يُسْتَعْتَبُونَ» <sup>۵</sup>	۲۳۷۹۸- عذر هاشان سود پس ندهد کنون <sup>۵۷</sup>
که کند ز ایشان ازاله <sup>۶</sup> مر عتاب	۲۳۷۹۹- تا بسجوند اعنی آن چیز از حساب
از مَسْئَلِ هر چیز، دارند ار سپاس	۲۳۸۰۰- ما در این قرآن زدیم از بَهِرِ ناس <sup>۵۸</sup>
مُنْكَرَانَ را در مقام دعوتی	۲۳۸۰۱- ای محتد، آری ار هر آیینی
از عَنَادِ «إِنَّ أَنْكُمْ إِلَّا مُبْطِلُونَ» <sup>۷</sup>	۲۳۸۰۲- پس بگویند اهل کفر اندر فسون
بر قلوبِ آنکه نادان اند زین	۲۳۸۰۳- حق تعالی مُبْهَرِ بنهاد این چنین <sup>۵۹</sup>
تا ندارندت به خِفَّتِ یا عُلُقِ <sup>۹</sup>	۲۳۸۰۴- صبر کن پس «إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ» <sup>۶۰</sup> <sup>۸</sup>
از شَرُورِ <sup>۱۱</sup> بی یقینان در نشور	۲۳۸۰۵- ره نیابد در تو یعنی در فتور <sup>۱۰</sup>
تاوَرَدِ تا بَهِرِشان خواهی عذاب	۲۳۸۰۶- یا که انکارِ یهودت بر شتاب



۱- پُر شَرَنگ: بسیار تلخ و زهر آگین.

۲- لَبِثَ: درنگ کردن.

۳- لوح محفوظ: [ ← «لوح محفوظ» (۱۰۰) ] .

۴- بَعَثَ: برانگیخته شدن.

۵- وَ لَا يُسْتَعْتَبُونَ: «و لا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ» (در آیه ۵۷) به این معنی است که از آنها خواسته



- نخواهد شد تا عتاب را از خود زایل کنند و عذر خواهی کنند. (رجوع شود به معنی آیه ۵۷).
- ۶- **إِزَالَهُ**: زایل کردن، از بین بردن.
- ۷- «شما جز اهل باطل و بیهوده گویی نیستید» (رجوع شود به معنی آیه ۵۸).
- ۸- خداوند به پیامبر (ص) می‌فرماید: (در مقابل تهدید و نیرنگ آنها) صبر پیشه کن، که مسلماناً و عدۀ خداوند (پیروزی امت و ابدی شدن دین اسلام) حق است.
- ۹- **عَلَّقَ**: مجادله، خشم و تندی.
- ۱۰- **فَتُورٌ**: سستی.
- ۱۱- **شُرُورٌ**: جمع شَرٌّ.



مرکز تحقیقات و پژوهش‌های علوم اسلامی

<p>             دادرها مر نماز ای ذوباب              و از هر آن چه زشتی و گمراهی است              هر گشاید بر تو از معنی دزی              سر و آخنی و خفی اندر فسوح              ذکر سالک اندر آخنی . اکبر است              نیست خلقی ذکر او، دینانی است         </p>	<p>             أَنْلُ مَا أَوْحَى إِلَيْكَ مِنْ كِتَابٍ              كَانَ خَوْذًا مِنْ فَحْشَاءٍ وَمُنْكَرًا نَاهِي              هُرْ نِمَازِي، نَاهِي اسْتِ از مُنْكَرِي              دَر مَقَامِ جَسْمِ وَ نَفْسِ وَ قَلْبِ وَ ذَرِيحِ              هُرْ مَقَامِي دَا نِمَازِي دَر خَوْدِ اسْتِ              كَانْدَرِ آنجَا، جَمَلَه از خَوْدِ فَا نِي اسْتِ         </p>
---	--



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

## ﴿ نکاتی دربارهٔ سورهٔ مبارکهٔ لقمان ﴾



- سورهٔ لقمان، ۳۴ آیه، ۵۴۸ کلمه و ۲۱۱۰ حرف دارد.
- این سوره مکی است اما برخی آیه «وَلَوْ أَنَّمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ» (آیه ۲۷) تا آخر آیه ۲۹ را مدنی دانسته‌اند. حسن گفته است که فقط آیه «الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ» (آیه ۴) مدنی است زیرا فرض نماز و فرض زکوة در مدینه فرو آمد. برخی گفته‌اند فقط جمله «وَمَنْ فَلَا يَحْزُنْكَ كُفْرُهُ» (در آیه ۲۳) منسوخ و بقیهٔ آیه محکم است. (از جلد هفتم کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار).
- هدف این سوره، دعوت به توحید و ایمان به معاد و عمل نمودن به کلیات شرایع دین اسلام است و مقداری از داستان لقمان و مواعظش در آن ذکر می‌شود.
- روایت است از ابی کعب از پیامبر(ص) که: «هر که سورهٔ لقمان را بخواند، در قیامت، رفیقِ لقمان باشد و به عدد هر کس که در دنیا معروف کند و منکر، خدای تعالی او را ده حسنه بنویسد».
- امام باقر(ع) فرمود: «هر که در شب این سوره را بخواند، خدا سی فرشته را مأمور می‌کند که او را تا صبح از شیطان و جنود او حفظ کنند و هر که در روز بخواند، شب در محافظتش اقدام کنند».

✦ شماره سوره: ۳۱ ✦ تعداد آیات: ۳۴ ✦

✦ شماره ابیات: از ۲۳۸۰۷ تا آخر ۲۳۹۶۳ ✦ تعداد ابیات: ۱۵۷ ✦

سُورَةُ الْقِسْمَانِ  
 (تسبیح ۳۱) (آیاتها ۳۴)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

الْم (۱) تَلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ (۲) هُدًى وَرَحْمَةً

شم (این حروف گفته شد که اسرار الهی است)، این (قرآن عظیم و) آیات کتاب حکیم است (۲) که هدایت و رحمت است

لِلْمُحْسِنِينَ (۳) الَّذِينَ يَتَّقُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ

برای نیکوکاران عالم (۳) آنان که نماز به پاسی دارند، و زکات می دهند و

بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ (۴) أُولَئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ وَأُولَئِكَ

به عالم آخرت کاملاً یقین دارند (۴) هم آنان از لطف پروردگار خویش به راه راستند، و هم آنان

هَمُ الْمَفْلُحُونَ (۵)

رسنگاران عالمند (۵)

کرد اشارت و ابتدا از لطف و مَن<sup>۲</sup>  
 کآگه او از قبل و بَعْدِ ماسواست  
 با رسول از «تَلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ»<sup>۳</sup>  
 اینست آیت‌های قرآن حکیم  
 محکم و استوده<sup>۴</sup> یا در هر مقام  
 از خداوند حکیم راستکار  
 ره‌نما و رحمتی بسر محسنین<sup>۵</sup>

۲۳۸۰۷- از الف و ز لام و میم آن ذوالمِن<sup>۱</sup>  
 ۲۳۸۰۸- اَوَّلِ هر اولی، یعنی خداست  
 ۲۳۸۰۹- از لسان حکمت آمد در خطاب  
 ۲۳۸۱۰- یعنی از بَعْدِ الف، هم لام و میم  
 ۲۳۸۱۱- حاکم است آن در حلال و در حرام  
 ۲۳۸۱۲- یا که باشد این کتاب استوار  
 ۲۳۸۱۳- باشد این آیات معلوم متین

۲۳۸۱۴- آن کسان کَاهَلٍ صَلَاتِ اَنْد و زَكَاتِ  
بسی گمان بسر آخرت از حُسْنِ ذَاتِ  
۲۳۸۱۵- بسر هدایت ۶ آن گروه از کردگار  
جسملگی باشند وز وی رستگار



۱- ذُو الْمِنَّنِ: صاحب مَنّت‌ها. (از اسامی خداوند).

۲- مَنّ: آنچه خداوند ببخشد و عطا فرماید. در جلد هفتم کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار است که: [بِسْمِ اللّٰهِ] در تحت هر حرفی اشارتی است و در آن اشارت، بشارتی. «با» اشارت است که بصیرم، می‌بینم کردار تو؛ «سین» اشارت است که سمیعم، می‌شنوم گفتار تو، «میم» اشارت است که مُجیبم، می‌نیوشم دعای تو. «با» اشارت است به بِرّ او؛ «سین» اشارت است به سِرّ او؛ «میم» اشارت است به مَنّت او. گویی قسم یاد می‌کند جَلّ جلاله: بِرّ بِرّ من با بندگان من، به سِرّ من با دوستان من، به مَنّت من بر مشتاقان من که عذاب نکنم بنده‌ای را که به اخلاص گوید نام من و در هر کار ابتدا کند به نام من...

«الْم»: «الف» اشارت است به آلاء و نعماء؛ «لام» اشارت است به لطف و عطای او؛ و «میم» اشارت است به مجد و سنای او...]. (به اختصار). (در باره «الْم» هم چنین به توضیحات ابتدای سوره مبارکه «بقره»، «عنکبوت»، «روم» و «سجده» مراجعه فرمایید).

۳- مفهوم بیت ۲۳۸۰۹ ← خداوند این کتاب را به لفظ «حکیم» توصیف می‌فرماید و منظور آن است که حدیث لهوی در آن موجود نیست و کتابی است حکمت‌آموز و شامل احکام شرع و موضوعات عقلی و خداوند به رسول خود خطاب می‌کند که این آیه‌های کتابی است سراسر حکمت.

۴- استوده: ستوده، پسندیده و مدح کرده شده.

۵- مُحسنین (جمع مُحسن): نیکوکاران.

۶- «هدی» در قرآن، به هجده وجه آمده است و تمامی این وجوه به دو معنی باز می‌گردد، یکی «دعوت» و دیگری «شرح و توفیق». آنچه به معنی دعوت است به انبیاء و ائمه و شیاطین اضافه گردیده و آنچه به معنی شرح و توفیق است، خداوند به خود اضافه فرموده است... (با برداشت از جلد هفتم کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار).

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ

ویر خبی از مردمان افلاس یافته انگیزه مانند نضر حارث است که گفتار و سخنان لغو و باطل و امانت‌فروخته‌های دروغ و افسانه‌های شهرت انگیز

لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّخِذَهَا هُزُوًا أُولَٰئِكَ لَهُمْ

مفسد اخلاقی و سر و دوطرف‌آید هر وسیله نهی می‌کند تا اخلاق را به جهالت از راه خدا و آموختن علوم و معارف قرآن گمراه سازد و آیات قرآن را به تمسخر و استهزا

عَذَابٌ مُّهِينٌ ﴿٦﴾ وَإِذَا تُلِيٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا وَلِيٰ مُسْتَكْبِرًا

گمراه این مردمان افلاس کافر آید عذاب باسواری و ذلّت گمراه شوند (۶) و هر گاه بر او تلاوت آیات ما شود چنان با غرور و تکبر پشت گمراهان

كَانَ لَمْ يَسْمَعْهَا كَأَنَّ فِي آذَانِهِ وَقُرْآنًا فَبَشِّرْهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ﴿٧﴾

که گویی هیچ آن آیات الهی را نشنید، بخداری از هر دو بخش کر است این کس را به عذاب دردناک بشارت ده (۷)

## در بیان آوردن نضر بن حارث داسقان رستم و اسفندیار را از ایران و خواندن در مجلس

- |  |  |
|--|--|
| ۲۳۸۱۶- گفته کلیبی، نضر حارث رفته بود                         | در عجم بهر تجارت‌ها و سود                          |
| ۲۳۸۱۷- داسقان رستم و اسفندیار                                | سوی مگه برده بود از آن دیار                        |
| ۲۳۸۱۸- خواندی آن را در مجامع بر قریش                         | مسی شدندی شسیفته در بسزم عیش                       |
| ۲۳۸۱۹- بودشان بر ذکر آنها اشتغال                             | ترک قرآن می نمودند از ضلال                         |
| ۲۳۸۲۰- لاف می زد نضر حارث که نمود                            | گر محمّد، قصه عاد و ثمود                           |
| ۲۳۸۲۱- از سلیمان یا ز داود او خبر                            | می دهد وز موسی و قوم دگر                           |
| ۲۳۸۲۲- من هم از آن خسروان نامجو                              | قصه گویم وز عجم، بهتر از او <sup>۱</sup>           |
| ۲۳۸۲۳- آمد این آیت که هست از مردمان <sup>۲</sup>             | که خرد «لَهُوَ الْحَدِيثُ» <sup>۲</sup> او در بیان |
| ۲۳۸۲۴- کآن مضاحیک است <sup>۳</sup> و گفتار فضول <sup>۴</sup> | نسیست آن را اعتباری در اصول                        |
| ۲۳۸۲۵- تا که گمراه سازد از راه خدا                           | مردمان را بی ز دانش از هدی <sup>۵</sup>            |
| ۲۳۸۲۶- لهُوَ را سازد به قرآن او شبیه                         | قول حق را هزو <sup>۶</sup> داند آن سفیه            |
| ۲۳۸۲۷- آن گره <sup>۷</sup> باشد مر ایشان را یقین             | سر عذابی خوار سازنده، «مُهین» <sup>۸</sup>         |
| ۲۳۸۲۸- یا که از «لَهُوَ الْحَدِيثُ» آمد غنا                  | و آن کس نیزان سُفنی بسا نسوا                       |

۲۳۸۲۹- آن کنیزان را خریدندی به قَنَ	تسا ششوند از اهلِ ایمان راهزن
۲۳۸۳۰- می‌ببرند اهلِ دین را در سَرا	تسا که ایشان بشنوند آن نغمه‌ها <sup>۹</sup>
۲۳۸۳۱- می‌بگفتند این تَغَنی <sup>۱۰</sup> خوش تر است	ز آن سخن‌هایی که از پیغمبر است
۲۳۸۳۲- بود این از جاهلی معمولشان	تا کنند از دین بدین مشغولشان <sup>۱۱</sup>

### در بیان غِنَا

۲۳۸۳۳- در غِنَا باشد فزون توییخ‌ها	رو بخوان گر خواهی از تاریخ‌ها
۲۳۸۳۴- خوانده <sup>۱۲</sup> چون گردد بر او آیاتِ حق	روی گرداند زنده از کسیر، دَق <sup>۱۲</sup>
۲۳۸۳۵- گویا نشنیده آن هرگز به گوش	یا گِرانی <sup>۱۳</sup> باشدش در گوشِ هوش
۲۳۸۳۶- پس اشارت ده مر او را بر هلاک	بر جَحیم <sup>۱۴</sup> و بر عذابِ دردناک



مرکز تحقیقات کلامی و تفسیری

۱- کلبی، ابن عباس و مقاتل گفته‌اند: آیه «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي...» (آیه ۶) در شأن نضر بن حارث بن علقمة بن کلاة بن عبد الدار قصی بن کلاب نازل شد که تاجری بود کافر و خصومت بسیار با پیامبر(ص) داشت. وی به ایران سفر می‌نمود و ضمن تجارت، اخبار و افسانه‌های ایرانی را از آنجا خریداری می‌کرد و در جلسات بزم برای قریش تعریف می‌نمود و می‌گفت محمد از عاد و ثمود و سلیمان و داود و موسی و دیگران برایتان تعریف می‌کند، و من از رستم و اسفندیار و اکاسره، قریش هم به این قصه‌ها گوش می‌دادند و به استماع قرآن نمی‌پرداختند.

۲- لَهْوُ الخَدِيثِ: سخنی که انسان را از حق منحرف و به خود مشغول سازد. مانند حکایات خرافی، داستان‌ها و رمان‌های فسادانگیز، غناء و آوازهای طرب‌آور، ترانه‌های فاسد، اشعار و گفته‌های رکیک، بهتان و غیبت سرایی و سایر موضوعات و آلات لهو.

۳- مُضاحِكَة (جمع مُضَحَكَة): لطیفه‌ها، بذله‌ها و سخنان خنده‌آور.

۴- كَفْتَارِ فَضُول: سخنان یاوه و بیهوده.



۵- هُدًى: هدایت به راه راست.

۶- هُزُو: مسخره.

۷- كُزُه: مخفف گروه.

۸- مُهين: خوار کننده.

۹- «لَهُوَ الْخُدَيْثُ» را «غناء» (آواز طربانگیز) و سرود فاسقان در مجلس فسق نیز دانسته‌اند و گفته‌اند آیه مزبور در ذمّ کسی نازل شد که کنیزکان آوازه خوان را می‌خرد تا برای فاسقان مطربی کنند و از این طریق بر اهل ایمان نیز اثر نمایند آنها را از راه راست منحرف سازند. در مجمع است که: ابوامامه از پیامبر(ص) روایت کرده که فرمود: غناء به زنان آموختن و کنیز مُغْنیه را فروختن حلال نیست، و پول آن حرام است و خدا در تصدیق این فتوی در کتاب خود نازل کرده که: «و من الناس من يشتري لهو الحديث...». (از جلد شانزدهم تفسیر المیزان، با کمی تغییر).

۱۰- تَغْنَى: آوازه خوانی.

۱۱- مفهوم بیت ۲۳۸۳۲ ← کسانی هستند که سخنان لهُو و بیهوده را می‌خرند، تا جاهلانه مردم را از راه خدا گمراه سازند و آنها را از دین، منحرف و به این سخنان لهُو و لغو مشغول نمایند.

۱۲- دَقِي: اعتراض و مؤاخذه بر سخن کسی.

۱۳- كِرَانِي: سنگینی گوش.

۱۴- حَجِيم: آتش جهنم، جهنم.

إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتُ النَّعِيمِ ﴿٨﴾  
 آنان که به خدا ایمان آوردند، و به اعمال نیکو پرداختند باطنهای پر نعمت بهشت جاودانی مخصوص آنهاست. (۸)

خَالِدِينَ فِيهَا وَعَدَّ اللَّهُ حَقًّا وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٩﴾ خَلَقَ  
 که در آن بهشت ابد می‌مانند خواهند بود، این وعده خدا محقق و حقیقی است، و او مقتدر و آگاه است. (۹) اسقف رفیع

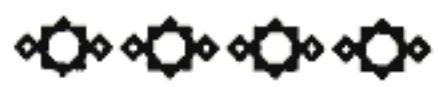
السَّمَوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا وَالْأَرْضِ رَوَاسِي أَنْ تُمِيدَ  
 آسمانها را ایستاده که به حسن مشاهده کنید خلق کرده و کوههای بزرگ را در زمین بنهاد تا شما را تکیه کند

بِكُمْ وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا فِيهَا  
و در روی زمین انواع مختلف حیوانات را منتشر و پراکنده ساخت، و هم از آسمان آب باران فرود آوردیم و به آن آب در روی زمین

مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ ﴿۱۰﴾ هَذَا خَلْقُ اللَّهِ فَأَرُونِي مَاذَا  
نایات برآینده برویانیدیم (۱۰) این همه آفریده خداست، حال شما (مشرکان) بگوئید آنان که به جز خدا (معبود شما) هستند

خَلَقَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ بَلِ الظَّالِمُونَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ﴿۱۱﴾  
در جهان چه آفریده اند؟ (هیچ نیافریده اند) بلکه مستکاران (مشرک که آنها را شریک خدا گرفته اند) دانسته در گمراهی آشکار هستند. (۱۱)

۲۳۸۳۷- و آن کسان که بگرویدند و کنند	کسارها شسایسته و پس ارجمند
۲۳۸۳۸- بهر ایشان است جَنَّات نَعِيمٍ <sup>۱</sup>	و آنقدر آن باشند جاویدان مقیم
۲۳۸۳۹- راست باشد وعده پروردگار	کسوست غالب بر امور و راستکار
۲۳۸۴۰- آسمان را آفرید او بی ستون <sup>۲</sup>	آن چنان که بینی او را در نمون
۲۳۸۴۱- کوهها اندر زمین انداخت باز	تکان باشد مضطرب در اهتزاز <sup>۲</sup>
۲۳۸۴۲- بود اول، ارض، مانا <sup>۳</sup> بی سکون	و انقبایش بود ظاهر در نمون
۲۳۸۴۳- کوهها دادش سکون از انقلاب	تکان باشد ساکنین را اضطراب
۲۳۸۴۴- هم پراکنده نمود اندر زمین	از هر آن جنبنده، می بینی تو این <sup>۴</sup>
۲۳۸۴۵- هم فرستادیم آب از آسمان	پس برویانیدیم هر صنفی از آن
۲۳۸۴۶- یعنی از هر سان گیاهی در فرار	که بود افزوده نفعش از شمار
۲۳۸۴۷- اینست صنْع و آفریدن های حق <sup>۵</sup>	«فَأَرُونِي» قَوْمًا «مَّاذَا خَلَقَ» <sup>۵</sup>
۲۳۸۴۸- آن کسان که دونِ اویند از بتان	ظالمان بل در «ضَلال» اند <sup>۶</sup> از عیان



- ۱- جَنَّات نَعِيم: بهشت های پر نعمت.
- ۲- اهتزاز: تکان خوردن، جنبیدن.
- ۳- مانا: همانا.
- ۴- منظور آن است که خداوند از هر جنبنده ای در زمین منتشر کرد.
- ۵- پس به من نشان دهید خدایان شما چه چیزی خلق کرده اند؟ علی رغم اینکه مشرکین

اعتراف دارند که خلقت، تنها از خداست و هیچ موجودی را مستند به آلهه خود نمی‌دانند، تنها و تنها تدبیر را مستند به آنها می‌دانند، از این جهت بوده که خلقتی را به خود نسبت داده که در عین اینکه خلقت است تدبیر نیز هست، و از تدبیر جدا نیست، پس اگر تدبیر عالم به دست خدایان ایشان است باید آنها نیز چون خدا چنین خلقت و تدبیری را داشته باشند و چون خلقتی ندارند، تدبیری نیز ندارند، پس هیچ معبودی غیر او نیست و هیچ ربی سوای او وجود ندارد. آیه شریفه در سیاق خطاب رسول خدا(ص) به مردم است چون نوع این خطاب‌ها جز به زبان رسول خدا(ص) درست در نمی‌آید و معنا ندارد خدا به مردم بگوید به من نشان دهید. (از جلد شانزدهم ترجمه تفسیر المیزان با کمی تغییر).

۶- ضلال: گمراهی.

وَلَقَدْ آتَيْنَا لَقْمَانَ الْحِكْمَةَ أَنْ شَكَرَ لِلَّهِ وَمَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ

و ما به لقمان مقام اعلم و حکمت عطا کردیم او هم مودبانه که از این نعمت بزرگ خدا را شکر کن! و هر کس شکر حق گوید به شیخ خود اوست و هر که ناسپاسی و کفران کند خدا از شکر و سپاس خلقا بی نیاز و ابد ذات خود استوده صفات است. (۱۲)

## در بیان حال لقمان علیه السلام

قول صائب <sup>۲</sup> فعل کامل در جگم	۲۳۸۴۹- ما به <sup>۱۲</sup> «لقمان» <sup>۱</sup> حکمتی دادیم هم
فأش در توحید حق وین آیت است	۲۳۸۵۰- حکمت از معنی اقامه حجت است
مات گردد عقل او، مانند فرو	۲۳۸۵۱- آن چنان که خصم از برهان او
بر عُلو <sup>۴</sup> عقل آن باشد همی	۲۳۸۵۲- یا که استکمال <sup>۳</sup> نفس آدمی
قدر طاقت بر فعال <sup>۶</sup> فاضله <sup>۷</sup>	۲۳۸۵۳- کسب ملکات <sup>۵</sup> تمام، از حوصله
در نهانش هر چه کردی بُد صحیح	۲۳۸۵۴- حکمت آن باشد که حق گوید صریح
جسمه بر وفق اراده و علم حق	۲۳۸۵۵- قول و فعلش باشد اعنی در نسق
گسفت پس بر داده ماکن سیاس	۲۳۸۵۶- داد این حکمت به لقمان رَبِّ ناس

۲۳۸۵۷- نیست جز این، هر سپاس حق کند      او سپاس نفس خود کرد از خرد<sup>۸</sup>

۲۳۸۵۸- و آنکه کرد او ناسپاسی، پس خدا      خود «غنی» است و «حمید» از ماسوی<sup>۹</sup>



۱- لقمان بن باعور بن ناخور بن تارخ ابی ابراهیم را خواهرزاده ایوب یا پسر خاله او دانسته‌اند. او مردی حکیم از نیک مردان بنی اسرائیل بود. علمای تفسیر متفق‌اند که وی از اولیاء بود و نه انبیاء، مگر عکرمه که او را پیغمبر دانسته و این بر خلاف قول مفسران دیگر است. عده‌ای او را نجار و گروهی خیاط و برخی شبان دانسته‌اند. اکثر مفسران گفته‌اند او غلامی سیاه و نویی، درشت اندام و بلند بالا بود. لقمان در عصر داود(ع) زندگی می‌کرد و سی سال با او همراه بود. [در جلد شانزدهم ترجمه تفسیر المیزان آمده است که: در مجمع گفته: نافع، از ابن عمر روایت کرده که گفت: از رسول خدا(ص) شنیدم می‌فرمود: به حق می‌گویم که لقمان پیغمبر نبوده، و لکن بنده‌ای بود که بسیار فکر می‌کرد و یقین خوبی داشت، خدا را دوست می‌داشت و خدا هم او را دوست بداشت و به دادن حکمت به او منت نهاد. روزی در وسط روز خوابیده بود که ناگهان ندایی شنید که: ای لقمان آیا می‌خواهی خدا تو را خلیفه خود در زمین کند یا بین مردم به حق حکم کنی؟ لقمان صدا را پاسخ داد که: اگر پروردگارم مرا مخیر کند، عاقبت را می‌خواهم و بلا را نمی‌پذیرم ولی اگر او اراده کرد مرا خلیفه کند، سمعاً و طاعتاً، برای اینکه ایمان و یقین دارم که اگر او چنین اراده‌ای کرده باشد خودش یاریم نموده و از خطا نگهم می‌دارد. ملائکه به طوری که لقمان ایشان را نمی‌دید پرسیدند: ای لقمان چرا؟ گفت: برای اینکه هیچ تکلیفی دشوارتر از قضاوت و داوری نیست، و ظلم آن را از هر سو احاطه می‌کند، اگر در داوری راه صواب رود که امید نجات دارد، نه یقین به آن، ولی اگر راه خطا رود، راه بهشت را عوضی رفته است، و اگر انسان در دنیا ذلیل و بی‌اسم و رسم باشد، ولی در آخرت شریف و آبرومند، بهتر است از اینکه در دنیا شریف و صاحب مقام باشد ولی در آخرت ذلیل و بی‌مقدار، و کسی که دنیا را بر آخرت ترجیح دهد، دنیایش از دست می‌شود و به آخرت هم نمی‌رسد. ملائکه از منطلق نیکوی او تعجب کردند. لقمان به خواب رفت و در خواب، «حکمت» را به او دادند و چون برمی‌خاست، سخنان حکمت از زبانش می‌جوشید و او، با حکمت خود برای داود وزارت می‌کرد. روزی داود به او گفت: ای لقمان،

خوشا به حالت که حکمت را به تو دادند و بلای نبوت را هم از تو گرداندند. برای حکمت معانی مختلفی ذکر شده از جمله: شناخت اسرار جهان، آگاهی از حقایق قرآن، رسیدن به حق از نظر گفتار و عمل و معرفت و شناسایی خدا، و اخلاق پاک و تقوی و نور هدایت. «حکمت» معرفتی است در حد نافع و رأس آن را شکر خداوند و سپس خوف از او و قیام به طاعت او دانسته‌اند. در جلد هفتم کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار، است که: [بدان که حکمت، فعلی است بر صواب، یا نطقی بر صواب: فعل بر صواب، وزنی معاملات نگه داشتن است با خود، میان بیم و امید و با خلق، میان شفقت و مدهانت، و با حق، میان هیبت و انس، و نطق بر صواب، آن است که هزل در ذکر حق نیامیزی و تعظیم در آن نگه داری و آخر هر سخن به اول آن پیوندی. حکیم، اوست که هر چیز بر جای خود نهد و هر کار که کند به سزایی آن کار کند و هر چیزی در همتای آن چیز بندد. و این حکمت از کسی بیاید که در دنیا زاهد شود و بر عبادت مواظبت نماید...].



۲- صائب: راست و درست، صواب و حق.

۳- استکمال: به کمال رسانیدن / مرکز تحقیقات کویتهای علوم اسلامی

۴- علو: بزرگی قدر و مرتبه.

۵- ملکات (جمع مَلَکَه): صفات راسخ در نفس.

۶- فِعال (جمع فعل): کارها.

۷- فاضله: افزودن آمده.

۸- منظور از اینکه خداوند می‌فرماید که به لقمان حکمت دادیم (از جمله این را گفتیم که خدا را سپاس‌گزار)، آن است که به او گفتیم ما را شکر کن و حکمتی که به لقمان دادیم، لقمان را وادار کرد تا شکر نماید و در حقیقت، دادن حکمت به او، مستلزم به شکر است و هر که سپاس خدا را به جا آورد، جز این نیست که به سود خود سپاس گزارده است. (از جلد شانزدهم ترجمه تفسیر المیزان، با کمی تغییر).

۹- و هر که کفران کند، چون خدا غنی مطلق است و احتیاج به شکر کسی ندارد و چون حمید و محمود است، احتیاج به حمد و سپاس کسی ندارد و چه شکر او را به جا آورند و چه نیاورند، فایده و ضروری به او نخواهد رسید.

وَإِذْ قَالَ

و (یاد کن) وقتی که

لَقَمْنُ لَابْنِهِ وَهُوَ يُعْطِيهِ يَا بَنِيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ

لِقمان در مقام پند و موعظه به فرزندش گفت: ای پسر عزیزم، هرگز شرک به خدا نباور که شرک

لَظُلْمٌ عَظِيمٌ ﴿١٣﴾ وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ

بسیار ظلم بزرگی است. (۱۳) و ما به هر انسانی سفارش کردیم که در حق پدر و مادر خود نیکی کن خصوصاً مادر که چون بار حمل فرزند برداشته

وَهَنَّا عَلَى وَهْنٍ وَفِصَالُهُ فِي عَامَيْنِ أَنْ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ

و تا مدت دو سال که طفل را از شیر باز گرفته (هر روز) بر رنج و ناتوانیش افزوده است - (او فرمودیم که) شکر من و شکر پدر و مادرت بجای آور،

إِلَى الْمَصِيرِ ﴿١٤﴾ وَإِنْ جَاهَدَاكَ عَلَى أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ

که باز گفت (خلق) به سوی من خواهد بود. (۱۴) و اگر پدر و مادر تو را بر شرک به خدا که آنرا به حق نمی دانی وادار کنند در این صورت دیگر از

لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا

آنها را اطاعت مکن ولیکن در دنیا با آنها به حسن خلق مصاحبت کن

وَاتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ

و از راه آن کس که به درگاه من رجوع و انابهش سازد پیروی کن. که پس از مرگ، رجوع شما به سوی من است و من شمارا به پاداش

بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿١٥﴾ يَا بَنِيَّ إِنَّ تَكْمِثًا لَمِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ

اعمالتان آنگه خواهم ساخت. (۱۵) ای فرزندانم، خدا، عدالت بد و خوب خلق را هر چه

خَرَدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ

به مقدار خردلی در میان سنگی یا در (طبقات) آسمانها یا زمین پنهان باشد همه را

بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ ﴿١٦﴾ يَا بَنِيَّ أَقِمِ الصَّلَاةَ وَامْرُ

در محاسبه) من آورد، که خدا توانا و آگاه است. (۱۶) ای فرزندانم، عزیزم، نماز را به پادار و امر

بِالْمَعْرُوفِ وَأَنه عَنِ الْمُنْكَرِ وَأَصْبِرْ عَلَى مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذَلِكَ

به معروف و نهی از منکر کن و بر این کار از مردم نادانان هر آزار بینی صبر پیش گیر، که این نشانه ای از

مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ ﴿١٧﴾ وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ

عزم ثابت (مردم بلند همت) در امور عالم است. (۱۷) او هرگز به تکبر و ناز از مردم (اعمال نواز) رخ صواب و در زمین با غرور و بختل قدم

مَرَحًا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ ﴿١٨﴾ وَأَقْصِدْ فِي مَشْيِكَ

بر مدار، که خدا هرگز مردم متکبر خودستا را دوست نمی دارد. (۱۸) و در رفتار ت میان روی اختیار کن

وَاعْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ إِنْ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتِ الْحَمِيرِ ﴿١٩﴾

و سخن آرام گو (نه با فریاد بلند) که زشت ترین صداها صوت الاغ است. (۱۹)

## در بیان پند دادن لقمان علیه‌السلام مر پسر را

پسند او مسی‌داد چون در خیر و شر	۲۳۸۵۹- یاد کن چون گفت «لقمان» با پسر <sup>۱۳</sup>
شرک چون ظلمی بزرگ آمد به وی <sup>۳</sup>	۲۳۸۶۰- بر خدا تو شرک نآور «یا بُنّی» <sup>۲</sup>
بشاید آگاه از معانی اندکی	۲۳۸۶۱- هست این یک پند کافی گر یکی
گسر تسوی در عقل هم پیوند او	۲۳۸۶۲- هست هر چیز اندر این یک پند او
کسرده‌ایم از نسیکویی بسر والدین <sup>۴</sup>	۲۳۸۶۳- هم وصیت آدمی را ما به عین <sup>۱۴</sup>
سستی‌ای بُسد فوقِ سستی <sup>۶</sup> ز اخترش	۲۳۸۶۴- حمل کرد او را به شفقت <sup>۵</sup> مادرش
شکر تا گویی مرا در کلیّ حال <sup>۷</sup>	۲۳۸۶۵- باز بگرفتن ز شیراستش دو سال
سوی من بسرگشت بشاید دیگر	۲۳۸۶۶- هم چنین شکر پدر هم مادرت
آنچه را علمی بر آنت نیست چند	۲۳۸۶۷- ور که بر شرکت به من کوشش کنند <sup>۱۵</sup>
بل به نفی شرک برهان شد تمام <sup>۸</sup>	۲۳۸۶۸- یعنی از تقلید نیز برهان تمام
باش با ایشان به صحبت رایگان <sup>۹</sup>	۲۳۸۶۹- پس مبر فرمانشان و اندر جهان
کش بود بسرگشت سوی من یقین	۲۳۸۷۰- پیروی کن راه آن کس را بدین
باز بسر حق گشته یعنی بی خلل	۲۳۸۷۱- او به توحید و به اخلاص عمل
پس کـنم آگاهتان از سرگذشت	۲۳۸۷۲- پس به من باشد شما را بازگشت
در جهان با والدین از نیک و بد	۲۳۸۷۳- ز آن چه یعنی کرده‌اید اندر سند
حق تعالی می‌دهد دیگر خیر	۲۳۸۷۴- از وصیت‌های لقمان بر پسر
قدر «خردل» خصلتی باشد نهان	۲۳۸۷۵- ای پسر گسر آدمی را در جهان <sup>۱۶</sup>
آورد اندر حساب آن را یقین	۲۳۸۷۶- زیر سنگی در سماوات و زمین
بر هر آن موجودی از بالا و زیر	۲۳۸۷۷- ز آن که حق یاریک دان است و «خبیر» <sup>۱۰</sup>
کن به نیکی امر و از زشت احتراز	۲۳۸۷۸- دار در وقت ای پسر بر پا نماز <sup>۱۷</sup>
«إنّ ذلک» کُسل «من عزم الأُمر» <sup>۱۱</sup>	۲۳۸۷۹- باش در رنج و مشقت‌ها صبور
چهاره نبود ز آن چه در حکم قضاست	۲۳۸۸۰- یعنی اندر کارها عزم خداست
کاینست فسعل اهل کبر اندر نشان	۲۳۸۸۱- مسی‌مگردان روی خویش از مردمان <sup>۱۸</sup>

۲۳۸۸۲- ره مرو در ارض از روی نشاط	شساد و بسخرامسندہ یعنی ز انبساط
۲۳۸۸۳- این نباشد جز که از عجب و غرور	«لَا يُسْجِبُ كُلُّ مُخْتَالٍ فَخُورٌ» ۱۲
۲۳۸۸۴- شو به رفتارت میان رو بر جمع <sup>۱۹</sup>	در ره اعسنی نه بطیء و، نه سریع
۲۳۸۸۵- صوت خود کوتاه کن و آور به زیر	که «أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصُوتِ الْحَمِيرِ» ۱۳
۲۳۸۸۶- صوت خر را چون که بر دارد، شنو	کان ز بهر شهوت است و گناه و جو



۱- نام پسر لقمان را «ثاران» و یا «انعم» و یا «مشکم» گفته‌اند و این گونه آمده است که وقتی لقمان او را موعظه می‌کرد به حدی کلماتش نافذ بود که فرزندش بسیار تحت تأثیر قرار می‌گرفت.

۲- یابنی: ای پسرک من! ای پسر عزیزم!  
 ۳- چون عظمت خداوند، فوق هر عظمت و کبریایی است، قائل شدن شریک برای خداوند، ظلمی بسیار بزرگ است زیرا بزرگی ظلم به تناسب بزرگی مظلوم است و یکسان شمردن آنکه جز او نعمت دهنده‌ای نیست با آنکه هیچ نعمتی از او نیست، ظلمی عظیم و فعلی بسیار قبیح است.

۴- آنچه در آیه ۱۴ و به صورت سفارش بر شکر والدین آمده، از سخنان لقمان نیست و برای آن است که بر وجوب شکر والدین، که خود، شکر خداست دلالت نماید.

۵- شَفَقَت: مهربانی، دلسوزی.

۶- منظور از سستی فوق سستی (وَهْنًا عَلَى وَهْنٍ) زحمات و مشقّاتی است که مادر دائماً در هنگام بارداری تحمل می‌نماید و ضعف‌هایی که به طور روزافزون حس می‌کند و نیز درد و رنج‌هایی که در هنگام زایمان با آن رو به رو می‌شود و مشکلات و شب بیداری‌های زمان شیرخوارگی و هم چنین زحمات مربوط به تربیت نمودن فرزند.

۷- (و شیر دادن) و از شیر جدا کردن بچه تا دو سال طول می‌کشد، سفارش کرده و گفتیم که مرا و پدر و مادرت را سپاس گزار.

۸- مفهوم ابیات ۲۳۸۶۷ و ۲۳۸۶۸ ← و اگر پدر و مادرت به تو اصرار کردند که چیزی را که



علم به آن نداری، شریک من بگیری، و بدون داشتن دلیل و برهان و تنها از روی تقلید از آنها به من کفر بورزی، از آنها اطاعت مکن. (چرا که برهان بر شرک نفی شده است و خداوند مکرراً آن را در قرآن نفی فرموده است).

۹- رایگان بودن: به معنی صمیمی بودن و چیزی را از کسی دریغ نکردن است.

۱۰- خبیر: آگاه، باخبر.

۱۱- «إِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ»: حقیقتاً این‌ها (صبر کردن بر آنچه به تو می‌رسد) از کارهای ثابت و راسخ و مهم است. منظور از این‌ها اشاره به «وَأَصْبِرْ عَلٰی مَا أَصَابَكَ» در همین آیه (آیه ۱۷) است و به این دلیل با ذلك (که اشاره به دور است) آورده که بلندی مرتبه صبر را برساند. (رجوع شود به معنی آیه ۱۷).

۱۲- خداوند هیچ متکبر خودپسند و فخر فروش را دوست ندارد. (رجوع شود به معنی آیه ۱۸).

۱۳- که بدترین و ناخوش‌ترین صداها، صدای خران است که در نهایت بلندی است. (رجوع شود به معنی آیه ۱۹).

الْمُتَرَوِّاۗنَ اِنَّ اللّٰهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَآ فِی السَّمٰوٰتِ وَمَآ فِی الْاَرْضِ وَاَسْبَغَ

آیا شما مردم به حسن مشاهده نمی‌کنید که خدا انواع موجوداتی که در آسمانها و زمین است برای شما سخر کرده و نعمتهای

عَلَيْكُمْ نِعْمَةٌ ظَاهِرَةٌ وَّ بَاطِنَةٌ وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِی اللّٰهِ

ظاهر و باطن خود را برای شما فراوان فرموده؟ و (با وجود این) برخی از مردم از روی جهل و کبراهن

بغیر علمٍ و لا هُدًی و لا کتابٍ مُّنیۡرٍ ﴿۲۰﴾ وَاِذَا قِیْلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا

و بی خبری از کتاب، روشن (حق) در (دین) خدای متعال مجادله می‌کنند (۲۰) و چون به این مردم حج العجل جنل و اعتاد گویند که

مَا اَنْزَلَ اللّٰهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا وَّجَدْنَا عَلَیْهِۗءَاۡبَآءَنَاۗ اَوْ لَوْ كَانَ

باید از کسانی که خدا فرستاده پیروی کنند جواب دهند ما تنها از طرفی که پدران خود را بر آن یافته ایم پیروی می‌کنیم. آیا هر چند

الشَّیْطٰنُ یَدْعُوهُمْۙ اِلَی عَذَابِ السَّعِیۡرِ ﴿۲۱﴾ وَمَنْ یُّسَلِّمْ

آنان را شیطان به آتش دوزخ بخواند (باز پیرو آنها می‌شوند) (۲۱) و هر کس روی تسلیم و رضا

وَجْهَهُۥۙ اِلَی اللّٰهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقٰی

به سوی خدا آرد و نیکوکار باشد چنین کس به محکم‌ترین رشته الهی چنگ زده است.

وَالِی اللّٰهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ ﴿۲۲﴾ وَمَنْ كَفَرَ فَلَا يَحْزَنكَ كُفْرُهُ وَ  
 إِلَیْنَا مَرْجِعُهُمْ فَنُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا إِنَّ اللّٰهَ عَلِیْمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ  
 ﴿۲۳﴾ نَمَتِعُهُمْ قَلِیلاً ثُمَّ نَضْطَرُّهُمْ إِلَىٰ عَذَابٍ غَلِیظٍ ﴿۲۴﴾

و (بناشد که) پایان کارها به سوی خداست. (۲۲) ای رسول ما تو از کفر هر که کافر شود محزون مباش. که جویشان به سوی ماست و ما آنان را سخت از (کفر) آگاه دارشان آنگاه می‌نویسیم که عذاب خدا را بر سر او دهیم ای خلق هم آگاه است. (۲۳) لذا کمزاری آن کافران را به عذاب آتش دوزخ می‌رسانیم و در آنجا در عذاب سختشان به تاجران کفر نثار خواهیم کرد. (۲۴)

### در بیان ذکر نعمت‌های ظاهر و باطن خداوندی

- |   |   |
|---|---|
| ۲۳۸۸۷- مردمان آبا نینند اینکه رام کرده از بهر شما ربّ الأنام <sup>۱</sup> | ۲۳۸۸۸- آنچه باشد در سماوات و زمین               |
| ۲۳۸۸۹- بر شما فرمود نعمت‌ها تمام  | ۲۳۸۹۰- نعمتِ ظاهر بود رزق و حیات                |
| ۲۳۸۹۱- ملک و مال و خانه و جفت و ولد                                       | ۲۳۸۹۲- نعمتِ باطن کمال و عقل و دین              |
| ۲۳۸۹۳- عدل و انصاف و مروّت با عباد  | ۲۳۸۹۴- بهتر از هر خصالتی عشق <sup>۳</sup> خداست |
| ۲۳۸۹۵- عشقِ حق گم باشدت، باقی بهل <sup>۴</sup>                            | ۲۳۸۹۶- بر عنایت و آن بود موقوف و بس             |
| ۲۳۸۹۷- شرح این معنی برون است از بیان                                      | ۲۳۸۹۸- نک شنو تفسیر، جای خود ز عشق              |
| ۲۳۸۹۹- باشد از مردم کسی کو در مقال  | ۲۳۹۰۰- بسی ز دانش کز دلیلی مستفاد               |
| ۲۳۹۰۱- هم نه از روی «کتاب» روشنی  | ۲۳۹۰۲- پیروی گویندشان چون خود کنید              |
| ۲۳۹۰۳- از آن چه بفرستاده خلاق مجید  |   |

ز آن چه ایشان را بر آن ما یافتیم	۲۳۹۰۳- پیروی گسیند بل ز آبا <sup>۸</sup> کنیم
ببر عذاب دوزخ و نار سقر <sup>۹</sup>	۲۳۹۰۴- دیسو آبا خواند ایشان را مگر
ز آن چه آن مبنی به تقلید و هواست؟	۲۳۹۰۵- پیروی آبا مر ایشان را رواست
از ره تسلیم بـسر پروردگار	۲۳۹۰۶- وانکه امر خود نماید واگذار <sup>۱۰</sup>
هم نکو در راه دین رفتار او	۲۳۹۰۷- وانگهی نیکو بود کردار او
از عنایت باشد این یا حُسنِ بخت	۲۳۹۰۸- پس زده چنگ او به دستاویز سخت <sup>۱۰</sup>
ختم بر وی قیل و بعد ماسواست	۲۳۹۰۹- کسارها انجام آن سوی خداست
تسوز کفرش گر نماید کافری <sup>۱۱</sup>	۲۳۹۱۰- وانکه کافر شد مباد آندۀ خوری <sup>۱۱</sup>
پس خیرشان بَدَهَم از آنچه گذشت	۲۳۹۱۱- سوی ما خواهند کردن بازگشت
بَدَهَم ایشان را بیه وجه اقتضا	۲۳۹۱۲- بر هر آنچه کرده‌اند اعنی جزا
تا چه اندر سینه‌ها دارد خطور	۲۳۹۱۳- ز آن که حق داناست بر سرِ صدور
بازشان سازیم مضطر در سبیل	۲۳۹۱۴- از جهان بَدَهَمشان بهره قلیل <sup>۱۲</sup>
همچو چرم ثقل‌ها اندر نشان	۲۳۹۱۵- بر عذابی بس «غلیظ» <sup>۱۲</sup> اعنی کر آن



۱- رَبِّ الْاِنَام: پروردگار مردم و آدمیان.

۲- از امام موسی بن جعفر(ع) روایت است که فرمود: نعمت ظاهری امام ظاهر، و نعمت باطنی، امام غایب است. و از امام ابی جعفر(ع) است که فرمود: نعمت ظاهری، رسول خدا(ص) و معرفت و توحیدی است که آن جناب درباره‌ی خدای عزّ و جل آورده و نعمت باطنی، ولایت ما اهل بیت و عقد مودّت ماست.

۳- «عشق»: | «عشق» (\*). |.

۴- بپهل: رها کن.

۵- کلک: قلم.

۶- گفته‌اند این قسمت از آیه اشاره است به نضر بن حارث که بدون آنکه از طریق تحصیل و یا وحی یا الهام، صاحب علمی بوده باشد به مجادله در مورد وحدانیت، ربوبیت و الوهیت

خداوند می‌پرداخت و البته آیه عمومیت دارد و در باره همه آنها که در مورد خداوند و کتاب حق مجادله می‌نمایند صادق است.

۷- ذی رشاد: صاحب راستی و هدایت، هدایت شده.

۸- آباء: اجداد، پدران.

۹- سقر: جهنم.

۱۰- دستاویز سخت: «عُرْوَةُ الْوُثْقَى» (در آیه ۲۲) به معنی دستاویز محکم است و منظور از آن را نجات و رستگاری، کلمه توحید، یعنی لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، و قرآن و اسلام دانسته‌اند.

۱۱- آیه ۲۳، پیامبر(ص) را تسلیت داده و او را دلخوش می‌کند تا از اینکه چرا کفار ایمان نیاورده و مرتکب اعمال ناشایست می‌شوند اندوهگین نشود.

۱۲- غلیظ: در اینجا به معنی سخت، شدید و دائمی است.



وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٢٥﴾

و اگر از این کافران سؤال کنی، آن کیست که آسمانها و زمین را آفریده؟

وَلَا يَخْتَفُونَ لَئِنَّ اللَّهَ أَعْيُنُهُمْ كَالْحُمْرِ يُحِيطُ بِمَا كَفَرُوا وَكَانَ اللَّهُ غَنِيًّا غَنِيًّا يَوْمَ يَأْتِي السَّمَاءَ دُخانًا وَسُحَابًا أَسْفِلًا فَظًّا ﴿٢٦﴾

و زمین است همه ملک خداست، که خدا دانش بی نیاز و اوصافش همه بسته به است (۲۶)

وَأَنْتُمْ فِي الْأَرْضِ مِمَّنْ يَخْتَفُونَ لَئِنَّ اللَّهَ أَعْيُنُهُمْ كَالْحُمْرِ يُحِيطُ بِمَا كَفَرُوا وَكَانَ اللَّهُ غَنِيًّا غَنِيًّا يَوْمَ يَأْتِي السَّمَاءَ دُخانًا وَسُحَابًا أَسْفِلًا فَظًّا ﴿٢٧﴾

و اگر هر درخت روی زمین (در کف، نویسنده گان عالم) قلم شود و آب دریا به اضافه هفت در بای دیگر مرکب گردد باز نگارش کلمات خدا

وَلَا يَخْتَفُونَ لَئِنَّ اللَّهَ أَعْيُنُهُمْ كَالْحُمْرِ يُحِيطُ بِمَا كَفَرُوا وَكَانَ اللَّهُ غَنِيًّا غَنِيًّا يَوْمَ يَأْتِي السَّمَاءَ دُخانًا وَسُحَابًا أَسْفِلًا فَظًّا ﴿٢٨﴾

و بیخاست (۲۸)

این سماوات و زمین کآید پدید؟	۲۳۹۱۶- ور بپرسی ز آن کسان: که آفرید <sup>۲۵</sup>
کاین چنین الزامتان حق کرد بس	۲۳۹۱۷- می‌بگویند: آن خدا، گو: حمد پس،
ز این چنین اقرار ملزم می‌شوند <sup>۱</sup>	۲۳۹۱۸- بل ندانند اکثری ز ایشان که چند
کو غنی و هم حمید از ماسواست	۲۳۹۱۹- باشد از حق آنچه در ارض و سماست <sup>۲۶</sup>
وز سپاس آرنندگان ز ابنای خلق	۲۳۹۲۰- بی نیاز اعنی ز طاعت‌های خلق
او به ذات استوده باشد بی‌قیاس <sup>۲</sup>	۲۳۹۲۱- گر نباشد خلق تا گوید سپاس
گر قلم گشستی و دریاها مداد	۲۳۹۲۲- در زمین است آنچه اشجار از نهاد <sup>۲۷</sup>
بعد از آن هم هفت دریسای دگر، <sup>۳</sup>	۲۳۹۲۳- و آن مداد آید به پایان سر به سر
از علوم و قدرت ربّ الأنام، <sup>۴</sup>	۲۳۹۲۴- در کتابت و آن همه گشتی تمام
شرح معلومات و مقدمات حق	۲۳۹۲۵- پس به پایان نامدی از یک ورق
وصف بی حدّ در خور محدود نیست	۲۳۹۲۶- ز آن که آن بی انتها وین منتهی است <sup>۵</sup>
غالب اعنی در امور و راستکار	۲۳۹۲۷- حق عزیز است و حکیم از اختیار
جز چو خلق و بعث یک نفس از عیان	۲۳۹۲۸- نیست خلق و بعثان <sup>۶</sup> ای مردمان <sup>۲۸</sup>
این خلایق را به محشر جابه جای	۲۳۹۲۹- تا نگویی چون برانگیزد خدای
هست یکسان نزد امر کردگار	۲۳۹۳۰- بعث یک تن یا هزار و صد هزار
قبول و فعل جمله این ماخلق	۲۳۹۳۱- بشنود، بیند خدا بر یک نسق



۱- مفهوم ابیات ۲۳۹۱۶ تا آخر ۲۳۹۱۸ خداوند به پیامبر(ص) می‌فرماید: اگر از مشرکان بپرسی چه کسی آسمان‌ها و زمین را آفریده، خواهند گفت: خدا، (زیرا آنها در ربوبیت خدا مشرک بودند و نه در الوهیت و خلقت او، و کفار هم مانند عموم بشر مفسور بر توحید بودند و به ربوبیت خدا به طور فطری اعتراف داشتند و معترف بودند که وقتی آفریدگار آنها خدا باشد، مدبر آنها نیز خدا خواهد بود). بنابراین معبود هم خداست و شریکی هم ندارد، از این‌رو ناخودآگاه به وحدانیت خدا نیز اعتراف دارند. پس خداوند به پیامبر(ص) دستور می‌دهد که خدا را بر این اعتراف ناخودآگاه آنان حمد گوید و سپس می‌فرماید: اما اکثر آنها

معنی این اعتراف خود را که خداوند خالق است و لوازم این اعتراف را نمی‌دانند.

۲- خداوند حمید است یعنی دارای هر چیزی است که از صفات کمال، برایش تصوّر شود و هر چه از صفات سلبی و نقایص تصوّر شود که نباید به آن متّصف شود به آن متّصف نیست، و خداوند غنی علی الاطلاق است یعنی مبدأ تمام خلایق و دهنده تمام کمالات است و همه محتاج اویند و او بی‌نیاز از همه و بنابراین هر چه در زمین و آسمان‌هاست ملک اوست و او مالک علی الاطلاق است و از این رو تنها او ربّ العالمین است و باید پرستیده و مورد حمد مخلوقات واقع شود. اما خداوند از حمد و پرستش مخلوقات بی‌نیاز است و او، «حمید» است یعنی محمود در افعال است و از آنجا که حمد به معنی ثنا در مقابل جمیل اختیاری است و هر جمیل که در عالم است ملک خدای سبحان است، پس ثنایهایی هم که هر جمیلی استحقاق آن را دارد به خدا بر می‌گردد و ثنای خداست، پس خداوند، حمید علی الاطلاق است. (با برداشت از جلد شانزدهم ترجمه تفسیر المیزان)؛ و اگر موجودی هم نباشد تا حمد پروردگار گوید، او، خود به ذات و صفات و افعال، بی‌نیاز و ستوده است.

۳- منظور از هفت دریای دگر، عدد خاصی نیست و تنها افاده تکثیر است.

۴- رَبُّ الْاِنَامِ: پروردگار آفریدگان و مردم.

۵- «این» اشاره است به آب دریاها و درختان زمین که در آیه ۲۷، به عنوان مرکب و قلم برای نوشتن کلمات خداوند (که همان مخلوقات هستند) فرض شده و محدود و تمام شدنی است و «آن» عبارت است از کلمات خداوند که نامتناهی و پایان‌ناپذیر است.

۶- بَعَثَ: برانگیخته شدن (پس از مرگ).

الْمُتَرَانِ اللَّهُ يُوَلِّجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُوَلِّجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ

آیا ای رسول! ندیدی (و ای مردم) به حسن مشاهده نمی‌کنید که خدا شب را در روز و روز را در شب داخل کند

وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى وَأَنَّ اللَّهَ

و بخورشید و ماه را مسخر ساخت که هر یک تا وقت معینی او به نظم ثابت، مخصوصی اگر گردش کنند؟ (نمی‌دانید که خدا

بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴿۲۹﴾ ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ

به هر چه می‌کنید آگاه است ﴿۲۹﴾ از قدرت کامله او در سبب است که خدای یکتا حق مطلق

مِنْ دُونِهِ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ ﴿٣٠﴾ الْمُرْتَانَ

و آنچه به جز او به خدایی می‌خوانند همه باطل معض است و تنها خدا که حق و وجود حقیقی است بلند مرتبه و بزرگوار است (۳۰) آیات پیش که

الفلك تجرى في البحر بنعمت الله ليرىكم من آياته إن

چگونه کشتی به دریا به لغزش و احسان خدا سیر می‌کند تا به شما بعضی از آیات قدرتش را بنماید؟ همانا

في ذلك لآيات لكل صبار شكور ﴿٣١﴾ وإذا غشيهم موج

در این کار آیاتی از عجایب حکمت‌های خدا البته بر هر شخص سیور در بلا و شکر گزار (در نعمت) پدیدار است (۳۱) و هر گاه که

كالظلل دعوا الله مخلصين له الدين فلما نجاهم إلى البر

(دریا طوفانی شود و) موجی مانند کوهها آنها را فرو گیرد در آن حال خدا را با عقیده پاک و اخلاص کامل در دین می‌خوانند و چون باز به ساحل

فمنهم مقصد وما يمجذبنا إلا كل خثار كفور

نجاتشان رساند بعضی بر سبیل قصد ملاقات و شکر خدا امانی مانند او بعضی به کفر شایند او آیات مبارک انکار نمی‌کند جز آن کس که غدار و عهد شکن و کافر و ناسپاس



- |   |  |
|---|--|
| ظلمت شب را در آزد در نهار؟                  | ۲۳۹۳۲- مر ندیدی تو که چون پروردگار                     |
| در شب و آشمار آن زایل کند؟                  | ۲۳۹۳۳- روشنی روز هم داخل کند                           |
| تا بوند این هر دو جاری بی زشک               | ۲۳۹۳۴- رام کرد او مهر و مه را در فلک                   |
| دور هر یک تا رسد بر انتها                   | ۲۳۹۳۵- تا زمانی نام برده در سما                        |
| آنچه هست آن از قسلیل و از کثیر              | ۲۳۹۳۶- حق بر اعمال شما باشد «خبیر» <sup>۱</sup>        |
| واجب اندر ذات و ثابت در وجود                | ۲۳۹۳۷- این بر آن باشد که حق <sup>۲</sup> است او به بود |
| هست باطل نام او در هر ورق                   | ۲۳۹۳۸- و آنکه خوانند آنچه را در دون حق                 |
| هم به هر چیزی محیط از فوق و زیر             | ۲۳۹۳۹- هم دگر ز آن کو علی است و کبیر <sup>۳</sup>      |
| می‌رود کشتی به نعمت‌هاش <sup>۵</sup> هم؟    | ۲۳۹۴۰- مر ندیدی این تو آیا که به یم <sup>۴</sup>       |
| که روان کشتی به دریا از چه شد؟              | ۲۳۹۴۱- تا نماید بر شما آیات خود                        |
| نزد بخزد کماوت «صبار» <sup>۶</sup> و «شکور» | ۲۳۹۴۲- اندر این باشد نشان‌ها بر وفور                   |
| بر مسائل سبایان یسا ابر و کوه               | ۲۳۹۴۳- «موج» گیزدشان فرو چون از وجوه <sup>۷</sup>      |
| از ره فطرت که صدق است و یقین                | ۲۳۹۴۴- می‌بخوانند از خلوص او را بدین                   |

۲۳۹۴۵- اضطراب و اضطرار از دیدشان	دور سازد آن دم از تسقلیدشان
۲۳۹۴۶- می‌شود توحید فطری آشکار	از خلیص آرند رو بر کسردگار
۲۳۹۴۷- پس چو ایشان را رهاند هم به جدّ	سوی بر <sup>۷</sup> ، باشند بعضی «مُقْتَصِد» <sup>۸</sup>
۲۳۹۴۸- ثابت اعنی بر طریق عدل و راست	یا وفا و عهد پیمان کآن به جاست
۲۳۹۴۹- کس نشد کافر به آیت‌های ما	غیر عُذر آرند کافر نما



۱- خبیر: آگاه.

۲- «حق» (در آیه ۳۰)، به معنی ثابت است از جهت ثبوتش (و نه از هر جهت) و ثبوت را منحصر به خدا می‌کند، یعنی تنها خداست که ثابتی است که با بطلان آمیخته نیست و ثابت از جمیع جهات است و موجود بر هر تقدیر است، پس وجودش مطلق است یعنی مقید به هیچ قید و مشروط به هیچ شرط نیست، پس وجودش ضروری و عدمش محال است، به خلاف غیر او، از موجودات ممکن الوجود که وجودشان تقدیری است، یعنی به تقدیر و فرضی که مسبب آن موجود شود، آن نیز موجود می‌شود، پس وجود ممکنات مقید است به وجود سبب آنها، پس به دست آن سبب موجود می‌شوند، نه به خودی خود و به ضرورتی از ذات خود؛ و وقتی حقیقت هر چیز عبارت بود از ثبوت آن، پس خدای تعالی که ثبوتش ضروری است، به ذات خود حق است ولی غیر او، به وسیله او حق می‌شوند. (با برداشت از جلد شانزدهم ترجمه تفسیر المیزان).

۳- چون نام «علی»، تنزه خدا را از هر چیز که لایق به ساحت او نیست افاده می‌کند، شاید جمله «وَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ» (در آیه ۳۰) ثبوت صفات را به هر دو مرحله‌اش افاده کند پس به دلیل اینکه «علی» است، مجمع همه صفات «ثبوتی» (از قبیل علم و قدرت، حیات، سمع، بصر، وحدت، خلق، ملک، غنی و حمید و خبیر بودن که یا عین ذات او و یا خارج از ذات اویند و از فعل او انتزاع می‌شوند) و «سلبی» است، و کلمه «کبیر» وسعت کمال وجودی او را افاده می‌کند، و چون کبیر است مجمع تمامی صفات ثبوتی است.

پس صدر آیه یعنی جمله «ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ» برهان بر مضمون ذیل آن یعنی جمله «إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ» و ذیل آن، برهان بر جامعیت خدای تعالی نسبت به صفات ثبوتیه و



سلبیه، هر دو است و خدا ذاتی است مستجمع و دارندۀ همه صفات کمال. (با برداشت از جلد شانزدهم ترجمۀ تفسیر المیزان).

۴- یَمُّ: دریا.

۵- منظور از نعمت‌ها، اسباب حرکت کشتی، یعنی باد، و آب است.

۶- «صَبَّار» (بسیار صبرکننده در برابر نامالایمات) و «شکور» (بسیار شکرگزار در برابر نعمت‌ها) را کنایه از مؤمن دانسته‌اند.

۷- بَرّ: خشکی.

۸- مقتصد یعنی کسی که راه مستقیم را پیشۀ خود می‌سازد و مراد از راه مستقیم، توحید فطری است. منظور از جمله «فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ فَمِنْهُم مُّقْتَصِدٌ» (در آیه ۳۲) آن است که همین که خداوند گرفتاران در دریا را که خنار را به خلوص می‌خواندند نجات داد و به خشکی رساند تعداد کمی از آن‌ها راه مستقیم را پیش گرفتند.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّ كَمَا وَابِحَدِيدِ  
 عَنِ وِلْدِهِ وَلَا مَوْلُودٌ هُوَ جَازِعٌ عَنِ وَاوَالِدِهِ شَيْئًا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّنَّكُم بِاللَّهِ الْغُرُورُ ﴿٣٣﴾ إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنزِلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ ﴿٣٤﴾

ای مردم، از خدا بترسید و مانند آهن از خدا بترسید  
 و از فرزندش چیزی را جزا ندهد و هیچ فرزندی ذره‌ای به کار پدر آینده  
 نیست و وعده خدا حق و حتمی است  
 پس دنیا فریب‌دهنده شما را از عقاب خدا  
 است. (۳۳) همانا علم ساعته (قیامت) نزد خداست  
 و او باران را فرود می‌بارد  
 و او آنچه در لرها و رحم‌های آبساز است می‌داند و هیچ کس نمی‌داند که فردا از سود و زیان چه خواهد کرد  
 و هیچ کس نمی‌داند که به کدام سرزمین مرگش فرا می‌رسد او به خاک می‌رود  
 که تنها خدا دانا و آگاه است. (۳۴)

می‌پرهیزید و ترسید آشکار  
 دفع نکند هیچ چیزی کش رسد  
 می‌تواند مر قضا کرد ایچ چیز  
 وعده پروردگار اندر حساب  
 مر شما را ندهد از بهره و نصیب  
 دیو بسفرینده بر حق ناگهان  
 ای پسیمر کن مرا آگاه نیز<sup>۱</sup>  
 زن چه زاید؟ گر که دانی از تمیز  
 مدقم دیگر بگو آخر کجاست؟  
 «علم» ساعت<sup>۳</sup> علم بعد و ماسبق<sup>۴</sup>  
 و آنچه در ارحام<sup>۵</sup> باشد داند آن  
 می‌نماید کسب از وجه تمیز  
 هست موتش در چه ارضی از بلاد  
 نیست چیزی خارج از علمش به نام

۲۳۹۵۰- ای گروه مردم، از پروردگار<sup>۳۳</sup>  
 ۲۳۹۵۱- آن چنان روزی که والد از ولد  
 ۲۳۹۵۲- هم نه فرزند از پدر در ستخیز  
 ۲۳۹۵۳- راست باشد در ثواب و در عقاب  
 ۲۳۹۵۴- پس حیاتِ دنیوی باید فریب  
 ۲۳۹۵۵- هم نباید تا کند مغرورتان  
 ۲۳۹۵۶- گفت مردی از عرب کز پنج چیز  
 ۲۳۹۵۷- کی مَطَرٌ<sup>۲</sup> بازَد؟ شود کی رستخیز؟  
 ۲۳۹۵۸- هم مرا فردا چه فعلی ز اقتضاست؟  
 ۲۳۹۵۹- آمد این آیت که باشد نزد حق<sup>۳۳</sup>  
 ۲۳۹۶۰- می‌فرستد بارش او در هر مکان  
 ۲۳۹۶۱- می‌نداند «نفس» تا فردا چه چیز  
 ۲۳۹۶۲- هم نداند هیچ نفسی از عباد  
 ۲۳۹۶۳- حق بود دانا و آگاه از تمام



۱- گفته‌اند مردی به نام عبدالوارث بن عمرو بن حارثة، از قبیله بنی مازن بن حفصه بن قیس غیلان، از پیامبر(ص) پرسید: قیام قیامت چه وقت است تا از این بدبختی‌ها نجات یابیم؟ قحطی همه سرزمین‌های ما را فراگرفته، فراوانی نعمت و بارش باران چه زمانی فرا می‌رسد؟ وقتی من از قبیله خود خارج می‌شدم همسرم باردار بود، او چه زمانی وضع حمل می‌نماید؟ هم چنین به من بگو که فردا چه به دست خواهم آورد و نیز به من بفرما در کجا از دنیا خواهم رفت و در کجا مدفون خواهم شد؟ این آیه(آیه ۳۴) نازل شد و در آن خداوند می‌فرماید که علم به(زمان) قیامت نزد اوست، اوست که باران را می‌فرستد، و آنچه را در رحم‌هاست می‌داند و هیچ کس نمی‌داند که فردا(از دانش و مال و عمل) چه به دست می‌آورد و در کدام زمین می‌میرد و همانا خداوند است که به همه این‌ها دانا و آگاه است.

(البته در این آیه در باره این که حمل زن باردار چه هنگامی به دنیا می‌آید و نیز در این باره که تنها خدا می‌داند قحطی چه وقت برطرف می‌شود سخنی به میان نیامده است).  
[در «دُرِّ مَنثور» آمده است که: ابن مردویه از علی(ع) روایت کرده که گفت: هیچ‌کس خبر از نظر پیامبرتان مخفی نیست، مگر همان پنج سرّ غیبی که آیه آخر سوره لقمان متعرّض آن است.]

۲- مَطَر: باران.

۳- عِلْمِ سَاعَت: علم فرا رسیدن هنگام قیامت.

۴- مَاسْبِق: آنچه گذشته است.

۵- أَرْحَام: جمع رَحِم.



مرکز تحقیقات کتب و اسناد دیجیتال

بر کلام و حکم و حجت های ما	نیست جز این که به آیت های ما
چون که ایشان بند داده می شوند	آن کسان از روی ایمان بگردند
همچنین تسبیح گویند از شهود	آفتند ایشان به روی اندر سجود
هر نه ایشان اند سرکش در شعار	از هی استایش هر روز دگار
درب خود را چون بخوانندی بیگانه	دور گردد جنبشان از خوابگاه
با که از امید رحمت در سبب	از روی خوف، اعنی از خوف غضب
که به ذکر آهند از بستر برون	اینست حال شیروانِ ذوفنون
می کنند اتفاق از طبع کریم	و آن چه روزی ما به ایشان داده اهر



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

## نکاتی دربارهٔ سورهٔ مبارکهٔ سجده



- سورهٔ سجده، ۳۰ آیه، ۴۴۸ کلمه و ۱۸۰۰ حرف دارد.
- این سوره در مدینه نازل شده اما برخی گفته‌اند که آیهٔ «أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا...» (آیهٔ ۱۸) تا آخر آیهٔ ۲۰ در مدینه نازل شده است و بعضی دیگر معتقدند از آیهٔ «تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ» (آیهٔ ۱۶) تا آخر آیهٔ ۲۰ مدنی است. در جلد هفتم کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار آیهٔ ۳۰ منسوخ به آیهٔ سیف دانسته شده است.
- مقصود سوره، بیان مبدأ و معاد و اقامهٔ برهان بر آن، و دفع شبهات در مورد این دو مسأله است. هم‌چنین به مسألهٔ نبوت و کتاب و امتیاز مؤمنین حقیقی و فاسقان از یکدیگر اشاره می‌شود.
- در ثواب قرائت این سوره، اُبی بن کعب از پیامبر(ص) روایت کرده که فرمود: «هر که سورهٔ سجده را قرائت کند، اجر کسی به او عطا می‌شود که شب قدر را در عبادت به روز رسانده باشد». و از جابر بن عبدالله انصاری است که گفت: رسول(ص) هیچ شب نمی‌خفت مگر اینکه سورهٔ سجده و سورهٔ ملک را می‌خواند و می‌فرمود: «این سوره زیاد است بر دیگر سوره‌های قرآن به هفتاد حسنه و هر که این دو سوره را بخواند او را هفتاد حسنه بنویسند و هفتاد سیئه او را پاک نمایند و هفتاد درجه رفعت بخشند».

امام صادق(ع) فرمود: «هر کس سوره سجده را در هر شب جمعه بخواند خدا نامه اعمال او را به دست راستش می‌دهد و گذشته او را می‌بخشد و از دوستان محمّد(ص) و اهل بیت او(ع) خواهد بود.

• اسامی دیگر سوره: اَلَمْ تَنزِيل، جُرُن، سجده لقمان، مَضَاجِع.



مرکز تحقیقات و نشر علوم اسلامی

✦ شماره سوره: ۳۲ ✦  
 ✦ شماره ابیات: از ۲۳۹۶۴ تا آخر ۲۴۰۴۰ ✦  
 ✦ تعداد آیات: ۳۰ ✦  
 ✦ تعداد ابیات: ۷۷ ✦

سُورَةُ السَّجْدَةِ  
 ترتیباً ۲۴ آیاتها ۳۰

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

۱) الْم تَنْزِيلُ الْكِتَابِ لَارِيبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ  
 الم از اسرار یا منشاءات یا اشاره اسماء الهی یا نام این سوره قرآن است. ۱) تنزیل این کتاب بر روی برگ قرآن بی هیچ شک از جانب پروردگار عالمیان است. (۲)

۲) أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَيْنَاهُ بَلْ هُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ لِتُنذِرَ قَوْمًا  
 بلکه کافران می گویند قرآن را او از پیش خود پس مدد واهی خدا فریادند. این چنین نیست؛ بلکه آن حق و راستی از جانب خدا فرستاده شده

مَا آتَاهُمْ مِنْ نَذِيرٍ مِنْ قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ ۳) اللَّهُ  
 تا تو نومی را که رسولی پیش از تو به سوی آنان بیاورد (از مصیبت خدا) برسانی باشد که راه هدایت پیش گیرند. (۳) خدا

الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ  
 آن کسی است که آسمانها و زمین و هر چه در بین آنهاست همه را در مقدار شش روز بیافرید.

ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ ۚ مَا لَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا شَفِيعٍ ۚ أَفَلَا  
 آن گاه بر عرش (فرمانروایی) قرار گرفت. شما را غیر او هیچ ادر عالمی باز و یاور و شفیع و مددکاری نیست. آیا

تَتَذَكَّرُونَ ۴)  
 تذکر نمی بایند؟ (۴)

- |                                       |   |
|---------------------------------------|---|
| اول و آخر هو الله العليم <sup>۱</sup> | ۲۳۹۶۴- باز گویم از الف وز لام و میم <sup>۱</sup>  |
| نزل از پروردگار عالمین                | ۲۳۹۶۵- اینست قرآن نیست شکمی اندر این <sup>۲</sup> |
| مر محمد بافته است آن را به فن         | ۲۳۹۶۶- این چنین گویند آیا کاین سخن <sup>۳</sup>   |
| تا تو باشی بسیم ده در روزگار.         | ۲۳۹۶۷- بلکه آن حق است از پروردگار                 |



۲۳۹۶۸- مرگروهی را که پیش از تو به جا	مُنذِرِی <sup>۲</sup> نَامِدْ به ایشان از خدا
۲۳۹۶۹- باشد آنها تا مگر یابند راه	وَارَقَنْدْ از گمرهی در اِنْتِیَاهِ <sup>۳</sup>
۲۳۹۷۰- حق بود آن کافرید ارض و سما <sup>۴</sup>	و آنچه بسا شد بیشان از ماسوی
۲۳۹۷۱- مدت شش روز پس شد مستوی	عَرَشِ را از اِقْتِدَارِ مَسْعُوِی <sup>۴</sup>
۲۳۹۷۲- «مِنْ وَلِیِّ» «مَالِكُمْ مِنْ دُونِهِ»	نَه «وَلِیِّ» و نَه «شَفِیْعِ» اِلَّا بِه <sup>۵</sup>
۲۳۹۷۳- پس نمی‌گیرید پسند آیا شما	زین نصایح که بیان شد هر کجا؟



۱- [الف] را اشاره به «أَنَا» (مَنْ)، «لَام» را اشاره به «اللَّهِ» و «مِیم» را اشاره به «اعلم» دانسته‌اند، یعنی «انا الله اعلم» (متم خدای داناتر). و نیز «الف» را اشاره به «اللَّهِ»، «لام» را اشاره به «جبرئیل» و «مِیم» را اشاره به محمد(ص) گفته‌اند، یعنی خداوند می‌فرماید سوگند به الهیت من و به قدس جبرئیل و به مجد تو یا محمد، که این وحی قرآن است که تو را وعده داده بودیم که مرتبت دار نبوت و معجز دولت تو خواهد بود...]. (با برداشت از جلد هفتم کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار). (در باره توضیح «آلَمْ» هم چنین به توضیحات ابتدای سوره مبارکه بقره، عنکبوت، روم و لقمان مراجعه فرمایید.

۲- مُنذِر: بیم‌دهنده، ترساننده.

۳- اِنْتِیَاه: بیدار شدن، آگاه شدن.

۴- در باره استواء در عرش به توضیح ۳ مربوط به ابیات ۲۳ تا آخر ۲۷ و توضیح ۶ مربوط به ابیات ۱۱۳۶۸ تا آخر ۱۱۳۷۰ و توضیح ۷ مربوط به بیت ۱۱۳۷۲ مراجعه فرمایید.

۵- «وَلِیِّ» کسی است که مالک تدبیر امر، یعنی سرپرست و مدبّر چیزی باشد. خداوند می‌فرماید: خدای یکتا است که آسمان‌ها و زمین را با هر چه میان آنهاست در شش روز (شش دوره) آفرید، سپس به عرش پرداخت، جز او سرپرست و شفیع ندارید، چرا پسند نمی‌گیرید؟

«شفیع» آن گونه که در جلد شانزدهم ترجمه تفسیر المیزان آمده است، عبارت است از کسی که منضم به سببی ناقص شود و سببیت ناقص آن را تکمیل کند، پس شفاعت، عبارت است

از تکمیل سبب ناقص در تأثیرش و چون این معنا را با اسباب و مسببات خارجی تطبیق کنیم، نتیجه‌اش این می‌شود که هر یک از اسباب و شرایط عالم، شفیع یکدیگرند، چون سببیت یکدیگر را در تأثیر تکمیل می‌کنند، هم چنان که هر یک از ابر، باران، آفتاب و سایه و امثال آن شفیع رویدنی‌ها هستند، چون هر یک از نامبردگان سببیت دیگری را تکمیل می‌کند و وقتی پدید آرند اسباب و اجزاء آنها و ربط دهنده بین آنها و مسببات خدای سبحان بود، پس خدا، شفیع حقیقی است که نقص هر سبب را تکمیل می‌کند، پس شفیع واقعی و حقیقی، تنها خداست و غیر او شفיעی نیست.

يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يَعْرُجُ  
 اوست که امر عالم را از آسمان تا زمین تدبیر می‌کند  
 إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ ﴿٥﴾  
 در روزی که مقدارش به حساب شعبانندگان هزار سال است باز احطاق و اروج (عاشق) و الا من لروه (۵) این است  
 عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ ﴿٦﴾ الَّذِي أَحْسَنَ  
 همان خدای که بر غیب و شهود عالم دانا و در جهنجان مقتدر و مهربان است (۶) آن خدای که هر چیز را  
 كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ، وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ ﴿٧﴾ ثُمَّ جَعَلَ  
 به نیکوترین وجه خلقت کرد و آدمی را نخست از خاک است بدین حسن و کمال، بافرید (۷) آن گاه خلقت  
 نَسْلَهُ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ ﴿٨﴾ ثُمَّ سَوَّاهُ وَنَفَخَ فِيهِ  
 نژاد نوع او را از چکیده ای از آب بی قدر او نطفه بی حس، مفرود گردانید (۸) سپس آن نطفه بی جان را نیکو یار است و از روح (قدسی  
 مِنْ رُوحِهِ وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا  
 نفس) خود در آن پدید، و شما را دلری، گوش و چشمها و قلبها ایامین و هوش را گردانید، باز بسیار اندک  
 مَا تَشْكُرُونَ ﴿٩﴾  
 شکر و سپاسگزاری نعمتهای حق می‌کنید (۹)

او ز اسبابِ سماوی در زمین	می‌کند تدبیر هر امری یقین <sup>۵۵</sup>
سوی او از ارض در معنی صعود	پس کند آن امر کآمد در وجود
گر بدارید آن شمارش را نگاه <sup>۱</sup>	در هر آن روزی هزاران ساله راه
و آنچه خواهد بود اندر روزگار	او بـود دانای پنهان و آشکار <sup>۵۶</sup>
مهربان هم در امورِ بسندگان <sup>۲</sup>	غالب او بر امر و تقدیر از نشان
داشت اندر خبای خود حسنی مزید	آنکه نیکو ساخت هرچ آن کافرید <sup>۵۷</sup>
وز سلاله <sup>۳</sup> نسلش آورد او پدید	آدمی را اول از خاک آفرید
راست کرد اعضای او پس بی نظیر <sup>۴</sup>	ز آبِ خواری یعنی از نطفه حقیر <sup>۵۸</sup>
ویسن اضافه باشد از تفخیم بیش <sup>۵</sup>	پس در او اندر دمید از روح خویش
اندکی گویند لیکن شکر آن	داد هم او گوش و چشم و قلبان



۱- مفهوم ابیات ۲۳۹۷۴ تا آخر ۲۳۹۷۶ خداوند تدبیر هر کار را از آسمان گرفته تا زمین می‌کند، در حالی که نازل کننده است، و سپس نتایج حاصله تدبیر در روزی که آن به اندازه هزار سال از سال‌هایی است که شما می‌شمارید به سوی مقام ربوبی (مقام حضور و قرب و عالم معنی که زمام همه امور به آنجا منتهی می‌شود) بالا می‌رود تا در آن موطن که محل تدبیر امور زمینی آسمان است برای بررسی و داوری به پروردگار یکتا عرضه شود.

در جلد شانزدهم ترجمه تفسیر المیزان آمده است: [...] و اما اینکه این مقدار (هزار سال)، آیا مقدار نزول و مکث و عروج است یا مقدار نزول و عروج، روی هم است، بدون مکث و یا مقدار هر یک از این دو است، و یا تنها مقدار عروج است، البته بنابراین که کلمه «فی یوم» قید باشد برای «يعرج الله» به تنهایی، احتمالاتی است که آیه «تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَ الرُّوحُ...» (سوره معارج، آیه ۴؛ ملائکه و روح، به سوی او بالا می‌روند در روزی که مقدارش پنجاه هزار سال است) مؤید احتمال اخیر است، چون مدت نام برده را تنها مدت عروج معرفی می‌کند. آن گاه بنا بر فرضی که ظرف هزار سال قید عروج باشد، آیا منظور از عروج، مطلق عروج حوادث به سوی خداست یا تنها عروج آنها در روز قیامت است و مقدار هزار سال هم طول مدت قیامت است.

و اگر در آیه سوره معارج مقدار آن را پنجاه هزار سال خوانده، چون مربوط به کفار است، تا به خاطر کفرشان مشقت بیشتری بکشند. ممکن هم هست بگوییم مقدار هزار سال مربوط به یکی از موافق روز قیامت است و مقدار پنجاه هزار سال مقدار و طول مدت پنجاه موقوف است. (به اختصار).

اما در جلد هفتم کشف الاسرار این گونه آمده است: [میان آسمان و زمین پانصد سال راه است به سال این جهانی، فرشته چون فرو آید و بر شود در نزول و در صعود، هزار ساله راه باز باید برید. معنی آیت آن است که رَبِّ الْعَزَّةِ وَحِيِّ پاك و فرمان روان از آسمان به زمین می فرستد به زبان جبرئیل و جبرئیل بعد از گزارد وحی و رسانیدن پیغام، باز بر آسمان می شود. آن نزول و این صعود و بریدن این مسافت، هزار ساله در روزی است از روزهای این جهانی. اگر یکی از بنی آدم خواهد که این مسافت باز برد به هزار سال تواند برید و فرشته به یک روز باز می برد و این مقدار از زمین است تا به آسمان. اما آنچه گفت در سورة المعارج (تعرج الملائكة و الروح...) آن مقدار مسافت است از زمین تا به سدره منتهی که مقام جبرئیل است یعنی که جبرئیل و فریشتگان که مقام معلوم ایشان سدره منتهی است مسافت پنجاه هزار ساله از زمین تا به سدره منتهی به یک روز از روزهای این جهانی باز می برند و بر این تأویل، «الیه» با مکان ملک شود یعنی الی المكان الذی امره الله عز و جل ان يعرج الیه...].

۲- درباره معنی «عالم غیب و الشهادة»، «عزیز» و «رحیم» به توضیح شماره ۱۳ مربوط به بیت ۲۹۸۲۴ مراجعه فرمایید. هم چنین درباره کلمه «عزیز» به توضیح شماره ۴ مربوط به بیت ۳۰۰۷۵ و درباره کلمه «رحیم» به توضیحات ابیات ابتدایی سوره مبارکه فاتحة الكتاب نیز مراجعه نمایید.

۳- سلاله: برگزیده و خلاصه ای که از چیزی گرفته شود. به این دلیل به نطفه مرد سلاله گفته شده که از صلب او گرفته می شود.

۴- مفهوم ابیات ۲۳۹۸۰ و ۲۳۹۸۱ ← خداوند مبدأ پیدایش نوع آدمی را از خاک (گیل) قرار داد (و نه فرد فرد آدمیان را) یعنی آدم و حوا از گیل خلق شدند و سپس نسل او را از خلاصه آبی بی مقدار (نطفه) قرار داد (یعنی از طریق تناسل و تولد فرزندان آدم به دنیا آمدند) و سپس

اعضا و جوارح او را در رحم مادر کامل نمود.

۵- مفهوم بیت ۲۳۹۸۲ ← سپس خداوند از روحی شریف و منسوب به خودش در او دمید و

این امر، تفخیم (گرامی داشتن و بزرگ شمردن) انسان، از جانب خداوند است.

وَقَالُوا آءِذَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ أَئِنَّا لَفِي

کافران از روی تعجب و انکار گویند که آیا پس از آنکه ما در زمین (حاکم و در خاک) نماندیم و محمّد بنیم

خَلْقٍ جَدِيدٍ بَلْ هُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ كَافِرُونَ ﴿۱۰﴾ قُلْ يَتَوَفَّكُم

باز از نو زنده خواهیم شد؟! اهلوی الله زنده خواهیم شد، بلکه آنها به شهود و لقاء خداشان کافرند. (۱۰) بگو: هر گاه مرگ

مَلَكَ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ ﴿۱۱﴾

که مأمور قبض روح شماست جان شما را خواهد گرفت و پس از مرگ به سوی خدا می‌روید. (۱۱) باز برگردانده می‌شوید. (۱۱)

وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الْمُجْرِمُونَ نَاكِسَ وُجُوهِهِمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ

و اگر تو حالت کافران را در قیامت ببینی که چگونه در حضور خداوند سر بر نه و ذلیلند (و یا آه و ناله حسرت) گویند: هر چه کردیم عذاب تو را!

رَبَّنَا أَبْصَرْنَا وَسَمِعْنَا فَارْجِعْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا إِنَّا مُوقِنُونَ

به چشم دیدیم و (سخن و سولات) را به گوش گرفتیم، پس باز به دنیا بازگردان تا صالح و نیکو کار شویم که اکنون (و عده تو را به چشم ببین مشاهده کردیم) (۱۲)

﴿۱۲﴾ وَلَوْ شِئْنَا لَآتَيْنَا كُلَّ نَفْسٍ هُدًىٰ وَلَٰكِن حَقَّ الْقَوْلُ

و اگر ما می‌خواستیم، هر نفسی را به کمال هدایتش (به خیر و الزام) می‌رساندیم ولیکن وعده حق و حقیقی

مِنِّي لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ ﴿۱۳﴾

که دوزخ را البته از همه (کافران) جن و انس پر سازم. (۱۳)

فَذُوقُوا يَمَّا نَسِيْتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَٰذَا إِنَّا نَسِينَاكُمْ

پس (عذاب برسد امروز) شما ای کافران (عذاب) را به کفر غفلت از ملاقات این روزتان بچشید که ما هم شمار را فراموش کردیم (پس از نظر لطف انداختیم)

وَذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ يَمَّا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿۱۴﴾

و اینک عذاب ابدی را به بادش اعمال بخش که می‌کردید بچشید. (۱۴)

آفریده خود ز نو آیا شویم؟

۲۳۹۸۴- در زمین گفتند گم چون ما شویم

کافرند و نیستشان ایمان و کیش

۲۳۹۸۵- بلکه ایشان بر لقاء<sup>۱</sup> ربّ خویش

مر فرشته موت وقت ارتحال

۲۳۹۸۶- گو بسیراند شما را لامحال<sup>۱۱</sup>

گشسته او بسر قبیض ارواح شما	۲۳۹۸۷- آن فرشته که موکل از خدا
بسر حقیقت رو نماید از مسجاز	۲۳۹۸۸- پس به سوی رَبِّ خود گردید باز
مشرکان سرهای خود زیر از گزند <sup>۲</sup>	۲۳۹۸۹- گر تو ای بیننده بینی چو افکنند <sup>۱۲</sup>
«رَبَّنَا أَبْصَرْنَا» «سَمِعْنَا» فِي الْمَالِ <sup>۳</sup>	۲۳۹۹۰- نزد رَبِّ خود ز شرم و انفعال
کارهای نیک کاپنک موقنیم <sup>۴</sup>	۲۳۹۹۱- بازمان گردان به دنیا تا کنیم
و آنچه می گفتند و می نامند قسبول <sup>۵</sup>	۲۳۹۹۲- بی گمان یعنی بدین روز مهول <sup>۵</sup>
عسر تسنی را ره به راه مستقیم <sup>۷</sup>	۲۳۹۹۳- ما بدادیم ار که خود می خواستیم <sup>۱۳</sup>
پُسر شود دوزخ ز دیو و آدمی	۲۳۹۹۴- لیک این قول است حق از من همی
از رسیدن بساز بسر روزی چنان	۲۳۹۹۵- پس چشید از آنچه شد فرموشان <sup>۱۴</sup>
غییر نسیان نیست نسیان را جزا	۲۳۹۹۶- هم ز خساطر بازتان بردیم ما
ز آنچه می کردید فعلِ ناصواب	۲۳۹۹۷- جاودان باشید این سان در عذاب



۱- لقاء: دیدار.

۲- خداوند می فرماید: اگر ببینی (ای کاش می دیدی) مجرمین منکر معاد را چگونه سرهای خود را در برابر پروردگارشان به زیر انداخته اند. در جلد سوم مجموعه مصنفات شیخ اشراق، شهاب الدین سهروردی است که: [...] اما نفس ساده ناپاک از جهت آنکه از عالم روحانی غافل باشد و او را شوقی نبود به معشوق اعلیٰ، او را از آن عالم جاذبه ای نبود و از جهت علایقِ بدنی، او را از این عالم جاذبه ای باشد به عشق بدن، چون مفارقت افتد، مشتاق او بماند و حجابها میان او و معشوق پیدا آید، اندر آلمی عظیم بماند، چنان که حق تعالی می فرماید: «وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ الْمُجْرِمُونَ تَاكِسُوا رُئُوسِهِمْ عِندَ رَبِّهِمْ...» (آیه ۱۲ سوره سجده)، ولیکن این الم به تدریج برخیزد و به روزگار دراز منفسخ شود تا آن گاه که نفس ساده بماند بر حالتی که نه لذت یابد نه الم؛ و اما نفسی که ساده نباشد و تمام و پاک بود، چون مفارقت بدن کند به عالم عقل پیوندد و به جواهر روحانی که با ایشان مشابَهتی دارد در کمال که اینجا حاصل کرده باشد به علم یقین و عمل صالح، ببین که او را چه لذت باشد که ورای آن

هیچ لذتی و ملکی و پادشاهی و نعیمی نمی‌شناسم که ابدالآبدین و دهر الداهرین در مطالعه حضرت چنان لذاتی بدان عظمت و بهاء و کمال و جمال بماند و یک لمحۃ البصر و یک زمان از آن لذت منفصل نشود. [به اختصار].

۳- آن گنه کاران منکر معاد می‌گویند: سرانجام (وعده‌های تو را) ای پرورگار دیدیم و شنیدیم.

۴- موقین: ایمان آورنده، باورکننده.

۵- مهول: هراسناک، مخوف.

۶- می‌نآمد قبول: قبول نمی‌شد.

۷- منظور آن است که اگر می‌خواستیم کافران را هم مانند مؤمنین هدایت می‌دادیم تا به اختیار و اراده خود دارای هدایت شوند.



إِنَّمَا يُؤْمِنُ

تنها کسانی به آیات ما

بِآيَاتِنَا الَّذِينَ إِذَا ذُكِرُوا بِهَا خَرُّوا سُجَّدًا وَسَبَّحُوا بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ

ایمان می‌آورند که چون تذکر آیات ما شوند به سجده رخ بر خاک نهادن و تسبیح و تتریه و ستایش

تَتَجَافَىٰ جُنُوبُهُمْ

(شبهه) پهلو از پشت خواب

عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ

نهی کنند و با بیم و امید و ناله اشتیاق در نماز شب (خدا را خود را بخوانند و آنچه روزی آنها کرده‌ایم

يَنْفِقُونَ ﴿١٦﴾ فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً

بسی هیچکس نمیداند که به پادشاه نیکو کارشان چه نعمت و لذتهای بی‌نهایت که روشنبخش (دل و) دیده است

بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٧﴾ أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا

در عالم غیب برایشان ذخیره شده است. (۱۷) آیا آن کسی که ایمان آورده (حالتش در قیامت) مانند کسی است که کافر بوده؟

لَا يَسْتَوُونَ ﴿١٨﴾ أَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ

هرگز یکسان نخواهند بود. (۱۸) اما آنان که ایمان آوردند و نیکو کار کردند به پادشاه

جَنَّاتٍ الْمَأْوَىٰ نُزُلًا بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٩﴾ وَأَمَّا الَّذِينَ فَسَقُوا

اعمال صالح منزلگاه پر نعمت در بهشت است. (۱۹) و اما آنکه سر از طاعت حق کشیده و طامق شده‌اند

فَمَا وَهُمْ نَارًا كَمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا أَعِيدُوا فِيهَا وَقِيلَ

مترادگان در آتش دوزخ است و هر چه کوشند و خواهند که از آن آتش بیرون آیند باز امرشان عذاب ابدان دوزخ بر گرداندندشان و گویند:

لَهُمْ ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ ﴿۲۰﴾

عذاب آتش را که امر دنیا تکذیب میکردید اینک ببینید. (۲۰)

وَلَنْذَيِقَنَّاهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَىٰ دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ

والله ما کافران را عذاب نزدیکتر و کمتر به بلاهای دنیا یا در بوزخ بپوشانیم غیر آن عذاب بزرگتر و شدیدتر (قیامت یا قیام حجت عصر علیه السلام)

لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴿۲۱﴾ وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بآيَاتِ رَبِّهِ ثُمَّ

تا مگر اینه و پشیمان از کفر و عصیان شوند و به سوی خدا باز گردند. (۲۱) و کدامین کس در عالم از آن کس که به آیات خدا بند و تذکرش دادند

أَعْرَضَ عَنْهَا إِنَّمِنَ الْمُجْرِمِينَ مَنْتَقِمُونَ ﴿۲۲﴾

و باز اعراض کرد متذکران است؟ البته ما از بدکاران انتقام خواهیم کشید. (۲۲)

﴿۱۵﴾

- |   |  |
|---|--|
| ۲۳۹۹۸- نیست جز اینکه به آیت‌های ما                          | بر کلام و حکم و حجت‌های ما                 |
| ۲۳۹۹۹- آن کسان از روی ایمان بگریزند                         | چون که ایشان پند داده می‌شوند              |
| ۲۴۰۰۰- اوفتند ایشان به روی اندر سجود                        | هم چنین تسبیح گویند از شهود                |
| ۲۴۰۰۱- از پی استایش پروردگار                                | هم نیه ایشان اند سرکش در شعار <sup>۱</sup> |
| ۲۴۰۰۲- دور گردد جنبشان <sup>۲</sup> از خوابگاه <sup>۳</sup> | زب خود را چون بخوانندی بگناه <sup>۴</sup>  |
| ۲۴۰۰۳- از ره خوف اعنی از خوف غضب                            | یا که از امید رحمت در سبب                  |
| ۲۴۰۰۴- اینست حال شب‌روان ذوقنون                             | که به ذکر آیند از بستر برون                |
| ۲۴۰۰۵- و آنچه روزی ما به ایشان داده‌ایم                     | می‌کنند انفاق از طبع کریم                  |
| ۲۴۰۰۶- پس نداند نفسی آنچه در خفا <sup>۵</sup>               | هستشان از روشنی دیده‌ها <sup>۵</sup>       |
| ۲۴۰۰۷- اجرشان داند خدای تم یزل                              | بر جزای آنچه کردند از عمل                  |

### در بیان امتیاز مؤمن از فاسق

- |  |   |
|--|---|
| ۲۴۰۰۸- پس بود آیا کسی کو مؤمن است      | چون کسی کو فاسق و نامؤمن است؟           |
| ۲۴۰۰۹- نیستند ایشان برابر در جزا       | چون موحد باشد آن مشرک کجا؟ <sup>۶</sup> |
| ۲۴۰۱۰- مؤمنان که کرده‌اند اعمال نیک    | پس مرا ایشان راست جنت‌ها و نیک          |
| ۲۴۰۱۱- بوستان‌ها کاوست در واقع مَقَرِّ | وز حق ایشان را چو مهمان سا حَضَر        |

﴿۱۸﴾

﴿۱۹﴾



۲۴۰۱۲- بر جزای کرده‌های نیکشان	بر چنان جنت کند نزدیکشان
۲۴۰۱۳- فاسقان اما که هم از راه دین <sup>۴۰۳</sup>	می‌برون رفتند سوی کفر و کین
۲۴۰۱۴- پس مر ایشان راست آتش جایگاه	بر جزای کفر و طغیان و گناه
۲۴۰۱۵- هر قدر خواهند زآن بیرون روند	باز برگردانده در آتش شوند
۲۴۰۱۶- بر جهنم هر دم ایشان را ایاب <sup>۷</sup>	هست، «و قیلَ لَهُمْ ذُوقُوا عَذَابِ» <sup>۸</sup>
۲۴۰۱۷- آتشی که بودتان تکذیب زآن	چون که می‌کردند وصفش را بیان
۲۴۰۱۸- می‌چشانیم از عذابی کاوست زود <sup>۹</sup>	جز عذاب اکبر از روی خلود <sup>۱۰</sup>
۲۴۰۱۹- رنج او نی قتل و آس <sup>۱۱</sup> و غارت است	رنج اکبر دوزخ پر آفت است
۲۴۰۲۰- شاید ایشان بر خدا راجع شوند	مابقی بر حکم حق تابع شوند
۲۴۰۲۱- کیست ظالم‌تر از آن کس در س <sup>۱۲</sup>	پند داده گو به آیت‌ها شود
۲۴۰۲۲- پس کنند اعراض از آن اندر مقام	ما کشیم از مشرکان خود انتقام



۱- کنایه است از اینکه آنها که به آیات الهی ایمان می‌آورند و سجده‌کنان خداوند را تسبیح می‌گویند هرگز تکبر و سرکشی نمی‌کنند.

در جلد یازدهم ترجمه تفسیر بیان السعادة آمده است:

[... بدان که یقین کننده به آیات، از آن جهت که آیات عظمت و قدرت و وسعت خداست وقتی که متذکر و یادآور آن آیات می‌شود، دیگر به حدود تعیناتشان نظر نمی‌کند، بلکه به آنها از آن جهت نظر می‌کند که آیات عظمت خداست؛ پس بدان وسیله عظمت خدا را متذکر می‌شود و دیگر با یافتن آن عظمت، مالک نفس خودش نیست و خودش را نمی‌تواند نگه دارد و بی‌اختیار برای عظمت خدا به سجده می‌افتد. چنان چه از مولای ما، امام جعفر صادق (ع) آمده است که: آن حضرت در نماز صیحه‌ای کشید و به سجده افتاد، در حالی که غش کرده بود، وقتی که از علت آن سؤال شد فرمود: آیه را تکرار کردم تا آنکه از گوینده‌اش شنیدم، پس جسم من، به جهت معاینه و دیدن قدرت او ثابت نماند و نتوانست خودش را نگه دارد].

۲- جنوب (در آیه ۱۶)، جمع جنب به معنی پهلوست و دور شدن پهلوها از بستر و خوابگاه،

به معنی ترک نمودن خواب، به منظور عبادت پروردگار است.

۳- مُضَاجِع (در آیه ۱۶) جمع مُضْجِع به معنی خوابگاه، رختخواب و محل استراحت است.

۴- بَکَاه: بگاه، صبح زود.

۵- هیچ نفسی از نفوس بشر نمی‌داند خداوند چه نعمت‌هایی را که همگی مایه روشنی دیده هر صاحب دیده‌ای است در قبال اعمال نیک آنها در دنیا پنهان کرده (و این ندانستن، بدین دلیل است که آن نعمت‌ها، مافوق علم و تصوّر ایشان است). نعمت‌هایی که مایه روشنی دیدگان هستند، همان اشراق انوار حق تعالی بر ذوات شریف و تجلی حضرت حق است که به وسیله آن نفس، از نور جلال حق زنده می‌شود.

۶- کجا: کی؟

۷- ایاب: بازگشت. در جلد یازدهم تفسیر بیان السعادة آمده: [...] اهل جهنّم مانند اهل دنیا می‌خواهند از جهنّم خارج شوند و از غم غصه‌ای که بر آنان مستولی شده بیرون آیند ولی چون فقط می‌خواهند از غم خارج شوند و شوقی را که آنان را به خروج بکشاند ندارند از جهنّم خارج نمی‌شوند، بلکه به آنجا بر می‌گردند، اگر اراده خروجشان ناشی از شوق خروج بود در سریع‌ترین زمان خارج می‌شدند.

۸- و قیل لهم دُوقُوا عذاب: و به آنها گفته می‌شود بچشید عذاب آتش را. (رجوع شود به معنی آیه ۲۰).

۹- «عذاب ادنی» (در آیه ۲۱) به معنی عذاب زودرس‌تر و نزدیک‌تر است که عذاب دنیا است و خداوند بر ایشان نازل می‌کند تا آنها را از عذاب بزرگ‌تر آخرت (عذاب اکبر) بترساند و در نتیجه قبل از فرا رسیدن عذاب اکبر توبه نمایند و منظور از عذاب دنیا، مواردی، مانند قحطی و بیماری و جنگ و شکست و نظایر آن است.

۱۰- خُلود: جاودانگی، دایمی بودن.

۱۱- أسر: اسیر کردن، اسارت.

وَلَقَدْ آتَيْنَا

و هدایت ما به موسی

مُوسَى الْكِتَابَ فَلَا تَكُنْ فِي مِرْيَةٍ مِنْ لِقَائِهِ وَجَعَلْنَاهُ

کتاب (تورات) را خطا کردیم پس تو در ملاقات او بیعی ملاقات موسی با خدا در قیامت یا شب مهرج یا تو) هیچ شک ندارد و ما او را

هُدًى لِبَنِي إِسْرَائِيلَ ﴿٢٣﴾ وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ آئِمَّةً يَهْدُونَ

سبب هدایت بنی اسرائیل قرار دادیم (۲۳) و برخی از آن بنی اسرائیل را امام و پیشوایی که خلق را

بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بَغْيَاءِ تَائِقُونَ ﴿٢٤﴾ إِنَّ رَبَّكَ

به امر ما (نه به امر خلق) هدایت کند. فرزند دادیم برای آنکه (در راه حق) صبر کردند و در آیات ما مقام یقین یافتند (۲۴) البته خدای تو

هُوَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ

به روز قیامت در آنچه این مردم از آیات و احکام الهی اختلاف کلمه می‌نگینند حکم خواهد کرد (۲۵)

﴿٢٥﴾ أَوْلَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْقُرُونِ

(یا آن طوایف و قبایلی را که ما پیش از این مردم کنونی ملامت کردیم و اینان ایک در ديارشان به جای آنها رفت و آمد می‌کند

يَمْشُونَ فِي مَسَاكِينِهِمْ أَنْ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ أَفَلَا يَسْمَعُونَ

هلاک آنها موجب هدایت و عبرت اینان نگردد؟) البته در این ملامت پیشینان آیات (از بند و عبرت خلق) است. آیا باز هم سخن نمی‌شنوند؟ (۲۶)

﴿٢٦﴾ أَوْلَمْ يَرَوْا أَنَّا نَسُوقُ الْمَاءَ إِلَى الْأَرْضِ الْجُرُزِ فَنُخْرِجُ

آیا ندیدند که ما آب برون را به سوی زمین خشک می‌آبیم و گیاه می‌بریم

بِهِ زُرْعَاتًا كُلٌّ مِنْهُ أَنْعَامُهُمْ وَأَنْفُسُهُمْ أَفَلَا يُبْصِرُونَ ﴿٢٧﴾

حاصلی که خود و چهارپایانشان از آن بخورند می‌روانیم آیا باز هم چشم بصیرت نمی‌گشایند! اما لطف و رحمت واسع خدا را به خلق بگرداند (۲۷)

﴿٢٨﴾ وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْفَتْحُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٢٨﴾

و کافرانی گویند: این فتح و گشایش (یعنی روز قیامت یا فتح مکه به دست مسلمانان که وعده و وعده می‌دهد) کی خواهد بود اگر راست می‌گویید؟ (۲۸)

قُلْ يَوْمَ الْفَتْحِ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِيْمَانُهُمْ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ

بگو که (روز قیامت) ایمان آوردن که، روز فتح، ایمان آنان که کافر بودند سود نبخشد و آنها را مهلت ندهند (۲۹)

﴿٢٩﴾ فَأَعْرَضَ عَنْهُمْ وَانْتَظَرِ إِنَّهُمْ مُنْتَظَرُونَ ﴿٣٠﴾

پس از آن کافران اعراض و دوری کن و منتظر! (فتح و فیروزی خدا) باش، که آنها هم منتظر اوقات خویش و ضعف و شکست تو هستند (۳۰)

- ۲۴۰۲۳- ما یقین دادیم «موسی» را کتاب پس مکن شک از لقایش در خطاب ۱
- ۲۴۰۲۴- می‌گردانیدیم آن را ره‌نما بسهر اسرئیلیان بر اقتضا
- ۲۴۰۲۵- هم بگردانیدیم از ایشان ز‌انتباه ۲

بسر یسقین بودند بر آیات ما	۲۴۰۲۶- صبر کردند آنچه در طاعات ما
بین ایشان روز محشر آنچه را	۲۴۰۲۷- می‌کند <sup>۲۵</sup> پروردگارت او جدا
از میان تا مرتفع گردد خلاف	۲۴۰۲۸- که در آن خود می‌نمودند اختلاف <sup>۲۶</sup>
پیش از ایشان بس قرون آمد تباه	۲۴۰۲۹- راهشان نمود آیا خود <sup>۲۶</sup> اله
باشد آن بی‌شک هدایت را سبب	۲۴۰۳۰- گر یکی بینند ز ادراک و ادب
سوی مسکن‌های ارباب غرور <sup>۴</sup>	۲۴۰۳۱- اهل مکه می‌روند اندر عبور
بوده وقتی جای کسی در روزگار	۲۴۰۳۲- کس نپندارد که آن شهر و دیار
نشنوند آیا سخن‌ها این چنین	۲۴۰۳۳- هست آیت‌ها و عبرت‌ها در این
در زمین بسی‌گیا <sup>۵</sup> رانیم ما؟	۲۴۰۳۴- این نمی‌بیند آیا کآب <sup>۲۷</sup> را
چارپایان تا خورند آن را چنان	۲۴۰۳۵- کشت‌ها پس می‌برویانیم از آن
پس نسیمی بینند آیا در معاش	۲۴۰۳۶- هم خورند از میوه و از دانه‌هاش
کسی بود گر راست گوید این فتوح <sup>۶</sup>	۲۴۰۳۷- می‌بگویند اهل مکه <sup>۲۸</sup> بالوضوح
کسافران را که شد ایمانشان تباه	۲۴۰۳۸- سود، روز فتح، گو <sup>۲۹</sup> نذهد بگاه
پس بگردان روی از ایشان با عتاب <sup>۳۰</sup>	۲۴۰۳۹- هم نه مهلت داده گردند از عذاب
ز آن که ایشان نیز دارند انتظار	۲۴۰۴۰- منتظر شو نصرت حق را به کار



۱- [بعضی از مفسرین گفته‌اند ضمیر «ها» در کلمه لقاؤه (در آیه ۲۳) به موسی (ع) برمی‌گردد و منظور آن است که خداوند به پیامبر (ص) می‌فرماید شک نکن در دیدارت با موسی (چون پیامبر شب معراج موسی را دیدار کرد و اگر این سوره بعد از معراج نازل شده باشد، آیه مزبور یادآوری خاطرات شب معراج است و اگر قبل از شب معراج نازل شده باشد، وعده‌ای است از خدا به پیامبر (ص) که به زودی موسی را خواهد دید. بعضی دیگر از مفسرین می‌گویند ضمیر به موسی برمی‌گردد اما معنی آیه این است که شک مکن در اینکه روز قیامت موسی (ع) را می‌بینی. بعضی دیگر معتقدند ضمیر به کتاب برمی‌گردد، یعنی شک مکن در اینکه موسی کتاب را خواهد دید و برخی می‌گویند منظور آن است که: شک مکن

از اینکه کتاب را خواهی دید. بعضی دیگر گفته‌اند ضمیر به آزار و شکنجه‌ای که موسی از قوم خود دید برمی‌گردد و معنی آیه این است که تو در شک مباش از دیدن ادیت، همان طور که موسی آن را از قومش دید.

اما آنچه به نظر می‌رسد، و خدا داناتر است، این است که می‌گوییم ممکن است ضمیر «لِقائه» به خداوند برگردد، و مراد به لقاء خدا، مسأله بعث و قیامت باشد و معنی آیه این است که: ما به موسی هم کتاب دادیم همان طور که به تو دادیم، پس تو دربارهٔ مسألهٔ بعث که قرآن از آن سخن می‌گوید در شک مباش که این شک، مستلزم شک در قرآن است. ممکن هم هست مراد به لقاء خدا، دل بریدن از هر چیزی به سوی خدای تعالی است، هنگام وحی قرآن و یا بعضی از آن...] (به اختصار و با کمی تغییر از جلد شانزدهم ترجمه تفسیر المیزان).

۲- انتباه: بیدار شدن، آگاه شدن.

۳- منظور اختلافی است که مردم در دین و به دلیل ستمی که به یکدیگر می‌کردند راه انداخته بودند.

۴- مگر ندانسته‌اند که پیش از آنها چه نسل‌هایی را هلاک کرده‌ایم، که اینها در مسکن‌های آنان راه می‌روند (و آثار هلاکت و ویرانی خانه‌های آنها را می‌بینند؟).

۵- گیا: مخفف گیاه.

۶- بعضی از مفسرین گفته‌اند این آیه مربوط است به فتح در جنگ بدر که در آن روز مشرکینی که کشته شدند، از ایمان بعد از کشته شدن خود بهره‌مند نگشتند و بعضی آن را به فتح مکه تفسیر کرده‌اند که البته در این صورت جوابی که در آیه آمده با آن نمی‌سازد چون در جواب فرمود: «بگو روز فتح، دیگر ایمان آوردن کفار سودی به حالشان ندارد و دیگر مهلت داده نمی‌شوند)، حال آنکه اگر کافری در روز فتح مکه ایمان می‌آورد ایمانش سود می‌داشت، مگر آنکه گفته شود اگر هم ایمان می‌آوردند، به این جهت سود نداشت که معاند حق بودند و بارها با رسول خدا(ص) جنگیدند. (به اختصار و با کمی تغییر از جلد شانزدهم ترجمه تفسیر المیزان).

در «امانت». حرف‌ها باشد زیاد  
حملِ عشق، آدم‌تواند کرد و بس  
چون ز حملِ عشق آمد هر ستوه  
گشت پیدا ز آن میان دیوانه‌ای  
آمد از میخانه بیرون، محو و مست  
ماسوی را هشته زهر پا، تمام  
تن، مجرد از لباسِ ما خَلَق  
سَر نه او را بر کف، از بهرِ نثار  
گفت حملِ بارِ عشق، آن خاصِ ماست  
فرضِ ما، این کار در لولاک بود  
عقل تا بد در شکفت از کارِ عشق  
سِر «کُنْتُ کُنْتُ» آمد در نمود  
آدمی آمد طلسمِ گنجِ ذات

عارفان گویند عشق است و داد  
غیر او را نیست این تاب و نفَس  
این سپهر با شکوه و ارض و کسوه  
هر ز دانش، هر ز دل بیگانه‌ای  
کن به لب، آتش به جان، ساغر به دست  
فارغ از دنیا و دین، و زنگ و نام  
گم زمین و آسمانش، از هر بق  
بلکه سر را کرده زهر پا، غبار  
آنکه زبید شانه ما را کجاست؟  
خاص کی بر ارض و بر افلاک بود؟  
رفت عاشق پیشه، زهر بار عشق  
تا که آن گنجی که بد پنهان چه بود  
مظهرِ کُل، شرح اسماء و صفات ...



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

## نکاتی دربارهٔ سورهٔ مبارکهٔ احزاب



- سوره احزاب، ۷۳ آیه، ۱۲۸۸ کلمه و ۵۸۹۶ حرف دارد.
- این سوره در مدینه نازل شده و بعضی مفسران دو آیهٔ آن را مکی دانسته‌اند که عبارت‌اند از آیات ۴۵ و ۴۶ (یا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ... تا انتهای «و سِرَاجاً مُنِيرًا»).
- در آیهٔ «وَلَا تُطِيعِ الْكَافِرِينَ...» (آیهٔ ۴۸)، «وَدَعُ أَذْيَهُمْ» را منسوخ دانسته‌اند و گفته‌اند آیهٔ «لَا يُحِلُّ لَكَ النَّسَاءَ مِنْ بَعْدِ» به وسیلهٔ آیهٔ «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لَكَ أَزْوَاجٌ...» (آیهٔ ۵۰) منسوخ شده است. (از جلد هشتم کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار).
- در سورهٔ احزاب، از معارف، احکام، قصص و چند موعظه سخن می‌رود، از جمله داستان جنگ خندق و داستان بنی قریظه ذکر می‌شود.
- از ابوامامه، از اُبی کعب آمده است که پیامبر(ص) فرمود: «هر که سورهٔ احزاب را بخواند و به اهل و زیر دستانش بیاموزد، او را از عذاب قبر امان دهند».
- و امام صادق(ع) فرمود: «کسی که سورهٔ احزاب را بسیار تلاوت کند در قیامت در جوار پیامبر(ص) و خاندان او خواهد بود».



- ✦ شماره سوره: ۳۳
- ✦ شماره ابیات: از ۲۴۰۴۱ تا آخر ۲۴۶۲۳
- ✦ تعداد آیات: ۷۳
- ✦ تعداد ابیات: ۵۸۳

## سُورَةُ الْاِحْزَابِ

### بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ إِنَّ اللَّهَ

ای پیامبر (گرامی) همیشه خدا ترس و پرهیزکار باش و هرگز تابع رای کافران و منافقان مباش که همانا خدا

كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا ﴿١﴾ وَاتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ مِنْ

دانا و حکیم است. (۱) از آنچه به تو از جانب خدا وحی می‌شود

رَبِّكَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا ﴿٢﴾ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ

پروردگارت کن (و بدان و به است بگو) که خدا به هر چه می‌کنید کاملاً آگاه است. (۲) و در کارها بر خدا توکل کن.

وَكَفَىٰ بِاللَّهِ وَكِيلًا ﴿٣﴾

و تنها خدا برای مدد و نگهداشی کفایت است. (۳)

- |  |  |
|--|--|
| در حقایق سوره احزاب را                   | ۲۴۰۴۱- بعد بسم الله گشایم باب را               |
| هل <sup>۲</sup> تو ما را ای رسول با ثبات | ۲۴۰۴۲- مشرکان گفتند بر لات و منات <sup>۱</sup> |
| بهر ما اندر پرستش نافع اند               | ۲۴۰۴۳- گو بتان هم در قیامت شافع اند            |
| تا کنی طاعت خدای خویش را                 | ۲۴۰۴۴- هم تو را ما واگذاریم از ولا             |
| رو به هم بکشید از اهل شقاق               | ۲۴۰۴۵- این سخن شد بر پیامبر سخت شاق            |
| که شنو این حرف ز اشراف عرب               | ۲۴۰۴۶- گفت او را یک دورویی بی ادب              |
| باش تو بر کیش و بر آیین خود              | ۲۴۰۴۷- واگذار این قوم را بر دین خود            |

۲۴۰۴۸- گفت فاروق: ای رسولِ رشکناک	اذن ده تسا سازم ایشان را هلاک
۲۴۰۴۹- گفت نَبُودَ نَقِضِ عَهْدِ از ما درست	چون امان دادیمشان اندر نخست <sup>۳</sup>
۲۴۰۵۰- آمد آیت که: «اتَّقِ اللَّهَ» ای نبی <sup>۱۱</sup>	سخت و ثابت باش در راه ای نبی
۲۴۰۵۱- می مَبَر از مشرکانِ و اهلِ نفاق	هیچ تو فرمان، وز ایشان باش طاق <sup>۵</sup>
۲۴۰۵۲- حق به گفتارِ عدو باشد علیم	هم بر اصلاح مفسد او حکیم
۲۴۰۵۳- پیروی کن آنچه از پروردگار <sup>۱۲</sup>	بر تو آید وحی در هر فعل و کار
۲۴۰۵۴- ز آن که بر هر چه کنی اندر فعال <sup>۶</sup>	آگه است آن کردگارِ ذوالجلال
۲۴۰۵۵- کن توکل <sup>۱۳</sup> بر خدا اندر سبیل <sup>۷</sup>	بس بود او «وَكَفَى بِاللَّهِ» وکیل <sup>۹</sup>



۱- لات و منات: نام دو بت مورد پرستش کفار عرب بوده است.

۲- هِل: رها کن، فرو بنه.

۳- ابی سفیان بن حرب، عکرمه بن ابی جهل، و ابی الاعور سلمی بعد از پایان جنگ اُحُد از پیامبر(ص) امان گرفتند و به مدینه و نزد عبدالله بن ابی منافق آمدند و به وسیله او از پیامبر(ص) اجازه گرفتند تا با ایشان گفتگو کنند. پیامبر(ص) اجازه فرمود و آنها به اتفاق عبدالله بن ابی، عبدالله بن سعید بن ابی سرح و طعمه بن ابیرق به خدمت پیامبر(ص) رفتند و عمر خطاب نیز نزد پیامبر(ص) حضور داشت. آنها به پیامبر گفتند که: ای محمد، دست از خدایان ما بردار و لات و عَزَى و منات را ناسزا مگو، و مانند ما به شفاعت این بتان از کسانی که آنها را می پرستند معتقد باش، ما هم دست از پروردگار تو بر می داریم. پیامبر(ص) از این سخن بر آشفت. عمر خطاب گفت: یا رسول الله، اجازه بده تا گردن آنها را بزنیم، پیامبر(ص) فرمود: من به آنها امان داده ام و به ناچار دستور داد تا عمر آنها را از مدینه بیرون کند. در آن هنگام جبرئیل فرود آمد و آیه «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ...» (آیه اول سوره احزاب) را آورد و در این آیه منظور از «کافرین»، کفار اهل مکه، ابوسفیان و ابو اعور سلمی و عکرمه، و مراد از «والمُنافِقین» ابن ابی، ابن سعید و طعمه است.

۴- اتَّقِ اللَّهَ، ای نبی: ای پیامبر، از خدا پروا کن.

۵- طاق: تنها، فرد، جدا.

۶- فَعَال: (جمع فعل): کارها.

۷- توَكَّل: | ← «توکل» (توکل) | در جلد هشتم کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار است که: «توکل، شرط ایمان است و عماد توحید و محل اخلاص و دخیل محبت... توکل از بنده آن‌گه درست بود که یقین داند که به دست کس، چیز نیست، و زحمت سود نیست و عطا و منع جز به حکمت نیست، و قسام مهربان است و غافل نیست...» (به اختصار).

۸- سبیل: راه.

۹- وَ كَفَى بِاللَّهِ وَكَيْلًا: و خدا در وکالت و کارسازی امور بندگانش کافی است. (رجوع شود به

معنی آیه ۲).

مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي

خدا در درون یک مرد دو قلب (او در مبدأ و ارجاء)

جَوْفِهِ وَمَا جَعَلَ أَزْوَاجَكُمْ الَّتِي تَظَاهَرُونَ مِنْهُنَّ أُمَّهَاتِكُمْ

و نیز زنان را که مادر بخوانید مادر شما را که مادر بخوانید مادر شما

وَمَا جَعَلَ أَدْعِيَاءَكُمْ أَبْنَاءَكُمْ ذَٰلِكُمْ قَوْلُكُمْ بِأَفْوَاهِكُمْ وَاللَّهُ

و پسر دیگری را که فرزند بخوانید پسر شما فرزند نداده، این گفتار شما از زبانی و غیر واقع است، و خدا

يَقُولُ الْحَقُّ وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ ﴿٤﴾ أَدْعُوهُمْ لِأَبَائِهِمْ

سخن به حق می‌گوید و اوست که (شما را) به راه حقیقت راهنمایی می‌کند (۴) شما پسر خوانده‌ها را به پدرانشان نندید

هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ فَإِنْ لَمْ تَعْلَمُوا آبَاءَهُمْ فَاِخْوَانُكُمْ

که این نزد خدا به عدل و راستی نزدیک‌تر است و اگر پدرانشان را نشناسید، ایاز فرزند و ارث بر شما نیستند، بلکه در دین

فِي الدِّينِ وَمَوَالِيكُمْ وَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ فِيمَا أَخْطَأْتُمْ

برادران و یاران شما هستند، و در کار ناشایسته‌ای که به خطا کنید بر شما گناهی نیست لکن آن کار زشتی که به عمد

بِهِ وَلَكِنْ مَا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا

و با اراده قلبی می‌کنید بر آن گناه مواخذه می‌شوید، و (مگر از این هم) پشیمان شوید و توبه کنید باز، خدا بسیار آمرزنده و مهربان است (۵)



در درونش پسر دو حیث مستقل  
 هم موحد با دل دیگر شود<sup>۱</sup>  
 در عرب یا این مثالی بوده است  
 بهر یک زن هم شد این معنی محال  
 تا حرام آید از این بر شوهرش<sup>۲</sup>  
 که ظهار<sup>۴</sup> آید از ایشان در حیات  
 عارضی<sup>۵</sup> نبود چو اصلی در اثر<sup>۶</sup>  
 هم در آن ایام در حکم طلاق  
 باشد او نبود به واقع او پسر  
 و آن چه فرماید خدا حق است و راست<sup>۷</sup>  
 بر طریق حقیق نماید راه، او  
 این چنین بوده است شرح حادثه:<sup>۸</sup>

۲۴۰۵۶- نافریده بهر مردی حق دو دل  
 ۲۴۰۵۷- از دلی تا بر حق او کافر شود  
 ۲۴۰۵۸- گفته اند این بر مثل فرموده است  
 ۲۴۰۵۹- کآن چنان که نیست دو دل در رجال  
 ۲۴۰۶۰- که بود هم جفت کس، هم مادرش  
 ۲۴۰۶۱- حق زنانان را نگرداند اُمّهات<sup>۳</sup>  
 ۲۴۰۶۲- هم پسر خوانده نباشد چون پسر  
 ۲۴۰۶۳- بُد ظهار اندر عرب بالاتفاق  
 ۲۴۰۶۴- هم پسر خوانده که از دیگر پدر  
 ۲۴۰۶۵- در دهانها این مقالات شماس  
 ۲۴۰۶۶- باشد از کُنه امور آگاه او  
 ۲۴۰۶۷- آمد این در حق زید حارثه

### در بیان ذکر حال زید بن حارثه

مسر ورا بخریده بُد خَیْرُالسَّیْر<sup>۹</sup>  
 کسرد اسلام او ز پیغمبر قبول  
 گو برادر زاده ات را در نهفت  
 یا که بفروشد به زر بی گفتگو  
 هر کجا خواهد رود بی بند و قید  
 دوستی بس بسود او را با رسول  
 گفت پیغمبر که دلبنده من است  
 زآن ورا خواندند زید بن رسول  
 داد او از روی ناخواهی طلاق  
 در نکاح آوردش آن فخر اَنام<sup>۱۱</sup>

۲۴۰۶۸- زید بنده بود از روی خیر  
 ۲۴۰۶۹- بر نبوت شد چو مبعوث آن رسول  
 ۲۴۰۷۰- حارثه پس با ابوطالب بگفت  
 ۲۴۰۷۱- کسه نماید زید را آزاد او  
 ۲۴۰۷۲- پس پیغمبر گفت آسوده است زید  
 ۲۴۰۷۳- او نرفت و نآمد از خدمت ملول  
 ۲۴۰۷۴- حارثه گفت او نه فرزند من است  
 ۲۴۰۷۵- من ورا دارم به فرزندی قبول  
 ۲۴۰۷۶- زوجه خود را چو زید اندر وثاق<sup>۱۰</sup>  
 ۲۴۰۷۷- بود زینب بنت جحش اندر به نام

طعنه هر کس می‌زدی بر وی از آن	۲۴۰۷۸- آن جحودان و منافق پیشگان
نهی ما و آنگه کند زین افتضاح	۲۴۰۷۹- کوزن فرزند آزد در نکاح
لغو باشد این سخن‌ها سر به سر	۲۴۰۸۰- گفت حق نبود پسر خوانده، پسر
حق تعالی داند اسرار و اصول	۲۴۰۸۱- خود شما گوید حرفی از فضول
راست‌تر باشد به نزد حق یقین	۲۴۰۸۲- بر پدرهاشان اگر خوانید هین <sup>۵</sup>
که بدین خوانیدشان اخوان و دوست <sup>۱۲</sup>	۲۴۰۸۳- ور پدرهاشان ندانید این نکوست
که از آن جاهل بُدید از ابستدا	۲۴۰۸۴- بر شما نبود گناهی ز آن خطا
خوانده‌اید اولاد خَیْرَ الْمُرْسَلین <sup>۱۳</sup>	۲۴۰۸۵- ز آن که یعنی زید را از پیش ازین
بعد از این خوانید، جُرمی نی در آن	۲۴۰۸۶- ور ز نسیان یا که از سَبَقِ لِسَان <sup>۱۴</sup>
قصد آنچه نهیش آمد در سند	۲۴۰۸۷- لیک جرم است ار که دل‌هاتان کند
هم به صاحبِ عَمَد، کارد توبه آن	۲۴۰۸۸- حق بود آمرزگار و مهربان



۱- مفهوم آیه ۴، آن است که خداوند برای هیچ مردی دو قلب و دو اعتقاد متضاد قرار نداده و جمع بین این دو نوع اعتقاد امکان ندارد و با این سخن، برای جمله بعد که درباره «ظهار» است (به این معنی که کسی به زوجه خود بگوید رابطه تو با من همچون رابطه مادرم با من است یعنی پشت تو چون پشت مادرم است و از این طریق او را بر خود حرام کند) زمینه چینی می‌نماید و هم چنین در مورد قرار دادن و انتخاب پسرخوانده‌ها به عنوان پسران واقعی.

۲- رسم جاهلیت این بود که وقتی مردی از دست همسر خود به خشم می‌آمد و تصمیم به طلاق دادن او می‌گرفت می‌گفت: پشت تو همچون پشت مادر من است یعنی زن خود را به خودش تحریم می‌کرد و رابطه زوجیت را رابطه مادر و فرزند می‌نامید و این را نوعی طلاق می‌دانستند که دین اسلام آن را لغو نمود.

۳- أمّهات (جمع أمّ): مادران.

۴- ظهار: رجوع شود به توضیح شماره ۱

۵- عارضی: غیر اصلی.

۶- خداوند پسرخوانده‌های شما را پسران واقعی شما قرار نداده است. (فرزند دیگران را فرزند خود خواندن، جمع بین دو متنافی است که در یک قلب جمع نمی‌شود).

۷- این تحریم زن، و انتخاب پسر، گفتار شما به زبانتان و سخنی بیهوده است و خدا حق را می‌گوید و به راه راست هدایت می‌کند.

۸- [قبل از بعثت و بعد از ازدواج خدیجه با پیامبر(ص)، خدیجه برده‌ای به نام زید بن حارثه بن شراحیل کلبی خریداری کرد و بعداً آن را به پیامبر(ص) بخشید. وقتی حارثه از سرگذشت پسرش خیردار شد به مکه و نزد ابوطالب رفت و از او خواهش کرد از پیامبر(ص) بخواهد زید را آزاد کند و یا او را به وی بفروشد. پیامبر(ص) پذیرفت و فرمود: من او را آزاد کردم. اما زید گفت: من تا زنده‌ام از رسول خدا(ص) جدا نمی‌شوم. پدرش خشمگین شد و خطاب به حاضران گفت: ای گروه قریش شاهد باشید که من از او بیزاری جستم و او دیگر پسر من نیست. پیامبر(ص) رو به حاضران گفت: شاهد باشید که زید پسر من است، از من ارث می‌برد و من از او ارث می‌برم. از آن روز مردم او را «ابن محمد» نامیدند و پیامبر(ص) او را دوست می‌داشت و نامش را «زید محبت» گذاشته بود.

پس از ظهور اسلام، زید مسلمانی مخلص شد و موقعیت ممتازی در اسلام پیدا کرد و سرانجام از فرماندهان لشکر اسلام در جنگ مته شد و در این جنگ به شهادت رسید. پیامبر از زینب بنت جحش، دختر عمه خود برای زید خواستگاری نمود. زینب ابتدا تصور کرد که پیامبر(ص) می‌خواهد او را برای خودش خواستگاری نماید، از این رو خوشحال شد و رضایت داد ولی بعد که فهمید پیامبر او را برای زید خواستگاری نموده سخت ناراحت شد و از این امر سر باز زد و برادرش عبدالله هم با این امر به سختی مخالفت نمود. در اینجا بود که نخستین آیه از آیات مورد بحث نازل شد و به امثال زینب و عبدالله هشدار داد که آنها نمی‌توانند با کاری که خدا و پیامبرش لازم می‌دانند مخالفت نمایند. در نتیجه آنها در برابر خدا تسلیم شدند و این ازدواج صورت گرفت و از این طریق، سنت غلط جاهلی که براساس آن هیچ زن با شخصیت و سرشناسی حاضر به ازدواج با برده‌ای نبود شکسته شد. اما این ازدواج دیری نپایید و بر اثر ناسازگاری اخلاقی میان طرفین، علی‌رغم اصرار پیامبر(ص)،

منجر به طلاق شد. سپس پیامبر(ص) برای جبران شکست زینب در ازدواج او را به فرمان خدا به همسری خود برگزید. البته از آنجا که این ازدواج، از دید افکار عمومی مردم دو ایراد داشت (یکی آنکه ازدواج با همسر مطلقه پسرخوانده بود که در نظر آنان، مانند ازدواج با همسر پسر حقیقی بود و بدعتی بود که باید درهم شکسته می‌شد و دیگری ازدواج مرد با شخصیتی همچون پیامبر با همسر مطلقه یک برده آزاد شده بود که عیب و ننگ محسوب می‌شد، چرا که پیامبر را با یک برده هم ردیف قرار می‌داد و این فرهنگ غلط نیز باید برچیده می‌شد و کفو بودن دو همسر، تنها براساس ایمان و اسلام و تقوا استوار می‌شد)، پیامبر از جوسازی و مشکلاتی که مردم در این مورد ایجاد می‌کردند و اهمه داشت، به ویژه اینکه ممکن بود این گفتگوها و جنجال‌ها در روند پیشرفت هدف مقدس حضرت و گسترش اسلام اثر بگذارند و افراد ضعیف‌الایمان را دچار شک و تردید سازند. اما با نزول آیه «ما کان علی النبی من حرج فیما...» پیامبر از فرمان الهی پیروی نمود و با ازدواج خود با زینب، سنت جاهلیت را درهم شکست. البته جمعی از دشمنان اسلام از این جریان بهره‌برداری سوء نمودند و خواسته‌اند از آن یک داستان عشقی بسازند که ساحت مقدس پیامبر(ص) را با آن آلوده کنند و احادیث مشکوک و مجعولی را در این زمینه دستاویز قرار داده‌اند. از جمله اینکه نوشته‌اند: هنگامی که پیامبر(ص) برای احوال‌پرسی از زید به خانه او آمد، همین که در را گشود چشمش به جمال زینب افتاد و گفت: سبحان الله خالق النور تبارک الله احسن الخالقین! و این جمله را دلیل بر علاقه پیامبر(ص) به زینب گرفته‌اند. در حالی که شواهد روشنی، قطع نظر از مسأله نبوت و عصمت در دست است که این افسانه‌ها را تکذیب می‌کند. نخست اینکه زینب، دختر عمه پیامبر(ص) بود و در محیط خانوادگی تقریباً با او بزرگ شده بود و پیامبر(ص) شخصاً او را برای زید خواستگاری نمود و چنان چه پیامبر تمایل به ازدواج با او داشت می‌توانست او را برای خود خواستگاری نماید و نه برای زید به ویژه آنکه خود زینب تمایل به ازدواج با پیامبر(ص) داشت و نه با زید، و دیگر اینکه هنگامی که زید برای طلاق دادن زینب به پیامبر(ص) مراجعه نمود، حضرت بارها او را نصیحت می‌کرد و مانع از طلاق می‌شد و از سوی دیگر قرآن با صراحت هدف ازدواج پیامبر با زینب را بیان کرده تا

جایی برای گفتگوهای دیگر نباشد و از طرفی با توجه به آیات نازل شده در این مورد (در سوره مبارکه احزاب) مشخص می‌شود که در ماجرای ازدواج با زینب، جریانی وجود داشت که پیامبر(ص) از مردم می‌ترسید در حالی که باید از خدا بترسد و مسأله ترس از خدا نشان می‌دهد که این ازدواج به عنوان یک وظیفه انجام شده، هر چند به قیمت زخم زبان کوردلان و افسانه بافی‌های منافقان تمام شود. (به اختصار و با کمی تغییر از جلد هفدهم تفسیر نمونه و جلد شانزدهم ترجمه تفسیر المیزان).

۹- خَيْرُ الْبَشَرِ: بهترین مردم؛ اشاره به پیامبر(ص). عده‌ای گفته‌اند پیامبر(ص) بعد از ازدواج با خدیجه، به منظور تجارت از مکه به عکاظ رفت و در آنجا زید را که در معرض فروش قرار گرفته بود، خریداری نمود و برخی دیگر گفته‌اند که خدیجه او را خریداری کرده بود و بعداً وی را به پیامبر بخشید.

۱۰- وَثَاقٍ: عهد و پیمان کردن باهم. موثقه. (هم چنین به معنی قید و بند و گرفتاری است).

۱۱- فخرِ أُنَامٍ: افتخار مردم؛ اشاره به پیامبر(ص).

۱۲- مفهوم ابیات ۲۴۰۸۲ و ۲۴۰۸۳ ← اگر آن پسر خوانده‌ها را به نام پدرانشان بخوانید، در نزد خداوند عادلانه‌تر است و اگر پدران آنها را نمی‌شناسید، پس برادران و دوستان دینی شمایند (و شما بگویید این برادر یا دوست دینی من است).

۱۳- خَيْرُ الْمُرْسَلِينَ: بهترین فرستادگان؛ اشاره به پیامبر(ص).

۱۴- سَبَقَ لِسَانِ (سَبَقَ اللِّسَانَ: سهو اللسان: اشتباهات لفظی).

النَّبِيِّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجَهُ أُمَّهَاتِهِمْ  
پیامبر اولی و سزاوارتر به مؤمنان است از خود آنها یعنی مؤمنان باید حکم و اراده او را مقدم بر اراده خود بدانند و از جان و مال در اطاعتش مضایقه نکنند) و زنان او ادر اطاعت و عطف و حرمت نکاح، به حکم اولادان مؤمنان هستند و خوبتر از آن کسی شخص ادر حکم او است (بعضی بر بعضی  
 مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا إِلَىٰ أَوْلِيَاءِكُمْ  
دیگر در کتاب خدا مقدمند از انصار و مهاجرین (که با هم عهد برادری بسته اند) مگر آنکه به نزدیکی و احسان بر دوستان خود از مهاجر و انصار)



مَعْرُوفًا كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا ﴿٦﴾

و عینی کینه که این (تقدم وصیت بر ارث خویشان) هم در کتاب حق مسطور گردیده است. (۶)

وَ إِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنْكَ وَمَنْ نُوحٍ وَإِبْرَاهِيمَ

و ایاد آن گناه که ما از پیغمبران عهد و میثاق گرفتیم و هم از نوح و از نوح و ابراهیم

و مُوسَى وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَأَخَذْنَا مِنْهُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا ﴿٧﴾

و موسی و عیسی بن مریم از همه بیعت محکم گرفتیم (که با هر مشقت و زحمتی است رسالت خدا را به خلق ابلاغ کنند). (۷)

لَيْسَ لَ الصَّادِقِينَ عَن صِدْقِهِمْ وَأَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا أَلِيمًا

تا راستگويان عالم را بعیسایا و مؤمنان است ابراز حقیقت و صدق ایمانشان بازرسند و آنها را پاداش کامل تبلیغ رسالت و اعمل صالح و عدل و اهل کفر را به کیفر



- هر کسی بیرون رود سوی سفر  
 ۲۴۰۸۹- در تبوک امر از نبی شد کز آن سفر  
 اذن گیریم، آمد این آیت سه عین:  
 ۲۴۰۹۰- پاره‌ای گفتند ما از والدین  
 از نفوس مؤمنان در مال و جان  
 ۲۴۰۹۱- که نبی «أولی» بود بر مؤمنان  
 از ره تحریم بر عالی و پست<sup>۱</sup>  
 ۲۴۰۹۲- هم زنانش اُشبهات اند آنچه هست  
 «أولی» اند از بعضی، بعضی ز امر ما  
 ۲۴۰۹۳- هم «أولوا الأرحام»<sup>۲</sup> در میراث‌ها  
 یساکه در قرآن و احکام مُبین  
 ۲۴۰۹۴- هست اندر لوح محفوظ این چنین  
 اقرب اند ارحام ز ایشان در نشان  
 ۲۴۰۹۵- ز اهل ایمان<sup>۳</sup> و ز هجرت کردگان  
 چیزی از مال از برای اولیا  
 ۲۴۰۹۶- جز وصیت کرده باشید از عطا  
 علم حق یعنی بر این است از صواب  
 ۲۴۰۹۷- این بود مسطور و ثابت در کتاب  
 از نبیین عهد ایمان و قبول<sup>۴</sup>  
 ۲۴۰۹۸- یاد کن چون ما گرفتیم ای رسول  
 «موسی و عیسی بن مریم» در عداد<sup>۵</sup>  
 خاص در تأکید میثاق و لا  
 ۲۴۱۰۰- که اولوا العزمید<sup>۶</sup> و اندر انبیا  
 عهد و میثاق مؤکد ز اعتزاز<sup>۷</sup>  
 ۲۴۱۰۱- ما از ایشان جمله بگرفتیم باز  
 نزد پاس عهد اندر هر نشان  
 ۲۴۱۰۲- تا بپرسد ز اهل صدق از صدقشان<sup>۸</sup>  
 مر عذابی دردناک و پر زقم<sup>۹</sup>  
 ۲۴۱۰۳- کرد بهر کافران آماده هم



۱- اینکه زنان پیامبر(ص)، امّهات (مادران) امت‌اند، حکمی شرعی و مخصوص پیامبر است. یعنی همان طور که احترام مادر بر تمامی مسلمانان واجب و ازدواج فرزندان، با او حرام است، احترام همسران پیامبر نیز بر همه آنان واجب و ازدواج با آنان بر همه حرام است و به غیر از این دو حکم، احکام دیگری که میان مادر و فرزند وجود دارد در این جا موجود نیست (مثل ارث بردن مادر از فرزند و فرزند از مادر، جایز بودن نظر کردن بر مادر، عدم امکان ازدواج فرزند با دخترانی که مادرشان از شوهر دیگر دارند).

۲- **أُولُوا الْأَرْحَامِ**: چون قرابت‌های نسبی بالاخره منتهی به یک رَجْم می‌شوند، خویشاوندان نسبی را «رَجْم» می‌گویند و منظور از اولوا الارحام، خویشاوندان نسبی است.

۳- منظور از مؤمنین (آیه ۶)، مؤمنین غیر مهاجر است. منظور آیه ۷ آن است که اراده پیامبر درباره تصرف در جان و مال مؤمنین بر اراده خودشان ترجیح دارد و همسران پیامبر، از نظر احترام و تحریم نکاح آنان، به منزله مادران مؤمنین هستند و خویشاوندان، درباره ارث بردن، در کتاب خداوند (لوح محفوظ یا قرآن)، از مؤمنین غیر مهاجر و مهاجر سزاوارترند، مگر اینکه بخواهید به دوستان خود نیکی کنید و به غیر وارث خود مالی وصیت نمایید، این حکم از زمان‌های قدیم در کتاب (لوح محفوظ یا قرآن) نوشته شده است.

۴- می‌توان با استفاده از آیه ۸۱ سوره آل عمران، منظور از میثاق در آیه ۷ را، وحدت کلمه در دین و اختلاف نکردن در آن و ایمان آوردن به رسولان دیگر دانست.

۵- در آیه ۷، خداوند از میان پنج پیغمبر اولوالعزم ابتدا به پیامبر(ص) اشاره می‌کند که از نظر عصر، آخرین ایشان بود، تا از این طریق برتری و شرافت و تقدم او را بر همه پیامبران دیگر بیان نماید و سپس از نوح، ابراهیم، موسی و عیسی علیهما السلام به ترتیب زمان ظهورشان نام می‌برد.

۶- **أُولُوا الْعَرْمِ**: منظور پیامبران صاحب کتاب و شریعت مستقل است.

۷- **اعتزاز**: عزیز شمردن، گرامی داشتن.

۸- منظور آن است که خداوند می‌فرماید از انبیاء میثاقی محکم گرفتیم، تا بر دین واحد متفق باشند و آن را تبلیغ کنند تا در نتیجه خداوند از صادقان بخواهد که صدق خود را نشان دهند،

تا در دنیا گفتار و کردارشان از میثاق ازلی حکایت کند و آن را نشان دهد.

در جلد هشتم کشف‌الاسرار و عدۃ‌الابرار است که: [گفته‌اند «صدق» را دو درجه است: یکی ظاهر، یکی باطن. اما ظاهر، سه چیز است: در دین، صلابت، در خدمت، سنّت و در معاملات، حسبت (شمردن و حساب)؛ و آنچه باطن است، سه چیز است: آنچه گویی کنی، و آنچه نمایی، داری و آنجا که آواز دهی باشی، و بدان که هر رونده که منازل راه دین برد و مقامات اعمال و احوال گذارده کند، به هر منزل که رسد، فرض عین وی آن است که صدق از خود طلب کند و حقیقت آن از خویشتن باز جوید و به ظواهر آن قناعت نکند، تا آن مقام او را درست شود، زاهد در زهد و محب در محبت و مشتاق در شوق و متوکل در توکل و خائف در خوف و راجی در رجا و راضی در رضا، و هیچ مؤمن از این احوال خارج نباشد، و رچه اندکی بود، لکن ضعیف بود و چون قوتی در وی آید به تأیید الهی و مددی در پیوندد از توفیق ربّانی او را در آن مقام صادق...].



۹- بَقَم (جمع بَقَمَت): رنج‌ها و سختی‌ها.

مرکز تحقیقات کتب و اسناد اسلامی

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَاءَتْكُمْ

نکند بجز رسول اعذایی سخت در دنیا که مویا کرده است، (۸) این اهل ایمان، به یاد آرید نعمتی را که خدا به شما عطا کرد. وقتی که لشکر بسیاری از کافران بر

جُنُودًا فَارْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا وَجُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا وَكَانَ اللَّهُ

شما حمله‌ور شدند، پس ما بادی تند و سیاهی بسیار از فرشتگان که به چشم نمی‌دیدید فرستادیم، و خدا خود

بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا ﴿٩﴾ إِذْ جَاءُوكُمْ مِنْ فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ

به اعمال شما بینا بود (۹) یاد آرید وقتی که (در جنگ احزاب) لشکر کفار از بالا و زیر بر شما

مِنْكُمْ وَإِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ

حمله‌ور شدند و آن‌گاه که چشمها خیران شد و جانها به گم‌گم رسید، و به وعده خدا گمان‌های مختلف بردید (مؤمنان حقیقی به وعده حق

وَتَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونًا ﴿١٠﴾ هُنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ وَزُلْزِلُوا

و فتح اسلام خوش گمان و دیگران بدگمان و نوسان بودند)، (۱۰) در آنجا مؤمنان امتحان شدند و (ضعیفان در ایمان)

زُلْزَالًا شَدِيدًا ﴿١١﴾

سخت مورزن گم‌گم شدند (۱۱)

- ۲۴۱۰۴- ای گروه مؤمنان آرید یاد  
 ۲۴۱۰۵- چون که آمد مر شما را لشکری  
 ۲۴۱۰۶- خیمه‌هاشان تا که بر کند آن ز جا  
 ۲۴۱۰۷- از ملایک آمد اعنی بر مدد  
 ۲۴۱۰۸- حق بود بینا بر آنچه می‌کنید  
 ۲۴۱۰۹- هست این آیت، هم آیاتِ دگر  
 ۲۴۱۱۰- با یهودان مشرکانِ ناقبول  
 ۲۴۱۱۱- سوی یثرب آمدند از مکه، زود
- نعمتی که بر شما حق باز داد  
 پس فرستادیم بساِ صَرْضِی<sup>۱</sup>  
 لشکری هم که ندیدید آن شما  
 مر شما را، بُد هزاران در عدد<sup>۲</sup>  
 در امورِ دین ز روی عقل و دید  
 کآید از پی شرح احزاب از خبر  
 متفق گشتند بر جنگِ رسول  
 ده هسزار از مشرکان و از یهود

### در بیان کندن خندق به تعلیم حضرت سلمان و ذکر جنگ عمرو بن عبیدود با حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و کشته شدن عمرو

- ۲۴۱۱۲- گفت سلمان خندقی بایست کنند  
 ۲۴۱۱۳- مسلمین را رأی او آمد پسند  
 ۲۴۱۱۴- پس رسیدند از قبایل فوج فوج  
 ۲۴۱۱۵- یاد کن چون آمدند از فوقتان<sup>۱۰</sup>  
 ۲۴۱۱۶- گشت از خود دیده‌ها و خیره شد<sup>۴</sup>  
 ۲۴۱۱۷- بر حناجر<sup>۵</sup> قلب‌ها شد ز اضطراب  
 ۲۴۱۱۸- هر کسی را بُد به حق نوعی گمان  
 ۲۴۱۱۹- حق یقین خواهد نمود آنجا ز وعد  
 ۲۴۱۲۰- و آن منافق پیشگان گفتی چنین  
 ۲۴۱۲۱- پس چو بر ما حمله ور یک دل شوند  
 ۲۴۱۲۲- امتحان آمد ز ربّ العالمین  
 ۲۴۱۲۳- مسلمین گشتند چنانیده سخت  
 ۲۴۱۲۴- بیست روز آن هر دو لشکر رو به رو
- با مدینه ایمن آید از گزند  
 خندقی کردند آن سان، روز چند  
 لشکری از هر طرف مانند موج  
 هم چنین از زیر و غم شد طوقتان<sup>۳</sup>  
 روزتان از خوف و حیرت تیره شد  
 وز غم افتادید اندر پیچ و تاب  
 مطمئن بودند و ثابت مؤمنان  
 غالب و قاهر شویم از بختِ سعد<sup>۶</sup>  
 کاین گُره<sup>۷</sup> باشند بیش از مسلمین  
 مسلمین مغلوب و مستأصل شوند  
 مستحق<sup>۸</sup> گشتند و ممتاز اهل دین<sup>۱۱</sup>  
 همچو از بساِ و زان برگ درخت  
 بُد نشسته خشمناک و رزمجو

- ۲۴۱۲۵- در میان نآمد نبردی سخت و جنگ
- ۲۴۱۲۶- تا که عمرو عبود روزی سوار
- ۲۴۱۲۷- کرد از خندق به سستی او عبور
- ۲۴۱۲۸- بر شما ظاهر کنم امروز من
- ۲۴۱۲۹- در شجاعت بود مشهور آن سوار
- ۲۴۱۳۰- بود معروف او به یلیل در عرب<sup>۱۱</sup>
- ۲۴۱۳۱- ره بر او بگرفت امیرالمؤمنین
- ۲۴۱۳۲- گفت او را کیستی فرمود من
- ۲۴۱۳۳- گفت بازش کای علی، تو باز گرد
- ۲۴۱۳۴- ز آن که بودم با ابوطالب، صدیق
- ۲۴۱۳۵- گفت من بر پاس مهر ذوالجلال
- ۲۴۱۳۶- کشته خواهم گردی اندر دست من
- ۲۴۱۳۷- لیک من بشنیده‌ام تو بارها
- ۲۴۱۳۸- کز سه حاجت من روا سازم یکی
- ۲۴۱۳۹- گفت از من خصلتی را کن قبول
- ۲۴۱۴۰- گفت این ممکن نباشد بی سخن
- ۲۴۱۴۱- گفت دیگر آنکه ما را با قریش
- ۲۴۱۴۲- غالب ار گردند ایشان در نبرد
- ۲۴۱۴۳- و ر که ما غالب شویم امداد خویش
- ۲۴۱۴۴- گفت گر من این کنم، نسوان<sup>۱۵</sup> قوم
- ۲۴۱۴۵- این بر آن گویی که گویند از گزاف
- ۲۴۱۴۶- گفت بی‌شیم شو پیاده بی‌خلاف
- ۲۴۱۴۷- گفت از قتل مرا آید دریغ
- ۲۴۱۴۸- گفت دانی از کجا تو کاین ز من
- جز که افکندند بر هم تیر و سنگ<sup>۹</sup>
- گشت و آمد کوهسان در کنارزار<sup>۱۰</sup>
- اسب را بجهاند و گفتا از غرور؛
- کان‌چه گوید مصطفی کذب است و فن
- روز میدان بُد مقابل با هزار
- هم نبردی کرد در میدان، طلب
- آن زمان با چند مرد از اهل دین
- ابنِ ابوطالب ولی ذوالمِئتن<sup>۱۲</sup>
- تا نگریدی کُشته از من در نبرد
- پاسِ حق اوست فرضم در طریق<sup>۱۳</sup>
- با تو خواهم بود ساعی در قتال
- باشد ار نکشم تو را اشکستِ من
- گفته‌ای و کرده‌ای اقرارها
- گفت آری اندر این نبود شکی
- و آن بود تصدیق بر دین رسول
- که گذارم دینِ خویش از دست، من
- واگذاری وین صف آرایی و جیش<sup>۱۴</sup>
- قصد تو حاصل شده ز این سوز و درد
- تسو به جا آورده‌ای از شرط کیش
- هم به من آرند استهزا و لوم<sup>۱۶</sup>
- از علی ترسید عمرو اندر مصاف
- تا کنیم این لحظه ما با هم مصاف
- رو که سالم مانی از این دست و تیغ
- می‌نگردی کشته با شمشیر من؟<sup>۱۷</sup>

۲۴۱۴۹- در غضب شد عمرو از گفتارِ وی	شد پهباده وُ اسبِ خود را کسرِ پی
۲۴۱۵۰- تیغ تیز آورد بر حیدر فرود	او سپر بر سر کشید از حزم، زود
۲۴۱۵۱- تیغش از اسپر <sup>۱۸</sup> گذشت آمد به سر	زخم اندک یافت فرقِ تاجور
۲۴۱۵۲- گفت ضربِ خود زدی، ضربی بنوش	چشم از بودِ وجودِ خود پپوش
۲۴۱۵۳- تیغ زد افکند در میدان سرش	همچو کوه افتاد در ره پیکرش
۲۴۱۵۴- برد سوی احمد آن سر را فکند	آنکه بُد سرهای شیرانش به بند
۲۴۱۵۵- نوفل ازرق که بُد با عمرو یار	اوفتاد و شد به خندق سنگسار



۱- صَرَصَر: باد تند و شدید و سرد.

۲- از حوادث جنگ خندق (که در سال پنجم هجرت رخ داد) این بود که عده‌ای از یهودیان که یکی از آنها سلام بن ابی الحقیق و دیگری، حی بن اخطب بود با جماعتی از قوم بنی النضیر یعنی آنان که پیامبر(ص) تبعیدشان کرده بود به مکه رفتند و قریش را دعوت به جنگ با رسول خدا(ص) نمودند و گفتند ما در مدینه به شما کمک می‌کنیم تا مسلمانان را مستأصل کنیم. قریش دعوت آنان را با آغوش باز پذیرفتند و برای جنگ با مسلمانان آماده شدند. یهودیان مزبور از مکه به غطفان رفته و مردم آنجا را نیز به جنگ با پیامبر(ص) دعوت نمودند. به زودی قریش، به سرداری ابوسفیان بن حرب، از مکه و غطفان به سرکردگی عینیة بن حصین بن حذیفة بن بدر، از تیره فزاره، و حارث بن عوف، از قبیله بنی مرة، و مسعر بن جبلة اشجعی از قبیله اشجع به حرکت در آمدند و از قبیله بنی اسد جمعی به سرکردگی طلیحه و از قبیله بنی سلیم به سرکردگی ابوالاعور سلمی به کمک قریش آمدند. به این گروه‌ها که به محاربه با رسول خدا(ص) و مؤمنین تجمّع نمودند، «احزاب» می‌گفتند. وقتی پیامبر(ص) از جریان آگاه شد، به پیشنهاد سلمان فارسی که به تازگی مسلمان شده بود، خندقی اطراف مدینه حفر کردند و آماده جنگ شدند. (به این دلیل یکی از اسامی این جنگ، «جنگ خندق» است. لشکر کفار به مدینه و کنار خندق مزبور رسیدند و به ناچار در نزدیکی آن لشکرگاه زدند و خندق در میان آنان و مسلمین قرار گرفته بود، گفته‌اند در این

جنگ تعداد مسلمین سه هزار نفر و تعداد کفار ده هزار تن بوده است و لشکر کفار بسیار مجهزتر از مسلمین بودند. مسلمانان دامنه کوه سلع را که نقطه‌ای مرتفع در کنار مدینه بود، اردوگاه اصلی خود انتخاب کرده بودند که این ناحیه مشرف بر خندق بود. لشکر کفار مسلمانان را از هر سو محاصره کردند و این محاصره به روایتی بیست روز و به روایت دیگر بیست و پنج روز و مطابق برخی روایات حدود یک ماه به طول انجامید و در این مدت جنگ به صورت جدی و سخت در نگرفت و تنها دو طرف به سوی هم سنگ و تیر پرتاب می‌نمودند. در این نبرد، موضع گروه‌های سه گانه، یعنی مؤمنان واقعی، مؤمنان ضعیف الایمان و منافقان کاملاً مشخص و ارزش‌های اسلامی کاملاً آشکار شد و پیامبر(ص) نیز با مقاومت سرسختانه خود و توکل بر خدا و اعتماد به نفس و همکاری با مسلمانان در حفر خندق و تحمل مشکلات جنگ، وفاداری و ایمان خود را به آنچه که در تعلیمات خود به مسلمین آموخته بود ثابت فرمود. جنگ تن به تن علی(ع) با «عمرو بن عبدود» قهرمان بزرگ لشکر کفار در جریان جنگ خندق، از فرازهای حساس و تاریخی این جنگ بود. در لشکر احزاب، زورمندترین دلاوران عرب حضور داشتند که از میان آنها پنج تن از همه مشهورتر بودند: عمرو بن عبدود، عکرمة بن ابی جهل، هبیره، نوفل و ضرار. روزی عمرو بن عبدود به آهستگی از خندق عبور نمود و در مقابل لشکر اسلام ایستاد و مبارز طلبید و عقاید مسلمین را به تمسخر گرفت و گفت: شما که می‌گویید کشتگانان در بهشت هستند و مقتولین ما، در دوزخ، آیا یکی از شما نیست که من او را به بهشت بفرستم یا او مرا به دوزخ اعزام نماید و در اینجا اشعار معروف خود را خواند و مبارز طلبید. پیامبر(ص) فرمان داد یک نفر برخیزد و با او مبارزه کند. اما هیچ کس جز مولا علی(ع) آماده این نبرد نشد. پیامبر(ص) به علی(ع) فرمود: نزدیک بیا، عمامه بر سر حضرت پیچید و شمشیر مخصوص خود، ذوالفقار را به او بخشید و برای او دعا کرد: خداوندا، او را از پیش رو، و پشت سر و راست و چپ و بالا و پایین حفظ کن. علی(ع) به وسط میدان آمد، در حالی که اشعاری را در پاسخ اشعار عمرو می‌خواند، در اینجا بود که پیامبر(ص) فرمود: «برز الایمان کُله الی الشریک کُله» (تمامی ایمان در برابر تمامی کفر ایستاد). علی(ع) ابتدا عمر و بن عبدود را به اسلام دعوت کرد، او

نپذیرفت، سپس وی را دعوت به ترک میدان نمود که از آن هم ابا کرد و این را برای خود ننگ و عار دانست. سومین پیشنهاد حضرت آن بود که از اسب پیاده شود و به صورت جنگ تن به تن پیاده بجنگد. عمرو خشمگین شد و گفت: باور نمی‌کردم کسی از عرب چنین پیشنهادی به من کند. سپس از اسب پیاده شد و با شمشیر خود ضربه‌ای بر سر علی(ع) فرود آورد اما حضرت با چابکی آن را به وسیله سپر دفع کرد اما شمشیر از سپر گذشت و سر حضرت را آزرده ساخت. علی(ع) شمشیر را در ساق پای عمرو جای داد و قامت رشید عمرو به زمین غلطید و سر او را از تن جدا نمود. کشته شدن قهرمان بزرگ عرب، ضربه‌ای جبران‌ناپذیر بر لشکر احزاب وارد کرد.

در جنگ احزاب به امر خداوند، بادی سرد و تند بر لشکر انبوه کفار وزیدن گرفت به طوری که آنها را درمانده و مستأصل نمود، خیمه‌هایشان را از بین برد و بنایی برایشان باقی نگذاشت و نمی‌توانستند آتشی روشن نگاه دارند و غذایی بپزند، چارپایان آنها در اثر آن باد سرد نابود شدند و هیچ چیز در جای خود قرار نمی‌گرفت. هم چنین به امر پروردگار، سپاه‌یانی از فرشتگان که به چشم دیده نمی‌شدند به کمک مسلمین آمدند و سپاه کفار را درهم شکستند. (از جلد شانزدهم ترجمه تفسیر المیزان و جلد هفدهم تفسیر نمونه، به اختصار و با کمی تغییر).

۳- خداوند می‌فرماید: یاد کن از هنگامی که لشکری از بالای سر (از طرف بالای شهر) مسلمانان (یعنی از طرف مشرق مدینه) آمدند (که اینها، لشکریان قبیله غطفان، یهودیان بنی قریظه و بنی النضیر بودند) و نیز لشکری که از پایین سر (از طرف پایین شهر) مسلمانان (یعنی از طرف غرب مدینه) حرکت نمودند (که عبارت بودند از قریش و هم‌پیمانان آنان از احابیش و کنانه).

۴- کج شدن و چرخیدن چشم، کنایه از چیرگی کمال ترس بر انسان است. گفته‌اند در آن روز مسلمانان به حدی ترسیده بودند که به حال جان دادن افتادند.

۵- حناجر (جمع حنجره)؛ رسیدن قلب‌ها به حنجره‌ها، کنایه از رسیدن جان به گلو و کمال ترس است. در آن روز، مؤمنان مورد آزمایش قرار گرفتند و از ترس دچار اضطرابی سخت



شدند.

۶- منافقین و بیمار دلان در آن روز سخت جنگ درباره‌ی خداوند گمان‌های غلط نمودند. بعضی می‌گفتند: کفار به زودی غلبه می‌کنند و بر مدینه مسلط می‌شوند. بعضی دیگر می‌گفتند: به زودی اسلام از بین می‌رود و اثری از دین نمی‌ماند. بعضی معتقد بودند جاهلیت دوباره جان می‌گیرد. بعضی دیگر می‌گفتند: خدا و رسول او مسلمانان را فریب دادند. اما مسلمین واقعی به عقیده‌ی خود ثابت بودند و یقین داشتند که به یاری پروردگار پیروز خواهند شد.

۷- کُزّه: مخفف گروه.

۸- مُقْتَحَن: مورد امتحان واقع شده.

۹- درباره توضیح ابیات ۲۴۱۲۴ و ۲۴۱۲۵ به توضیح شماره ۲ مراجعه فرمایید.

۱۰- در توضیح ابیات ۲۴۱۲۶ تا آخر ۲۴۱۵۲، به توضیح شماره ۲ مراجعه فرمایید.

۱۱- به عمرو بن عبدود، پهلوان نامدار عرب، یَلِیل (یا فارس لیل) می‌گفتند (فارس به معنی شیر بیشه و یا دلاور و یا سوارِ صاحبِ اسب است). یَلِیل نام محلی است در نزدیکی وادی صفراء، در نزدیکی بدر، در مدینه که روزی عمرو بن عبدود در آنجا با راهزنان قبیله بنی بکر روبه‌رو شد و به همراهان خود گفت: شما همگی بروید، من به تنهایی حریف اینها هستم. پس در برابر صف بنی بکر قرار گرفت و نگذاشت به بدر برسند. در مدینه نیز در محلی که مسلمین در آنجا خندق حفر کردند و نامش مذاذ بود، اولین کسی که از خندق پرید، عمرو بن عبدود بود که با همراهان خود از خندق گذشت و فاصله بین خندق و سلع را جولانگاه خود کردند، سپس علی(ع) با چند نفر از مسلمانان رفتند و از عبور بقیة لشکر دشمن از آن نقطه جلوگیری کردند.

۱۲- ذَوَالْمِئَن: صاحب مئنت‌ها (از اسامی خداوند).

۱۳- نگاه داشتن حق حرمت او بر من واجب است.

۱۴- جیش: لشکر، سپاه.

۱۵- نسوان: زنان.

۱۶- نُؤْم: ملامت، سرزنش.

۱۷- مفهوم بیت ۲۴۱۴۸ ← حضرت علی(ع) به عمرو بن عبود فرمود: از کجا این را می‌دانی که با شمشیر من کشته نخواهی شد؟

۱۸- اِسْتِیْر: سپهر.

۱۹- همراهان عمرو، بعد از کشته شدن وی فرار کردند و از خندق پریدند و مسلمین آنها را تعقیب نمودند و نوفل بن عبدالعزی یار و همراه عمرو را که در داخل خندق افتاده بود سنگباران کردند و نوفل گفت: کشتن از این بهتر است، یکی از شما پایین بیاید تا با او بجنگم، زبیر بن عوام پایین رفت و او را کشت و ابن اسحق می‌گوید که علی(ع) با ضربه‌ای که به ترقوه او وارد کرد او را به قتل رساند.



## در بیان ذکر حال نعیم بن مسعود و تدبیر کردن او در پریشانی لشکر قریش

گویم او تدبیر تا افکند چون <sup>۱</sup>	۲۴۱۵۶- از نعیم ابن مسعود کنون
گفت دارم بر تو ایمان از یقین	۲۴۱۵۷- آمد او در نزد خَیْرِ الْمُرْسَلین
خائفم در قوم خود ز اغیار و یار	۲۴۱۵۸- لیک نتوانم که سازم آشکار
آن بر آید در نهان، نی در عَلَن <sup>۲</sup>	۲۴۱۵۹- گو به من کاری کنون کز دست من
که ز تدبیر است اغلب کارها	۲۴۱۶۰- گفت تدبیری در این لشکر نما
مختلف، گردند در عزم امور	۲۴۱۶۱- تا مگر یابد در ایشان ره قُتور <sup>۳</sup>
چون به ایشان داشت صدقی از قدیم	۲۴۱۶۲- پس سوی قوم قَرِیْظه شد نعیم
نَصِح <sup>۴</sup> من باشد ز شَفَق <sup>۵</sup> این باهر <sup>۶</sup> است	۲۴۱۶۳- گفت صدق من شما را ظاهر است
جمله بر حَرَبِ <sup>۷</sup> محمّد آمدند	۲۴۱۶۴- اینکه غطفان و قریش از جا شدند
بر شما زین ره نسبیم جز فتور	۲۴۱۶۵- مر شما را از اماکن کرده دور
گر شکستی ناگاه ایشان را رسید،	۲۴۱۶۶- ز آن که ایشان اند از شهری بعید
بسر گریز آرند رو پس بسی درنگ	۲۴۱۶۷- با محمّدشان نباشد تاب جنگ

- ۲۴۱۶۸- جانب اوطان خود گردند باز  
 ۲۴۱۶۹- می‌بینم آنکه با اسلامیان  
 ۲۴۱۷۰- دست اصحاب محمد ناگزیر  
 ۲۴۱۷۱- خاصه چون پیمانشان بشکسته‌اید  
 ۲۴۱۷۲- جز که باشند ار به پیمان مُمتَحَن  
 ۲۴۱۷۳- تا شکستی ز اهل اسلام ار رسد  
 ۲۴۱۷۴- چون نمودند این یهودان استماع  
 ۲۴۱۷۵- پس بر او کردند زین رأی آفرین  
 ۲۴۱۷۶- گفت ز اسرار است حرفی پیش من  
 ۲۴۱۷۷- با شما عهد این یهودان کرده‌اند  
 ۲۴۱۷۸- این چنین بشنیدم امروز از محل  
 ۲۴۱۷۹- بر محمد داده‌اند این سان پیام  
 ۲۴۱۸۰- گر ز ما راضی شوی از مشرکان  
 ۲۴۱۸۱- تا که ایشان را کُشی در انتقام  
 ۲۴۱۸۲- گشته احمد هم بر این پیمان رضا  
 ۲۴۱۸۳- مضطرب گشتند و پیغامی به زود  
 ۲۴۱۸۴- که شما را گر که باشد عزم جنگ  
 ۲۴۱۸۵- کرد فردا باید آغاز نبرد  
 ۲۴۱۸۶- چون شنیدند این یهودان در جواب  
 ۲۴۱۸۷- هست فردا شنبه و در کیش ما  
 ۲۴۱۸۸- دیگر اینکه تا که نذهد از رجال  
 ۲۴۱۸۹- بر محمد، جنگ ما نبود ز حزم  
 ۲۴۱۹۰- گر شکستی پس شود وارد به جنگ  
 ۲۴۱۹۱- رو کنید از ارض یثرب بر وطن
- پس شما مانید در رنج و گداز  
 مگر شما را اندکی باشد توان  
 می‌شود اطفال و زن‌هاتان اسیر  
 عهد با اعدای ایشان بسته‌اید  
 برگرو گیرید ز ایشان چند تن<sup>۸</sup>  
 مگنایان باشند ناچار از مدد  
 صدق دانستند آن بالاجتماع  
 رفت پس ز آنجا به نزد مشرکین  
 گویم ار دارید پنهان ز انجمن  
 وز اماکتان برون آورده‌اند  
 که پشیمان گشته‌اند از این عمل  
 که به عهد سابقیم اینک تمام  
 چند تن پیشت فرستیم از کلان  
 با تو هم یاریم زین پس بسی کلام  
 عاقبت بینم بد از این ماجرا  
 مشرکان دادند این سان بر یهود  
 با محمد، چیست ساعت بر درنگ؟  
 تا نگشته زار، اسب و، خام، مرد  
 این چنین گفتند کاین نبود صواب  
 بد بُود کردن به کاری ابتدا  
 چند تن بر ما گرو بی قتل و قال  
 ز آن که بر ما غالب‌اند ایشان به رزم  
 بر شما چون ما نباشد کار تنگ  
 نیست همراه شما فرزند و زن

۲۴۱۹۲- ما بمانیم اندر این وادی اسیر  
در کسفِ اسلامیان برنا و پیر  
۲۴۱۹۳- چون شنیدند این قریش افزود بیم  
راست آمدند نزدشان گفتِ نسیم

## آمدن باد سرد و گریختن ابوسفیان

۲۴۱۹۴- بین ایشان شد نزاع و اختلاف  
هر طرف بودی سخن‌ها بر گزاف  
۲۴۱۹۵- روز دیگر بادی آمد تند و سرد  
که نمائند از بهر کس فکر نبرد  
۲۴۱۹۶- می‌بکند از خیمه‌ها میخ و طناب  
شد دعای احمد، آری مستجاب  
۲۴۱۹۷- گفت بوسفیان که ما اینجا به راه  
بسر توطن<sup>۹</sup> نامدیم از جایگاه  
۲۴۱۹۸- اسب و اشتر گشتمان یک جا تلف  
خود خوریم از فوتِ خود باید اسف  
۲۴۱۹۹- پر ز وحشت پر ز خوف و پر ز درد  
شد سوار و رو به سوی مکه کرد<sup>۱۰</sup>  
۲۴۲۰۰- هم چنین رفتند باقی نعل ریز<sup>۱۱</sup>  
بود به از پهلو انسی، آن گریز



۱- نعیم بن مسعود بن عامر اشجعی، در جریان جنگ احزاب به خدمت پیامبر(ص) آمد و عرض کرد: یا رسول الله، من در حالی مسلمان شدم که هیچ یک از اقوام و دوستانم از آن اطلاع ندارند، هر دستوری می‌فرمایی، انجام می‌دهم. پیامبر(ص) فرمود: تو یک تنه چه می‌توانی بکنی به جز آنکه به دشمن خدعه نمایی، از هر طریق می‌توانی جلوی پیشرفت کفار را بگیر، چون جنگ خدعه و نیرنگ است و ممکن است یک نفر با نیرنگ کار یک لشکر کند. نعیم بن مسعود نزد قوم بنی قریظه رفت و به آنها گفت: من دوست شما هستم و به خدا سوگند که شما با قریش و غطفان فرق دارید، چون مدینه (یثرب) شهر شماست و اموال و فرزندان و زنانتان در دسترس محمد(ص) قرار دارد ولی قریش و غطفان در جای دیگر منزل دارند. اگر آنها فرصتی به دست آورند آن را غنیمت می‌شمرند و اگر هم شکست بخورند به دیار خود باز می‌گردند و شما را در چنگال دشمن تنها می‌گذارند و شما می‌دانید که به تنهایی حریف سپاه محمد(ص) نیستید، پس از بزرگان قریش و غطفان گروهان بگیرید تا از

این طریق وثیقه‌ای به دست آورده باشید تا شما را تنها نگذارند. بنی قریظه این رأی را پسندیدند. سپس نعیم بن مسعود به طرف لشکر قریش و نزد ابوسفیان و اشراف قریش رفت و گفت: ای گروه قریش شما می‌دانید که من دوستدار شما هستم و از محمد(ص) و دین او فاصله گرفته‌ام، اینک آمده‌ام به شما نصیحتی کنم به شرطی که آن را به احدی نگوئید. آنها پذیرفتند و نعیم بن مسعود گفت: آیا می‌دانید که بنی قریظه از اینکه پیمان خود را با محمد شکستند و به شما پیوستند پشیمان شده و نزد محمد(ص) پیام فرستاده‌اند که برای اینکه تو از ما راضی شوی می‌خواهیم بزرگان لشکر دشمن را بگیریم و به دست تو دهیم تا گردن آنها را بزنی و پس از آن همواره با تو باشیم تا لشکر دشمن را از این سرزمین بیرون برانیم. و او نیز قبول کرده، پس هوشیار باشید و اگر بنی قریظه نزد شما آمدند و چند نفر از شما را به عنوان گروگان خواستند قبول نکنید. آن گاه نعیم بن مسعود به نزد بنی غطفان رفت و همین مطالب را برای آنان نیز عنوان نمود. فردای آن روز، که شنبه و ماه شوال سال پنجم هجرت بود، ابوسفیان، عکرمه بن ابی جهل و چند نفر دیگر از قریش را نزد بنی قریظه فرستاد و پیام داد که: ای گروه یهود، آذوقه‌گوشتی ما تمام شده و ما از خانه و زندگی خود دور هستیم و نمی‌توانیم تجدید قوا نماییم، از قلعه‌ها خارج شوید تا با محمد بجنگیم. یهودیان گفتند: امروز، شنبه است که ما یهودیان در این روز هیچ کاری را جایز نمی‌دانیم، گذشته از این ما اصلاً حاضر نیستیم در جنگ محمد با شما شرکت کنیم، مگر اینکه چند نفر از مردان سرشناس خود را به ما گروگان دهید که مطمئن شویم از این شهر نمی‌روید و ما را تنها نمی‌گذارید تا کار محمد را یکسره سازید. ابوسفیان وقتی این پیام را شنید گفت: به خدا سوگند نعیم درست گفته است. سپس به بنی قریظه پیغام داد که ما احدی را به شما گروگان نمی‌دهیم، می‌خواهید در جنگ شرکت کنید و می‌خواهید در قلعه خود بنشینید. یهودیان هم گفتند: به خدا قسم نعیم درست گفته است و به قریش پیام دادند که با شما در جنگ شرکت نخواهیم کرد مگر وقتی گروگان بدهید و به این طریق خداوند اتحاد بین این دو لشکر را به هم زد و میان آنها نزاع و اختلاف پیش آمد. آن گاه در شب‌های زمستانی، بادی بسیار سرد بر لشکر کافران مسلط شد طوری که همه را مجبور به فرار از صحنه جنگ نمود و خیمه‌ها را از

جا کند و چارپایان و مرکب‌های کفار را هلاک نمود. ابوسفیان به همراهان خود گفت: ای گروه قریش! به خدا دیگر اینجا، جای ماندن نیست، بنی قریظه با ما بی وفایی کردند، و این باد سرد هم چیزی برای ما باقی نگذاشت و با آن هیچ چیز در جای خود قرار نمی‌گیرد، آن گاه به عجله سوار بر مرکب خود شد و به حدی شتابزده بود که بند از پای مرکب باز نکرد و بعد از سوار شدن باز کرد و از آنجا به سوی مکه گریخت. (از جلد شانزدهم ترجمه تفسیر المیزان، به طور خلاصه و با کمی تغییر).

۲- در عَلَن: آشکار.

۳- فُتُور: ضعف و سستی.

۴- نصح (به فتح یا ضمّ نون): پند و اندرز.

۵- شَفُوق: شفقت، مهربانی.

۶- باهر: روشن، ظاهر.

۷- خَرَب: جنگ.

۸- مفهوم بیت ۲۴۱۷۲ ← نعیم بن مسعود به قوم بنی قریظه گفت: از بزرگان قریش چند نفر را به گروگان بگیرید تا بدین وسیله پا برجا بودن آنها بر عهد و پیمان با خودتان را امتحان کنید و وثیقه‌ای از آنها در دست داشته باشید تا شما را در جنگ محمد (ص) تنها نگذارند. (به توضیح شماره ۱ مراجعه فرمایید).

۹- تَوَطَّن: شهری را وطن خود قرار دادن.

۱۰- در باره توضیح ابیات ۲۴۱۹۴ تا آخر ۲۴۱۹۹ به توضیح شماره ۱ مراجعه فرمایید.

۱۱- نعل ریز: سخت در حال دویدن و تاختن.

وَإِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ

و نیز در آن هنگام منافقان و آنان که در دل‌هایشان مرض اشک و ریب است بود

مَرَضٌ مَّا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ، وَالْأَغْرُورًا (۱۲) وَإِذْ قَالَتْ طَائِفَةٌ

ایا بگذریم یا نه گفتند: آن وعده (فتح و تصریح) که خدا و رسول ما وعده کرده بود در قریش پس تیرت ۱۲ و در آن وقت طایفه ای از آن کفار

مِنْهُمْ يَا أَهْلَ يَثْرِبَ لَا مُقَامَ لَكُمْ فَارْجِعُوا وَيَسْتَأْذِنُ فَرِيقٌ

و منافقان دین گفتند ای یثربیان دیگر شما را اندر اردوگاه جای ماندن نیست که همه کشته‌خوار میشد، از گرد پیغمبر متفرق شوید و به مدینه بازگردید.

مِنْهُمْ النَّبِيُّ يَقُولُونَ إِنَّ بُيُوتَنَا عَوْرَةٌ وَمَا هِيَ بِعَوْرَةٍ إِنْ يُرِيدُونَ إِلَّا

و در آن حال گروهی از آنها نیز این رفتن از پیغمبر اجازه خواستند می گفتند خانه‌های ما دیوار و حفاظت ندارد در صورتی که آذروا می گفتند و اختاره‌هاشان می حفاظت

فِرَارًا ﴿١٣﴾ وَلَوْ دَخَلَتْ عَلَيْهِمْ مِنْ آقْطَارِهَا ثُمَّ سَأَلُوا الْفِتْنَةَ

بوی در پیغمبر و نشان جز فرار از چهره جنگ نبود (۱۳) و اگر دشمنان دین از اطراف به شهر و خانه‌شان از بی غارت هجوم آوردند پس از آنها تقاضای بازگشت به کفر

لَا تَوْهَآءَ وَمَا تَلَبَّثُوا فِيهَا إِلَّا سِيرًا ﴿١٤﴾ وَلَقَدْ كَانُوا عَاهَدُوا

و شرک کنند، آمانی اجابت خواهند کرد در صورتی که آنکه گزینانی پیش در مدینه با آن شرک با آن بیست نفر خواهند کرد و سپس همه هلاک می‌شوند (۱۴) و آن منافقان

اللَّهِ مِنْ قَبْلُ لَا يُؤَلُّونَ الْأَدْبَارَ وَكَانَ عَهْدُ اللَّهِ مَسْئُولًا ﴿١٥﴾

از این پیش در جنگ احد که اکثر فرار کردند با خدا عهد محکم بسته بودند که به جنگ پشت نکنند، و از عهد خدا پرسش نخواهد شد (۱۵)

قُلْ لَنْ يَنْفَعَكُمْ الْفِرَارُ إِنْ فَرَرْتُمْ مِنَ الْمَوْتِ أَوِ الْقَتْلِ وَإِذَا

ای رسول! منافقان را! بگو! اگر از جنگ یا قتل فرار می‌کنید آن فرار هرگز به نفع شما نیست

لَا تَمْتَعُونَ إِلَّا قَلِيلًا ﴿١٦﴾

آنکه مدعی پیش از زندگی آکامیاب نخواهد شد (۱۶)

### مرکز تحقیقات کتب و علوم اسلامی

- |  |                                       |
|--|---------------------------------------|
| بودی اندر فلب‌هاسن چون سرسی                | ۱۳۰۰- چون که گفتند آن دورویان از غرض  |
| وعد بر ما جز فریب اندر مراد                | ۲۴۲۰۲- که خدا و هم رسولش می‌نداد      |
| گشت و مُلْکِ قیصر و کسریٰ سه من            | ۲۴۲۰۳- اینکه گفت او فتح شام و هم یمن  |
| بدهد از این وعده تا باشد شکیب <sup>۲</sup> | ۲۴۲۰۴- خواست تا اصحاب خود را او فریب  |
| «اهل یثرب» ناورسد اینجا «مُقام»            | ۲۴۲۰۵- فرقه‌ای گفتند ز ایشان در کلام: |
| سوی منزل‌های خود گردید باز                 | ۲۴۲۰۶- جای ماندن نیست اینجا بر جواز   |
| بر مدینه، بگذرید از شور و شر               | ۲۴۲۰۷- رو کنید از این مقام پر خطر     |
| خواستند از بهر رجعت بر مفر                 | ۲۴۲۰۸- وز پیغمبر اذن هم قومی دگر      |
| دارد اندر شهر و زین باشد خلل               | ۲۴۲۰۹- بر بهانه که بیوت ما خلل        |
| زود برگردیم به شهر کارزار                  | ۲۴۲۱۰- می‌رویم آن را نمایم استوار     |
| بر گریز از جنگ آرند این دغل <sup>۳</sup>   | ۲۴۲۱۱- خانه‌هاشان محکم است و بی خلل   |
| لشکر کفار از اطرافشان                      | ۲۴۲۱۲- ور شود داخل بر ایشان ناگهان    |
| دعوت ایشان را به شرک اعنی کنند             | ۲۴۲۱۳- فتنه برخیزد بر ایشان بر زنده   |

زود می آیند بر شرک و ضلال	۲۴۲۱۴- پس کنند ایشان اجابت آن سؤال
نیستشان جز باد از ایمان به چنگ <sup>۴</sup>	۲۴۲۱۵- هم بر آن نآرند جز اندک درنگ
با خدا بستند عهد از پیش ازین	۲۴۲۱۶- قوم دیگر هم بُدند از اهل دین
پس از آن گشتند نادم از تمیز <sup>۵</sup>	۲۴۲۱۷- در اُحد کردند مر قصد گریز
برنگردانستند پشت اندر فرار	۲۴۲۱۸- عهد <sup>۱۵</sup> کردند اینکه اندر کارزار
تا چه سان بر سر رسانند اهل دین	۲۴۲۱۹- می پرسند از عهد حق یقین
چاره نر مرگ است یا از قتل نیز	۲۴۲۲۰- گو <sup>۱۶</sup> شما را سود ندهد این گریز
از حسیات الا قلیلی از زمان	۲۴۲۲۱- نیست برخورداری آن هنگامتان



۱- منظور از افرادی که در دل‌هایشان مرض دارند، مؤمنین ضعیف‌الایمان هستند و اینها غیر از منافقین بودند که اظهار اسلام می‌نمایند و کفر باطنی خود را پنهان می‌دارند و اگر منافقین پیامبر(ص) را رسول خدا خواند با اینکه در باطن او را پیامبر نمی‌دانستند، برای این است که اظهار اسلام کنند. (با برداشت از جلد شانزدهم ترجمه تفسیر المیزان).

۲- و عدای که منافقین آن را فریبی از جانب خدا و رسول خواندند، وعده فتح و غلبه اسلام بر همه ادیان است، و در روایات هم آمده که منافقین گفته بودند: محمد(ص) به ما وعده می‌دهد که شهرهای کسری و قیصر را برای ما فتح می‌کند، اما ما جرأت نداریم در خانه خود تا مستراح برویم! (با برداشت از جلد شانزدهم ترجمه تفسیر المیزان).

۳- عدای از منافقین و افراد سست ایمان گفتند: ای اهل مدینه، این میدان جای توقف شما نیست و اگر در این جا بمانید همه کشته خواهید شد، پس به شهرتان برگردید و گروهی هم از پیامبر(ص) اجازه بازگشت می‌خواستند و می‌گفتند: خانه‌های ما بی‌حفاظ است و در و دیوار درستی ندارد و در معرض آمدن دزد و حمله دشمن است، اما آنها دروغ می‌گفتند و خانه‌هایشان بی‌حفاظ نبود و از این حرف جز فرار از جنگ و جهاد، منظور دیگری نداشتند.

۴- مفهوم ابیات ۲۲۲۱۲ تا آخر ۲۲۲۱۵ ← اگر لشکرهای مشرکین از اطراف، داخل خانه‌های این منافقین شوند و از آنها بخواهند که از دین برگردند، حتماً قبول می‌کنند و در مدت کوتاهی، (به همان مدت زمان که پیشنهاد کفار طول می‌کشد) درنگ نمی‌نمایند و از دین خود



برمی‌گردند، یعنی تا حدی در دین پایداری دارند که آسایش و منافعشان از بین نرود و در واقع ایمان ندارند (از ایمان، چیزی جز باد، در دست ندارند).

۵- گفته‌اند منظور آیه ۱۵، عهد و پیمانی است که قوم بنی‌حارثه در روز جنگ اُخُد با خدا و پیغمبر(ص) کردند، در آن هنگام که تصمیم به مراجعت از میدان جنگ گرفتند و سپس پشیمان شدند، و عهد بستند که دیگر هرگز گرد این امور نروند، اما همین عده، در میدان جنگ احزاب بار دیگر به فکر پیمان‌شکنی افتادند. بعضی هم آن را اشاره به عهدی که در جنگ بدر و یا در عقبه قبل از هجرت پیامبر با حضرت بستند می‌دانند. اما آیه مزبور، مفهوم وسیع و گسترده‌ای دارد که هم شامل این عهد و پیمان‌هاست و هم سایر عهد و پیمان‌های آنها.

قُلْ مَنْ ذَا الَّذِي يَعْصِمُكُمْ مِنَ اللَّهِ إِنْ

بگو: اگر خدا به شما اراده بلا و شری کند، با اراده لطف و مرحمتی فرماید

أَرَادَ بِكُمْ سُوءًا أَوْ أَرَادَ بِكُمْ رَحْمَةً وَلَا يَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ

آن کیست که شما را از اراده عداوت مبع نواند کرد؟ و هرگز خلق جز خدا هیچ

وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا ﴿١٧﴾ قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الْمُعَوِّقِينَ مِنْكُمْ وَالْقَائِلِينَ

یار و یاروری نخواهد یافت. (۱۷) محققاً خدا از حال آن مردم (مناقص) که مسلمین را از جنگ می‌ترساند و باز می‌دارد و به برادران او طایفه

لَاخْوَانِهِمْ هَلُمَّ إِلَيْنَا وَلَا يَأْتُونَ الْبَاسَ إِلَّا قَلِيلًا ﴿١٨﴾ أَشْحَةَ

خود می‌گویند تا ما متنفر باشیم (نه با مؤمنان) به خوبی آگاه است، و آنها جز اندک زمانی (آن هم برای نفاق و در باکاری) به جنگ حاضر نمی‌شوند. (۱۸) آنها

عَلَيْكُمْ فَإِذَا جَاءَ الْخَوْفُ رَأَيْتَهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ تَدُورُ أَعْيُنُهُمْ

(به هر نوع کمک‌آمیزی و غیره) بر شما مؤمنان بغل می‌ورزند و هر گاه جنگ و آغزری پیش آید آنها را چنان بینی که از شدت ترس با چشمی که از بیم

كَالَّذِي يُغْشَى عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ فَإِذَا ذَهَبَ الْخَوْفُ سَلَقُوكُمْ

دوران می‌زند به تو نگاه می‌کنند مانند کسی که از سخته مرگ، حال می‌موشی به او دست دهد، و باز وقتی که جنگ و خطر بر طرف شد او فتح و غنیمتی

بِالسِّنَةِ جِدَادٍ أَشْحَةَ عَلَى الْخَيْرِ أَوْلَيْكَ لَمْ يُؤْمِنُوا فَاَحْبَطَ

به دست آمد) سخت بازمانند و گفتار خشن با کمال حرص و بغل شمارا بیازارند (و مطالبه غنیمت کنند) اینان هیچ ایمان نیاوردند، خدا هم اعمالشان را

اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا ﴿١٩﴾

(چون همه ریاست) محروم و نابود می‌گرداند و این بر خدا آسان است. (۱۹)

مر شما را ز امرِ حق اندر پناه؟	۲۴۲۲۲- گو به ایشان کیست تا دارد نگاه <sup>۱۷</sup>
«سوء» یا رحمت رسد ناچار لیک	۲۴۲۲۳- خواهد از بد بر شما او یا که نیک
دوست یا یاری سوای حق به کیش	۲۴۲۲۴- می نیابند این خلاقِ بهر خویش
از اعانت بر رسولِ مقتدای	۲۴۲۲۵- می بداند مر مُعَوَّق <sup>۱۸</sup> ۱ را خدای
که به سوی ما بیاید از نشان	۲۴۲۲۶- و آن که می گویند بر اخوانشان
وارهید از محنتِ جنگ و قتال	۲۴۲۲۷- بر خوشی و عیش یابید اشتغال
جز قلبی با نبردی سهل و سرد	۲۴۲۲۸- می نیابند آن دورویان در نبرد
جسنگ اندک، از نفاقِ پُر گزند	۲۴۲۲۹- کم به جنگ آیند یعنی یا کنند
در ظسفر یا در غسینمت یا نوا	۲۴۲۳۰- مر بخیلان اند ایشان بر شما <sup>۱۹</sup>
بینی ایشان را ز جُن <sup>۲</sup> و اختلال،	۲۴۲۳۱- پس چو آید خوفِ دشمن یا قتال
چشم هاشان گردد اندر دورِ سر <sup>۳</sup>	۲۴۲۳۲- سوی تو می بنگرند از بد سیر
پس چو رفت آن خوف و اندوه و طپش،	۲۴۲۳۳- چون کسی کآید بر او از مرگ غش
با زبان های «جداد» <sup>۴</sup> اعنی <sup>۵</sup> که تیز	۲۴۲۳۴- می برنجاندان از بی تمیز
بر شما باشند و اندر قال و قیل	۲۴۲۳۵- اندر آن حالی که در نیکی بخیل
ور نه بس مغلوب و مستأصل بُدید	۲۴۲۳۶- که شما از قَرِّ ما غالب شدید
کرده حق اعمالشان باطل تمام	۲۴۲۳۷- این جماعت نیستند ایمان مقام
کسه بشوید نقشِ اعمال از ورق	۲۴۲۳۸- سهل و آسان است وین پس بهر حق



۱- مُعَوَّق: اسم فاعل از تعویق، به معنی به تأخیر اندازنده و منصرف کننده.

۲- جُن: بیم و ترس، بددلی.

۳- آن منافقین نسبت به جان خود بر شما بخل می ورزند، به شهادت اینکه وقتی پای ترس از دشمن یا کشته شدن به میان آید، آنها را می بینی که وقتی به تو نگاه می کنند مانند فردی که به غشوه و بی هوشی مرگ افتاده، چشمانشان از ترس در حدقه می چرخد.

۴- جداد: تند و تیز، خشن.

۵- اعنی: یعنی.

## يَحْسَبُونَ الْأَحْزَابَ

و آن منافقان گمان کنند

لَمْ يَذْهَبُوا وَإِنْ يَأْتِ الْأَحْزَابُ يَوَدُّوْنَ أَلَّا يَأْتِيَهُم بَأْذُنُكَ

که لشکرهای کافران هنوز از دور مدینه نرفته و شکست نخورده‌اند و اگر آن دشمنان بار دیگر بر علیه اسلام لشکر کشند باز منافقان آرزویشان این است

فِي الْأَعْرَابِ يَسْأَلُونَ عَنْ أَنْبَاءِكُمْ وَلَوْ كَانُوا فِيكُمْ

که در میان اعراب بادیه (از جنگ آسوده و بر کنار) باشند و از اخبار جنگی شما حویا شوند، و اگر هم در میان اعراب شما در آیند

مَا قَاتَلُوا إِلَّا قَلِيلًا ﴿٢٠﴾ لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ

جز اندکی (آن هم به ریا و نفاق) به جنگ نبردند. (۲۰) البته شمارا به رسول خدا آنچه در صبر و مقاومت با دشمن و چه دیگر اوصاف و اعمال لشکر

حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا ﴿٢١﴾

التدابی نیکوست، برای آن کسی که به التوا به خدا و یوم قیامت امیدوار باشد و یاد خدا بسیار کند. (۲۱)

وَلَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ قَالُوا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ

و مومنان چون لشکر و یروهایی کفار را به چشم دیدند گفتند این همان (حکمی) است که خدا و رسول از پیش ما را وعده دادند

وَصَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ. وَمَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا ﴿٢٢﴾

و خدا و رسول راست گفتند. و این دیدار دشمن جز بر ایمان و تسلیمشان نپزدود. (۲۲)

مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَن

برخی از آن مومنان، بزرگ مردانی هستند که به عهد و پیمانی که با خدا بستند کاملاً وفا کردند پس برخی بیعت خویش گزارند و بر آن عهد ایستادگی

قَضَىٰ نَجْبَهُ وَمِنْهُمْ مَن يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا بَدِيلًا ﴿٢٣﴾ لِيَجْزِيَ

کردند تا بهر آن خدا شهیدشند و نمانند. نبد و حیزم و جعفر ابرخی به انتظار (قبضی) شهادت اعلاوت کرد و هیچ عهد خود در تغییر ندادند اما مانند علی علیه السلام که در

اللَّهُ الصَّادِقِينَ بِصِدْقِهِمْ وَيُعَذِّبُ الْمُنَافِقِينَ إِنْ شَاءَ

کوفه معراب شهادت شهید گشت. (۲۳) تا آنکه خدا آن مردان راستگویی (با وفا) را از صدق ایمانشان پاداش نیکو بخشد و منافقان را (به عدل) عذاب کند

أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنْ اللَّهُ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿٢٤﴾

اگر بخوهد با (به لطف) توبهشان بپذیرد که خدا بسیار آمرزنده و مهربان است. (۲۴)

ایسنکه لشکرهای غطفان و قریش

۲۴۲۳۹- بر گمانشان بد دلان مرده عیش

نیستشان باور که گشته منهنم<sup>۱</sup>

۲۴۲۴۰- باز ناگردیده‌اند از آن مهم

نیستشان یارای بیرون آمدن

۲۴۲۴۱- گشته پنهان در سراها همچو زن

بشنوند این حرف را گویی به نؤم<sup>۲</sup>

۲۴۲۴۲- هر چه گویی منهنم گشتند قوم

دوست دارند این گروه بد سیر  
 زمین بلند گویند بهتر بادیه<sup>۳</sup>  
 مسکن صحرائشینان از عرب  
 حالتان تا بوده چون در ابتلا؟  
 وز عذر مغلوب و مستأصل شوید  
 شاد تا گردند ز آزار شما  
 می نکردندی جز اندک کسار زار  
 خصمتی بس نیک در داب<sup>۴</sup> رسول  
 هر که کرد او را تأسی<sup>۵</sup>، اوست مرد  
 بر جزع ناید نتابد روز جنگ  
 هست نیکو، می فزاید معرفت  
 بر خدا و هم به روز واپسین<sup>۶</sup>  
 شد ز اسوه<sup>۷</sup> نیک برخوردار او  
 وعده حق اینشت گفتندی به ما<sup>۸</sup>  
 زمین خبر دادند بر ما، در حصول  
 که به ما داد آن ظفر از بهر ماست  
 ز آن طوائف جز که ایمان و انقیاد  
 با خدا گفتند صدق از صدق دین  
 بُد ثبات آن بر قتال اندر ورق<sup>۹</sup>  
 که رجالی چند ثابت در طلب  
 یک جهت کوشند تا کشته شوند  
 گفت ز آن حق در حق آن چند کس<sup>۱۰</sup>  
 کرد او بر نذر و عهد خود وفا  
 می کشد بسا اعستفاد استوار

۲۴۲۴۳- حزبها آیند ور بارِ دگر  
 ۲۴۲۴۴- اینکه باشد جایشان در بادیه  
 ۲۴۲۴۵- از جَبانت<sup>۱</sup> می کنند ایشان طلب  
 ۲۴۲۴۶- می پرسند از خبرهای شما  
 ۲۴۲۴۷- منتظر بودند تا آفل<sup>۲</sup> شوید  
 ۲۴۲۴۸- ز آن پرسیدند اخبار شما  
 ۲۴۲۴۹- ور به خندق با شما بودند یار  
 ۲۴۲۵۰- هستان<sup>۳</sup> ای بد دلانِ ناقبول  
 ۲۴۲۵۱- و آن ثبات و صبر باشد در نبرد  
 ۲۴۲۵۲- بشکند گر فرق و دندانش به سنگ  
 ۲۴۲۵۳- یا تأسی بر وی اندر هر صفت  
 ۲۴۲۵۴- بر کسی کو را امید است از یقین  
 ۲۴۲۵۵- و آن که ذکر حق کند بسیار او  
 ۲۴۲۵۶- مؤمنان دیدند چون احزاب را<sup>۴</sup>  
 ۲۴۲۵۷- راست باشد وعده حق، هم رسول  
 ۲۴۲۵۸- یا به نصرت وعده حق است راست  
 ۲۴۲۵۹- بهر ایشان می نشد چیزی زیاد  
 ۲۴۲۶۰- مردها هستند اندر مؤمنین<sup>۵</sup>  
 ۲۴۲۶۱- آنچه را پیمان بر آن بگرفت حق  
 ۲۴۲۶۲- بر نزول این آیه را بود این سبب  
 ۲۴۲۶۳- عهد کردند آنکه اندر رزم چند  
 ۲۴۲۶۴- همچو حمزه یا چو مُصعب یا انس  
 ۲۴۲۶۵- پس بود ز ایشان کسی کاندر غزا  
 ۲۴۲۶۶- هم بود ز ایشان کسی که انتظار

هـیچ تـغـیـری و تـسـبـدلی عـیـان	۲۴۲۶۷- عهد خود را می‌ن‌دادند آن کسان
بـسـر نـشـان صـدقـشـان اـنـدر یـقـین	۲۴۲۶۸- مر خدا بدهد جزا بر صادقین <sup>۲۲۰</sup>
گـر کـه خـواهد بـر جـزای نـا صـواب	۲۴۲۶۹- هم منافق را نماید او عذاب
کـه بـسـود اـمـر ز گـار و مـهـر بان	۲۴۲۷۰- باز گردد یا بر ایشان در امان



۱- منافقان بددل گمان می‌کنند که لشکر غطفان و قریش هنوز از اطراف مدینه نرفته‌اند و باور نمی‌کنند که آنها شکست خورده و فراری شده‌اند.

۲- نَوْم: خواب.

۳- منافقان دوست دارند اگر احزاب بعد از رفتن از مدینه دوباره باز گردند، در صحرا و میان بادیه نشینان بودند و از آنجا خبر مسلمین را به دست آورند که از بین رفته‌اند یا نه.

۴- جَبَانَت: ترس، بددلی.

۵- اَقْل: اقول‌کننده، غروب‌کننده و ناپدیدشونده.

۶- داب(دأب): عادت، خوی، شأن.

۷- تَأْسَى: پیروی، اقتدا.

۸- منظور آیه ۲۱، آن است که یکی از احکام رسالت پیامبر(ص) و ایمان آوردن شما آن است که به گفتار و رفتار رسول خدا(ص) تأسی و از او پیروی نمایید و همان گونه که او رنج‌ها و مشکلات را تحمل می‌کند و در جنگ‌ها حاضر می‌شود، شما نیز او را سرمشق خود قرار دهید و سختی‌ها را تحمل نمایید. قطعاً برای شما، در رفتار رسول خدا(ص) مایه اقتدا و سرمشق زندگی است برای کسی که به خدا و روز واپسین امید قلبی و عملی دارد و بسیار خداوند را یاد می‌کند.

۹- اُسْوَةٌ نِیْکَ: «اُسْوَةٌ حَسَنَةٌ» (در آیه ۲۱)، به معنی اقتداء و پیروی نیکو و خوب است. اینکه خداوند در آیه ۲۱ می‌فرماید: «لَکُمْ فِی رَسُوْلِ اللّٰهِ» (شما در مورد رسول خدا تأسی دارید) که استقرار و استمرار در گذشته را افاده می‌کند برای آن است که اشاره نماید که این وظیفه همیشه ثابت است. «اُسْوَةٌ حَسَنَةٌ»، یا خود پیامبر(ص) است یعنی بهترین رهبر و مقتدا است و یا صفتی است که در حضرت وجود دارد و مردم باید به وی در آن صفت اقتدا کنند و آن،

مواسات است، یعنی اینکه خود را برتر از مردم نمی‌داند. (با برداشت از توضیحات جلد شانزدهم ترجمه تفسیر المیزان).

۱۰- منظور آن است که وقتی مؤمنان لشکرهای احزاب را که در پیرامون مدینه اطراق کرده بودند مشاهده نمودند گفتند این همان وعده‌ای است که خدا و رسولش به ما داده و گفته بودند که به زودی احزاب علیه ایشان پشت به هم می‌دهند و این از جمله همان مصایب و مشکلاتی است که خداوند فرموده است (در آیه ۲۱۴ سوره بقره) به زودی به آن گرفتار می‌شوید و قبلاً نیز انبیاء و مؤمنین گذشته به نظایر آن گرفتار شده‌اند، و مؤمنین دانستند که این همان وعده موعود حق است و خدا به زودی آنها را یاری می‌نماید و بر دشمن پیروزشان خواهد کرد.

۱۱- از مؤمنان، مردانی هستند که آنچه را با خدا پیمان بستند (به اینکه در جنگ، تا مرگ ثابت قدم باشند) به مرحله صدق در آورند و بعضی به نذر خود وفا کردند و شهید شدند و برخی انتظار می‌کشند و هیچ تغییری در پیمان خود ندادند.

۱۲- انس مالک گفته است: این آیه (آیه ۲۳)، در شأن عمویم، انس بن النضر نازل شده که در غزوه بدر حضور نداشت و افسوس می‌خورد و می‌گفت اگر جنگ دیگری پیش آید و خداوند مرا در آن جنگ حاضر نماید، خواهد دید که من در آن جنگ چه خواهم کرد و هنگامی که غزوه اُحُد پیش آمد، سلاح پوشید و در جنگ حاضر شد و آن قدر جنگید که هشتاد و چند جراحت از ضربه شمشیر و نیزه و تیر به او وارد آمد و شهید شد.

و گفته‌اند منظور از «فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ» (پس برخی از آنها به نذر خود وفا کردند)، حمزه (عموی پیغمبر)، انس بن النضر و مصعب بن عمیر و نظایر آنان است که به عهد خود به طور کامل وفا نمودند و در راه حق به شهادت رسیدند.

دانشمند معروف اهل سنت، حاکم ابوالقاسم حسکانی با سند از علی (ع) نقل می‌کند که فرمود: آیه «رِجَالٌ صَدَقُوا...» درباره ما نازل شده است، و من به خدا همان کسی هستم که انتظار (شهادت) را می‌کشم (و قبلاً مردانی از ما همچون حمزه سیدالشهداء شربت شهادت نوشیدند) و من هرگز در روش خود تغییر نداده‌ام و بر سر پیمانم ایستاده‌ام. بعضی دیگر گفته‌اند: جمله من قضی نحبه اشاره به شهیدان بدر، و اُحُد است و جمله «وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ» اشاره به مسلمانان راستین دیگری است که در انتظار پیروزی یا شهادت بودند. (از جلد

هفدهم تفسیر نمونه با کمی تغییر).

وَرَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ

و خدا کافران را (در جنگ احزاب)

كَفَرُوا وَابْغَضَهُمْ لَمَنِالُوا خَيْرًا وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ

با همان خشم و بغضی که (به مؤمنان) داشتند بی آنکه هیچ خیر و ضیمینی به دست آورند تا امید بر گردانید و خدا امر جنگ را (به فرستادن نادر صرصر و سپاه

وَكَانَ اللَّهُ قَوِيًّا عَزِيزًا ﴿٢٥﴾ وَأَنْزَلَ الَّذِينَ ظَاهَرُوا هُمْ مِنْ

فرشتگان عیبی از مؤمنان کفایت فرمود، و خدا بسیار توانا و مقدر است. (۲۵) و آن گروه اهل کتاب (از یهودان) را که پشتیبان و کمک مشرکان بودند

أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ صَيَاصِيهِمْ وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ

خدا از حسرت و سنگرهاشان فرو آورد و در دلشان (از شما مسلمین) ترس افکند

فَرِيقًا تَقْتُلُونَ وَتَأْسِرُونَ فَرِيقًا ﴿٢٦﴾ وَأَوْرَثَكُمْ أَرْضَهُمْ

تا (آنکه گروهی از آنها را بقتل رسانیده و گروهی را اسیر کردید. (۲۶) و شما را وراثت سرزمین

و دِيَارَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ وَأَرْضَاتِهِمْ تَطَّعُوهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ

و دیار و اموال آنها کرد و نیز سرزمینی را که هیچ بر آن قدم (به جنگ) ننهاید نصیب شما گردانید، و خدا بر هر

شَيْءٍ قَدِيرًا ﴿٢٧﴾

(۲۷)

بسا ز گرداند از مدینه ذوالجلال  
سوی منزل‌هایشان رَبُّ الْأَنْبَاءِ  
وز غنائیم نامد ایشان را به دست  
نی که نصرت یا غنیمت یافتند  
مؤمنین را کوقوی است و عزیز  
از علی و عمرو، اشارت در مقال  
شد سبب بر خوفِ خصم آن پُر دلی<sup>۴</sup>  
پشتِ نسامردان شکست از ضربِ مَرَد  
گشت بسوسفیان ز احمد منهنم<sup>۶</sup>

۲۴۲۷۱- حاصل آنکه مشرکین را بی قتال<sup>۲۵</sup>  
۲۴۲۷۲- رد نمودی آن طوایف را تمام  
۲۴۲۷۳- خشمناک از آنکه برگشتند پست  
۲۴۲۷۴- «لَمَنِ يَنَالُوا» خَيْرٌ، رو بر تافتند  
۲۴۲۷۵- حق کفایت کرد از جنگ و ستیز  
۲۴۲۷۶- شد «كَفَى اللَّهُ» مؤمنین «الْقِتَالَ»<sup>۳</sup>  
۲۴۲۷۷- عمرو چون شد کشته بر دستِ علی  
۲۴۲۷۸- دل نماند آن مشرکان را بر نبرد  
۲۴۲۷۹- قتل عمرو داد فیصل<sup>۵</sup> آن مهم

## در بیان حال یهود بنی قریظه

۲۴۲۸۰- از قریظه گوش کن، چون گشت باز	بر مدینه، احمد کامل نیاز
۲۴۲۸۱- جبرئیل آمد رساند از حق سلام	که بسرو کار قریظه کن تمام <sup>۷</sup>
۲۴۲۸۲- شد سوار از شهر بیرون رفت و گفت	هر که جانش بسا عنایت‌هاست جفت،
۲۴۲۸۳- ز امر حق باید گذارد وقت عصر	او نماز اندر قریظه هم سه حصر
۲۴۲۸۴- شرحش از تاریخ بر خوان تا که چیست	ذکر آن لازم در این تفسیر نیست
۲۴۲۸۵- مردهاشان کشته شد، زن‌ها اسیر	دفع خون فاسد از تن کن، بگیر
۲۴۲۸۶- حق تعالی آورد ما <sup>۸</sup> نا <sup>۲۶</sup> فرود	پشت احزاب آنکه گشتند از یهود
۲۴۲۸۷- عهد پیغمبر شکستند از حسد	آمدند اعدای او را بر مدد
۲۴۲۸۸- از قلاع <sup>۹</sup> و حصنشان <sup>۱۰</sup> آورد زیر	رعبشان افکسند در قلب و ضمیر
۲۴۲۸۹- فرقه‌ای شد کشته یعنی از رجال	فرقه‌ای هم شد اسیر از سوء حال <sup>۱۱</sup>
۲۴۲۹۰- ارض و اموال و دیار آن گروه <sup>۱۲</sup>	حق شما را داد میراث از وجوه
۲۴۲۹۱- هم زمینی را که ننهادید گام	سائلک آن بسا نبودید از مقام
۲۴۲۹۲- خیر، آن، یا فارس باشد یا که روم	یا زمینی کآن نشد فتح از هجوم <sup>۱۲</sup>
۲۴۲۹۳- یعنی آن ارضی که اندر فتح باب	خود بسنگرفتید بسا خیل و رکاب
۲۴۲۹۴- حق توانا باشد او بر «کُلِّ شَیْءٍ»	باشد این تسخیر سهل از حکم وی



۱- رَبُّ الْأَنَامِ: پروردگار آفریدگان و مردم.

۲- لَمْ يَنَالُوا خَيْرًا: به هیچ آرزویی نرسیده. (منظور از خیر، آرزوهایی است که کفار آن را برای خود خیر تصور می‌کردند که همان غلبه بر مسلمانان و از بین بردن رسول خدا بود).

۳- خداوند کاری کرد که مؤمنین احتیاجی به قتال و جنگ پیدا نکردند (از طریق کشته شدن عمرو بن عبدود به دست علی(ع) و ارسال باد سرد و سپاه دلائکه).

۴- به توضیح شماره ۲، مربوط به بیت ۲۴۱۰۷ به بعد مراجعه فرمایید.

۵- فیصل دادن: حل و فصل کردن. به پایان بردن.



۶- به توضیح شماره ۱ مربوط به ابیات ۲۴۱۵۶ به بعد مراجعه فرمایید.

۷- وقتی پیامبر(ص) از جنگ احزاب فارغ شد، قریش و غطفان فراری شدند. پیامبر(ص) به مدینه بازگشت و به خانه زینب بنت جحش آمد تا غبار از سر و روی خود بشوید. پیامبر(ص) به زینب فرمود: بنگر که در مسجد کسی هست؟ زینب گفت: دحیه الکلبی در مسجد است، و آن موقع، هنگام نماز ظهر بود. رسول(ص) دانست که جبرئیل است و از خانه بیرون آمد و جبرئیل را دید بر صورت دحیه، که دستاری از استبرق بر سر بسته و بر شتری سفید نشسته بود. جبرئیل گفت: یا رسول الله سلاح بر زمین نهادی؟ پیامبر(ص) گفت: آری نهادم. جبرئیل گفت: فرشتگان چهل شبانه روز است که از بهر کمک به تو سلاح پوشیدند و هنوز در قفای دشمن‌اند، زلزله در دل ایشان افکنده و ایشان را می‌رانند و من از نزد ایشان بازگشته‌ام. یا محمد، حضرت ملک، جل جلاله می‌فرماید که به جنگ بنی قریظه برو. پیامبر(ص)، منادی را فرمود که ندا کند: هر که خدا و رسول را فرمانبردار است، نماز عصر را نخواند مگر در بنی قریظه، و جبرئیل گفت: من به فرمان خداوند از پیش می‌روم به بنی قریظه تا زلزله و رعب در دل ایشان افکنم. پیامبر(ص) پرچم را به دست علی(ع) داد و او را از پیش فرستاد. علی(ع) چون به در حصار بنی قریظه رسید از آنها سخنان ناسزا در حق پیامبر(ص) شنید. بازگشت و پیامبر(ص) را در راه دید. علی(ع) به پیامبر گفت: یا رسول الله چه می‌شود اگر به نفس خویش به نزد آن پلیدان نروی؟ پیامبر(ص) فرمود: یا علی، مگر از آنان در حق من ناسزا شنیدی؟ گفت: بله یا رسول الله. پیامبر(ص) فرمود: یا علی! مگر اگر خود مرا می‌دیدند ناسزا نمی‌گفتند؟ پس هنگامی که پیامبر به نزد آنها رسید، آنان را برادران بوزینه و خوک خطاب کرد. آنها به پیامبر(ص) گفتند: یا ابوالقاسم، تو فحاش نبودی و هرگز ناسزا نمی‌گفتی، چگونه است که امروز ما را این گونه خطاب می‌کنی؟ یاران پیامبر، نماز عصر نخوانده، هنگام نماز عشا به آنجا رسیدند، و چون پیامبر(ص) فرموده بود مبادا که کسی نماز عصر بخواند مگر در بنی قریظه، آنجا نماز عصر را خواندند و یهودیان بنی قریظه را بیست و پنج روز(و بنا به گفته‌ای، پانزده روز) در محاصره نگه داشتند تا کار بر آنها سخت شد و رعب و وحشت به دلشان افتاده و پراکنده شدند و سپس به امر پیامبر(ص) فرو آمدند. (از جلد شانزدهم ترجمه تفسیرالمیزان، با کمی تغییر).

۹- قِلاع: جمع قلعه.

۱۰- جِصن: قلعه، پناهگاه.

۱۱- خداوند عده‌های از آنان که مشرکین را یاری می‌کردند، یعنی بنی قریظه را که از اهل کتاب و یهودی بودند، از بالای قلعه‌هایشان پایین آورد و ترس در دل‌هایشان افکند و شما مسلمین عده‌های از آنها را که مردان جنگی بنی قریظه بودند کشتید و جمعی را هم که عبارت بودند از زنان و کودکان بنی قریظه، اسیر کردید.

۱۲- منظور از سرزمینی را که خداوند به مسلمین می‌فرماید به آنجا پانهاده و بدون جنگ نصیبتان کردیم (در آیه ۲۷)، سرزمین خیبر و اراضی آن دانسته‌اند که بدون جنگ نصیب مسلمانان فرمود. اما اینکه بعضی گفته‌اند: مقصود هر زمینی است که تا روز قیامت به دست مسلمانان فتح شود و یا خصوص زمین مکه، یا زمین روم و فارس است، تفسیری است که سیاق دو آیه مورد بحث با آن نمی‌سازد. (از جلد شانزدهم ترجمه تفسیر المیزان).



مرکز تحقیقات قرآنی و حدیثی

یا ایها النبی قل لایزواجک ان کنتن تردت

ای پیغمبر (مگر امی) با زنان خود نیکو که اگر شما

الْحیوة الدنیا و زینتها فتعالین امتعکن و اسرحکن

زندگانی با زینت و زبور دنیا را طالبید بیاید تا من مهر شمار برداخت و همه را به خوبی و خوشندی

سراحاً جمیلاً (۲۸) و ان کنتن تردت الله و رسوله و الدار

و اگر طلب خدا و رسول و مشایق دار آخرت

الْآخرة فان الله اعد للمحسنات منکن اجرا عظیماً (۲۹)

همانا خدا برای نیکوکاران از شما زنان (در قیامت) اجر عظیم آماده کرده است. (۲۹)

- |                              |                                       |
|------------------------------|---------------------------------------|
| گر حیات دنیوی خواهند بیش     | ۲۴۲۹۵- ای پیغمبر گو تو بر زن‌های خویش |
| بیشتر از آنچه بدیشان نصیب    | ۲۴۲۹۶- از جهان خواهند زینت‌ها و زینت  |
| مسر شما را هم دهم بهره و نوا | ۲۴۲۹۷- پس بسایید آنکه تا سازم رها     |
| بیشتر از مهر او بر او دهم    | ۲۴۲۹۸- در رهایی بهره نیکو دهم         |
| هم رسولش و آن سرای آخرت      | ۲۴۲۹۹- و خدا خواهند هم بی معذرت       |

۲۴۳۰۰- پس خدا آماده بهر مُحسنات <sup>۲</sup>	کرده اجری بس بزرگ اندر حیات
۲۴۳۰۱- اجرشان افزون دهد پرورگار	شِقِّ ثانی گر نمایند اختیار
۲۴۳۰۲- باعث این آیه بود این در نزول	کز زنانِ خویش دلخور شد رسول
۲۴۳۰۳- خورد سوگند اینکه ماهی با زنان	خُئِلَهُ <sup>۳</sup> نآرد گوشه گیرد بر عیان
۲۴۳۰۴- زآن که از وی می‌نمودی بی ادب	بیشتر از نَسْفَه و کسوت، طلب
۲۴۳۰۵- هر یکی از بهرِ جلب انتفاع	روز و شب بودند با وی در نزاع
۲۴۳۰۶- حَفْصه روزی کرد با وی شور و شَرّ	خواست پیغمبر حکومت <sup>۴</sup> از عُمر <sup>۵</sup>

### بر آشفتن فاروق رضی الله تعالی عنه از حَفْصه

۲۴۳۰۷- حَفْصه را فرمود فاروق <sup>۶</sup> ای غیبی <sup>۷</sup>	گو بسینم تا چه گویی با نبی؟
۲۴۳۰۸- حَفْصه گفتا با پیمبر که سخن	می‌مگو جز راست ای فخرِ زَمَن <sup>۸</sup>
۲۴۳۰۹- رفت فاروق از کلامش در غضب	خواست تا مشتش زند بر فرق و لب
۲۴۳۱۰- گفت پیغمبر از او بردار دست	که زنان را گفت این باشد که هست
۲۴۳۱۱- گفت فاروق ای عدوالله، رسول	می‌نگوید جز که صدق و با اصول <sup>۹</sup>
۲۴۳۱۲- حاصل آنکه بودشان دایم نزاع	با پیمبر از پی مال و متاع



۱- [در تفسیر قمی، در ذیل آیه «یا ایها النبی قل لأزواجکم...» (آیه ۲۸ سوره احزاب) آمده که: سبب نزول این آیه، این بود که چون رسول خدا(ص) از جنگ خیبر برگشت و در آن جنگ گنجینه‌های آل ابی‌الحقین نصیب مسلمانان شد، همسرانش به آن جناب عرضه داشتند: این گنجینه‌ها را به ما بده. حضرتش فرمود: بر طبق دستور خدای تعالی بین همه مسلمانان تقسیم کردام. همسران از وی در خشم شدند و گفتند: تو چنان کرده‌ای اگر ما را طلاق دهی دیگر در همه فامیل ما یک همسر کفو پیدا نمی‌شود که ما را بگیرد. خدای تعالی از این سخن ایشان، برای رسول گرامی‌اش غیرت کرد و به آن جناب دستور داد از ایشان کناره‌گیری کند،

رسول خدا(ص) بیست و نه روز از ایشان کناره‌گیری نمود و در مشربه ام ابراهیم منزل گزید، تا آنکه یک نوبت حیض دیدند و پاک شدند، آن گاه آیه «یا ایها النبی...» (آیه ۲۸) تا جمله «اجراً عظیماً» (آیه ۲۹) را فرستاد که در آن همسران رسول خدا(ص) را مخیر کرد بین باقی ماندن بر همسری آن جناب و طلاق گرفتن. و اولین کسی که در بین همسران برخاست، ام سلمه بود. عرضه داشت: من خدا و رسول را اختیار می‌کنم، به دنبال او سایر همسران یکی یکی برخاستند و با رسول خدا(ص) از در آشتی، معانقه کردند و کلام ام سلمه را همی گفتند. (از جلد شانزدهم ترجمه تفسیر المیزان). البته اهل سنت نیز قریب به همین معنا را روایت نموده و گفته‌اند اولین کسی که برخاست و گفت من خدا و رسولش را اختیار کردم، عایشه بود.

خداوند در آیات ۲۸ و ۲۹، به دنبال شکایت زنان رسول خدا(ص) از وضع زندگی خود و درخواست بیش از حد، از زینت‌های زندگی مادی، به پیامبر(ص) دستور می‌دهد که زنان خود را بین ماندن و زندگی با تو و راضی بودن به آنچه دارند و یا رفتن و زندگی مطابق دلخواه خودشان مخیر کن. اگر خدا و رسول و خانه آخرت را اختیار کردند، بر همسری خود نگاهشان دار و اگر بر خلاف این خواستند، طلاقشان بده و مهریه‌ای آنان را بپرداز تا به راه خود بروند.

۲- مُحْسِنَات (جمع محسنه): زنان نیکوکار.

۳- خُلَاطَة: آمیزش، معاشرت.

۴- حکومت: داوری و قضاوت کردن.

۵- پیامبر(ص) با حفصه همسر خود (و دختر عمر، خلیفه دوم) نشست و برخاسته بودند و با هم مشاجره کردند. پیامبر(ص) پرسید: میل داری مردی میان من و تو حکم شود؟ حفصه گفت: آری. پیامبر(ص) کسی را فرستاد نزد عمر. وقتی عمر آمد، به دخترش گفت: حرف بزن. حفصه گفت: یا رسول الله، تو سخن بگو، ولی غیر از حق چیزی مگو. عمر وقتی این کلام را شنید، محکم به صورت دخترش سیلی زد و این سیلی را دوباره تکرار کرد. پیامبر(ص) به عمر فرمود: دست نگه دار. پس عمر به دخترش گفت: رسول خدا(ص) جز حق نمی‌گوید، به

آن خدایی که او را به حق مبعوث کرده، اگر احترام محضر او نبود، دست خود نگه نمی‌داشتم و آن قدر تو را می‌زدم تا بمیری. رسول خدا(ص) برخاست و به بالا خانه‌ای که داشت رفت و تا یک ماه با احدی از همسرانش نیامیخت و در همان غرفه صبحانه و شام می‌خورد، تا آنکه خداوند این آیات (آیات تخییر) را نازل فرمود.

۶- فاروق: جداکننده حق و باطل. لقب عمر بن الخطاب.

۷- غیبی: نادان، کون.

۸- زَفَن: زمان، وقت و هنگام.

۹- به توضیح شماره ۵ مراجعه فرمایید.

يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَنِ يَاْتُ مِنْكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبِينَةٍ يُضَاعَفْ

ای زنان پیغمبر، از شما هر که به کار بدی آشکاری داشته اقدام کند، او را

لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا ﴿٣٠﴾

دو برابر دیگران عذاب کنند و این بر خدا سهل و آسان است. (۳۰)

وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَمْنَعِ اللَّهُ وَرَسُولَهُ أَعْيُنَهُمْ

و هر که از شما مطیع فرمان خدا و رسول باشد و بیکو کار شود

أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ وَأَعْتَدْنَا لَهَا رِزْقًا كَرِيمًا ﴿٣١﴾ يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ

دو بار عذاب کند و برای او روزی بسیار نیکو (در بهشت) ایدامها سازیم. (۳۱) ای زنان پیغمبر،

لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنِ اتَّقَيْتُنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ

شما مانند دیگر زنان نیستید (بلکه مقامتان رفیعتر است) اگر خدا ترس و پرهیزکار باشید پس (عذر لازم و نرم) ایا مردان سخن مگویند

فِي طَمَعِ الذَّيِّ فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقَلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا ﴿٣٢﴾ وَقَرْنَ

مبادا آنکه دلش بسیار (هو و هوس) است به طمع افتد (بلکه من او درست و نیکو سخن گویند. (۳۲) و در خانه هاشان

فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَىٰ وَأَقِمْنَ

بنشینید و آرام گیرید (در بی حاجت و ضرورت از منزل بیرون نروید) و مانند دوره جاهلیت پیشین با آرایش و خود آرای بیرون نیابید، و نماز

الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا

... به یاد دارید (و زکات اعمال به فقیران) بدهید و از امر خدا و رسول اطاعت کنید

# يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً

خدا چنین می خواهد که هر رجس و آلودگی را از شما و اهل بیت خود ببرد و شما را از هر عیب پاک و منزّه گرداند. اذیل آیه موافق اخبار شیعه و اهل سنت است.



ترجمه تخصصی پیغمبر و اهل بیت و فضیله و حسن نسب اسلام است. ترجمه رایج به زبان عامیانه و با سبک قدیم مؤلف: «مکتب» ذکر شده و بسیاری جعل صدر

- ۲۴۳۱۳- چون که این آیت رسید از کردگاران  
 ۲۴۳۱۴- ای زنان مصطفی هر که از شما<sup>۳۰</sup>  
 ۲۴۳۱۵- سرزند از وی به ظاهر ناصواب  
 ۲۴۳۱۶- بر خدا می باشد این تضعیف<sup>۳</sup> سهل  
 ۲۴۳۱۷- از شما<sup>۳۱</sup> و آن کس که طاعت و رزد او  
 ۲۴۳۱۸- هم کند کردار نیکو، پس دهیم  
 ۲۴۳۱۹- هم کنیم آماده او را از سرشت  
 ۲۴۳۲۰- هیچ ای زن های پیغمبر شما<sup>۳۲</sup>  
 ۲۴۳۲۱- همچو یک زن از زنان روزگار  
 ۲۴۳۲۲- پس شما نآرید نرمی در سخن  
 ۲۴۳۲۳- پس نماید تا طمع کس در شما  
 ۲۴۳۲۴- باشدش یعنی به دل قصد قُجُور<sup>۵</sup>  
 ۲۴۳۲۵- از شما زبید درشتی در کلام  
 ۲۴۳۲۶- هم شما گیرید آرام و قرار<sup>۳۳</sup>  
 ۲۴۳۲۷- نه کنید اظهار زینت ها چنان  
 ۲۴۳۲۸- جاهلیت کسوست اولی، اندر آن  
 ۲۴۳۲۹- غالب این بر اجتماع امت است  
 ۲۴۳۳۰- هم «تبرج»<sup>۸</sup> گفته اند اندر سند  
 ۲۴۳۳۱- هم به پا دارید در وقتش صلوات  
 ۲۴۳۳۲- هم اطاعت از خدا و از رسول
- شِقِّ ثَنَانِي<sup>۱</sup> شد زنان را اختیار<sup>۲</sup>  
 آید او بر فعل زشت و ناروا  
 پس دو چندان است ایشان را عذاب  
 نیست مانع کاین نبی را بوده اهل<sup>۴</sup>  
 از حَقِّ و پیغمبرش بی گفتگو  
 اجبر او را ما دو چندان در نعیم  
 روزی نیکو دو چندان در بهشت  
 می نباشید از نشانی اجستبا،  
 گر شما باشید سر پرهیزکار  
 آن چنان که نرمی آمد رسم زن  
 کش بود بیماری اندر دل به جا  
 قول نیکو<sup>۶</sup> هم بگویند آن نه زور  
 تا ز نرمی بر غلظت نسنهند گام  
 در سرای خسویشن لیسل و نهار  
 که در اول جاهلیت آن زنان  
 هست حرف آن بوده تا کی از زمان  
 بعد عیسی تا زمان بعثت است<sup>۷</sup>  
 که به معنی خرامیدن بُود  
 هم دهید از مال های خود زکات  
 آورید اندر شروع و در اصول

تا کنند زایل پلیدی از شما	۲۴۳۳۳- غیر از این نبود که می‌خواهد خدا
سازد از هر عیب و عصیان و بدی	۲۴۳۳۴- پاکتان ای اهل بیت احمدی <sup>۹</sup>
آن دو سبّطین <sup>۱۰</sup> و علی و فاطمه	۲۴۳۳۵- شیعه گوید اهل بیت‌اند از همه
بر علی خاص است و سبّطین بتول <sup>۱۱</sup>	۲۴۳۳۶- نسبتش نبود به ازواج رسول
هست بیش از آنکه سازم شرح من <sup>۱۲</sup>	۲۴۳۳۷- در فریقین اندر این مطلب سخن
تا مگر شامل شود بر خاص و عام	۲۴۳۳۸- لیک شاید داد تعمیم این کلام
در شسریعت از عیوب ظاهری	۲۴۳۳۹- خواست ازواج نبی را حق ببری <sup>۱۳</sup>
اهل بیت خاص او را از دغل	۲۴۳۴۰- لیک ظاهر کرده بود اندر ازل
نیست این محتاج برهان یا دلیل	۲۴۳۴۱- هست در عرف اهل بیت، آل و شلیل <sup>۱۴</sup>
بس شده کسو شد به جایش تاجور	۲۴۳۴۲- دختر شاه ار ندارد شه پسر
هیچ بر نشانده کس بر تختگاه	۲۴۳۴۳- لیک جفتش را به جای پادشاه
می‌ندارد هیچ منکر بی سخن	۲۴۳۴۴- واضح است این بلکه اندر زعم من
دور کن، گم گشته پیدا شد به عین	۲۴۳۴۵- این تنازع از میان فرقتین
حیدر است و آن دو سبّط فاطمه	۲۴۳۴۶- اهل بیت خاص او بی واهمه
پساک از رجس و هوا دور از خلل	۲۴۳۴۷- آن کسان باشند از روز ازل
دور از ریب و خطا و عثرت <sup>۱۵</sup> است	۲۴۳۴۸- آن سرا اندر پناه عصمت است
هم توان گفت اهل بیت محترم	۲۴۳۴۹- و آن زنان پادشه را در حرم
حافظ حسد راست رحمت، والسلام	۲۴۳۵۰- حد نگهدار از تویی کامل مقام



۱- شقی ثانی: راه دوم.

۲- در باره توضیح بیت ۲۴۳۱۲ به توضیح شماره ۱، مربوط به بیت ۲۴۲۹۸ مراجعه فرمایید.

۳- تضعیف: دو برابر کردن.

۴- مفهوم بیت ۲۴۳۱۵ ← همسر پیغمبر بودن، مانع از عذاب مضاعف خدا نمی‌شود و ملاک،

تنها تقوی است و همسری پیغمبر فقط وقتی اثر نکو دارد که همراه با تقوی باشد. (پس ای همسران پیامبر هر کس از شما عمل زشت آشکاری مرتکب شود عذاب او در آخرت به دو چندان افزوده می‌شود و این کار برای خداوند آسان است و همسر پیامبر بودن مانع آن نمی‌شود).

۵- فُجُور: گناه کردن، سرپیچی از حق، دروغ گفتن، زنا کردن.

۶- قَوْلًا مَعْرُوفًا (در آیه ۳۲) به معنی سخن معمولی و مستقیم و نیکو است که بدون کرشمه و ناز باشد و تنها مدلول خود را برساند تا شنونده علاوه بر درک مدلول آن، دچار ریبه و خیال‌های شیطانی نشود. چنین سخن گفتنی است که دین اسلام آن را می‌پسندد و توصیه می‌نماید.

۷- مفهوم ابیات ۲۴۳۲۸ و ۲۴۳۲۹ ← در باره اینکه جاهلیت اولی (که در آیه ۳۳ به آن اشاره شده) به کدام دوران گفته می‌شود، نظرات مختلفی ارائه شده و نظر غالب آن است که از دوران بعد از عیسی (ع) تا هنگام بعثت پیامبر (ص) است و در این دوران، زنان با آرایش و زینت و بدون رعایت حجاب ظاهر می‌شدند. بعضی این دوران را، زمان هشتصدساله بین آدم و نوح دانسته‌اند. ابن عباس، آن را زمان میان ادریس و نوح، و شعبی آن را زمان مابین عیسی (ع) و محمد (ص) گفته است. عده‌ای نیز جاهلیت اولی را زمان میان نوح و تولد ابراهیم دانسته‌اند و ابوالعالیه آن را به دوران داود (ع) نسبت داده است.

در جلد شانزدهم ترجمه تفسیر المیزان آمده است: [کلمه جاهلیت اولی، به معنای جاهلیت قبل از بعثت است، پس در نتیجه، مراد به آن، جاهلیت قدیم است و اینکه گفته‌اند مراد به آن، دوران هشتصد ساله مابین آدم و نوح است و یا گفته‌اند زمان داود و سلیمان است یا گفته‌اند زمان ولادت ابراهیم است و یا زمان فترت بین عیسی (ع) و محمد (ص) است، اقوالی بدون دلیل است] (با کمی تغییر).

۸- تَبَرُّج: ظاهر شدن در برابر مردم (همان طور که برج قلعه، برای همگان ظاهر و هویدا است). اظهار زینت.

۹- در روایات بسیاری که در شأن نزول آیه «اتّما یرید اللّهُ...» آمده، و تعداد آن بیش از هفتاد



حدیث و بیشتر آنها از طریق اهل سنت است، این آیه در شأن پیامبر(ص)، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السّلام نازل شده و احدی در این فضیلت با آنان شریک نیست. به ویژه آنچه از امّ سلمه که آیه در خانه او نازل شده روایت شده، تصریح دارد که آیه مخصوص همین پنج تن است و شامل همسران رسول خدا(ص) نمی‌شود. این آیه به تنهایی و در یک واقعه جداگانه نازل شده و در بین هفتاد روایتی که اشاره شد یک روایت هم نیست که بگوید این آیه به دنبال آیات مربوط به همسران رسول خدا(ص) نازل شده، پس این آیه از جهت نزول جزو آیات مربوط به همسران پیامبر(ص) و متصل به آن نیست و یا به دستور پیامبر(ص) آن را به دنبال آن آیات قرار داده‌اند و یا بعد از رحلت ایشان، اصحاب در هنگام تألیف آیات قرآن، آن را در این قسمت قرار داده‌اند. (از جلد شانزدهم ترجمه تفسیر المیزان، با کمی تغییر).

در جلد شانزدهم ترجمه تفسیر المیزان به نقل از دُرّ منثور آمده است که: [طبرانی از امّ سلمه روایت کرده که گفت: رسول خدا(ص) به فاطمه(س) فرمود: همسرت و دو پسرانت را نزد من حاضر کن. فاطمه(س) ایشان را به خانه ما آورد، پس رسول خدا(ص) پتویی بافت فدک را بر سر ایشان انداخت و دست خود را روی سر همگی آنان گذاشت و گفت: بار الها! اینها اهل محمّد، و در نقلی دیگر آمده: اینها پند آل محمّد، پس صلوات و برکاتش را بر آل محمّد قرار ده همان طور که بر آل ابراهیم قرار دادی و تو حمید و مجیدی. امّ سلمه می‌گوید: پس من پتو را بلند کردم که من جزو آنان باشم. رسول خدا(ص) از دستم کشید و فرمود: تو عاقبت به خیری.

و در کتاب غایة المرام است که این مردویه از امّ سلمه روایت کرده که گفت: این آیه (انّما یرید الله لیذهب عنکم الرجس...) در خانه من نازل شد و در خانه هفت نفر بودند. جبرئیل، میکائیل، علی، فاطمه، حسن، حسین و من که دم در ایستاده بودم. عرضه داشتیم یا رسول الله آیا من از اهل بیت نیستم؟ فرمود: تو عاقبت به خیری، تو از همسران پیغمبری].

حدیث مربوط به شأن نزول آیه مزبور، به «حدیث کساء» معروف است و از پیامبر(ص) نقل است که فرمود: قسم به آنکه مرا به حق، به پیامبری برانگیخت و به رسالت نجات‌دهنده انتخاب فرمود، ذکر نمی‌شود این خبر ما در مجلسی از مجالس اهل زمین و در آن جمعی از

شیعیان و دوستان ما باشند مگر اینکه به آنان رحمت نازل شود، و ملائکه اطراف آنها را احاطه می‌کنند و برایشان آمرزش می‌خواهند تا متفرق شوند. و پیامبر به علی(ع) فرمود: ذکر نگرده این خبر(حدیث کساء) در مجلسی از مجالس اهل زمین و در آن جمعی از پیروان و دوستان ما باشند و میان آنها مهمومی باشد مگر آنکه خدا، هم او را برطرف سازد، و نه غمزده‌ای، مگر آنکه خداوند غم او را برطرف نماید، و نه طالب حاجتی، مگر آنکه خداوند حاجتش را برآورده می‌فرماید.

۱۰- سِبْطَيْنِ (جمع سبط): فرزندان، نوه. بیشتر به فرزندان و نوادگان دختری اطلاق می‌شود. (اشاره به امام حسن و امام حسین علیهم السلام).

۱۱- به توضیح شماره ۹ مراجعه فرمایید.

۱۲- به توضیح شماره ۹ مراجعه فرمایید.

۱۳- بری: خالص، پاک.

۱۴- سلیل: فرزند، پسر.

۱۵- غرث: لغزش، خطا.



مرکز تحقیقات کتب و اسناد اسلامی

وَأذْكُرْتَ مَا يُتْلَىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ

آيَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا ﴿٢٤﴾

باشد. (۳۳) و از آن همه آیات الهی و حکمتی که در خانه‌های شما تلاوت می‌شود متذکر شوید (و بپند گیرید، و بداندید) که همانا خدا را به خلق لطف و مهربانی است.

إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ

(پدری به حال همه) آنگاه است. (۳۴) همانا کلیه مردان و زنان مسلمان

وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ

و مردان و زنان اهل تقاضت و عبادت و مردان و زنان راستگوی و مردان

وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ وَالْمُتَصَدِّقِينَ

و زنان صابر و مردان و زنان خداترس خاشع و مردان

وَالْمُتَصَدِّقَاتِ وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ وَالْحَافِظِينَ

و مردان و زنان خداترس مسکوت‌نواز و مردان و زنان محافظ

فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا  
خودداران از نمایانان حرام مردان و زنانی که یاد خدا  
 وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا ﴿٣٥﴾  
بسیار کند. در روز آید خدا بغفرت و پاداشی بزرگ، مویز ساخته است (۳۵)

آنچه را که خواننده گردد بر شما	۲۴۳۵۱- یاد آرید ای زنان مصطفی <sup>۳۴</sup>
هم ز حکمت‌ها <sup>۱</sup> که شاید در نسق	۲۴۳۵۲- در سراهاتان ز آیت‌های حق
بر شما پیدا و پنهان ناگزیر	۲۴۳۵۳- حق تعالی چون لطیف <sup>۲</sup> است و خبیر <sup>۳</sup>
مُسْلِمَاتِ و مُؤْمِنَاتِ و قَانِنَاتِ <sup>۴</sup>	۲۴۳۵۴- مسلمین و مؤمنین و اهلِ ثبات <sup>۳۵</sup>
صَابِرَانِ از مرد و زن در هر کجا <sup>۵</sup>	۲۴۳۵۵- راستگویان از رجال و از نسا
هم زنانِ با تواضع در خصال <sup>۶</sup>	۲۴۳۵۶- ترسناکانِ فروتن از رجال
هم زن صدقه دهند ز امرِ حق <sup>۷</sup>	۲۴۳۵۷- و آن رجال صدقه ده بر مُسْتَحَقِّ
حَافِظِينَ فَسْرَجِها ز ایشان همه <sup>۸</sup>	۲۴۳۵۸- مردِ صائم هم زنان صائمه
مرد یا زن ز آن چه زشت است و گناه	۲۴۳۵۹- آنکه دارد فسرجِ خود یعنی نگاه
مرد یا زن بی‌شمار و متصل	۲۴۳۶۰- و آن که یادِ حق کند از نطق و دل
بس بزرگ آمرزش و اجر از وجود	۲۴۳۶۱- حق مهیا کرد بهر این گروه



- ۱- حکمت‌ها: علوم عقلی و احکام شرعی.
- ۲- لطیف: دارای لطف و ریزبینی.
- ۳- خبیر: باخبر، آگاه.
- ۴- مسلمین و مُسْلِمَاتِ مردان مسلمان و زنان مسلمان هستند که از نظر ظاهر و باطن

تسلیم دین شده‌اند؛ و مؤمنین و مؤمنات، مردان و زنان با ایمانی هستند که دین خدا را در دل خود جای داده‌اند و به امر حق مؤمن و تسلیم هستند؛ قانتین و قانتات، مردان و زنان ذلیع و خاضع در برابر خداوند هستند.

۵- صادقین و صادقات مردان و زنان راستگوی‌اند که در ادعای خود به دینداری صدق دارند و خلف وعده نمی‌کنند و گفتار آنان راست است، و صابریین و صابران مردان و زنان صبور در برابر بلاها و مصایب و نیز در مقابل ترک گناهان هستند.

۶- خاشعین و خاشعات، مردان و زنانی هستند که باطن و قلب آنان در برابر خداوند خوار و ذلیل است و قلب و باطنی فروتن دارند.

۷- مُتَّصِدِّقِین و مُتَّصِدِّقَات، مردان و زنانی هستند که در راه خداوند خرج می‌کنند و صدقه و زکات می‌دهند و نیز از جان خود می‌گذرند.

۸- صائمین و صائمات مردان و زنان روزه‌دارند که به فرمان خداوند روزه واجب و مستحب می‌گیرند و حافظین و حافظات فروج، مردان و زنانی هستند که شهوات و تمایلات جنسی خود را تنها در راه حلال به کار می‌بندند.

وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ

بر هیچ مرد و زن مؤمنی را در کاری که خدا و رسول حکم کنند، اراده و اختیاری نیست که برای خلاصی اظهار نسیانند و هر کس نافرمانی خدا و رسول او کند، دانست

لَهُمُ الْخَيْرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا

بگراهی سختی افتاده است این‌قدر زینب دختر عمویش را به زینب، غلام آزاد کرده خود ترویج کرد و زینب گفتند: من از اشراف غریب‌خو غلامی را به شوهری پذیرم.

مَبِينًا ﴿٣٦﴾ وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ

بن آیه نازل شده پذیرفت (۳۶) و او یاد کن، وقتی که با آن کس که خدا برش نعمت اسلام بخشید و تو برش نعمت آزادی بخش زینب عار نه، به نسبت آن می‌گفتی

أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللَّهَ وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ

برو زن خود در آن‌گاه دار و از خدا بترس او مفلأش مده، و آنچه در دل پنهان می‌داشتی که زینب را بگیری و حرمت از دواج با زن پسر خوانده را که در جاهلیت بوده منسوخ

مُبْدِيهِ وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ

کس خدا می‌خواست آشکار سازد و تو از مخالفت و سرزنش اخلق می‌ترسیدی و از خدا سزاوارتر بود بترسی پس اولین غرض آن چون زید از آن زن

مِنْهَا وَطَرًا زَوْجَنَا كَهَا لَكِي لَا يَكُونُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي  
 ازواج ادعیای آنها را اذاقصوا منهن و طرأ و کانت امر الله مفعولا  
 که از آنها کتاباب شدند. او طلاق دادند بر خویش حرج و گناهی ندارند.  
 تا مؤمنان در نکاح زنان پس حلالند خود  
 و قرآن عطا انجاه شدنی است ۳۳۱



## در بیان قصه زینب و زید

- ۲۴۳۶۲- هست مَرُوی<sup>۱</sup> چون که زینب را رسول خواست بَهرِ زید<sup>۲</sup>، گشت او زین ملول
- ۲۴۳۶۳- بُد چو عتّه زاده پیغمبر او<sup>۳</sup> هم جمیله<sup>۴</sup>، کرد ابا زان شوهر او<sup>۵</sup>
- ۲۴۳۶۴- بر گمانش که پیغمبر مَرُو را بَهرِ خود خواهد، رضا شد ز ابتدا
- ۲۴۳۶۵- یافت چون کس را ز بَهرِ زید خواست در غضب شد گفت این نآید به راست
- ۲۴۳۶۶- آمد آیت نیست بر مؤمن سزا<sup>۳۶۳</sup> هسمچو عبدالله جَحش<sup>۶</sup> از نارضا
- ۲۴۳۶۷- هم زنی که مؤمنه چون زینب است تا بسپجد سر ز امری کز رُب است
- ۲۴۳۶۸- چون که شد حکم خداوند و رسول نزد کاری و اینست ثابت در اصول،
- ۲۴۳۶۹- اینکه باشد بَهرِ آنها اختیار از امور خویش هست ار حق گذار
- ۲۴۳۷۰- و آن که عاصی بر خدا و بر رسول گشت، خود کرده است گمراهی قبول
- ۲۴۳۷۱- هست در گمراهی بس آشکار چون شنید این زینب آمد به اعتذار
- ۲۴۳۷۲- من به حُکمت راضی‌ام گفت آنچه هست عَقِدِ وی پس مصطفی با زید بست
- ۲۴۳۷۳- هم فرستادش صداق<sup>۷</sup> از مالِ خویش داد مردم را طعام افزون و بیش<sup>۸</sup>
- ۲۴۳۷۴- ابن ابراهیم در تفسیر خود کرده ذکر این سان ز اختیار و سَنَد
- ۲۴۳۷۵- که به حجره زید روزی مصطفی رفت دید او زینب نیکو لقا
- ۲۴۳۷۶- گفت تحسین خالق را کافرید این چنین حُسنی که مثلش کس ندید

آنچه بشنید از رسول پاکباز  
 گر که خواهی سازمت این دم رها  
 او نخواهد، می‌نگردم جفت طاق  
 جفت خود را گفت من سازم رها  
 گشته فوت از وی بُود یا تهمتی؟  
 من نَسَیدم چیز نکویی یک تَسو<sup>۹</sup>  
 بس تَرْقَع<sup>۱۰</sup> می‌نماید بر مسن او  
 وز خدا ترس از طلاقش بی‌گناه  
 در طلاق از جفت تا گردید طاق  
 که به پا دارای رسول پاکدین  
 نِسعت خود بر وی آن خَلَاقِ فرد  
 می‌برهیز از خدا زین نابخواه  
 آنچه حق ظواهر کتنده بود آن  
 زید او را، یا اراده آن سیاق  
 وز لب هر کج خیالی بدمنش  
 گفت او را ده طلاقش بَهرِ من  
 کو بدانند رازها را مو به مو  
 از تو پنهان گر کنی نآید درست  
 ز آن چه حَقَّت داد و برخوردار کرد  
 کس امر زینب را چوه پوشی از فَرَق  
 تو کنی از خلق ز اظهارش حیا؟  
 حاجتِ خود را ز زینب، رفت قسید  
 تا دگر بر مؤمنین نَبُود حَرَج  
 نیست چون در جاهلیت آن حرام

۲۴۳۷۷- چون که آمد زید زینب گفت باز  
 ۲۴۳۷۸- گفت شاید کرده میل آن مُقتدا  
 ۲۴۳۷۹- گفت شاید گر توام بدهی طلاق  
 ۲۴۳۸۰- زید آمد نزد آن بَحْرِ عطا  
 ۲۴۳۸۱- گفت باعث چیست؟ ما نا خدمتی  
 ۲۴۳۸۲- گفت نی بالله کز آن پاکیزه خو  
 ۲۴۳۸۳- از شرافت لیک یا روی نکو  
 ۲۴۳۸۴- گفت پیغمبر که دار او را نگاه  
 ۲۴۳۸۵- کرد او اصرار در باب طلاق  
 ۲۴۳۸۶- حق کند اِخبار پیغمبر از این  
 ۲۴۳۸۷- چون که گفتمی بر کسی کانعام کرد<sup>۳۷</sup>  
 ۲۴۳۸۸- زوجهات را دار بَهرِ خود نگاه  
 ۲۴۳۸۹- یاد کن کردی چو در نفست نهان  
 ۲۴۳۹۰- از نکاح زینب ار بدهد طلاق  
 ۲۴۳۹۱- بود ترس از مردمت در سرزنش  
 ۲۴۳۹۲- که پیغمبر از پسر بگرفت زن  
 ۲۴۳۹۳- حق اِحق است آنکه تا ترسی ازو  
 ۲۴۳۹۴- چون تو دانستی که زینب جفتِ توست  
 ۲۴۳۹۵- طعن مردم خائفت ز اظهار کرد  
 ۲۴۳۹۶- این عتابی بر پیغمبر بُد ز حق  
 ۲۴۳۹۷- آنچه من خواهم که سازم بر ملا  
 ۲۴۳۹۸- پس چو آن هنگام که، بگذارد زید  
 ۲۴۳۹۹- با تو تزویجش نمودم از فَرَج  
 ۲۴۴۰۰- که زن و فرزند خوانده بر آنام<sup>۱۱</sup>

- ۲۴۴۰۱- چون که بگذارند ز ایشان در سیاق حاجت خویش از نکاح و از طلاق  
۲۴۴۰۲- یابد امری که خدا خواهد وقوع در مقامات از اصول و از فروع<sup>۱۲</sup>



۱- مَرُوی: روایت شده.

۲- زید: مراد، زید بن حارثة بن شراحیل کلبی، برده‌ای است که گفته‌اند پیامبر(ص) یا خدیجه، همسر ایشان او را خریده بودند و بعدها پیامبر(ص) او را آزاد فرمود و او را فرزند خود خواند. (به توضیحات شماره ۸ و ۹ مربوط به ابیات شماره ۲۴۰۶۷ و ۲۴۰۶۸ مراجعه فرمایید).

۳- زینب بنت جحش رباب الاسدیة دختر امیمة بنت عبدالمطلب است (که عمه پیامبر بود) (یعنی زینب دختر عمه پیامبر بوده است). (به توضیح شماره ۸ مربوط به بیت شماره ۲۴۰۶۷ مراجعه فرمایید).



۴- جمیله: زن زیبارو.

۵- به توضیح شماره ۸ مربوط به بیت شماره ۲۴۰۶۷ مراجعه فرمایید.

۶- عبدالله بن جحش، برادر زینب بنت جحش و پسر عمه پیامبر(ص) بود که او نیز در ابتدا با ازدواج خواهرش با زید بن حارثة مخالف بود. (به توضیح شماره ۸ مربوط به بیت ۲۴۰۶۷ مراجعه فرمایید).

۷- صداق (به فتح یا کسر صاد): مهر و کابین زن.

۸- در بعضی روایات آمده که پیامبر(ص) در ازدواج با هیچ یک از همسران خود، ولیمه‌ای را که در ازدواج با زینب داد تهیه ندید، چه در ازدواج با او گوسفند کشت و به مردم نان و گوشت داد. (گویا پیامبر با این کار می‌خواست نشان دهد که به هیچ وجه مرعوب سنت‌های خرافی نبوده و به اجرای اوامر الهی افتخار می‌کند).

۹- تسو: یک حصه از ۲۴ حصه گز. در اینجا به معنی مقدار کم و ناچیز است.

۱۰- تَرَفُّع: نر می، مهربانی.

۱۱- اَنَام: مردم.

۱۲- در ابیات ۲۴۳۷۵ تا آخر ۲۴۴۰۲ به مسأله ازدواج پیامبر(ص) با دختر عمه‌اش زینب بنت جحش اشاره شده که به دنبال جدا شدن از همسر اولش(زید بن حارثه) صورت گرفت و ازدواج پیامبر(ص) با زینب، به امر خداوند و به این جهت صورت گرفت که مسلمانان بدانند که همسر پسر خوانده، محرم نیست و می‌توان با او ازدواج نمود. اما آنچه در این ابیات به آن اشاره شده به طور خلاصه از این قرار است: گفته‌اند بعد از آنکه پیامبر(ص) از مدینه مهاجرت فرمود، زینب بنت جحش را به ازدواج زید در آورد. روزی زید، دیر به خدمت پیامبر(ص) رفت، پیامبر به منزل او رفت تا از او خبر بگیرد و هنگامی که درب منزل زید را باز کرد ناگهان چشمش به زینب (همسر زید) که زنی زیبا بود افتاد و گفت: منزّه است خداوند آفریننده نور و تبارک الله احسن الخالقین و سپس به منزل خود بازگشت. وقتی زید به منزل آمد، زینب ماجرا را برای او تعریف نمود. زید گفت: آیا میل داری تو را طلاق دهم تا پیامبر(ص) با تو ازدواج نماید؟ زینب گفت: می‌ترسم تو مرا طلاق دهی و پیامبر(ص) هم با من ازدواج نکند. زید به نزد پیامبر رفت و ماجرا را تعریف کرد و از پیامبر پرسید آیا میل دارید من او را طلاق دهم تا شما با او ازدواج کنید؟ پیامبر(ص) فرمود: نه، برو و از خدا بترس و همسرت را نگهدار.

حضرت امام رضا(ع) در پاسخ به سؤالات علی بن جهم، در مجلس مأمون، فرمود: «خداوند اسامی همسرانی را که آن جناب با آنان ازدواج می‌کند قبلاً برای پیامبر نام برده، هم همسران دنیایش را و هم همسران آخرتش را و نیز فرموده که اینها مادران مؤمنین‌اند و یکی از این همسران، زینب بنت جحش بوده که در آن روزها، همسر زید بن حارثه بود و پیامبر این معنا را که وی به زودی به ازدواجش در می‌آید از مردم پنهان می‌کرد تا منافقین نگویند درباره زن مردم می‌گوید: همسر من است و جزو مادران مؤمنین است...».

در مجمع‌البیان، در ذیل جمله «و تَحْفَىٰ فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ...» (در آیه ۳۷) آمده که: «بعضی گفته‌اند: آنچه(پیامبر) در دل پنهان می‌داشته این بوده که خدا به وی اعلام کرده بود که زینب به زودی یکی از همسران او خواهد شد و زید او را طلاق خواهد داد، پس وقتی زید نزدش آمد و عرضه داشت: می‌خواهم زینب را طلاق گویم حضرت به وی فرمود: همسرت را



نگه‌دار و خدای سبحان در آیه شریفه به وی می‌فرماید: چرا گفتی همسرت را نگه‌دار؟ با اینکه به تو اعلام کرده بودم که او همسر تو خواهد بود؟...»].

در جلد شانزدهم ترجمه تفسیر المیزان، ذیل آیه «وَ إِذْ تَقُولُ لِلَّذِي...» (آیه ۳۷) آمده است:

[... «وَ تَخْفَى فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ» یعنی تو در دلت مطلبی را پنهان می‌کنی که خدا ظاهرکننده آن است، «وَ تَخْشَى النَّاسَ وَ اللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ» از ذیل آیات، یعنی جمله «الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَ يَخْشَوْنَهُ وَ لَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ...» (سوره احزاب، آیه ۳۹) بر می‌آید که ترس از مردم در جمله مورد بحث، این نبوده که آن جناب از جان خود می‌ترسیده، بلکه ترسش راجع به خدا و مربوط به دین او بوده و می‌ترسید مردم او را سرزنش کنند و بیماردلان جنجال به راه بیندازند که چرا همسر پسرت را گرفته‌ای و در نتیجه ایمان عوام مردم هم سست می‌شود... خدای تعالی بر پیامبر خود واجب کرده بود که باید با همسر زید، پسرخوانده‌اش ازدواج کند، تا به این وسیله همه بفهمند که همسر پسرخوانده، محرم انسان نیست و سایر مسلمانان نیز بتوانند با همسر پسرخوانده‌هایشان ازدواج کنند. رسول خدا(ص) این معنا را در دل پنهان می‌داشت، چون از اثر سوء آن در مردم می‌ترسید، خدای تعالی با این عتاب (جمله «وَ تَخْشَى النَّاسَ وَ اللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ...» که ظاهرش نوعی عتاب است که: از مردم می‌ترسی؟ با اینکه خدا سزاوارتر است به اینکه از او بترسی، و در حقیقت، عتاب از یک نوع ترس از خداست و این ترس از خدا، از طریق مردم است، یعنی در ترس از خدا، مردم را دخالت نده و مستقیماً از خدا بترس)، به پیامبر(ص) امنیت داد... آنچه رسول خدا(ص) در دل پنهان می‌داشت بیان مصلحت این حکم است که می‌فرماید: اینکه ما زینب را به ازدواج تو در می‌آوریم و این عمل را حلال و جایز کردیم، علتش این بود که خواستیم مؤمنین در خصوص ازدواج با همسران پسرخوانده‌هایشان، بعد از آنکه بهره خود را گرفتند، در فشار نباشند و آنها نیز بتوانند با همسران پسرخوانده خود ازدواج کنند، و نه اینکه رسول خدا(ص) آن طوری که بعضی از مفسرین گفته‌اند عاشق زینب شده و عشق خود را پنهان کرده باشد، بلکه وجوب این عمل را پنهان می‌کرده...] (به اختصار و با کمی تغییر).

مَا كَانَ عَلَى النَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ فِيمَا فَرَضَ اللَّهُ لَهُ سُنَّةَ اللَّهِ فِي

پیغمبر را در حکمی که خدا <sup>اور نکاح زن</sup> بر او نهاده، برای او مقرر فرموده گناهی نیست. <sup>سنت الهی در میان آنان که</sup>

الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَقْدُورًا ﴿٣٨﴾ الَّذِينَ

در گذشته هدایت شده اند (که انبیا را توسعه در امر نکاح و تحلیل برخی مقررات است) او فرمان خدا حکمی نافذ و قطعی و به اندازه و حساب شده است (۳۸) الذين

يَبْلَغُونَ رَسُولَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ، وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَكَفَى

سنت خداست، در حق آنان که تبلیغ رسالت خدا کنند و از خدا می ترسند و از هیچ کس جز خدا نمی ترسند و خدا برای حساب به تنهایی

بِاللَّهِ حَسِيبًا ﴿٣٩﴾ مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ

کتابت می کند. (۳۹) محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) پدر هیچ یک از مردان شما از پدر یا عمه و یا نیست (پس زین فرزند پسرش نبود و پس از طلاق

رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا ﴿٤٠﴾

را تواند گرفت، لیکن او رسول خدا و خاتم انبیاست و خدا هسته (حکمش و حق حکمت و مصلحت است، زیرا تا ابر همه امور عالم آگاه است) (۴۰)



- |   |  |
|---|--|
| ۲۴۴۰۳- بر نبی نبود گناهی اندر آن                | که ز حق شد «فرض» مر بر بندگان                |
| ۲۴۴۰۴- گشته قسمت یعنی از حق بر عباد             | نیست کم رزق مقدر یا زیاد                     |
| ۲۴۴۰۵- این نه مخصوص نبی در قسمت است             | بلکه آن از حق تعالی «سنت» است                |
| ۲۴۴۰۶- هم چو سنت‌ها که در پیغمبران              | هشته <sup>۱</sup> ، آنان که گذشتند از جهان   |
| ۲۴۴۰۷- آن رسل یعنی کزین بودند پیش               | حق در آنها هشت سنت‌های خویش                  |
| ۲۴۴۰۸- امر حق باشد به اندازه و عیار             | نافذ و هشته شده در روزگار                    |
| ۲۴۴۰۹- آن گسان بودند یعنی انبیا                 | مر رساننده «رسالات» خدا                      |
| ۲۴۴۱۰- بودشان ترس از خدا در هر نفس              | نزد تبلیغ رسالت نی ز کس                      |
| ۲۴۴۱۱- کافی است از خلق خلاقِ مُجیب <sup>۲</sup> | «وَكَفَى بِاللَّهِ» مولانا حسیب <sup>۳</sup> |
| ۲۴۴۱۲- مر پدر نبود «محمد» بی ز شک               | خود بسه مردانِ شما از هیچ یک                 |
| ۲۴۴۱۳- تا بود بر وی حرام اندر سند               | مر زنی چون بر پدر زوج و ولد <sup>۴</sup>     |
| ۲۴۴۱۴- آمد این بر ردِّ حرف بدمنش                | کساندین کردند او را سرزنش                    |
| ۲۴۴۱۵- لیک می باشد رسولِ دادگر                  | هر رسولی هست بر اتمت، پدر <sup>۵</sup>       |

۲۴۴۱۶- نه که مطلق بلکه زآن حیثی که او	ناصر و مشفق بود بی گفتگو
۲۴۴۱۷- هم بُود «خاتم» نبیین را تمام	که نبوت یسافت بر وی اختتام
۲۴۴۱۸- یا نبوت مُهر کرده شد به وی	که نبی مَر ورا نآید ز پی
۲۴۴۱۹- حق بُود دانا به هر چیزی که هست	جسای سَر را داند او از جای دست
۲۴۴۲۰- بر نبوت کیست داند لایق او	هست بر امری که خواهد فایق او



۱- هشتمه: قرار داد.

۲- مُجیب: اجابت‌کننده.

۳- خداوند برای به حساب آوردن اعمال کوچک و بزرگ و ظاهری و باطنی کافی است. (پس واجب است که تنها از او خشیت داشته باشید و از غیر او دچار خشیت نشوید).

۴- خداوند در آیه ۴۰ می‌فرماید که محمد(ص) پدر هیچ یک از مردان موجود فعلی شما نیست (تا همسر پسر خوانده‌اش، زید بر او حرام باشد)، یعنی هیچ کدام از مردان شما از صلب او متولد نشده‌اند و این نفی پدری، نفی تکوینی است. و اینکه پیامبر(ص) زید را پسر خود خواند، تنها صرف خواندن بود و هیچ اثری از آثار پدر و فرزندی بر آن مترتب نمی‌شود.

در جلد شانزدهم ترجمه تفسیر المیزان آمده است: [...] و اما قاسم، طیب، طاهر و ابراهیم، چهار پسری که خدا به آن جناب (پیامبر) داد، البته اگر به قول بعضی، طیب و طاهر، لقب قاسم نباشد، فرزندان حقیقی او بودند، لکن قبل از رسیدن به حد بلوغ از دنیا رفتند و کلمه رجال در حقشان صادق نیست تا مورد نقض آیه واقع شوند، و هم چنین حسن(ع) و حسین(ع) که دو فرزندان (نوه‌های) آن جناب بودند نیز طفل بودند و تا رسول خدا(ص) در دنیا بود به حد رشد نرسیدند و مشمول کلمه «رجال» واقع نشدند. (با کمی تغییر).

۵- مفهوم ابیات ۲۴۴۱۴ و ۲۴۴۱۵ - آیه ۴۰، بر رد گفته‌های افراد بد دلی آمد که پیامبر(ص) را سرزنش می‌کردند که چرا همسر پسر خوانده‌اش را پس از آنکه از او جدا شد به زنی خود گرفت. خداوند فرمود محمد(ص) پدر هیچ یک از مردان موجود و فعلی شما نیست اما تنها ارتباط و بستگی او با شما مردم، ارتباط رسالت و نبوت است که تنها از این نظر، و مانند هر

پیامبر دیگری پدر امت خود محسوب می‌شود.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اذْكُرُوا اللّٰهَ ذِكْرًا كَثِيرًا ﴿٤١﴾ وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً

ای کسانی که ایمان آورده اید ذکر حق و یاد خدا (به دل و زبان) بسیار کنید. (۴۱) و دایم صبح و شام به تسبیح و تتربه ذات پاکش بپردازید. (۴۲) اوست خدایی که هم او و هم فرشتگانش بر شما بندگانش رحمت می‌فرستند تا شما را از ظلمتهای جهل و نقص و گمراهی

مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا ﴿٤٣﴾

بیرون آرد و به عالم نور (علم و ایمان) رساند. و او بر اهل ایمان بسیار مهربان است. (۴۳)

تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلَامٌ وَّاعِدَّ لَهُمْ أَجْرًا كَرِيمًا ﴿٤٤﴾ يَا أَيُّهَا

تحيّت مؤمنان (و پذیرایی ایشان) روزی که به لقاء رحمت حق باطن شوند سلام خدا و شادمانی لطف الهی خواهد بود. در آن یادش را که امت و شرافت مهربانان بوده است. ای پیامبر اگر کسی امتور را به رسالت فرستادیم تا آنکه نیک و بد خلق اگر او باشی و خوبان را به رحمت الهی امزده دهی و ابدان را از عقاب خدا بترسانی (۴۵) او به اذن حق (خلق را) به سوی خدا دعوت کنی و در این شب ظلمت جهان چراغ فروزان عالم باشی. (۴۶) و مؤمنان را بشارت ده که خدا را بر آنان

إِلَى اللّٰهِ بِأَذْنِهِ وَّسِرًّا مِّنِيرًا ﴿٤٦﴾ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ بِأَنَّ لَهُم مِّنَ اللّٰهِ فَضْلًا كَبِيرًا ﴿٤٧﴾ وَلَا تَطْعَمِ الكَافِرِينَ وَالمُنَافِقِينَ

قبول او رحمت عظیم و ثواب بزرگ خواهد بود (که از حد تصور آنها بیرون است). (۴۷) ای رسول، هر گز به فرمان کافران و منافقان مباش و از حور و آزارشان در گذر و کار خود به خدا واگذار. که خدا بر کفالت و کارسازی (امور خلق) کتابت است. (۴۸)

وَدَعِ أَذْنَهُمْ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللّٰهِ وَكَفَىٰ بِاللّٰهِ وَكِيلًا ﴿٤٨﴾

### در بیان ذکر

- ۲۴۴۴۱- «اذْكُرُوا اللّٰه» ای گروه مؤمنان
- ۲۴۴۴۲- هم چنین تسبیح ذاتش صبح و شام<sup>۴۲</sup>
- ۲۴۴۴۳- ذکر بسیار از طریق انقیاد
- ۲۴۴۴۴- زآن که ممکن نیست ذکر متصل
- ۲۴۴۴۵- یا بود حُبِّ خدا، ذکر کثیر
- ۲۴۴۴۶- هر چه را داری به جان و دل تو دوست
- ذکر بسیار از رد قلب و لسان
- می‌کنید آن سان که شد فرض آنام<sup>۲</sup>
- ذکر قلبی در یسقین باشد مراد<sup>۳</sup>
- حق تعالی را به جز از نطق دل
- کی رود مر یساید محبوب از ضمیر؟
- بسر زبان و دل مدامت نام اوست

۲۴۴۲۷- غافل ار شد دل زیادش نیم دم	حُبِّ مَحْبُوبِ أَنْ قَدْرُ دَانِ هَسْتِ كَمِ
۲۴۴۲۸- چون شود یکجا فراموش از نظر	یَادِ غَیْرِتِ، نَخْلِ ذِکْرِ اَمَدِ بَسِهْ بِرِ
۲۴۴۲۹- اوست آن کس که فرستد مر درود <sup>۴۳</sup>	هَمِ مَلَایِکِ بِرِ شَمَا، گَاهِ وِرُودِ
۲۴۴۳۰- از خداوند آن درودش رحمت است	وَزِ مَلَایِکِ مَزْدَه‌هَا دَرِ طَاعَتِ اسْتِ ۴
۲۴۴۳۱- تا برون آرد شما را از ظلم	سَوِیِ نَوْرِ قَدَسِ ۵ و فِرْدَوِیِ نِعَمِ
۲۴۴۳۲- یا ز ظلماتِ طبیعت در فتوح	سَوِیِ نَوْرِ وِ رُوشَنِیِ قَلْبِ ۶ و رُوحِ ۷
۲۴۴۳۳- یا ز تاریکی تن، بر نور جان	کَسُو بُوَدِ بِرِ اَهْلِ اَیْمَانِ مَهْرَبَانِ
۲۴۴۳۴- حاصل آنکه ذکر حق باشد سبب	بِرِ خُرُوجِ اَزِ فِرْقِ ۸، بِرِ جَمْعِ ۹ اَدَبِ
۲۴۴۳۵- دارد این رحمت به مؤمن اختصاص	کَشِ دَهْدِ اَزِ فِرْقِ، رِهْ بِرِ جَمْعِ خَاصِ
۲۴۴۳۶- «يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ» «تَجِيئَتُهُمْ» «سَلَامٌ» ۱۰ <sup>۴۴</sup>	کَسِهْ مَرِ اِیْشَانِ رَا بُوَدِ جَنَّتِ مَقَامِ
۲۴۴۳۷- بهرشان با آن تحیت در نعیم	کَرْدِهْ اسْتِ اَمَادِهْ اَوْ مَزْدِیِ کَرِیْمِ ۱۱
۲۴۴۳۸- ای پیامبر ما تو را بر بندگان <sup>۴۵</sup>	خُودِ فِرَسْتَادِیْمِ اَزِ فِضْلِیِ عَیَانِ
۲۴۴۳۹- شاهدهی بر حال امت ناگزیر	هَمِ مَبْشُرِ بِرِ خَلَایِقِ، هَمِ نَذِیْرِ ۱۲
۲۴۴۴۰- سوی حق خواننده با فرمان او <sup>۴۶</sup>	هَمِ سَمِ چِرَاغِ رُوشَنِیِ کَا رَنَسْدِ رُو
۲۴۴۴۱- چون به تاریکی شود پیدا سراج ۱۳	بِگِرُودِ هَرِ کَسِ بَسِهْ سَوِیْشِ لَاعِلَاجِ
۲۴۴۴۲- مزده ده بر مؤمنین کز بهرشان <sup>۴۷</sup>	فِضْلِ ۱۴ حَقِّ بَاشْدِ بَزْرَگِ اَنْدَرِ نِشَانِ
۲۴۴۴۳- هم مبر فرمان کفار از جهت <sup>۴۸</sup>	هَمِ مَنَافِقِ سَمِیْرَتَانِ بَدِ نِیَّتِ
۲۴۴۴۴- دست هم سردار زایداشان تمام	مَسْیِیِ مِیْاشِ اَنْسَدِرِ مَقَامِ اَنْتِقَامِ
۲۴۴۴۵- کن توکل بر خداوند جلیل	بِسِ بُوَدِ اَوْ «كَسْفِي بِاللَّهِ» وَكَيْلِ



۱- «بُكْرَةً» (در آیه ۴۲) به معنی اول روز و «أَصِيلًا» به معنی آخر روز و عصر است و این دو، هنگام تحوّل احوال افق است و این تغیر و دگرگونی زمانی مناسب برای منزّه دانستن خداوند از تغیر و دگرگونی است و نیز می‌توان ذکر این دو کلمه را کنایه از دوام ذکر و تسبیح خداوند دانست.

۲- مفهوم بیت ۲۴۴۲۲ ← هم چنین ذات خداوند را در هنگام صبح و شام (مداوم) آن گونه که بر مردم (آن‌ام) واجب شد، تسبیح بگویید.

۳- [← «ذکر» (\*).]

۴- صلاة از خداوند، به معنی رحمت خاصه‌ای است که ذخیرهٔ آخرت مؤمنین و از ملائکه، به معنی استغفار برای آنان است.

۵- منظور از ظلمت‌ها، ظلمت‌های فراموش کردن خدا و جهل و کفر و فسق و مراد از نور، نور ذکر خدا و نور علم و ایمان و تقوی است.

۶- قلب: [← «قلب» (\*)، «دل» (\*).]

۷- روح: [← «روح حیوانی» (\*)، «مراتب وجود» (\*).]

۸- فرق: [← «فرق» (تفرقه) (\*)، «مقام جمع» (\*).]

۹- جمع: [← «جمع» \* «مقام جمع» (\*)، «فرق» (تفرقه) (\*).]

۱۰- روزی که پروردگارشان را ملاقات می‌کنند از سوی او و ملائکه او به آنان تحیت و سلام گفته می‌شود، یعنی آنان در روز لقاء خداوند در امنیت و سلامتی هستند و مکروه و عذابی به آنها نمی‌رسد.

۱۱- اجر کریم به معنی اجری بسیار بزرگ و پرارزش است.

۱۲- پیامبر(ص) در دنیا، شاهد اعمال امت است و آنچه را امت انجام می‌دهند تحمل و روز قیامت آن را اداء می‌کند و مؤمنین را به ثواب خدا و بهشت مزده و بشارت می‌دهد و کفار را به عذاب خدا و آتش جهنم او بیم می‌دهد و می‌ترساند.

۱۳- سراج مُنیر، به معنی چراغ نوربخش است. پیامبر(ص) همچون چراغی نورانی، مردم را به سوی سعادت و به راه خدا هدایت و از گمراهی دور می‌کند.

۱۴- فضل: بخشش بدون استحقاق گیرنده.

۱۵- خداوند در تکفل امور و کارسازی بندگان خود و برای وکالت آنان کافی است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا نَكَحْتُمُ الْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ طَلَقْتُموهن  
ای مردان با ایمان، هر گاه زنان مؤمنه را به عقد خود در آورده

مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ فَمَا لَكُمْ عَلَيْهِنَّ مِنْ عِدَّةٍ تَعْتَدُونَهَا  
پس آنها را به چیزی نزدیکی کنید ملاقاتشان دادید

فَمَتَّعُوهُنَّ وَسَرَحُوهُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا ﴿٤٩﴾ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا  
پس آنها را به چیزی مهرومند و به نیکی رها سازید (۴۹)

أَحْلَلْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ الَّتِي ءَاتَيْتَ أَجُورَهُنَّ وَمَا مَلَكَتْ  
زنانی را که مهرشان ادا کردی<sup>۱</sup> بر تو حلال کردیم

يَمِينُكَ مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْكَ وَبَنَاتِ عِمَّكَ وَبَنَاتِ عَمَّاتِكَ  
به غنیمت خدا تو را نصیب کرد و ملک تو شد

وَبَنَاتِ خَالِكَ وَبَنَاتِ خَالَاتِكَ الَّتِي هَاجَرْنَ مَعَكَ وَامْرَأَةً  
و دختران خالی و دختران آغاله‌خانی را آنها که با خود و وطن خود هجرت کردند و نیز زن

مُؤْمِنَةً إِنْ وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ إِنْ أَرَادَ النَّبِيُّ أَنْ يَسْتَنْكِحَهَا  
مؤمنه‌ای را که خود را به رسول اوست و مهر ببخشد و رسول هم به نکاحش مایل باشد، که این حکم همه و بخشیدن زن و حلال شدن او را مخصوص

خَالِصَةً لَكَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ قَدْ عَلِمْنَا مَا فَرَضْنَا  
تو هسته و زن مؤمنان، که ما حکم زمان عقدی و کنیزان ملکی مؤمنان را (که بیشتر با شرایط و عدد و حقوق آنها را شوهر همه رایان کردیم) می دانیم که چه مقرر کرده‌ایم.

عَلَيْهِمْ فِي أَزْوَاجِهِمْ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ لِكَيْلَا  
این زنان همه را که بر تو حلال کردیم و تو را مانند مؤمنان است، به احکام نکاح مقید نکرده‌ایم) بدین سبب است که

يَكُونَ عَلَيْكَ حَرَجٌ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿٥٠﴾  
بر وجود داعی (تو) در امر نکاح هیچ حرج و زحمتی نباشد، و خدا را (بر بندگان، مخصوص) به تو امقصد است و رحمت بسیار است. (۵۰)

۲۴۴۶- ای گروه مؤمنان چون از صلاح  
 ۲۴۴۷- پس شما بدهید ایشان را طلاق  
 ۲۴۴۸- پس بر ایشان هر شما را «عِدَّة» نیست  
 ۲۴۴۹- می‌تواند شد به شوهر در زمان  
 ۲۴۵۰- و ر که در عقد نکاح او ذکر مهر

مهر زنان را آورید اندر نکاح  
 پیش از آنکه مس کنید<sup>۱</sup> اندر سیاق  
 تا که بشمارند کآن بر چند و چیست  
 موعدی نبود بر او هیچ از عیان<sup>۲</sup>  
 می‌نکرده، بسایدش هم داد مهر

- ۲۴۴۵۱- مَتَّعُوهُنَّ دَهْسِيْدِش مَسْتَعَه پَس  
 ۲۴۴۵۲- مَتَّعَه دَر عَقْدِي بُوْد كِه ذَكْر مَهْر  
 ۲۴۴۵۳- وَر كِه گَشْتَه ذَكْر، نَصْفِ مَهْر رَا  
 ۲۴۴۵۴- «سَرِّحُوهُنَّ»<sup>۴</sup> رَهَا يَعْني كَنِيد  
 ۲۴۴۵۵- بِي ز اِيْذَا وَ مَلَالَت، اَز حَرَم<sup>۵</sup>  
 ۲۴۴۵۶- بَر تُو كَرْدِيْم اِي پِيْمِيْر مَا حَلَال<sup>۵۰</sup>  
 ۲۴۴۵۷- وَ اَن چَه رَا كِه گَشْتَه مَالِك دَسْت هَات  
 ۲۴۴۵۸- دَخْتَرَانِ عَمَّ، «بِنَاتِ» عَمَّه هَا  
 ۲۴۴۵۹- شُد حَلَال اَنَان كِه هَجْرَت كَرْدَه اَنَد  
 ۲۴۴۶۰- نَازَل اِيْن اَيْت هَمَا نَا پِيْش بُد  
 ۲۴۴۶۱- اُمَّ هَسَانِي گَفْتَه مَخْطُوْبَةُ رَسُوْل  
 ۲۴۴۶۲- پَس بَه مَن گَفْتَا تُوِي بَر مَن حِرَام  
 ۲۴۴۶۳- نَفْس خُوْد رَا وَر زَنِي ز اَهْل صِلَاح  
 ۲۴۴۶۴- بِي ز عَقْد وَ مَهْر مِي بَاشَد حَلَال  
 ۲۴۴۶۵- گَر كِه خَالص بَاشَد اَن بَخْشِيْدَنَش  
 ۲۴۴۶۶- اِيْنَسْت مَخْصُوْصِ تُو غِيْر اَز مُؤْمِنِيْن  
 ۲۴۴۶۷- شَرْح اِيْن اَحْكَام بَر وَجَه وَجِيَه  
 ۲۴۴۶۸- قَصْد مَا تَفْسِيْر اَصْل اَيْت اَسْت  
 ۲۴۴۶۹- فَسَقَه بَاشَد غِيْر تَفْسِيْر كَلَام  
 ۲۴۴۷۰- جَمَلَه مَا دَانَسْتَه اِيْم اَنْدَر نَشَان  
 ۲۴۴۷۱- دَسْت هَا شَان وَ اَن چَه رَا مَالِك شُدَسْت  
 ۲۴۴۷۲- تَا حَرَج نَبُوْد تُو رَا اَنْدَر نِكَاح  
 ۲۴۴۷۳- چَار زَن دَر عَقْد بَهْر اَمْت اَسْت  
 ۲۴۴۷۴- حَق بُوْد اَمْرزْگَار وَ مَهْرِيَان
- چيزی اعنی قدرِ وسع از مال پس  
 می نگشته تا بود معلوم بهر  
 داد بساید بر زن از روی رضا<sup>۳</sup>  
 چون که ایشان را به نیکی ره زتید  
 بساید ایشان را برون سازید هم  
 جفت هیت کسأجرشان دادی ز مال  
 وز غنائیم بساز گگردانده خدات  
 هم «بنات» خال و خالات آن تو را  
 در مدینه با تو و اندر پرده اَند  
 شرط هجرت بعد از آن منسوخ شد  
 چون شدم من، یافت این آیت نزول  
 چون نکردی هجرت از شهر و مقام  
 بر نبی بخشد گر او خواهد نکاح  
 بر تو آن زن گر که خواهی بی سؤال  
 بر تو یا خاص است و خالص دیدنش  
 خارج ایشان اند از امری چنین<sup>۶</sup>  
 جو به تفصیل از شرایع وز فقیه  
 شرح آن در فقه ثبت از حجت است  
 اهل فقه آن را شناسند از تمام  
 فرض کردیم آنچه در ازواجشان  
 شرح آن در فقه یک جا آمده است  
 آنچه گیری بر تو می باشد مباح<sup>۷</sup>  
 بر تو در ازواج از حق وسعت است  
 ز آن چه عُمرت<sup>۸</sup> باشد آن بر بندگان





۱- مَس کردن: آمیزش کردن، دخول و انجام عمل زناشویی.

۲- مفهوم ابیات ۲۴۲۲۶ تا ۲۴۲۴۹ - ای کسانی که ایمان آورده‌اید، وقتی زنان خود را طلاق می‌دهید، اگر پیش از آنکه با آنان آمیزش کنید طلاقشان دادید، لازم نیست زن مطلقاً شما، عِدّه نگه دارد، (عِدّه در اصطلاح فقه به مدتی گفته می‌شود که زن باید پس از طلاق صبر کند و دوباره ازدواج ننماید و این مدت در نکاح دائم سه طَهْر است و در زن حامله، وضع حمل است و در زن شوهر مرده، چهار ماه و ده روز است)، یعنی ضرورت ندارد که شمار روزهای مذکور را نگاه دارد و می‌تواند پس از جدا شدن از شما صبر نکند و بلافاصله ازدواج دوباره نماید.

۳- مفهوم ابیات ۲۴۴۵۰ تا آخر ۲۴۴۵۳ - اگر زنان را قبل از آنکه عمل زناشویی با آنان انجام داده باشید طلاق می‌دهید، در صورتی که در عقد نکاح، مَهْریه برایشان تعیین نموده‌اید، تنها نصف مَهْریه به آنان تعلق می‌گیرد و اگر هم مَهْریه تعیین نکرده‌اید، چیزی از مال، مطابق شأن آنها به آنان بدهید (مَتَّعُوهُنَّ به معنی دادن چیزی از مال به ایشان است که مناسب حال و شأن آنها باشد). متعه عبارت است از هدیه‌ای مناسب و مطابق شأن که باید در صورت عدم ذکر مَهْریه در عقد، هنگام طلاق به زن داده شود.

۴- سَبْرٌ حَوْهْنٌ: رها سازید آنها را. سَبْرٌ حَوْهْنٌ سَرَاخاً جَمِيلاً (در آیه ۴۹) به این معنی است که آنها را به تسریع جمیل (بدون نزاع و خصومت و به بهترین شیوه و به صورتی خوش) رها ساخته و طلاق دهید.

۵- حَرَمٌ: منظور، خانه و محل زندگی است.

۶- مفهوم ابیات ۲۴۴۵۶ تا آخر ۲۴۴۶۶ - خداوند به پیامبر (ص) می‌فرماید: ای پیامبر، فعلاً هفت طایفه از زنان را بر تو حلال کردیم: اول آن گروه از زنان (غیرخویشاوند با تو را) که اَجُور (مَهْریه‌های) آنها را پرداخت نموده‌ای؛ دوم کنیزانی را که به عنوان غنیمت جنگی (مانند ماریه قبطیه) و یا انفال (مانند صفیه و جویریّه که پیامبر آنها را از قید بردگی آزاد و با آنان ازدواج نمود) به دست آورده‌ای؛ سوم دختر عموها؛ چهارم دختر عمّه‌ها (بعضی مفسرین

گفته‌اند منظور از این دو طایفه زنان قریش‌اند؛ پنجم دختر دایی‌ها؛ ششم دختر خاله‌ها (بعضی مفسرین این دو طایفه را زنان بنی‌زهره دانسته‌اند) و هفتم زنان مؤمنی که خود را به تو ببخشند. منظور از طایفه‌های سؤم، چهارم، پنجم و ششم دختر عموها، دختر عمه‌ها، دختر دایی‌ها و دختر خاله‌هایی هستند که با پیامبر به مدینه هجرت کرده‌اند و گرنه ازدواج پیامبر(ص) با آنها حرام بوده است. البته این حکم، مربوط به ایامی است که ازدواج پیامبر(ص) با غیرزنان هجرت کرده حلال نبود اما بعد از تحلیل (حلال شدن) غیرمهاجرات (زناتی که مهاجرت به مدینه نکرده بودند) و نسخ آیه مورد بحث، ازدواج با زنان مهاجرت نکرده نیز حلال شد. دلیل حکم اولیه (حلال بودن ازدواج با زنان مهاجرت کرده و حرام بودن ازدواج با غیر آنان)، آن بود که در آن هنگام، هجرت، دلیل بر ایمان بود و عدم مهاجرت نشانه کفر و نیز هجرت، امتیاز بیشتری به زنان می‌داد و هدف آیه، بیان زنان با شخصیت و با فضیلت است که مناسب همسری پیامبر(ص) هستند. گفته‌اند «اُمّ هانی» (فاخته)، دختر عمومی پیامبر(ص) (دختر ابوطالب و خواهر علی(ع) از زنان مشهور صحابی بود که رسول اکرم او را به زنی گرفت و چون بعد از ازدواج با او، آیه مربوط به حرام بودن زنان هجرت نکرده نازل شد و اُمّ هانی هجرت نکرده بود او را طلاق داد و «سوده»، دختر زمه که پیامبر(ص) او را قبل از هجرت طلاق داده بود، بعد از هجرت دوباره وی را به زنی گرفت.

اما برخی از زنان نیز بعد از طلاق یا مرگ شوهرشان بدون مهریه خود را به پیامبر بخشیده و به نکاح ایشان در می‌آمدند و این امر مختص پیامبر(ص) و تنها برای او حلال بود و نه برای سایر مسلمانان و این، جنبه بخشش و هبه داشت که زنی خود را به او می‌بخشید. و گفته‌اند جمله «وَ امْرَأَةٌ مُؤْمِنَةٌ» در مورد «اُمّ شریک» نازل شد که خود را به پیامبر(ص) بخشید و برخی گفته‌اند نام آن زن «خوله بنت حکیم» بود و بعضی او را «لیلی بنت حطیم» و برخی دیگر «میمونه» دانسته‌اند و ظاهراً چندین زن بوده‌اند که خود را به آن حضرت بخشیده‌اند. و از ابی جعفر(ع) روایت شده است که فرمود: [زنی از انصار، به نزد پیامبر(ص) رفت و عرض کرد: هر چند رسم نیست که زن به خواستگاری شوهر رود، ولی من از آن جا که زنی رسیده هستم و سال‌هاست که شوهر ندارم و فرزند دار نشده‌ام آیا شما تمایل به ازدواج با من

دارید؟ پیامبر(ص) روی خوش به او نشان داد و او را دعای خیر فرمود. حفصه(دختر عمر و همسر پیامبر) به آن زن گفت: چقدر حیای تو کم است و چقدر پررو و در مقابل مردان بی‌اختیاری. پیامبر(ص) فرمود: ای حفصه دست از او بردار، که او از تو بهتر است زیرا به رسول خدا رغبت کرده و تو او را سرزنش می‌کنی. آن گاه به آن زن فرمود: برگرد که خدا بهشتش را بر تو واجب کرد، به همین جهت که در من رغبت کرده و دوستدار من شدی و مرا خوشحال ساختی و به زودی خبر من به تو خواهد رسید، ان شاء الله. و پس از این ماجرا، آیه «و امرأة مؤمنة...» (آیه ۵۰ سوره احزاب) نازل شد. آن گاه امام(ع) فرمود: خدا با این پیام، زن نخستینش را برای آن جناب حلال کرد ولی برای غیر او حلال نکرد. و نیز گفته‌اند که وقتی آن زن خود را به رسول خدا(ص) بخشید، عایشه گفت: زنان را چه شده که خود را بدون مهر می‌بخشند؟ پس این آیه (آیه ۵۰) نازل شد و عایشه گفت: چقدر خدا در پی دل تو بالا می‌رود؟ و رسول خدا(ص) پاسخ داد: تو هم اگر خدا را اطاعت کنی، پی دلت بالا خواهد رفت. (از جلد شانزدهم ترجمه تفسیر المیزان، با کمی تغییر).

۷- مفهوم بیت ۲۴۴۷۲ ← خداوند به پیامبر(ص) می‌فرماید: ما می‌دانیم چه احکامی درباره همسران مؤمنین و کنیزهایشان واجب کرده‌ایم و این توسعه در امر زن‌ها را برای تو قرار داده‌ایم تا در این باره تو را خراج و مشقتی نباشد(و بتوانی با ازدواج‌های مختلف، طوایفی از اعراب را با خود خویشاوند و با اسلام مرتبط) سازی و زنانی را که می‌گیری بر تو مباح باشند.

۸- عُسْرَت: سختی، دشواری.

تُرْجِي مَنْ تَشَاءُ مِنْهُنَّ وَتُؤَيِّ إِلَيْكَ مَنْ تَشَاءُ وَمَنْ ابْتِغَيْتِ

تو داری (رسول) هر یک از زنان را خواهی نویسی مؤخر دار

و هر که را خواهی به خود بپذیر

و هر آن را که (به تو) بخواهد

مَمَّنْ عَزَلْتَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكَ ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَنْ تَقْرَأَ عَيْنَهُنَّ  
از خود رانده، اگرش (به مهر) خواندی باز بر تو باکی نیست، این (آزادی و مختار مطلق بودن) بر زنان بهتر و شادمانی دل و روشنی دیده آنهاست

وَلَا يَحْزَنُ وَلَا يَحْزَنُ وَيَرْضَيْنَ بِمَاءِ آيَتِهِنَّ كُلَّهُنَّ وَاللَّهُ يَعْلَمُ  
و سبب آنکه محزون نباشند و به آنچه ایشان را عطا کردی همه خوشود باشند.

مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَلِيمًا ﴿٥١﴾ لَا يَحِلُّ لَكَ  
در دل شما مردم است آگاه است و خدا (بر نیک و بدخلق) دانا و (بر عفوشان کریم و بر انتقامشان ابردار است). (۵۱) (ای رسول) بعد از این (زنان)

النِّسَاءِ مِنْ بَعْدُ وَلَا أَنْ تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ أَزْوَاجٍ وَلَوْ أَعْجَبَكَ  
دیگر نه عقد هیچ زن بر تو حلال است و نه تبدل کردن این زنان به دیگر زن هر چند از حسنشان به شگفت آید

حَسَنَهُنَّ إِلَّا مَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ رَقِيبًا  
و بسیار در نظرت زیبا آید مگر که کنیزی مالک شوی و خدا بر هر چیزی او بر حدودش مراقب و نگهبان است. (۵۲)



- |   |  |
|---|--|
| ۱- هر که را خواهی ز «تُزَجِي مَنْ تَشَاءُ» <sup>۱</sup> | ۲۴۴۷۵- باز پس داری کنی ترک از نسا                |
| هم به خود منضم کنی مآوی دهی                             | ۲۴۴۷۶- سوی خود و آن را که خواهی جا دهی           |
| ۲ و آن که را خواهی بمانی در وثاق <sup>۲</sup>           | ۲۴۴۷۷- یا دهی آن را که می خواهی طلاق             |
| آنکه را کردی کناره زو عجب                               | ۲۴۴۷۸- می کنی بازش به دلجویی طلب                 |
| گر به خود نزدیک سازی یا که دور                          | ۲۴۴۷۹- بر تو پس نبود گناهی یا قصور               |
| چشم هاشان تا شود روشن تمام                              | ۲۴۴۸۰- این بود نزدیک تر در هر مقام               |
| آنچه بدهیشان بدون چون و چند                             | ۲۴۴۸۱- نیستشان اندوه و حزنی راضی اند             |
| کس به عزلت و ابتغا مخصوص نیست <sup>۳</sup>              | ۲۴۴۸۲- چون که دانستند حکمت مستوی است             |
| چون علیم و بردبار آن ذوالعطاست                          | ۲۴۴۸۳- حق بداند آنچه در قلب شماست                |
| ۴ مر زسان دیگر اندر اشتغال <sup>۴</sup>                 | ۲۴۴۸۴- بعد از این نه زن، تو را نبود حلال         |
| بسر زن دیگر یکی را در محل                               | ۲۴۴۸۵- هم حلال آن نیست تا سازی بَدَل             |
| غیر ازین نه زن دگر نتوان گرفت                           | ۲۴۴۸۶- حسنشان چند آردت گر در شگفت                |
| حق به هر چیزی است تا دانی رقیب                          | ۲۴۴۸۷- جز که مالک گشته دست در نصیب <sup>۵</sup>  |
| تا چه باشد اصل آن داند خدا                              | ۲۴۴۸۸- فرقه ای دانند نسخ این آیه را <sup>۶</sup> |



۱- تُرْجَى مَنْ نَشَاءُ: تأخیر می‌اندازی هر که را می‌خواهی. (خداوند به پیامبر می‌فرماید نوبت هر یک از همسرانت را که می‌خواهی به تأخیر بینداز و هر یک را که می‌خواهی در نزد خود جای بده و اگر هر کدام را که دور کرده بودی دوباره بطلبی، گناهی بر تو نیست).

۲- وَثَاقٍ: عهد و پیمان.

۳- مفهوم ابیات ۲۴۴۸۱ و ۲۴۴۸۲ ← خداوند به پیامبر(ص) می‌فرماید این حکم که اختیار همه همسرانت به دست تو باشد نزدیک‌تر است به اینکه دیدگان آنها روشن شوند و غمگین نگردند و به آنچه که (از نوبت) به آنها دادی خشنود باشند(زیرا در می‌یابند که رفتار و حکم تو درباره آنها مساوی و عادلانه و مبتنی بر وحی الهی است و دور نمودن هر یک از آنها از خود و یا جای دادن هر یک به نزدیک خود را خاص یک نفر نمی‌دانند بلکه آن را عمومی و عادلانه می‌یابند).

این آیه (آیه ۵۱) به آن دلیل نازل شد که گاه اختلاف میان همسران پیامبر و به خصوص اختلاف در چگونگی تقسیم اوقات زندگی پیامبر در میان آنها سبب در مضیقه قرار گرفتن پیامبر(ص) و مشغول شدن فکر ایشان به زندگی خصوصی، آن هم در حالی که با مشکلات عدیده‌ای که در سر راه انجام رسالت الهی ایشان وجود داشت دست و پنجه نرم می‌کردند می‌شد. (با برداشت از جلد شانزدهم ترجمه تفسیر المیزان).

۴- در بعضی از روایات از ائمه(ع) آمده که مراد از آیه شریفه(آیه ۵۲)، تحریم زنانی است که در آیه «حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ...» (آیه ۲۳ سوره نسا) نام برده شده‌اند. پس معنای کلمه «بَعْدُ» در جمله «لَا يَجِلُّ لَكَ النِّسَاءُ مِنْ بَعْدُ...» (در آیه ۵۲)، بعد از زنانی است که خدا و رسول را برگزیدند یعنی همان نه زنی که در هنگام رحلت پیامبر(ص) همسر ایشان بودند، [پیامبر با پانزده زن ازدواج کرد و با سیزده نفر از آنان در آمیخت که عبارت بودند از: خدیجه دختر خویلد، سوده دختر زمعه، ام سلمه دختر ابی امیه، ام عبدالله، عایشه دختر ابوبکر، حفصه دختر عمر، زینب دختر خزیمه بن حارث ام المساکین، زینب دختر جحش، ام حبیب رمله دختر ابوسفیان، میمونه دختر حارث، زینب دختر عمیس، جویریة دختر حارث، صفیه دختر حی بن اخطب، و آنکه خود را به پیامبر بخشید خوله دختر حکیم سلمی بود و با دو نفر از

آنان آمیزش نکرد که عبارت بودند از عمره و سنا. علاوه بر این پانزده تن، پیامبر دو کنیز به نام‌های ماریه قبطیه و ریحانه خندقیه که با آنان نیز معامله همسران آزاد را می‌کرد و شب‌های خود را بین همسران و این دو کنیز تقسیم می‌فرمود. و آن نه نفری که در هنگام رحلت پیامبر، همسر ایشان بودند عبارت بودند از: عایشه، حفصه، ام سلمه، زینب دختر جحش، میمونه، ام حبیب، جویریة، سوده، صفیة. و یا منظور، بعد از آنان است که در آیه «إِنَّا أَحَلَّلْنَا لَكُمْ...» (آیه ۵۰ سوره احزاب) بر شمرده شده‌اند و یا بعد از زنان حلالی که برای پیامبر معین شدند که بنا به احتمال سوّم، مقصود زنان محرم خواهد بود.

۵- منظور کنیزکان است. پیامبر(ص) از سوی افراد و قبایل مختلف تحت فشار بود که از آنان همسر بگیرد. اگر چه این پیوندهای زناشویی تا حدی از مشکلات اجتماعی و سیاسی پیامبر می‌کاست ولی طبیعی است که اگر از حد می‌گذشت، خود مشکلات زیاد دیگری را به همراه می‌آورد و از این رو خداوند با نزول آیه ۵۲ سوره احزاب جلوی این کار را گرفت و پیامبر(ص) را از هر گونه ازدواج بعدی یا تبدیل زنان موجود نهی کرد. اما در مورد کنیزکان که پیامبر مجاز شد با آنان ازدواج نماید، به این دلیل بود که مشکل پیامبر(ص) از ناحیه زنان آزاد بود نه کنیزکان، هر چند پیامبر(ص) از این استثناء نیز طبق گواهی تاریخ استفاده نفرمود.

۶- گروهی معتقدند که حکم ممنوعیت ازدواج که در آیه ۵۲ سوره احزاب ذکر شده بعداً منسوخ و دوباره اجازه ازدواج به پیامبر(ص) داده شد، هر چند پیامبر از آن استفاده نکرد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ

يُؤْذَنَ لَكُمْ إِلَىٰ طَعَامٍ غَيْرِنَاظِرِينَ إِنُّهُ وَلَكِنْ إِذَا دُعِيتُمْ

فَادْخُلُوا فَإِذَا طَعَمْتُمْ فَانْتَشِرُوا وَلَا مَسْتَأْنِسِينَ لِحَدِيثٍ إِنَّ

ذَٰلِكُمْ كَانَ يُؤْذَىٰ النَّبِيَّ فَيَسْتَجِيبُ مِنْكُمْ وَاللَّهُ لَا

بهر آنکه

به خانه های پیغمبر داخل نشوید

ای کسانی که ایمان آوردید

بازتان دهند و بر سفره طعام دعوت کنند در آن حال هم نباید زودتر از وقت آمده و به سخن و آمار شدن آن چشم انتظار کشایید. بلکه موقعی که دعوت شد، باید

باید و چون غذا تناول کردید زود از بی کار خود، متفرق شوید. نه آنجا برای سرگرمی و سخن به گفتگو پردازید. که

ولی خدا را

و او به شما از شر ما اظهار می‌دارد

این کار پیغمبر را آزار می‌دهد

يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَسَأَلُوهُنَّ مِنْ  
بر اظهار حق خجالتی نیست و هرگاه از زنان رسول متاعی می‌طلبید از پس برده  
 وَرَأَى حِجَابٍ ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ وَمَا كَانَ  
طلبید که حجاب برای آنکه دل‌های شما و آنها پاک و پاکیزه بماند بهتر است و نباید هرگز  
 لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَلَا أَنْ تَنْكِحُوا أزْوَاجَهُ  
رسول خدا را (در حیات) بیازارید و نه پس از وفات هیچگاه زنان را  
 مِنْ بَعْدِهِ أَبَدًا إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمًا ﴿٥٣﴾  
به نکاح خود در آورید که این کار نزد خدا (گناهی) بسیار بزرگ است (۵۳) و از خدا بترسید که  
 تَبْدُوا شَيْئًا أَوْ يُخَفُّوهُ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا ﴿٥٤﴾  
هر چیزی را اگر آشکار یا پنهان کنید خدا (بر آن) بر همه امور جهان کاملاً آگاه است (۵۴)



- ۲۴۴۸۹- ای گروه مؤمنان، «لَا تَدْخُلُوا»<sup>۵۳</sup> در سراهای نبی، بی اذن او<sup>۱</sup>
- ۲۴۴۹۰- جز که بدهد اذن و خواهد بر «طعام»<sup>۵۳</sup> منتظر نبوید بر آکل<sup>۲</sup> آن مقام
- ۲۴۴۹۱- لیک چون گشتید خواننده از رسول پس کنید اندر سرای او دخول
- ۲۴۴۹۲- ما حضر چون خورده شد بیرون روید از مقام خود پراکنده شوید
- ۲۴۴۹۳- هم نیشینید از بسهر سخن بعد از آنکه بر پراکنند انجمن
- ۲۴۴۹۴- این توقف از پس صرف طعام، یا که استیناستان<sup>۳</sup> اندر کلام،
- ۲۴۴۹۵- موجب رنجاندن پیغمبر است پس کند شرم از شما و دلخور است
- ۲۴۴۹۶- حق ندارد شرم لیک از گفت راست کآن شما را سوی ذاتش رهنماست
- ۲۴۴۹۷- چون که خواهید از زنان مصطفی ز اُتِغَه<sup>۴</sup> یا اَطْعِمَه<sup>۵</sup> چیزی شما
- ۲۴۴۹۸- از ورا<sup>۶</sup> پرده پس خوانیدشان این ز پشت پرده خواندن بر نشان،
- ۲۴۴۹۹- هست بر دل‌هایتان پاکیزه‌تر هم به دل‌های زنان از هر خطر<sup>۶</sup>
- ۲۴۵۰۰- می‌نشاید مر شما را ای گروه که نبی را آورید اندر ستوه
- ۲۴۵۰۱- نه خود آزار رسول‌الله کنید نه نکاح، ازواج او ناگه کنید<sup>۷</sup>

می نینتد بر هگز <sup>۸</sup> این ائتفاق	۲۴۵۰۲- گر بمرید یا که بدهدشان طلاق
«إِنَّ» ذَلِكَّ «كَانَ عِنْدَ اللَّهِ» عَظِيمٌ <sup>۹</sup>	۲۴۵۰۳- مر زناش را گرفتن در حریم
یا به دل باشد شما را بر نهان	۲۴۵۰۴- چیزی ار ظاهر کنید اندر زبان <sup>۵۴</sup>
نیست مخفی چیزی از وجهی به وی	۲۴۵۰۵- پس خدا دانا بود بر کُلِّ «شیء»



۱- آیه ۵۳ به این دلیل نازل شد که پیامبر ولیمه‌ای از بهر ازدواج با زینب بنت جحش داده و جمعی بسیار از یاران را به آن ولیمه دعوت فرموده بود. پس از خوردن طعام، همه متفرق شدند به جز سه نفر که در خانه پیامبر(ص) ماندند و مشغول صحبت شدند و پیامبر(ص) شرم می‌کرد که به آنها بگوید برخیزند و بروند، یکی دوبار از خانه خارج شد و به منزل عایشه و دیگران رفت و بازگشت اما آنان هنوز خانه پیامبر(ص) را ترک نکرده بودند. در آن حال جبرئیل آمد و آیه مزبور را آورد و پیامبر(ص) آیه را برای آنان خواند و آنها برخاستند و بیرون رفتند.

۲- أَكَلْ: خوردن.

۳- اسْتِیْنَسَ: انس گرفتن.

۴- اَمْتَعَهُ (جمع متاع): کالاهای.

۵- اَطْعَمَهُ (جمع طعام): خوردنی‌ها.

۶- گاهی همسایگان و مردم دیگر برای گرفتن اشیایی نزد بعضی از زنان پیامبر(ص) می‌آمدند و اگر چه زنان پیامبر مرتکب خلافی نمی‌شدند اما از نظر حفظ حیثیت و مقام آنان آیه نازل شد و به مؤمنان دستور داد هر گاه می‌خواهند چیزی از زنان پیامبر(ص) بگیرند از پشت پرده بگیرند.

۷- بعضی از مخالفان پیامبر(ص) می‌گفتند: چگونه پیامبر بعضی زنان بیوه ما را به ازدواج خود در آورده، به خدا سوگند هرگاه او چشم از جهان بپوشد، ما با همسران او ازدواج خواهیم کرد! پس آیه نازل شد و ازدواج با زنان پیامبر(ص) را بعد از او به کلی ممنوع نمود. چون عده‌ای به عنوان انتقام‌جویی و توهین به پیامبر(ص) این تصمیم را گرفته بودند تا از این



طریق ضربه‌ای بر حیثیت ایشان وارد نمایند و از طرفی ممکن بود عده‌ای که بعد از پیامبر(ص) همسر ایشان را در اختیار خود می‌گیرند به این بهانه برای خود موقعیت اجتماعی دست و پا کنند و یا منافقین مطالبی را از این طریق در میان مردم نشر دهند که مخالف مقام پیامبر(ص) باشد.

زنان پیامبر(ص) نیز که بعد از رحلت ایشان با فرد دیگری ازدواج ننمودند، در میان امت اسلامی بسیار محترم و از وضع خود بسیار راضی و خشنود بودند و آن محرومیت را در برابر این افتخارات ناچیز می‌شمردند. (برداشت از جلد هفدهم تفسیر نمونه).

۸- هَكَزْ (هَكَزْ): هرگز، هیچ وقت.

۹- این کار نزد خدا کاری عظیم است. (رجوع شود به معنی آیه ۵۲). (خداوند به مسلمانانی که می‌گفتند پس از درگذشت پیامبر، زنان او را به همسری می‌گیریم می‌فرماید: سزاوار نیست که شما بعد از درگذشت او با یکی از همسرانش ازدواج کنید چون این عمل جرمی است بزرگ در نزد خداوند).

مرکز تحقیقات کتب و اسناد اسلامی

لَا جُنَاحَ عَلَيْهِنَّ فِيْ ءَابَائِهِنَّ وَلَا ابْنَائِهِنَّ وَلَا اِخْوَانِهِنَّ وَلَا اَبْنَاءِ

و زنان را با کسی نیست که بر پدران و فرزندان و برادران

اِخْوَانِهِنَّ وَلَا اَبْنَاءِ اَخْوَاتِهِنَّ وَلَا نِسَائِهِنَّ وَلَا مَمْلُوكَاتٍ

و برادرزادگان و خواهرزادگان و زنان مسلمان و کنیزان ملکی او (تابعان غلامان بی‌ریه) بی‌حجاب در آیند او از غیر اینها باید احتجاب کند.

اَيْمَانِهِنَّ وَ اتَّقِيْنَ اللّٰهَ اِنَّ اللّٰهَ كَانَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا

و ای یاران! از خدا (در عیانت و زشتی پنهان) بترسید، که خدا بر همه چیز کاملاً گواه و آگاه است. (۵۵)

۵۵ اِنَّ اللّٰهَ وَمَلَائِكَتُهٗ يَصَلُّوْنَ عَلٰى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِيْنَ

شما هم ای

خدا و فرشتگانش بر او روان پاک، این بی‌شمار صلوات و درود می‌فرستند.

۵۶ ءَامِنُوْا صَلُّوْا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوْا تَسْلِيْمًا

اهل ایمان، بر او صلوات و درود بفرستید و با تعظیم و اجلال بر او سلام گوید و تسلیم فرمان او شوید. (۵۶)

## در بیان آیه حجاب

می‌بگفتند آن صحابه با رسول	۲۴۵۰۶- یافت چون حکم حجاب از حق نزول
چيست تا باشد به مرد و زن عیان؟	۲۴۵۰۷- حُكْمِ اَباءِ و اَقْرَابِ بِما زَنان
اینکه بنمایند روی خویشان	۲۴۵۰۸- آمد آیت: <sup>۵۵</sup> «نِست جُرْمِ بَهرِ زَن
هم برادر، هم برادرزادگان	۲۴۵۰۹- بر پدرها و پسرهایشان عیان
و آن زنان مؤمنه از اهل دین <sup>۱</sup>	۲۴۵۱۰- هست خواهرزاده هم مَحْرَمِ یَتِین
از غلامان و کنیزان هر چه هست	۲۴۵۱۱- و آن چه مالک گشته‌اند ایشان به دست
حکم باشد خاص از بهر کنیز <sup>۲</sup>	۲۴۵۱۲- لیک گویند اهل تحقیق و تمیز
بر هر آن چیزی گواه اندر نهان	۲۴۵۱۳- «وَأَتَّقِینَ اللّٰهَ اِنَّ اللّٰهَ کُنَّ» <sup>۳</sup>
بر میلایک بر نبی ذی عهد	۲۴۵۱۴- می‌فرستد حق تعالی مر درود <sup>۵۶</sup>
مر درود او را ز روی انقیاد <sup>۵</sup>	۲۴۵۱۵- هم دهید ای اهل ایمان و سداد <sup>۴</sup>



۱- وقتی آیه حجاب (آیه ۵۳ سوره احزاب) نازل شد، پدران، فرزندان و بستگان همسران پیامبر(ص) به ایشان عرض کردند آیا ما هم باید با آنها از پشت پرده سخن بگوییم؟ آن گاه آیه ۵۵ سوره احزاب نازل شد و حکم این مسأله را شرح داد. خداوند در این آیه می‌فرماید که بر همسران پیامبر گناهی نیست که با پدران، فرزندان، برادران، فرزندان خواهر خود و زنان مسلمان و بردگان خویش بدون حجاب تماس داشته باشند.

مسلم است که بدین ترتیب محرمیت عموها و دایی‌ها و عمه‌ها و خاله‌ها نیز روشن می‌شود زیرا محرمیت دو جانبه است و با توجه به اینکه قرآن همواره فصاحت را به بهترین شکل رعایت می‌کند و کلام اضافی در سخن خود نمی‌آورد در اینجا از اشاره به عموها و دایی‌ها، عمه‌ها و خاله‌ها خودداری کرده است. هنگامی که عمه و خاله نسبت به پسر برادر و پسر خواهر محرم باشند، عمو و دایی نیز نسبت به دختر برادر و دختر خواهر محرم خواهند بود و هم چنین چون در این آیه منحصرأ سخن از حکم همسران پیامبر(ص) در میان است، و

می‌دانیم در زمان نزول این آیات پدر و اجداد پیامبر(ص) زنده نبودند و پیامبر فرزند پسری هم نداشت، از این رو در اینجا اشاره‌ای به پدرشوهر و پسر شوهر که آنها هم از محارم زن محسوب می‌شوند(و در آیه ۲۱ سوره نور آنها نیز به عنوان محارم مطرح شده‌اند) نگردیده است.

عدم ذکر برادران و خواهران رضاعی و مانند آن هم به این دلیل است که آنها در حکم برادر و خواهر و سایر محارم محسوب می‌شوند و نیاز به ذکر مستقل ندارد. (با برداشت از جلد هفدهم تفسیر نمونه).

۲- جمله «وَلَا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ» (در آیه ۵۵) هم شامل کنیزان می‌شود و هم غلامان، اما طبق بعضی روایات اسلامی، اختصاص به کنیزان دارد و بنابراین ذکر آنها بعد از ذکر زنان به طور کلی ممکن است از این نظر باشد که کنیزان غیرمسلمان را نیز شامل می‌شود. (با برداشت از جلد هفدهم تفسیر نمونه).

۳- و تقوای الهی را پیشه کنید که خدا بر هر چیزی آگاه است. (رجوع شود به معنی آیه ۵۵).

۴- سداد: راستی، درستی، استقامت.

۵- در آیه ۵۶، خداوند ابتدا به دنبال بحث‌های آیات گذشته در باره حفظ حرمت پیامبر(ص) و عدم آزار او، از علاقه خاص خود و فرشتگان نسبت به پیامبر می‌گوید و سپس می‌فرماید حال که آفریدگار جهان و تمام فرشتگان بر پیامبر(ص) درود می‌فرستند شما نیز ای کسانی که ایمان آورده‌اید با این پیام هماهنگ شوید و بر او درود بفرستید و سلام بگویید و در برابر هر فرمان او مطیع و منقاد و تسلیم باشید. صلوات(و صلوات که جمع آن است) هرگاه به خدا نسبت داده شود به معنی فرستادن رحمت و هرگاه به فرشتگان و مؤمنان منسوب شود به معنی طلب رحمت است. تعبیر به «يُصَلُّونَ» به صورت فعل مضارع، دلیل بر استمرار است یعنی پیوسته خدا و فرشتگان، رحمت و درود بر او می‌فرستند.

معنی تسلیم بر پیامبر تسلیم بودن در برابر او در هر کاری و نیز سلام فرستادن به پیامبر(ص) است که محتوایش تقاضای سلامت پیامبر(ص) از پیشگاه خداوند است. (از جلد شانزدهم ترجمه تفسیر المیزان، با کمی تغییر).

در جلد هشتم کشف الاسرار و عدة الابرار است که: [در خبر است که: هیچ قوم نباشند در هیچ مجلس که آن مجلس از درود ما (پیامبر) خالی، که نه از ایشان گندی بر آید ناخوش تر از گندی مردار. مفهوم خطاب این خبر آن است که اگر در آن مجلس ذکر و درود مصطفی رود آن مجلس معطر و معنبر و خوشبو می شود. مجلسی که در آن ذکر وی می رود معطر و خوش بوی می شود، پس چه گویی دلی که در او مهر و محبت وی بود، سرنی که در وی خمار شراب عشق او بود. جانی که در او آرزوی دیدار جمال و کمال او بود، زبانی که در او ذکر و ثنای او بود، دولت و کرامت وی را چه پایان بود و نواخت و عطای او، خود چند بود!] (با کمی تغییر).

انَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ

آنان که خدا و رسول را با عصیان و مخالفت

اللَّهِ وَرَسُولَهُ، لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا

آزار و لعنت میکند. خدا آنها را در دنیا و آخرت لعن کرده و از رحمت خود دور گرداند. و بر آنان عذابی

مُهَيَّبًا ﴿٥٧﴾ وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ

با دقت و خونی مهیباخته است. (۵۷) و آنان که مردان و زنان را ایمان

بِغَيْرِ مَا ابْتَسَبُوا فَقَدْ احْتَمَلُوا بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِينًا ﴿٥٨﴾

بی تقصیر و گناه را بیازارند. (بر سینه که ادا صحت یا نهیت و گناه آشکار بودگی را برداشته اند. (۵۸))

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَازِوَاجِكُمْ وَبَنَاتِكُمْ وَنِسَاءَ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ

ای پیغمبر اگر کسی یا زنان و دختران خود و زنان مؤمنان بگویند که خوبتر است و

عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَنْ يَعْرِفْنَ فَلَا يُؤْذِينَ وَكَانَ

به جادر فرو پوشند، که این کار برای اینکه آنها (به عفت و حرابت) ساخته شوند تا از تعریف و جملات اهنوس زنان آزار نگشاید، بسیار نزدیکتر است و

اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿٥٩﴾ لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ

خدا (در حق خلق) بسیار آمرزنده و مهربان است. (۵۹) لئین بعد از این، اگر منافقان و آنان که

فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ لَنُغْرِبَنَّكَ

در دلهایشان مریض و ناپاک است و هم آنها که در مدینه (بر ضد اسلام) تبلیغات سوء می کنند از ضلالت ایشان را مضطرب و هراسان می سازد، دست از این زشتی و بدکاری نکشند، ما هم تو را بر افتاد، آنها را بگریزیم و بر جان و مال آنها مسلط گردانیم، آنکه از آن پس جز آنکه در مدینه در جوانی بیست و نه کرد. (۶۰)

بِهِمْ ثُمَّ لَا يُجَاوِرُونَكَ فِيهَا إِلَّا قَلِيلًا ﴿٦٠﴾ مَلْعُونِينَ

أَيْنَمَا تَقِفُوا أَخِذُوا وَقْفًا طَيِّبًا ﴿٦١﴾ سُنَّةَ اللَّهِ فِي  
 الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا ﴿٦٢﴾

این مردم ایستادند بدکار برانده در گناه حقیقت باید هر جا یافت شوند آنان را گرفته و حقا به قتل رساند (۶۱) این سنت خدا و موقوفه حق است که در همه ادوار اسم گذشته برقرار بوده (که منافقان و فتنه انگیزان را رسولان حق به قتل رساند) و بدان که سنت خدا هرگز مبدل نخواهد گشت (۶۲)

- ۲۴۵۱۶- آن کسانی که خدا و از رسول <sup>۵۷۷</sup>  
 شد مهبّیا بهرشان رنجی مُسبین <sup>۳</sup>  
 می کنند ایذا بلاوجه از جهات <sup>۵۸۸</sup>  
 می یوند ایشان به ایذا مستحق <sup>۵۸۹</sup>  
 هم گناهی بس هویدا و مُبین <sup>۴</sup>  
 هم بسنات <sup>۵</sup> هم «نساء» مؤمنین  
 چادری بگیرند در وقت ذهاب <sup>۶</sup>  
 ساق و ساعد پشت و پهلوهایشان  
 تا که بشناسندتان اهل تمیز  
 می نگردند، اینست مبنی بر صلاح <sup>۸</sup>  
 بر گناه رفته و اصلاح عیان  
 از عسستاد آن رسول ارجمند  
 میشان بر فسق و عصیان و زناست  
 می دهند اندر مدینه انتشار  
 منهزم گسردیده اند از کافران  
 بسا خسبرهای دگر از این ردیف  
 تا برو نشان سازی از شهر و وطن  
 غیر اندک، رانده گردند از دیار  
 جز دمی، وز بُعد آن بیچاره اند
- ۲۴۵۱۷- در دو دنیاشان کند لعنت یقین <sup>۲</sup>  
 ۲۴۵۱۸- و آن کان کز مؤمنین و مؤمنات  
 ۲۴۵۱۹- یعنی از غیر جنایت که ز حق  
 ۲۴۵۲۰- حمل و زری کرده اند ایشان یقین  
 ۲۴۵۲۱- ای پیامبر گو به ازواجت چنین  
 ۲۴۵۲۲- اینکه بر روی از پی ستر و حجاب  
 ۲۴۵۲۳- تا بپوشد سینه و روهایشان  
 ۲۴۵۲۴- اقرب <sup>۷</sup> این باشد به عفت بی ستیز  
 ۲۴۵۲۵- تا که ایذا کرده ز اهل افتضاح  
 ۲۴۵۲۶- حق بود آمرزگار و مهربان  
 ۲۴۵۲۷- آن دورویان باز گری ایستند <sup>۶۰۰</sup>  
 ۲۴۵۲۸- و آن که در دلشان «مرض»ها بر خفاست  
 ۲۴۵۲۸- و آن که اخبار آراجیف <sup>۹</sup> از ضرار <sup>۱۰</sup>  
 ۲۴۵۳۰- که سپاه مسلمین اندر مکان  
 ۲۴۵۳۱- تا شود قلب مسلمانان ضعیف  
 ۲۴۵۳۲- برگماریمت بر ایشان در زمن  
 ۲۴۵۳۳- پس تسو رانبوند ایشان در جوار  
 ۲۴۵۳۴- یعنی از همسایگیت آورده اند

۲۴۵۳۵- مانده اندر لعنت حق بر مزید	یافت چون گردند هر جای و پدید،
۲۴۵۳۶- خود گرفته می‌شوند و کشته هم	کشنتی در شدت خواری و غم
۲۴۵۳۷- یعنی از نگنند ترکی ناپسند	باید ایشان رانده و کشته شوند <sup>۱۱</sup>
۲۴۵۳۸- قتل ایشان سنت است از ربّ دین	اندر این بگذشتگان از پیش ازین
۲۴۵۳۹- سنت حق را نیابی در جهان	هیچ تبدیلی و تغیری در آن



۱- می‌دانیم که خداوند منزّه است از آن که کسی او را بیازارد و یا هر چیزی که بویی از نقص و خواری داشته باشد به ساحت او راه یابد و اینکه در آیه ۵۷ خدا را در اذیت شدن با رسولش شریک کرده خواسته است رسول خود را احترام کرده باشد و نیز اشاره کند که هر که قصد سوئی به پیامبر(ص) کند، در حقیقت به خداوند قصد سوء نموده چون رسول هدفی جز خداوند ندارد. (از جلد شانزدهم ترجمه تفسیر المیزان).

۲- لعنت در دنیا به معنی دور کردن از رحمت است که در مورد مؤمنین به معنی محرومیت از هدایت به سوی حق و ایمان حقیقی و عمل صالح است و لعنت در آخرت، عبارت است از دوری از رحمت قرب الهی.

۳- مُهین: خوارکننده.

۴- خداوند می‌فرماید کسانی که مردان و زنان مؤمن را به خاطر گناهی که نکرده‌اند آزار می‌دهند، زیر بار گناه بسیار آشکاری رفته‌اند که همان بهتان و اِثم مُبین است و بهتان به معنی دروغ بستن به کسی در پیش روی خود اوست (چون آزاردهنده مؤمنین حتماً پیش خود علتی برای این کار درست کرده، علتی که از نظر او جرم است، در حالی که در واقع جرمی نیست و این، همان دروغ بستن و نسبت جرم به بی‌گناهی دادن است) و اِثم مُبین هم بدین جهت گفته شده است که گناه بودن افتراء و بهتان از چیزهایی است که عقل انسان آن را درک می‌کند و احتیاجی ندارد که از ناحیه شرع، نهی درباره آن صادر شود. (با برداشت از جلد شانزدهم ترجمه تفسیر المیزان).

بعضی از مفسران گفته‌اند که از لحن آیه استفاده می‌شود که گروهی در مدینه بوده‌اند که

برای افراد با ایمان شایعه پراکنی می‌کردند و به آنها نسبت‌های ناروا می‌دادند و قرآن آنان را مورد حملات سخت خود قرار داده و اعمال آنها را بهتان و گناه آشکار دانسته است.

۵- بنات (جمع بنت): دختران.

۶- ذهاب: رفتن.

۷- اقرب: نزدیک‌تر.

۸- در باره شأن نزول آیه ۵۹ گفته شده است که چون زنان مسلمان به مسجد می‌رفتند و پشت سر پیامبر (ص) نماز می‌خواندند و هنگام شب که برای نماز مغرب و عشا می‌رفتند بعضی از جوانان هرزه و اوباش مزاحم آنها می‌شدند این آیه نازل شد و به آنها دستور داد حجاب خود را به طور کامل رعایت کنند تا از کنیزکان (که در آن زمان معمول بود بدون پوشاندن سر و گردن از منزل خارج می‌شدند و از آنجا که از نظر اخلاقی وضع خوبی نداشتند گاه بعضی جوانان هرزه مزاحم آنها می‌شدند) شناخته شوند و بهانه‌ای برای مزاحمت به دست هرزگان ندهند و نیز در پوشیدن حجاب سهل‌انگار نباشند.

۹- اراجیف (جمع ارجاف): خبرهای موحش و مدهش و سخنان دروغ و بی‌اصل. شایعات.

۱۰- ضرار: گزند رساندن به یکدیگر.

۱۱- گروهی از منافقین در مدینه در مورد پیامبر (ص) انواع شایعات را ساخته و پراکنده می‌کردند و هنگامی که پیامبر به بعضی از غزوات می‌رفت شایعاتی می‌ساختند از این قبیل که پیامبر کشته و یا اسیر شده و از این طریق مسلمانانی را که توان شرکت در جنگ نداشته و در مدینه مانده بودند سخت ناراحت می‌کردند. آنان به پیامبر (ص) در این مورد شکایت نمودند و خداوند آیه ۶۰ را نازل فرمود و در این آیه می‌گوید: اگر منافقان و کسانی که قلبشان بیمار است و کسانی که شایعات در مدینه پخش می‌کنند دست از کارشان بردارند ما تو را بر ضد آنان می‌شورانیم و بر آنها مسلط خواهیم کرد و سپس جز مدت کوتاهی نمی‌توانند در کنار تو در این شهر بمانند و وقتی در اثر حرکت مردمی مؤمنان همه را از مدینه ریشه کن ساختیم از تحت حمایت حکومت اسلامی طرد خواهند شد و هر کجا یافته شوند گرفته می‌شوند و به قتل خواهند رسید.

يَسْأَلُكَ النَّاسُ عَنِ السَّاعَةِ قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ وَمَا يُدْرِيكَ

مردم از تو می پرسند که ساعت قیامت کی خواهد بود؟

لَعَلَّ السَّاعَةَ تَكُونُ قَرِيبًا ﴿٦٣﴾ إِنَّ اللَّهَ لَعَنَ الْكَافِرِينَ وَأَعَدَّ

شاید آن ساعت بسیار موقعش نزدیک باشد. (۶۳) خدا کافران را لعن کرده و بر آنان آتش افروخته دوزخ

لَهُمْ سَعِيرًا ﴿٦٤﴾ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا لَا يَجِدُونَ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا

مها آگرونده است. (۶۴) که در آن دوزخ همیشه معذبند و در نجات خود هیچ یاری و پناهی نخواهند یافت. (۶۵)

يَوْمَ تُقَلَّبُ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ يَقُولُونَ يَا لَيْتَنَا أَطَعْنَا اللَّهَ

در آن روز صورت هاشان در آتش می برگردد و فریادشیمانی از دل برکشند و گویند ای کاش که ما (در دنیا) خدا

وَاطَعْنَا الرَّسُولَ ﴿٦٦﴾ وَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكِبْرَاءَنَا

و رسول را اطاعت می کردیم. (۶۶) و گویند ای خدا ما اطاعت امر بزرگان و پیشوایان (فاسد) خود را کردیم

فَاضْلَلْنَا السَّبِيلَ ﴿٦٧﴾ رَبَّنَا إِنَّهُمْ ضَعُفٌ مِنَ الْعَذَابِ

که ما را به راه ضلالت کشیدند. (۶۷) ای خدا آنرا ضعیف است از عذاب است و مضاعف ساز

وَالْعَنَهُمْ لَعْنًا كَبِيرًا ﴿٦٨﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ

و لعن و لعن بزرگ و شدید گویند ایشان گردان. (۶۸) ای کسانی که ایمان آورده اید شما مانند آن مردم نباشید که

ءَادَوْا مُوسَىٰ فَبَرَأَهُ اللَّهُ مِمَّا قَالُوا وَكَانَ عِنْدَ اللَّهِ وَجِيهًا ﴿٦٩﴾

پیغمبرشان موسی را آید پس برینا و قتل هاوون و دیگر عیب جویها ایازردند تا آنکه خدا او را از آنچه گفتند مبرا ساخت (و با کفایتش بر همه روشن گردانید).

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا ﴿٧٠﴾ يُصْلِحْ

و او را خدا پیغمبری آرموند و محترم بود. (۷۰) ای اهل ایمان، متقی و خداترس باشید و همیشه به حق و صواب سخن گوید. (۷۰) تا خدا

لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ

اصال شما را (به لطف خود) اصلاح فرماید و از گناهان شما درگذرد. و هر که خدا و رسول را اطاعت کند

فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا ﴿٧١﴾

البته به سعادت و پیروزی بزرگ، نال می دیده است. (۷۱)

از تَعَفُّتْ، گو جز این نبود که آن

۲۴۵۴۰- از تو پرسند از قیامت مردمان

شاید آن نسزدیک باشد در تمیز

۲۴۵۴۱- نزد حق، دانسا بر آن کردت چه چیز؟

هم مسهبتا بهرشان سوزنده نار

۲۴۵۴۲- کافران را کرده لعنت کردگار



۴- می‌نیابند ایچ یاری یا که دوست	۶۵- جاودان‌اند اندر آن چون لحم <sup>۶۵</sup> و پوست
رویشان در نار چون رانده شود	۵- اندر آن روزی که گردانده شود <sup>۶۶</sup>
ما اطاعت می‌نمودیم از قبول	۲۴۵۴۵- کاش گویند از خدا و از رسول
طاعت از سادات <sup>۷</sup> خود کردیم ما	۶۷- هم چنین آرذال <sup>۶۷</sup> گویند ای خدا
ده دو چندان‌شان عذاب ای رَبِّ جان	۲۴۵۴۷- پس نمودند آن کسان گمراهان
این بزرگان را کز ایشان گم‌هیم	۶۸- لعن کن لعنی بزرگ ار ابلهیم <sup>۶۸</sup>
که بسرنجانند «موسی» را بسی	۶۹- می‌نباشید اهل ایمان چون کسی <sup>۶۹</sup>
ز آن چه در حقش همی گفتند خلق	۲۴۵۵۰- پس خدایش پاک گردانیده دلق
کرد اجابت خواستی هرچ از اَله <sup>۸</sup>	۲۴۵۵۱- بود موسی نزد حق با قرب و جاه
قول حق <sup>۹</sup> گوید محکم هر کجا	۷۰- اهل ایمان می‌بترسید از خدا <sup>۷۰</sup>
هم بیامرزد گسسه در حائنان	۷۱- تا به اصلاح آوَرَد اعمالشان <sup>۷۱</sup>
می‌بَرَد اندر شروع و در اصول	۲۴۵۵۴- و آن که فرمان از خدا و از رسول
وز خدا فیروزی یسابد عظیم	۲۴۵۵۵- پس شود فایز <sup>۱۰</sup> به خیرات عمیم <sup>۱۱</sup>



۱- تَعَنَّتْ: اذیت کردن، عیب‌جویی و بدگویی.

۲- خداوند به پیامبر(ص) می‌فرماید به منافقان و اشرار که به عنوان استهزاء و یا به منظور ایجاد شک در قلوب ساده‌دلان از تو می‌پرسند قیامت کی بر پا خواهد شد بگو علم این موضوع تنها نزد خداست و هیچ کس از آن آگاه نیست و آن گاه می‌افزاید: چه می‌دانی؟ شاید قیامت نزدیک باشد.

۳- لَحْم: گوشت.

۴- ولی(در آیه ۶۵) به معنی «سرپرست» و نصیر به معنی «یاور» است. ولی کسی است که همه کارهای فردی را انجام دهد و آن کس خودش دخالتی نداشته باشد و نصیر کسی است که دیگری را کمک می‌کند و گوشه‌ای از کارهای او را به عهده دارد و هر دو در کاری که انجام می‌شود دخالت دارند.

۵- مراد از گردانده شدن در آتش، حال به حال گشتن و تغییر رنگ از زرد به سیاه و سپس سوختن کامل و سیاه شدن است و نیز می‌توان منظور از آن را جا به جا کردن کفار در آتش دانست تا بهتر بسوزند.

۶- اَرْدَال (جمع رَدَل): فرومایگان، ناکسان.

۷- سادات: جمع سادة که در اصل سَيِّدَة بوده که جمع تکسیر سائِد (به معنی سَيِّد) است. مالکان بزرگی که تدبیر امور عَدَّة بسیاری به عهده آنان باشد.

۸- در آیه ۶۹ خداوند مؤمنین را نهی می‌کند از اینکه مانند بعضی از بنی‌اسرائیل با پیغمبرشان عملی انجام دهند که آنها انجام دادند یعنی پیغمبر خود را اذیت نمایند. منظور از این اذیت، تنها آزارهای زبانی و یا عملی نیست. و شاید علت اینکه از بیان آزار بنی‌اسرائیل نسبت به موسی(ع) سکوت کرده، مضمون آن حدیث را تأیید کند که فرمود: بنی‌اسرائیل به موسی تهمت زدند که موسی عیبی نظیر پیسی یا جذام دارد یا آلت مردانگی ندارد (زیرا موسی مردی با حیا و پوشیده بود و همواره شستشوی خود را در نقطه‌ای انجام می‌داد که کسی او را نبیند) تا اینکه روزی که موسی برای شستشو به نقطه خلوتی رفته بود، به امر خداوند، سنگی که موسی لباس خود را بر آن قرار داده بود از جای خود به حرکت درآمد و لباس موسی را با خود برد. موسی(ع) لخت و عریان سنگ را تعقیب کرد و بنی‌اسرائیل دیدند که او سالم است و نقصی ندارد و خداوند موسی(ع) را از آن تهمت‌ها تبرئه فرمود.

عده‌ای نیز منظور از اذیت بنی‌اسرائیل را این نکته دانسته‌اند که بعد از فوت هارون، برادر موسی، بنی‌اسرائیل به موسی(ع) گفتند تو او را کشته‌ای و خداوند به ملائکه دستور داد جنازه هارون را به یک یک بنی‌اسرائیل نشان دهند و بگویند که او به مرگ طبیعی مرده است و بدین ترتیب خداوند موسی را تبرئه کرد.

اما در مورد اینکه تهمتی که به پیامبر(ص) زده بودند چه بود بهترین وجهی که ذکر کرده‌اند آن است که آیه شریفه (آیه ۶۹) اشاره به تهمت‌هایی است که به آن جناب در خصوص داستان زید و زینب زدند. (با برداشت از جلد شانزدهم ترجمه تفسیر المیزان).

۹- «قَوْلًا سَدِيدًا» (در آیه ۷۰)، کلامی است حقیقی که لغو هم نباشد و اگر فایده‌ای دارد،



بلکه سر را کرده زیر پا، غبار  
 آنکه زبید شمانه ما را کجاست؟  
 خاص کی بر ارض و بر افلاک بود؟  
 رفت عاشق پیشه زیر بار عشق  
 تا که آن گنجی که بُد پنهان چه بود؟  
 مظهر کُل، شرح اسماء و صفات<sup>۱۰</sup>  
 وضع شی بر موضعی در بینش است<sup>۱۱</sup>  
 هست گنجی، بر کند هر کس ز جای،  
 هم شود خود در غلامان از خواص  
 غیر عاشق کاوست جویای وصال  
 نزل کُشدی<sup>۱۲</sup> بلکه از مژگان و چنگ  
 عدلها را برده اندر خود فرو  
 گاین بر او عدل است یا خود ظلم و زور؟  
 چیست مانع عاشق دیوانه را؟  
 هم نه یادش از حیات و مردن است  
 آنکه دانسی<sup>۱۴</sup> می رسد بانگش به گوش  
 ره بگریزش که مست از خانه رفت<sup>۱۶</sup>  
 گزر دزد زنجیر، ببندیش دگر  
 جز به تار موی عنبر فام<sup>۱۸</sup> من  
 مر بسدین افسانه زنجیرش کنید<sup>۲۰</sup>  
 تا چه باشد چون که مست و بی هوش است  
 کسوه و ارض و آسمان در رفتش  
 گرد سازد هم به راه افلاک را  
 بردهها بر دزد از راز خفی<sup>۲۲</sup>

۲۴۵۶۷- سر نه او را بر کف از بهر نثار  
 ۲۴۵۶۸- گفت حمل بار عشق آن خاص ماست  
 ۲۴۵۶۹- فرض ما این کار در لولاکی<sup>۹</sup> بود  
 ۲۴۵۷۰- عقل تا بُد در شگفت از کار عشق  
 ۲۴۵۷۱- سِر کُنْتُ کَنْز، آمد در نمود  
 ۲۴۵۷۲- آدمی آمد طلسم گنج ذات  
 ۲۴۵۷۳- ظلم و جهلش عین عدل و دانش است  
 ۲۴۵۷۴- شاه اگر گوید که زیر این سرای  
 ۲۴۵۷۵- بهر او آن گنج دارد اختصاص  
 ۲۴۵۷۶- این نماید بهر حضارش محال  
 ۲۴۵۷۷- بر کند او گرچه باشد کوه و سنگ  
 ۲۴۵۷۸- ظالم است او بر خود اما ظلم او  
 ۲۴۵۷۹- او کجا دارد بر این معنی شعور  
 ۲۴۵۸۰- بر کند تا دارد او جان، خانه را  
 ۲۴۵۸۱- او نه فکر گنج و نه بند تن است  
 ۲۴۵۸۲- جذب<sup>۱۳</sup> آمد می روم بی خود ز هوش  
 ۲۴۵۸۳- کز خرابات<sup>۱۵</sup> این «صفی» دیوانه رفت  
 ۲۴۵۸۴- می کند غوغا کنون در شهر و در  
 ۲۴۵۸۵- بستنش نبود به زنجیر<sup>۱۷</sup> و زَن  
 ۲۴۵۸۶- ذکر زلفم<sup>۱۹</sup> بهر تدبیرش کسید  
 ۲۴۵۸۷- او به وقت هوشیاری سرخوش است  
 ۲۴۵۸۸- گرد گردد، گرم شد چون توسنش  
 ۲۴۵۸۹- نک ببندیش که توده خاک را  
 ۲۴۵۹۰- مست چون گردد ز بوی می<sup>۲۱</sup> «صفی»

- ۱۶۵۳۲۱- سر بپوشانید خُم‌ها ۲۳ را ز وی  
 ۲۶۵۳۲۲- جانب میخانه‌اش آرید باز  
 ۲۶۵۳۲۳- جمله درها را ببندید از درون  
 ۲۶۵۳۲۴- چنگ را گویند بنهد نایی‌اش  
 ۲۶۵۳۲۵- نشنود یک دم ز چنگ و نی خروش  
 ۲۶۵۳۲۶- خویش را ساقی ۲۵ به وی ندهد نشان  
 ۲۶۵۳۲۷- نام جام می ۲۷ نیارد کس به لب  
 ۲۶۵۳۲۸- باز نگذارید تا بر در زند  
 ۲۶۵۳۲۹- بس شکسته است او در میخانه‌ها  
 ۲۶۶۰۰- بار دیگر گر شود دیوانه او  
 ۲۶۶۰۱- بر کشد در شهر و کوی آوازه‌ها  
 ۲۶۶۰۲- خلق را بر خود بشوراند تمام  
 ۲۶۶۰۳- ز آن سپس یابند اگر صوفی و شی  
 ۲۶۶۰۴- خام گردد پخته‌های نغز او  
 ۲۶۶۰۵- گرچه این دیوانه را نبود خبر  
 ۲۶۶۰۶- گیرد این ارض و سما را جمله آب  
 ۲۶۶۰۷- او به فکر دل‌بیر دل بُرده است  
 ۲۶۶۰۸- بس بود از هستی وَهْمی ۲۹ ملول  
 ۲۶۶۰۹- دیده است آن چشم میگون ۳۱ را به خواب  
 ۲۶۶۱۰- لیک نآید گر ز مستی او به هوش  
 ۲۶۶۱۱- ز آن که از نطق و لیش تقریر عشق  
 ۲۶۶۱۲- چشم خفاش ۳۳ ار ندید آن ضوء و تاب  
 ۲۶۶۱۳- آنکه او گویا ز هر نطق و لیبی است  
 ۲۶۶۱۴- نطق او را کرده خاص اندر کلام
- نی رسد تا بر مشامش بوی می  
 در کناری بر نشانیدش به ناز  
 تا مبادا بر رود ناگه برون  
 مَر شود ساکن دل سودایی‌اش ۲۴  
 بحر جانش مرکه بنشیند ز جوش  
 دور گردند از کنارش می‌کشان ۲۶  
 هم نگوید کس سرودی با ظرب  
 ناگهان دیوار و در را برکنند  
 وقت مستی همچو آن دیوانه‌ها  
 بر رود مست از در میخانه او  
 سر به سر، بی پرده گردد رازها  
 استخوانش رابکوبند این عوام  
 بر کشند از آتشش بر آتشی  
 از دماغ آرند بیرون مغز او  
 گر جهان یک جا شود زیر و زبر  
 کاخ امکان ۲۸ سر به سر گردد خراب  
 می‌ندانند زنده کس یما مرده است  
 در فنای ۳۰ خود ظلوم است و جهول  
 چه غمش که دُور گردون شد خراب  
 نآید از معنی دگر صوتی به گوش ۳۲  
 می‌تراود خاصه در تفسیر عشق  
 تو، به زَغَمَش گو بتاب ای آفتاب  
 از غمش هر سو خروش یاربی است  
 تا که قرآن را به نظم آرد تمام

اندر این دفتر فرو رو اندکی	۲۴۶۱۵- گر نداری طبع خفّاشی یکی
نزد تحقیق معانی، اَبین است	۲۴۶۱۶- بین بیانی کآفتاب روشن است
جمله عالم‌های معنی را به نام	۲۴۶۱۷- کرده خود روشن بدین نظم و کلام
یا حسود آفتابی بس مُنیر	۲۴۶۱۸- گر نباشد چشم ادراکی ضَریر <sup>۳۴</sup>
روز خورشیدار بگرداند نکوست	۲۴۶۱۹- و منافق پیشه و خفّاش خوست
بهر خفّاشک هلاک است و صداع <sup>۳۵</sup>	۲۴۶۲۰- ز آن که نور آفتاب پر شعاع



۱- امانت: | ← «امانت» (\*).

۲- سماوات و زمین: | ← «سماوات و زمین» (\*).

۳- در جلد یازدهم ترجمه تفسیر بیان السعادة آمده است:

... مقصود از امانت، لطیفه سیاره انسانی است که در خزانه حق تعالی، گوهری باارزش‌تر و بهتر از آن نبوده. پس خدای تعالی آن را از خزانه غیبی اش خارج ساخت و آن را بر آسمان‌های عقول و نفوس و آسمان‌های افلاک طبیعی عرضه داشت، بدین معنا که آن لطیفه و امانت را بر آنها فرمانده و امیر قرار داد، سپس بر زمین‌های عناصر عرضه داشت، سپس بر کوه‌های موالید، پس همه اینها از حمل آن امانت خودداری کردند، چون هیچ کدام اهل و لایق این گوهر نبودند، زیرا ذات این گوهر، خودش محلّ امنی را اقتضا می‌کرد که دارای نگهبان زیادی باشد، چه دزدها و حسودهای آن زیاد بود و نیز محلّی می‌خواست که مستعد و آماده خروج از تقیید و حدود باشد و بتواند به عالم اطلاق برسد و همه آنها که ذکر شد یا مستعد و آماده خروج از حدود نبودند یا علاوه بر آن دارای امنیّت و نگهبان نبودند. و لذا هر یک از آنها بر این امانت و گوهر گرانبها ترسیدند و نگران فنا و هلاک آن بودند؛ به درگاه خدا تضرّع و زاری کردند که خداوند آنها را از حمل این امانت معاف بدارد. سپس خداوند آن امانت را بر مولود اخیر و غایت کلّ و نهایت جمیع عرضه نمود که آن را اهل و لایق حمل امانت یافت. انسان نیز نظر نمود و دید آمادگی و استعداد دارد و می‌تواند از حدود خارج شود، پس نسبت به آن امانت شوق پیدا کرد و آن را پذیرفت و از خدای تعالی درخواست

نگهبان و کمک‌کننده از سنخ اجنه و شیاطین و نیز درخواست نگهبانی از سنخ انسان‌ها نمود، که خداوند این درخواست را اجابت کرد. امانت در اخبار، به مطلق تکلیف، نماز، امامت، امارت و خلافت، مقام محمد(ص) و آل محمد، آرزوی منزلت آنان، مطلق امانت، ولایت علی(ع)، شهادت حسین بن علی(ع) و خلافت غصب شده تفسیر شده است. [هم چنین در همین کتاب است که:

... پس انسان، آن امانت را حمل کرد، که او بر جمیع حدود و تعینات خویش ظلوم و ستمکار است و نسبت به جمیع کثرت‌ها و حقوق آنها، هنگام ظهور سلطنت خدا و وصول امانت به خزانه، جهول و نادان است. پس از آن که انسان آن امانت را حمل کرد، دید که دزدی‌هایی از عالم اجنه و شیاطین در کمین نشستند و مترصد فرصت هستند تا آن امانت را بدزدند و دید که بدون معاون و کمک‌کننده از سنخ اجنه و شیاطین نمی‌تواند امانت را حفظ کند و با زبان حال از خدا درخواست نگهبان و کمک‌کننده کرد و خدا اجابت نمود و از عالم ملایکه نگهبانی گذاشت که در حفظ امانت کفایت کنند و نیز انسان دید که دزدانی از شیاطین انس در کمین هستند، پس درخواست نگهبانان و کمک‌کننده‌هایی کرد که از سنخ آنها باشند، خدای تعالی این درخواست را نیز اجابت نمود و انبیاء، رسولان و جانشینان آنان را فرستاد تا در حفظ امانت به انسان کمک کنند و آن را به خزانه برسانند. چون کمک کردن و پیروی در این مورد، جز با اتصال روحانی به جانشینان خدا و دخول حافظ و نگهبان در قلوب بندگان که صورت نازل از خلفای خداست، ممکن نیست، از این دخول حافظ، به قلوب بندگان، تعبیر به ایمان می‌شود که داخل در قلب است. این اتصال و دخول، ممکن نیست مگر با اتصال صوری و توجه تمام از جانب خلفا و استغفار برای بندگان و توبه و تسلیم کامل از جانب بندگان. این همان بیعت است که از زمان آدم(ع) تا زمان خاتم(ص) معمول بوده است...]. (به اختصار و با کمی تغییر).

[← «امانت» (\*).]

۴- میخانه: در اینجا به معنی عالم لاهوت است (عالم غیب و جهان معنوی و مرتبت احدیت و واحدیت). مقام لاهوت و حضرت وحدت ذاتیه، که ساغر و جام تمام اعیان وجودی از باده

آماده آن میخانه، مالامال لایزال است و می پرستان آن میخانه، مست و خراب، در خاک فقر  
او افتاده‌اند. | اے «میخانه» (\*). |

به عالم ذات الهی که سالک را در آن مقام فنا فی الله حاصل می شود، عالم لاهوت می گویند.

۵- محو و مست: بی خود و فرو گرفته شده به وسیله عشق و آن که از سکر باده هستی مطلق،

سر از پا نشناخته و محو الموهوم و اهل جذبه شده است. | اے «مستی» (\*). و «سکر» (\*). |

۶- ساغر: در اینجا، منظور، عشقی است که به حد محبت ذاتیه رسیده و مستی به جایی

انجامیده که تعین عاشقی، ظاهراً نمانده و در عین معشوقی ظهور کرده باشد. چنین عاشقی،

از ماسوی الله فارغ است و همه چیز را به جز معشوق حقیقی زیر پا نهاده.

۷- هبسته: فرو نهاده.

۸- بقّ: پشه، ساس.

۹- لَوْلَا: جعله اسمیه (از: لَوْ + لَا + كَ ضمیر) به معنی: «اگر نبودی تو». اشارت به حدیث

قدسی که خدای تعالی خطاب به پیامبر (ص) فرموده است: «لَوْ لَأَكْ لَفَا خَلَقْتُ الْأَفْلَاكُ» (اگر تو

نبودی، آسمان‌ها نیافریدمی).

مولانا در مثنوی می فرماید:

با محمد بود عشق پاک، جفت      بهر عشق او را خدا «لَوْ لَأَكْ» گفت

منتهی در عشق، چون او بود فرد      پس مر او را ز انبیاء تخصیص کرد

گر نبودی بهر عشق پاک را      کسی وجودی دادمی افلاک را؟

من بدان افراشتم چرخ سنن      تا عَلَوِ عشق را فهمی کنی...

عشق خداوندی که از تمامی نواقص پاک است با محمد (ص) همراه بود و به خاطر این عشق

بود که خداوند به او فرمود: اگر تو نبودی آسمان‌ها را نمی آفریدم و چون پیامبر (ص) تنها

کسی بود که به نهایت مرتبه عشق الهی رسیده بود، خداوند او را در میان پیامبران به این

خطاب مخصوص فرمود.

خداوند بر طبق این حدیث قدسی می فرماید که ای محمد این جهان را به خاطر وجود تو که

مظهر عشق الهی هستی خلق نمودم. آسمان را برافراشتم تا بلندی مقام عشق را دریابی.



(البته بعضی معتقدند این حدیث به این شکل آمده است که: «لَوْلَاكَ مَا خَلَقْتُ الْخَنَّةَ وَ لَوْلَاكَ مَا خَلَقْتُ النَّارَ» و یا «لَوْلَاكَ مَا خَلَقْتُ الدُّنْيَا».)

در بیت ۲۴۵۶۹، نیز به این نکته اشاره شده که «انسان کامل» به نهایت مرتبه عشق الهی رسیده و خداوند به خاطر او که مظهر عشق است و حمل این امانت الهی را بر شانه خود پذیرفته، هستی را خلق نموده است. در واقع حمل بار عشق تنها به وسیله انسان کامل امکان‌پذیر بوده و عرضه آن بر آسمان‌ها و زمین اختصاص نداشته و فقط بر آن انسان کامل تخصص یافته است.

۱۰- مفهوم ابیات ۲۴۵۷۱ و ۲۴۵۷۲ ← سر حدیث قدسی «كُنْتُ كَنْزًا مَخْفِيًا...» آشکار شد که منظور از آن کنز مخفی و گنج پنهان چیست. آری آن گنج مخفی که همان مقام احدیت و ذات حق است چون بدون تجلی به صور مظاهر، ظاهر نمی‌شود، آدمی را آفرید تا معرفت و شناخت حضرتش از این طریق ممکن شود و آدمی طلسم شکن این گنج شد تا ظهور به جمیع شؤونات به وسیله ظهور او امکان‌پذیر و ذات حق که از ازل عالم به اسماء و صفات خود بود ظاهر شود.

خداوند بی‌نیاز، ناگهان پرده جلال از جمال خود برداشت و در کمال شوق و حُب، از خلوتخانه احدیت ذات برون تاخت و تنزل نمود و لباس آدمی بر تن کرد تا از این راه خود را بشناساند. [← «کنز مخفی» (\*).]

۱۱- مفهوم بیت ۲۴۵۷۳ ← ظلوم و جهول بودن انسان، عین عدل و علم است زیرا، کسی متصف به ظلم و جهل می‌شود که شأنش متصف به عدل و علم بودن است و انسان بر خلاف سایر موجودات به خاطر اینکه شأن و استعداد علم و عدالت را دارد، ظلوم و جهول نیز هست. [← «امانت» (\*).] و همین ظالم و جاهل بودن انسان در حق خود حاکی از استعداد دارا بودن عدل که همانا قرار دادن هر شیء در محل واقعی خود و عمل که آگاهی و معرفت است می‌باشد.

۱۲- کُنْدَ (کُنْدَ): کُنْدَ.

۱۳- جذبہ: [ے «جذبہ» (۴)].

۱۴- آنکہ دانی: اشارہ بہ معشوق حقیقی.

۱۵- خرابات: میخانہ ے (توضیح شمارہ ۴). مقام عشق و محبت کہ مستلزم خرابی بشریت و انانیت و مورث فنا و استهلاک تعینات و تشخصات و پندار سالک است. عزلتخانه پیر، و مرشد کہ مرید در آن مست و لایعقل از عشق حضرت درست شود. مقام وحدت، اعم از افعالی، صفاتی و ذاتی. مقام وحدت صبر، کہ در آن بہ هیچ قیدی از قیود صوری مقید نمی‌شوند و از ہر چہ در قید تعین در آید عبور می‌نمایند. چہ این مقام اطلاق است و در مقام اطلاق، جمیع اعتبارات و تشخصات، محو و متلاشی است و دویی و غیریت را در آن گنجایی نیست.

۱۶- منظور آن است کہ با فرار سیدن جذبہ الہی، عاشق دیوانہ، در حالت مستی و بی‌خودی از عزلتخانه پیر و مرشد خارج شد و از آنجا کہ عوام و ظاہر بینان این عشق و جنون را بر نخواهند تافت و از سویی بیم افشای اسرار معشوق از سوی این عاشق دیوانہ می‌رود، پس می‌بایست کہ راہ را بر او ببندید و او را بہ زنجیر کشید تا در شہر و دیار آشوب و غوغا برپا ننماید.

۱۷- زنجیر: منظور، «زنجیر زلف» است کہ همانا قیود و احکام کثرات است کہ دل‌های محبان را در دام فراق مبتلا می‌سازد و نمی‌گذارد کہ در هوای وصال محبوب طیران نمایند و از اندوہ و فراق خلاص یابند.

۱۸- موی عنبر فام: «عنبر» ماده‌ای است خوشبو و خاکستری کہ در معدہ یا رود ماہی عنبر یا کاشالوت تولید و روی آب دریا جمع می‌شود. «عنبر فام» بہ معنی «شبیہ و مانند عنبر» است. منظور از موی عنبر فام، «صفات الہی» است کہ ہمہ معطر و خوشبوی‌اند و از تجلیات آنها، جمیع موجودات و آثار خوشبو و معطر شده‌اند و این صفات، ہمگی حاجب ذات‌اند و سبب تقید دیوانگان محبت می‌شوند و نمی‌گذارند کہ در هوای وصال محبوب پرواز نمایند. «موی» عبارت از جلال الہی است و سیاہی آن، سبحات جلال است کہ ساتر و پوشانندہ جمال است.

۱۹- زلف: سلسله کثرات که مظاهر و مجالی حسن و جمال‌اند و صفات الهی که حاجب ذات‌اند. «کثرت» که حاجب روی وحدت است. تجلی جلالی در صور مجالی جسمانی که موجب قهر و غضب و بُعد است. تعینات کثرات و ممکنات.

۲۰- مفهوم ابیات ۲۴۵۸۵ و ۲۴۵۸۶ ← تنها به وسیله زنجیر زلف و قیود و احکام کثرات است که می‌توان این محبّ دیوانه و عاشق مست از باده الهی را از طیران در هوای وصال محبوب باز داشت و تنها از طریق گرفتار ساختن او در سلسله کثرات و صفات الهی است که مبتلا ساختن او به فراق امکان‌پذیر می‌شود و در نتیجه می‌توان او را از دریای سُکر به ساحل صحو (هوشیاری) بازگرداند.

۲۱- می: ذوقی که بر اثر یاد حق، در دل صوفی پیدا شود و او را سرمست گرداند. تجلیات الهی. اعمّ از آثاری، افعالی، صفاتی، ذاتی به قدر وسع مشرب. غلبات عشق. محبت الهی.

۲۲- راز خفی: سرّ الهی که غیر از ارباب قلوب نمی‌توانند آن را ادراک نمایند و منزل انوار ذات است. حدیث قدسی است که: «در کالبد فرزند آدم، پاره گوشتی، و در پاره گوشت قلبی، و در قلب، عقلی، و در عقل، دلی و در دل، روحی، و در روح خفی و در خفی، سرّی و در سرّ، من هستم».

سرّ، باطن هویت است که هیچ کس را به دریافت و معرفت کیفیت آن راه نیست. اسرار ربوبیت و غیب هویت، سرّ خفی که ادراک هیچ مدرکی به آن نمی‌رسد و کسی را به آن پرده غیب الغیب امکان بار و رخصت نیست و یا امکان بار و رخصت هست، اما حاجب درگاه به دلیل عدم لیاقت و استحقاق آن را نشان هر کس نمی‌دهد، چنان که حافظ می‌فرماید:

«مردم در انتظار و در آن پرده، بار نیست یا هست، پرده‌دار نشانم نمی‌دهد».

۲۳- خم: واحدیت و مقام جمع. مرتبه احدیت به اعتبار صلاحیت اعتبار نسب و اضافات در ذات احدیت و اتّصاف به جامعیت صفات ذاتیه. مرتبه واحدیت، موطن اصلی می محبت ذاتیه است، جام بزرگ شراب می محبت الهی.

۲۴- مفهوم بیت ۲۴۵۹۸ ← به آنکه با نواختن نی و چنگ، نغماتی خوش در عشق و محبت ادا می‌کند و بارساندن این نغمات به گوش هوش سامعان مستعد آنان را از تفرقه در می‌آورد و

به مقام جمع می‌رساند (اشاره به پیر، و مرشد) بگویند تا چنگ و نی را بر زمین نهد و ننوازد تا از این طریق، دل سودا زده این عاشق دیوانه و بی‌خود، به دام فراق گرفتار آید دست از این ناآرامی و بی‌قراری و پرده‌داری بردارد و دریای جان متلاطم از وصالش از جوش و خروش باز ایستد.

۲۵- ساقی: پیر طریقت و مرشد مکمل که فیض رساننده و ترغیب‌کننده است و شراب محبت الهی به خورد محبتان می‌دهد و با کشف رموز و بیان حقایق، دل‌های عارفان را معمور و آباد می‌دارد.

۲۶- می‌کشان: می‌خواران، ساکنان میخانه عشق که اعیان ثابت و صور علمیه‌اند که همگی از می تجلی می‌نوشند. یاران و سالکان راه حق که همراه با یکدیگر و با ارشاد پیر خود طی طریق می‌نمایند. اهل مودت و محبت.

۲۷- جام می: مجلای تجلیات الهی و مظاهر انوار نامتناهی، اعم از آن که در مقام طور سزای باشد یا طور روحی یا طور خفی. نور تجلی. منظور جام می محبت ذاتیه است که در میخانه، یعنی همان عزلتخانه پیر و مرشد و مقام عشق و محبت ذاتیه در نور است و سرشار از شوق و ذوق و معارف الهی است. هم چنین جام می به معنی عارف کامل است که در باطن او شوق و ذوق و معارف الهی بسیار است.

۲۸- کاخ امکان: کنایه از جهان.

۲۹- هستی و همی: جهان و زندگی خیالی و ظاهری و خالی از معنویات.

۳۰- فنا: [ع «فنا» (۵)].

۳۱- چشم میگون: ذات بی‌نیاز حق که از حال عاشقان مستغنی و به آن بی‌التفات است.

۳۲- مفهوم بیت ۲۴۶۱۰ - اما اگر «صفی» از حالت جذبه و مستی به دنیای هوشیاری باز نگردد از معنی و تفسیر قرآن صوتی به گوش نخواهد رسید و هر چه شنیده می‌شود سخنانی از عشق و تفسیر آن خواهد بود.

۳۳- خفاش: در اینجا کنایه از کوتاه‌بینان و دنیاطلبان است.

۳۴- ضریب: کور، نابینا.

۳۵- صداع: دردسر، سردرد.

لِيُعَذِّبَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ

وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ وَيَتُوبَ اللَّهُ

(این عرض امانت) برای این بود که خدا مرد و زن منافق و مرد و زن مشرک همه را به قهر و عذاب گرفتار کند و او مرد و زن



عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا

مؤمن (به رحمت) درگذرد و خدا بسیار آمرزنده و مهربان است (۷۳)

۲۴۶۲۱- گشت انسان بر امانت انتخاب <sup>۷۳</sup> تا منافق را نماید حق عذاب

۲۴۶۲۲- مرد و زن کایشان دوروی و مشرک اند حاسد پیغمبرند و هالک اند<sup>۱</sup>

۲۴۶۲۳- حق پذیرد توبه هر مرد و زن که غفور است و رحیم آن ذوالمِئَن<sup>۲</sup>



۱- امانت بر انسان عرضه شد تا در نتیجه خداوند مردان و زنان منافق و مشرک را به خاطر انحرافشان از هدف اصلی عرض امانت عذاب نماید.

۲- ذُو الْمِئَن: صاحب منت‌ها.

در خاتمه سوره مبارکه «احزاب» به مطلبی از جلد هشتم کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار توجه فرمایید: [... عادت خلق آن است که چون امانتی عزیز به نزدیک کسی نهند، مَهْری بر او نهند و آن روز که باز خواهند، مَهْر را مطالعه کنند، اگر مَهْر بر جای بود او را ثناها گویند. امانتی به نزدیک تو نهادند، از عهد ربوبیت «الَّسْتُ بِرَبِّكُمْ»، و مَهْر «بَلَى» بر او نهادند. چون عمر به آخر رسد و تو را به منزل خاک برند، آن فرشته در آید و گوید: «مَنْ رَبُّكَ؟» آن مطالعه است که می‌کند تا مَهْر روز اول بر جای هست یا نه.

ای مسکین! از فرق تا قدم تو مَهْر بر نهاده‌اند و مَهْر از مَهْر بود، مَهْر بر آنجا نهند که مَهْر در آنجا دارند. ای رضوان، بهشت تو را، ای مالک، دوزخ تو را، ای کز و بیان، عرش شما را، ای دل سوخته که بر تو مَهْر مَهْر است، تو مرا و من تو را... آدم صفی که بدیع فطرت بود و نسبیج

ارادت، چون دید که آسمان و زمین بار امانت بر نداشتند، مردانه در آمد و بار امانت برداشت، گفت: ایشان به عظیمی بار نگریستند، از آن سر و ازدند، و ما به کریمی نهند امانت نگرستیم و بار امانت کریمان به همت کشند، نه به قوت، لاجرم چون آدم بار برداشت خطاب آمد که: «وَحَمَلْنَا هُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ» و «فَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ؟...». (نسیج: بافته شده).



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

بر سلیمان، باد را گردید زام	رفت او راه دومه، در صبح و شام
بُد مسخر یعنی او را در صعود	آن قواهای طبیعت از وجود
راه یک مه رفت در هر بامداد	در سلوک بندگی با سیر باد
هر چنین پیمودی اندر شام، راه	قدر ماسمی در طریق انتباه
جاری او را ساختیم از ساخته	عَمِنَ قَطْرًا عَنِ مَسِّ بُسْغَدَاخْتِه
یعنی آن جسر ملول منجمد	بُد روان در طاعت و تقوی به جد
هر زجن بودند بعضی پیش او	کار می کردندش اندر پیش او
جمله یعنی قوه و هر و خیال	بُد به فرمانش به اذن ذوالجلال
باشد این تاویل با تنزیل جفت	فلسفی تا نآورد لغوی به گفت
سرکشی و آن کس که کرد از جنتیان	ز امر ما که بود مأمور او بدان
می چشاند پمش شود کاموخته	از عذاب و آتش افروخته
طبعی از می کرد یعنی سرکشی	دیوسان از حکم عقل از بی هشی
در ریاضت سخت او را می گذاخت	تا تواند با مراد عقل ساخت





مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

## ﴿ نکاتی دربارهٔ سوره مبارکه سَبَاء ﴾



- سوره سَبَاء، ۵۴ آیه، ۸۸۳ کلمه و ۲۵۱۲ حرف دارد.
- این سوره در مکه نازل شده است و عده‌ای گفته‌اند تنها آیه «وَيَرَى الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ» (آیه ۶) در مدینه نازل شده است.
- در جلد هشتم کشف‌الاسرار و عده‌الابرار، آیه «قُلْ لَا تُسْئَلُونَ عَمَّا أُجْرَمْنَا» (آیه ۲۵) منسوخ دانسته شده است.
- این سوره دربارهٔ اصول سه‌گانه اعتقادات، یعنی توحید، نبوت و قیامت بحث می‌کند و به بیان کیفر منکران آنها و افرادی که دربارهٔ این اصول القای شبهه می‌نمایند پرداخته و سپس آن شبهه‌ها را از طرق مختلف دفع می‌کند.
- در جلد هیجدهم تفسیر نمونه آمده است: [پنج سوره از سوره‌های قرآن مجید با حمد پروردگار شروع می‌شود که در سه سوره آن، حمد و ستایش خداوند به خاطر آفرینش آسمان و زمین و موجودات دیگر است (سوره سَبَاء، سوره فاطر و سوره انعام) و در یک سوره (سوره کهف) این حمد و ستایش به خاطر نزول قرآن بر قلب پاک پیامبر (ص) می‌باشد، در حالی که در سوره حمد، تعبیر جامعی شده که همهٔ این امور را در بر می‌گیرد: «الحمد لله رب العالمین». به هر حال، سخن در آغاز سوره سَبَاء، از حمد و

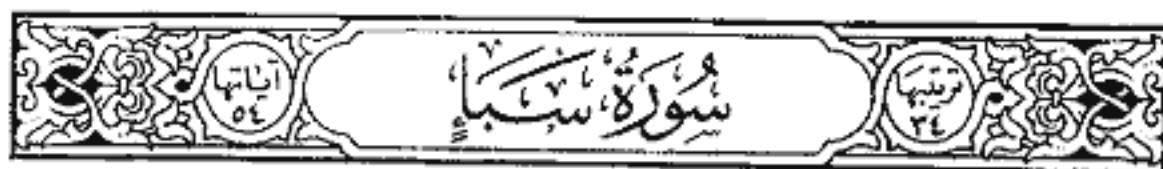
سپاس خداست به خاطر مالکیت و حاکمیت او در دنیا و آخرت...!

- روایت است از ابوامامه از ابی‌کعب از رسول (ص) که: «هر کس سوره سبأ بخواند هیچ پیغمبر نباشد الا که روز قیامت رفیق او باشد و با او مصافحه کند». امام صادق (ع) فرمود: «هر که این سوره و سوره بعد (فاطر) را در شب بخواند، پیوسته، شبش در حفظ خداست و اگر در روز بخواند، نمی‌رسد در روزش به او مکر و هی و داده می‌شود به او از خیر دنیا و آخرت، آنچه در دلش خطور نکرده باشد».
- نام دیگر سوره: داود (ع).



مرکز تحقیقات و پژوهش‌های اسلامی

- ✦ شماره سوره: ۳۴ ✦  
 ✦ شماره ابیات: از ۲۴۶۲۴ تا آخر ۲۴۸۶۵ ✦  
 ✦ تعداد آیات: ۵۴ ✦  
 ✦ تعداد ابیات: ۲۴۲ ✦



## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَلَهُ الْحَمْدُ فِي الْأَخِرَةِ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ

ستایش و سپاس مخصوص خداست که هر آنچه در آسمانها و زمین است همه ملک اوست و در عالم آخرت نیز شکر و سپاس مخصوص خداست

يَعْلَمُ مَا يَلْجُ فِي الْأَرْضِ

از پناهندهای دنیا و آخرت همه عطای اوست، او حکیم و آگاه است، او هر چه درون زمین رود از انبوت و بدرها و هستها و فطرات

وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا يَعْرَجُ فِيهَا وَهُوَ

و هر چه از زمین به در آید از درختان و حیوانات و چشمه ها و معادن او هر چه از آسمان فرود آید از فرشتگان و ارواح و انزالی او هر چه در آسمان بالا رود از اعمال

الرَّحِيمِ الْغَفُورِ

مصلح و ارواح پاک همه را می داند و اوست که بسی مهربان و بخشنده است. (۱۴)

می‌کنم از حمدِ بساری ابتدا  
 که بود زو هرچه در ارض و سماست  
 حمدِ ذاتش را سزد بی معذرت<sup>۱</sup>  
 بیش از آن باشد که آید در زبان  
 می‌رسد بر بندگان از رابطه<sup>۲</sup>  
 هر چه آن بی واسطه پیداتر است  
 می‌کنند از فضل و عدل بی قیاس<sup>۴</sup>

۲۴۶۲۴- بعد بسم‌الله از سوره سبأ  
 ۲۴۶۲۵- هر ستایش هر سپاسی مَر و راست<sup>۱</sup>  
 ۲۴۶۲۶- هم ستایش باشدش در آخرت  
 ۲۴۶۲۷- در دو دنیا نعمتش بر بندگان  
 ۲۴۶۲۸- در قیامت نعمتش بی واسطه  
 ۲۴۶۲۹- ز آن سپاسش در قیامت اظهر<sup>۳</sup> است  
 ۲۴۶۳۰- دوستان و دشمنان او را سپاس

در امور خلق و اسرار ضمیر	۲۴۶۳۱- او به ذات خود حکیم <sup>۵</sup> است و خبیر <sup>۶</sup>
و آنچه بیرون از زمین آید بر او	۲۴۶۳۲- داند آنچه در زمین گردد فرو <sup>۷</sup>
و آنچه بالا می‌رود باز اندر آن	۲۴۶۳۳- و آنچه می‌آید فرود از آسمان
جرم بخش و پرده پوش از هر قصور <sup>۷</sup>	۲۴۶۳۴- او به خَلقان مهربان است و غفور
داشت ز آن مخفی ز خَلقان غیب‌ها	۲۴۶۳۵- پرده پوشد از کرم بر عیب‌ها



۱- هر سپاس و ستایشی متعلق به خداوند است. ستایش در دنیا (که نظام آسمان‌ها و زمین، نظام دنیوی است) به خداوند یگانه تعلق دارد و ستایش و مدح هر چیز در این دنیا، به ذات پاک او برمی‌گردد و ستایش و حمد در سرای آخرت نیز به او تعلق دارد، هر چند که سرای آخرت، دار تکلیف نیست اما ستایش در آخرت، از سوی بندگان خدا به طور عاشقانه صورت می‌گیرد و به دلیل رفع حجاب‌های دنیوی، حمد و ستایش اخروی خالص و بدون حجاب است.

مرکز تحقیقات کلامی و عقاید اسلامی

۲- نعمت پروردگار در قیامت بدون واسطه و حجاب دنیوی و بر اساس پیوند و رابطه عاشق و معشوقی به بندگان می‌رسد. بهشتیان در آنجا خدا را حمد می‌کنند به فضلش و دوزخیان خدا را به عدلش سپاس می‌گویند. بهشتیان به بیان قرآن کریم، وقتی وارد باغ‌های بهشت می‌شوند شکر خداوندی را می‌گویند که اندوه را از آنان برطرف ساخت (سوره فاطر، آیه ۳۴).

۳- اظهر : ظاهرتر، آشکارتر.

۴- رجوع شود به توضیح شماره ۲

۵- حکیم : از اسامی خداوند، به معنی دارای حکمت. خداوند با حکمت خود، آخرت را بعد از دنیا قرار داد تا خلقت دنیا لغو و عبث نباشد و نیکوکار از بدکار متمایز شود.

۶- خبیر : از اسامی خداوند، به معنی آگاه از جزئیات امور. خداوند با خبریّت خود بندگان را بعد از مردن محشور می‌کند، در حالی که احدی از قلم نیفتاده باشد و هر نفسی را به آنچه کسب کرده جزا می‌دهد. خبیر از علیم خاص‌تر است چون علیم در جزئیات و کلیات، هر دو به

کار می‌رود ولی خبیر تنها در جزئیات به‌کار می‌رود.

۷- قصور: کوتاهی کردن.

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَأْتِينَا السَّاعَةُ

و کافران (منکر قیامت) گفتند که هرگز ساعت قیامت بر ما نمی‌آید.

قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتَأْتِيَنَّكُمْ عَالِمِ الْغَيْبِ لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ

بگو ای کفار! به‌خدا می‌رسد که آنکه (ساعت قیامت) شمارا خواهد آمد. خدایی که بر غیب جهان آگاه است و مقدار ذره‌ای از موجودات عالم

ذَرَّةٍ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَلَا أَصْفَرُ مِنْ ذَلِكَ

در آسمانها و زمین از او پوشیده نیست و نه کمتر

وَلَا أَكْبَرُ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ ﴿٣﴾ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ

و نه بیشتر از ذره‌ای جز آنکه در کتاب روشن (علیه‌الزلی) حق است (۳) تا (مطابق آن علم) آنان را که

ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ

ایمان آورده و به اعمال صالح پرداختند (در قیامت) پاداش نیکو دهد. که آمرزش حق و رزق نیکوی بهشتی

كَرِيمٌ ﴿٤﴾ وَالَّذِينَ سَعَوْا فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ أُولَٰئِكَ

مخصوص آنهاست. (۴) و آنان که در کفر و عناد در (سحر و تانود ساختن) آیات ما سعی و کوشش کردند تا دیگر (رسول ما را) نتوان کنند (و از قهر و

لَهُمْ عَذَابٌ مِنْ رَجْزِ الْيَمِّ ﴿٥﴾ وَيَرَى الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ

قدرت. اما بیایند. بر آنها عذاب سخت دردناک. خواهد بود. (۵) آنان که اهل دانش و معرفت گردیدند. (یعنی مؤمنان و نیکان اهل کتاب)

الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنَ رَبِّكَ هُوَ الْحَقُّ وَيَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ

یقین دارند که قرآنی که بر تو نازل شده از جانب پروردگار تو به حق نازل گردیده است و رهنمای خلق به راه

الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ ﴿٦﴾

خدای پر همتای ستوده صفات است. (۶)

- |  |                                       |
|--|---------------------------------------|
| ۲۴۶۲۶- آن کسان گفتند که کافر شدند                              | که به‌ما ناید قیامت تا به‌چند         |
| ۲۴۶۲۷- گو «بَلَىٰ وَرَبِّي» آید بر شما                         | خور قسم کآید قیامت آشکار              |
| ۲۴۶۲۸- خورد سوگند آن ابوسفیان <sup>۲</sup> به لات <sup>۳</sup> | که نیاید بعث <sup>۴</sup> از بعد وفات |
| ۲۴۶۲۹- ای محمد، هم تو بر پروردگار                              | خور قسم کآید قیامت آشکار              |

نیست پنهان هیچ قدر یک تسو <sup>۵</sup>	۲۴۶۴۰- آن خدای «عالم» الغیبی کز او
یا از آن اکبر که آید در نظر،	۲۴۶۴۱- در سماوات و زمین زمین خردتر
لوح محفوظ <sup>۷</sup> است و آن در انتساب	۲۴۶۴۲- جز که مکتوب است در روشن کتاب <sup>۶</sup>
کرد هم کردار نیکو بر مزید	۲۴۶۴۳- تا جزا بدهد بر آنکه بگرود <sup>۴</sup>
هم چنین «رزق کریم» <sup>۹</sup> از رب دین	۲۴۶۴۴- آن گره <sup>۸</sup> را باشد آمرزش یقین
سمی کردند آن کسان از ناروا	۲۴۶۴۵- و آنکه بر ابطال آیت‌های ما <sup>۵</sup>
از آلم <sup>۱۰</sup> رنجی بد ایشان راست چند	۲۴۶۴۶- تا مگر عاجزکننده ما شوند
علم ایشان را زحق، و آماده شد	۲۴۶۴۷- می‌دانند آن کسان که داده شد <sup>۶</sup>
آنچه باشد اوست صدق و استوار	۲۴۶۴۸- آنکه سویت نازل از پروردگار
غالب و استوده است آن بی غلو <sup>۱۱</sup>	۲۴۶۴۹- ره‌نما باشد به‌راه آنکه او



مکتب‌خانه کتب مطبوعه اسلامی

- ۱- بلی و ربی : آری، سوگند به پروردگارم.
- ۲- ابوسفیان : صخر بن حرب بن امیه بن عبدشمس بن عبد مناف قرشی اموی پدر معاویه که در سال دهم پیش از عام الفیل به دنیا آمد. وی از اشراف قریش در جاهلیت بود و در زمان خلافت عثمان در سال ۲۳ هـ ق درگذشت.
- ۳- لات : نام یکی از بت‌هایی که کفار عرب پرستش می‌کردند.
- ۴- بعث : برانگیختن. بیدار کردن.
- ۵- تسو : یک حبه یا حصه کوچک از چیزی.
- ۶- همه اشیاء در کتاب مبین خدا و لوح محفوظ او ثبوتی بدون تغییر و تبدیل دارند و انسان و همه موجودات دیگر در کتاب مبین، بود و ثبوتی دارند و با از بین رفتن اجزای آنان خداوند باز هم قادر به اعاده آنها خواهد بود.
- ۷- لوح محفوظ : [«لوح محفوظ» (\*)].
- ۸- گره : مخفف گروه.
- ۹- رزق کریم : روزی گرامی و ارزشمند.

۱۰- اَلَمْ : رنج، درد.

۱۱- غُلُوْ : زیاده روی در کاری.

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ نَدُلُّكُمْ عَلَىٰ رَجُلٍ

و کافران را به تسخیر و استعمار مؤمنان، یا مردمی گفتند که آیا می‌خواهید شما را به مردی رهبری کنیم

يُنَبِّئُكُمْ

که شما را خبر می‌دهد

که پس از آنکه مردید و ذرات چستان متفرق و پراکنده گردید از نو باز زنده خواهید شد (۷)

اِذَا مَرَّ قَتَمٌ كُلٌّ مَّمْرَقٍ اِنَّكُمْ لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ ﴿٧﴾

اَفْتَرَىٰ عَلَىٰ اللّٰهِ كَذِبًا اَمْ بِهِ جِنَّةٌ بَلِ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ

آیا این مرد راسته به خدا دروغ می‌بندد یا جنون بر این گفتارش و اوست که دروغ می‌بندد یا بیگانه است بلکه قیامت به زودی بیاید و آنان که به عالم آخرت

فِي الْعَذَابِ وَالضَّلَالِ الْبَعِيدِ ﴿٨﴾ اَفَلَمْ يَرَوْا اِلَىٰ مَا بَيْنَ اَيْدِيهِمْ

ایمان نمی‌آورند (آنها) در عذاب و این جا) در گمراهی دور الزحمت) گم‌فزارند (۸) آیا کافران متکر قیامت

وَمَا خَلْفَهُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْاَرْضِ اِنْ نَشَاءُ نَحْشِفْ بِهِمُ

به آسمان و زمین که بر آنها از پیش و پس احاطه کرده‌ایم مستند (تا از حکمت خلقت بی به زرد گمانی اندی قیامت برآید) که اگر ما بخواهیم آنها را به

الْاَرْضِ اَوْ نَسْقِطْ عَلَيْهِمْ كِسْفًا مِنَ السَّمَاءِ اِنَّ فِي ذٰلِكَ

زمین فرو می‌بریم یا یک قطعه از آسمان را بر سرشان فرود آوریم؟ همانا در آن آیه‌ها از حکمت

لَاٰيَةً لِّكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ ﴿٩﴾

و قدرت ما) بر هر بنده خداشناس یا اخلاص به غویی پدیدار است. (۹)

نیز ردِ اِغْلَامٍ<sup>۱</sup>، بلکه از ریشخند  
خود شما را که خبر داد آن خلیل<sup>۲</sup>  
که شوید آن پاره پاره زیر خاک  
«اِنَّكُمْ» «كُلٌّ» «لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ»<sup>۴</sup>  
جمع گردد عَظْمٌ<sup>۵</sup> و لَحْمٌ<sup>۶</sup> این زِمَةٌ<sup>۷</sup>  
مر جنونی باشد از این گفتگو  
می‌کند القا به او از بی فروغ

۲۴۶۵۰- و آن کسان گفتند که کافر شدند  
۲۴۶۵۱- سوی مردی ما شویم آیا دلیل  
۲۴۶۵۲- یا کند انبیا<sup>۳</sup> کز بعدِ هلاک  
۲۴۶۵۳- چستان یابد تفرق، پس شوید  
۲۴۶۵۴- آفریده می‌شوید از نو همه  
۲۴۶۵۵- بر خدا<sup>۸</sup> بنده دروغی یا نه، او  
۲۴۶۵۶- جن و را گیرد کلامی از دروغ



در عذاب است و ضلّالی <sup>۸</sup> بس بعید <sup>۹</sup>	۲۴۶۵۷- بل هر آن‌کو بر قیامت نگرید
سوی ایشان آنچه پیش است آنچه پس	۲۴۶۵۸- کافران آیسا نمی‌بینند پس
جملگی بگرفته ایشان را فرو؟	۲۴۶۵۹- از زمین و آسمان از پشت و رو
تا که از اقطار آن بیرون روند	۲۴۶۶۰- در میان محصور و نتوانند چند
بر زمینشان در یریم ایدون <sup>۱۱</sup> به راست	۲۴۶۶۱- «إِنْ نَشَأْ نُخِيفُ بِهِمْ» <sup>۱۰</sup> یعنی بخواست
قطعه‌ای، مانند تا در زیر آن	۲۴۶۶۲- یا بر ایشان افکنیم از آسمان
بسر عیدی که کند بر حق رجوع	۲۴۶۶۳- عبرتی باشد در این قبل از وقوع



- ۱- إعلام : خبر دادن، آگاه ساختن.
- ۲- خلیل : دوست مهربان و یکدل. در اینجا اشاره به پیامبر (ص) است.
- ۳- انباء : خبر دادن، آگاه ساختن.
- ۴- آن‌گاه که (در زیر خاک) به کلی متلاشی شدید، حتماً (در جهانی دیگر) در آفرینشی جدید ظهور خواهید نمود. (رجوع شود به معنی آیه ۷).
- ۵- عَظْم : استخوان.
- ۶- لَحْم : گوشت.
- ۷- زَمِه : سپاه، لشکر. در اینجا به معنی گروه مردم است.
- ۸- ضلّال : گمراهی.
- ۹- در این جمله، سخن کفار را رد می‌کند و می‌فرماید پیامبر (ص) نه به خدا افترا می‌بندد و نه مجنون شده است، بلکه کفار را به زودی عذابی فرا خواهد گرفت و چون اهل عذاب شده‌اند، در ضلالت و گمراهی دوری قرار گرفته‌اند که به این زودی نمی‌توانند به خداوند ایمان آورند.
- ۱۰- آسمان و زمینی که از بالا و پایین، ایشان را احاطه نموده، مطیع و مسخر ما هستند، اگر ما بخواهیم زمین دهان باز می‌کند و آنها را در خود فرو می‌برد.
- ۱۱- ایدون: این چنین، این گونه.

وَلَقَدْ ءَاتَيْنَا دَاوُدَ مِنَّا فَضْلًا

و ما حظ و بهره دادیم رایبه فضل و کرم خود کمالاً از او دیدیم و امر کردیم که

يَا جِبَالُ اَوْبِي مَعَهُ وَالطَّيْرُ وَالنَّالَهُ الْحَدِيدَ ﴿١٠﴾ اَنْ اَعْمَلْ

ای کوهها و ای مرغان شما نیز با تسبیح و نعمه الهی اداورد همه آهنگ شوید و آهن سخت و لاجون عوم بردست او نرود و گردانید. سبأ (۱۰) او بدو دستور دادید

سَابِغَاتٍ وَقَدِّرْ فِي السَّرْدِ وَاَعْمَلُوا صَالِحًا اِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ

از آهن زره فراخ و گمشاد ساز و حلقه زره به اندازد و یک شکر گردان و خود با نعمت خدا نیکو کار باشید که من کمالاً به هر چه کنید

بَصِيرٌ ﴿١١﴾ وَاَسْمٰرُ سَلْمٰنَ سَابِغٍ

که آسایش بر او صحیحگاه یک ماه راه می برد و عصر یک ماه

وَاَسَلْنَا لَهُ عَيْنَ الْقَظْرِ وَمِنَ الْجِنِّ مَن يَعْمَل بَيْنَ يَدَيْهِ بِإِذْنِ

و معدن مس گداخته ای یافت با معدن دیگر ارا برای او جاری گردانیدید و برخی از دیوان به اذن پروردگار در حضورش به خدمت

رَبِّهِ وَمَن يَزِغْ مِنْهُمْ عَنَ امْرِئِنَا نَدْفَعْهُ مِّنْ عَذَابِ السَّعِيرِ ﴿١٢﴾

می بردانند و از آنجا هر که امر از فرمان ما بیجهد عذاب آتش سوزانش می جشیم (۱۲)

يَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ مِنْ مَّحَارِبٍ وَتَمَاثِيلٍ وَجِفَانٍ كَالْجَوَابِ

آن دیوان بر او هر چه می خواست از کلاه و عسارت و اسباب عالی و نقوش و تماثیلها و ظروفه بزرگ مانند حوضها و دیگرهای عظیم که بر زمین

وَقَدُورٍ رَّاسِيَاتٍ اعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْرًا وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ

کار گذاشته بودی همه را می ساختند. او گفتیم نیک ای آل داود شما شکر و ستایش خدا به جای آرید و هر چند از بندگانشان عدده قلیلی شکر گزارند (۱۳)

الشَّاكِرِينَ ﴿١٣﴾ فَلَمَّا قَضَيْنَا عَلَيْهِ الْمَوْتَ مَا دَلَّهُمْ عَلَى مَوْتِهِ

و چون ما بر سلیمان مرگ را مانور ساختیم (دیوان را) بر مرگ او به جز حیوان زمین (موردیانه) که عصای او را می خورد او حسد سلیمان که نایک سلیمان آن

اِلَّا دَابَّةَ الْاَرْضِ تَاكُلُ مِنْ سَاقَتِهِ فَلَمَّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ الْجِنُّ

عصای تکیه داشت بر روی زمین افتاد کسی دیگر به مرگ او هر نگشت پس چون حسد سلیمان بر زمین افتاد دیوان که از مرگ سلیمان آگاه شدند اگر از امر او غیب

اَنْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ مَا لَبِثُوا فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ ﴿١٤﴾

ا که مردم در زمین عذاب وقت و خواری باقی نمی ماندند و از اعمال شاقه ای که با جبار انجام می دادند همان دم که سلیمان مرد دست می کشیدند (۱۴)

## در بیان تفضلات حق تعالی در حق حضرت داود علیه‌السلام و بیان حال سلیمان علیه‌السلام

- ۲۴۶۶۴- مَا عَظَا كَرَدِيمٍ اَز نَزْدِيكَ خُود <sup>۱۰</sup> فُضْل و اَفْزُونِي بَه دَاوُد، اَنچَه بُد
- ۲۴۶۶۵- كُودَهَا كُفْتِيْم تَا بَا اُو كُنْتَد هر زَمَان تَسْبِيح، بَا صَوْتِ يَلْنَد
- ۲۴۶۶۶- «اَوْبِي»<sup>۱</sup> يَعْنِي كَه گِرْدَانِيْد بَاَز صَوْتِ خُود بَا وِي بَه تَسْبِيح و نِيَاز
- ۲۴۶۶۷- هَم چِنِيْن كَرَدِيْم بِر مَرغَان نَدَا تَا مَكْسَر گِرْدَنْد بَا اُو هَم صَدَا
- ۲۴۶۶۸- نَرْم كَرَدِيْم اَهْن اَنْدَر دَسْت اُو <sup>۱۱</sup> تَا زِرَه سَاَزَد بِي عَزْم عَدُو
- ۲۴۶۶۹- بَا فَنَنْ رَا دَارَد اَنْدَازَه نَگَاَه حَلَقَه‌هَا يَعْنِي مِاَوِي كُن يَگَاَه<sup>۲</sup>
- ۲۴۶۷۰- هَم بَگُفْتِيْم اُو و اَهْلَش رَا كُنِيْد كَارَهَاي نِيَك بِر شُكْرِ مَزِيْد
- ۲۴۶۷۱- شُكْرِ نَعْمَتَهَاي بِيْرُون اَز شَمَار بَاشَد اَعْمَالِ نَكُو دَر رُوْزگَار
- ۲۴۶۷۲- مَن بَه اَعْمَالِ شَمَا بَاشَم بِصَبْر نَبِيْسْت زَان پُوشِيْدَه قَدْر يَك شَعِيْر<sup>۳</sup>
- ۲۴۶۷۳- بِر سَلِيْمَان بَاد رَا كَرَدِيْم رَا <sup>۱۲</sup> رَفْت اُو رَا دَر دَوْمَه، دَر صَبِيح و شَام<sup>۴</sup>
- ۲۴۶۷۴- بُد مَسْحَر يَعْنِي اُو رَا دَر صَعُوْد اَنْ قُوَاةَاي طَبِيْعَت<sup>۵</sup> اَز وُجُوْد
- ۲۴۶۷۵- رَاهِ يَك مَه رَفْت دَر هَر بَا مَدَاد دَر سَلُوْكَ بَسَنْدَگِي بَا سَبِيْر بَاد
- ۲۴۶۷۶- هَم چِنِيْن پِيْمُوْدِي اَنْدَر شَام، رَاه قَدْرِ مَآهِي<sup>۷</sup> دَر طَرِيْقِ اَنْتَبَاد<sup>۸</sup>
- ۲۴۶۷۷- جَارِي اُو رَا سَاخْتِيْم اَز سَاخْتَه «عَسِيْن» فِطْر<sup>۹</sup>، اَعْنِي مَن بُوْگَدَاخْتَه
- ۲۴۶۷۸- يَعْنِي اَنْ جِسْم مَلُوْلِي مَنجَمَد بُد رُوَان دَر طَاعَت و تَقْوِي بَه چَد
- ۲۴۶۷۹- هَم زَجْن بُوْدَنَد بَعْضِي پِيْش اُو كَار مِي كَرْدَنْدَش اَنْدَر پِيْش رُو<sup>۱۰</sup>
- ۲۴۶۸۰- جَمَلَه يَعْنِي قُوَه و هَم و خِيَال<sup>۱۱</sup> بُد بَه فَرْمَانَش بَه اَذْنِ ذُو الْجَلَالِ
- ۲۴۶۸۱- بَاشَد اَيْن تَا وِيْل بَا تَنْزِيْل جَفْت فِلْسَفِي<sup>۱۲</sup> تَا نَاوَرَد لَغْوِي بَه گُفْت
- ۲۴۶۸۲- سَرَكَشِي و اَنْ كَس كَه كَرْد اَز جَسْتِيَان زَا مَر مَا كَه بُوْد مَامُوْر اُو بَدَان،
- ۲۴۶۸۳- مَسِي چَشَانْدِيْمَش شُوْد كَا مُوْخْتَه اَز «عَسَاذَاب» و اَتَش اَفْسَرُوْخْتَه
- ۲۴۶۸۴- طَبِيْعِي اَر مِي كَرْد يَعْنِي سَرَكَشِي دِيَسُوْسَان اَز حَكْم عَقْل اَز بِي هُشِي،
- ۲۴۶۸۵- دَر رِيَاضَت سَخْت اُو رَا مِي گَدَاخْت تَا تُوَاْنَد بَا مَرَادِ عَقْلِ سَاخْت<sup>۱۳</sup>

ساختندی غرفه‌هایی <sup>۱۴</sup> که پُناست	۲۴۶۸۶- بهر او کردند دیوان آنچه خواست <sup>۱۳</sup>
کاسه‌ها و حوض‌ها از بسهر آب	۲۴۶۸۷- هم «تَمَائِل» <sup>۱۵</sup> و «جَفَانِ كَالْجَوَاب» <sup>۱۶</sup>
دیگ‌ها یعنی بزرگ و استوار	۲۴۶۸۸- هم «قُدُورٍ زَائِسِيَات» <sup>۱۷</sup> اندر قرار
«وَ قَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِي، أَلْشَّكُور» <sup>۱۸</sup>	۲۴۶۸۹- «آلِ دَاوُدَ» «اَغْمَلُوا» «شُكْرًا» لِنُور
مرده بود و تکیه بودش بر عصا	۲۴۶۹۰- موت پس بر وی چو شد از ما قضا <sup>۱۳</sup>
غیر موری که عصاش از ته پخورد	۲۴۶۹۱- کس به موتش واقف ایشان را نکرد
گر که می‌دانست غیب از مطمئن،	۲۴۶۹۲- پس فتاد و شد هویدا آنکه جنّ
نی کشیدی رنج تعمیر از شتاب <sup>۱۹</sup>	۲۴۶۹۳- می‌نکردندی درنگ اندر عذاب
بر مقامِ بَسْر، بدون اشتباه	۲۴۶۹۴- داشت یعنی قُوَّة و هم ار که راه
تاریه عُسرت حاصلی آرد به‌دست؟	۲۴۶۹۵- کی شدی مشغول بر اعمال پست



۱- اَوْبِي: امر از مصدر «تأویب» است و تأویب به معنی چه چه صوت. اوب به معنی برگشتن است. خداوند می‌فرماید: به داود فضل و رحمتی عطا کردیم و آن این بود که گفتیم ای کوه‌ها و ای پرندگان، با او در تسبیح خدا هم آواز و صوت گردان و هم آواز شوید.

گفته‌اند هنگامی که داود (ع) به خواندن زبور می‌پرداخت، وحوش و سباع در اطراف صومعه او می‌ایستادند و طیور در هوا صف می‌کشیدند و اگر آواز او به آب روان می‌رسید، آب از رفتن و باد از حرکت باز می‌ایستاد. از امام صادق (ع) نقل شده است که هرگاه داود (ع) زبور می‌خواند، هیچ کوه و سنگ و مرغی نمی‌ماند مگر آنکه او را پاسخ می‌گفت.

۲- خداوند می‌فرماید: (و به داود گفتیم با این آهن نرم) زره بیاف و سیم‌های آن را به یک اندازه ببُر (طوری که حلقه‌ها با یکدیگر و اجزای لباس با هم و زره با اندام تناسب داشته باشد). (بگاه: به موقع، سر وقت و زود).

۳- شعیر: جو.

۴- مفهوم بیت ۲۴۶۷۳ ← برای سلیمان باد را در شعاع راهی که انسان‌ها در یک ماه طی می‌کنند مسخّر کردیم، طوری که مسیر «عُدُو» (از اول روز تا ظهر) آن یک ماه و مسیر «زَوَاح»

(از ظهر تا به عصر) آن هم یک ماه باشد، یعنی از صبح تا غروب، دو ماه مسافت را طی نماید. گفته‌اند باد تخت سلیمان را حمل می‌کرد، و آن را صبح تا مسافت یک ماه و عصر نیز تا مسافت یک ماه راه می‌برد.

۵- صعود: [«قوس صعود و قوس نزول» (\*).].

۶- قوای طبیعت: قودهای طبیعی و نفسانی. [«قوای طبع» (\*) و «روح حیوانی» (\*).].

۷- قدر ماهی: به اندازه یک ماه.

۸- انتباه: بیدار شدن، آگاه شدن.

۹- عینِ قَطْر: چشمه مس.

۱۰- گروهی از جن به اذن پروردگار، نزد سلیمان(ع) کار می‌کردند و خداوند می‌فرماید اگر هر یک از آنها از امر ما سرکشی می‌کرد و اطاعت سلیمان نمی‌نمود از عذاب آتش به او می‌چشانندیم (از سیاق آیه برمی‌آید که مراد از این آتش، آتش دنیاست و نه آخرت).

۱۱- قوّه وهم و خیال: [«قوّه وهمی» (واهمه) (\*).].

۱۲- فلسفی: فردی که به تفکر و تعمق و استدلال در مسائل علمی و مبادی و حقایق اشیاء و علل وجود آنها می‌پردازد.

۱۳- در ابیات ۲۴۶۷۴ تا آخر ۲۴۶۸۵ ضمن آنکه به معنی ظاهری آیه پرداخته شده، در بعضی از ابیات با نگاه تأویل نیز بیان معنی گردیده است. «باد» اشاره به قودهای طبیعی و نفسانی دانسته شده که سلیمان(ع) به‌عنوان سالک راه حق و انسان کامل، با قدرت آن در صبح و شام به طی طریق الهی می‌پرداخته است. آن‌گاه می‌گوید که جسم سلیمان(ع) در طاعت حضرت حق همچون مس گداخته، ذوب و جاری شده بود و جن، یعنی «واهمه» که چیزهای دیده و نادیده راست و دروغ را به نفس می‌نماید و همان قوّه غریزه و هراس و گمان است به اذن پروردگار تحت فرمان سلیمان(ع) درآمده بودند و چنان‌چه می‌خواستند سرکشی نمایند و از تسخیر عقل سلیمان خارج شوند، او با نیروی الهی آنها را با ریاضتی که به نفس و جسم خود می‌داد در آتش آن ریاضت ذوب می‌نمود تا به فرمان عقل درآیند.

۱۴- غرفه‌ها: «محاریب» (در آیه ۱۳) جمع محراب است به معنی محل عبادت و نماز. و در اینجا «غرفه» به معنی بالاخانه و اطاق و بنا ذکر شده است.

۱۵- تماثیل : جمع تمثال که به معنی مجسمه از هر چیز است. از ابی جعفر (ع) است که فرمود منظور از تماثیل در این آیه، تماثیل مردان و زنان نیست، بلکه تمثال درخت و امثال آن است.

۱۶- جَفَانٌ كَالْجَوَابِ : «جَفَان» جمع جَفَنَه، به معنی کاسهٔ طعام است و «جواب» جمع جابیه به معنی حوضی که آب در آن جمع می‌شود. پس «جَفَانٌ كَالْجَوَابِ» به معنی کاسه‌های طعام، به اندازهٔ حوض‌های بزرگ است.

۱۷- قُدُورٌ رَاسِيَاتٍ : «قدور» جمع قدر است به معنی دیگ طعام و راسیات به معنی ثابت و پا برجا و غیرقابل حمل و نقل.

۱۸- مفهوم بیت ۲۴۶۸۹ - مصرع اول اشاره به قسمتی از آیهٔ ۱۳ (اعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْرًا) دارد که خطاب به سلیمان (ع) و افراد دودمان داود است که با سلیمان بودند و خداوند به آنان می‌فرماید که او را بندگی کنند تا شکر او را به جای آورده باشند و مصرع دوم ادامهٔ همین آیه است که خداوند می‌خواهد با گفتن آن مقام شاکران را بالا ببرد و بگوید شکرگزاران حقیقی خداوند اندک‌اند و یا بگوید اینکه به شما آل داود گفتیم شکرگزار باشید برای این بود که خواستیم عدهٔ شکرگزاران که خیلی اندک‌اند زیاد شود.

۱۹- در ابیات ۲۴۶۹۰ تا آخر ۲۴۶۹۳ به این نکته اشاره شده که سلیمان در حالی که به عصای خود تکیه کرده بود از دنیا رفت و کسی از انس و جن متوجهٔ مردن او نشد تا آنکه خداوند موریانه‌ای را مأمور فرمود تا عصای سلیمان را بخورد و عصا بشکند و سلیمان بر زمین بیفتد. آن‌گاه همگان متوجه شدند که سلیمان مرده است و در آن هنگام بود که جنیان که مدعی علم غیب بودند فهمیدند که اگر علم غیب می‌دانستند تا به آن روز دربارهٔ مرگ سلیمان در اشتباه نمی‌ماندند و در آن عذاب خوارکننده، یعنی توقّف در محضر سلیمان با کیفیت خاص و کار کردن برای او در مدت طولانی که گفته‌اند یک‌سال بوده است درنگ نمی‌نمودند.

۲۰- مقامِ سِرٍّ : مقامی که غیر از اصحاب و اربابِ قلوب قادر به درک آن نیستند و گاه آن‌را «قلب» دانسته‌اند. سِرٌّ، چیزی است که حق آن‌را پنهان کرده و مردم به آن دسترسی ندارند.

[۱- «مراتب وجود» (\*) و توضیح شمارهٔ ۴ مربوط به ابیات ۲۸۰ تا آخر ۲۸۵].

لَقَدْ كَانَ لِسِيَّافٍ فِي مَسْكَنِهِمْ آيَةٌ جَنَّاتٍ عَنْ يَمِينٍ وَشِمَالٍ

و برای اولاد و قوم سیاه در وقتشان اسرزمین یمن و شام از راست و چپ اجنوب و شمال دو بستان باغ و بوستان آید از لطف و رحمت حق بود  
 كَلُوا مِنْ رِزْقِ رَبِّكُمْ وَاشْكُرُوا لِلَّهِ بَلَدَهُ طَيِّبَةً وَرَبُّ غَفُورٌ

اعمه بر نعمت و به آنها گفتم که بخورید از رزق خداوند خود و شکر وی به جای آرید، که مسکنان شهری نیکو و بر نعمت است. بخدای شما غفور و مهربان است (۱۵)  
 ۱۵ ﴿فَاعْرَضُوا فَاَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ سَيْلَ الْعَرْمِ وَبَدَّلْنَاهُمْ بِجَنَّتَيْهِمْ

با وجود این باز از شکر خدا و طاعت حق اعراض کردند، ما هم سیلی سخت بر فلاح ایشان فرستادیم و به جای آن دو نوع باغ بر نعمت  
 جَنَّاتٍ ذَوَاتِ اُكُلٍ خَمَطٍ وَاتْلٍ وَشَيْءٍ مِنْ سِدْرٍ قَلِيلٍ

دو باغ دیگرشان دادیم که بار درختانش تلخ و ترش و بدطعم و شوره گز و انگلی درخت سدر بود (۱۶)  
 ۱۶ ﴿ذَلِكَ جَزَيْنَاهُمْ بِمَا كَفَرُوا وَهَلْ نُجَازِي اِلَّا الْكَافِرَ

این کیفر کفران آنها بود، و آیا ما تا کسی کفران نکند مجازاتش خواهیم کرد (۱۷)  
 وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْقَرْيَةِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا قُرًى ظَاهِرَةً

و ما به میان آنها و شهرهایی که بر نعمت و برکت گردانیدیم باران فریب‌هایی نزدیک به هم قرار دادیم با فاصله کوتاه  
 وَقَدَرْنَا فِيهَا السَّيْرُ سِيرًا وَفِيهَا لِيَالٍ وَاَيَّامًا اَمْنِيْنَ

و سیر سفری امنی او آنها را گشتیب که در این دو شهرهایی نزدیک به هم شان و روزان با چینی کامل مسافرت کند (۱۸)

- ۱۵  
 ۲۴۶۹۶- در مساکن بودشان اهل سبا  
 ۲۴۶۹۷- هر کس اندر خانه‌اش یعنی چنین  
 ۲۴۶۹۸- بود نعمت بیش از آن کآید به گفت  
 ۲۴۶۹۹- سیزده قریه بُد این‌سان با صفا  
 ۲۴۷۰۰- که خورید از هر چه روزی داده حق  
 ۲۴۷۰۱- این چنین شهری پسندیده و نکو  
 ۲۴۷۰۲- باشد آمرزنده مر پروردگار  
 ۲۴۷۰۳- پس بگردانند روی از شکر هم  
 ۱۶  
 ۲۴۷۰۴- آب سدی کان ورا بسلقیس بست  
 ۲۴۷۰۵- یا که سیلی آمد از کهسار قهر  
 ۲۴۷۰۶- شد مبدل جنتین اندر ظهور  
 آیتی از جنتین<sup>۲</sup> اندر نسوا  
 بُد دو بساغ اندر یسار و در یمن<sup>۳</sup>  
 بسا هواش ایمنی می‌بود جفت  
 مرسلی در هر یک آمد از خدا<sup>۴</sup>  
 بر شما گوید شکرش بر نسق  
 در ازایش گسفت بساید شکر او  
 آنکه را باشد زبان حق‌گذار  
 پس فرستادیمشان «سَبِيلَ الْعَرْمِ»<sup>۵</sup>  
 موش‌ها سوراخ کردند و شکست<sup>۶</sup>  
 کرد ویران جمله آن بساغات و شهر  
 بر دو بساغ از میوه‌های تلخ و شور

۲۴۷۰۷- «خَمَطٌ» <sup>۷</sup> یا باشد درخت خاردار	میوه تلخ آورد ما را به بار
۲۴۷۰۸- شد گزستان <sup>۸</sup> باغ‌های پر نخیل	وز درخت «سدر». آکل <sup>۹</sup> را «قلیل» <sup>۱۰</sup>
۲۴۷۰۹- این جزا دادیمشان بر ناشناس <sup>۱۱</sup>	اینست آیا جز جزای ناسپاس؟ <sup>۱۱</sup>
۲۴۷۱۰- بین ایشان ما بگردانیدیم هم <sup>۱۲</sup>	و آن قُرَای دیگر از جود و کرم <sup>۱۲</sup>
۲۴۷۱۱- چون فلسطین و اریحا <sup>۱۳</sup> در رجوع	بودشان برکات زائماز <sup>۱۴</sup> و زروع <sup>۱۵</sup>
۲۴۷۱۲- قریه‌های ظاهره <sup>۱۶</sup> بر اتصال	جمله بر ظهر طریق اندر مجال
۲۴۷۱۳- سیر مردم بُد در آن تقدیر ما	تا به راحت بگذرند از قریه‌ها
۲۴۷۱۴- یا مقادیر مراحل <sup>۱۷</sup> اندر آن	اندر آوردیم در هر جا عیان
۲۴۷۱۵- اندر این دِه‌ها بدون هر تعب	راه هر وقتی روید از روز و شب
۲۴۷۱۶- نیت کس محتاج زاد <sup>۱۸</sup> و راجیه <sup>۱۹</sup>	هم نه آبادی در آنها فاصله
۲۴۷۱۷- ایمنید از خوف قُطَاع الطَّرِيقِ <sup>۲۰</sup>	وز عطش و جوع <sup>۲۱</sup> در ره بی‌رفیق



- ۱- مردم سَبَأ، از اقوام قدیم عرب بودند که در یمن زندگی می‌کردند و گفته‌اند «سَبَأ» نام پدر بزرگ آنان (سَبَأ پسر یثحب، پسر یعرب، پسر قحطان) بوده است.
- ۲- جَنَّتَين: دو بوستان. (گفته‌اند آن آیت و نشانه‌ای که در آیه ۱۵ به آن اشاره شده، آن است که در زمین اهل سَبَأ حشره و مارو کژدم و غیره نبود و در بوستان‌های آنان چندان میوه وجود داشت که اگر کسی سبیدی در زیر آن درختان قرار می‌داد فوراً پر از میوه می‌شد.
- ۳- دو باغستان در سرزمین اهل سَبَأ بود یکی در دست راست آبادی و دیگری در سمت چپ آن.
- ۴- در جلد سوم کتاب تحقیق در تفسیر ابوالفتوح رازی آمده است: [و هب گفت: خدای تعالی سیزده پیغمبر را به سبأ فرستاد تا ایشان را با خدای خواندند و تذکر نعمت خدای کردند و ایشان اعراض کردند و عدول و کفر آوردند و گفتند ما خدای را بر خود نعمتی نمی‌شناسیم و اگر این نعمت او کرده است بگوی تا باز گیرد از ما...].
- ۵- سَبِيلُ الْعَرَمِ: «عَرَم» به معنی سدّی است در طرف رودخانه که آب را حبس می‌کند، عده‌ای



آن را به معنی باران سیل‌زا دانسته‌اند و برخی دیگر نام وادی و گروهی آن را نام آن موش دانسته‌اند که آن سد را سوراخ کرد.

۶- در جلد سوم کتاب تحقیق در تفسیر ابوالفتوح رازی آمده است: «عِرم نام‌بندی است که بلقیس کرد آنجا و سبب آن بود که برای آب، خلاف بسیار می‌کردند و منازعه بود میان ایشان تا به محاربه و مخاصمه انجامید. بلقیس برخاست و از میان ایشان برفت و به کوشکی شد که او را بود و در بیست و روی به ایشان ننمود و ایشان برخاستند و پیش او رفتند و عذر خواستند و شفاعت کردند او را که باز آی که ما دیگر مانند آن نکنیم. او برخاست و پیامد و بفرمود تا آنجا که رهگذر آن آب بود بندی کردند عظیم و آن «عرم» است به لغت حمیر و آن سدی بود که او بفرمود میان دو کوه به سنگ و قیر بساختند... و همچنین می‌بود تا آنکه که بلقیس گذشته شد و مدتی بر این آمد و ایشان طاغی و یاغی شدند، چون از حد خود تعدی کردند خدای تعالی موشانی بزرگ را بر ایشان مسلط کرد تا پیامدند و آن سبب بسفتند و سوراخ کردند تا آب در او فتاد و ویران کرد و سیل در شهرهای ایشان افتاد و زمین‌ها و سرای‌های ایشان و بیستان‌ها خراب کرد... و ایشان بعضی هلاک شدند و بعضی در عالم پراکنده شدند و پراکندن ایشان در عرب، مثل شد تا هر پراکنده مستأصل را گفتند: «تفرقوا ایندی سبا و ایادی سبا». (به اختصار).

۷- حَفْط: هر گیاهی که کمی تلخ مزه باشد و هر چه بگذرد تلخ‌تر شود.

۸- کَرْسْتَان: باغ درختان شورده گز. («اَثَل» که در آیه ۱۶ به نام آن اشاره شده، نوعی از درخت گز است که قسمی است از «طرفاء» و میوه آن شبیه نخود است).

۹- أَجَل: خورنده.

۱۰- مفهوم بیت ۲۴۷۰۷ ← باغ‌های پر از میوه‌های گوناگون آنان تبدیل به باغ‌هایی با گیاهان و میوه‌های تلخ و درخت شورده گز و کمی درخت سدر شد.

۱۱- مفهوم بیت ۲۴۷۰۸ ← ما جزای مردم سبأ را این‌گونه دادیم چون کافر شدند و به درگاه ما ناسپاسی نمودند و ماجزای بد نمی‌دهیم مگر کسانی را که بسیار کفران نعمت ما نمایند.

۱۲- مفهوم بیت ۲۴۷۰۹ ← میان شهر آنان و شهرهایی که آنها را برکت داده بودیم (سرزمین شامات) شهرهایی آشکار (نزدیک و به هم پیوسته طوری که از این قریه، آن قریه دیده

می‌شد) قرار داده بودیم.

۱۳- أَرِيحَا: لغتی عبرانی است به معنی مکان خوشبو و نام سرزمین جبارین غور در

سرزمین اردن شام است، در شمال شرقی بیت المقدس.

۱۴- أَثْمَار: (جمع ثَمَر): میوه‌ها.

۱۵- زُرُوع: (جمع زرع): کشتزارها.

۱۶- قَرِيه‌های ظاهره: قریه‌هایی که نزدیک به هم و پشت سر یکدیگر قرار داشتند، طوری که

از این قریه، قریه دیگر دیده می‌شد.

۱۷- مَرَاحِل: (جمع مرحله): جاهای فرود آمدن و کوچ کردن و مقداری از راه که مسافر در یک

روز قطع کند. (فاصله مساکن و مقدار سفر میان آنها را به یک اندازه قرار دادیم).

۱۸- زَاد: توشه، طعام سفر.

۱۹- رَاحِلَه: حیوان بارکش یا سواری.

۲۰- قَطَاعِ الطَّرِيقِ: راهزنان.

۲۱- جُوع: گرسنگی.



مرکز تحقیقات کتب و تفسیر علوم اسلامی

فَقَالُوا رَبَّنَا بَاعِدْ بَيْنَ أَسْفَارِنَا وَظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَجَعَلْنَاهُمْ

باز آنها گفتند: یا رب ما ما را دور و دواز گردان، و (به این تقاضای بی جا) بر خویش ستم کردند، ما هم آنها را داستانها و نقلهای

أَحَادِيثَ وَمَزَقْنَاهُمْ كُلَّ مُمَزَّقٍ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ

عبرت آموز کرده‌یم و به کلی متفرق او پاره کرده ساختیم. در این حقوت برای مردمان پر مهر و شکر آیه‌ای از عبرت و حکمت است

شَكَوْرٍ ﴿١٩﴾ وَلَقَدْ صَدَقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا

آنکار است. (۱۹) و شیطان گمان باطل خود را درباره مردم، سعت به صادق و حقیقت رساند، پس جز

فَرِيقًا مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿٢٠﴾ وَمَا كَانَ لَهُ عَلَيْهِمْ مِّن سُلْطَانٍ

بر آن کسی از اهل ایمان همه پیرو او شدند. (۲۰) در صورتی که شیطان بر مردمان تسلط نداشت بلکه از حرص دنیا پیرو او شدند. و شیطان را بر این تسلط

إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يُّؤْمِنُ بِالْآخِرَةِ مِمَّنْ هُوَ مِنهَا فِي شَكٍّ وَرَبُّكَ

مگر برای آنکه (به امتحان) آن کسی را که به عالم قیامت ایمان آورد از آن کسی که شک دارد معلوم گردانیم. و خدای تو

عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَفِيزٌ ﴿٢١﴾

بر هر چیز نگاهبان و آگاه است. (۲۱)

دوری افکن بین منزل‌های ما	۲۴۷۱۸- پس بگفتند اغنیاشان «رَبَّنَا» <sup>۱۹</sup>
بسی ز زاد و راحله هیچ از مفر	۲۴۷۱۹- تا که نتواند کند مردی سفر
یا که زین کفران نعمت‌های ما <sup>۱</sup>	۲۴۷۲۰- پس ستم کردند بر خود زین دعا
هر کسی گوید سخن هاشان به لب	۲۴۷۲۱- پس بگرداندیشان تا از عجب
که میان شام بود آن تاین	۲۴۷۲۲- شد خراب آن قریه‌ها اندر زَمَن <sup>۲</sup>
شد سبا را عیش بر عسرت بَدَل <sup>۳</sup>	۲۴۷۲۳- خلق تا گفتند از ضرب‌المثل
کسه نیاید آن تفرق در میان	۲۴۷۲۴- پس پاکندیم ایشان را چنان
مر کسی را کاوست «صَبَّار» <sup>۴</sup> و «شکور» <sup>۵</sup>	۲۴۷۲۵- اندر این باشد نشان‌ها بر حضور
دیو کز بهر بشر این فتنه خواست <sup>۶</sup>	۲۴۷۲۶- پس بر ایشان ظَنّ خود را کرد راست <sup>۲۰۰</sup>
چیز گروهی از خواص مؤمنان	۲۴۷۲۷- پیروی کردند او را پس عیان
یا که استیلا به گاه دعوتی	۲۴۷۲۸- می‌نمود او را بر ایشان حجتی <sup>۲۱۰</sup>
کسه بود ایمانش بر دیگر سرا	۲۴۷۲۹- چیز که دانیم و کنیم او را جدا
یعنی از حشر و حساب اندر نشان <sup>۷</sup>	۲۴۷۳۰- از کسی که باشد از آن در گمان
مر نگهبان بر هر آن چیزی که هست	۲۴۷۳۱- باشد آن پروردگار از فوق و پست



۱- با اینکه خداوند بر قوم سبا نعمت را تمام کرد و سفرهای آنان را کوتاه و راه‌هایشان را امن نمود، آنها کفران نعمت نمودند و از وفور نعمت و راحتی سفر دلزده شده و گفتند: پروردگارا، میان منازل سفرهای ما دوری بیفکن (تا به دلیل دور شدن راه سفر نیاز به زاد و راحله باشد تا برتری اغنیا روشن شود) و با این حرف در واقع به‌طور ضمنی پیشنهاد عذاب به پروردگار دادند زیرا معنای کلامشان مستلزم این بود که شهرها و دیارشان ویران شود و با ارتکاب به گناه به خود ستم کردند.

۲- اندر زَمَن: در همان زمان.

۳- درباره توضیح بیت ۲۴۷۲۲ به توضیح شماره ۶ مربوط به بیت ۲۴۷۰۲ مراجعه فرمایید.

۴- صَبَّار: بسیار صبور.

۵- شکور: بسیار شکرگزار.

۶- مفهوم بیت ۲۴۷۲۵ ← ابلیس گمان و آرزوی خود را درباره آنان محقق کرد و به کرسی نشاند (و یا ظنی را که درباره آنان داشت محقق یافت)، چون شیطان درباره تمام ابنای بشر این آرزو و گمان را دارد که همه آنها را گمراه نماید.

۷- مفهوم ابیات ۲۴۷۲۷ تا آخر ۲۴۷۲۹ ← شیطان هرگز تسلطی بر آنها نداشت تا بتواند به اکراه و اجبار آنان را پیرو خود سازد، و خود آنان به اختیار از شیطان پیروی کردند زیرا در دل نسبت به مسأله آخرت شک داشتند و خداوند به ابلیس اجازه داد تا به مقداری که پای جبر به میان نیاید بر ابنای بشر مسلط شود تا اهل شک از اهل ایمان جدا شوند.

قُلْ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِ

اللَّهِ يَسْتَوْفُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي

الْأَرْضِ وَمَا لَهُمْ فِيهَا مِنْ شَرِكٍ وَمَا لَهُ مِنْهُمْ مِنْ ظَهِيرٍ

وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ حَتَّىٰ إِذَا فُزِعَ عَنْ

قُلُوبِهِمْ قَالُوا مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ قَالُوا الْحَقُّ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ

﴿۲۳﴾ قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلْ اللَّهُ

وَإِنَّا أَوْ أِيَّاكُمْ لَعَلَىٰ هُدًىٰ أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿۲۴﴾ قُلْ

لَا تُسْأَلُونَ عَمَّا أَجْرَمْنَا وَلَا نُسْأَلُ عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴿۲۵﴾ قُلْ

بِحُرْمَةِ اللَّهِ

بِحُرْمَةِ اللَّهِ

بِحُرْمَةِ اللَّهِ

بِحُرْمَةِ اللَّهِ

لَا تَسْأَلُونَ عَمَّا أَجْرَمْنَا وَلَا نَسْأَلُ عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴿٢٥﴾ قُلْ

(خدا داور عادل است، پس) شما مسئول جرم ما نبود؛ و ما هم مسئول کردار زشت شما هرگز نخواهیم بود (۲۵)

بِجَمْعِ بَيْنِنَا رَبُّنَا ثُمَّ يَفْتَحُ بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَهُوَ الْفَتَّاحُ الْعَلِيمُ

بین من و ما جمع کند آنگاه میان ما به حق، فتح و داور بی‌غش است که عقده‌کنندگی مشکلات او و ما را می‌برد (۲۶) اسرار عالم است (۲۶)

﴿٢٦﴾ قُلْ أَرُونِي الَّذِينَ ادَّعَوْتُمْ بِهِ شُرَكَاءَ كَلَّا بَلْ هُوَ اللَّهُ

باز بگو: شما به من آنان را که به عنوان شرک به خدا پنداشته‌اید نشان دهید چه قدرت و اثری در عالم دارند؟ هیچ و هرگز، بلکه خداست آن که مقدر آور جهان

الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٢٧﴾

و با علم و حکمت اور ایجاد است (۲۷)

- ۲۴۷۳۲- گو بخوانید آن کسان را که گمان
- ۲۴۷۳۳- مالک ایشان می‌نباشند از یقین
- ۲۴۷۳۴- نیست ایشان را در آنها با خدا
- ۲۴۷۳۵- هم خدا را نیست ز اصنام<sup>۲</sup> و ملک
- ۲۴۷۳۶- سود هم ندهد شفاعت نزد او
- ۲۴۷۳۷- تا ز دل‌هاشان شود سلب فرج
- ۲۴۷۳۸- در فرج باشند یعنی جمله نیز
- ۲۴۷۳۹- پس شفیعان را ز دیدار قلوب
- ۲۴۷۴۰- بعضشان گویند بر بعض از نهفت
- ۲۴۷۴۱- گفت می‌گویند: حق، گفتار راست
- ۲۴۷۴۲- آن خدای ما علی است و کبیر
- ۲۴۷۴۳- گو شما را از سماء و از زمین
- ۲۴۷۴۴- گو تو خود اندر جواب این سؤال
- ۲۴۷۴۵- از شما و ما کدامیم از قرار
- ۲۴۷۴۶- گو شما پرسیده از اجرام<sup>۳</sup> ما
- ۲۴۷۴۷- ما نگردیم از شما پرسیده هم
- ۲۴۷۴۸- بین ما گو جمع سازد رَبِّ ما
- ۲۴۷۴۹- می‌کند حکم او به‌دانش در میان
- شیر حق گردید یعنی از ایشان
- قدر ذره در سماوات و زمین<sup>۱</sup>
- شرکتی از هیچ ره از هیچ جا
- مر مسددکاری و پستی بی‌ز شک
- جز به دستوری زحق بی‌گفتگو<sup>۳</sup>
- اذن پس بسدهندشان بر ما وقع
- شافع و مشفوع اندر رستخیر
- آن فرج سلطان کشف الکروب
- در شفاعت کردگار ما چه گفت؟
- که شفاعت اهل ایمان را سزااست
- هست بر ذاتش شفاعت ناگزیر<sup>۴</sup>
- کیست کو روزی دهد ای مشرکین
- که دهد روزی، خدای ذوالجلال
- بر هدایت یا ضلالی<sup>۵</sup> آشکار
- می‌نگردید ایچ اندر ما اجرا
- از هر آنچه می‌کنید از بیش و کم
- پس نماید حکم «بِالْحَقِّ» «بِسَيِّئِنَا»
- حاکمی داناست او بر مردمان

۲۴۷۵۰- گو نمایید از شریکان آنچه را	که به حق گردید الحاق از عَمَّا <sup>۷</sup>
۲۴۷۵۱- یعنی اوصاف بتان را از کدام	می‌کنید انباز بِمَا رَبُّ الْأَنْامِ <sup>۸</sup>
۲۴۷۵۲- گو تو «كَلَّا بَلْ هُوَ اللَّهُ الْعَزِيزُ» <sup>۹</sup>	غالب دانسا به حکم جمله چیز



۱- خداوند به پیامبر (ص) می‌فرماید: بگو کسانی را که به جای خدا معبود پنداشته بخوانید تا ببینید که قادر به جواب دادن به شما نیستند چرا که مالک ذره‌ای در آسمان‌ها و زمین نمی‌باشند.

۲- أصنام: (جمع صَنَم)؛ بت‌ها.

۳- در جلد شانزدهم ترجمه تفسیرالمیزان است که: [مشرکین درباره آلهه خود قائل به شفاعت بودند، هم‌چنان‌که خدای تعالی عقیده آنان را در آیه «هُؤلَاءِ شَفَعَاءُنَا عِنْدَ اللَّهِ» (اینها شفیعان ما نزد خدا هستند)، (یونس: ۱۸) حکایت نموده است، و منظورشان از شفاعت، شفاعت روز قیامت که قرآن آن را اثبات کرده، نبوده، چون به‌طور کلی، مشرک اعتقاد به قیامت ندارد، بلکه مراد آنان شفاعت در دنیا بوده که برای برآورده شدن حوائج دنیایی پرستندگان خود را نزد خدا شفاعت می‌کردند و به این وسیله سعادت دنیایی آنان را تأمین و اصلاح امورشان می‌کردند. آیه شریفه، این را نیز باطل نموده، می‌فرماید: آلهه، مخلوق و مملوک خدایند. آن هم مملوک از هر جهت، پس، از پیش خود مالک شفاعتی نیستند و چنین نیست که در این اثر، مستقل از خدا باشند، مگر آنکه خدا چنین اجازه‌ای به آنها داده باشد... بنابراین اگر در آیه مورد بحث، شفاعت را جز در صورت اذن، نفی کرده، این نفی، با شفاعت صاحبان حاجت مناسب است نه با شفیعان، چون گفتیم شفیعان همیشه شفیع هستند، و هیچ‌وقت خالی از شفاعت نیستند، این صاحبان حاجت‌اند که گاهی شفیعان اجازه شفاعت در حاجت آنان پیدا می‌کنند و گاهی پیدا نمی‌کنند...]. (به اختصار).

۴- برای توضیح مفهوم کلی ابیات ۲۴۷۳۶ تا آخر ۲۴۷۴۱، به مطلبی که ذیل قسمتی از آیه ۲۳ در جلد شانزدهم ترجمه تفسیرالمیزان آمده به‌طور خلاصه اشاره می‌شود:  
[... مراد به فزع ملائکه، و برطرف شدن آن از ایشان، تذلل و احساس حقارتی است که

دل‌هایشان را پر کرده، پس فزع ملائکه از این جهت است که خود را اسباب و شفعاء و وسیله نفوذ امر الهی می‌دانند و همواره دلوپسی این را دارند که اوامر الهی بر طبق آنچه صادر شده، و خواسته، عملی بشود، و برطرف شدن فزع ملائکه به این است که اولاً اوامر الهیه را تحویل بگیرند و در ثانی مشغول انجام آن هم بشوند، به طوری که از سراپای وجودشان چیزی جز انجام امر خدا ظهور نکند و بین خدا و انجام خواسته‌هایش، چیزی جز امرش واسطه نشده باشد... «قالوا ماذا قال ربکم قالوا الحق»، این جمله دلالت دارد بر اینکه ملائکه طوایفی مختلف و بسیارند، که بعضی از بعضی دیگر از امر الهی می‌پرسند، و معلوم است که بعد از صدور آن می‌پرسند و بعد از آنکه فزع از دل‌های پرسش‌کنندگان زایل شده باشد، و گرنه اگر طوائف مختلف نبوده باشند، بعد از صدور امر الهی و زایل شدن فزع از دل‌ها باید همه آن امر را فهمیده باشند، نه اینکه طایفه‌ای از طایفه دیگر بپرسند که خدای تعالی چه فرمود؟ از اینجا معلوم می‌شود که زایل شدن فزع از دل‌ها و نزول امر الهی، نسبت به بعضی، جلوتر انجام می‌شود تا بعضی دیگر، و به همین جهت است آنهایی که بعداً آرامش قلبی پیدا می‌کنند از آنهایی که قبلاً پیدا کرده‌اند می‌پرسند، امر الهی چه بود، چون قاعدتاً باید مسئول، قبل از سائل اطلاع پیدا کرده باشد... و چه قدر لطیف است ختم شدن آیه به جمله «و هو العلی الکبیر»، چون می‌رساند که ملائکه مکرمین و آنهایی که مافوق سایر ملائکه هستند، جز تلقی و دریافت سخن حق از خدا و امتثال و اطاعت وی، کاری و پستی ندارند، زیرا هر چند مافوق دیگرانند، اما آن مافوقی که خود این ملائکه نیز مادون اویند و آن کبیری که همه چیز در برابرش صغیر است، تنها و تنها، خداست.

۵- ضلال : گمراهی.

۶- اجرام : (جمع جرم)؛ گناهان.

۷- خداوند در آیه ۲۷ به پیامبر (ص) می‌فرماید به مشرکین بگو آن خدایانی را که ملحق به پروردگار نمودید و شریک او پنداشتید به من نشان دهید. (عما: کوری. نداشتن چشم حقیقت بین).

۸- رَبِّ الْأَنَامِ : خداوند مردم و آفریده شدگان.

۹- [کلمه «عزیز»، شرکت ناشی از صلاحیت ذاتی را نفی می‌کند، و اما اینکه کسی بدون صلاحیت ذاتی، بلکه به تملیک خدا، شریک خدا شود، این هم از آنجایی که مستلزم اراده جزافی است، منافی با حکمت خداست و کلمه «حکیم» آن را نفی می‌کند.] (از جلد شانزدهم ترجمه تفسیرالمیزان).

وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِلنَّاسِ

و ما تو را جز برای اینکه همه بشر را به رحمت خدا

بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٢٨﴾

بشارت دهی و از عذابش ترسان می‌کنی، ولیکن اکثر مردم (از این حقیقت) آگاه نیستند. (۲۸)

وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٢٩﴾

اگه تو راست می‌گویی، پس این وعده بی‌امنی که شما می‌کنید، کی می‌آید؟ راست می‌گویید، کی خواهد بود؟ (۲۹)

قُلْ لَكُمْ مِيعَادُ يَوْمٍ لَا تَسْتَأْخِرُونَ عَنْهُ سَاعَةً وَلَا تَسْتَقْدِمُونَ ﴿٣٠﴾

بگو: برای شما وعده‌ای است که یک روزی است که ساعتی از آن عقب‌نویس و تاخیر نخواهید داشت. (۳۰)

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ نُؤْمِنَ بِهَذَا الْقُرْآنِ وَلَا

و کسانی که مشرک گفتند: ما هرگز به این قرآن و به کتابهایی که پیش از این فرستاده شده‌اند (از تورات و انجیل و زبور و غیره)

بِالَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَلَوْ تَرَى إِذِ الظَّالِمُونَ مَوْقُوفُونَ عِنْدَ

اسان نخواهم آورد، (وای بر آنها) و اکثر روزی که آن ستمکاران را در پیشگاه خدا باز داشته‌اند.

رَبِّهِمْ يَرْجِعُ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ الْقَوْلِ يَقُولُ الَّذِينَ

مشاهده کنی در حالی که با یکدیگر می‌گویند: حصصت و گفتگوی برخاسته

اسْتَضْعَفُوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا وَالْوَالَا أَنْتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ ﴿٣١﴾

و ضعیفان تابع به رؤسای گردیدند گفتار گفتند. که اگر انانان شما نبود ما البته ایسان می‌آوردیم. (۳۱)

قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لِلَّذِينَ اسْتَضْعَفُوا انْحَنُوا صَدَدًا كَرُمًا

باز رؤسای متکبر با بیروان ضعیف خویش می‌گویند: ایها آنکه (از حالت عداوت و هدایت راه شما) نمودند باز طایفه اجبار شما را

عَنِ الْهُدَىٰ بَعْدَ إِذْ جَاءَكُمْ بَلْ كُنْتُمْ مَجْرُمِينَ ﴿٣٢﴾ وَقَالَ الَّذِينَ

از هدایت منع کردیم؟ (هرگز چنین نیست) بلکه شما خود مردم بدکاری بودید. (۳۲) باز آنان که

اسْتَضْعَفُوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا بَلْ مَكْرُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ إِذْ

ضعیف و تابع بودند به رؤسای متکبر جواب دهفت: بلکه مکر و فریب شب و روز شما بود که بیرون

صاحب و تابع بودند به رؤسای متکبر جواب دهفت: بلکه مکر و فریب شب و روز شما بود که بیرون



تَأْمُرُونَنَا أَنْ نَكْفُرَ بِاللَّهِ وَنَجْعَلَ لَهُ أَنْدَادًا وَأَسْرُوا النَّدَامَةَ

ما را وای داشته‌ید که به خدای یکتا کافر شویم و بر او شریکائی قرار دهیم و چون عذاب قیامت را به چشم مشاهده کنید.

لَمَّا رَأَوْا الْعَذَابَ وَجَعَلْنَا الْأَغْلَالَ فِي أَعْنَاقِ الَّذِينَ كَفَرُوا

سخت اظهار پشیمانی کنند. و ما زنجیرهای عذاب به گردن اهل فریادها و فرمانبرداران اهل کفر نهیم.



هَلْ يَجْزُونَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ

آیا این رنج و شکنجه جز کثرت کرده‌تر زشت آنهاست (۳۳)؟

- ۲۸- ۲۴۷۵۲- نی فرستادیمت الا آنکه عام مسزده ده، هم بسیم ده، خود بر آنام<sup>۱</sup>
- ۲۴۷۵۴- لیک نادانان‌اند «اکثر» مردمان از کمال و رتبه پیغمبران
- ۲۴۷۵۵- وعده‌تان<sup>۲۹</sup> گویند کی باشد به راست صدق گر گویند و بی‌شک از خداست
- ۲۴۷۵۶- گو شما را وعده روزی است بی<sup>۳۰</sup> که دمی نآید از وی پیش و پس
- ۲۴۷۵۷- و آن قیامت یا بود وقت وفات<sup>۲</sup> روز روشن چون شب است از سیئات<sup>۳</sup>
- ۲۴۷۵۸- می‌به گفتند آنکه خود کافر شدند<sup>۳۱</sup> ما به قرآن نگرویم از ناپسند
- ۲۴۷۵۹- نه به آنچه پیش از آن آمد فرود که در آن نعت<sup>۴</sup> پیمبر جمله بود
- ۲۴۷۶۰- یعنی آن تورات و انجیل متین که به موسی و مسیح آمد یقین
- ۲۴۷۶۱- کافران حال رسول مستطاب باز می‌جستند از اهل کتاب
- ۲۴۷۶۲- وصف او گفتند باشد بی تصور پس به تورات و به انجیل و زبور<sup>۵</sup>
- ۲۴۷۶۳- نفی کردند آن تمام از جحد<sup>۶</sup> و کین یافت این آیت نزول از رب دین
- ۲۴۷۶۴- کاین چنین گویند کفار از عناد که بر آنها نیست ما را اعتماد
- ۲۴۷۶۵- در بینی ظالمان باز ایستند چون که نزد رب خود خوار و نژند
- ۲۴۷۶۶- باز گردانند مر بعضی سخن سوی بعضی دیگر اندر آن زمن<sup>۷</sup>
- ۲۴۷۶۷- رد قول هم نمایند از جدال می‌گویند آن ضعیفان<sup>۸</sup> در مقال،
- ۲۴۷۶۸- سرکشان را که: نبودید ار شما، ما بُدیم از مؤمنان، بی ماجرا
- ۲۴۷۶۹- و اهل استکبار گویند این چنین<sup>۳۲</sup> در جواب فرقه مستضعفین

۲۴۷۷۰- بازتان ما داشتیم آیا ز راه <sup>۹</sup>	بعد از آن کآمد شما را زانتباه؟ <sup>۱۰</sup>
۲۴۷۷۱- ما نگردانیدیمتان از راه دین	بسل شما بودید خود از «مجرمین»
۲۴۷۷۲- باز گویند آنچه بیچاره بُدند <sup>۱۱</sup>	بر کسان کز امر حق سرکش شدند:
۲۴۷۷۳- بل نه ما کافر شدیم از میل و آز	مگر روز و شب <sup>۱۱</sup> بر اینمان داشت باز
۲۴۷۷۴- امر می کردید وقتی که به ما	ایسنکه تا گردیم کافر بر خدا
۲۴۷۷۵- هم بر او گیریم همتایان به کیش	کفرمان بود از شما بر جُرم خویش
۲۴۷۷۶- هر دو فرقه بعد از آن گفت و شنود	در ندامت غرقه‌اند و نیست سود
۲۴۷۷۷- و آن ندامت را نهان دارند هم	چونکه بینند آن عذاب پرالم
۲۴۷۷۸- یا شوند اندر پشیمانی نهان	یسا ندامت ظاهر آید ز آن کسان
۲۴۷۷۹- پیشوایان یا زاتباع ضلال	آن بدم <sup>۱۲</sup> پنهان کنند از ضعفِ حال
۲۴۷۸۰- هم چنین غُل‌ها <sup>۱۳</sup> نمایم آتشین	اندر «اعناق» <sup>۱۴</sup> آنکه کافر شد به دین
۲۴۷۸۱- بدتر از غفلت غُلّی بر گردنی	نیست تا باشد نشان کودنی
۲۴۷۸۲- می‌شوند آیا جزا داده مگر	بر هر آنچه می‌کنند از خیر و شر؟ <sup>۱۵</sup>



۱- منظور آن است که مشرکین قادر نیستند شریکی برای خدا نشان دهند، در حالی که ما تو را نفرستادیم مگر بازدارندهٔ جمیع مردم، در حالی که بشارت‌دهندهٔ (صالحان) و بیم‌کنندهٔ (بدکاران) باشی. (انام: مردم).

۲- در جلد شانزدهم تفسیرالمیزان آمده است: [و اینکه بعضی مفسرین گفته‌اند مراد به میعاد، روز مرگ است صحیح نیست، چون مشرکین از روز مرگ سؤال نکرده بودند، زیرا قبلاً هم وعدهٔ مرگ به ایشان نداده بود تا بپرسند روز مرگ چه روزی است، بلکه وعدهٔ جمع و فتح داده بودند، که از خصایص معاد است، نه روز مرگ.]

۳- سَيِّئَات: (جمع سَيِّئَة)؛ گناهان.

۴- نَعْت: وصف، ستایش.

۵- زَبُور: کتاب داود پیامبر (ع).

۶- جَفَدَ : کینه.

۷- آن زَمَنَ : آن هنگام.

۸- ضعیفان : منظور افرادی است که در دنیا ضعیف و تبعهٔ ستمگران شدند.

۹- راه : منظور، راه راست و ایمان به پروردگار است.

۱۰- انتباه : آگاه شدن.

۱۱- مکر روز و شب : منظور فریب شبانه‌روزی مستکبرین و نقشه‌های مداوم آنان است تا از

این طریق کاری کنند که مستضعفین به خدا ایمان نیاورند و کفر بورزند.

۱۲- نِذَمَ : پشیمانی.

۱۳- غُلَ : طوق و گردن‌بند آهنین که به گردن یا دست زندانیان می‌بندند.

۱۴- أعناق : جمع عُنُق (عُنُق)؛ گردن‌ها.

۱۵- خداوند در آخر آیه ۲۳ می‌فرماید: آیا به‌جز آنچه می‌کردند (یا با تجسم اعمالشان)

مجازات می‌شود؟

مرکز تحقیقات کتب و علوم اسلامی

وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ

و ما هیچ رسول بيم ندمه‌ای در واری

مِن نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ ﴿٣٤﴾

خبرستادیم <sup>۳۴</sup> هر آنکه فرستادیم عیاش آن دیار به رسولان گفتند: ما به آنچه شما را به رسالت آن فرستاده‌ایم، کافریم. (۳۴)

وَقَالُوا نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ ﴿٣٥﴾

و باز گفتند که ما بیش از شما مال و فرزند داریم و چون نعمت دنیای ما افزونتر است در آخرت هم امر کم رنج و عذاب نخواستیم داشت. (۳۵)

قُلْ إِنْ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ

بگو: خدای من هر که را بخواهد رزق وسیع دهد و هر که را بخواهد تنگ رزق کند و لیکن اکثر مردم از این حقیقت

لَا يَعْلَمُونَ ﴿٣٦﴾ وَمَا أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ بِالَّتِي تُقَرِّبُكُمْ عِنْدَنَا

آگاه نیستند. (۳۶) و هرگز اموال و اولاد شما چیزی که شما را به درگاه ما مقرب گرداند

زُفَىٰ إِلَّا مَنَءَا مَنَ وَعَمَلٌ صَالِحًا فَأُولَٰئِكَ لَهُمْ جَزَاءُ الضَّعِيفِ

نیست مگر آنکه با ایمان و عمل صالح کسی مقرب شود که آنان پاداش اعمال صالحان مفادعاف و

بِمَا عَمِلُوا وَهُمْ فِي الْغُرُفَاتِ ؕ آمِنُونَ ﴿۳۷﴾ وَالَّذِينَ يَسْعَوْنَ فِي

افزون است. و در غرفه‌های بهشت اندی از هر غم و رنج ایمن و آسوده جا می‌زنند. ﴿۳۷﴾ و آنان که در مسعور و نابودی آفتاب‌ها و رسل الهی کوشند

ءَايَاتِنَا مُعَاجِزِينَ أُولَئِكَ فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ ﴿۳۸﴾ قُلْ

تا رسولان ما را از برون مغلوب خود کنند آنها را البته برای عذاب و انتقام حاضر خواهند کرد. به کثیر سخت می‌مانند. ﴿۳۸﴾

إِنَّ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَهُ وَمَا

خدای من هر که از بندگانش خود را خواهد وسیع ورزی یا تنگ‌ورزی می‌گرداند.

أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ ۖ وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ ﴿۳۹﴾

شما هر چه از راه رضای حق انفاق کنید به شما عوض می‌بخشد. و او بهترین روزی دهنده‌تان است. ﴿۳۹﴾

- ۲۴۷۸۳- نسی فرستادم ما در هیچ <sup>۳۴</sup> جا که در شهری رسولی نی <sup>۱</sup>؛
- ۲۴۷۸۴- جز که گفتند اهل نعمت ما بر آن
- ۲۴۷۸۵- نگروریم و شکریم از جزء و کُلّ
- ۲۴۷۸۶- می‌به گفتند از تکبیر و ز حسد <sup>۳۵</sup>
- ۲۴۷۸۷- اندر این دعوی که ما پیغمبریم
- ۲۴۷۸۸- بر عذابی ما معذب نیستیم
- ۲۴۷۸۹- گو گشاید رزق رَبِّ من زیاد <sup>۳۶</sup>
- ۲۴۷۹۰- محض حکمت، نی ز راه کفر و دین
- ۲۴۷۹۱- مال و اموال شما نبود خود آن <sup>۳۷</sup>
- ۲۴۷۹۲- موجب قرب است ایمان و عمل
- ۲۴۷۹۳- پس دو چندان باشد ایشان را جزا
- ۲۴۷۹۴- و آن کسان در غرفه‌های جنت‌اند
- ۲۴۷۹۵- و آن که سعی اندر آیت‌ها بوند <sup>۳۸</sup>
- ۲۴۷۹۶- آن گره باشند در رنجی فزون
- ۲۴۷۹۷- گو گشاید بر عبادش، رَبِّ من <sup>۳۹</sup>
- ۲۴۷۹۸- و آنچه را انفاق از چیزی کنید
- ۲۴۷۹۹- دو ملک <sup>۵</sup> بر مُتَفِق <sup>۶</sup> و مُسِيك <sup>۷</sup>، دعا
- با که فرستاده شدید از رستان،
- بود نعمت وجه تکذیب رسل
- ما فزونیم اندر اموال و ولد <sup>۱</sup>
- بر شما از هر جهت اولی‌تریم
- یا عذابی نیست تا آن بیستیم <sup>۲</sup>
- تنگ هم سازد چو خواهد بر عباد
- خلق ندادانند اکثر لیک از این
- که نماید نزد ما نزدیکتان
- آن «عمل» که صالح آید در محل
- بر عمل‌هایی که کردند از رضا
- از مکاره ایمن و از آفت‌اند
- تا مگر عاجز کنند ما بوند <sup>۳</sup>
- إِنَّ قَوْمٍ «فِي الْعَذَابِ مُخَضَّرُونَ» <sup>۴</sup>
- رزق را، هم تنگ سازد بی‌سخن
- پس خدا بدهد عوض‌ها بر مزید
- هر صیاحی می‌کنند اندر جزا

- ۲۴۸۰۰- گوید آن بر منفقان بخش ای اله      گوید این کن مال ممسک را تباہ  
 ۲۴۸۰۱- اوست «خَيْرُ الرَّازِقِينَ»<sup>۸</sup> در ضابطه      سابقی باشند از حق واسطه  
 ۲۴۸۰۲- رزق کس ندهد جز آن خَلَقِ خَلْق      که بود هم رزق ازو هم جان و خلق



۱- زیرا آنان سعادت را در داشتن اموال و اولاد بیشتر می‌دانستند و شقاوت را در نداشتن آن؛ از این رو تصور می‌کردند که در درگاه خدا کرامت دارند و چنانچه عذابی هم در کار باشد، شامل آنان نخواهد شد.

۲- مفهوم بیت ۲۴۷۸۸ ← منکران به پیامبر (ص) می‌گفتند اگر هم عذابی از جانب پروردگارت باشد، شامل حال ما نخواهد بود و مانع و جلوگیری ما نخواهد شد.

۳- منظور، کسانی است که در آیات خداوند جدیت می‌کنند تا آنرا بی‌اثر نمایند و یا از خدا پیشی بگیرند.

۴- اینان هر چه قدر هم که مال و اولادشان بسیار باشد، در آتش عذاب الهی احضار خواهند شد.

۵- مُلْك: فرشته.

۶- مُنْفِق: انفاق کننده. خرج کننده مال.

۷- مُقْسِبِك: امساک کننده. پخیل و خسیس.

۸- خَيْرُ الرَّازِقِينَ: بهترین روزی دهندگان (خداوند بهترین روزی دهندگان است چون

بلاعه ضربه از در خانه سخاوت می‌کند)

وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ يَقُولُ لِلْمَلَائِكَةِ اِهْبُؤْاْ اِيَّاكُمْ كَانُوا

او یادآور آن روزی که خدا همه مردم را به عرصه محشر جمع آورد آنگاه به فرشتگان گوید: آای این گروه شمارا

يَعْبُدُونَ ﴿٤٠﴾ قَالُوا سُبْحَانَكَ اَنْتَ وَلِيْنَا مِنْ دُوْنِهِمْ بَلْ كَانُوا

معبود خود می‌گرفتند (۴۰) فرشتگان گویند: بارالها، تو از هر شرک و نفسی پاک و منزهی، تو خدا و پادشاه ما هستی ایشان بلکه ایشان

يَعْبُدُونَ الْجِنَّ اَكْثَرُهُمْ بِهِمْ مُؤْمِنُونَ ﴿٤١﴾ فَالْيَوْمَ لَا يَمْلِكُ

جن و شیاطین را می‌پرستیدند به سروری که اکثرشان کرم بود به آنها بودند (۴۱) او به مشرکان خطاب کرده پس امروز شما هیچ مالک

بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ نَفَعًا وَلَا ضَرًّا وَنَقُولُ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذَابَ

بعضی از شما برای بعضی دیگر سودمند است و ضرر و بکدیگری نیست. و ما آنان را که ظلم کردند بگوئیم: ای یک چشمه عذاب

النَّارِ الَّتِي كُنتُمْ بِهَا تُكذِّبُونَ ﴿٤٢﴾ وَإِذَا تَلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ

آتش را که تکذیب آن می کردید. ﴿۴۲﴾ و چون التوسل رسول امر کافران آیات روشن ما تلاوت شود

قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا رَجُلٌ يُرِيدُ أَنْ يَصُدَّكُمْ عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ آبَاءَكُمْ

مگویند: این شخص جز آنکه مردی است که می خواهد شما را از آنچه شوالان می پرستیدند بر گرداند هیچ عزت دیگری ندارد.

وَقَالُوا مَا هَذَا إِلَّا آفَكٌ مَّفْتَرٍ وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلْحَقِّ لَمَّا

و نیز گفتند این قرآن هم جز آنکه خود فرافتنه او به دروغ به خدا نسبت می دهد چیزی دیگری نباشد. و کافران چون آیات حق را عذاب است آنها آمد گفتند

جَاءَهُمْ أَنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ ﴿٤٣﴾ وَمَاءٌ اتَيْنَاهُمْ مِنْ كُتُبِ

آنکه این کتاب است آنکه سحری آشکار است چیز دیگری نیست. ﴿۴۳﴾ در صورتی که ما هیچ کتاب و سندی

يَدْرُسُونَهَا وَمَا أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمْ قَبْلِكَ مِنْ نَذِيرٍ ﴿٤٤﴾ وَكَذَّبَ

مخوانند و به آن سندنکذیب تو کنند و یا رسولی پیش از تو را که به قول او امر بود تو دلیل بر ابدان این مشرکان نفرستادیم. ﴿۴۴﴾ و کفار

الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَمَا بَلَّغُوا مَعْشَرَ مَاءِ اتَيْنَاهُمْ فَكَذَّبُوا رُسُلِي

پیش از ایشان هم پیشتر ایشان را تکذیب کردند و این کافران است تو به عشر آنچه به آن گامشنگار دادیم و از ترو شو جاهل بر میزدند پس آنها که رسولان

فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ ﴿٤٥﴾

چگونه خواهد بود عتاب من بگردانید. و ایشان هم مانند آنان به گنهم می رسد. ﴿۴۵﴾

مشرکان را اندر آن «يَوْمُ» القضا  
عابدان بودندتان آیا عیان؟  
ز آن تو پاک و برتری بی اشتباه  
تو ولی ما و مولائی و بس  
تا چه جای این چنین حد و مقام  
تا شویم از فعل بدکیشان رضا  
بیشتر، و ایمانشان بسودی بدان  
«بِغَضِّكُمْ لِبَعْضٍ نَفَعًا» «لَا» و ضَرًّا  
مسی چشمید این رنج آتش دم به دم

۲۴۸۰۳- یاد کن روزی که جمع آرد خدا  
۲۴۸۰۴- پس ملایک را بگوید کاین کسان  
۲۴۸۰۵- پس بگویند آن ملایک کای اله  
۲۴۸۰۶- یعنی از آنکه پرستد جز تو کس  
۲۴۸۰۷- قاصریم اندر عبودیت تمام  
۲۴۸۰۸- دوستی نبود جنوی مابین ما  
۲۴۸۰۹- می پرستیدند دیوان این کسان  
۲۴۸۱۰- جو یک از «قَالِيَوْمَ لَا يَفِيْلِك» خبر  
۲۴۸۱۱- ما به استمکارگان گویم هم

- ۲۴۸۱۲- «الَّتِي كُنتُمْ بِهَا تُكْذِبُونَ»<sup>۴</sup> این همان نار است یعنی در نمون جمله آیت‌های ما روشن چنان نیست این‌الا که مردی در نظر، زآنکه آبامان پرستیدندی آن کافتروی بر حق کند از بی فروغ بر حق، اعسنى بر رسول ارجمند چون بسدیشان آمد از حق در خطاب، لفظ یا سحر است و معنی بی‌عیار درس تا خوانند آن از قشر و لب<sup>۴</sup> از دلیل آرند قولى با اصول هیچ استدلالی آرند از سند بیم ده پیش از تو مردی با نشان مسئلتی نبود به‌جز جهل و عمی<sup>۵</sup> یا به تکذیب تو یا در دین خود پیش از ایشان انبیا را در بلاد داده‌ایم این فرقه را از هر نوا آنچه را دادیم ما بر مگیان پس چگونه باشد از من تا پسند هم عذابم بر جزای بدمش
- ۲۴۸۱۳- چون که خوانده می‌شود بر کافران می‌گویند این چنین با یکدیگر که بخواهد بازمان دارد عیان و این سخن گویند نبود جز دروغ و آن‌کسان گفتند که کافر شدند یا به اسلام و نبوت یا کتاب کاین نباشد جز که «سحر»ی آشکار مشرکان را ما ندادیم از کتب تا که بر بطلان قرآن و رسول یا که اندر صحبت اشراک خود نی فرستادیم ما هم سوبشان حاصل اینکه مشرکان مگه را نیستشان وجهی به مهر و کین خود هم چنین کردند تکذیب از عناد نی رسیدندی به عشر<sup>۶</sup> آنچه ما یا ندادیم ایچ بر پیشینیان پس به تکذیب رسولان آمدند یعنی انکارم بر ایشان در روش



- ۱- منظور، سؤال از رضایت ملائکه است به پرستش مشرکین، چون در این که مشرکین ملائکه را می‌پرستند حرفی نیست و منظور سؤال، از اصل فرشته پرستی نبوده است.
- ۲- اشاره به آیه ۴۲ دارد و بیان آنکه در آن روز، برخی از شما مالک سود و زیانی نسبت به بعض دیگر نیست. (رجوع شود به معنی آیه ۴۲).
- ۳- به معنی آیه ۴۲ مراجعه فرمایید.

۴- لُب: پوسته خالص و برگزیده.

۵- غَمِي: کوری. نداشتن چشم حقیقت بین.

۶- عُشْر: یک دهم.

قُلْ إِنَّمَا أَعِظُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ

بگو که من به یک سخن شما را بند می‌دهم

تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلِيَ وَفُرَادَىٰ ثُمَّ تَتَفَكَّرُونَ مَا بِصَاحِبِكُمْ

سزا خالص برای خدا دو نفر با هم یا هر یک تنها قیام کنید و در باره من اعقل و فکرت کار بندید تا به خوبی دریابید که صاحب شما است را

مِنْ جَنَّةٍ إِنَّ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ لَّكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ ﴿٤٦﴾

جنون نیست، او جز این نیست که رسول خداست و از عذاب سخت روز قیامت که شما گرا در پیش است می‌ترساند. (۴۶)

قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَهُوَ عَلَىٰ

باز بگو: آنچه من از شما مزد رسالت خواسته‌ام برای شما باشد (بسی) هرگز از برای او شما بخواسته نمی‌خواهم و شاید معنی این باشد که موفت.

كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ﴿٤٧﴾ قُلْ إِنْ رَبِّي يَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَٰمُ الْغُيُوبِ ﴿٤٨﴾

و او بر هر چیز دانای و گواه است (۴۷) باز بگو: خدای من حق را آید و هر چه در دل است از او پدید آید و او به اسرار عوالم غیب آگاه است. (۴۸)

قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَمَا يُبَدِّلُ الْبَاطِلُ وَمَا يَعْبُدُ ﴿٤٩﴾ قُلْ إِنْ ضَلَلْتُ

باز بگو: کتاب و رسول و با شمشیر، حق آمد و دیگر باطل در اول و آخر (در دنیا و آخرت) محو و نابود است. (۴۹) باز بگو: اگر من (به عقیده شما) گمراه

فَأِنَّمَا أَضِلُّ عَلَىٰ نَفْسِي وَإِنْ اهْتَدَيْتُ فِيمَا يُوحِي إِلَيَّ رَبِّي إِنَّهُ

شده‌ام زبانتش بر من است (نه بر شما) و اگر هدایت یافته‌ام آن به وحی خدای من به من است (نه به موش و تدبیر من) که خدا گفته

سَمِيعٌ قَرِيبٌ ﴿٥٠﴾ وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ فَرَغُوا فَلَا فُوتَ وَأَخَذُوا مِنْ

ادعای دیدگان را) شنوا و (به قلوب خلق نزدیک است. (۵۰) و اگر تو سختی حال معجزان را مشاهده کنی هنگامی که ترسان و هراسانند، در آن حال هیچ

مَكَانٍ قَرِيبٍ ﴿٥١﴾ وَقَالُوا ءَأَمَّنَابِهِ وَآتَىٰ لَهُمُ التَّنَٰوُسُ مِنْ

از عذاب و غیر الهی (آرت) نشوند و از مکان نزدیکی دستگیر شوند. (۵۱) و کافران در آن حال که عذاب در رخ چشم بینند و بشناسان شده‌اند، گویند ما به حق ایمان

مَكَانٍ بَعِيدٍ ﴿٥٢﴾ وَقَدْ كَفَرُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ وَيَقْذِفُونَ

ایمان آوردیم، و با این همه دوری (از مقام ایمان) کعبانان عقاب در قیامت نازل تو اند شد (۵۲) در صورتی که آنها پیش از این به حق کافر بودند و از جایی دور (از مقام علم

بِالْغَيْبِ مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ ﴿٥٣﴾ وَحِيلَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ

و بقیان نیست ناروای جنون و سحر و کذب به رسول حق امر دادند. (۵۳) و (امروز) میان آنها و آرزوهایشان آ که به دنیا برگردند یا توبه و ایمانشان را

كَمَا فُعِلَ بِأَشْيَاعِهِمْ مِنْ قَبْلِ أَنَّهُمْ كَانُوا فِي شَكٍّ مُرِيبٍ ﴿٥٤﴾

چاپ کردند. از خدا - و جاهلی با آنها به کنی دوری و حیانت افکندند چنانکه به اعمال آنها از امر گذشته که آنها هم در شک و ریب بودند، پیر چنین کردند. (۵۴)



- ۲۴۸۳۱- گو جز این نبود که بدهم پندتان<sup>۴۶۶</sup>  
 بر یک آیین یا به یک خصلت نهان
- ۲۴۸۳۲- اینکه برخیزید از بهر خدا  
 دُو دُو وُ. یک یک. بدون هر هوا
- ۲۴۸۳۳- دُو وُ دُو، تا مشورت با هم کنید  
 یک به یک پس فکر تا هر دم کنید<sup>۱</sup>
- ۲۴۸۳۴- حال و کارم زابتدا آرید یاد  
 تاکنون بی مکر و تقلید و فساد
- ۲۴۸۳۵- هم تأمل اندر اطوارم کنید  
 فکر هم در قول و گفتارم کنید
- ۲۴۸۳۶- تا بدانید اینکه نبود از جنون  
 هیچ در این یارتان بر آزمون
- ۲۴۸۳۷- حاصل اینکه در تأمل بر شما  
 حال من روشن شود دور از خطا
- ۲۴۸۳۸- که بسی از فهم و عقلم بهره مند  
 نسبت قولم از جنون و ریشخند
- ۲۴۸۳۹- بلکه عقل عاقلان پیشم کم است  
 بحرها در باغ فکرم شبنم است
- ۲۴۸۴۰- نیست الا بسیم ده او بر شما  
 پیش از آن کآمد «عذاب» و ابتلا
- ۲۴۸۴۱- گو هر آنچه خواستیم از مزد ما<sup>۴۶۷</sup>  
 در رسالت اوست پس بهر شما
- ۲۴۸۴۲- نیست مزد دعوتم جز بر اله  
 که به هر چیزی است زاشیا او گواه
- ۲۴۸۴۳- گو که آن پروردگارم بر وجوب<sup>۴۶۸</sup>  
 «يَفْذِفُ بِالنَّحْيِ عَسَلَامُ الْغَيُوبِ»<sup>۲</sup>
- ۲۴۸۴۴- وحی را القا نماید بی غلق<sup>۳</sup>  
 زَمِي<sup>۴</sup> باطل می نماید یا به حق
- ۲۴۸۴۵- گو که آمد حق که قرآن است و دین<sup>۴۶۹</sup>  
 یا که اسلام و رسول حق جبین
- ۲۴۸۴۶- نافریند شیء باطل هیچ چیز  
 یعنی آن ابلیس یابیت بی ستیز
- ۲۴۸۴۷- هم نپدند عود چیزی در بسیج  
 نیست او قادر به خلق و بعث هیچ
- ۲۴۸۴۸- گو اگر گمره شدم نبود جز این<sup>۴۷۰</sup>  
 که شدم گمره به نفس خود یقین
- ۲۴۸۴۹- هست بر من مر و بال گمرهی  
 نه به غیر من به نزد آگهی
- ۲۴۸۵۰- و ر زوم بر راست راه اندر طلب  
 پس بود وحی آن هدایت را سبب
- ۲۴۸۵۱- وحی سوی من فرستد زب من  
 که «سمیع» است و «قریب» او هر زَمَن<sup>۵</sup>
- ۲۴۸۵۲- پس چو بینی کافران را ترسناک<sup>۴۷۱</sup>  
 نزد مرگ و وقت بعث اندر هلاک
- ۲۴۸۵۳- پس نگرود فوت زایشان در گریز  
 آن عذاب پس نهیب هول خیز<sup>۶</sup>
- ۲۴۸۵۴- هم مر ایشان را بگیرند از کمین  
 از مکانی بس «قریب» اعنی زمین

می‌کشند از قهر و ناخواهی به‌زیر <sup>۷</sup>	۲۴۸۵۵- یعنی از روی زمینشان ناگزیر
که زمان آخر شد و ره منتهی	۲۴۸۵۶- آن زمان <sup>۵۲</sup> گویند «آمَنَّا بِهِ»
بشاید ایشان را به سهل از دورجا	۲۴۸۵۷- مر فرا بگرفتن ایمان از کجا
از «مکان» دور تا زآن دم زنسند	۲۴۸۵۸- یعنی ایمان را تَنَافُوس <sup>۸</sup> کی کنند
بر پیمبر یا به بعث از پیش از آن	۲۴۸۵۹- <sup>۵۳</sup> و آنگهی که نگر ویدند آن کسان
نسی ز عسلی بلکه از پندار و زیب	۲۴۸۶۰- و آن سخن‌ها می‌فکندندی به غیب
که پلا یسعی به‌گفتند از خفا	۲۴۸۶۱- بود مخفی یعنی آن گفتارها
بسی ز روی دانش و دیدی عسیان <sup>۹</sup>	۲۴۸۶۲- از «مکان» دور یعنی از گمان
افستد البسته جدایی یَوْمِ دین	۲۴۸۶۳- بین ایشان و آرزوهاشان یقین <sup>۵۴</sup>
رفت با اشباحشان <sup>۱۰</sup> از مشرکین	۲۴۸۶۴- همچنان‌که این عمل از پیش ازین
«أَنَّهُمْ كَانُوا» لَفِي «شَكِّ مُرِيبٍ» <sup>۱۱</sup>	۲۴۸۶۵- هیچشان از عقل و جان نبود نصیب



۱- خداوند به پیامبر (ص) می‌فرماید: بگو شما را به یک نکته پند می‌دهم و آن این که (درباره شناخت و پذیرش این پیامبر) دو به دو و یک به یک قیام و اقدام کنید (تا از این طریق از اجتماع نمودن و سر و صدا و برپا کردن غوغا که سبب از بین رفتن حق و احیای باطل می‌گردد جلوگیری شود). آن‌گاه (در سوابق حالات و ادله و معجزات او) به فکر فرو روید، (چون در تنهایی فکر بهتر کار می‌کند)، (خواهید دانست که) این یار و رفیق (مهربان) مجنون نیست، و او جز بیم‌دهنده‌ای که قوم خود را از عذاب شدیدی که پیش رو دارند هشدار می‌دهد نیست. (از جلد شانزدهم ترجمه تفسیر المیزان).

در جلد هشتم کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار آمده است: [گفته‌اند که: القیام لله، نقطه پرگار طریقت است و مدار اسرار حقیقت. هر که از تدبیر خود برخاست و کار خود با حق، جلّ جلاله گذاشت، ثمره حیوة طیبه برداشت. نبینی جوانمردان اصحاب الکهف را که از خود برخاستند و تدبیر خود بگذاشتند و روی به درگاه ربوبیت نهادند، چنان که ربّ العزّة فرمود: «و ربطنا علی قلوبهم اذ قاموا». نگر که ایشان را در غار غیرت در ظلّ رعایت و کنف ولایت چگونه جای

داد. آفتاب صورت را و خورشید تابنده را زهره نبود که گرد غار غیرت ایشان گردد و نور آفتاب متقاصر آید به حکم اضافت به انوار اسرار ایشان. زیرا که نور آفتاب، برای استضاء خلق است و انوار اسرار ایشان، برای معرفت حق... نور آفتاب نور صورت است و نور دل ایشان، نور سریرت... این است صفت اهل طریقت، به ظاهرشان نگری، ایشان را بینی مشغول در میادین اعمال، به سرائرشان نگری، ایشان را بینی فارغ در بساتین لطف ذوالجلال، به ظاهر در عمل، در باطن، نظاره لطف ازل، از «ایاک نعبد» کمر مجاهدت بر میان بسته، از «ایاک نستعین» تاج مشاهدت بر سر نهاده... سگی که چند گام برداشت از پی دوستان حق تا به قیامت می‌خوانند که: «وکلبهم باسط ذراعیه بالوصید». پس، مسلمانی که از سوزی و ایمانی، هفتاد سال با اولیاء حق صحبت دارد و سواد شباب به بیاض شیب رساند چه ظن بری که حق، جل جلاله روز قیامت او را نومید گرداند؟ کلاً و لَمَّا اَنَّهُ لَا یَفْعَلْ ذَلِکَ. (به اختصار).

۲- یَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَآمَ الْغُیُوبِ : حق را القا و نازل می‌کند (پروردگار من) و او دانای کامل غیب‌هاست. منظور از القای حق، افکندن کتاب‌های آسمانی بر دل‌های انبیاء و انتقال آنها از زبان انبیاء بر مردم است. (قذف به معنی افکندن است. حقی که از جانب خداوند به سوی پیغمبر افکنده شده، باطل را از بین می‌برد).

۳- بی غَلَقٍ : بدون خشم و تندگی و مجادله.

۴- رَمَیَ : افکندن، انداختن.

۵- هر رَمَنَ : هر زمان.

۶- مفهوم ابیات ۲۴۸۵۲ و ۲۴۸۵۳ ← وقتی این مشرکین به فزع جان‌کندن بیفتند نمی‌توانند از خدا فوت شوند و از چنگ او بگریزند و از عذاب پرهراس و وحشت‌انگیز او به جایی پناذ ببرند.

۷- مفهوم ابیات ۲۴۸۵۴ و ۲۴۸۵۵ ← در آن هنگام، مشرکین از مکانی نزدیک دستگیر خواهند شد یعنی آنها را با قهر و غضب از روی زمین به زیر زمین یا از زیر زمین به صحنه قیامت خواهند کشید.

در جلد شانزدهم ترجمه تفسیرالمیزان آمده است: [«واخذ و امن مکان قریب»، این جمله کنایه است از این که بین آنان و کسانی که مأمور گرفتن ایشان‌اند، هیچ فاصله نیست... اینک فرمود «واخذ و امن مکان قریب»، نوعی تمثیل برای نزدیکی خدای تعالی به آدمی است، تمثیل آن معنایی که ما از قرب می‌کنیم، چون قرب و بعد ما که در زندان زمان و مکان قرار داریم، غیر قرب و بعد در دستگاه الهی است و اگر بخواهیم از آن گفتگو کنیم باید تمثیل بیاوریم و گرنه واقع قضیه مهم‌تر از آن است که بتوان تصورش کرد]. (به اختصار).

۸- تَنَاوُش: فرا گرفتن، گرفتن.

۹- مفهوم ابیات ۲۴۸۵۶ تا آخر ۲۴۸۶۲ ← مشرکین وقتی گرفتار می‌شوند می‌گویند: ما به حق، که همان قرآن است ایمان آورده‌ایم، اما چگونه میسر است بر آنان که از مکانی دور از دنیا ایمانی حقیقی و ایمانی را که فایده نجات، در آن باشد فرا بگیرند و به دست آورند، در حالی که در دنیا به آن کفر ورزیدند و آخرت را با ظنون و اوهام خود، و از مکانی بسیار دور انکار می‌کردند. در این باره به خلاصه مطلبی که در جلد هیجدهم تفسیر نمونه آمده است اشاره می‌شود: [با فرا رسیدن مرگ، درهای بازگشت به کلی بسته شده و گویی سدّ محکمی میان انسان و جبران خلاف کاری‌های گذشته‌اش ایجاد می‌گردد و به همین دلیل، اظهار ایمان در آن هنگام، گویی از نقطه دور دستی انجام می‌گیرد و این ایمان که جنبه اضطراری دارد بی‌ارزش است. آنها چگونه می‌توانند در این لحظه که همه چیز پایان گرفته در مقام جبران خطاهای خویش برآیند و ایمان آورند در حالی که پیش از آن در همان حالتی که در نهایت اختیار و آزادی اراده بودند به آن کافر شدند و انواع اتهامات را به پیامبر و تعلیمات او بستند و درباره جهان غیب، عالم ماوراء طبیعت و قیامت و نبوت پیامبر داورِ های نادرستی می‌کردند و از نقطه‌ای دور دست نسبت‌هایی به آن می‌دادند. «یَقْدِفُونَ بِالْغَيْبِ مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ»، کنایه لطیفی است از کسی که بدون آگاهی و اطلاع درباره جهان ماوراء طبیعت قضاوت می‌کند، همان‌گونه که پرتاب کردن چیزی از نقطه دور دست، کمتر به هدف می‌خورد، این ظنّ و گمان و داورِ آنها نیز به هدف اصابت نمی‌کند. بسیاری، این آیات را ناظر به مجازات روز قیامت و ندامت گناهکاران در عرصه محشر دانسته‌اند ولی آخرین آیه مورد بحث با توجه به

جمله «کما فعل باشیاعهم من قبل» با این معنی سازگار نیست، بلکه منظور، لحظه مرگ و مشاهده عذاب نابودکننده الهی است.

اگر می‌بینیم در روایات فراوانی که از طرق شیعه و اهل سنت نقل شده، این آیه تطبیق بر خروج سفیانی (گروهی که پیرو مکتب ابوسفیان و تفاله‌های عصر جاهلیت هستند و بر ضد طرفداران حق در آستانه قیام مهدی خروج می‌کنند) و لشکر او شده است که به هنگام حرکت به سوی مکه به قصد تسخیر آن در صحرا گرفتار شده و زمین لرزه شدیدی سبب شکافتن زمین و فرو رفتن آنها در آن می‌شود، در حقیقت بیان یکی از مصادیق «اخذ و امن مکان قریب» است که آنها از نقطه‌ای که زیر پایشان است گرفتار چنگال عذاب الهی می‌شوند. (با کمی تغییر).

۱۰- اشباه: (جمع شبّه)، نظایر.

۱۱- به معنی آیه ۵۴ مراجعه فرمایید.



مرکز تحقیقات کتب و اسناد دیجیتال

هر که خواهد عزت و قدر و علو پس بود عزت خدا را بی غلو  
هست عزت یعنی اندر طاعتش بنده می‌گردد عزیز از عزتش  
سوی او بالا رود گفتار پاک فعلی نیک آن را برد سوی سماک  
گفت طیب را به سوی حضرتش می‌دهد اعمال صالح. دفعتش  
حمد و تسبیح است و تهلل، آن کلام با که هر گنادر حق در هر مقام



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

## ﴿ نکاتی دربارهٔ سوره مبارکهٔ فاطر ﴾



- سوره فاطر، ۲۵ آیه، ۷۷۷ کلمه و ۳۱۳۰ حرف دارد.
- این سوره در مکه نازل شده است و ناسخ و منسوخ ندارد.
- منظور این سوره، بیان اصول سه گانهٔ دین است و تنها سوره‌ای است که در آن به توصیف خلقت فرشتگان پرداخته شده است.
- آمده است که: «هر که سورهٔ سبأ و سورهٔ فاطر را در شب بخواند، پیوسته، شبش در حفظ خداست و اگر در روز بخواند، نمی‌رسد در روزش به او مکروهی و داده می‌شود به او از خیر دنیا و آخرت، آنچه در دلش خطور نکرده باشد».
- ابی کعب از پیامبر (ص) روایت می‌کند که فرمود: «فردای قیامت، هشت در بهشت را بر خوانندهٔ این سوره بگشایند و بگویند که داخل شو از هر در که می‌خواهی». امام صادق (ع) فرمود: «هر کس سورهٔ سبأ و سورهٔ فاطر را که با الحمد لله آغاز می‌شوند در شب بخواند خدا او را در کتب حمایت خود حفظ می‌کند و هر کس در روز بخواند ناراحتی به او نمی‌رسد و آن قدر خدا خیر دنیا و آخرت به او می‌بخشد که بر قلب کسی خطور نکرده و آرزوی کسی به آن نرسیده است».
- نام دیگر سوره: ملائکه.



- ✦ شمارهٔ سوره: ۳۵ ✦  
 ✦ تعداد آیات: ۴۵ ✦
- ✦ شمارهٔ ابیات: از ۲۴۸۶۶ تا آخر ۲۵۰۴۳ ✦  
 ✦ تعداد ابیات: ۱۷۸ ✦

سُورَةُ فَطْرٍ  
 آیات: ۴۵

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا أُولِي  
 سپاس خدای راست که آفریننده آسمانها و زمین است و فرستگاران را رسولان ایستادگان خود را گرداننده و دارای

أَجْنِحَةٍ مِّثْنِي وَثُلَاثَ وَرِبَاعَ لِيَزِيدَ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ  
 دو و سه و چهار پان و بر قدرت او از دوازده هر سه سموات و در آفرینش من افزاید که خدا بر ابعث و ایجاد هر

شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿١﴾ مَا يَفْتَحُ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ لَهَا  
 چیز قادر است (۱) هر که خدا از رحمت به روی مردم بگشاید هیچ کس نتواند بست

وَمَا يُمْسِكُ فَلَا مُرْسِلَ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٢﴾ يَا أَيُّهَا  
 و آن در که نرسد هیچ کس جز او نتواند گشود و او است خدای من معنی با حکمت و اقتدار (۲) ای ایها

النَّاسُ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ هَلْ مِنْ خَالِقِ غَيْرِ اللَّهِ يَرْزُقُكُمْ  
 مردم، متذکر شوید که چه نعمتها خدا به شما عطا فرموده آیا جز خدا آفریننده‌ای هست که از آسمان و زمین به شما

مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَانِئِن تَوَفَّكُم  
 روزی دهد؟ هرگز جز آن خدای یکتا خدایی نیست پس ای مشرکان چگونه شما را از درگاه حق رو به پتان باطل می گردانند (۳)

وَإِنْ يَكْذِبُوا فَكذبت رسلاً من قبلك وإلى الله ترجع الأمور  
 ای رسول ما عین مباش اگر تو را این است نادان تکذیب کنند پس از تو نیز انبیاشان تکذیب کردند و باز گشت امور خلق به سوی خداست (۴)

﴿٤﴾

و آفرینندهٔ سماوات است و ارض<sup>۱</sup>  
 باشد او را کاوست خَلَاقِ وجود  
 بسر رسولان نشان فرستد زایگان  
 دو و دو، هم سه و سه، هم چارچار<sup>۲</sup>  
 زاخْتِلافِ رتبه‌ها شد بی زشک  
 آنچه خواهد و آنست در خور بر مزید  
 می‌کند آن را که می‌شاید به وی<sup>۳</sup>  
 نیست گیرنده کس آن را در شناس<sup>۴</sup>  
 نیست بفرستنده او را بعد از آن  
 نیست کس ناگیرد از وی باز پس  
 کس نباشد تا دهد بازش به ساز  
 غِالب و دانسا، دهد، گیرد به جا  
 جمله کارش بر صلاح و حکمت است  
 «نعمت» حق را که داد او بر عباد  
 که دهدتان روزی از ارض و سما؟  
 هر کجا پس باز گردانده شوید  
 وز تسو ننمایند دعوت را قبول،  
 آن «رُسُل» که از تو سابق بوده‌اند  
 سسوی وی گردید باز اندر جزا

۲۴۸۶۶- حمد، ذاتی را که حمد اوست فرض<sup>۱</sup>  
 ۲۴۸۶۷- هم ستایش هر ثنا که هست و بود  
 ۲۴۸۶۸- اوست گرداننده<sup>۲</sup> افرشتگان  
 ۲۴۸۶۹- صاحب آن بال‌های بی‌شمار  
 ۲۴۸۷۰- اختلاف اَجْنِیْحَه<sup>۳</sup> اندر مَلْک  
 ۲۴۸۷۱- می‌کند زاید در آنچه آفرید  
 ۲۴۸۷۲- مر توانا باشد او بر «کُلّ شیء»  
 ۲۴۸۷۳- آنچه بگشاید زبخشایش به ناس<sup>۴</sup>  
 ۲۴۸۷۴- و آنچه گیرد باز او از مردمان  
 ۲۴۸۷۵- یعنی او بدهد اگر چیزی به کس  
 ۲۴۸۷۶- و ر که چیزی گیرد او از بنده باز  
 ۲۴۸۷۷- اوست بر ارسال و بر اِمساک<sup>۵</sup>ها  
 ۲۴۸۷۸- هم عزیز و هم حکیم از عِلّت است<sup>۶</sup>  
 ۲۴۸۷۹- ای گروه مردمان آرید یاد<sup>۷</sup>  
 ۲۴۸۸۰- هست آیا خالقی غیر از خدا  
 ۲۴۸۸۱- غیر او نبود خدایی بی‌ندید  
 ۲۴۸۸۲- گر که تکذیب نمایند ای رسول<sup>۸</sup>  
 ۲۴۸۸۳- هم چنین تکذیب کرده خود شدند  
 ۲۴۸۸۴- هست بر حق بازگشت کارها



۱- «فَاظِرِ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ» (آفرینندهٔ آسمان‌ها و زمین) از اسامی خدای تعالی است که به عنوان صفت استمراری آورده شده و نه تنها صفت گذشته، زیرا آفرینش او مستمر و انقطاع‌ناپذیر است.

۲- جَاعِلِ الْمَلٰٓئِكَةِ (در آیه ۱)، به معنی «قرار دهندهٔ ملائکه» است. (خداوند ملائکه را

فرستادگان خود قرار داد). در جلد هفدهم ترجمه تفسیرالمیزان آمده است: «کلمه «ملائکه» جمع ملک است، که موجوداتی هستند مخلوق خدا و واسطه‌هایی بین او و عالم مشهود، و همه آنان را موکل بر امور عالم تکوین و تشریح کرد، بندگان محترمی هستند که هرگز خدا را در هر صورتی که به ایشان بدهد نافرمانی نمی‌کنند، به هر چه مأمور شوند انجام می‌دهند. بنابراین جمله «جاعل الملائکه رسلا» اشعار، بلکه دلالت دارد بر اینکه تمامی ملائکه، رسولان و واسطه‌هایی بین خدا و خلق اویند، تا او امر تکوینی و تشریحی او را انجام دهند، و دیگر وجهی ندارد که کلمه «رسل» را که در آیه است اختصاص دهیم به آن ملائکه که بر انبیاء نازل می‌شدند. (به اختصار و با کمی تغییر).

۳- وجود فرشتگان مجهز به چیزی است که می‌توانند با آن کاری انجام دهند که مرغان آن کار را با بال خود انجام می‌دهند و دادن نام بال به آن، مستلزم آن نیست که بال فرشتگان مانند بال مرغان است و نظیر آن از پر پوشیده شده. به هر حال خداوند به بعضی از فرشتگان دو بال، به برخی سه بال و به بعضی چهار بال داده و جمله «یزید فی الخلق» (هر آنچه بخواهد زیاد می‌کند) بر حسب سیاق به این نکته اشاره دارد که بعضی از ملائکه بیش از چهار بال دارند. (از جلد هفدهم ترجمه تفسیرالمیزان).

۴- اجنحه: (جمع جناح): بال‌ها.

۵- خداوند بر همه چیز تواناست و هر چه را بخواهد در آفرینش می‌افزاید.

۶- در جلد هشتم کشف‌الاسرار و عدد‌الابرار است که: «ما یفتح الله للناس من رحمة» از روی فهم، به زبان طریقت، این آیت، اشارت است به فتوح اهل ایمان و معرفت، فتوح، نامی است آن را که از غیب، ناچسته و ناخواسته آید و آن دو قسم است: یکی از آن واردات رزق و عیش است نامطلوب و نامکتسب، دیگر علم لدنی است ناآموخته یا شریعت موافق ناشنیده و با دل آشنا.

۷- امساک: خودداری نمودن، باز ایستادن.

۸- خداوند، قاهری است شکست‌ناپذیر، و عطا و منعش از روی حکمت است.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا

ای مردم، البته وعده اقیامت در کتاب خدا حق است پس مبادا که زندگانی دنیا ای فانی! شما را مغرور سازد

وَلَا يَغُرَّنَّكُم بِاللَّهِ الْغُرُورُ ۝۵

و مبادا شیطان فریبده از قهر و انتقام حق، به (غفرا) خدا مغرورتان مگرداند ۵

عَدُوًّا إِنَّمَا يَدْعُوا حِزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنْ أَصْحَابِ السَّعِيرِ ۝۶

دشمن دارید، او حزب و سپاهش را فرامی خواند تا همه (اعضای او) اهل دوزخ باشند ۶

كُفْرًا وَاهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ

به خدا کافر شدند کبیراً آنها عذاب سخت دوزخ است و آنان که ایمان آوردند و نیکو کار گردیدند پاداش آنها مغفرت (خدا)

مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ ۝۷

و اجر بزرگ (بهشت) خواهد بود آیا آن کس که گرفتار زشتی به چشم زین داده شده و از خود پنداری آن را بگوید مانند مرد حقیقت بین

فَإِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ فَلَا تَذْهَبُ نَفْسُكَ

و نیکو کردار است پس خدا هر که را خواهد به گمراهی و گمراه و هر که را خواهد هدایت فرماید

عَلَيْهِمْ حَسْرَاتٍ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَصْنَعُونَ ۝۸

بر این مردم به غم و حسرت افتد که خدا به هر چه بینان کند کاملاً آگاه است ۸

الرِّيحَ فَثِيرٌ سَحَابًا فُسِقْنَا إِلَىٰ بَلَدٍ مَيِّتٍ فَأَحْيَيْنَاهِ الْأَرْضَ بَعْدَ

بهرستند که ابرها را برمی انگیزد و آن ابر را مایه شهر و دیار مرده برانید و به بارش زمین را پس از مرگ (خران) زنده گردانید

مَوْتِهَا كَذَلِكَ النُّشُورُ ۝۹

حشر و نشر مردگان هم اینقیامت، همین گونه است ۹

پس بگفربیند شما را در تسبیق  
بسر خدا هم دیوتان ندهد غرور<sup>۲</sup>  
پس بگفربیندش عیدو چون دشمن است  
از «صفی» کن گوش، ترکی آرزو  
خوانده او<sup>۳</sup> مر پیروان و احزاب خویش  
در قیامت جمله ز «اصحاب» سعیر<sup>۴</sup>  
در عذابسی پس «شدید» و شایع اند

۲۴۸۸۵- «أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ»<sup>۵</sup>  
۲۴۸۸۶- زندگی این جهان پر شرور  
۲۴۸۸۷- زآن که شیطان بر شما دشمن فن است<sup>۶</sup>  
۲۴۸۸۸- دشمنی با دیو چبود؟ روبه رو،  
۲۴۸۸۹- غیر ازین نیود که بر دنیا به پیش  
۲۴۸۹۰- زآن که تا باشند ایشان ناگزیر  
۲۴۸۹۱- کسانران که امر او را تابع اند<sup>۷</sup>

۲۴۸۹۲- و آن‌کسان که بگرویدند و عمل	بر نکویی کسرده‌اند اندر محلّ
۲۴۸۹۳- بَهِرِ آن‌ها جمله از برنا و پیر	از حسق است آمرزش و «اجر»ی «کبیر»
۲۴۸۹۴- پس کسی کاراسته شد بَهِرِ او <sup>۸</sup>	زشستی کردار و، دید آن‌را نکو،
۲۴۸۹۵- هست آیا چون کسی کو از خِرَد	می‌دهد در خود تمیز نیک و بد؟
۲۴۸۹۶- پس گذارد حق فرو آن‌را که خواست	و آنکه را خواهد، نماید راهِ راست
۲۴۸۹۷- پس نباید تا زَوَد نَفْسُ زجا	نزد حسرت‌ها بر ایشان در خطا <sup>۵</sup>
۲۴۸۹۸- نَفْسِ خود یعنی تَسِفُکُن در آلم <sup>۶</sup>	می‌مخور بر حالشان اندوه و غم
۲۴۸۹۹- حق بود دانا بر آنچه می‌کنند	دور خود چون کسرم پیله می‌تنند
۲۴۹۰۰- مر خدای است آنکه بفرستاد باد <sup>۹</sup>	پس برانگیزانند ابر اندر نهاد
۲۴۹۰۱- پس براندیش به ارضِ مرده، همین	زنده پس کردیم ز آن آب آن زمین
۲۴۹۰۲- بَعْدِ آن پَرژمردگی‌ها، و آن فسور <sup>۷</sup>	هم بسدین‌سان است، گردانی، نشور <sup>۸</sup>



۱- رجوع شود به معنی آیه ۵

۲- شیطان، به مردم تلقین می‌کند که خدا، حلیم و بخشنده است و آنان را به مغفرت و مهلت پروردگار، مغرور و از معامله‌ای که خداوند در برابر غفلت و ظلم انسان با او می‌کند غافل می‌سازد.

۳- «او» در اینجا اشاره است به شیطان.

۴- اصحابِ سَعِیر : اهالی آتش سوزان جهنّم.

۵- منظور آن است که: ای پیامبر، تو خود را با این اندوه که چرا اینان ایمان نمی‌آورند هلاک مکن.

۶- آلم : رنج، درد.

۷- فتور : سستی، کندی.

۸- نشور : زنده شدن مردگان در روز قیامت.

مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا

هر که طالب عزت است ابداندا که همانا در ملک و جود تمام عزت خاص خدا و خدا پرستان است.

إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ وَالَّذِينَ

کلمه نیکو ای نوحید و روح پاک آسمان را به سوی خدا بالا رود و عمل نیک خالص آن را بالا رود و بر آنان که

يَمْكُرُونَ السَّيِّئَاتِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَكْرُ أُولَئِكَ هُوَ يُبَوَّرُ

به مکر و ترویج اعمال بد کنند عذاب سخت خواهد بود و مکر و مکرشان به کلی نابود خواهد شد (۱۰)

وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ جَعَلَكُمْ أَزْوَاجًا

(خدا شما را از خاکی و از نطفه مردی و آن مرد دیگری و از خلق کرد و بعد از آن شما را جنس نر و زن قرار داد،

وَمَا تَحْمِلُ مِنْ أُنْثَىٰ وَلَا تَضَعُ إِلَّا بِعِلْمِهِ وَمَا يُعْمَرُ مِنْ عُمْرٍ

و هیچ زنی بار نگیرد و نراند چیزی به علم و اراده او، و کسی عمر طولانی نکند

وَلَا يَنْقُصُ مِنْ عُمُرِهِ إِلَّا فِي كِتَابٍ إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ

یا از عمرش کاسته نشود جز آنکه همه در کتاب امده ازین جنس است و این اشیاء شمار و آحاد خلق بر خدا سیر آسان است (۱۱)

وَمَا يَسْتَوِي الْبَحْرَانِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٍ سَائِغٌ شَرَابُهُ وَهَذَا

و هرگز آن دو دریا که آب این یک شیرین و گوارا و آن دیگر شور و تلخ است یکسان

مِلْحٌ أُجَاجٌ وَمِنْ كُلِّ تَاكُلُونَ لَحْمًا طَرِيًّا وَتَسْتَخْرِجُونَ

با وجود این شما از هر دو گوشت تازه تناول می کنید و زبورها (چون تولو و مرجان) از آن بیستند

حِلْيَةً تَلْبَسُونَهَا وَتَرَى الْفُلْكَ فِيهِ مَوَازِرَ لَتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ

تستخرج کرد که در پوشیده و زینت و زینت می سازید، و در آن کشتها و دوازده بیس تار فصل خدا لکتب و تجارت کرده و روزی از طلبید

وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ

تا آنکه شکر کنید (۱۲)

- |   |   |
|---|---|
| ۳-۲۴۹۰۳- هر که خواهد عزت <sup>۱</sup> و قدر و علو       | بی بود عزت خدا را بی غلو                      |
| ۴-۲۴۹۰۴- هست عزت یعنی اندر طاعتش                        | بسنده می گردد عزیز از عزتش                    |
| ۵-۲۴۹۰۵- سوی او بالا رود گفتار پاک <sup>۲</sup>         | فعل نسبی که آن را ببرد سوی بساکی <sup>۳</sup> |
| ۶-۲۴۹۰۶- گسفت طیب را به سوی حضرتش                       | می دهد اعمال صالح، رفعتش                      |
| ۷-۲۴۹۰۷- حمد و تسبیح است و تهلیل <sup>۴</sup> ، آن کلام | بسا که هر گفتار حق در هر مقام                 |

۲۴۹۰۸- و آن کسان کاندیشه‌های بد کنند	اندر آزار رسول ارجمند،
۲۴۹۰۹- هستشان در آخرت رنجی «شدید»	«مکر»شان <sup>۵</sup> هم فاسد آید در امید
۲۴۹۱۰- حق شما را خلق فرمود از «تُرَاب» <sup>۱۱</sup>	بعد از آن از «نُطْفَه» اندر انقلاب
۲۴۹۱۱- بعد از آن با یکدیگر گرداند جفت	مرد و زن را آشکارا، نسی نهفت
۲۴۹۱۲- می‌نگیرد حمل و نسنهد حمل، زن	جز که می‌داند مر آن را ذوالمِئَن <sup>۷</sup>
۲۴۹۱۳- صاحب عمری نیابد عمر هیچ	هم ز عمرش کم نگردد در بسیج <sup>۸</sup>
۲۴۹۱۴- جز که آن مرقوم باشد در کتاب	لوح محفوظ <sup>۹</sup> اعنی اندر انتخاب
۲۴۹۱۵- قصر <sup>۱۰</sup> و طول عمر در برنا و پیر	«ذَلِکَ» «إِنَّ» «عَسَلَى اللّٰهَ یَسِیر» <sup>۱۱</sup>
۲۴۹۱۶- مستوی نبوند دو دریا دگر <sup>۱۲</sup>	آب شیرین و آب شور اندر نظر
۲۴۹۱۷- آن یکی «عَذْبُ <sup>۱۲</sup> فُرَات <sup>۱۳</sup> » اندر مزاج	برخورنده <sup>۱۴</sup> و آن دگر «مِلْحُ أُجَاج» <sup>۱۵</sup>
۲۴۹۱۸- زمین دو دریا می‌خورند از هر یکی	لحم تازه <sup>۱۶</sup> ماهی اعنی بی شکی
۲۴۹۱۹- ز آن بیرون آرند چون پرمایه‌ها	لؤلؤ و مرجسان بی پسیرایه‌ها
۲۴۹۲۰- تا بپوشید آن شما یعنی زنان	«جَلِیْبَه» <sup>۱۷</sup> ها و زیور اندر هر زمان <sup>۱۸</sup>
۲۴۹۲۱- مسی‌بینی فُلک‌ها <sup>۱۹</sup> را در مرور	که شتابند و شکافند آن بُحور <sup>۲۰</sup>
۲۴۹۲۲- در تجارت تا زبخشش‌های او	رزق‌ها جوید اندر جستجو
۲۴۹۲۳- تا شما شاید مگر شاکر شوید	در چنین نعمت به حق حاضر شوید



۱- عزت: شرف و قدرت و غلبه، غیرت و حمیت.

۲- «كَلِمُ الطَّيِّبِ» (در آیه ۱۰) به معنی کلمه پاکیزه و سخن نیکو و گفتاری است که باعث لذت و انبساط خاطر شود و، آن، گفتاری است که معنی حقی را که متضمن سعادت و رستگاری نفس است برساند و چنین سخنی، همان عقاید حقه از قبیل توحید است که در نزد خدای تعالی تقرب می‌یابد و عمل صالح (که هر عملی است که بر طبق عقاید حقه صادر می‌شود) کلمه طیب را بالا می‌برد. (از جلد مقدمه ترجمه تفسیرالمیزان).

۳- بیماک: اوج آسمان.

۴- تهلیل: تسبیح کردن و لاله‌الآله گفتن.

۵- [مراد از مکر کردن و سیئات (در آیه ۱۰)، مکر و حیه‌هایی است که مشرکین، آنها را وسیله کسب عزت می‌پنداشتند و چون آیه شریفه مطلق است شامل همه مکرها که مشرکین علیه رسول خدا(ص) کردند و مکرهایی که سایر مشرکین علیه دین خدا می‌کنند می‌شود، هر چند بعضی از مفسرین گفته‌اند منظور، خصوص آن حیه‌هایی است که قریش، علیه رسول خدا(ص) در دارالندوه و غیر آن طرح‌ریزی می‌کردند.] (به اختصار، از جلد هفدهم ترجمه تفسیرالمیزان).

۶- تراب: خاک. در آیه ۱۱، ابتدا خداوند به خلقت انسان از خاک که مبدأ دور اوست، به صورت بلاواسطه و به نحو اعجاز و سپس به خلقت وی از نطفه، که مبدأ نزدیک اوست اشاره می‌فرماید. بعضی از مفسرین، منظور از خلقت از خاک را، خلقت پدر بزرگ انسان، یعنی آدم و بعضی دیگر مقصود از آن را، بیان خلقت آدم به تنهایی و بعضی دیگر خلقت همه انسان‌ها دانسته‌اند. به هر طریق، در این آیه هم به خلقت اجمالی انسان‌ها از تراب، در ضمن خلقت آدم اشاره می‌شود و هم به خلقت تفصیلی، از نطفه.

۷- ذوالمین: صاحب منت‌ها و احسان‌ها، از اسامی خداوند.

۸- مفهوم بیت ۲۴۹۱۲ ← عمر هیچ کس از دیاد نمی‌یابد و به هیچ فرد سالخورده‌ای، عمر طولانی داده نمی‌شود و از عمر کسی کم نمی‌شود مگر آنکه در کتابی (که همان لوح محفوظ است) ضبط و ثبت شده است. [← «لوح محفوظ» (\*).]

۹- لوح محفوظ: کتابی که دگرگونی و تغییر به آن راه ندارد، برخلاف کتاب محو و اثبات که تغییر می‌کند. [← «لوح محفوظ» (\*).]

۱۰- قصر: کوتاهی.

۱۱- رجوع شود به معنی آیه ۱۱

۱۲- عذب: آب پاکیزه.

۱۳- قرات: آبی تشنگی زدا و عطش شکن و خنک.

۱۴- سائغ، (در آیه ۱۲)، به معنی آبی است که به حدی گوارا و خوردنی است که به سهولت به حلق فرو می‌رود.



۱۵- مِلْحٌ أُجَاجٌ: أُجَاجٌ، آبی است که به دلیل شوری و یا تلخی، حلق را می‌سوزاند.

۱۶- لَحْمٌ تَازِهٌ: لَحْمًا طَرِيًّا (در آیه ۱۲) به معنی گوشت تازه و لطیف است و منظور از آن، گوشت ماهی و یا گوشت مرغابی دریایی است.

۱۷- جَلِيْنَةٌ: زیور و زینت.

۱۸- در آیه ۱۲، مؤمن و کافر به دریای شیرین و شور تشبیه شده‌اند و یکسان نبودن آن دو در کمال فطری بیان می‌شود. مؤمن به فطرت اولیّه خود باقی است و در نتیجه به سعادت حیات آخرت و دائمی خود می‌رسد ولی کافر از آن فطرت منحرف می‌شود و به زودی به کیفر اعمالش می‌رسد. پس مثل این دو قسم انسان، مثل دو دریای شور و شیرین است، که یکی بر فطرت آبی اصلی‌اش که همان گوارایی است باقی می‌ماند و دیگری به دلیل اختلاط با املاح، شور شده است، هر چند که در بعضی آثار نافع شریک‌اند، چون مردم از هر دوی آنها ماهی می‌گیرند یا مرغابی شکار می‌کنند، و یا زیور مروارید استخراج می‌کنند یا صدف و مرجان می‌گیرند. (با برداشت از جلد هفدهم ترجمه تفسیرالمیزان).

در جلد هشتم کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار است که: «... بر ذوق عارفان، این دو بحر، اشارت است به قبض و بسط سالکان، و قبض و بسط، منتهیان را چنان است که خوف و رجا، مبتدیان را. مرید را در بدو ارادت به وقت خدمت، از خوف و رجا چاره نیست، چنان‌که در نهایت حالت با کمال معرفت از قبض و بسط خالی نیست، او که در خوف و رجاست، نظری همه سوی ابد شود که آیا با من چه کنند فردا، و او که در قبض و بسط است، نظری همه سوی ازل شود که آیا با من چه کرده‌اند و چه حکم رانده‌اند در ازل. پیر طریقت از اینجا گفت: آه از قسمتی که پیش از من رفته، فغان از گفتاری که خود رأی گفته، ندانم که شادزیم یا آشفته، بیمم همه از آن است که آن قادر، در ازل چه گفته؟ بنده تا در قبض است، خوابش چون خواب غرق‌شدگان، خوردش، چون خورد بیماران و عیش، چون عیش زندانیان؛ به سزای نیاز خویش می‌زید و به خواری و زاری راه می‌برد... چون زاری و خواری وی به غایت رسد و تذلل و عجز وی ظاهر گردد، رَبِّ الْعِزَّةِ تَدَارِكُ دِلَّ وَیْ كُنْدُ وَ دَرِ بَسَطٍ وَ انْبَسَاطٍ بَرِ دِلِّ وَیْ كُنْشَیْدُ...». (به اختصار).

۱۹- فُلُكٌ: کشتی.

۲۰- بُحُورٌ: (جمع بحر)؛ دریاها.

يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُؤَلِّجُ

خدایست که شب را درون پرده روز پنهان سازد و

النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي

روز را درون پرده شب، و خورشید و ماه را مسخر کرده که هر یک به مقدار معین

لِأَجَلٍ مُّسَمًّى ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ وَالَّذِينَ

و مدار خاص می گردند، اوست خدای آفریننده و پروردگار شما، که همه ملک هستی از اوست.

تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مَا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ ﴿۱۳﴾

به غیر او معبودانی که به خدایان می خوانید. در جهان دالاری پوست هست خرمایی نیستند. (۱۳) اگر

تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دَعْوَكُمْ وَلَا يُسْمِعُوا دَعْوَكُمْ

آنها را بخوانید (چون معبودند) نشنوند و اگر بشنوند مانند عیبی و غم و فرشتگان فراجه چون بنده اند بی اذن خدا) به شما جواب ندهند

وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُونَ بَشِرِكِكُمْ وَلَا يَنْبِيئُكَ مِثْلُ خَيْرٍ

روز قیامت از این که آنان را شریک خدا دانستید و به پرستش آنها پرداختید بگریزید و ای نبی! هیچ کس مانند خدای ادا ناتور (به حقیقت) آگاه

﴿۱۴﴾ يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ

مردم، شما همه به خدا فقیر و محتاجید و تنها خدایست که بی نیاز و غنی بالذات

الْحَمِيدُ ﴿۱۵﴾ أَنْ يَشَاءَ يَهْبِطُكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ ﴿۱۶﴾

ستوده و صفیحت است. (۱۵) اگر بخواهد همه شما را به دیار عجم فرستد و غلظی از توبه عرصه وجود آرد. (۱۶)

وَمَا ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ بَعِزٌّ ﴿۱۷﴾ وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ وَإِنْ

و هیچ این کار بر خدا دشوار نیست. (۱۷) و هیچ کس بار گناه دیگری را به دوش نگیرد و آن که

تَدْعُ مَثْقَلَةً إِلَىٰ حِمْلِهَا لَا يَحْمِلُ مِنْهُ شَيْءٌ وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ

بارش سنگین است اگر دیگری را هر چند خوبتر او پدر و فرزند هم باشد کمک بر سبکباری خود طلبد ایضا باری از دوشش بر دانه نشود.

إِنَّمَا تُنذِرُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ

و نو تنها آنان را که در خلوت و پنهانی از خدای خود می ترسند و نماز

وَمَنْ تَزَكَّىٰ فَإِنَّمَا يَتَزَكَّىٰ لِنَفْسِهِ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ ﴿۱۸﴾

هر کس خود را از کفر و گناه و اخلاقی زشتی پاک و منزّه ساخت سود و سعادتش بر خود اوست و باز گشت همه به سوی خدایست. (۱۸)

- ۲۴۹۲۴- شب به روز و روز را آرد به شب <sup>۱۳</sup>
- ۲۴۹۲۵- می‌روند این هر دو در مجرای خود
- ۲۴۹۲۶- آن خدا که خالق این ماسواست
- ۲۴۹۲۷- هست او را پادشاهی، و آن کسان
- ۲۴۹۲۸- مالک ایشان می‌نگردند ایچ چیز
- ۲۴۹۲۹- گر شما خوانیدشان اندر اثر <sup>۱۴</sup>
- ۲۴۹۳۰- خود جمادند و دعواتان نشنوند
- ۲۴۹۳۱- روز محشر می‌کنند انکارتان
- ۲۴۹۳۲- ما کجا خواندیمتان گویند باز
- ۲۴۹۳۳- کس خیر ندهد تو را همچون «خَبیر» <sup>۲</sup>
- ۲۴۹۳۴- «آیها الناس» از هر آن ره، لا کلام <sup>۱۵</sup>
- ۲۴۹۳۵- آن خدا، او بی‌نیاز است از عباد
- ۲۴۹۳۶- گر که او خواهد شمارا می‌برد <sup>۱۶</sup>
- ۲۴۹۳۷- این نباشد بر خدا دشوار و سخت <sup>۱۷</sup>
- ۲۴۹۳۸- بر ندارد هیچ بردارنده‌ای <sup>۱۸</sup>
- ۲۴۹۳۹- حمل جرم کس نسازد هیچ کس
- ۲۴۹۴۰- خوانند از نفس گرانپاری به‌راه
- ۲۴۹۴۱- می‌نگردد ذره‌ای برداشته
- ۲۴۹۴۲- گرچه «ذاقربین» <sup>۵</sup> است آن مدعو او
- ۲۴۹۴۳- غیر از این نبود کنی بیم آن کسان
- ۲۴۹۴۴- داشتستند آن کسان بر پا نماز
- ۲۴۹۴۵- هر که باشد پاک نفسش از گناه
- ۲۴۹۴۶- نفس خود را کرده پاک از بهر خویش
- ۲۴۹۴۷- پس مُزکنی <sup>۷</sup> را دهد پاداش نیک
- مِسْهَر و مَه را رام فرمود، این عجب  
تا زمانی نام برده بی ز حد  
پروورنده و آفریننده شماس،  
که شما خوانید جز حق را عیان،  
قدرِ قِشْرِ استخوانِ تَمَر <sup>۱</sup> نیز  
در مقامِ جَلَبِ نَفْع و دَفْعِ ضَرِّ،  
بشنوند از هم، اجابت کی کنند؟  
ز آنچه شرک آورده‌اید از عارتان  
که پرستیدید ما را از مَجَاز؟  
آن خدای بی‌شریک و بی‌نظیر  
سوی حق باشید محتاجان تمام  
هم ستوده بر کمال فضل و داد <sup>۳</sup>  
خَلْقِ از نو در جهان می‌آورد  
که بَرَد، و آرد گروهی نیکبخت  
بِارِ «وَزْرِ» <sup>۴</sup> هیچ عیب و بنده‌ای  
جرم خود هر کس نماید حمل و بس  
دیگری را کش کنند حمل گناه  
از گناهِش چیزی ار بگذاشته  
چون پدر یا مادر اندر جستجو  
کز خدا ترسند ایشان در نِهان  
بر کمال خشیت و خوف و نیاز  
غیر از این نبود که او از اِنْتِباه، <sup>۶</sup>  
بازگشتش سوی حق باشد به کیش  
نزد برگشت آن خدای بی‌شریک



۱- معنی «قِطْمِير» (در آیه ۱۳)، باقی مانده‌ای است که از خرما بر هسته خرما (تمر) می‌ماند و یا هسته‌ای که در جوف هسته خرماست و منظور آن است که مشرکین مالک هیچ چیزی نیستند.

۲- خَبِير: آگاه. (خداوند دانا و با خبر از همه چیز).

۳- خداوند، غنی بِالذَّات است و چون از همه انسان‌ها بی‌نیاز است می‌تواند همهٔ آنان را از بین ببرد، اما همهٔ انسان‌ها بِالذَّات فقیرند و نمی‌توانند به چیزی غیر از خدا، از خدا بی‌نیاز شوند. وقتی برای فقر مردم، علتی آورده شد (و آن، مخلوق بودن تمامی موجودات است)، خود باعث می‌شود که حکم، عمومیت داشته باشد و مانند آن است که بفرماید تنها مخلوقات، فقیر و محتاج خالق خود و مدبّر امر خود هستید و خالق و مدبّر شما، غنی و حمید است. (با برداشت از جلد هفدهم ترجمه تفسیرالمیزان).

در جلد هشتم کشف الاسرار و عدة الابرار، «فقر» به دو نوع تقسیم شده است یکی «فقر خلقتی» که عامّ است برای هر حادثی که از عدم به وجود می‌آید و به معنی حاجت است به خالق (در ابتدا، به آفرینش او و در ثانی به پرورش او) و دیگری، «فقر صفتی» که به صحابهٔ رسول (ص) اختصاص دارد و خداوند ایشان را در این فقر ستود و فرمود: «للفقراء الذين احسروا في سبيل الله». در همین جلد از کتاب مذکور آمده است که: «... توانگری، در سینه می‌باید، نه در خزینه، فقیر اوست که خود را در دو جهان جز حق، دست آویز نبیند و نظر با خود ندارد. چهار تکبیر بر ذات و صفات خود کند...».

۴- وِزْر: سنگینی. بار سنگین. گناه.

۵- ذاقْرِبِي: خویشاوند.

۶- اِنْتِبَاه: آگاهی.

۷- مُزَكِّي: پاک و تزکیه شده.

وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ ﴿١٩﴾ وَلَا الظُّلُمَاتُ وَلَا النُّورُ

و هرگز (کافر تاریک جان) کور و نامورین روشن روان) بینا نیکساز نیستند (۱۹)

و هیچ ظلمت با نور مساوی نخواهد بود (۲۰)

﴿٢٠﴾ وَلَا الظُّلُمَاتُ وَلَا الْحُرُورُ ﴿٢١﴾ وَمَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ وَلَا الْأَمْوَاتُ

و هرگز آفتاب و سایه هم رتبه نباشند (۲۱)

و ابدان زنده گان (علم) و اسنان) یا سردگان (جهل) و حسیان) برابر نیستند

إِنَّ اللَّهَ يَسْمَعُ مَنْ يَشَاءُ وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ ﴿٢٢﴾

خدا هر که را بخواهد شنود ای کلام حق اسازد و اما تو آن کسی را که در گورستان (کفر و جهالت و شهوت پرستی) او و هر که در گورستان است (۲۲)

أَنْتَ الْإِنذِيرُ ﴿٢٣﴾ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَإِنْ مِنْ

تو جز آنکه (خلق را) از کفر انذار بدانی سانی به کاری مأمور نیستی (۲۳) ما تو را به حق و راستی به سوی خلق فرستادیم تا آنجا که بشارت‌دهنده‌ای و ابدان را

أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ ﴿٢٤﴾ وَإِنْ يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ

از قهر حق امی نبوده‌اند جز آنکه در میانشان ترساننده‌ای (و رهساز) بوده‌است (۲۴) و اگر امت تو را تکذیب کردند پیشینان هم

مِنْ قَبْلِهِمْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَبِالزُّبُرِ وَبِالْكِتَابِ

پیشینان خود را که با آیات و معجزات و کتب و حجت‌های روشن برای هدایتشان آمدند همه را

الْمُنِيرِ ﴿٢٥﴾ ثُمَّ أَخَذْتُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ ﴿٢٦﴾

تکذیب کردند (۲۵) من هم از آن کافران مؤاخذه شدید (تکذیب) کردید پس (بسی) که نهر و عذاب من چگونه بود چه سخت بود (۲۶)

الْمُرْتَأْنَ اللَّهُ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا مِنْهُ ثَمَرَاتٍ مُخْتَلِفًا

آب‌های گوناگونی که خدا جانان را از آسمان فرود آورد تا از آنجا که انواع میوه‌های گوناگون و رنگارنگ

الْوَانِهَا وَمِنَ الْجِبَالِ جُدَدٌ بَيْضٌ وَحُمْرٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهَا

و از زمین از کوهها طرف زیاد و اصناف و رنگهای مختلف سفید و سرخ و سیاه هست

وَعَرَابٍ بَيْضٌ سَوْدٌ ﴿٢٧﴾ وَمِنْ النَّاسِ وَالْدَّوَابِّ وَالْأَنْعَامِ

که خدا خلقت فرمود (۲۷) و از اصناف مردم و اجناس جنس گان و حیوانات نیز

مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ كَذَلِكَ إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ

رنگهای مختلف هست (که خدا آفرید) و از میان اصناف بندگانش تنها مردمان عالم و دانا مطیع و خدایارند

إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ غَفُورٌ ﴿٢٨﴾ إِنَّ الَّذِينَ يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ

بسیار عزیز و نورا و بسیار بخشنده است (۲۸) آنها که کتاب خدا را تلاوت کرده

وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً

و نماز به پا می دارند و از آنچه ما روزیشان کرده‌ایم پنهان و آشکار (به ضم آن) انفاق می کنند

يَرْجُونَ كِتَابَ اللَّهِ لَنْ تَبُورَ ﴿٢٩﴾ لِيُؤْفِقَهُمْ أَجُورَهُمْ

از لطف خدا امید تجارتی دارند که هرگز زیان و زوال نخواهد یافت (۲۹) تا خدا به آنها پاداش کامل عطا کند

وَيَزِيدَهُمْ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ غَفُورٌ شَكُورٌ ﴿٣٠﴾

و از فضل و کرم باز بر نوازشان بیفزاید که او اعطای مؤمنان را بسیار بیاموزد و به شکر تجاران احسان فرماید (۳۰)

- ۲۴۹۴۸- نیست یکسان کور و بینا در امور <sup>۱۹۰</sup>
- ۲۴۹۴۹- سایه یکسان با حرارت <sup>۲۱۰</sup> نیست هان
- ۲۴۹۵۰- پشتواند هر که را خواهد خدا
- ۲۴۹۵۱- پشتواننده نی تو در حضور
- ۲۴۹۵۲- یعنی آن دل‌ها که اندر مرد و زن
- ۲۴۹۵۳- نیستی تو ای محمّد، جز «نذیر» <sup>۲۳۰</sup> ۵
- ۲۴۹۵۴- می‌بودند امتی هیچ از اُمم
- ۲۴۹۵۵- گر که تکذیب نمایند این خسان <sup>۲۵۰</sup>
- ۲۴۹۵۶- کامد ایشان را رُسل با بَیتات <sup>۷</sup>
- ۲۴۹۵۷- هم کتاب روشن <sup>۹</sup> اندر اصل و فرع
- ۲۴۹۵۸- پس گرفتیم <sup>۱۰</sup> آن کسان را در زَمَن <sup>۱۱</sup>
- ۲۴۹۵۹- ننگری آیا تو ای بیننده کآب <sup>۲۷۰</sup>
- ۲۴۹۶۰- پس برون ز آن آب آوردیم ما
- ۲۴۹۶۱- وز میان کوه‌ها، اسفید راه
- ۲۴۹۶۲- رنگ سرخی مختلف اندر سیل
- ۲۴۹۶۳- و آن بود «سود» و «غمرایب» <sup>۱۴</sup> از نمون
- ۲۴۹۶۴- هم‌چنین از مردم و جنبندگان <sup>۲۸۰</sup>
- ۲۴۹۶۵- چارپایان مختلف الوانشان
- ۲۴۹۶۶- غیر از این نبود که ترسند از خدا
- ۲۴۹۶۷- ترسش افزون هر که او داناتر است
- ۲۴۹۶۸- ز آن‌که حق غالب بود در انتقام
- ۲۴۹۶۹- آنکه خوانند از «کتابِ اللّٰه» مدام <sup>۲۹۰</sup>
- ۲۴۹۷۰- می‌کنند انفاق ز آن رزقی که ما
- ۲۴۹۷۱- در نَهان تا از ریا ایمن بود
- ۲۴۰۰- هم نباشد مُستوی <sup>۱</sup> ظلمات و نور
- ۲۴۲۰- هم نه یکسان زندگان با مردگان <sup>۳</sup>
- اینست «إِنَّ اللّٰهَ يُسْمِعُ مَنْ يَّشَاءُ» <sup>۴</sup>
- ای محمّد، مردگان را در قبور
- مرده‌اند ایشان به گورستان تن
- ۲۴۴۰- ما فرستادیم بِالنَّحْتِ بشیر <sup>۶</sup>
- چیز که در آن بسیم ده بگذشت، هم
- پیش هم کردند تکذیب آن کسان
- هم زُبُر، <sup>۸</sup> کآن رهنما بُد بر نجات
- هم حلال و هم حرام از حکم شرع
- پس چگونه بود آن انکارِ من؟ <sup>۱۲</sup>
- حق فرستاد از سما یا از سحاب؟ <sup>۱۳</sup>
- مکیوه‌های مختلف از رنگ‌ها
- سرخ از هر نوع و هم دیگر سیاه
- رنگ بعضی اعنی که از بعضی قلیل
- که سیاهی باشدش از حد فزون
- خاصه اسب است از ذواب <sup>۱۵</sup> اندر بیان
- همچو ائمار <sup>۱۶</sup> و جبال اندر نشان
- از عبادش عسالمان نسیک رای
- هم ز رهرو بیش، خوف رهبر است
- گرچه هست آمرزگار او بر اَنام <sup>۱۷</sup>
- بر صلوة است آن جماعت را قیام
- داده‌ایم اندر نَهان و بر ملا
- فاش تا غیری بدان راغب شود

۲۴۹۷۲- دارد اَمْسِدْ آن تسجارت از اله کاندر او خُسران<sup>۱۸</sup> نیابد هیچ راه  
 ۲۴۹۷۳- مَزْدشان تا حق بپردازد تمام هر فزاینده‌شان ز فضلِ خود مَقام<sup>۳۰۳</sup>  
 ۲۴۹۷۴- کو «غفور» است و «شکور»<sup>۱۹</sup> اندر محل بَعْدِ آمَرزش دهد اَجْرِ عمل



۱- مُسْتَوی: برابر. یکسان.

۲- حَرور (در آیه ۲۱) به معنی شدت حرارت آفتاب است.

۳- کور و بینا، تاریکی و نور، سایه و حرارت و زندگان با مردگان که در این چهار آیه پشت سر هم به آنها اشاره شده، همگی تمثیل‌هایی هستند برای مؤمن و کافر. همچنین منظور از تاریکی و روشنائی را جهل و کفر و علم و ایمان و مقصود از زندگان را، زندگان مغز و دل (مؤمنین) و هدف از مردگان را مردگان فکر و قلب (کفار) دانسته‌اند.

۴- منظور از اینکه خدا می‌شنواند هر که را که بخواهد، «مؤمن» است که قبلاً مرده بود و خدا او را زنده کرد و هدایت را به او شنوایتید، چون در نفس، استعداد آن را داشت.

۵- نَذیر: بیم ده.

۶- بَشیر: مرده دهنده.

۷- بَیِّنات: (جمع بَیِّنَه): آیات و معجزاتی که به حقانیت رسولان شهادت روشن می‌دهد.

۸- زُبُر: (جمع زَبور): منظور نوشته‌های پند و اندرز و عرفان است و صُحُف یعنی کتبی که تنها متضمن یاد خداست، بدون در برداشتن احکام و شرایع.

۹- کتاب روشن (منیر): کتابی که از آسمان نازل شده و متضمن احکام و شرایع است، مثل کتاب نوح و ابراهیم، تورات، و انجیل.

۱۰- مَرَفْتیم: عذاب کردیم.

۱۱- در زَمَن: در همین زمان.

۱۲- مفهوم بیت ۲۴۹۵۸ ← سپس در آن هنگام کسانی را که کفر ورزیدند به کیفر گرفتیم و عذاب نمودیم، پس بنگر که چگونه و تا چه حد سخت است عکس‌العمل و تعرّض من.

۱۳- سَحَاب: ابر.

۱۴- سود و غرابیب: سیاهی شدید و غلیظ (سود، بَدَل و یا عطف بیان است برای غرابیب).

۱۵- تَوَابٌ: هر جنبنده‌ای که در زمین حرکت می‌کند. چهارپایان و حیوانات بارکش.

۱۶- اَثْمَار: (جمع ثمر); میوه‌ها.

۱۷- اَنَام: آفریده شدگان. مردم.

۱۸- خسران: ضرر و زیان.

۱۹- شکور: آن که به بیش از ثوابی که مستحق‌اند، پاداش می‌دهد.

وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ هُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ إِنَّ اللَّهَ بِعِبَادِهِ لَخَبِيرٌ بَصِيرٌ ﴿٣١﴾ ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمَنْهُمْ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ يُأْتِي اللَّهَ بِذَلِكَ هُوَ

و آنچه از کتاب آسمانی فرمودیم آن حق است که کتب آسمانی او را برایت و آنچه از پیش از توست تصدیق می‌کند (و آنها حقیقت آن و تصدیق

نور از تکذیب کافران مبتدیش که) همانا خدا با اعمال بندگانش خود کاملاً بصیر و آگاه است (۳۱) آنگاه پس از آن پیغمبران سلف اما آن خاندان را که

الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمَنْهُمْ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ يُأْتِي اللَّهَ بِذَلِكَ هُوَ

از بندگانش خود برگزیدیم (یعنی رسول خاتم و آتش علی و آدم و ابراهیم و نوح و عیسی از آنها یعنی فرزندان او به نفس خود ظلم کردند

مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ يُأْتِي اللَّهَ بِذَلِكَ هُوَ

و بعضی را عدل پیچودند. و برخی به امر عمل خیر (با جان و مال) به دستور حق سلف می‌کردند. این رتبه در حقیقت همان

الْفَضْلِ الْكَبِيرِ ﴿٣٢﴾ جَنَّاتٌ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا يُحَلِّوْنَ

فصل بزرگ (و عطای بزرگ) است (۳۲) جنان بهشت ابدی که در آن داخل شوند. و با زور

فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَلُؤْلُؤًا وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ ﴿٣٣﴾

و گویهای آن ابرو دست و بدن زبور کردند. و جامه حریر و دره در بر کنند (۳۳)

وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ

و گویند: حمد خدا را که حزن و اندوه ما برود. همانا خدای ما بسیار بخشنده جرم گناهکاران

شَكُورٌ ﴿٣٤﴾ الَّذِي أَحَلَّنَا دَارَ الْمُقَامَةِ مِن فَضْلِهِ لَا يَمَسُّنَا

و یادآور دهنده سپاس شکر گواران است (۳۴) شکر آن خدای را که از لطف و کرم، ما را به منزل دائمی (بهشت) وارد کرد، که در اینجا هیچ رنج و غم

فِيهَا نَصَبٌ وَلَا يَمَسُّنَا فِيهَا الْغُوبُ ﴿٣٥﴾ وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ

به ما نرسد. و ابداً ضعف و حسرتی نخواهیم یافت (۳۵) و آنان که کافر شدند عذاب ایشان

نَارُ جَهَنَّمَ لَا يُقْضَىٰ عَلَيْهِمْ فِيمُوتُوا وَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ مِنْ

آتش دوزخ است. که نه حکم برنگ بر آنان رود. تا جسدان. نه از عذابش کاست



عَذَابِهَا كَذَلِكَ نَجْزِي كُلَّ كَافِرٍ ﴿٣٦﴾ وَهُمْ يَصْطَرِّخُونَ  
شود تا آسوده شوند اینگونه هر کافر را کیفر می‌کنیم (۳۶) و آن کفار در آتش دوزخ فریاد و ناله کنند

فِيهَا رَبَّنَا أَخْرِجْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ  
که ای پروردگار ما را از این عذاب بیرون آور تا ما حلاف گذشته به اعمال نیک پردازیم

أَوَلَمْ نَعْمَرْكُمْ مَا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَنْ تَذَكَّرْ وَجَاءَكُمْ النَّذِيرُ  
خطاب شود آیاتش را به اندازه‌ای عمر نهادیم که هر که اهل تذکر و پندشیدن است در این مدنیت تذکر شود (او به توبه پردازد و آری اییم دهندگان بر شما نیامده)

فَذُوقُوا فَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ ﴿٣٧﴾  
سرور و لذت دوزخ را بخشد که مستذکران را هیچ بار و نجات‌دهنده‌ای نخواهد بود (۳۷)

- ۲۴۹۷۵- وحی کردیم آنچه سویس از کتاب <sup>۳۱</sup> باشد آن حق و مصدق بر صواب
- ۲۴۹۷۶- آنچه را که بوده است از بیش از آن از کتاب آسمانی در بیان
- ۲۴۹۷۷- یعنی از تورات و انجیل و زبور <sup>۳۲</sup> جمله را باشد مصدق در ظهور
- ۲۴۹۷۸- حق به حال بسندگان باشد خیر <sup>۳</sup> هم به جهر <sup>۳</sup> و سرشان یکجا «بصیر» <sup>۴</sup>
- ۲۴۹۷۹- «ثُمَّ أَوْزَنَّا الْكِتَابَ» اندر <sup>۵</sup> رشاد <sup>۳۲</sup> «الَّذِينَ أَضَلَّوْنَا مِنْ» عباد <sup>۶</sup>
- ۲۴۹۸۰- گفت میراث او عطا را زان سبب که به کف میراث آید بی ثقب <sup>۷</sup>
- ۲۴۹۸۱- پس ستم بعضی به نفس خود کنند از خلاق که به قرآن نگروند <sup>۸</sup>
- ۲۴۹۸۲- «مُقْتَصِدٌ» <sup>۹</sup> بعضی هم اعنی زان فریق خود میانه رو بوند اندر طریق
- ۲۴۹۸۳- هم از ایشان سابق اندر خیرها <sup>۱۰</sup> زامر و فرمان خدا در سیرها
- ۲۴۹۸۴- غفلت از حقشان نباشد یک شعیر <sup>۱۱</sup> ویسن بود فضلی مر ایشان را کبیر
- ۲۴۹۸۵- باغ‌های با اقامت خواسته <sup>۳۳</sup> کاندرا آیند اندر آن پیراسته
- ۲۴۹۸۶- دستوان‌هایی <sup>۱۲</sup> زلزلو <sup>۱۳</sup> وز «ذهب» <sup>۱۴</sup> لبیشان <sup>۱۵</sup> در وی «حریر» اندر حسب
- ۲۴۹۸۷- با تو ما گفتیم اینها پیش ازین <sup>۱۶</sup> می بگویند این گروه <sup>۳۴</sup> حق را سپاس
- ۲۴۹۸۸- رَبِّ مَا أَمْرُكَ أَسْرِعُ <sup>۱۷</sup> بُرِدَ <sup>۱۸</sup> ناس <sup>۳۴</sup> بر سپاس کم دهد اجر از وفور
- ۲۴۹۸۹- «الَّذِي أَحَلَّنَا» <sup>۱۸</sup> دَارَ الْمَقَامِ <sup>۳۵</sup> کردمان ساکن در این بیت‌السلام <sup>۱۹</sup>
- ۲۴۹۹۰- از ره بخشش که ما را اندر آن <sup>۲۰</sup> نسه رسد رنجی نه اندوه و زیان

۲۰- ۲۴۹۹۲- و آن کسان که نگریدند از نَسیم <sup>۳۶</sup>	بهرشان آمساده شد «نار» جَحیم <sup>۲۱</sup>
۲۴۹۹۳- حکم نُبُودَ بَهرِشان از ذوالکَرَم	در جَهَنم تا بسمیرند از اَلَم
۲۴۹۹۴- تا به موت اعنی رهند از رنج و تاب	هم سبک زایشان نخواهد شد عذاب <sup>۲۲</sup>
۲۴۹۹۵- هم چنین هر ناسپاسی را جزا	می‌دهیم این‌سان که دارد اقتضا
۲۴۹۹۶- می‌کنند ایشان در آن فریادها <sup>۳۷</sup>	که برون از نارمان آر ای خدا
۲۴۹۹۷- کارها شایسته و نیکو کنیم	غیر از آنچه می‌نمودیم از قدیم
۲۴۹۹۸- ما ندادیم ایچ آیا عمرتان	آن قدر که پسند گیرید اندر آن؟
۲۴۹۹۹- آنکه گیرد پسند و آمد بیم ده	بر شما از ما به هر شهری و ده
۲۵۰۰۰- پس چشید اینک شما رنجِ سعیر <sup>۲۳</sup>	خود «فَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ» <sup>۲۴</sup>



- ۱- زَبُور: کتاب داود پیغمبر (ع).
- ۲- خَبِير: آگاه، باخبر.
- ۳- جَهْر: آشکار.
- ۴- بَصِير: بینا، بینا بودن نسبت به ظواهر و پدیده‌های جسمانی انسان. (خبیر: آگاه به بواطن و عقاید و ساختمان روحی انسان).
- ۵- رَشَاد: به راه راست رفتن.
- ۶- خداوند می‌فرماید: بعد از آنکه ما قرآن را به تو وحی کردیم، آن را به ذریه‌ات، ارث دادیم، البته به آنهایی که از بین همهٔ بندگان خود برگزیدیم. (این بندگان خاص را، بعضی، انبیاء دانسته‌اند، و برخی، ذریهٔ رسول خدا، از اولاد فاطمه علیهاسلام که جزء آل ابراهیم هستند).
- ۷- بِي تَعَب: بدون رنج و زحمت.
- ۸- در مورد ظالم به نَفْسِ بعضی آن را کسی دانسته‌اند که ظاهرش از باطنش بهتر است و برخی آن را به فردی نسبت داده‌اند که گناه بر او غلبه کرده باشد و عده‌ای گفتند منظور کسانی است که به وظیفهٔ خود در مورد پاسداری از کتاب قرآن و عمل به احکام آن کوتاهی، و در واقع بر خویشتن ظلم نمودند. در روایاتی که از ائمهٔ اطهار (ع) رسیده ظالم به نفس به

کسانی گفته شده که معرفت و شناخت امام را ندارند.

در حدیثی از امام صادق(ع) نقل شده که فرمود: ظالم را از این نظر مقدم داشته (بر مقتصدین و سابق بالخیرات) تا از رحمتش مأیوس نشود و سابقین به خیرات را از این رو مؤخر نموده تا به عملشان مغرور نشوند. بعضی مفسران گفته‌اند که هدف، بیان ترتیب مقامات مردم در سلسله تکاملی است، زیرا نخستین مرحله، مرحله عصیان و غفلت است، بعد از آن مقام توبه و انابه و سرانجام توجه و قرب به خدا. هنگامی که معصیتی از انسان سر می‌زند او ظالم است، و هنگامی که به مقام توبه بر می‌آید مقتصد است و زمانی که توبه او به مقام قبول رسید و مجاهداتش در راه خدا افزون گشت به مقام قرب او می‌رسد و در سلسله سابقین بالخیرات قرار می‌گیرد. بعضی هم افزوده‌اند که این ترتیب، به خاطر فزونی و کمی افراد این سه گروه است. ظالمان، اکثریت را تشکیل می‌دهند و مقتصدان در مرحله بعد و سابقین بالخیرات که خاصان و پاکان‌اند از همه کمترند، هر چند از نظر کیفیت از همه والاترند. (با برداشت از جلد هفدهم ترجمه تفسیرالمیزان و جلد هیجدهم تفسیر نمونه، با کمی تغییر).

۹- مقتصد: میانه‌رو، و کسی که ظاهر و باطنش یکسان است، بعضی، مقتصد را کسانی دانسته‌اند که گناه و ثوابشان یکسان است و گروهی، مقتصد را به کسانی اطلاق نموده‌اند که پا به جای پای اصحاب پیامبر (ص) گذاشته باشند. (به توضیح شماره ۸ مراجعه شود).

۱۰- سابق بالخیرات را کسانی دانسته‌اند که به درگاه خدا تقرب جستند و در درجات قرب از دیگران پیشی گرفته‌اند و باطنشان از ظاهرشان بهتر است. بعضی مراد از آنان را کسانی دانسته‌اند که در عهد رسول خدا(ص) مسلمان شدند، یعنی صحابه ایشان.

از کتاب سعدالسعود ابن طاووس روایت شده که در حدیثی از ابی اسحق سبیبی، از امام باقر(ع)، که در تفسیر آیه نامبرده است آمده که فرمود: ای ابا اسحق، این آیه، مخصوص ماست، اما سابق به خیرات علی(ع) و حسن(ع) و حسین(ع) و شهیدان از مایند، و اما مقتصد آن کسی است که روزها روزه بدارد، و شبها، همه به نماز بگزارند، و اما ظالم به نفس در او همان است که در سایر مردم است و او بالاخره آمرزیده می‌شود.

از ابی درداء روایت کرده‌اند که گفت: از رسول خدا(ص) شنیدم که می‌فرمود: اما طایفه سوم که گوی سبقت را در خیرات می‌ربایند، بدون حساب داخل بهشت می‌شوند، و اما طایفه دوم

که میانه‌رو هستند، آنهایند که قرآن درباره‌شان می‌فرماید حسابی آسان پس می‌دهند، و اما طایفه اول که ظالم به نفس هستند، در تمام طول مدتی که محشر برپاست مشغول پس دادن حساب‌اند، و آن‌گاه همان هایند که خدا را با رحمتش دیدار می‌کنند... (به اختصار و با کمی تغییر از جلد هفدهم ترجمه تفسیرالمیزان).

در جلد هشتم کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار است که: [... ای ظالم، عفو، تو را، تا لطف پیدا شود؛ ای مقتصد، عون، تو را تا فضل پیدا شود؛ ای سابق، قربت، تو را، تا برّ و احسان پیدا شود. ای ظالم، ستر، تو را، و ننگ نیست؛ ای مقتصد، قبول، تو را، و باک نیست؛ ای سابق، قربت، تو را، و بخل نیست. اگر ظالمی، من راحم، و مقتصدی من عالم، و سابقی، من ناظرم. اگر ظالمی، عذری بس؛ و مقتصدی، سعی بس؛ و سابقی، قصدی بس...].

۱۱- شعیر : جو.

۱۲- دَسْتَوَان : (دَسْتَوَانَه)، دستبند.

۱۳- لُوْلُوْ : مروارید.

۱۴- ذَهَب : طلا.

۱۵- لِبَس : جامه، پوشاک.

۱۶- كُرْه : مخفف گروه.

۱۷- بعضی این اندوه را شاید و مصائب اهل بهشت در دنیا دانسته‌اند و گروهی دیگر، اندوهی که منشاء آن ترس از گناهان است و بعد از مرگ و قبل از دخول به بهشت آنان را فرا می‌گیرد. بنابراین می‌توان گفت این قسمت از آیه ۳۴، حکایت کلام دسته اول (ظالمین به نفس) یا دسته دوم (مقتصدین) است و در مورد طایفه سوم (سابقین به خیرات)، قسمت آخر آیه که اشاره به غفور و شکور بودن خداوند دارد مناسب‌تر است.

۱۸- آن خدایی که ما را در خانه اقامتگاه دائمی که خروج از آن میسر نیست داخل نمود و جای داد. (رجوع شود به معنی آیه ۳۵).

۱۹- بیت السلام : خانه سلامتی و امن. (اشاره به بهشت).

۲۰- لَنُنِیم : فرومایه. بخیل. (در اینجا به معنی فرومایگی است).

۲۱- جَحِیم : جهنم.

- ۲۲- مفهوم ابیات ۲۲۹۹۲ و ۲۲۹۹۳ - از سوی خداوند صاحب کرم، بر آنان که کفر ورزیدند، نه حکم مرگ صادر می‌شود تا در جهنم بمیرند و از درد و رنج‌های یابند و نه تخفیفی بر عذاب آنها داده می‌شود.
- ۲۳- سَعِير: زبانه آتش. آتش افروخته.
- ۲۴- و برای ستمکاران، هرگز یآوری نیست. (رجوع شود به معنی آیه ۲۷).

## إِنَّ اللَّهَ عَالِمُ

خدا به سرور

غَيْبِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ﴿٣٨﴾

غیب آسمانها و زمین دانست / و به افکار و اندیشه دلها هم کاملاً آگاه است (۳۸)

هُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ فَمَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ، وَلَا

اوست خدایی که شما را در زمین جانشین نمود / هر کس کافر شود وین کفر بر خود اوست و

يَزِيدُ الْكَافِرِينَ كُفْرَهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ إِلَّا مَقْتًا وَلَا يَزِيدُ الْكَافِرِينَ

کفر کافران نزد خدایشان چیزی جز / کفر کافران چیزی

كُفْرَهُمْ إِلَّا خَسَارًا ﴿٣٩﴾ قُلْ أَرَأَيْتُمْ شُرَكَاءَ كُمُ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ

جز خسارت و زیان بر آنها بخراشد (۳۹) / ای رسول! مگر شما که خدایان را می‌خوانید و آنان را شریک خدا می‌خوانید

دُونِ اللَّهِ أَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَاوَاتِ

یا من بگویند / و نشان دهید که این بتان چه چیزی از زمین آفریدند؟ / ج یا آیا شریک در خلقت آسمانها را خدا داشته اند؟

أَمْ أَلَمَّا أَنَّهُمْ كِتَابًا فَهَمَّ عَلَى بَيِّنَةٍ مِنْهُ بَلْ إِنَّ يَعْدُ الظَّالِمُونَ

یا کس به آنها دادیم که آیه عقیده‌ش را خودشان برهانی آوردند؟ / اعیان یک از اینها نیست بلکه ستمکاران شریک را چنین جز وعده دروغی

بَعْضُهُمْ بَعْضًا الْأَغْرُورًا ﴿٤٠﴾ إِنَّ اللَّهَ يُمْسِكُ السَّمَاوَاتِ

که به آن یکدیگر را می‌دریخت چیزی در / دست نیست (۴۰) / سقف خدا آسمانها

وَالْأَرْضِ أَنْ تَزُولَا وَلَئِن زَالَتَا إِنْ أَمْسَكَهُمَا مِنْ أَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ

و زمین را از اینکه از جای خود بمانند نگاه می‌دارد، و اگر رو به لغزش و انحراف از مسیر خود نهادند گدشته از او هیچ کس آنها را محفوظ نماندند داشتند.

إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا ﴿٤١﴾

او بداند که خدا ایر کفر و گناه خلق بسیار بردبار و آمرزنده است (۴۱)

هر نهان را در سماوات و زمین  
و آنچه اندر خاطری یابد خطور  
کرد از پیشینیان اندر زمین  
پس بر او باشد زیانِ کفرِ او<sup>۱</sup>  
کفرشان در نزد آن رَبُّ الْعَالَمِ  
کافران را غیرِ خُسران و زیان  
هیچ زانبازان خود بر امتحان  
باز بنماییم از «ماذا» خَلْقُ  
از زمین پیدا و پنهان در تمیز؟  
در سماوات از نشانِ خَلْقَتی؟  
حجتی تا باشد ایشان را از آن؟  
با خدا سازند گر فهمند نیک؟  
مشرکان را حجتی باشد صریح  
بعض دیگر را جز از مکر و فریب<sup>۲</sup>  
زانکه تا زایل نگردند از مکان  
کس ندارد بعد از ایشان جز اِله  
بر کسی کو باز گردد از سُرور<sup>۳</sup>

۲۵-۱- <sup>۳۸</sup>حق تعالی داند، این باشد یقین؛  
۲۵-۲- اوست هم دانا به اسرارِ صدور  
۲۵-۳- اوست آن کس که شما را جانشین<sup>۳۹</sup>  
۲۵-۴- پس هر آن شد ناسپاس و کفر جو  
۲۵-۵- نی فزاید کافران را جز عناد  
۲۵-۶- هم نیفزاید ز کفر و شرکشان  
۲۵-۷- گو شما دیدید آیا در عیان<sup>۴۰</sup>  
۲۵-۸- آنکه می خوانیدشان از «دون» حق  
۲۵-۹- آفریدستند ایشان تا چه چیز  
۲۵-۱۰- هستشان یا هیچ آیا شرکتی  
۲۵-۱۱- داددایم آیا کتابی ما چنان  
۲۵-۱۲- با چه حجت پس مر ایشان را شریک  
۲۵-۱۳- بل چنان نبود که در فعلِ قبیح  
۲۵-۱۴- وعده می ندهند بعضی در نصیب  
۲۵-۱۵- <sup>۴۱</sup>حق نگه دارد زمین و آسمان  
۲۵-۱۶- و ر شوند این هر دو زایل پس نگاه  
۲۵-۱۷- بردهار است آن خداوند غفور



- ۱- هر کس این حقیقت را که تنها، خداوند سبحان، رَبُّ آدمی است کافر شود و بپوشاند، و ربوبیت را به غیر خدا نسبت دهد علیه خود کفر ورزیده و کفرش به زیان خود اوست.
- ۲- احتجاجی که در آیه ۴۰ شده، علیه همه طوایف مشرکین است و عمومیت دارد، یعنی شامل بت پرستان (آنها که برای ملائکه و جن و قدیسین، بت درست می کردند و آنها را می پرستیدند) و آنها که روحانیین کواکب را می پرستیدند و برای هر ستاره، بتی می ساختند و به پرستش آن می پرداختند و نیز آنها که ملائکه و عناصر را می پرستیدند (مانند نصاری و

که مسیح را عبادت می‌کردند) می‌شود.

۳- شرور : جمع شر.

وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِن

والمترکان عرب، محکمترین قسم به نام خدا یاد می‌کردند که اگر

جَاءَهُمْ نَذِيرٌ لَّيَكُونُنَّ أَهْدَىٰ مِنْ أَحَدَى الْأُمَمِ فَلَمَّا جَاءَهُمْ نَذِيرٌ

بیم‌کننده‌ای از جانب خدا برای هدایت آنها بیاید از هر یک از اُمم ایهود و نصاری زودتر و بهتر هدایت یابند. و آنگاه که بیم‌کننده‌ای آمد

مَا زَادَهُمْ إِلَّا نُفُورًا ﴿٤٢﴾ أَسْتَكْبَارًا فِي الْأَرْضِ وَمَكْرَ السَّيِّئِ

بر آنها چیزی جز مخالفت و نفرت نبود (۴۲) بدین جهت که می‌خواستند در زمین تکبر و مکر نکنند و مکر در اعمال بد است.

وَلَا يَحْقِيقُ الْمَكْرَ السَّيِّئِ إِلَّا الْبَاهِلَةُ فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا سُنَّتَ

و مکر زشت و فکر بدکاری جز بر مهاجران آگاهان نیست پس آیا اینان جز آنکه به طرفه آمد

الْأُولَىٰ فَلَن تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَلَن تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا

گذشته ملامت‌شود بد نظاری دارند و طرفه خدا در کلامش بداند بخواند هرگز مصلحت‌خواهی یافت و طرفه حق او سنت الهی است هرگز تغییر پذیر نخواهد

﴿٤٣﴾ أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ

یافت (۴۳) آیا این مردم در روی زمین سیر نکردند تا عاقبت کار سسکاران پیش از خود را که نیرو و تقهارشان هم

قَبْلَهُمْ وَكَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعْجِزَهُ مِنْ شَيْءٍ

بسیار پیش از اینان بود چه دیده عبرت بگیرند که چگونه شد و هیچ موجودی

فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ إِنَّهُ كَانَ عَلِيمًا قَدِيرًا ﴿٤٤﴾

در آسمانها و زمین از قدرت خدا نتواند گاست، که هدانا خدا در اول و ابد عالم قادر مطلق است (۴۴)

وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِمَا كَسَبُوا مَا تَرَكَ عَلَى

و اگر خدا از کردار زشت خلق مواخذه کند در پشت زمین

ظَهْرِهِمْ مِنْ دَابَّةٍ وَلَكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى

هیچ جنبه‌ای باقی نگذارد ولیکن (کیفر) خلق را به تاخیر می‌انگذارد تا معرفت معین آنکه حکمش انصاف کند

فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِعِبَادِهِ بَصِيرًا ﴿٤٥﴾

و چون هنگام اجل آنان فرا رسد خدا به اعمال بندگانش کاملاً بیناست او مقدار مجازات و عقوبت کند و بی‌نیاز است (۴۵)

- ۲۵-۱۸- «وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ»<sup>۴۲</sup><sup>۱</sup> گشته‌اند اعینی که بر خود مُلْتَزِم<sup>۲</sup>
- ۲۵-۱۹- مشرکانِ مکه یعنی با امید بر خدا خوردند سوگندِ اکید
- ۲۵-۲۰- که بیایدشان زحق گر بیم ده پس ششوند ایشان از وره یافته<sup>۳</sup>
- ۲۵-۲۱- از یکی زآن امتانِ پیش از این چون نصاری و یهود و صابئین<sup>۴</sup>
- ۲۵-۲۲- پس چو آمدشان «تذیر»<sup>۵</sup> اندر ظهور از خدا: «مَازَادَهُمْ إِلَّا» نُفُور<sup>۶</sup>
- ۲۵-۲۳- از طریقِ سرکشی اندر زمین هم ز مکرِ بد که زشت است و غیبین<sup>۷</sup>
- ۲۵-۲۴- نی احاطه می‌نماید مکرِ بد جز به اهلِ آن به تحقیق و سند<sup>۸</sup>
- ۲۵-۲۵- پس بَرزند آیا که ایشان انتظار جز که سنت‌های پیشین را زعار؟
- ۲۵-۲۶- عادتِ الله بُد چنین جاری ز کُل که عذاب آمد ز تکذیبِ رُسل
- ۲۵-۲۷- منتظر باشند ایشان هم عیان بجز عذابی سخت چون پیشینان
- ۲۵-۲۸- پس نیایی سنه‌الله را بگشاید هیچ تبدیلی در آن از هیچ راه
- ۲۵-۲۹- نی تواند کرد یعنی زانقلاب کس عذابش را می‌دَل بر ثواب
- ۲۵-۳۰- هم نباشد از مقامش بافتی عبادتس را هیچ گردانیدنی<sup>۹</sup>
- ۲۵-۳۱- سیر نکنند ایچ آیا در زمین تا چگونه بوده بیند از یقین
- ۲۵-۳۲- مر سرانجامِ کسانی را که آن پیش از ایشان بوده‌اند اندر جهان
- ۲۵-۳۳- در توانایی از ایشان سخت‌تر تا چه بینی باقی از ایشان اثر
- ۲۵-۳۴- ز آتشِ قهر استخوانشان سوخته نسا رشن بینی هسنوز افسروخته
- ۲۵-۳۵- نیست حق تا عاجز از چیزی شود در سسماوات و نه در ارض این بود
- ۲۵-۳۶- او بوَد دانا به هر عالی و پست هم توانا بر هر آن چیزی که هست
- ۲۵-۳۷- حق نمودی گر ز مردم بازخواست کسب کردند آنچه را از کم و کاست
- ۲۵-۳۸- هیچ از جنبنده بر پشت زمین یک نفر نگذاشتی بر جا یقین
- ۲۵-۳۹- نی که تنها از پری و از بشر بل ز هر جنبنده کآید در نظر
- ۲۵-۴۰- لیک دارد بازشان پس در نسق تا زمانی نام برده گشته حق
- ۲۵-۴۱- پس چو آیدشان «اجل» بر ناگزیر پس بود حق بر عباد خود بصیر



۲۵۰۴۲- داند اعنی جمله را جای و مکان هر که را خواهد بگيرد در زمان  
۲۵۰۴۳- هر وجودی کاندرا امکان وی است کسی بیرون از علم و فرمان وی است



۱- و (مشركان) به سخت‌ترین سوگندهای خود به خدا قسم یاد نمودند. (رجوع شود به معنی آیه ۴۲).

۲- مُلْتَزِمٌ : بر عهده گیرنده.

۳- قبل از بعثت پیامبر (ص) به قریش خبر رسید که اهل کتاب، پیغمبران خود را تکذیب کردند. قریش گفتند: خدا، یهود و نصاری را لعنت کند که پیامبرانی را که به سویشان آمدند تکذیب نمودند، به خدا سوگند که اگر پیامبری به سوی ما بیاید قطعاً راه یافته‌ترین امت‌ها خواهیم بود.

۴- صابئین: فرقه واسطه بین یهودیان و مسیحیان و از اهل کتاب بودند و همان «ماندایی»‌ها هستند.

۵- نذیر: بیم ده.

۶- جز دوری و نفرت (از حق) بر آنان نیفزود. (رجوع شود به معنی آیه ۴۲).

۷- غَبِیْنٌ : فریب خورده در معامله. مغبون.

۸- مفهوم ابیات ۲۳ و ۲۴ و ۲۵ ← وقتی بیم ده به سوی آنها (کفار قریش) آمد از او دوری کردند تا در زمین استکبار نمایند، و مکر بد نازل نمی‌شود مگر بر صاحبش زیرا اثر زشت مکر بد در نفس مکر کننده باقی می‌ماند و چیزی نمی‌گذرد که اثر آن ظاهر می‌شود و گریبان وی را می‌گیرد (در دنیا و یا در آخرت).

۹- سنّت خداوند را نه «تبدیل» است (یعنی نمی‌توانند آن را بردارند و به جایش عافیت و نعمت قرار دهند) و نه «تحویل» (یعنی نمی‌توانند آن را از قومی که مستحق آن شده‌اند به قوم دیگری برگردانند) زیرا خداوند در جای حق نشسته و بر صراط مستقیم است و حکم او نه تبعیض دارد و نه استثناء.



پس خطاب آید که این روزی بود  
نه جزا داده شوند اندر اثر  
اندر آن روزند اصحاب جنان  
کار ایشان عیش و لذت بردن است  
کی بود در پادشان فعل و جزا  
نه زجنت آگه و نر دوزخ اند  
با کدامین دل کنند آنجا نشاط  
دیده خواهد تا بیارد چون مَطَر  
نال خواهد تا کشد باز از دل او  
چون کنندش وارد اندر دستخیز  
باز مانند اهل محشر از حساب  
چون که گویندش گه آزادی است  
بر کشد از دل به ناکامی خروش  
چون به هوش آید شود بی تاب تر  
گویند آن گهسوی مجنون گیر کو؟  
می رود یاران دل از خود چاره چیست؟  
دل کجا در مسکنی گیرد فرار  
ما در درد عشق و خاک کوی دوست

که کس استر کرده نر چیزی شود  
جز به آنچه برده اند از خیر و شر  
جمله در کارِ نعبیر و شادمان  
چيست کارِ عاشقان؟ خون خوردن است  
با که آن لطف است و این قهر و بلا  
بند زلفِ پر شکنج و پَر فُخِ آند  
باشد آن جناتشان سَمِ الخِیاط  
خاک خواهد تا کند دیگربه سر  
جان کند خواهد نثارِ قاتل او  
دل پراز خون دیده خونابه ریز  
حال ها بساید ز حالش انقلاب  
بار حاضر وقت وصل و شادی است  
افتند دیگربه زود از تاب و هوش  
اشکش از انده شود خونابه تر  
دل ز بود یوانه شد زنجیر کو؟  
از دو عالم نوبت آوار چیست  
گر بهشت است آن به جز در زلف پار؟  
وز دو عالم گوشه اسروی دوست



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

## نکاتی دربارهٔ سوره مبارکه یَسَّ



• سوره یَسَّ، ۸۳ آیه، ۷۲۷ کلمه و ۳۵۵۵ حرف دارد.

• این سوره در مکه نازل شده است و تاسخ و منسوخ ندارد.

• منظور این سوره، بیان اصول سه‌گانهٔ دین است که از نبوت آغاز نموده و سپس به بیان مسألهٔ توحید پرداخته و سپس به مسألهٔ معاد منتقل می‌شود و در پایان مجدداً خلاصه‌ای از اصول سه‌گانه را بیان و استدلال می‌نماید. پس سورهٔ یَسَّ نشانی عظیم دارد زیرا که اصول سه‌گانهٔ دین و شاخه‌های آن را بیان می‌دارد و در روایات شیعه و سنی هم آمده است که: برای هر چیزی قلبی است و قلب قرآن سورهٔ یَسَّ است.

• گفته‌اند «یَسَّ» به معنی «یا انسان» است که خطاب آن به پیامبر (ص) می‌باشد. ابوالعالیه گفته است معنی آن، «یا رَجُل» است و بوبکر و راق آن را به معنی «یا سیدالبشر دانسته و ابن عباس گفته است که تأویل یَسَّ، تأویل حروف مقطعه است در اوایل سور. در جلد هشتم کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار است که: [حق، جَلّ جلاله و تقدست اسماؤه پیش از آفرینش آدم، به دو هزار سال «طه» و «یَسَّ» بر خواند، ملائکهٔ ملکوت چون آن را شنیدند گفتند: خُنک مر آن امتی را که این کلام پاک به ایشان فرو آید، خُنک مر آن زبان‌ها را که این خواند، خُنک مر آن سینه‌ها را که صدف این جوهر مکنون بود. و در خبر است که

چون دوستان و مؤمنان در آن بوستان سعادت روند و به آن ناز و نعیم بهشت رسند از جناب جبروت ندا آید که از دیگران بسیار شنیدید، وقت آن آمد که از ما شنوید، فیسمعهم سورة الفاتحه و طه و یتس. «سین» را از نام‌های پیغمبر (ص) دانسته‌اند و «یا» نیز حرف ندا است.

• در ثواب قرائت سورة یتس، اُبی کعب از پیامبر (ص) روایت کرد که فرمود: «هر که سورة یتس بخواند برای خدای تعالی، خداوند او را بیامرزد و چندان مزد دهد او را که ثواب آن کس که دوازده بار قرآن بخواند و هر بیماری که بر بالین او یتس بخوانند به عدد حرفی، ده فرشته فرود آیند و از پیش او صف زنند و بر او صلوات می‌فرستند و استغفار می‌کنند برای او به قبض روح او حاضر آیند و به غسل او در قفای جنازه او بروند و بر او نماز کنند و به دفن او حاضر آیند و هر بیماری که سورة یتس بخواند، در سكرات، ملک‌الموت جان او بر ندارد تا رضوان، او را شربتی از بهشت نیاورد و او، آن شربت باز خورد، بر بستر بمیرد، سیراب باشد و زنده کنند او را سیراب باشد و حسابش کنند، او سیراب باشد و به حوض هیچ پیغمبری محتاج نباشد تا به بهشت رود و او سیراب بود». ابوهریره روایت کرده است که پیامبر (ص) فرمود: «هر که او سورة یتس بخواند در شب و روز، از گناهان آمرزیده گردد».

انس مالک از پیامبر (ص) روایت کرد که فرمود: «هر که در گورستان سورة یتس بخواند، آن روز خداوند عذاب ایشان را تخفیف می‌کند و به عدد مردگان گورستان حسنات برایش می‌نویسد و سیئات او را محو می‌نماید».

• قرائت سورة یتس را برابر با ۲۰ حجّ دانسته‌اند.

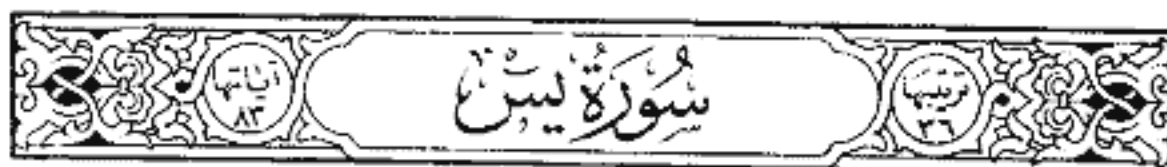
• امام صادق (ع) فرمود: «کسی که سورة مبارکه یتس را پیش از خواب و یا در روز، پیش از شب بخواند، در آن روز، از محفوظان و مرزوقان باشد تا شب، و اگر قبل از خواب شب بخواند، خداوند هزار ملک را بر او موکل می‌گرداند تا او را از شرّ شیاطین و هر آفتی محفوظ گردانند و اگر در روزش بمیرد، داخل بهشت می‌شود».

پیامبر (ص) فرمود: «سوره یتس در تورات به عنوان «عمومیت آفرین» نامیده شد زیرا کسی که همدم و همنشین این سوره باشد، خداوند او را مشمول تمام خیر دنیا و آخرت می‌کند».

• اسامی دیگر سوره: دافعه، قلب قرآن

✦ شمارهٔ سورہ: ۳۶ ✦ تعداد آیات: ۸۳ ✦

✦ شمارهٔ ابیات: از ۲۵۰۴۴ تا آخر ۲۵۳۳۸ ✦ تعداد ابیات: ۲۹۵ ✦



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

یس ﴿۱﴾

یس (ای سید رسولان و ای کاملترین انسان) ﴿۱﴾

- ۲۵-۴۴- از عطا و عَوْنِ<sup>۱</sup> رَبِّ الْعَالَمِینِ آمدیم اندر بیان یا و سین
- ۲۵-۴۵- کی توانم شکر این احسان نمود که رسید این نامه بر یاسین به زود
- ۲۵-۴۶- عمر داد و صَحَّت و علم و حیات نعمت و اَمْنِیت و نطق و ثبات
- ۲۵-۴۷- تا که این تفسیر بر یاسین رسید هم چنین از فضل او دارم امید،
- ۲۵-۴۸- تا رسد روزی به پایان این کلام نظمِ ایسن تفسیر یعنی با اتمام
- ۲۵-۴۹- کامل التام ای که هر شیئی کمال از تو یابد تا به بار آید نهال،
- ۲۵-۵۰- بی عنایات تو کی گردد قلم تا چه جای این چنین نظم و رقم
- ۲۵-۵۱- کز بیانش عاجزند این انس و جن این کسند باور نه هر نامطمئن
- ۲۵-۵۲- خود تو دانی اصل آنرا تا که چیست کس به مثلش هست قادر یا که نیست
- ۲۵-۵۳- این تو دانی که زبان گویا زتوست این زمین و آسمان برپا زتوست
- ۲۵-۵۴- دانی این کز من تو بر من اَقْرَبِی<sup>۲</sup> آفریننده چنین نطق و کبی
- ۲۵-۵۵- این چنین لب که لبِ موجِ یَمِ<sup>۳</sup> است بر لبِ وی بحرها چون شبنم است
- ۲۵-۵۶- نی لبِ من، بل لبِ دریای اوست<sup>۴</sup> چون به موج آید، لبش گویای اوست

- ۲۵-۵۷- کی تو آگاه از چنین موج و یمی  
 ۲۵-۵۸- نک نشین بر ساحل پیدای ما  
 ۲۵-۵۹- دفتر گویندگان را در نورد  
 ۲۵-۶۰- این هم از حق بود کآوردم به گفت  
 ۲۵-۶۱- رسته از بود و وجود خود، فقیر<sup>۵</sup>  
 ۲۵-۶۲- رو نمود از هر بقایی<sup>۶</sup> بر فنا<sup>۷</sup>  
 ۲۵-۶۳- تا چه جای آنکه گوید ما و من  
 ۲۵-۶۴- یا که زین سر خیزم ار خیزنده‌ام  
 ۲۵-۶۵- هر چه خواهم داده حتم بر فزون  
 ۲۵-۶۶- تا که بهر کس ستایم خویش را  
 ۲۵-۶۷- داد نان بی مَنَّتِ خَلْقِ، خدای  
 ۲۵-۶۸- مویه‌مویم باشد او را در سپاس  
 ۲۵-۶۹- گر شمارم داده‌هایش یک به یک  
 ۲۵-۷۰- حفظ کرد از صد هزاران آفتم  
 ۲۵-۷۱- عاقبت کردم به‌خیر از حُسنِ حال  
 ۲۵-۷۲- دادم این منطق که بینی در کلام  
 ۲۵-۷۳- شکر این احسان کجا آید زَمَن؟  
 ۲۵-۷۴- داد بر من نطق و تقریری<sup>۹</sup> چنین  
 ۲۵-۷۵- شرح یاسین است نک خاموش باش  
 ۲۵-۷۶- یا و سین یعنی که‌ای انسانِ کُلِّ<sup>۱۰</sup>  
 ۲۵-۷۷- یا که «یا» باشد اشارت بر یقین
- چون نسه با دریانوردان همدمی  
 تا به موج آید کجا دریای ما  
 کاندرا این گردون بُود هر گفته کرد  
 نی لبم با خودستایی گشت جفت  
 زیرتر بنشسته از بالا و زیر  
 کوفت هستی‌ها به زیر سنگِ لا<sup>۸</sup>  
 یا که باشد از من این نطق و سخن  
 چون ز خود وز خلق بگریزنده‌ام  
 تا چه خواهم دیگر از مخلوقِ دون  
 چیست تا حاجت به کس درویش را  
 مَنَّتْش باشد به‌جان این گدای  
 خاصه کو کردم به‌حق نعمت شناس  
 جمله را مخصوص دانسی بی زشک  
 داد هر جا قدر حاجت، نعمتم  
 بعد از آن کز عمر رفتم شصت سال  
 از پی تفسیر قرآن، با نظام  
 قدر برگ و بارش ار بدهد دَهَن  
 تا نمایم نظم تفسیری چنین  
 پسای تا سر بر بیانم گوش باش  
 سید و سالار و سرخیل<sup>۱۱</sup> رُسل<sup>۱۲</sup>  
 که تویی بسز سماوات و زمین



۲- أَقْرَبَ : نزدیکتر.

۳- یَمَ : دریا.

۴- لَبِ دریاى او : کنایه از لب معشوق حقیقی که «فیض رحمانی» است که به لطف کامل خود عاشق را از میان سرگشتگی و دوری، به کنار قبول می آورد و محروم نمی گذارد و «کلام شیرین محبوب» است که عذوبت و حلاوت آن فراموش ناشدنی و همچون دریا، بی انتهاست. لب دریا را می توان ساحل دریا نیز معنی نمود.

۵- فقیر: آنکه از هر چیز و هر کس، به جز خداوند بی نیاز، و تنها به حضرت حق نیازمند است. | ← «فقیر» (\*) و «فقر» (\*). |

۶- بقا: | ← «بقا» (\*). «بقا بعد از فنا» (\*). |

۷- فنا: | ← «فنا» (\*). «فنا فی الله» (\*). |

۸- سنگِ لا : کنایه از مرحله «فنا» و محو خودبینی است. (فقیر، از سر هستی و بقای خود گذشت و دنیا و مافیها را در زیر «سنگِ لا» و فنای از خود و محو موجودیت خویش کوبید و از بین برد تا با دوست، یکی، و به بودن او، باقی شود).

۹- تقریر : بیان.

۱۰- به توضیحات قسمت «نکاتی درباره سوره مبارکه یس» در ابتدای این سوره مراجعه فرمایید.

۱۱- سَرْخِیل : سردسته، سرگروه.

۱۲- در جلد هشتم کشف الاسرار و عدة الابرار است که: «... پس یک قول آن است که: «یا انسان»، و این خطاب با صورت و بشریت مصطفی است، چنان که جای دیگر فرمود: «قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ». از آنجا که انسانیت و جنسیت او مشاکل خلق است و این خطاب با انسان بر وفق آن است و از آنجا که شرف نبوت است و تخصیص رسالت خطاب با وی این است که «یا ایها النبی»، «یا ایها الرسول»، و این خطاب که با صورت و بشریت است از بهر آن رفت تا نقاب غیرت سازند و هر نامحرمی را بر جمال و کمال وی اطلاع ندهند.»



وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ ﴿۲﴾ إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ ﴿۳﴾ عَلٰی  
 صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿۴﴾ تَنْزِيلِ الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ ﴿۵﴾ لِنُنذِرَ قَوْمًا مَّا  
 أَنْذَرْنَا آبَاؤَهُمْ فَهُمْ غَافِلُونَ ﴿۶﴾ لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلٰی أَكْثَرِهِمْ  
 فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿۷﴾ إِنَّا جَعَلْنَا فِيْ أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا فَهِيَ إِلَى  
 الْأَذْقَانِ فَهُمْ مُّقْمَحُونَ ﴿۸﴾ وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا  
 وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ ﴿۹﴾

قسم به قرآن حکمت بیان (۲) که تو البته از پسران خدای (۳)

راعی راست فرستاده شدی (۴) این قرآن تو کتابی است که از جانب خدای مقتدر مهربان نازل شده است (۵) تا قوم که پدرانشان به کتب آسمانی

پیشین پند داده او و عطا و نذر داشتند، تو هم خود آنها را (به این قرآن) بیم دهی او از قهر حق پترسانی که ایشان سخنان طاقتند (۶) البته وعده عذاب ما

بر اکثر آنان حسی و لازم گردد از این رو ایمان نمی آورند (۷) اما هم بر گردن آنها تا زنجیر زنجیرهای عذاب نهادیم در حالی که

از جهل و عناد مانند شتر اسر بلند کرده و چشم بر بسته اند (۸) و (راه خیر را) از پیش و پس بر آنها

سد کردیم و بر چشم (عوض) ایشان هم برده (۹) گفتند پس هیچ راه حق نمی بینند (۹)

مرکز تحقیقات کتب و اسناد اسلامی

- |  |   |
|--|---|
| یا که حاکم در میان خصم و یار             | ۲۵۰۷۸- مر قسم بر این کتاب استوار                |
| جملگی باشد به حکمت <sup>۱</sup> بی غلّو  | ۲۵۰۷۹- یا حکیم اعنی که آیت‌های او               |
| بر «صراط مستقیم» <sup>۲</sup> ای پاک دید | ۲۵۰۸۰- اینکه حَقَّت در رسالت برگزید             |
| در امور دین و دنیا بی غلّو <sup>۳</sup>  | ۲۵۰۸۱- راست در دین یا به حَقَّت یا به حق        |
| غالب اندر امر و مُلکش جمله نیز           | ۲۵۰۸۲- هست «تَنْزِیلِ» <sup>۴</sup> خداوند عزیز |
| کرد ارسالِ رُسُل در دعوتش                | ۲۵۰۸۳- مهربان بر خلق خود وز رافتش               |
| بسیم ده آبائشان را در شهود               | ۲۵۰۸۴- بیم تا بذهی به قومی <sup>۵</sup> که نبود |
| بی‌خبر از دین و از دعوت بُدند            | ۲۵۰۸۵- آن پسر هاشان که در فترت بُدند            |
| ور که آمد بود از غیر عرب                 | ۲۵۰۸۶- تا نذیری تأمد ایشان را ز رَبِّ           |
| همچو بر آبائشان کامد نذیر                | ۲۵۰۸۷- یا بود «مَّا أَنْذِر» اینکه ناگزیر       |
| راه و رسم بندگان تعلیم ده <sup>۷</sup>   | ۲۵۰۸۸- خود تو ایشان را ز عصیان بیم ده           |

۲۵-۸۹- پس یُسُوْنَد ایشان همانا غافلان	زآن چه انذار خدا باشد به آن
۲۵-۹۰- گشت واجب بهر ایشانش بیشتر <sup>۷</sup>	آن وعسید و آن عِقَابِ مُسْتَقَرِّ
۲۵-۹۱- حکم حق بگذشته بُد در ماسبق	تا که ایشانش را سیه باشد ورق <sup>۸</sup>
۲۵-۹۲- پس زحکم سابق ایشانش نگروند	بود عالم کآن کُورَه <sup>۹</sup> گمره شوند
۲۵-۹۳- بر ملایک داد زین معنی خیر	قول ثابت گشت و پیدا در اثر
۲۵-۹۴- غُل <sup>۱۰</sup> به گردنشان در اندازیم ما	پس رسد آن تا ذَقْنِها <sup>۱۱</sup> بر ملا
۲۵-۹۵- دست هاشان بسته بر گردن چنان	سَر کُنند از تابِ آن بر آسمان
۲۵-۹۶- «مُتَمَحُون» اند <sup>۱۲</sup> آن شترها کز شتاب	سر به بالا می کنند از روی آب
۲۵-۹۷- غُل بود انکارِ نفسِ بی اصول	که بسود مانع ز تصدیق رسول
۲۵-۹۸- یا چو قصد قتل پیغمبر کنند	دست و گردنشان به غُل پکسر کنند <sup>۱۳</sup>
۲۵-۹۹- سَدی اندر پیش رو و از پشتشان <sup>۱۴</sup>	می گذاریم از پی ضیقِ مکان
۲۲۶- پس فرو گیریمشان زآن فکرِ دون	هُم فَاغْشِينَا «فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ» <sup>۱۴</sup>



- ۱- حکمت : معارف حقیقی و فروعات آن، شامل شرایع، عبرت‌ها و مواعظ و پندها.
- ۲- صراط مستقیم : راهی است که از طریق آن عابر خود را به سوی پروردگار و سعادت قرب به او و کمال عبودیت می‌رساند.
- ۳- بی غُلُق : بدون مجادله و خشم و تندگی.
- ۴- تنزیل : نازل شده. فرو فرستاده. تنزیل، اشاره به فرو آمدن قرآن به صورت تدریج و به کرات و به مدت ۲۳ سال می‌نماید.
- ۵- عزیز : قاهری مقتدر که مقهور کسی نمی‌شود و افهام و اوهام قادر به رسیدن به کُنه جلال وی نیست.
- ۶- منظور، قوم قریش است که پدران نزدیک ایشانش انذار نشده بودند (چون پدران دورتر آنها، اُمّت اسماعیل علیه السلام و چند پیغمبر دیگر مانند هود، صالح و شعیب علیهم السلام بودند) و یا همه مردم معاصر پیامبر (ص)، که پدران نزدیک آنها انذار نشده بودند (اما پدران

دورترشان در زمان عیسی علیه‌السلام مورد انذار قرار گرفتند) و در این صورت، منظور از پدران انذار نشدهٔ مردم، چند نسل پدرانی است که بین ایشان و زمان عیسی (ع) در این فترت چند صد ساله قرار داشتند. البته این، در صورتی است که «مَا أَنْزَلْنَا» را (در آیهٔ ۶) نافیہ بدانیم؛ اما گروهی «ما» را «صلت» دانسته‌اند و در این صورت، معنی این قسمت از آیه، آن است که تو را فرستادیم تا قومی را که پدران ایشان را انذار نموده‌اند، آگاه‌سازی و بیم‌دهی.

۷- مفهوم ابیات ۲۵۰۸۷ و ۲۵۰۸۸ ← به توضیح شمارهٔ ۶ مراجعه فرمایید.

۸- مفهوم ابیات ۲۵۰۹۰ و ۲۵۰۹۱ ← منظور آن است که: سوگند می‌خورم که کلمهٔ عذاب که در بدو خلقت در خطاب با ابلیس گفته شد (و آن این بود که: «فَالْحَقُّ وَالْحَقُّ أَقُولُ لَأُمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنگًا وَمِمَّن تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ» (سورهٔ ص، آیات ۸۴ و ۸۵)؛ حق از من است و من، حق می‌گویم، که حتماً جهنم را از تو و از هر کسی از آنان که پیروی تو کنند یکسره پر خواهم کرد)، بر بیشترشان حتمی شد (یعنی آنان مصداقی شده‌اند که قول بر آنان صادق باشد). پس، حکم خدا از ازل، در لوح محفوظ مندرج است که آنان ایمان نخواهند آورد. (با برداشت از جلد هفدهم ترجمهٔ تفسیرالمیزان).

۹- كُرْه: مخفف گروه.

۱۰- غُل: طناب و زنجیری که با آن دست را به گردن می‌بندند.

۱۱- ذَقْن: چانه.

۱۲- مُقْمَحُونَ: اسم مفعول از مَادَّةُ «اقمّاح» (به معنی سربلند کردن). غل‌هایی که اهل دوزخ را با آن می‌بندند، بین سینه تا زیرچانهٔ آنان را پر می‌کند، طوری که سرهایشان رو به بالا قرار می‌گیرد و قادر به پایین آوردن سر خود نیستند و نمی‌توانند راه جلوی خود را ببینند.

ابوعبید گفت: «إِنَّا جَعَلْنَا فِي أَعْنَاقِهِمْ...»، مثلی است که خداوند از بهر آن بیگانگانِ ناگرویده زده است، به این معنی که ما دست‌های آنان را از نفقه کردن در راه خدا و سعی نمودن در تقرب به خدا فرو بستیم تا نتوانند دستی به خیر فرا کنند یا تقربی به سوی پروردگار نمایند.

۱۳- گفته‌اند آیهٔ ۸ و ۹ سورهٔ یس، دربارهٔ ابی‌جهل بن هشام و چند تن از خاندان او نازل شد؛ او به جهل به لات و عزّی سوگند خورده بود که هر وقت پیامبر (ص) را در حال نماز خواندن

دید، فرقتش را بشکافد، پس روزی هنگامی که پیامبر (ص) مشغول نماز بود، سنگی برداشت تا به سوی ایشان پرتاب کند اما خداوند در همان حال، دستش را در گردنش خشکاند طوری که نتوانست دست خود را پایین آورد و سنگ در دستش نمی‌چرخید، پس به سوی اصحاب خود برگشت، آن‌گاه سنگ از دستش افتاد. یکی از بستگان ابوجهل، از بنی مخزوم گفت: من او را می‌کشم، همین که نزدیک پیامبر (ص) رسید و گوش به قرائت او داد، دلش پر از رعب شد و بازگشت و به یاران خود گفت: بین من و او چیزی مانند شتر نر فاصله شد و با دم خود به من اعلام خطر می‌کرد و من ترسیدم نزدیکش شوم (و عده‌ای نیز گفته‌اند که او در هنگام نزدیک شدن به پیامبر نابینا شد). نظیر این روایت را در مورد جمعی از بنی مخزوم نیز ذکر کرده‌اند و گفته‌اند که این عده (از جمله ابوجهل، و ولید بن مغیره) تصمیم به قتل پیامبر (ص) در حین نماز گرفتند. ولید تا نزدیک پیامبر آمد و صدای قرائت ایشان را شنید اما خود پیامبر (ص) را نمی‌دید، لاجرم بازگشت و جریان را تعریف نمود. سپس همه آنان دسته جمعی آمدند اما صدای پیامبر (ص) را می‌شنیدند ولی خود ایشان را نمی‌دیدند، کمی جلوتر رفتند، دیدند صدایش از عقب می‌آید. سرانجام به او دست نیافته برگشتند و آیه «و جعلنا من بین ایدیهم سدًا...» در این باره نازل شد.

از ابن عباس نیز روایت شده که گفت: پیامبر (ص) در مسجد نماز می‌خواند، و نماز را بلند می‌خواند، به حدی که مردمی از قریش از شنیدن آن ناراحت شدند، تا آنجا که برخاستند تا او را دستگیر کنند، لکن دست‌های خودشان به گردن‌هاشان بسته شد و دیدگانشان آن جناب را ندید، لاجرم به التماس نزد آن جناب آمدند و او را به حرمت قرابت و رحم سوگند دادند، چون هیچ تیره‌ای از عرب نبود مگر آنکه رسول خدا (ص) در آنها قربتی داشت، پس پیامبر (ص) دعا کرد و دست‌هایشان باز شد و آیه «نِس و القرآن الحکیم تا جمله ام لم تنذر هم لایؤمنون» در این باره نازل شد و همان‌طور که این آیات فرموده، احدی از این چند نفر ایمان نیاوردند.

در جلد هفدهم ترجمه تفسیرالمیزان آمده است: [سیاق آیات مورد بحث با این روایات انطباق ندارد، چون آیات مورد بحث دارای یک سیاق و یک نظم هستند و حال دو طایفه از مردم را

بیان می‌کنند، یکی آنهایی که قول خدا علیه آنان حتمی و ثابت شده و در نتیجه ایمان نمی‌آورند و یکی دیگر طایفه‌ای که پیروی ذکر (قرآن) می‌کنند و از پروردگارشان به غیب خشیت دارند.

۱۴- آنها را (از هر سو) پوشانده‌ایم (یا چشمانشان را کور کرده‌ایم)، از این رو نمی‌بینند (نمی‌توانند اطراف خود را ببینند تا با آیات آفاقی متنبه گردند).

در مجموع معنای دو آیه ۸ و ۹ آن است که کفاری که ایمان نمی‌آورند، به این دلیل است که ما در گردن آنها غل و زنجیر افکنده و دستشان را بر گردنشان بسته‌ایم و غل و زنجیر تا چانه آنها را فرا گرفته و سرهایشان را بالا نگه داشته است، طوری که امکان نظر کردن ندارند و نیز دور آنها را از همه طرف سد بسته‌ایم، و دیگر نه می‌توانند ببینند و نه هدایت شوند.



وَسَوَاءٌ

و نو آنها را

عَلَيْهِمْ أَانذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿۱۰﴾ إِنَّمَا تُنذِرُ

بترسانی یا ترسانی یکسان است چون دسته با حق خدا می‌ورزند هر کجای ایمان  
نمی‌آورند (۱۰) تو تنها کسی را بترسانی و اندرز کنی  
مَنْ اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَخَشِيَ الرَّحْمَنَ الْغَيْبَ فَبَشِّرْهُ بِمَغْفِرَةٍ

اوستدست  
افشا که بیرو آیات قرآن شده و از اظهار خدای مهربان به خلوت و در پنهان می‌ترسد، ایمان را به مغفرت خدا

وَأَجْرٍ كَرِيمٍ ﴿۱۱﴾ إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَنَكْتُبُ

و پاداش با لطف و کرم او بشارت ده (۱۱)  
ما مردگان را باز زنده می‌گردانیم و کردار نگاشته

مَا قَدَّمُوا وَأَنَا لَمَّاعَةٌ كُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ ﴿۱۲﴾

و آثار وجودی آینده‌شان همه را ثبت خواهیم کرد، و در لوح محفوظ و روشن خدا (با قالب امام خلیفه‌الذمه همه چیز را به شماره آورده‌ایم) (۱۲)

- |                               |  |
|-------------------------------|--|
| گر دهی یا ندی ایشان را تو بیم | ۲۵۱-۱ پس بود یکسان بر آنها ای همیم <sup>۱۰</sup>       |
| نه زانذار و نه از گفتار و پند | ۲۵۱-۲ هیچ بر آیات ایشان نگروند                         |
| که زقرآن پیروی او را نکوست    | ۲۵۱-۳ غیر از این نبود که بیم از بهر اوست <sup>۱۱</sup> |
| از خدای پاکِ بسخشاينده، او    | ۲۵۱-۴ هم بترسد در نهان بی گفتگو                        |

۲۵۱۰۵- پس بشارت ده به آمرزش ورا	هم ثوابِ خالص از شوب ریا <sup>۲</sup>
۲۵۱۰۶- مردگان را زنده گردانیم ما	یا قلوب مرده را در سینه‌ها
۲۵۱۰۷- «نَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَاَثَرَهُمْ»	در طریقِ حق، بدونِ اُشْتَلُم <sup>۳</sup>
۲۵۱۰۸- آنچه بفرستاده‌اند اعنی که پیش	از عمل‌های نکو کم یا که بیش،
۲۵۱۰۹- هم نوشته می‌شود هر گامشان	که بـوَد در مَنَهَج <sup>۴</sup> اسلامشان
۲۵۱۱۰- هر چه را از نیک و بد بنوشته‌ایم	در کتاب روشنی که هشته‌ایم <sup>۵</sup>
۲۵۱۱۱- یعنی اندر لوح محفوظ «مُبین»	کاندر آن ثبت است هر چیزی یقین <sup>۶</sup>



۱- هُمِيم : (مُمال هُمَام)؛ مرد بزرگ و بخشنده، سدید و سرور.

۲- در جلد هفدهم ترجمه تفسیرالمیزان آمده است: [در این آیه شریفه (آیه ۱۱)، خشیت، متعلق شده است بر اسم رحمان، که خود دلالت بر صفت رحمت خدا می‌کند و امید امیدواران را تحریک و جلب می‌نماید (با اینکه مقام خشیت اقتضا داشت یکی از صفات قهریه خدا را به‌کار ببرد)، و این به‌خاطر آن بود که اشاره کند به اینکه خشیت مؤمنین، ترسی است آمیخته با رجا، و این همان حالتی است که عبد را در مقام عبودیت نگه می‌دارد، در نتیجه، نه از عذاب معبودش ایمن می‌شود و نه نومید، و اگر کلمه «مغفرت» و نیز، «اجر کریم» را نکره آورد، برای اشاره به اهمیت و عظمت آن دو بود.] (شُوب: آمیختن، مخلوط کردن).

۳- مفهوم ابیات ۲۵۱۰۶ و ۲۵۱۰۷ ← البته ما مردگان یا قلوب مرده در سینه‌ها را زنده می‌گردانیم و آنچه را که بی‌هیاهو (بی اُشْتَلُم) از پیش و به راه حق فرستاده‌اند (اعمالی را که قبل از مرگ انجام داده و برای روز جزای خود فرستاده‌اند) (مَا قَدَّمُوا) و باقیاتی را که برای بعد از مرگ خویش گذاشته‌اند (اَثَرَهُمْ) به‌وسیله ملائکه نویسنده اعمال در صحیفه اعمال آنان ثبت و ضبط می‌کنیم و این صحیفه اعمال، کتابی است که خاص هر فرد بشر است و اعمال آنان را احصا می‌کند و با لوح محفوظ (امام مُبین) تفاوت دارد.

۴- مَنَهَج : راه راست و آشکار.

۵- هِشْتَه‌ایم : فرو فرستاده‌ایم.

۶- منظور از امام مُبیین (در آیه ۱۲)، لوح محفوظ است، که از دگرگونی و تغییر، محفوظ و شامل تمام جزئیات اعمال مکلفان و حوادث این جهان و همه آن‌چه که خداوند قضای آن را در خلق رانده می‌باشد و این کتاب در کلام خداوند با اسامی «لوح محفوظ»، «امّ الکتاب»، «کتاب مُبیین» و «امام مبیین» نامیده شده است و به این دلیل به آن امام مُبیین گفته می‌شود که بر قضا‌های حتمی که خلق تابع و مقتدی به آن‌ها هستند مشتمل است و نامه اعمال هم از آن کتاب استنساخ می‌شود. در آیه ۱۲، ابتدا ذکر می‌شود که ما آن‌چه را از اعمال حال حیات و باقیاتی که پیش فرستاده‌اند در صحیفه اعمال آنان می‌نویسیم (و این، غیر از نوشتن اعمال و شمردن آن در امام مُبیین است که همان لوح محفوظ است) و سپس می‌فرماید که ما هر چیزی را در امام مبیین (لوح محفوظ) برشمردیم، پس این کتاب‌ها یکی نیستند، یکی خاص اشخاص است (صحیفه اعمال) و دیگری برای عموم موجودات (کُلُّ شَیْءٍ) است و مسائل به‌طور فراگیر در آن برشمرده شده است و از همین روست که تعبیر در یکی را به «کتابت» آورده (نُکْتُبُ) و در دیگری را به احصاء (أَحْصَيْنَاذُ) و کتاب دیگر کتابی است شامل نامه اعمال امت‌ها و بیان کنندۀ خطوط اجتماعی زندگی آنان. (برگرفته از جلد هفدهم ترجمه تفسیر المیزان).

در تفسیر قمی در ذیل جمله «و کُلُّ شَیْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِی إِمَامٍ مُّبیین» آمده است که: یعنی در کتابی مبیین، آن محکم است، یعنی تأویل نمی‌خواهد و ابن عباس از علی (ع) روایت کرده که فرمود: به خدا سوگند، منم امام مُبیین که بین حق از باطل را جدایی می‌اندازم و این را از رسول خدا (ص) ارث برده‌ام.

در کتاب معانی الاخبار به سند خود از ابی‌الجارود از امام باقر (ع) از پدرش، از جدش (ع)، از رسول خدا (ص) روایت آورده که در ضمن حدیثی درباره علی (ع) فرمود: او امامی است که خدای تعالی علم هر چیزی را در او احصاء کرده است.

و از انس روایت کرده‌اند که گفت: «وَ أَنَا زَهُمُ» (در آیه ۱۲) گام‌هایی است که روز آدینه بردارند، علی‌الخصوص به قصد نماز آدینه.

وَاضْرِبْ لَهُم مَّثَلًا أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ إِذْ جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ ﴿١٣﴾  
 برای این مردم حال آن فریب (انطاکیه) را مظلوم که رسولان حق برای هدایت آنها آمدند (۱۳)  
 إِذْ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ فَكَذَّبُوهُمَا فَعَزَّزْنَا بِثَالِثٍ فَقَالُوا إِنَّا  
 که نخست دو نفر از رسولان را فرستادیم و چون تکذیب کردند باز رسول سومی برای مدد و نصرت مأمور کردیم، و همه گفتند: ما (از جانب خدا)  
 التَّكْمُ مُرْسَلُونَ ﴿١٤﴾ قَالُوا مَا أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا وَمَا أَنْزَلَ  
 به رسالت برای هدایت شما آمده ایم (۱۴) گفتند: شما جز اینکه مالت، ما مردم بشری هستید مقام دیگری ندارید و هرگز  
 الرَّحْمَنُ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَكْذِبُونَ ﴿١٥﴾ قَالُوا رَبُّنَا يَعْلَمُ إِنَّا  
 خدای رحمان چیزی را فرو نرسانده است و جز اینکه شما مردم دروغگوی هستید هیچ در کار نیست (۱۵) رسولان باز گفتند: خدای ما می داند که محققاً ما  
 إِلَيْكُمْ لَمُرْسَلُونَ ﴿١٦﴾ وَمَا عَلَيْنَا إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ ﴿١٧﴾  
 فرستاده او به سوی شما هستیم (۱۶) و بر ما جز آنکه واضح اطلاع رسالت کنیم هیچ تکلیفی نیست (۱۷)  
 قَالُوا إِنَّا نَطِيرُ نَابِكُمْ لَئِنْ لَمْ تَنْتَهُوا الرَّجْمَ نَكْمُ وَلَيَمَسَّنَّكُمْ  
 باز منکران گفتند که ما وجود شما را به فال بد می گوییم، اگر از این دعوی دست بردارید، ما سنگسار آن خواهیم کرد و از ما به شما  
 مِنْ آعَذَابِ الْيَوْمِ ﴿١٨﴾ قَالُوا طَائِرُكُمْ مَعَكُمْ إِنَّكُمْ إِذْ ذُكِّرْتُمْ  
 رنج و شکنجه سخت خواهید رسید (۱۸) رسولان گفتند: آن فال بد که می گویید، اگر بفهمید و متذکر شوید آن چهار است که با خود شماست،  
 بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُسْرِفُونَ ﴿١٩﴾  
 بلکه شما مردم مسرف، او پر هوا و موس هستید (۱۹)

## در بیان فرستادن حضرت عیسی علیه السلام،

### دو نفر از حواریین را به انطاکیه

- |  |                                    |
|--|------------------------------------|
| این مثل کز حالشان باشد نشان <sup>۱</sup> | ۲۵۱۱۲- مکیان را ای محقق، کن بیان   |
| چون رسولان آمدند آنجا فرود               | ۲۵۱۱۳- اهل آن ده که در انطاکیه بود |
| خود روان عیسی به انطاکیه کرد             | ۲۵۱۱۴- بهر دعوت از حواریین دو مرد  |
| شد در انطاکیه فاش این گفتگو              | ۲۵۱۱۵- از دعاشان گشت بیماری نکو    |
| خواست ایشان را و پرسید از شعار           | ۲۵۱۱۶- تا شنید این پادشاه آن دیار  |
| داعی ایم <sup>۲</sup> از نزد عیسی بر شما | ۲۵۱۱۷- بی زخوفی باز گفتند اینکه ما |



- ۲۵۱۱۸- بر نبوت تا کنید او را قبول
- ۲۵۱۱۹- هم ز کیش بت پرستی بگذرید
- ۲۵۱۲۰- گفت حجت چیست در این بابان
- ۲۵۱۲۱- حجت این گفتند یابد کور و کر
- ۲۵۱۲۲- گفت نک گردید باز اندر مقام
- ۲۵۱۲۳- مدتی بگذشت تا روزی به راه
- ۲۵۱۲۴- در غضب شد شاه و گفت از کبر و ناز
- ۲۵۱۲۵- این خبر آمد به شمعون الصفا
- ۲۵۱۲۶- تا کند یحیی و فومان را خلاص
- ۲۵۱۲۷- با توسط<sup>۳</sup> یافت تا ره بر ملک
- ۲۵۱۲۸- چون ورا شه یافت مردی هوشمند
- ۲۵۱۲۹- تا که صحبت رفت روزی ز آن دو تن
- ۲۵۱۳۰- تا که با ایشان نمایم گفتگو
- ۲۵۱۳۱- چون که از زندان به ایوان آمدند
- ۲۵۱۳۲- گفت شمعون از کجایید ای مہان<sup>۵</sup>
- ۲۵۱۳۳- ما بگفتند آن رسول ایزدیم
- ۲۵۱۳۴- تا کشند از بت پرستی باز دست
- ۲۵۱۳۵- گفت حجت چیست؟ گفتند از خدا،
- ۲۵۱۳۶- ز امر شمعون کوری آوردند زود
- ۲۵۱۳۷- گفت شه سحر است، شمعون گفت نی
- ۲۵۱۳۸- بلکه باشد معجز، این بس بین<sup>۸</sup> است
- ۲۵۱۳۹- گفت زانگه<sup>۱۴</sup> چون فرستادیم ما
- ۲۵۱۴۰- داشتند آن هر دو تن را بر دروغ
- ۲۵۱۴۱- غالب ایشان را به سوّم ساختیم
- کز خداوند است بر خلقان رسول
- سجده بر حق، و امر پیغمبر برید
- تا مگر افتد قبول آدابستان
- از دم ما در زمان سمع و بصر
- تا کنیم اندیشه‌ای در این کلام
- ذکر حق کردند پیش پادشاه
- تا به زندان هر دو را بردند باز
- شد به انطاکیه زالهام خدا
- طرح الفت ریخت آنجا با خواص
- گشت در سلک ندیمان مثلک<sup>۴</sup>
- می‌گرفت از وی به هر گفتار پسند
- گفت شمعون آور ایشان را به من
- بشنویم از هستان حرفی نکو
- از شناسائی شمعون تن زدند
- آمدید اینجا چرا؟ گوید هان
- بهر تبلیغ اندر این شهر آمدیم
- هم شسوند از راه عیسی حق پرست
- اکمه<sup>۶</sup> و ابرص<sup>۷</sup> ز ما یابد شفا
- گشت روشن از دعایشان در ورود
- چشم را جادو نبخشد روشنی
- هم نه از غیر نبی ممکن است
- سوی انطاکیه دو تن زاوصیا<sup>۹</sup>
- پس "بثالث"<sup>۱۰</sup> یافتند ایشان فروغ
- جانشان از قلب<sup>۱۱</sup> و غش<sup>۱۲</sup> پرداختیم

یک زبان «إِنَّا إِلَيْنِكُمْ مُرْسِلُونَ» <sup>۱۳</sup>	۲۵۱۴۲- هر سه پس گفتند با آن قوم چون
نسیستید الا بشر مانند ما	۲۵۱۴۳- قوم گفتند از تغافل <sup>۱۴</sup> که شما
بشر شما «إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَكْذِبُونَ» <sup>۱۵</sup>	۲۵۱۴۴- حق نفرستاده هیچ از وحی چون
اینکه ما باشیم ز افرستادگان	۲۵۱۴۵- رَبِّ مَا كَفْتُمْ دَانَ دَسِیْ كَمَانِ <sup>۱۶</sup>
آن چه را دادیم امر از کردگار	۲۵۱۴۶- نیست بر ما جز بلاغی آشکار <sup>۱۷</sup>
بد گرفتیم از شما بی اُشْتُمُ <sup>۱۸</sup>	۲۵۱۴۷- قوم گفت: «إِنَّا تَطَيَّرْنَا بِكُمْ» <sup>۱۸</sup>
از قدمتان گشت قحطی در بلد	۲۵۱۴۸- خود شما بودید بر ما فالِ بد
موش قحط افتاد در انبار ما	۲۵۱۴۹- دانه شد نابود و خشک اشجار <sup>۱۹</sup>
می کنیم اکنون شما را سنگسار	۲۵۱۵۰- باز گر نی ایستید از حرف و کار
می رسد و از ما عذاب دردناک	۲۵۱۵۱- بر شما باشد یقین بیمِ هلاک
بسا شما باشد بینید آن زخود	۲۵۱۵۲- می بگفتند آن رسولان، فالِ بد <sup>۱۹</sup>
نسبت آن را به فالِ بد دهید؟	۲۵۱۵۳- پسند داده گر شما آیا شوید
هست چاهی بسین نیفتی تا در او،	۲۵۱۵۴- گر کسی گوید که اندر راه تو
که خراب است و در افتد ناگهان	۲۵۱۵۵- یا که منشین زیر این سقف ای فلان
پس تویی آن فالِ بد را ریشه خود	۲۵۱۵۶- تو نمایی حمل آن بر فالِ بد؟
هم زحیدِ خویشان بگذشتگان	۲۵۱۵۷- بل شما باشید از سرگشتگان



۱- در این آیات، خداوند به پیامبر(ص) می فرماید که برای مکیان داستان شهر انطاکیه (از قرای روم) را مثل بزن، هنگامی که فرستادگان ما به آنجا آمدند. خلاصه این داستان از این قرار است: حضرت عیسی(ع) دو نفر از حواریین را (که نام این دو را «تاروص و ماروص»، «یحیی و یونس»، «صادق و صدوق» و «یحیی و فومان» ذکر نموده اند) به عنوان رسول خود به شهر انطاکیه فرستاد. این دو در نزدیکی شهر، «حبیب نجار»، مؤمن آل یاسین را که داستانش در سوره یس آمده دیدند که گوسفندان خود را می چرانید. پیرمرد از آن دو پرسید: شما که هستید؟ گفتند: رسولان عیسی(ع) هستیم، آمده ایم شما را به پرستش

خداوند دعوت کنیم. پیرمرد پرسید آیا با شما معجزه‌های هم هست؟ گفتند: آری ما بیماران را شفا می‌دهیم و کور و برص را بهبود می‌بخشیم. پیرمرد گفت: من پسری دارم که سال‌ها بستری و مریض است، رسولان همراه با پیرمرد به خانه او رفته دست بر بدن پسرش کشیدند و او بلافاصله شفا یافت و صحیح و سالم از بستر برخاست. این خبر در شهر پیچید و خداوند به دست آن دو، جمع کثیری از بیماران را شفا داد.

پادشاه مردم انطاکیه، بت‌پرست بود و نام او را «انطیخس» و نیز «شلاحن» ذکر کرده‌اند. وقتی خبر رسولان را شنید آنها را احضار کرد و پرسید: شما که هستید؟ گفتند: ما فرستادگان عیسی (ع) هستیم آمده‌ایم تو را به پرستش کسی دعوت کنیم که هم می‌شنود و هم می‌بیند. شاه پرسید: مگر ما به غیر از این بت‌ها خدا هم داریم؟ گفتند: بله، کسی که تو و خدایان تو را ایجاد کرده. شاه در پاسخ گفت: باشید تا در امرتان فکر کنم. مردم، آن دو رسول را در بازار دستگیر کردند و کتک زدند. روزی شاه از دربار بیرون آمد، و این دو نفر تکبیر گفتند و ذکر خدا کردند. شاه خشمگین شد و دستور آنها را تازیانه زدند و به زندان بردند. این خبر به عیسی (ع) رسید و فرد ثالثی را که شمعون صفا، بزرگ حواریین بود فرستاد تا به کار آن دو رسیدگی و یاریشان کند. شمعون به طور ناشناس، وارد انطاکیه شد و شروع به معاشرت با اطرافیان شاه نمود و به تدریج با آنها مأنوس شد. آنان نزد شاه از او به خوبی یاد کردند و شاه او را احضار کرد و از همنشینی او خرسند گردید. روزی شمعون به شاه گفت: شنیده‌ام دو نفر را به جرم اینکه ترا به دین دیگری غیر از دین خودت دعوت کرده‌اند زندانی کرده‌ای، آیا به سخن آن دو گوش داده‌ای؟ شاه گفت: خشم من نگذاشت تا به سخن آن دو گوش دهم. شمعون گفت: اگر شاه صلاح بدانند، خوب است آن دو را احضار کنند تا از مطالب و خواسته‌هایشان مطلع شویم.

شاه پذیرفت و آن دو را احضار کرد. با اینکه شمعون آن دو را می‌شناخت و آن دو هم وی را می‌شناختند، خود را به بیگانگی زدند. شمعون پرسید: چه کسی شما را به این شهر فرستاده؟ گفتند: خدایی که همه چیز را خلق کرده و شریکی ندارد.

شمعون پرسید: این خدا، چه مزیتی به شما داده؟ گفتند: هر چه را خواهی برایت انجام

می‌دهیم. شاه دستور داد غلامی نابینا و بدون چشم را که حتی در صورتش گودی چشم هم موجود نبود آوردند. رسولان شروع به دعا خواندند تا اینکه محل چشم‌های غلام شکافته شد. پس دو عدد فندق از گِل درست کردند و در شکاف چشم‌های او گذاشتند، بلافاصله تبدیل به دو حدقه چشم شد و غلام بینا گشت. شمعون به او گفت: حال اگر صلاح بدانی نظیر این خواسته را از خدایان خودت بخواه تا آنها نیز چنین قدرتی از خود نشان داده و هم مایه آبروی تو شوند و هم باعث آبروی خودشان. شاه گفت: خدایی که ما آن را می‌پرستیم، نه ضرری دارد و نه نفعی. سپس شاه به آن دو رسول گفت: اگر خدای شما توانست مرده را زنده کند، ما به آن خدا و به شما که فرستادگان اوید ایمان خواهیم آورد. رسولان گفتند: اله ما بر هر چیزی قادر است. شاه گفت: در اینجا مرده‌ای است که هفت روز قبل از دنیا رفته و ما او را دفن نکرده‌ایم تا پدرش که در مرگ او غایب بود، برگردد. مرده را که متعفن شده بود آوردند. آن دو رسول شروع کردند به دعا کردن علنی و آشکار، اما شمعون به دعا کردن سرّی مشغول شد (چون نمی‌خواست رازش فاش شود). چیزی نگذشت که مرده از جای برخاست و به حاضران مجلس گفت: من هفت روز است که مرده‌ام و در این چند روز مرا به هفت وادی از وادی‌های جهنم بردند و من شما را زنده می‌دهم از شرکی که دارید، به خدای تعالی ایمان بیاورید. شاه از دیدن این ماجرا تعجب کرد و شمعون او را به سوی خدا دعوت نمود، شاه ایمان آورد و به دنبال او جمعی از اهل مملکت وی ایمان آورده و جمعی دیگر هم‌چنان کافر ماندند.

۲- داعی: دعوت کننده، طلب کننده.

۳- تَوَسُّط: واسطه، میانجی.

۴- مُنْسَلِك: کسی که وارد طریقه و مسلکی شده باشد.

۵- مِهَان: بزرگان.

۶- اَكْمَه: کور مادرزاد و کسی که چشمش اصلاً رشد نکرده و نیز کسی که عقلش تباه باشد.

۷- اَبْرَص: مبتلا به بیماری پیسی (بَرَص) که پوست بدنش دارای لک و پیس باشد.

۸- یَتَن: روشن، آشکار.

- ۹- اَوْصِيَاءَ: (جمع وصّی)؛ کسانی که به آنها اندرز و سفارش شده است.
- ۱۰- رجوع شود به توضیح شماره ۱.
- ۱۱- قلب: دگرگونی و برگرداندن.
- ۱۲- غِش: آلودگی و کینه.
- ۱۳- «ما به سوی شما فرستاده شده‌ایم». (رجوع کنید به معنی آیه ۱۴).
- ۱۴- تغافل: غفلت ورزیدن و اظهار بی‌خبری کردن.
- ۱۵- «شما نیستید جز اینکه دروغ می‌پردازید». (به معنی آیه ۱۵ رجوع شود).
- ۱۶- بلاغ آشکار: رساندن و تبلیغ واضح (رسالت).
- ۱۷- «ما شما را بد قدم و شوم می‌دانیم» و به دیدن شما فال بد زدیم و علامت رسیدن ضرر و زیان را دیدیم. (به معنی آیه ۱۸ رجوع شود).
- ۱۸- اَشْتَلَمُ: پرخاش و هیاهو.
- ۱۹- اشجار: (جمع شجر)؛ درختان.



مرکز تحقیقات کتب و اسناد اسلامی

وَجَاءَ مِنْ أَقْصَا الْمَدِينَةِ رَجُلٌ

و مردی شتابان نو در زور پس اقصای شهر (عظاکیه، حسب نام)

يَسْعَى قَالَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ ﴿٢٠﴾ اتَّبِعُوا مَنْ

از رسید گفت ای قوم من، این رسولان خدا را پیروی کنید. (۲۰) از آنان که

لَا يَسْأَلُكُمْ أَجْرًا وَهُمْ مَهْتَدُونَ ﴿٢١﴾ وَمَالِي لَا أَعْبُدُ الَّذِي

درج اسم و مزد رسالتی از شما نمی‌خواهند و خود را به راه حق هدایت یافته‌اند پیروی کنید. (۲۱) و چرا باید من خدای آفریننده خود را

فَطَرَنِي وَالْيَه تَرْجِعُونَ ﴿٢٢﴾ ءَأَتَّخِذُ مِنْ دُونِهَا إِلَهَةً إِنَّ

برستم در صورتی که باز گشت شما از همه حقایق به سوی اوست. (۲۲) آیا من به جای آن خدای آفریننده بکنم خدایانی را معبود خود گیرم که اگر

يُرِدُّنَ الرَّحْمَنُ بِضُرٍّ لَا تُغْنِي عَنْهُمْ شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا وَلَا

آن خدای رحمن بخواهد به من رنج و زحمت برسد هیچ شفاعت آن خدایان از من

يُنْقِذُونَ ﴿٢٣﴾ إِنِّي إِذًا لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ﴿٢٤﴾ إِنِّي ءَأَمِنْتُ

«سعاقتم توانند و از (۲۳) در این صورت پیدا است که من بسیار زیانکار خواهم بود. (۲۴) راست است از من ای رسولان! بشنوید! (و گواها باشید)

بَرَبِّكُمْ فَاسْمَعُونَ ﴿٢٥﴾ قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي

که خدایانم را بشنودند شما ایسان آوریدم، (۲۵) و باین مرد ایسان پس از گفته شدن در حکم برزخ گفته شد: داخل بهشت شو، گفت ای کاش وقت من هم

يَعْلَمُونَ ﴿٢٦﴾ بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ ﴿٢٧﴾

(از این نعمت بزرگ آنگاه بودند، ۲۶) که خدا چگونه در حق من مغفرت و رحمت فرمود و مرا مورد تفضل و کرم قرار داد (۲۷)

وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَىٰ قَوْمِهِ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ جُنْدٍ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا

و ما پس از آن بر قومی حیب از قومش هیچ لشکری از آسمان فرستادیم تا بر ایشان محور بار کنند و هیچ آبی کاه (یا مانی)

كُنَّا مُنْزِلِينَ ﴿٢٨﴾ إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ خَامِدُونَ

نکرده ایم و نخواهیم کرد (۲۸) بود عفو نشان جز یک سیخه عذاب آسمانی که نه ناگاه همه هلاک شدند (۲۹)

يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ

وای بر حال اینندگان (گمراهان) که هیچ راهی برای عذاب آنها ندارد هر آنکه او را

يَسْتَهْزِءُونَ ﴿٣٠﴾

تستیز می‌کنند

مرکز تحقیقات کتب و نشر اسلامی

- |   |  |
|---|--|
| نیک مردی که شتابنده بود آن                | ۲۵۱۵۸- «جَاءَ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ» بِالْعَيَان |
| گشت مردی سوی ایشان ره سپر                 | ۲۵۱۵۹- ز آن طرف که بود یعنی دورتر                    |
| خود کنید از روی اخلاص و یقین <sup>۱</sup> | ۲۵۱۶۰- پیروی گفت ای گروه از مرسلین                   |
| مسزد تبلیغ رسالات خدا                     | ۲۵۱۶۱- آن کسانی که نخواهند از شما                    |
| خیری از حسق سویتان بشتافته                | ۲۵۱۶۲- بر حق ایشان اند خود ره یافته                  |
| آنکه را کز آب و خاکم آفرید                | ۲۵۱۶۳- مر مرا چو بود که نپرستم، پدید                 |
| باشد از طاعات خَلْقَانِ بی نیاز           | ۲۵۱۶۴- هم به او خواهید گشتن جمله باز                 |
| من خدایانِ دگر بر ناروای                  | ۲۵۱۶۵- یا فراگیرم به غیر از آن خدای                  |
| دفع ننماید کس از من آن خطر                | ۲۵۱۶۶- گر که حق خواهد رسد بر من ضرر                  |
| حاصلی نسبود به دفع آن زیان                | ۲۵۱۶۷- گر کنند اعنی <sup>۲</sup> شفاعت آن بتان       |
| پس من ایشان را پرستم گر که هیچ            | ۲۵۱۶۸- نی رهانندم ز محنت در بسیج                     |
| قصد او کردند قوم از هر کنار               | ۲۵۱۶۹- باشم آنگه در ضلالی <sup>۳</sup> آشکار         |

«إِنِّي أَمِنْتُ بِرَبِّكُمْ فَاسْمِعُونِ» <sup>۴</sup>	۲۵۱۷۰- با رسولان گفت پس با آزمون <sup>۲۵</sup>
زیر سنگ و چوب وز مشت و لگد	۲۵۱۷۱- پس ورا کشتند اهل آن بلد
گفت یعنی نطق حالش در سرشت	۲۵۱۷۲- گفته شد او را در آی اندر بهشت <sup>۲۶</sup>
کاش می‌بودند دانا زین شئون	۲۵۱۷۳- گفت او: «یا لَيْتَ قَوْمِي يَغْلَمُونَ» <sup>۶</sup>
هم بگرداند از بزرگان در شمار	۲۵۱۷۴- زان چه آمرزیدم آن پروردگار <sup>۲۷</sup>
ز آسمان چندی ز بعد قتل او	۲۵۱۷۵- نی فرستادیم بر قومش فرو <sup>۲۸</sup>
لشکری بپهر هلاک کافران	۲۵۱۷۶- هم نه‌ایم از «مُنزِلِينَ» <sup>۷</sup> از آسمان
ناگهان اِلاَکَه «صَيْحَةً» <sup>۹</sup> واجده	۲۵۱۷۷- بل عقوبتشان نَبُد در عانده <sup>۲۹</sup>
صَيْحَةً آمد «فَاِذَاهُمْ خَامِدُونَ» <sup>۱۰</sup>	۲۵۱۷۸- جملگی مردند در یک لحظه چون
جمله مردند از خرویش جبرئیل	۲۵۱۷۹- همچو آتش که بمیرد در سبیل
عمرشان شد صرف کفر و فسق و کین	۲۵۱۸۰- ای تأسف بر عبادی کاین چنین <sup>۳۰</sup>
که بر اوشان بسود استهزا عیان	۲۵۱۸۱- هم رسولی نآمد ایشان را جز آن



۱- از دورترین جای شهر، مردی با شتاب آمد و گفت: ای قوم من از این فرستادگان پیروی کنید. اکثر مفسران نام این مرد را «حَبِيبِ نَجَّار» ذکر کرده‌اند. وقتی به او خبر رسید که مردم شهر بر رسولان الهی شوریده‌اند و قصد شهید کردن آنها را دارند با سرعت خود را به مرکز شهر رسانید و گفت: ای مردم از کسانی پیروی کنید که در برابر دعوت خود اجر و مزدی نمی‌خواهند.

۲- اَعْنَى : یعنی.

۳- ضَلَّال : گمراهی.

۴- مفهوم بیت ۲۵۱۷۰ ← آن مرد مؤمن خطاب به رسولان گفت: حَقًّا که من به پروردگارتان ایمان آوردم. پس اقرار مرا بشنوید، یعنی شاهد باشید ایمان مرا و تحمّل شهادت کنید. جمله «انی آمفت بر بکم» تجدید شهادت به حق و تأکید ایمان است.

۵- خداوند از ساحت عزّتش به آن مرد (که او را حبیب نَجَّار دانسته‌اند) خطاب کرد که داخل

بهشت شو. مراد از این جنت، بهشت برزخ است نه بهشت آخرت.

۶- آن مرد گفت: ای کاش قوم من خبر دار می‌شدند که... (رجوع شود به معنی آیه ۲۶).

۷- مُنْزِلِینَ : (جمع مُنْزِلٍ)؛ فرو فرستندگان.

۸- عانده : (مؤنث عانده)؛ بخشش، عطا.

۹- صَیْخَه : بانگ، فریاد. (صیحه در آیه ۲۹ به این دلیل به صورت «نکرده» آورده شده و به

وصف وحدت متصف گردیده که بفهماند هلاک کردن اهل قریه کاری ناچیز و حقیر و آسان

بوده و به یک بانگ ناگهانی، مردم را در جای خود خشکانید و همگی در یک لحظه مردند).

۱۰- خامدون، از خمود است به معنی سکون و خاموشی از سروصدا و جنب و جوش.

می‌فرماید: وسیلهٔ هلاکت آنها چیزی به جز یک صیحه نبود که ناگهان همه را خاموش و

بی‌حرکت کرد.

الْمَرِیْرُوۡا كَمَا اَهْلَكْنَا قَبْلَهُم مِّنَ الْقُرُوۡنِ

آیا ندانید که ما پیش از اینها هلاک کردیم که دیگر

انَّهُمۡ اِلَیْهِمْ لَا یَرْجِعُوۡنَ ﴿۳۱﴾ وَاِنَّ کُلَّ لَمَّا جَمِیْعٌ لَّدَیْنَا مُحْضَرُوۡنَ

آنها باز به سوی ما بازنگردند ﴿۳۱﴾ و هر چه کسی از گذشته و آینده در عالم است هر آنکه همه نزد ما حاضر آورده می‌شوند ﴿۳۱﴾

﴿۳۲﴾ وَاٰیةٌ لَهُمۡۤ اَلْاَرْضُ الَّتِیۡ نَحْنُ بِهَا حٰیۡۤ اَحْیٰۤیٰهَا وَاَخْرَجْنَا مِنْهَا حَبًّا

و یکدیگر برهان برای آنان این است که ما مردگان را زنده می‌کنیم آن است که زمین مرده را زنده کرده و از آن دانه ای که

فَمِنْهُۤ یَا کُلُوۡنَ ﴿۳۳﴾ وَجَعَلْنَا فِیۡهَا جَبٰتٍ مِّنۡ نَّخِیۡلٍ

فروزانی و روزی خلق شود می‌رویانید ﴿۳۳﴾ و در زمین

وَاَعْنَابٍ وَّفَجَّرْنَا فِیۡهَا مِنَ الْعُیُوۡنِ ﴿۳۴﴾ لِیَا کُلُوۡا مِنْ ثَمَرِہِ

فراز دانه و در آن چشمه‌های آب جاری کردیم ﴿۳۴﴾ تا مردم از میوه آن یاغها تناول کنند

وَمَا عَمِلۡتَہٗۤ اَیۡدِیۡہِمۡۤ اَفَلَا یَشۡکُرُوۡنَ ﴿۳۵﴾ سُبْحٰنَ الَّذِیۡ

و از انواع مقامهایی که از این میوه‌ها و نباتات به دست خود عمل می‌آورند. هر تقدیر سبک آیا باید شکر آن نعمتها به جای آورد؟ ﴿۳۵﴾ پاک و منزّه است

خَلَقَ الازۡوَاجَ کُلُّہَا مِمَّا تَنْبِتُ الازۡرُضُ وَمِنۡ اَنۡفُسِہِمۡ

خدایی که همه مسکات عالم را جفت آفرید چه از نباتات (و حیوانات) و چه از نفوس بشر و دیگر مخلوقات که ایشان

وَمِمَّا لَا یَعۡلَمُوۡنَ ﴿۳۶﴾ وَاٰیةٌ لَهُمۡۤ اَللَّیۡلُ نَسۡخُ مِنْہِ النَّہَارِ

از آنها آنکه بیستند ﴿۳۶﴾ و برهان دیگر برای خلق ادرائات قدرت حق اوجرم شب است که ما چون برده روز را از آن برگیریم ناگهان همه



فَإِذَا هُمْ مُظْلِمُونَ ﴿٣٧﴾ وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا  
 آنرا و همه چیز) در تاریکی فرو می‌روند. (۳۷) و نیز خورشید تابان بر مدار معین<sup>۱</sup> خود دایم بر هیچ اختلاف نه<sup>۲</sup> گردش است  
 ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ ﴿٣٨﴾ وَالْقَمَرَ قَدَرْنَا مِنْ أَمَّا  
 این طرح و تدبیر خدای دانای مقتدر است (در برهان دیگر بر قدرت اوست) (۳۸) و نیز (گردش) ماه را (در) منازل معین مقدار کرد. (۳۸)  
 عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ ﴿٣٩﴾ لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ  
 مانند شانه خشکیده خرما ازود و لاغر به منزل اول باز گردد (و این بر قدرت حق برهان دیگری است) (۳۹) نه<sup>۱</sup> (در) گردش منظم عالم<sup>۲</sup> خود است. (۳۹)  
 الْقَمَرَ وَلَا الْيَلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ ﴿٤٠﴾  
 شاید به ماه فرزند و نه شب بر روز سبقت گیرد و هر یک بر مدار معینی (در این دریا بی پایان) شناورند. (۴۰)

- ۲۵۱۸۲- هیچ آیا ننگرند از پیش چون<sup>۳۱۵</sup>  
 ۲۵۱۸۳- «أَنْهُمْ» «لَا يَزْجَعُونَ»<sup>۳۲۵</sup> نینوند هم  
 ۲۵۱۸۴- بعث ما را اگر نه عقل افسرده است<sup>۳۳۵</sup>  
 ۲۵۱۸۵- که ز باران زنده‌اش کردیم باز  
 ۲۵۱۸۶- پس کنند آن دانه‌ها را اطعمه  
 ۲۵۱۸۷- آفریدیم اندر آن هم بر سبب<sup>۳۴۵</sup>  
 ۲۵۱۸۸- چشمه‌ها کردیم جاری اندر آن  
 ۲۵۱۸۹- وز هر آن‌چه دست‌هاشان در تمیز  
 ۲۵۱۹۰- شکر پس نکند آیا هیچ خلق  
 ۲۵۱۹۱- پاک باشد ذاتِ غلامِ الغیوب<sup>۳۶۵</sup>  
 ۲۵۱۹۲- آنکه کرد اصناف را خلق از تمام  
 ۲۵۱۹۳- همچنین از نفس‌های مردمان<sup>۸</sup>  
 ۲۵۱۹۴- همچو مصنوعاتِ بحری<sup>۹</sup> که خفی است  
 ۲۵۱۹۵- شب نشان دیگر است از آیتش<sup>۳۷۵</sup>  
 ۲۵۱۹۶- روز را آریم ز آن بیرون چو پوست
- میا تبه کردیم بسیار از قرون<sup>۱</sup>  
 نزد ما جز جمع حاضر بیش و کم<sup>۳۲۵</sup>  
 آیت ایشان را، زمین مرده است  
 دانه آوردیم ز آن بیرون به‌ساز  
 می‌خورند از آدم و حیوان همه<sup>۳</sup>  
 بوستان‌ها از نسخیل<sup>۴</sup> و از عنب<sup>۵</sup>  
 تا خورند از میوه‌هایش مردمان<sup>۳۵۵</sup>  
 در عمل آرد زدوشاب<sup>۶</sup> و مویز<sup>۷</sup>  
 زمین نغم‌ها کاندرا آن باشند غرق؟  
 هم مبرا از نواقص وز عیوب  
 زآن‌چه رویاند زمین در هر مقام  
 وز هر آن‌چه نیست کس دانا بدان  
 از شهودِ خلق و آن مشهود نیست  
 بهر ایشان وز کمال قدرتش  
 پس جهان یک جا به تاریکی فروست

کسبه زود او در مَعْرِش بر شتاب	از نشان‌های دگر هست آفتاب <sup>۳۸۰</sup>
مستهی گردد به او در سیر و طور	یعنی آن حدّ معین که به‌دور
غالب و داناست او بر جمله چیز	اینست تقدیر خداوند عزیز
از بروج و از منازل تا بگناه	هم مقدر کرده‌ایم از بهر ماه <sup>۳۹۰</sup>
باز تا گردد به عودش در غلن <sup>۱۰</sup>	همچو خوشه تُمزکان گردد کهن
اینکه دریاید به رفتن ماه را	نه بسزد مر شمس روشن راه را <sup>۴۰۰</sup>
یک‌دگر را بل ز پی در جستجو	هم نه شب بر روز پیشی گیرد او
در فلک سیار چون ماهی در آب <sup>۱۱</sup>	این نجوم و مهر و ماه اندر شتاب



- ۱- قرون: (جمع قرن)؛ منظور، مردمی است که در یک عصر زندگی می‌کنند.
- ۲- آنها به سوی اینان باز نمی‌گردند (تا گذشته‌ها را جبران نمایند). (رجوع شود به معنی آیه (۳۱).
- ۳- مفهوم ابیات ۲۵۱۸۴ تا آخر ۲۵۱۸۶ ← اگر آنان دچار ضعف عقل نباشند و تفکر کنند، نشانه‌ی زمینی جهت اثبات حشر مردم در روز قیامت، همین زمین مرده است که ما آن را به دادن نیروی حیات و زنده شدن دوباره با فرا رسیدن هنگام آن و به وسیله‌ی آب باران و دادن قابلیت انبات زنده کردیم و حبوباتی از آن بیرون آوردیم که انسان و حیوان از آن می‌خورند.
- ۴- نخیل: (جمع نخل)؛ درختان خرما.
- ۵- عنب: انگور.
- ۶- دوشاب: شیرۀ انگور، شیرۀ خرما که جوشانده شده باشد.
- ۷- فویز: انگور خشکیده، کشمش.
- ۸- نفّس‌های مردمان: خود مردم.
- ۹- مصنوعات بحری: موجودات دریایی.
- ۱۰- مفهوم ابیات ۲۵۲۰۰ و ۲۵۲۰۱ ← و برای ماه تمام، منازلی مقدر کردیم (مراد، نقاط بیست و هشت گانه‌ای است که ماه، تقریباً در مدت بیست و هشت شبانه‌روز طی می‌کند) تا مانند شاخه‌ی کهنه (قدیم) و زردرنگ و قوسی شکل درخت خرما به صورت هلال باز گردد و دوباره

به تدریج کامل شد. (عرجون: ساقه شاخه خرما، از نقطه‌ای که از درخت بیرون می‌آید تا نقطه‌ای که برگ‌ها از آن منشعب می‌شوند و این قسمت از شاخه به خاطر سنگینی برگ‌ها معمولاً خمیده می‌شود و به شکل هلال درمی‌آید).

۱۱- مفهوم ابیات ۲۵۲۰۲ تا آخر ۲۵۲۰۴ ← در نظام حرکت طبیعی، نه خورشید را می‌سزد که ماه و سایر اقمار خود را دریابد و به آنها برسد تا به این وسیله تدبیری که خدا به وسیله آن در جاری ساخته مختل شود و نه شب از روز جلو می‌افتد بلکه این دو مخلوق خدا، در مدار خاص خود و به دنبال یکدیگر قرار دارند و هر یک از خورشید و ماه و نجوم و کواکب دیگر در مسیر خاص خود حرکت می‌کنند و در فضا شناورند، همان‌طور که ماهی در آب شنا می‌کند.

وَأَيَّةٌ لَهُمْ أَنَّا حَمَلْنَا ذُرِّيَّتَهُمْ فِي الْفُلِّ الْمَشْحُونِ ﴿٤١﴾ وَخَلَقْنَا

و برهان دیگر برای آنان آنکه ما فرزندان آنان ایسی (سزاوار) را در کشتی پر بار سوار گردانیدیم. (۴۱) و نیز برای آنها به مانند کشتی

لَهُمْ مِنْ مِثْلِهِ مَا يَرْكَبُونَ ﴿٤٢﴾ وَإِنْ نَشَاءُ نَغْرِقْهُمْ فَلَا يَصْرِخُ لَهُمْ

چیزی کلام آن سوار شوند خلق کردیم از مثل آنکه سوار و نزن و سواره مقصود باشد (۴۲) و اگر بخواهیم همه را به دریا با غرق کنیم که ابتدای آن فریاد می‌

وَلَا هُمْ يَنْقُذُونَ ﴿٤٣﴾ إِلَّا رَحْمَةً مِنَّا وَمَتَاعًا إِلَىٰ حِينٍ ﴿٤٤﴾ وَإِذَا

و نه راه نجاتی یابند. (۴۳) مگر باز لطف و رحمت ما آنها را نجات دهد و تا وقت معین بهره زندگی بخشد. (۴۴) و چون

قِيلَ لَهُمْ اتَّقُوا مَا بَيْنَ أَيْدِيكُمْ وَمَا خَلْفَكُمْ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴿٤٥﴾

مردم را گویند که در امر گذشته و آینده (دنيا و آخرت) خوبش (البدیهه کنید و) اتقوا پیشه کنید شاید مورد لطف و رحمت خدا گردیداروی بگرداند. (۴۵)

وَمَا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ ﴿٤٦﴾

و بر این مردم (غافل) هیچ از آیات الهی نیاید جز آنکه از آن اعراض کنند. (۴۶)

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا

و چون به آنها گویند که از آنچه خدا روزی شما قرار داد چیزی برای خدا به فقیران الفاق کنید، کافران به اهل ایمان جواب دهند آیا ما به کسی که اگر خدا

لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ نَطْعَمَ مِنْ لَوْ شَاءَ اللَّهُ اطْعَمَهُمْ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي

می‌خواستند به او هم روزی می‌دادا اعلام و دستگیری کنیم؟ شما پیداست که سخت در غلظ و گمراهی هستید او را راست آن است که چنان که خدا به فقیران احسان

ضَلَالٍ مُبِينٍ ﴿٤٧﴾

نکرده ما هم نکندیم. (۴۷)

حاصل ما کردیم در کشتی چنان	۲۵۲۰۵- آیت دیگر که ذرّیاتشان <sup>۴۱</sup> ۱
کآن بُد از هر نوع، پُر، اندر وضوح	۲۵۲۰۶- یعنی آن آبائشان در فُلکِ نوح
که خود آباءِ اصْلِ ذرّیات بود	۲۵۲۰۷- ذکر آباء زان به ذرّیت نمود
در سفرها تا شوند ایشان سوار	۲۵۲۰۸- مثل آن‌هم آفریدیم از فرار <sup>۴۲</sup>
بهرشان «مِنْ مِثْلِهِ مَا يَرْكَبُونَ» <sup>۳</sup>	۲۵۲۰۹- مثل فُلکِ <sup>۲</sup> نوح یعنی در نمون
بحر را در موج اندازیم ما	۲۵۲۱۰- غرقشان خواهیم چون سازیم ما <sup>۴۳</sup>
هم به پرهانند از مرگ آن نفس	۲۵۲۱۱- پس نباشد بهرشان فریاد رس
بخششی از نزد خود در موج ویم	۲۵۲۱۲- جز که ایشان را ببخشاییم هم <sup>۴۴</sup>
تا به هنگام اجل بعد از ممات <sup>۴</sup>	۲۵۲۱۳- بازشان سازیم بر خورد از حیات
که به پرهیزد زآنچه بوده پیش	۲۵۲۱۴- چون برایشان گفته گردد زاهل کیش <sup>۴۵</sup>
از عقوبت‌های افزون در تعب <sup>۵</sup>	۲۵۲۱۵- و آنچه باشد مر شما را در عقب
بگذرند و رحمت آید از خدا	۲۵۲۱۶- بر امید اینکه شاید از شما
ایستنی زآیات آن پروردگار	۲۵۲۱۷- نامد ایشان را به وجه اعتبار <sup>۴۶</sup>
بسی تأمل روی گسردانندگان	۲۵۲۱۸- جز که بودند از نظر کردن در آن
زانچه روزی بر شما فرموده او	۲۵۲۱۹- مشرکان را چون که گویند «انْفِقُوا» <sup>۶</sup>
هم به محتاجان و درویشان دهید	۲۵۲۲۰- زآنچه حَقَّتْان داده یعنی بر مزید
اهل ایمان را زطعن و سرزنش	۲۵۲۲۱- گوید آن کو نگرید از بدمنش
که خدا گر خواستی دادی طعام <sup>۷</sup>	۲۵۲۲۲- ما طعام آیا دهیم آنرا به کام
که کنید امر از خلاف اقتضا	۲۵۲۲۳- نیستید الا به گمراهی شما
خود به اعطا قادر آن ذوقدرت است <sup>۸</sup>	۲۵۲۲۴- یعنی آنچه برخلاف مَشِیت است



۱- ذرّیات: (جمع ذرّیه)؛ در اصل به معنی فرزندان خردسال است ولی هم برای خردسالان و هم برای بزرگسالان به کار می‌رود و هم به معنی یک فرزند و هم به معنی فرزندان است. هم‌چنین به معنی آباء و اجداد به کار می‌رود. در مجموع منظور از آیه ۴۱، آن است که: و

عبرتی دیگر برای ایشان، این است که ما نژادشان را در کشتی مملو از خود و اموالشان حمل کردیم. اگر حمل بر کشتی را به ذریهٔ بشر نسبت داد، و نه به خود بشر، برای این بود که عرق محبت و مهر و شفقت شنونده را تحریک نماید.

در جلد هفدهم ترجمهٔ تفسیرالمیزان آمده است: [بعضی، کشتی را در این آیه، حمل بر کشتی نوح و چیزهایی مانند کشتی را که در آیهٔ بعد (آیهٔ ۴۲) ذکر شده، حمل بر کشتی‌ها و زورق و بلم‌های دیگر کرده‌اند که بشر بعد از کشتی نوح برای خود درست کرد و خود و خدا، تفسیری است بسیار بد و بی‌معنا، و نظیر آن تفسیر آن کسی است که حمل مورد بحث را به تنهایی معنا کرده. و ای بسا از مفسرین که جملهٔ مورد بحث را که می‌فرماید: «و برای شما از مثل کشتی، چیزهای دیگری خلق کرده‌اند که بر آن سوار می‌شوید» حمل بر طیاره و سفینه‌های فضایی عصر حاضر کرده‌اند، و لکن تعمیم دادن آیه، بهتر است.] (با کمی تغییر).

۲- فُلُک : کَشْتِی.

۳- منظور از جملهٔ «وَخَلَقْنَا لَهُمْ مِنْ مِثْلِهِ مَا يَرْكَبُونَ» (در آیهٔ ۴۲)، چارپایان است، چون در سورهٔ مومن، آیهٔ ۸۰ هم کشتی و چارپایان را با هم آورده و فرموده است: «و جعل لکم من الفُلُکِ و الانعام ما یرکبون» (در کشتی و چارپایان وسیله‌هایی قرار داد تا بر آن سوار شوید). (رجوع شود به توضیح شمارهٔ ۱).

۴- فَمَات : مرگ.

۵- منظور از «ما بین ایدیکم و ما خلفکم» (در آیهٔ ۴۵)، شرک و گناهانی است که در حال حاضر و قبل از این به آن مبتلا بودند و یا عذابی است که به این دلیل مستوجب آن شدند و برگشت هر دو به یکی است و یا مراد، شرک و گناهان در دنیا و عذاب در آخرت است و این وجه، از وجوه دیگر وجیه‌تر است (از جلد هفدهم ترجمهٔ تفسیرالمیزان).

۶- «انْفِقُوا» : انفاق نماید. (رجوع شود به معنی آیهٔ ۴۷).

۷- [انفاق به فقرا، از اموری است که خداوند خواسته و اراده کرده، لذا کفار با کلام خود آن را رد کرده‌اند که اگر خدا اراده کرده بود، خودش طعامشان می‌داد، پس اینکه می‌بینیم نداده، معلوم می‌شود اراده نکرده چون ارادهٔ خدا، از مرادش تخلف نمی‌کند. و این جواب مغالطه‌ای است که کرده، و بین ارادهٔ تشریحی خدا و ارادهٔ تکوینی‌اش خلط کرده‌اند چون اساس ارادهٔ تشریحی خدا، امتحان و هدایت بندگان است به سوی آنچه که هم در دنیا و هم در آخرت



و عده‌تان گسر صادقید و نیک پی؟ <sup>۱</sup>	۲۵۲۲۵- باز می‌گویند خواهد بود کی <sup>۴۸</sup>
که بگیزدشان به فرمان خدا	۲۵۲۲۶- منظر نبوتند جز یک «صیحه» <sup>۴۹</sup> را
که زمستی ناگه آزدشان به هوش <sup>۳</sup>	۲۵۲۲۷- نفخه صعق است قصد از این خروش
شاغل اندر کار دنیا آن دم‌اند	۲۵۲۲۸- و آنکه ایشان در خصومت با هم‌اند
جسم‌ها بر مردگان گردد قبور	۲۵۲۲۹- در دمد ناگاه اسرافیل صور
نه به سوی اهلسان گردند باز <sup>۴</sup>	۲۵۲۳۰- بر وصیت نیستشان امکان ساز <sup>۵۰</sup>
آنکه ایشان پس در آیند از قبور <sup>۵</sup>	۲۵۲۳۱- پس دمد آن نفخه دیگر به صور <sup>۵۱</sup>
اندر آن صحرا که دانی در قیام	۲۵۲۳۲- سوی رب خود شتابند از مقام
که بر آن گیزاندمان از جایگاه؟	۲۵۲۳۳- وینا <sup>۵۲</sup> گویند آن دم زانتباه <sup>۷</sup>
راست گفتند آن رسولان با فرق <sup>۸</sup>	۲۵۲۳۴- اینست آن وعده که بر ما کرده حق
جز که «صیحه واحده» نفخه اخیر	۲۵۲۳۵- می‌نمود این واقعه بر ناگزیر <sup>۵۳</sup>
نزد ما باشند و هم حاضر شده	۲۵۲۳۶- آنکه ایشان پس فراهم آمده



- ۱- مشرکین مکه به عنوان استهزاء می‌گویند: اگر راست می‌گویید، این وعده قیامت که می‌دهید کی خواهد بود؟
- ۲- صیحه واحده که در آیه ۴۹ به آن اشاره شده، نفخه اول صور است که نفخه اِماتِه است و وقتی دمیده می‌شود، همه می‌میرند و از آن جهت «واحد» گفته شده که نشان دهد امر کفار برای خداوند بسیار آسان است و برای خدا بیش از یک صیحه و بانگ ناگهانی کاری ندارد.
- ۳- در جلد هشتم کشف‌الاسرار و عده‌الابرار به این نکته اشاره شده که این صیحه، صعقه قیامت است و سه نفخه صور وجود دارد: نفخه اول، نفخه «فزع» است، نفخه دوم نفخه «صعقه» و نفخه سوم، نفخه «قیام» است و بین هر نفخه ۴۰ سال طول می‌کشد و منظور این آیه، اشاره به نفخه دوم، یعنی نفخه صعقه است. (صعقه به معنی مرگ و بی‌هوشی و از کارافتادن حواس و بطلان ادراک و افاقه برگشتن به حالت سلامت عقل و حواس و بازگشت از حالت غش به حالت عادی و استقامت درک و شعور است).


۴- نتیجه این صیحه ناگهانی آن است که همه فوراً می‌میرند و نه می‌توانند سفارشی بکنند (چون مرگشان عمومی است و دیگر کسی باقی نمی‌ماند تا رفتگان به ماندگان سفارشی کنند) و نه می‌توانند به اهل خود باز گردند.

۵- این، «نفخة احياء» است که به وسیله آن همه مردگان زنده می‌شوند و قیامت برپا می‌گردد و ناگهان همه از قبرهای خود به سوی پروردگار خویش می‌شتابند.

۶- وَيَلْنَا: ای وای بر ما.

۷- إِنْتِبَاه: با خبر و آگاه شدن.

۸- فِرْق: (جمع فرقه)؛ دسته‌هایی از مردم.



فَالْيَوْمَ لَا تَنْظَمُ

پس در آن روز کمترین نظمی

نَفْسٌ شَيْئًا وَلَا تُحْزَوْنَ الْأَمَّا كَسُمَّ تَعْمَلُونَ

به هیچکس نشود و جز آنچه عمل کرده‌اید ابتدا جز این نخواهید یافت. (۵۴)

إِنَّ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ الْيَوْمَ فِي شُغْلٍ فَاكِهُونَ

اهل بهشت آن روز خوش به وجد و نشاط مشغولند. (۵۵)

فِي ظِلَالٍ عَلَى الْأَرَائِكِ مُتَكِئُونَ

در سایه‌های درختان بهشت بر تخته‌های عزت تکیه کرده‌اند. (۵۶)

مَائِدَعُونَ

خواهند آماده‌است. (۵۷) از غذای مهربان سلام و تحیت رسانند. (۵۸) و آیه فاسقان خطاب شود، ای بدکاران، امروز شما

وَأَمَّا زُوا الْيَوْمَ

وَأَمَّا الْمُجْرِمُونَ

از صف نیکوان جدا شوید. (۵۹)



### جذبه

- ۲۵۲۳۷- پس خطاب آید که این روزی بود <sup>۵۴</sup>
- ۲۵۲۳۸- نه جزا داده شوند اندر اثر
- ۲۵۲۳۹- اندر آن روزند اصحاب جنان <sup>۵۵</sup>
- ۲۵۲۴۰- کسار ایشان عیش و لذت بردن است
- ۲۵۲۴۱- کی بود در یادشان فعل و جزا
- ۲۵۲۴۲- نه ز جنت آگه و نر دوزخ‌اند
- ۲۵۲۴۳- با کدامین دل کنند آنجا نشاط
- ۲۵۲۴۴- دیده خواهد تا بارد چون مَطَر <sup>۵</sup>
- ۲۵۲۴۵- ناله خواهد تا کشد باز از دل او
- ۲۵۲۴۶- چون کنندش وارد اندر رستخیز
- ۲۵۲۴۷- باز مانند اهل محشر از حساب
- ۲۵۲۴۸- چون که گویندش گه آزادی است
- ۲۵۲۴۹- برکشد از دل به ناکامی خروش
- ۲۵۲۵۰- چون به هوش آید شود بی تاب‌تر
- ۲۵۲۵۱- گوید آن گیسوی مجنون گیر <sup>۸</sup> کو؟
- ۲۵۲۵۲- می‌رود پاران‌دل از خود چاره چیست؟
- ۲۵۲۵۳- دل کجا در مسکنی گیرد قرار
- ۲۵۲۵۴- ما و درد عشق <sup>۱۱</sup> و خاک کوی دوست <sup>۱۲</sup>
- ۲۵۲۵۵- می‌گزد لب پارم از تدبیر عشق
- ۲۵۲۵۶- گو ز جنت وز نسیم و خوبی‌اش
- ۲۵۲۵۷- آن کسان و ازواجشان در سایه‌ها <sup>۵۶</sup>
- ۲۵۲۵۸- بر ارائک <sup>۱۵</sup> مُتکی <sup>۵۷</sup> و اندر جنان
- ۲۵۲۵۹- «وَلَهُمْ مَا يَدْعُونَ» <sup>۱۶</sup> یعنی شود
- کس که کس استم کرده نر چیزی شود
- جز به آنچه برده‌اند از خیر و شر
- جمله در کار نسیم و شادمان <sup>۱</sup>
- چيست کار عاشقان؟ خون خوردن است <sup>۲</sup>
- یا که آن لطف است و این قهر و بلا
- بند زلف بر شکنج و پُرَقْخ‌اند <sup>۳</sup>
- بشاید آن جناتشان سَمَّ الْخِيَاط <sup>۴</sup>
- خاک خواهد تا کند دیگر به سر
- جان کنند خواهد نثار قاتل <sup>۶</sup> او
- دل پر از خون <sup>۷</sup> دیده خونابه ریز
- حاله‌ها یاید ز حالش انقلاب
- یار حاضر، وقت وصل و شادی است
- اوفتند دیگر زود از تساب و هوش
- اشکش از آنسده شود خوناب‌تر
- دل ز نو دیوانه شد، زنجیر <sup>۹</sup> کو؟
- از دو عالم نسوبت آوارگیست
- گر بهشتت آن به جز در زلف یار؟ <sup>۱۰</sup>
- وز دو عالم گوشه ابروی <sup>۱۳</sup> دوست
- که ننگد در بیان تفسیر عشق
- وز قصور و حور و طیب و طوبی‌اش <sup>۱۴</sup>
- در جنان باشند با پیرایه‌ها
- هستشان از میوه‌ها در هر زمان
- حاضر آنچه خواهش ایشان را بُود

گفتن از پروردگار مهربان	۲۵۲۶۰- باشد ایشان را سلامت هم به جان <sup>۵۸۸</sup>
بسر سلامت‌هاست و آن را ماصدق	۲۵۲۶۱- باشد آن گفتن سلامی یا ز حق
خیر و نیکی باد از «رَبِّ رَحِيم» <sup>۱۷</sup>	۲۵۲۶۲- بر شما یعنی که‌ای اهلِ نعیم
خود شوید امروز می‌باید جدا	۲۵۲۶۳- ای گنہکاران شما زاهل ولا <sup>۵۹۱</sup>



۱- اصحاب بهشت، در آن روز در کاری هستند که توجه آنها را از هر چیز دیگری قطع می‌کند و آن، گفت و شنودهای لذت‌بخش و تنعم در بهشت است.

۲- در جلد هشتم کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار است که: اوكیع بن الجراح گفت: شغل ایشان در بهشت، «سمع» است... بنده مؤمن در بهشت، آرزوی سماع کند، ربّ العزّة اسرافیل را فرستد تا بر جانب راست وی بایستد و قرآن خواندن گیرد، داود بر چپ وی بایستد، زبور خواندن گیرد، بنده، سماع همی‌کند تا وقت وی خوش گردد، جان وی فرا سماع آید، دل وی فرا نشاط آید، سِرّ وی فرا کار آید، از تن، زبان مانند و بس، از دل، نشان مانند و بس، از جان، عیان مانند و بس، تن در «وجد»، واله شود، دل در «شهود» مستهلک شود، جان در «وجود»، مستغرق گردد، دیده، آرزوی دیدار ذوالجلال کند، دل، آرزوی شراب ظهور کند، جان، آرزوی سماع حق کند، ربّ العزّة پرده جلال بردارد، دیدار بنماید، بنده را به جام شراب بنوازد، طه و یس خواندن گیرد، جان بنده آنگه به حقیقت در سماع آید... و گفته‌اند: شغل بهشتیان ده چیز است: ملکی که در او عزل، نه، جوانی‌ای که با او پیری، نه، صحتی بر دوام که با او بیماری نه، عزّی پیوسته که با او نلّ نه، راحتی که با او شدّت نه، نعمتی که با او محنت نه، بقایی که با او فنا نه، حیاتی که با او مرگ نه، رضایی که با او سخط نه، اُنسی که با او وحشت نه.

پیر طریقت گفت: این، شغل عامّة مؤمنان است که مصطفی (ص) در حق ایشان گفته: «اکثر اهل الجنّة الیله». اما مقرّبان مملکت و خواص حضرت مشاهدت، از مطالعه شهود و استغراق وجود، یک لحظه با نعیم بهشت نپردازند، به زبان حال همی‌گویند:

روزی که مرا وصل تو در چنگ آید      از حال بهشتیان مرا ننگ آید

چون خلائق، از عرصات قیامت بروند، ایشان بر جای بمانند و نروند، فرمان آید که: شما نیز

به بهشت روید و ناز و نعیم بهشت بینید، گویند: کجا رویم که آن‌چه مقصود است، ما را خود، اینجا حاضر است. پیر بوعلی سیاه گفت: او را کسانی اند که اگر یک لحظه‌شان بی او می‌باید بود، زهره‌هاشان آب گردد، اوصالشان بندبند از هم جدا شود.

امیرالمؤمنین علی (ع) فرمود: «لو حجت عنه ساعة لقت» | (به اختصار).

۳- مفهوم بیت ۲۵۲۴۲ ← اما عاشقان حقیقی که به هیچ چیز به جز وصال دوست نمی‌اندیشند نه به بهشت فکر می‌کنند و نه به دوزخ، تنها اسیر جذبه لطف الهی و قیود کثرات و سلاسل تعینات هستند و گرفتار دام‌های متعدد تجلی جلالی در صور مجالی جسمانی که موجب قهر و غضب و دوری است. (فخ: دام، تله).

۴- سَمِ الْخِيَاطِ : سوراخ سوزن. [اشاره به آیه ۴۰ سوره اعراف: «إِنَّ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا لَا تُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَ لَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُجْرِمِينَ» (کسانی که آیات ما را دروغ انگاشته و در برابر آن تکبر ورزیدند، درهای آسمان بر آنان گشوده نگردد و وارد بهشت نشوند، مگر آنکه شتر در سوراخ سوزن داخل شود، و بدین‌سان بزهکاران را کیفر می‌دهیم)].

منظور از بیت ۲۵۲۴۲ آن است که چون عاشقان حقیقی، خواسته‌ای جز شهود محبوب ندارند، و در این راه، دل از دست داده‌اند، حتی بهشت را بی روی دوست و شهود او نمی‌خواهند و بهشت آنان، وصال محبوب است و همان‌طور که ورود به بهشت برای بزهکاران چون ورود شتر به سوراخ سوزن غیر ممکن است، لذت بردن از نعمات بهشت و دلخوشی به آن نیز برای این دلشدگان، بدون حضور دوست، غیر ممکن است.

۵- مَطَرٌ : باران.

۶- قَاتِلٌ : کنایه از محبوب حقیقی است که بر مقتضای قهر و اجلال، عاشق را به فراق و دوری خود می‌کشد، اما با این همه، آرزوی عاشق آن است که جان خود را در راه دوست بدهد زیرا می‌داند که کشته شدن در دوری و فراق محبوب، جهت تربیت حال اوست، آن‌گونه که حافظ می‌فرماید:

گرچه می‌گفت که زارت بکشم، می‌دیدم      که نهانش نظری با من دل سوخته بود

و نیز می‌داند که زندگی جاودان و وصال دوست به جز از طریق فنای عبد در حق و فنای جهت بشریت او در جهت ربوبیت امکان ندارد و فنای ذات و صفات عبد در ذات و صفات حق، با وصل محبوب برابر است.

۷- دل پر از خون : اشاره به دل عاشق که به دلیل اشتعال آتش عشق محبوب خونین شده است.

۸- گیسوی مجنون‌گیر : تجلیات متسلسل و جلالیه حضرت حق به گیسوان مجعد و زنجیرواری تشبیه شده که دیوانه عشق الهی را فقط این تجلیات مقید می‌کند، نه الفاظ و اقوال عقلای حرفه‌ای، چرا که قرار و آرام دل دیوانه محب در صفات و اسمای ممدود و نامتناهی ذات محبوب است.

۹- زنجیر : قیود کثرات و سلاسل تعینات که سبب قید دیوانگان مشتاق رخ وحدت می‌شود، و تجلی جمالی که موجب گرفتاری و تقید عشاق در قید محبت می‌گردد.

۱۰- مفهوم بیت ۲۵۲۵۲ ← دل عاشق، چنانچه در لذت انس با حق نباشد و جذبه لطف حق و برداشتن حجاب به وسیله محبوب و نمایاندن جلوه جمال آن را نریاید، حتی در بهشت نیز آرام و قرار ندارد و در آنجا نیز در سوز و گداز فراق به سر می‌برد.

۱۱- عشق : [ ← «عشق» (#) ] .

۱۲- خاک کوی دوست : «کوی» به معنی عالم لاهوت و لامکان ذات است و «خاک کوی دوست»، کنایه است از عالم جبروت که عالم صفات و آستان و جناب عالم لاهوت است.

۱۳- «ابرو»، مظهر اشارات و کنایات حق است که سالک را متوجه وحدت می‌سازد و «گوشه ابرو» به معنی کمال قرب و حضور و پرتو تجلی جمال است که موقوف بر کمال عشق و محبت است.

۱۴- مفهوم ابیات ۲۵۲۵۵ و ۲۵۲۵۶ ← از آنجا که محب در حالت جذبه و سکر و مستی در صدد اظهار اسرار ذات بر آمده، آن عاشق ذات (که از او با عنوان «یارم» یاد شده)، به واسطه آنکه در مقام تمکین متمکن بوده مانع از اظهار اسرار ذات شده و او را از اظهار راز و سر مخفی محبوب منع می‌کند (لب گزیدن) و می‌گوید که تفسیر عشق، کلام و بیان نمی‌گنجد،

به حال عادی خود بازگردد و از دریای سکر، به ساحل صحو و هوشیاری باز آید و به معنی و تفسیر آیات قرآن درباره بهشت و نعمات آن و قصور و باغ‌ها و حوران بهشتی و بوی خوش و درخت خرم و زیبایی طوبی و خلاصه آنچه که باید در شرح و معنی و تفسیر قرآن بگویی بپردازد.

۱۵- اَرَانِك : (جمع اریکه)؛ چیزهایی که به آن تکیه می‌کنند، مانند پشتی و متکا.

۱۶- «وَلَهُمْ مَا يَدْعُونَ»: و برای آنهاست هر چه آرزو کنند و بطلبند. (رجوع شود به معنی آیه ۵۷).

۱۷- «سلام» در آیه ۵۸ بدین دلیل به صورت نکره و بدون الف و لام آمده که بفهماند سلامی است که از عظمت نمی‌توان آن را تعریف نمود و این سلام، سلامی است از سوی خداوند و غیر از سلامی است که ملائکه به بهشتیان می‌گویند. در جلد هشتم کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار آمده است: [... سلام خداوند کریم، به بنده ضعیف دو ضرب است: یکی به سفیر و واسطه، یکی بی‌سفیر و بی‌واسطه. اما آنچه به واسطه است، اول سلام مصطفی (ص) است. «و اذا جاءك الذین یؤمنون باياتنا فقل سلام علیکم»... باز چون روزگار حیات بنده برسد و برید مرگ در رسد، در آن دم زدن باز پسین، ملک الموت را فرمان آید که تو برید حضرت مایی و به فرمان ما، قبض روح بنده همی‌کنی، نخست او را شربت شادی ده و مرهمی در دل خسته وی نه، بر وی سلام کن و نعمت بر وی تمام کن. این است که رب العزة فرمود: «تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلَامٌ وَ اَعَدْلَهُمْ اَجْرًا كَرِيمًا». آن فرشتگان دیگر، که اعوان ملک الموت‌اند، چون آن نواخت و کرامت بینند همه گویند: «سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین»... فرستادگان ملک آیند و او را مژده دهند و سلام رسانند، گویند: «سلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار». چون گوش بنده از شنیدن سلام واسطه پر شود و از درود فرشتگان سیر گردد، آرزوی دیدار و کلام و سلام حق کند، گوید به زبان افتقار در حالت انکسار، بر بساط انبساط، که: ای معدن ناز من، نیاز من تا کی؟... ای ساقی سیر من، این تشنگی من تا کی؟ ای مشهود جان من، این خبر پرسیدن من تا کی؟ خداوندا!، موجود دل عارفانی، در ذکر، یگانه، آرزوی جان مشتاقانی، در وجود، یگانه، هیچ روی آن دارد خداوندا که دیدار بنمایی و خود

سلام کنی بر این بنده؟] فیتجلی الله عزوجل و يقول: «سلام علیکم یا اهل الجنة». فذلک قوله:

«سلام قولاً من رب رحیم».

۱۸- وَا: محبت، دوستی.

الْمَ اَعْهَدَ اِلَيْكُمْ يَا بَنِي اٰدَمَ اَنْ لَا

تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ اِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ ﴿٦٠﴾ وَاَنْ اَعْبُدُونِي

هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ ﴿٦١﴾ وَلَقَدْ اضَلَّ مِنْكُمْ جِبِلًّا كَثِيْرًا

اَفَلَمْ تَكُوْنُوْا تَعْقِلُوْنَ ﴿٦٢﴾ هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُوْنَ

﴿٦٣﴾ اَصْلَوْهَا الْيَوْمَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُوْنَ ﴿٦٤﴾ الْيَوْمَ نَخْتِمُ

عَلَىٰ اَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا اَيْدِيَهُمْ وَتَشْهَدُ اَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوْا

يَكْسِبُوْنَ ﴿٦٥﴾ وَلَوْ نَشَاءُ لَطَمَسْنَا عَلٰى اَعْيُنِهِمْ فَاسْتَبَقُوا

الصِّرَاطَ فَاَنْ يَبْصُرُوْا ﴿٦٦﴾ وَلَوْ نَشَاءُ لَمَسَخْنَاهُمْ

عَلٰى مَكَانَتِهِمْ فَمَا اسْتَطَاعُوْا مُضِيًّا وَلَا يَرْجِعُوْنَ ﴿٦٧﴾

﴿٦٨﴾ وَمَنْ نَعْمِرْهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ اَفَلَا يَعْقِلُوْنَ ﴿٦٩﴾

ای بسنی آدم بسه وقت عهدها  
قول او در شرک و عصیان نشنوید؟  
رانند آدم را زجنت خوار و زار

۲۵۲۶۴- عهد آيا من نکردم با شما  
۲۵۲۶۵- اينکه بر شيطان سرکش نگرويد  
۲۵۲۶۶- کو شما را هست خصمی آشکار

۴ خَلَقَ رَأْسًا مِنْ عِظْمٍ وَ نَسَقَ لَهَا رُحُوْمًا ۴	۲۵۲۶۷- عَهْدِ حَقِّ بَاشِدِ بِرَاهِیْنِ ۲ وَ حُجَّجِ ۳
مَرَّ مَرًّا مِنْ رُؤُوسِ السَّمٰوٰتِ وَ یَقِیْنُ	۲۵۲۶۸- هَمِّ بَدِیْنِ پَیْمٰنِ کِه بَیْرَسْتِیْدِ هَبِیْنِ <sup>۶۱</sup>
تَا بَه مَقْصُوْدِی کِه شَرْطِ اَنْدَرِ هُدٰاَسْتِ	۲۵۲۶۹- اَیْنِ پَیْرَسْتِیْدِیْنِ بُوْدِ خُوْدِ رَاہِ رَاسْتِ
اَز شَمٰا اَیْا نَبُوْدِیْدِ اَهْلِی دِیْدِ؟	۲۵۲۷۰- دِیُو گَمْرَه کَرْدِ خَلْقِی بَر مَزِیْدِ <sup>۶۲</sup>
تَا تَعَقَّلَ اَنْدَرِ اَنْ اَرِیْدِ چَنْدِ؟	۲۵۲۷۱- مِی نَبُوْدِیْدِ اَیْچِ اَیْا عَقْلِ مَنْدِ
هَمِّ بَرِ اَنْ مَوْعُوْدِ بُوْدِیْدِ ۵ اَز نِشٰانِ	۲۵۲۷۲- اَیْنِ «جَهَنَّمِ» بَاشِدِ اَنْکِه دَر جِهٰانِ <sup>۶۳</sup>
زَاَنْ چَه پَسُوْشِیْدِیْدِ حَقِّ رَا اَز جُحُوْدِ ۷	۲۵۲۷۳- اَنْدَرِ اَنْ اَیْیْدِ اَمْرُوْزِ اَز خُلُوْدِ ۶ <sup>۶۴</sup>
مُہْرِشٰانِ بَنْهَمِیْمَ مٰا خُوْدِ بَرِ دَهْنِ	۲۵۲۷۴- اَنْدَرِ اَمْرُوْزِ اَز پِی قَطْعِ سَخْنِ <sup>۶۵</sup>
دَسْتِ وَ پَاشٰانِ زَاَنْ چَه کَرْدَنْدِ اِکْتِسٰابِ	۲۵۲۷۵- پَسِ سَخْنِ گُوْیَنْدِ بَا مٰا دَر خَطْبٰابِ
دَسْتِ وَ پَاشٰا زَاَنْ چَه کَرْدَنْدِ اَز دَعْوٰا ۸	۲۵۲۷۶- مِی دَهْنْدِ اَعْنِی گُوٰاھِی دَر عَمَلِ
بَرِ نِکُوْیِی بَاشِدِ اَز حٰالِشِ گُوٰاھِ	۲۵۲۷۷- هَم چَنْبِیْنِ اَعْمٰاِی مَوْمِنِ بَرِ اَلٰھِ <sup>۶۶</sup>
مِی کَشِیْمِ اَز مَحُو گَرِ خُوٰاھِیْمِ هَم ۹	۲۵۲۷۸- دَر جِهٰانِ بَرِ چِشْمِ هاشٰانِ مٰا رَقْمِ
وَ اَنْگِھِی بَاشَنْدِ زَاَنْ کُوْرِ اَی عَجَبِ	۲۵۲۷۹- پَسِ طَرِیْقِ حَقِّ کَنْنَنْدِ اَیْشٰانِ طَلْبِ <sup>۶۷</sup>
بَا چَنْبِیْنِ کُوْرِی کِه دَارَنْدِ اَیْنِ قَرِیْقِ ۱۰	۲۵۲۸۰- یَا کِه مِی گِیْرَنْدِ پِیْشِی دَر طَرِیْقِ
بِی زَالِطٰافِ خُداوَنْدِ اَز عِیٰانِ	۲۵۲۸۱- پَسِ چَسٰانِ بَیْنا شُوْنْدِ اَیْشٰانِ بَه اَنْ
بَرِ مِکٰانِ هاشٰانِ کِه کِی نَدَهْدِ تَمِیْزِ ۱۱	۲۵۲۸۲- مَسْخِ وَرِ خُوٰاھِیْمِشٰانِ سٰازِیْمِ نِیْزِ <sup>۶۷</sup>
هَم نِه بَرِ گَرْدَنْدِ بَسٰازِ اَز اَنْ مَقَرِّ	۲۵۲۸۳- پَسِ بَسْتُوٰانَنْدِ رَفْتَنْ پِیْشْتَرِ
تَا رُوْنْدِ اَز مَوْضِعِ خُوْدِ پِیْشِ وَ پَسِ	۲۵۲۸۴- نِیْسْتَنْدِ اَعْنِی کِه قٰادِرِ یِکِ نَفْسِ
گَرْدَدِ او رَا اَفْسَرِیْنِشِ خُوْدِ بَدَلِ ۱۲	۲۵۲۸۵- «مَنْ نُعَمِّرُهٗ» نُنْکِیْسِ دَر مِجَلِ <sup>۶۸</sup>
دَر نِیْمِی یٰاَبِیْدِ اَیْا پَسِ شَمٰا؟	۲۵۲۸۶- بَاشِدِ اَیْنِ تَبْدِیْلِ وَ تَنْکِیْسِ ۱۳ اَز خُدا



۱- بعضی مفسرین این «عهد» را، سفارشی دانسته‌اند که خداوند به وسیلهٔ انبیاء و رسولان به بشر ابلاغ فرمود تا شیطان را نپرستند و گروهی دیگر گفته‌اند منظور، عهدی است که خدا در عالم ذر از انسان‌ها گرفت.

۲- بُرَاهِین : (جمع برهان)؛ دلایل.

۳- حُجَج : (جمع حجت)؛ دلایل.

۴- نَهَج : (نَهَج)؛ راه روشن و آشکار.

۵- موعود بودید : وعده داده می‌شدید.

۶- خُلُود : جاودانگی. دوام. همیشگی بودن.

۷- جُحُود : انکار کردن.

۸- در جلد هشتم کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار است که: [روز قیامت، عمل کافران بر کافران عرضه کنند و صحیفه‌های کردگار به ایشان نمایند. آن رسوایی‌ها بینند و کرده‌ها بر مثال کوه‌های عظیم، انکار کنند و خصومت درگیرند و بر فریشتگان دعوی دروغ کنند، گویند: ما اینکه در صحیفه‌هاست نکرده‌ایم و عمل ما نیست، واللّٰه ربّنا ما کنا مشرکین، همسایگان بر ایشان گواهی دهند، همسایگان را دروغ زن گیرند، اهل و عشیرت گواهی دهند و ایشان را نیز دروغ زن گیرند، پس ربّ العالمین مَهر بر دهن‌های ایشان نهد و جوارح ایشان به سخن آرد تا بر کرده‌های ایشان گواهی دهند... و اوّل چیزی از اعضای ایشان که گواهی دهد، استخوان ران چپ بود...] (به اختصار).

۹- «طَمَس» به معنی نابود و محو کردن کامل چیزی است، به طوری که هیچ اثری از آن نماند و طمس بر دیدگان، به معنی از بین بردن آنها، به نحوی است که حتّی گودی زیر ابرو و محلّ چشمان باقی نمانده باشد. و در آیه ۶۶ خداوند می‌فرماید: اگر می‌خواستیم، دیدگان ایشان را از بین می‌بردیم، طوری که حتّی گودی زیر ابرو را نداشته باشند، آن‌گاه به سوی طریق حق می‌دوند، سبقت می‌گیرند اما نمی‌توانند زیرا آن‌را هرگز نخواهند دید.

۱۰- فَرِیق : گروه و دسته‌ای از مردم.

۱۱- مَسَخ، عبارت است از برگشتن آدمی به خلقتی زشت و بدمنظره و به شکل حیوان یا جماد و منظور از مسخ کفّار بر مکانتی که دارند آن است که خداوند می‌فرماید ما چنین قدرتی داریم که کفّار را در همان جایی که فعلاً نشسته‌اند، و در منزل خودشان، بدون اینکه از جایشان تکان دهیم و بدون اینکه خود را به زحمت اندازیم، به صرف مشیت خود، مسخشان کنیم.



۱۲- آیه ۶۸ می‌خواهد برای امکان مضمون دو آیه قبل که مسأله مسخ و کور کردن را خاطر نشان می‌ساخت، استشهاد کند و بفرماید آن خدایی که خلقت انسان را در روزگار پیری‌اش تغییر می‌دهد و هر چه داده می‌گیرد، قادر است بر اینکه چشم کفار را از آنها بگیرد و ایشان را در همان جایی که هستند مسخ کند. (از جلد هفدهم ترجمه تفسیرالمیزان).

۱۳- تَنكيس: برگرداندن چیزی، به صورتی که بالایش، پایین، و نیرویش مبدل به ضعف شود.

وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشِّعْرَ وَمَا يَنْبَغِي لَهُ ۚ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْءَانٌ مُّبِينٌ

(۶۸) و نه ما او را (یعنی محمد صلی‌الله علیه و آله و سلم) را شعر آموختیم و نه شاعری بی‌جا به او آموختیم، بلکه این کتاب چیزی جز ذکر الهی و قرآن روشن بیان خدا

﴿٦٩﴾ لِيُنذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا وَيَحِقَّ الْقَوْلُ عَلَى الْكَافِرِينَ ﴿٧٠﴾

نیست (۶۹) تا هر که را زنده‌دل است (به آياتش) بندهد و از خدا و قیامت (برخاند) و بر کافران (بیز به انعام حجت) و عذبه عذاب حتم و لازم گردد. (۷۰)

أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا خَلَقْنَا لَهُمْ مِمَّا عَمِلَتْ أَيْدِينَا أَنْعَامًا فَهُمْ لَهَا

آیا کافران ندیدند که بر آنها به دست (قدرت) خود از جمله آفریدگان چهارپایان خلقت کردیم تا

مَالِكُونَ ﴿٧١﴾ وَذَلَّلْنَاهَا لَهُمْ فَمِنْهَا رَكُوبُهُمْ وَمِنْهَا يَأْكُلُونَ ﴿٧٢﴾

مالک آنها شوند (۷۱) و آن حیوانات (با عظمت و قوت) را مطیع و رام آنها ساختیم که هم بر آنها سوار شوند و هم از آنها غذا تناول کنند. (۷۲)

وَلَهُمْ فِيهَا مَنَافِعُ وَمَشَارِبُ أَفَلَا يَشْكُرُونَ ﴿٧٣﴾ وَاتَّخَذُوا

و برای آنها در آن حیوانات منافع (بسیاری از پوست و پشم و کرک و غیره) و آشامیدنی‌های فراوان (از شیر و ماست و روغن و غیره) هستند، آیا شکر (این نعمت‌ها)

مِنْ دُونِ اللَّهِ إِلَهًا لَّهُمْ يَنْصُرُونَ ﴿٧٤﴾ لَا يَسْتَطِيعُونَ

نیاید به جای آردند (۷۳) و (مشترکان از جهل) به جای خدا خدایان دیگر (تخلی) کردند تا مگر (از جانب آنها) باری شوند. (۷۴) هرگز آن خدایان کمترین نصرتی

نَصْرَهُمْ وَهُمْ لَهُمْ جُنْدٌ مُّحَضَّرُونَ ﴿٧٥﴾ فَلَا يَحْزَنُكَ قَوْلُهُمْ

به آنها نتواند کرد و خود دایز مشرکان معمولاً دشمنان را بسایمی حاضر خدمت هستند که همگی را در (قیامت در آتش دوزخ) حاضر آردند. (۷۵) پس سخن این مشرکان

إِنَّا نَعْلَمُ مَا يَسْرُونَ ﴿٧٦﴾ وَأَلْمِزُوا الْإِنْسَانَ إِنَّا

تو را محزون نکنند. ما هر آنچه پنهان و آشکار گویند همه را می‌دانیم او به کیفر کفرشان می‌رسانیم. (۷۶) آیا انسان ندید که ما

خَلَقْنَاهُ مِنْ نَظْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُّبِينٌ ﴿٧٧﴾

او را از نطفه (چنین آراسته) خلقت کردیم؟ آنگاه (به جای آنکه شکر گزار باشد) دشمن آشکار ما گردید. (۷۷)

آمد آیت کاین سخن ژاژاست<sup>۱</sup> و پست  
 هم نشاید این مر او را در بسیج  
 هم کتاب روشنی بس ارجمند  
 هست قرآن وحی خَلَقُ الْأَنَامِ<sup>۲</sup>  
 نی که اشعار است تفسیر «صفی»  
 باشند از حق گر به فهم آن رسی  
 بسل عرب هم انتفاع از وی برند  
 گو به نظم آرند یکسوره چون آن  
 نی که باشند آگه از اسرار او  
 از عرب یا از عجم و اهل ره اند  
 نی که شعر و شاعری، وین بر ملاست  
 فکرها در پیش نورش، ضوه<sup>۴</sup> برق  
 گوش کن «لِیَسْتَدْرَکَ مَنْ کَانَ» حی<sup>۵</sup>  
 زنده کیبُود؟ مؤمن روشن نفس  
 که نه پی بر هستی خود برده است  
 کافران را قول حق واجب به حد  
 آفریدیم آنچه بهر نفسعثان  
 دستهای قدرت ما این چنین  
 پس مر آنها را خود ایشان مالک اند  
 بعضی از آن پس بسود مرکوبشان<sup>۷</sup>  
 هستشان در چارپایان سودها<sup>۷۳</sup>  
 شکر آیا پس نگویند از ضمیر؟  
 بر امید یاری اندر کارها  
 چند آید یاری از سنگ و جماد؟

۲۵۲۸۷- مشرکی گفتا محمّد شاعر است  
 ۲۵۲۸۸- شعر ما ناموختیم او را به هیچ<sup>۶۹</sup>  
 ۲۵۲۸۹- نیست این بر مردمان جز ذکر و بند  
 ۲۵۲۹۰- شعر باشد از تَفَطُّنُ<sup>۲</sup> در کلام  
 ۲۵۲۹۱- تا نپنداری و نبود مخفنی  
 ۲۵۲۹۲- بلکه الهامی به نُطْقِ پارسی  
 ۲۵۲۹۳- تا عجم بر فهم قرآن پی برند  
 ۲۵۲۹۴- شعر گر بنداری آنرا، شاعران  
 ۲۵۲۹۵- لفظ قرآن را عرب داند نکو  
 ۲۵۲۹۶- جز قلیلی کز حقایق آگه اند  
 ۲۵۲۹۷- حاصل این تفسیر زالهام خداست  
 ۲۵۲۹۸- عقل دانایان در این دریاست غرق  
 ۲۵۲۹۹- عارفان از حق شناسند اصل وی  
 ۲۵۳۰۰- زنده را یعنی بود انذار و بس  
 ۲۵۳۰۱- منذرآن نی بر هر آن دل مرده است  
 ۲۵۳۰۲- «وَيَحِقُّ الْقَوْلُ»<sup>۶</sup> یعنی تا شود  
 ۲۵۳۰۳- این نمی بیند آیا کز نشان<sup>۷۱</sup>  
 ۲۵۳۰۴- ز آنچه کرده بی شریک و بی مُعین  
 ۲۵۳۰۵- چارپایان اسب و گاو و گوسفند  
 ۲۵۳۰۶- رام گردانندیم بر مظلوبشان<sup>۷۲</sup>  
 ۲۵۳۰۷- بعض دیگر را خورند از بودها  
 ۲۵۳۰۸- هم ز آشامیدنی از دوغ و شیر  
 ۲۵۳۰۹- هم گرفتند «الهِهِ»<sup>۷۴</sup> غیر از خدا  
 ۲۵۳۱- و آن بتان یاری بتوانند داد<sup>۷۵</sup>

نزد ایشان خود سپاهی حاضرند	۲۵۳۱۱- بت پرستان بیل بتان را ناصرند
هم کنند از آن بتان دفع مَضار	۲۵۳۱۲- تا که بپرستندشان لیل و نهار
حاضر آیند از پی رفیع گمان	۲۵۳۱۳- یا به محشر بت پرستان با بتان
قولشان گویند آنچه از بی‌خرد	۲۵۳۱۴- پس نباید تا تو را محزون کند <sup>۷۶</sup>
می‌کنند از جفدهم <sup>۹</sup> فاش و عیان	۲۵۳۱۵- جمله می‌دانیم ما آنچه نهان
خلق چسبون کردیمش از نطفه پدید؟	۲۵۳۱۶- آدمی آیا ندانست و ندید <sup>۷۷</sup>
بی‌خبر زآن کاین بود کفر و ضلال <sup>۱۰</sup>	۲۵۳۱۷- پس کند آن‌گاه در بعث او جدال



- ۱- رَاژَ : سخن یاوه و بیهوده.
- ۲- تَفْطُنَ : با زیرکی و هوشیاری به مطالبی پی بردن.
- ۳- خَلَّاقُ الْأَنَامِ : آفریدگار خلائق و مردم.
- ۴- ضَوْءٌ : نور، روشنائی.
- ۵- لِيُنذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا : برای اینکه کسانی را که زنده دل‌اند (و جدانشان آماده پذیرش حق است) بترساند. (رجوع شود به معنی آیه ۷۰).
- ۶- وَ يَحِقُّ الْقَوْلُ : و سخن (خدا و وعده جهنم) محقق شود (بر کافران). (رجوع شود به معنی آیه ۷۰).
- ۷- مَرْكُوبٌ : سواری کرده شده.
- ۸- آلِهَةٌ : جمع (إله)؛ معبودها، خدایان.
- ۹- جَفْدٌ : کینه.
- ۱۰- ضَلَالٌ : گمراهی.

وَضَرَبَ لَنَا

و برای ما

۷۸

مَثَلًا وَنَسِي خَلَقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ

مثلی از حمله‌ها زاده و آفرینش خود را فراموش کرد. گفت: این استخوان‌های پوسیده را باز که زنده می‌کند. (۷۸)

قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ

بگو: آن خدایی زنده می‌کند که اول بار آنها را ایجاد کرد و او به هر آفریده‌ای داناست. (۷۹)

الَّذِي جَعَلَ لَكُم مِّنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا فَإِذَا أَنْتُمْ

آن خدایی که از درخت سرد و تر برای اتقاق شما آتش فرار داده که (برای حاجتی که خواهید)

مِنْهُ تُوقِدُونَ ۗ أُولَئِكَ الَّذِينَ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ

بر می‌خورید. (۸۰) آیا آن خدایی که (خلقت با عظمت) آسمانها و زمین را آفریده بر آفرینش اموجود ضعیفی

۸۱

بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلَىٰ وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ

مانند این کاران قادر نیست که چون مردند باز آنها را زنده گرداند؟ بلی چه (البتة قادر است بر او آفریننده و داناست. (۸۱)

۸۲

إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ

فرمان نافذ او چون اراده خلقت چیزی کند به محض اینکه گوید موجود باش، بلاواسطه موجود خواهد شد. (۸۲)

۸۳

فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ

پس ستزه و پاک است خدایی که (ملک و) ملکوت هر موجود به دست (قدرت) او و باز گفت شما همه خلایق به سوی اوست. (۸۳)

## در بیان آوردن اَبی بن خلف استخوان پوسیده را خدمت حضرت رسول (ص)

- |  |     |
|--|-----|
| ۲۵۳۱۸- زد برای ما مثل کاین استخوان                                 | ۷۸۰ |
| ۲۵۳۱۹- زنده خواهد گشت و جمع آیا دگر                                |     |
| ۲۵۳۲۰- «نَسِي خَلَقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ» <sup>۱</sup> |     |
| ۲۵۳۲۱- کیست یعنی کاستخوان‌ها را کند                                |     |
| ۲۵۳۲۲- با نسی گفت این اَبی ابن خلف                                 |     |
| ۲۵۳۲۳- پس فشرد و داد او را بر هوا                                  |     |
| که شد این‌سان خاک و هم بر باد آن                                   |     |
| نسی قسدرت کرد از رب البشر <sup>۱</sup>                             |     |
| «و هسی» عَظْمٌ «رَمِيمٌ» بِالتَّام <sup>۲</sup>                    |     |
| زنده چون پوسیده گشت و شد به باد؟                                   |     |
| بسر گرفت او استخوانی را به کف                                      |     |
| گفت دیگر زنده گردد این کجا؟  |     |

استخوان را کافرید انسر نخست	گو تو بر وی زنده سازد او درست <sup>۷۹۱</sup>
منبعث گردد پس از موت این رمه <sup>۴</sup>	او بود بر خلق خود دانا همه
از درخت سبزی آتش نبرد دید	آن کسی کو کرد پیدا و آفرید <sup>۸۰۲</sup>
قدرتتش بر اعاده بیشتر	پس خود افروزید آتش ز آن شجر
هست کآن یک مَرُخ باشد یک عُفار	دو شجر گویند در بعض از دیار
گرچه بس باشند هر دو سبز و تر <sup>۵</sup>	چون به هم سایند انگیزد شرر
آفریده است این سماوات و زمین	نیست آیا آن کسی کاندرا یقین <sup>۸۱۰</sup>
قادر است اعنی به عود مردمان	میر توانا کافریند مثل آن
تسا چه سان احیا کند عظیم رَمیم <sup>۶</sup>	اوست بسیار آفریننده و علیم
چون که خواهد آفریند چیزی او	نیست جز این شان آن بی گفتگو <sup>۸۲۰</sup>
می کند خلق آن چه را خواهد بجاش	باشد او پس چون که گفت او را بباش
چون کند تکوین <sup>۸</sup> اشیا بر نسق <sup>۹</sup>	«کن» اشاره است از نفاذ <sup>۷</sup> امر حق
پادشاهی هسر آن چیزی که هست <sup>۱۰</sup>	پس بود پاک آنکه هست او را به دست <sup>۸۳۰</sup>
سوی او خواهید گشتن جمله باز	بار چون بندید از مُلکِ مَجاز
بی خطا واللّه اعلم بالصواب	بر مجازاتش رسید اندر ایاب



- ۱- انسان برای ما مثلی زده و خلقت خود را فراموش کرده که در بار اول از نطفه خلق شده و اگر به یاد خلقت خود می‌بود، آن مثل را نمی‌زد و آن مثل این است که چه کسی این استخوان‌ها را در حالی که پوسیده شده زنده می‌کند؟
- ۲- در حالی که آفرینش خود را فراموش کرده بود (رجوع شود به توضیح شماره ۱ و معنی آیه ۷۸).
- ۳- در حالی که این استخوان‌ها تماماً چنین پوسیده و خاکستر شده‌اند، (رجوع شود به توضیح شماره ۱ و معنی آیه ۷۸).
- ۴- اَبی بن خلف الجمحی، استخوانی پوسیده از باغچه‌ای پیدا کرد و آن را برداشت و با دست

نرم کرد و از پیامبر (ص) پرسید: آیا بعد از آنکه استخوانی پوسیده شدیم، دوباره به خلقتی جدید خلق می‌شویم؟ و خداوند آیه ۷۹ سوره یس را نازل فرمود.

۵- منظور از شجر (در آیه ۸۰)، دو درخت سرسبز است یکی به نام «مَرخ» و دیگری به نام عَفار (عفار) و هرگاه این دو درخت به یکدیگر ساییده شوند، مشتعل می‌شوند و در قدیم مردم عفار را در زیر و مرخ را روی آن قرار می‌دادند و به یکدیگر می‌ساییدند و هر دو، به اذن خداوند آتش می‌گرفتند. پس، از مرده زنده درست کردن، عجیب‌تر از مشتعل کردن آتش از چوب‌تر نیست با اینکه آب و آتش متضاد یکدیگرند.

۶- عَظْمٌ زَمِيمٌ : استخوان پوسیده.

۷- نَفَاذٌ : جاری بودن امر و حکم.

۸- تَكْوِينٌ : آفریدن. به وجود آوردن.

۹- در جلد هفدهم ترجمه تفسیرالمیزان است که: جمله «ان یقول له کُن» خبر است برای کلمه «انما امره» و معنایش این است که خداوند آن چیز را با کلمه «کُن» مورد خطاب قرار می‌دهد و این هم واضح است که در این میان، لفظی که خدا به آن تلفظ کند، در کار نیست و گرنه تسلسل لازم می‌آید، برای اینکه خود تلفظ هم چیزی است که بعد از اراده کردن، تلفظ دیگری می‌خواهد، باز آن تلفظ هم چیزی از چیزهاست، که محتاج به اراده و تلفظ دیگری است. و نیز در این میان، مخاطبی هم که دارای گوش باشد و خطاب را با دو گوش خود بشنود، و از در امتثال موجود شود، در کار نیست، برای اینکه اگر مخاطب وجود داشته باشد، دیگر احتیاج به ایجاد ندارد، پس کلام در آیه مورد بحث، کلامی است تمثیلی، می‌خواهد بفرماید: افاضه وجود از ناحیه خدا به هر چیزی که موجود می‌شود، به جز ذات متعالی خدا به هیچ چیز دیگر احتیاج ندارد، و چون ذات خداوندی اراده کند، هستی آن را، بدون تخلف و درنگ موجود می‌شود... کلمه ایجاد، یعنی کلمه «کُن»، عبارت است از همان وجود چیزی که خدا ایجادش کرده، البته وجود منسوب به خدایش، و بدان اعتبار که قائم به وجود خداست، و اما به این اعتبار که وجودش وجود خود اوست، موجود است، نه ایجاد، و مخلوق است، نه خلق. و نیز روشن می‌شود که آنچه از ناحیه خدای تعالی افاضه می‌شود، قابل درنگ و مهلت نیست و

تبدل و دگرگونی را هم تحمل نمی‌کند و تدریجیت نمی‌پذیرد و آنچه تدریجیت و مهلت و درنگ که از موجودات مشاهده می‌کنیم، از ناحیه خود آنهاست، نه از آن ناحیه که رو به خدایند، و این، خود بابی است که هزار باب از آن باز می‌شود... و جمله «فیکون» بیانگر اطاعت آن شیء است که مورد اراده خدا قرار گرفته...|. (به اختصار).

۱۰- در مرصادالعباد است که: [...] به حقیقت، ملکوت هر چیز، جان آن چیز باشد که آن چیز بدان قایم باشد، و جان جمله چیزها، به صفت قیومی خداوند تعالی قایم است چنان‌که فرمود: «بیده ملکوت کل شیء» و هیچ چیز به خود قایم نیست، الا ذات پاک خداوندی جل جلاله و ملکوت هر چیز مناسب آن چیز باشد چنان‌که می‌فرماید: «اولم ينظروا في ملكوت السموات و الارض»، ملکوت آسمان، مناسب آسمان و ملکوت زمین، مناسب زمین|.



مرکز تحقیقات کتب و اسناد دیجیتال